پوشاک در ایران زمین

www.ketab.ir
خانه کتاب

از سری مقالات دانشنامهٔ ایرانیکا

زیر نظر احسان یارشاطر

۱

پوشاک در ایران زمین

(مصوّر)

ترجمهٔ
پیمان متین

با مقدمهٔ
علی بلوکباشی

مؤسّسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۸۳

پوشاک در ایران زمین (مصور) / تألیف گروه نویسندگان زیرنظر احسان یارشاطر: ترجمه پیمان متین: مقدمه علی بلوکباشی. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۵۰۶ ص.: مصور. ـ (... سری مقالات دانشنامه ایرانیکا؛ ۱)
ISBN 964-00-0905-9
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Encyclopedia Iranica.
چاپ دوم: ۱۳۸۳.
۱. دایره‌المعارفها و واژه‌نامه‌ها ـ مصور. ۲. پوشاک ـ ایران ـ تاریخ ـ دایره‌المعارفها. الف. یارشاطر، احسان، ۱۲۹۹ ـ . ب. متین، پیمان، ۱۳۴۶ ـ ، مترجم، ج. عنوان.
۹ پ / AE ۳۶ .۳۹
کتابخانه ملی ایران ۸۲-۳۰۶۹۷م

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Encyclopaedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, Volume V, «CLOTHING», Mazda Publishers, Costa Mesa, California, 1992.

و همچنین مداخل «AMMAMA, ʻABA, CANDYS, BELTS, ČADOR» از سایر مجلّدات دانشنامهٔ ایرانیکا

پوشاک در ایران‌زمین
(از سری مقالات دانشنامهٔ ایرانیکا، ۱)
تألیف: گروه نویسندگان زیر نظر دکتر احسان یارشاطر
ترجمه: دکتر پیمان متین
مقدمه: دکتر علی بلوکباشی
چاپ اول: ۱۳۸۲
چاپ دوم: ۱۳۸۳
چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹-۰۹۰۵-۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0905-9
مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.
WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۷
معرّفی دانشنامهٔ ایرانیکا / التون. ل. دانیل	۹
مقدّمه / علی بلوکباشی	۱۷
فصل اوّل: ملاحظات کلّی / هیئت ویراستاران	۳۱
فصل دوّم: دوران مادها و هخامنشیان / ع. شاپور شهبازی	۴۱
فصل سوّم: دورهٔ اشکانیان / ترودی س. قوامی	۷۵
فصل چهارم: دورهٔ ساسانیان / السی ه. پک	۸۳
فصل پنجم: دورهٔ پیش از اسلام در شرق ایران / گردگروپ	۱۱۳
فصل ششم: پوشاک سغدیان / الکساندر نایمارک	۱۲۱
فصل هفتم: پوشاک طوایف ایرانی مقیم استپ‌های دریای سیاه و قفقاز / س. یاتسنکو	۱۲۹
فصل هشتم: پوشاک در ایران از استیلای عرب تا تهاجم مغول / السی ه. پک	۱۳۵
فصل نهم: دورهٔ مغول و تیموریان / الینور سیمز	۱۷۷
فصل دهم: دوران صفویّان و قاجاریّان / لیلا س. دیبا	۱۹۳
فصل یازدهم: دورهٔ پهلوی / علی‌اکبر سعیدی سیرجانی	۲۳۷
فصل دوازدهم: البسهٔ نظامی در دوران قاجار و پهلوی / ـ	
فصل سیزدهم: پوشاک در افغانستان / نانسی هاچ دوپری	۲۴۵

فصل چهاردهم: پوشاک طوایف هزاره / کلاوس فردینان ۲۵۵
فصل پانزدهم: پوشاک در تاجیکستان / گوزل مایتدینوا ۲۶۳
فصل شانزدهم: لباس کردی در ایران / شیرین محسنی ـ پ. ا. اندروز ۲۷۳
فصل هفدهم: لباس کردهای کلیمی / اُرا شوارتز بیری ۲۸۱
فصل هجدهم: پوشاک بلوچ در ایران / ایران علا فیروز ـ مهرمنیر جهانبانی ۲۸۵
فصل نوزدهم: پوشاک بلوچ در افغانستان و پاکستان / پاملا هانته ۲۹۳
فصل بیستم: پوشاک در خراسان / حسین‌علی بیهقی ۳۰۳
فصل بیست و یکم: لباس کردها و ترک‌ها در آذربایجان / پ. ا. اندروز ـ م. اندروز ... ۳۱۱
فصل بیست و دوّم: پوشاک مردم حوزهٔ دریای خزر / کریستین برومبرژه ۳۲۵
فصل بیست و سوّم: پوشاک مردم کرانهٔ خلیج‌فارس / شهناز نجم‌آبادی ۳۴۵
فصل بیست و چهارم: پوشاک ایلات قشقایی / لوئیز بک ۳۴۹
فصل بیست و پنجم: پوشاک بختیاری‌ها و سایر اقوام لُرزبان / ژان پیر دیگار ۳۵۵
فصل بیست و ششم: پوشاک و زیورهای ترکمن / پ. ا. اندروز ۳۶۱
فصل بیست و هفتم: واژه‌نامهٔ تاریخی پوشاک ایران / غلامحسین یوسفی ۳۶۹
فصل بیست و هشتم: مطابقت اصطلاحات جاری در میان گروههای قومی امروزهٔ ایران / هیئت ویراستاران ۳۹۹

ضمایم

ضمیمه شمارهٔ ۱: چادر / بیژن غیبی ـ جیمز ر. راسل ـ حامد الگار ۴۲۱
ضمیمه شمارهٔ ۲: کمربند / پیتر کالمایر ـ السی ه. پک ۴۳۱
ضمیمه شمارهٔ ۳: کندیز / رودیگر اشمیت ۴۴۷
ضمیمه شمارهٔ ۴: عبا / ح. الگار ۴۵۱
ضمیمه شمارهٔ ۵: عمامه / ح. الگار ۴۵۵
سخنی از مترجم ۴۶۱
نمایه ۴۶۵

پیشگفتار

ای جـان مـن رؤیـای تـو — دل غـرقهٔ دریـای تـو
دیـری است تـا سـودای تـو — بگـرفت هـفت‌انـدام دل

قامت شکیل و استوار علم و ادب پارسی را امروز جامه‌ای است نو و برازنده که ثبات و اعتبارش را چند چندان ساخته و هیئتش را قریب و هیبتش را غریب‌تر، از برای دوست و بیگانه.

سخت مغرورم و مسرور. غرور از داشتن چنین گنجنامه‌ای مستند، یکتا و موثّق به عنوان یک «ایرانی»؛ و سرور از نقش ترجمان در انتقال داشته‌های مسلّم این گنجینه به هر «ایرانی»...

آنچه پیش روست، اوّل دفتری است از مجموعه‌ای مسلسل، به سعی این بنده طیّ سالهای اخیر که به فارسی برگشته، به همّت درک بالای مدیریّت فهیم انتشارات امیرکبیر، حقیقتاً به «زیور طبع آراسته شده» و به توالی منتشر خواهد شد...

ذکر چند نکته ضرور می‌نماید. از آن روی که اکثریّت خوانندگان ــ چه عامّ و چه خاصّ حتّی ــ با اصول دایرةالمعارف‌نویسی و دایرةالمعارف‌خوانی آشنایی ندارند و این علمِ نسبتاً دیرین، در فرهنگ ما دوران طفولیّت خود را می‌گذراند، مترجم به منظور حصول هرچه سریعتر این فراگیری، تا حدّ امکان عین روش نسخهٔ اصل را پیاده کرده، که این عمد در سکته‌های حاصل از ارجاعات (لاتین) کاملاً مشهود است و محسوس. هرچند فشار «اطرافیان»، این‌جانب را به قبول برخی تعدیلات واداشت. اسامی خاصّ معروف ــ چه اشخاص و چه اماکن ــ براساس تلفّظ مصطلح تحریر شده است و نه احتمالاً صورت صحیح‌تر آنها. برای مثال «خشایارشا» و نه «خشیارشا» یا «حامد الگار» و نه «حمید الگار» و یا «هرودوت» و نه «هرودُتس» و... غرض از اختصار (q.v.) آنکه، موضوع مربوطه خود مدخلی است جداگانه. فصل دوازدهم نیز تحت عنوان البسهٔ نظامی هنوز از سوی هیئت تحریریهٔ دانشنامه تقریر نشده، بالطبع جایش خالی مانده؛ از

طرفی به ندای ناشر محترم و به رغم تمایل مترجم، بخش پوشاک پس از انقلاب، از فصل دهم که قریب یک صفحه و نیم را شامل می‌شد، تمام و کمال حذف گردید! بی‌تردید قصورات احتمالی در دفاتر و چاپهای بعدی اصلاح خواهند شد.

در این تلاش، صمیمانه سپاسگزارم از:

ـ جناب آقای ناصر متین، پدر بزرگوارم، که امکان ارتباط با ناشرین را فراهم آورده، عزلت چند ساله‌ام را صبورانه تحمّل کرده‌اند.

ـ جناب آقای دکتر علی بلوکباشی که با تحریر مقدّمه‌ای فاضلانه، ضمن بنده‌نوازی، اعتباری مضاعف به اثر بخشودند.

ـ جناب آقای دکتر احمد اشرف که با پاسخ به مکتوبات این‌جانب، مشوّقی جدّی در طیّ طریق بوده، هرچند عنایت بیشتر ارباب ایرانیکا، محرّکی قوی در تداوم راه خواهد بود.

ـ جناب آقای عبدالحسین آذرنگ که در سخت‌ترین شرایط با تذکّر نکات کلیدی، ضمن تقویّت روحیّه، در بهینه گشتنِ اثر نقشی راهگشا داشتند.

ـ جناب آقای غلامرضا ارژنگ که با تشریح و تصحیح بسیاری از «عاداتِ» خطای این‌جانب، ساده و روان‌نویسی را به من آموختند.

ـ مدیریّت و معاونتهای محترم انتشارات امیرکبیر که از هیچ تلاشی جهت ارائهٔ مطلوب اثر فرو نگذاشتند.

ـ کتابخانهٔ «مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی» که تمامی امکانات بالقوّه و بالفعل خود را بی‌هیچ اغماض در اختیارم نهاد.

ـ کتابخانهٔ «دفتر پژوهشهای فرهنگی» که اصل مجلّدات دانشنامهٔ ایرانیکا را در دسترسم گذارد.

ـ کتابخانهٔ ملّی ایران و سرکار خانم طاهره آروند که یارانی یاور و دیرینه‌اند.

و

بخش مردم‌شناسی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، بالأخصّ سرکار خانم معصومه ابراهیمی که بی‌همّت والا و حمایت بی‌دریغ ایشان، هیچ‌یک از امکانات فوق‌الذّکر صورت تحقّق به خود نمی‌دید.

عزّت مزید و توفیق، رفیق راهشان

پیمان متین

بهمن‌ماه ۱۳۸۱ ـ تهران

معرّفی دانشنامهٔ ایرانیکا

التون ل. دانیل

(Elton L. Daniel)

دانشنامهٔ ایرانیکا اثری است مرجع که ارائهٔ مقالات مستند درخصوص «تمامی جوانب فرهنگ و زندگی ایرانیان» را به ترتیب الفبایی، وجههٔ همّت خود ساخته است.

فکر تدوین دانشنامهٔ ایرانیکا، از عزم استوار احسان یارشاطر مایه گرفته است. او که در گذشته سرپرست بنگاه ترجمه و نشر کتاب (q.v.) بود، به سال ۱۹۶۹ میلادی به ترجمهٔ نسخهٔ جدید دایرةالمعارف اسلام[1] به زبان فارسی، همّت گماشت. از آنجاکه مطالب دایرةالمعارف اسلام در مورد بسیاری از موضوعات مربوط به ایران ناکافی به نظر می‌رسید، به منظور رفع این نقصان، در سال ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م.، با بهره‌گیری از دایرةالمعارف اسلام و ترک[2]؛ انتشار دانشنامه‌ای مفصّل به نام دانشنامهٔ ایران و اسلام (q.v.) آغاز شد، ولی هنوز تنها ده دفتر از آن منتشر گشته بود که در سال ۱۹۸۰ م.، متعاقب خیزش سیاسی مردم ایران، کلّ برنامه به حال تعلیق درآمد.

یارشاطر، بنیانگذار این برنامه، در سال ۱۹۷۲ م. تصمیم به اجرای طرحی مشابه درخصوص تألیف «دانشنامه»ای به زبان انگلیسی گرفت، و سرمایه‌ای را که برای این کار لازم بود، فراهم نمود. این تألیف جدید یعنی دانشنامهٔ ایرانیکا، به کلّی با دایرةالمعارف اسلام متفاوت بود، چراکه شامل عناوین جدیدی می‌شد. رویداد انقلاب [اسلامی] ۱۹۷۸-۷۹م. در ایران، منجر به بسته

---

1. Encyclopaedia of Islam. 2. Türk Islâm Ansiklopedisi.

شدن پروندهٔ دانشنامه گردید، ولی در سال ۱۹۹۲م.، انتشار آن به گونه‌ای کاملاً متفاوت، از سر گرفته شد. در چنین شرایطی، یارشاطر توانست سیاستی دیگر در جهت ادامهٔ روند تألیف دانشنامهٔ ایرانیکا در پیش گیرد. در نتیجه، دفتر اوّل آن در سال ۱۹۸۲م.، و اوّلین مجلّد تکمیل شدهٔ آن در سال ۱۹۸۵م.، به سردبیری خود وی و همکاری هیئتی از ویراستاران مبرّز و مشاوران ورزیده، به دنیای نشر ارائه گردید. در زمان نگارش این مقاله (۱۹۹۵م.)، قبلاً هفت مجلّد بالغ بر ۵۸۵۰ صفحه، از این دانشنامه انتشار یافته بود.[۱] چهار مجلّد اوّل آن را مؤسّسهٔ انتشارات راتلج و کیگان پل[۲] و سه مجلّد دیگر را انتشارات مزدا[۳]، چاپ و منتشر کرده است.[۴] مجلّدات چاپ شده، آشکارا نشان می‌دهد که ایرانیکا در زمینهٔ موضوعات مربوط به شناخت ایران و فرهنگ پارسی، مرجعی است معتبر و ارزشمند.

یار شاطر دربارهٔ اصول و اهداف دانشنامهٔ ایرانیکا طیّ مقدّمه‌ای بر جلد اوّل (I, pp. 1-3) چنین می‌گوید: «ایرانیکا ابزاری تحقیقاتی است که برای پاسخگویی به نیازهای علمی محقّقان، متخصّصان، و دانش‌پژوهان در حوزهٔ مطالعات ایران‌شناسی و علوم مربوط به آن تدوین گشته است. هدف آن پر کردن خلئی است عمیق، حاکم بر شعاع عمل منابع موثّق و قابل استناد، در حیطهٔ تاریخ و فرهنگ خاورمیانه...». برای رسیدن به این هدف، ایرانیکا مقالات مستند علمی و جامعی را در مورد «تمام ابعاد فرهنگ ایران و نیز تأثیرات دوجانبهٔ آن با همسایگانش» از «دوران پیش از تاریخ تا دورهٔ معاصر»، فراهم می‌سازد.

خوانندگان مطّلع با خواندن این مقدّمه بلافاصله متوجّهِ «خلأ عمیقی» که ایرانیکا در صدد پرکردن آن بوده است، می‌شوند. وظیفه‌ای که نویسندگان «دایرةالمعارف والامرتبهٔ اسلام» یعنی تنها مرجع معتبری که اغلب با ایرانیکا مقایسه می‌گردد از دوش خود وانهاده‌اند.

دایرةالمعارف اسلام با همهٔ شایستگی‌هایش، مدّتهاست که انتظاراتی را که از عنوانهای آن در ذهنها شکل گرفته، خواسته یا ناخواسته، برآورده نمی‌سازد. به عبارت دیگر، برخوردهای محقّقانه، فراگیر، و جامع با موضوعی به عظمت و پیچیدگی «جهان اسلام»، در قیاس با تحقیقاتی که دربارهٔ مردمان، سرزمینها، و فرهنگِ «جهان مسیحیّت» صورت می‌گیرد بسیار کمرنگ و بی فروغ بوده است. نتیجهٔ پرداخت نامتناسبِ بسیاری از موضوعات، تدوین تعدادی آثار مرجع در جهت تکمیل دایرةالمعارف اسلام یا رقابت با آن بوده است . این کار به احیا و

---

۱. تا این زمان (۱۳۸۲ ش. / ۲۰۰۳ م.)، ده مجلّد از دانشنامهٔ ایرانیکا تدوین و منتشر شده است. م.

2. Routledge and Kegan Paul, Ltd.

3. Mazda Publishers.

۴. ترجمهٔ فارسی مباحث کلّی‌تر، به همّت مترجم این سطور و مؤسّسهٔ انتشارات امیرکبیر آغاز شده است. م.

ترمیم دایرةالمعارف اسلام نه تنها در قالب آثار مشابه ترکی، اردو، و شیعی، که به نگارش نسخه‌ای جدید از خود دایرةالمعارف اسلام انجامیده است.

دانشنامهٔ ایرانیکا و دایرةالمعارف اسلام تا حدودی دارای وجوهات مشترکی در زمینهٔ مباحث مطروحهٔ خود می‌باشند، و هر دو طرح و اندازهٔ مشابهی دارند. هر دوی اینها در برخورد با مشکلات فنّی نیز، سرنوشت مشترکی داشته‌اند؛ از جمله روش نویسه‌گردانی[1]، چه در ترجمه و چه در نگارش عناوین، و نیز نحوهٔ ارجاعات متقابل. صرف‌نظر از این موارد، مشخّصاً این‌دو، کارهای متفاوتی هستند.

نسخهٔ نوین دایرةالمعارف اسلام ظاهراً در شروع کار خود از شیوهٔ چندان حساب‌شده‌ای پیروی نکرده، و در خلال حرکتِ لاک‌پشت‌وارِ خود طیّ چند دهه، آرا و روشهای متغیّری را پیش گرفته است. برعکس، پرواضح است که زمان زیادی برای آماده‌سازی دانشنامهٔ ایرانیکا مصروف شده، و برای جلوگیری از وقوعِ مجدّد اشکالاتی که برای دایرةالمعارف اسلام پیش آمده بود، تلاشی سنجیده صورت گرفته است. این‌طور که پیداست روند طبع و نشر ایرانیکا رو به سرعت نهاده، و توقّع اتمام آن در اوایل قرن بیست و یکم، دور از ذهن نیست. همچنین به نظر می‌رسد که این دانشنامه، آمادگی آن را دارد که به نحوی دقیق‌تر و جامع‌تر از دایرةالمعارف اسلام به پژوهش و بررسی خود ادامه دهد.

دربارهٔ محتویّات ایرانیکا باید اذعان داشت که این دانشنامه تنها به جبران کوتاهیهای دایرةالمعارف اسلام درخصوص ایرانِ پیش از اسلام، و آوردن ناگفته‌های آن از ایران اسلامی و شیعی، نپرداخته است. با آنکه دایرةالمعارف اسلام می‌خواسته از آنچه که لازم است، تعریفهایی کلّی به دست دهد، در کار خود بویژه در مجلّدات اوّلینِ نسخهٔ نوینِ آن بیشتر به جزئیّات پرداخته، درحالی‌که دانشنامهٔ ایرانیکا با ژرف‌نگری و تیزبینیِ همه‌جانبه، به قضایا نگریسته است.

دانشنامهٔ ایرانیکا نه تنها به موضوعات مربوط به فلات ایران پرداخته، بلکه نواحی وسیع‌تری را که از فرهنگ ترک و ایرانی و هند و ایرانی متأثّر است نیز پوشش می‌دهد. نوع مقالات آن نیز بسیار متنوّع است، چنانکه شمار زیادی از آنها می‌تواند مورد پسند طیف گستردهٔ خوانندگان عمومی قرار گیرد؛ حال آنکه برخی دیگر که ارزش والای علمی دارند، مورد علاقهٔ متخصّصان می‌باشند. در دانشنامهٔ ایرانیکا نیز همچون دایرةالمعارف اسلام، اغلب مقالات به مباحثی چون زندگینامهٔ شخصیّتهای برجستهٔ تاریخی، توصیف نواحی مهّم جغرافیایی و همچنین موضوعات اجتماعی، سیاسی، مذهبی و امثال آن اختصاص یافته است. امتیاز دیگر این دانشنامه آن است که

1. transliteration.

مقالات فراوانی در زمینهٔ موضوعات عمومی به زبانی کوتاه و پربار به دست می‌دهد، و این چیزی است که به دشواری می‌توان از منابع پراکنده به دست آورد. برای مثال می‌توان از مقالاتی دقیق همچون: «مردم‌شناسی»، «معماری»، «زره»، «آرتش»، «اخترینی و اخترشناسی»، «گرمابه‌ها»، «بازار»، «فرش»، «سفالگری»، «کودکان»، «سینما در ایران»، «طبقات اجتماعی»، «پوشاک»، «مسکوکات»، و حتّی «توطئه‌پنداری و نگرشهای بدبینانه»[1] نام برد. برخی مقالات چندبخشی که غالباً در قدّ و قوارهٔ کتابی مجزّا است ، نشان از پرداخت هنرمندانه و خالی از نقص موضوعات خود دارد از جمله: «هنر»، «ارمنستان»، «افغانستان»، «باستان‌شناسی»، «ابن‌سینا»، «آذربایجان»، «بلوچستان»، و «آسیای مرکزی». به علاوه، تعداد زیادی مقالات کوتاهتر در زمینهٔ موضوعات خاصّ ایران نظیر پوشش گیاهی و جانوری، قوم‌نگاری، علوم، فنون، هنر، و باورهای عامّه، در آن می‌توان یافت. بعضی از این مقالات منحصر به فردند و هیچ نظیری در دایرةالمعارف اسلام یا سایر کتابهای مرجع ندارند؛ از اینگونه مقالات شایان توجّه باید به مقالاتی چون «روابط ایران و انگلستان»، «روابط ایران و بیزانس»، «روابط ایران و چین»، «مطالعات گیاه‌شناختی»، «سرحدّات ایران»، «انقلاب مشروطیّت» و «دربار و درباریان»، اشاره کرد. شقّ دیگری که جای خاصّی را در دانشنامهٔ ایرانیکا دارد، طیفی است از نوشته‌های باستانی نظیر اوستا یا کتاب اعمال شهدای ایران گرفته، تا رمان بوف کور؛ یا شرح حال ایران‌شناسان برجسته و تحلیل آثارشان، و نیز مقالات خاصّ مرجع‌شناسی و راهنما مثل «کتاب‌شناسی و فهارس» یا «گاهشماری». به معنای واقعی کلمه، دانشنامهٔ ایرانیکا را باید دایرةالمعارفی اصیل دانست که در بسیاری از موارد می‌توان آن را با آثاری چون دایرةالمعارف کبیر اتّحاد شوروی[2] قیاس نمود نه با دایرةالمعارف اسلام.

ایرانیکا علاوه بر وسعت و هماهنگی موضوعی و زمانیِ محتویّات مقالات، با برخورداری از اطّلاعات مفصّل و پربار، در رعایت بالاترین شاخصهای علمی ـ تحقیقی نیز سخت موفّق بوده است و در همان حال، مقالات آن برای خوانندگان غیر متخصّص نیز ملموس، مناسب، رسا، و مفهوم می‌باشد. وانگهی، نکتهٔ تحسین‌برانگیز، به کارگیری نویسندگان سرشناس بین‌المللی در نگارش مقالات درکنار پژوهشگران ممتاز ایرانی است. از طرفی ترجمهٔ نوشته‌های آنها به زبان انگلیسی، از دیگر مزایای این دانشنامه محسوب می‌گردد.

دانشنامهٔ ایرانیکا نه تنها منبعی است موثّق و آگاهی‌بخش، بلکه استفاده از آن نیز آسان است. فی‌المثل نحوهٔ تنظیم الفبایی مداخل، به غیرمتخصّصان نیز امکان استفاده از آن را می‌دهد.

---

1. Conspiracy Theories = تئوریهای توطئه

2. Great Soviet Encyclopaedia.

هرچند که در استفاده از آن چند نکته را نباید از نظر دور داشت. اوّل از همه اینکه آشنایی با شیوهٔ نویسه‌گردانی [و آوانگاری] آن الزامی است. این شیوه از اساس با آنچه در دایرةالمعارف اسلام و سایر آثار و کتب مرجع به کار رفته، فرق می‌کند. نحوهٔ نویسه‌گردانی در آغازِ دانشنامه به تفصیل تشریح شده و به دقّت در تمام موارد اعمال شده است. همان‌طور که در مقدّمهٔ سردبیر آمده، این نویسه‌گردانی تا حدودی با آغازِ حرف «B» تعدیل گشته است. در نادر دفعات شگفتی‌ساز ممکن است با مواردی چون کاربرد «ə» در برخی واژه‌های پشتو مواجه شد که هیچ توضیحی درخصوص آن طیّ مقدّمه نیامده است. آنچه در چیدن سلیقه‌ای عناوین، چه در مورد معادلهای انگلیسی آنها و چه در نویسه‌گردانیها رخ می‌نماید، در حقیقت نوعی پیروی از اصول حاکم بر روش تنظیم الفبایی مداخل و روند تفکیک آنها از یکدیگر بوده است.

از باب مثال، مدخلهایی داریم همچون، «Abrišam»، «Adas»، «Angūr»، «Bādām»، «Bāmia»، «Bāgelā»، «Beh»، «Berenj»، «Čāy»، و از طرف دیگر به مدخلهایی برمی‌خوریم چون «Cotton» (پنبه)، «Barley» (جو)، «Beans» (لوبیا)، «Bread» (نان)، «Beet» (چغندر)، «Cabbage» (کلم)، «Coconut» (نارگیل) و «Coffee» (قهوه). برای توضیح اسب، مدخل «Asb» انتخاب شده، و این درحالی است که مدخلهای «Bats»، «Beaver»، «Boar»، «Camel» و «Cat»، تحت عناوین انگلیسی خود آورده شده‌اند. از مواردِ تعجّب‌آور دیگر باید به عنوان‌هایی چون، «Agriculture» که انگلیسی است امّا «Ābyāri» و «Dāmdāri» که فارسی هستند، و یا «ʿAmāma» که فارسی است امّا «Belts» که انگلیسی می‌باشد و نیز «Administration» که انگلیسی است امّا «Barnāma-rizi» که فارسی محسوب می‌شود، اشاره کرد. با آنکه ارجاعات متقابل و مکفی جبرانِ مافات را می‌کند، مطلوب آن بود که یک فهرست اعلام[1] توصیفی برای سهولت دسترسی به ریزِ اطّلاعات، فراهم می‌آمد. از سوی دیگر خواننده می‌بایست نهایت دقّت را در چراییِ کاربرد واژه‌های Iran/Iranian و Persia/Persian طیّ مطالب دانشنامه، مبذول دارد. استعمال واژه‌های Persia و Persian کم و بیش تا مجلّد چهارم، تعبیری است ظریف از سرزمین و فرهنگی که معنای «ایران» از آن مستفاد می‌گردد، حال آنکه واژه‌های Iran و Iranian، بیشتر در مفاهیم وسیع‌تر فرهنگی و جغرافیایی، به‌کار رفته است.[2] این شیوهٔ بحث‌برانگیز و بعضاً گیج‌کننده در یادداشت ویراستار و با توضیحاتی بیشتر طیّ اظهارات سردبیر دانشنامه، احسان یارشاطر، در مجلّهٔ مطالعات ایرانی (22, 1989, pp. 62-65) تشریح گشته است. سرانجام اینکه، ممکن است برخی خوانندگان از تصمیم هیئت

1. index.

۲. مفهومی نظیر «ایران‌زمین». م.

ویراستاران در مورد نگنجانیدن زندگینامهٔ افراد زنده در دانشنامه گله‌مند باشند. هرچند حذف نام افرادِ جدّاً سرشناسی که در قید حیاتند، بی‌تردید مایهٔ تأسّف است، نقشهٔ سردبیر، تنظیم یک مجلّد (یا مجلّدات) تکمیلی است که در آنها، مقالاتی درخصوص این افراد به مقتضای شرایط درج خواهد گشت.

دانشنامهٔ ایرانیکا در چهار سال ابتدای فعّالیّت خود مورد حمایت مالی سازمان برنامه و بودجه و تحت مسئولیّت اجرایی بنگاه ترجمه و نشر کتاب بود. پس از انقلاب [اسلامی] در سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ - ۷۹ م.، یک مؤسّسهٔ مستقلّ دولتی در امریکا به نام «موقوفات ملّی ادبیّات و علوم‌انسانی»[1]، عمدهٔ حمایت مالی این طرح را پذیرفت. به علاوه بخشی از هزینه‌های تولید دانشنامه، از منابع و خاستگاههای شخصی و خصوصی در «بنیاد دانشنامهٔ ایرانیکا»[2] تأمین می‌شود.

واکنشهای انتقادی نسبت به دانشنامهٔ ایرانیکا بی‌نهایت مثبت بوده است (فهرستی از تقریظات در این خصوص در قسمت مآخذ آمده است). این اثر، تحسین درخوری را به دلیل تنوّع موضوعات؛ برخورد هماهنگ با ادوار باستانی، میانه، و نوین؛ کیفیّت تک‌تک مقالات؛ ویرایش موشکافانه و سندیّت مطالب؛ به خود اختصاص داده است. عمده انتقادات موجود، بر برخی تقصیرها و اندک خطاهای اجتناب‌ناپذیر در تألیف چنین آثار مرجع و عظیم، تکیه دارند. واقعیّت امر آنکه تمام منتقدین بر این نکته که دانشنامهٔ ایرانیکا در تصریف صریح هویّتش موفّق بوده و درحال حاضر مقتدرترین و صدالبتّه گریزناپذیرترین اثر مرجع در حوزهٔ مربوطه است، متّفق‌القولند.

مآخذ

الف ـ فارسی

بیشتر انتقادات و نقطه نظرات درخصوص دانشنامهٔ ایرانیکا از منابع زیر فراهم آمده است:

- آشوری، داریوش، رهاورد، ش ۲۲، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م.، صص ۲۳۲ـ۲۳۵.
- افشار، ایرج، آینه، ش ۴، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۹م.، صص ۷۱۴ـ۷۱۷.
- برجیان، حبیب، ایران‌نامه، س ۱۲، ش ۲، ۱۳۷۳ش./۱۹۹۴م.، صص ۳۶۹ـ۳۸۰.
- دوستخواه، جلیل، ایرانشناسی، س ۵، ش ۲، ۱۳۷۲ش./۱۹۹۳م.، صص ۳۹۸ـ۴۱۴.

1. National Endowment for the Humanities.
2. Encyclopaedia Iranica Foundation.

- عالیشان، ل.، ایرانشناسی، س ۱، ش ۱، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۱۷۱-۱۸۲.
- کریمی حکّاک، ا.، علم و جامعه، س ۱۰، ش ۷۲، ۱۳۷۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۵۹-۶۵.
- همو، ایران‌نامه، س ۷، ش ۴، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۶۳۷-۶۵۶.
- مؤید، ح، ایران‌نامه، س ۲، ش ۳، ۱۳۶۳ش./۱۹۸۴م.، صص ۵۱۱-۵۱۶.

ب - لاتین

- S.A. Arjomand, *Middle Eastern Studies* 3, 1988, pp. 381-82.
- A. Banuazizi, *IJMES* 22, 1990, pp. 370-73.
- J. Bečka, *Archiv Orientali* 571/1, 1989, p. 910.
- C. A. Bromberg, *Bulletin of the Asia Institute*, 1993, pp. 221-22.
- R. Bulliet, *IJMES* 24, 1992, pp. 679-80.
- J. Calmard, *Studia Iranica* 17, 1988, pp. 106-10; 19, 1990, pp. 125-28; 20, 1991, pp. 154-60.
- F. Daftary, *JAOS* 111, 1991, pp. 152-53.
- S. F. Dale, *Middle East Studies Association Bulletin* 28/2, 1994, pp. 163-64.
- E. L. Daniel, *JAOS* 115/3, 1995, pp. 500-501.
- M. Dresden, *JAOS* 105, 1985, pp. 164-165.
- W. Ende, *ZDMG* 138, 1988, pp. 405-7.
- Idem, *Die Welt des Islams* 33, 1993, pp. 329-30.
- R. Frye, *JAOS* 108/1, 1988, pp. 169-70.
- G. Lazard, *JA* 271/3-4, 1983, pp. 392-93.
- R. Mottahedeh, *The Middle East Journal* 41, 1987, pp. 164-65.
- Idem, *The Middle East Journal* 44, 1990, pp. 499-500.
- J. M. Rogers, *BSO(A)S* 54/1, 1991, pp. 171-72.
- A. Sh. Shahbazi, *JAOS* 110/4, 1990, pp. 777-80.
- M. Shaki, *Archiv Orientali* 57/1, 1989, pp. 67-91.
- B. Spuler, *Der Islam* 65, 1988, pp. 166-69.
- W. Sundermann, *Orientalistische Literaturzeitung* 84, 1989, pp. 647-57.

مقدّمه

علی بلوکباشی
(Ali Bulookbāshi)

پوشاک از راه مجموعه‌ای علایم مادّی، یک نظام ارتباطی فرهنگی در میان مردم جامعه برقرار می‌کند. رمزگشایی از این علایم و دریافت معانی و مفاهیم زبان علایم در هر گروه اجتماعی و جامعه مستلزم درک رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم آن گروه و جامعه و شناخت نظامهای دینی ـ عقیدتی و اعمال جادویی ـ تابویی و باورهایی است که پوشاک ارزشهای نمادین خود را از آنها گرفته‌اند. این ارزشها نقش مهمّ و برجسته‌ای در نگهداشت هویّت اجتماعی و فرهنگی مردم جامعه و استمرار دوام آن در حیات تاریخی نسلها ایفا می‌کنند.

در آغاز شکل‌گیری اجتماعات بشری و در جامعه‌های اوّلیّه، پوشاک جنبه و نقش حفاظتی داشته و برای مصون نگه‌داشتن بدن انسان در برابر عاملهای طبیعی و اقلیمی و آب و هوایی به کار می‌رفته است. بعدها، با توسعهٔ فعّالیتهای اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ها و شکل‌گیری عقاید دینی ـ مذهبی در ذهنیّت مردم، پوشاک و نوع رنگ و جنس و شکل و سبک دوخت تن‌پوشها زمینه و نقش فرهنگی یافت و کارکرد اجتماعی و فرهنگی و نمادین آن برجسته شد.

هر یک از تن‌پوشها و زیورها و آرایه‌های مخصوص آنها به صورتی رمزی و نمادین مفهوم یا مفاهیمی را در جامعه می‌رسانند. تن‌پوشها نشان‌دهندهٔ پایگاه و منزلت اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، شغلی و حال و احوال روحی پوشندگان آنها و برتابندهٔ تفاوتهای جنسی و سنّی و جایگاه و مقام

طبقاتی افراد در گروههای اجتماعی و قومی مختلف می‌باشند.

خانم لیندسفارن ـ تاپر[1] در بررسیهای مردم‌شناسانه‌اش در جامعهٔ شاهسون‌های شمال غربی ایران می‌نویسد:

> شاهسون‌ها نه تنها با طرز مختلف لباس پوشیدن تفاوتهای مربوط به جنس، ثروت و پایگاه مذهبی خود را نشان می‌دهند، بلکه از لحاظ سیاسی هویّت ایلی خود را نیز در منطقه می‌نمایانند. پوشاک زنان شاهسون بیانگر پایگاه شخصی آنان در میان زنان دیگر و نشان‌دهندهٔ فردیّت و احوال روحی زن است. پوشاک زنان و مردان هر دو بخشی از نظامهای فرهنگی است که مراحل تولّد تا مرگ را در مدار زندگی و اختلاف جنسی، منزلتهای دینی و پیوندهای مردم را با نیروهای فراطبیعی مشخّص می‌کند. همچنین، پوشاک مردان روابط شاهسون‌ها را به عنوان یک جامعهٔ ایلی با محیط زیست اجتماعی و سیاسی توجیه و تبیین می‌کند.
>
> در ایل شاهسون مردان جوان جلیقه و نیم‌تنهٔ سرخ و مردان سالخورده جلیقه و نیم‌تنهٔ سبز می‌پوشند. سرخ و سبز هر دو از رنگهای کلیدی در میان شاهسون‌هاست. در میان شاهسون‌ها، مانند مسلمانان دیگر خاورمیانه، رنگ سرخ با رجولیّت، جنسیّت، نیروی حیاتی، قدرت اجتماعی فرد و تولید مثل پیوند دارد. درحالی‌که رنگ سبز یک تداعی معانی در رابطه با باروری زمین با انسان و خدا دارد. همچنین کلاه در میان پوشاک مردان نقش برجسته و ممتازی در جامعهٔ شاهسون داشته است. مردان با کلاههایشان تمایزات پایگاهی خود را در میان خود و همبستگی مشترک و هویّت ایلی‌شان را به عنوان شاهسون نشان می‌دهند. همان اندازه که آلاچیق نیمه کروی شاهسون، جماعات ایلی کوچنده را از همتایان یکجانشین متمایز می‌کند، کلاههایشان نیز آنها را از غیرشاهسون مشخّص و جدا می‌سازد (لیندسفارن ـ تاپر، ۱۹۹۷: ۶۸ ـ ۶۹).

نوع جنس و رنگ و طرز دوخت و شکل لباس و فرهنگ واژگان مربوط به تن‌پوشها با مجموعه‌ای از ارزشها و معیارهای فرهنگی، اخلاقی و معنوی مانند شرم و حیا، وقار و متانت، جاذبه و فریبندگی، عظمت و حقارت، غرور و کبر و فروتنی، جاذبهٔ جنسی، اهمّیّت و اعتبار اجتماعی و اقتصادی، سوگ و شادی، فقر و غنا و باورهای دینی ـ مذهبی و آرمانی درآمیخته‌اند. از این رو مطالعهٔ پوشاک مردم یک گروه و قوم و جامعه، چه در گذشته و چه در حال، و بررسی روند تحوّل و دگرگونی تاریخی ـ اجتماعی هر یک از تن‌پوشها و کارکردهای اجتماعی و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آنها زمینه‌ای مهمّ و ارزشمند در پژوهشهای مردم‌شناسی به شمار می‌روند.

---

1. Lindisfarne-Tapper, N.

آنچه در مجموعهٔ پوشاک مردم یک گروه اجتماعی یا یک قوم و جامعه اهمّیّت دارد، یکی الگوهای فرهنگی است که مردم در انتخاب مواد، رنگ و شکل و اسلوب دوخت جامه‌ها و اندازهٔ هر یک از آنها به کار می‌برند، و دیگری نقش و عملکردی است که برخی از تن‌پوشها در زمینه‌های گوناگون فعّالیتهای اجتماعی، فرهنگی، شغلی و در مناسک و مراسم آیینی و دینی مردم ایفا می‌کنند.

چنسینر[1] در پژوهش جامع و دقیق خود در زمینهٔ «بُورکه»[2]، نوعی عبای نمدین تمام قدّ و با شانه‌های پهن که بیش از یک هزار سال در جامعهٔ داغستان کاربرد داشته، می‌نویسد:

> بورکه جامهٔ همه‌کارهٔ سنّتی مردم است و نقش نیمتنه، پتوی خواب و حتّی سرپناه موقّت در هوای بد و نامناسب را ایفا می‌کند. این جامهٔ عبامانندِ نمدی برای شبانان قفقازی نیز اهمّیّت زیادی دارد.
>
> عبا و نقاب در میان این گروه از مردم قفقاز به نحوی با جنگ و ستیز نیز پیوند داشته‌اند. این پیوند هنوز هم در نمایشهای محلّی و جشنهای فصلی به صورتهای مختلف حفظ شده است.
>
> مردم بورکهٔ سفید را فقط در جشنها و بورکهٔ سیاه را در همه‌جا و همیشه می‌پوشند. بورکه بهترین هدیهٔ مبیّن پیوند خویشاوندی به شمار می‌رفته است. قرارگرفتن زیر بورکه باکسی دیگر نشان پیوند خویشاوندی و حمایت از یکدیگر بود. در منازعات، نمد نیز خود نقشی در دشمنی خانوادگی داشت. زمانی‌که مردان با «کِنْجَلْ» (خنجر) با یکدیگر جنگ تن‌به‌تن می‌کردند، روی یک جفت بورکه می‌ایستادند و می‌جنگیدند. هریک از جنگجویان که از روی بورکه بیرون رانده می‌شد، جنگ را به حریف خود می‌باخت. برای پایان بخشیدن به جنگ باکارد، دوست هر دو حریف بورکه‌ای را در میان جنگجویان قرار می‌داد. آخرین نقش و کار نهایی بورکهٔ سیاه، گستردن آن همچون پوششی روی نعش کفن‌پوشانده‌ای بود که آن را با تخت روان به گورستان می‌بردند (لیندسفارن ـ تاپر، ۱۹۹۷: ۸۳ ـ ۸۴).

برخی تن‌پوشها، بویژه جامه‌های زنانه برای خودآرایی و جلوه‌گری اندام یا ایجاد جاذبهٔ جنسی و برانگیختن احساس جنس مخالف دوخته و پوشیده می‌شوند. جنس و رنگ و دوخت و قد و قوارهٔ این نوع جامه‌ها معمولاً به گونه‌ای است که در تقابل با ارزشهای فرهنگی، دینی، اخلاقی و مغایر با هنجارهای پذیرفته شده در گروه و جامعه است. از این رو، پوشندگان این نوع جامه‌ها در هر گروه و جامعه‌ای که باشند از دیگران تمایز می‌یابند و معمولاً در گروههای بی‌بندوبار و لاابالی و شب‌زنده‌دار و روسپی‌پیشه قرار می‌گیرند.

---

1. Chenciner, R. 2. Bourka.

لباس مانند زبان هویّت قومی، اجتماعی و جغرافیایی و وابستگی‌های صنفی، سیاسی، مذهبی و شأن و منزلت اجتماعی و اقتصادی مردم را مشخّص می‌کند. برای اینکه عملکرد اجتماعی و فرهنگی پوشاک در هویّت‌بخشی به اعضای جامعه را دریابیم و بدانیم که چگونه پوشاک هویّت اجتماعی و فرهنگی فرد و جمع را در اجتماعات گوناگون ایلی ـ عشیره‌ای، روستایی ـ دهقانی و شهری توجیه و تبیین و آنها را از یکدیگر جدا می‌کند، لازم است تن‌پوشهای مردم را همچون مجموعه‌ای از علایم زبانی مادّی بررسی و تحلیل کنیم. مثلاً، همان اندازه که زبان مردم گروههای قومی کُرد، لُر، بلوچ، ترکمن و فارس را از یکدیگر جدا و متمایز می‌کند، پوشاک بومی و سنّتی هریک از این قومها نیز آنها را از هم متمایز می‌سازد. بنابراین همچنان‌که می‌توان با تغییر زبان یک قوم هویّت قومی یا فرهنگی مردم آن قوم را تغییر داد و از میان برد، از راه تغییر لباس اقوام نیز می‌توان از آنها هویّت‌زدایی کرد و شاخصهٔ قومی ـ فرهنگی آنها را از میانه زدود.

در جامعه‌های ایلی ـ عشیره‌ای و یا جامعه‌های روستایی ـ دهقانی سنّتی ایران که مردم آنها در رفتارهای اجتماعی و فرهنگی و دینی از الگوهای مشترک و یکسانی پیروی می‌کنند، تنوّع در ساختار اقتصادی و مادّی این جامعه‌ها و تکثّر و تفنّن در مشاغل و پوشاک مردم آنها وجود ندارد و روابط میان اعضای این جامعه‌ها برمبنای انسجام مکانیکی استوار است. تن‌پوشهای مردان و زنان این جامعه‌ها عموماً از لحاظ طرح و اسلوب دوخت، حتّی جنس و رنگ کم و بیش با یکدیگر همانند و یکسانند. نوع فرهنگ برخاسته از شیوهٔ معیشت کوچندگی و دامپروری و روستانشینی و کشاورزی در این جامعه‌ها امکان تنوّع و تفنّن در لباس و گزینش نوع و شکل و طرح لباسهای مغایر با شیوهٔ بومی ـ سنّتی را از مردم گرفته و آنها را مقیّد به پیروی از هنجارهای معمول در پوشش سنّتی یکسان کرده است.

تن‌پوشهای ایلی ـ عشیره‌ای یا روستایی که به دست بافندگان و دوزندگان بومی ـ محلّی در ایل و عشیره یا روستا و یا در بازارهای شهرهای در دسترس آنها به سفارش ایلیاتی‌ها و روستایی‌ها دوخته می‌شوند، همه متأثّر از الگوهای فرهنگی متداول در میان مردم آن جامعه‌ها هستند و با ملاکها و هنجارهای فرهنگ بومی آنها تطبیق می‌کنند.

برخلاف جامعه‌های ایلی ـ عشیره‌ای و روستایی، در جامعه‌های شهری که جمعیّت آنها ترکیب ناهمگنی از گروههای قومی و زبانی متفاوت است، لایه‌ها و قشرها و طبقات متعدّدی با مشاغل و مناصب گوناگون وجود دارند. در این‌گونه جامعه‌ها روابط برمبنای یک انسجام ارگانیکی تنظیم شده و فعّالیتهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم، گروهها و قشرها و طبقات اجتماعی و الگوهای رفتاری و نظام اندیشگی و عقیدتی مردم و شکل آداب و رسوم و نوع مسکن و کار و نوع لباس آنها گونه‌گون و متنوّع است. اختلاف پایگاه طبقاتی و وجود گروههای گزیدهٔ اجتماعی مانند درباریان،

دیوانیان، بازرگانان، روحانیان، امیران لشکری و کشوری و... منتج به کثرت و چندگونگی در پوشاک اعضای هر گروه و صنف و قشر شده است، به طوری که از طریق نوع تن‌پوشها می‌توان به موضع و پایگاه اجتماعی و گروهی مردم پی برد.

شهرنشینان، بویژه زنان شهرنشین، چندان به قیود اجتماعی ـ فرهنگی بومی و سنّتی پایبند نیستند. توانایی اقتصادی و مالی نسبتاً بالای خانواده‌های شهری و آزادیهای برخاسته از فرهنگ شهرنشینی امکان و فرصت تفنّن و تنوّع در لباس را برای شهرنشینان فراهم کرده است. آزادی از قیود و الزامات اجتماعی و فرهنگی و وضعیّت خوب اقتصادی و تنوّع‌طلبی قشر مرفّه از دورهٔ قاجار به این سو دروازه‌های ورود منسوجات خارجی را به ایران گشود. تا پیش از ورود پارچه‌های فرنگی از خارج به ایران، مردم هر قشر و گروه جامه‌هایشان را بیشتر از پارچه‌هایی تهیه می‌کردند که در ایران می‌بافتند و طبق الگوهای بومی و محلّی در هر جامعه می‌دوختند و می‌پوشیدند. بنابر گفتهٔ میرزاحسین‌خان تحویلدار (۱۳۴۲: ۱۰۰):

> سابق که پارچه‌های فرنگی شایع نبود از اعلی وادنی حتّی ارکان دولت و بعضی از شاهزادگان عظام قدک‌پوش بودند. بدین‌جهت قدکهای بسیار ممتاز خوب از هشت چلّه الی سی چلّه در اصفهان می‌بافتند که پود و تون [= تار] هر دو ریسمان اصفهانی رشته بود، رنگهای پختهٔ صباغی اصفهان را هم که بر آن می‌افزودند نزاکتی پیدا می‌نمود مانند دارایی درکمال لطف هرچه استعمال بیش می‌شد از شقیّت مثل کشک به هم می‌سایید و مانند ماهوت کرک می‌انداخت و هر قدر رشته می‌شد کرکش زیادتر و رنگش روشن‌تر می‌گردید، فقرا دو سال و سه سال به یک قبا اکتفا می‌نمودند.

عبدالله مستوفی در شرح زندگانی من در توصیف پوشاک مردم ایران می‌نویسد:

> لباس رسمی مردان در تمام طبقات جبّه و شال‌کلاه بود. جبّه لباس بلند وگشاد روی جامه و شال‌کلاه نوعی عمامه بود. مردمان باحیثیّت، بخصوص اهل علم همه عمامه بر سر می‌گذاشتند و کلاههای باقی مردم به حال سابق مانده بود.
> از زمان آقامحمّدخان به بعد شال‌کلاه و جبّهٔ ترمه و چاقچوری از ماهوت گلی وکفش ساغری لباس تمام‌رسمی و رنگ شال جبّه اختیاری بوده است. ناصرالدّین‌شاه چاقچور را به جوراب ماهوت گلی وکفش‌ساغری را به کفش دستک‌دار تبدیل کرد، ولی در شال‌کلاه و جبّه تغییری نداد. آنها که حمایل و نشانی یا شمشیر مرصّع و تمثالی هم داشتند حمایل را زیر جبّه می‌آویختند، یا اگر زمستان بود و از شاه خرقه‌ای خلعت گرفته بودند حمایل را زیر خرقه و تمثال را میان سینه و موازی دوشمسه قرار می‌دادند و نشانها را روی جبّه بر سینه می‌زدند. در میان آنها اگر سیّدی بود شال زمینه سبز به کلاه می‌پیچید، ولی این قسمت اخیر اختیاری بود نه اجباری. اوّل سردار و وزیرجنگی که

لباس‌کوتاه ملیله‌دوزی و سردوشی‌دار را لباس رسمی خود کرده است، میرزامحمّدخان قاجار وزیر جنگ بعد از میرزاآقاخان است. کلاه او همان کلاه کوتاه دو رویهٔ خراسانی به‌طول یک‌چارک است و کم‌کم اهل نظام به او تأسّی کردند و جبّه و شال‌کلاه در لباس رسمی این طبقه از بین‌رفته و به اهل‌قلم تخصیص می‌یابد. ولی لباس‌عادی‌عمومی، قباهای راسته و کلجه و در موارد احترام، جبّه غیرترمه و در موارد عادی کلجه‌ترمه و در این اواخر کلجه‌برک یا ماهوت و کلاه نیم‌ذرعی و گاهی سه‌چارکی است که بعضی درجلو و برخی درکنار، گوشه‌ای، یا شقّی هم دارد وبعضی بی‌گوشه و برخی نوک‌باریک‌است ولی هرچه به جلو می‌روندازطول‌کلاهها کاسته‌می‌شود(مستوفی،۱/۹۸-۹۹).

همو دربارهٔ لباس روحانیان و بازرگانان می‌نویسد:

لباس راسته و بلند منحصر به تجّار و روحانیّون و بعضی پیرهای قدیمی است که تغییر لباس را مخالف حیثیّت خود می‌دانند. سرداری و جلیقه و شلوار لباس عمومی است. بالاپوش برای روحانیّون منحصر به عبا و سایرین از عبا و لبّاده به نوبت استفاده می‌کنند. جبّه بالمرّه منسوخ است و پارچهٔ لبّاده‌ها هم بیشتر از فاستونی‌های اروپایی شده و شال و برک خیلی کم به‌کار می‌رود.

در شرح لباس زنان ایرانی تا پیش از مسافرت ناصرالدّین‌شاه به فرنگ و بازگشت او به تهران و تحمیل نوعی لباس رقّاصگان باله به زنان حرم می‌نویسد:

لباس زنان عبارت بود از پیراهنی کوتاه و ارخالقی از آن کوتاهتر که برای پوشاندن بالای تنه به‌کار می‌رفت و زیرجامه‌ای که تا پشت قدمها را می‌پوشاند. در زمستان کلجه‌ای هم برای حفظ از سرما بر آن اضافه می‌شد. سرپوش زنها هم چارقدی بود که سر و موهای بافتهٔ بلند آنها را می‌پوشاند. وقتی‌که می‌خواستند از خانه بیرون بروند، چاقچوری که زیرجامه در آن بگنجد، برپا و چادر سیاهی بر سر و روبندی از پارچهٔ سفید با قلّابهٔ جواهر که از پشت کلهٔ آنها می‌درخشید، به صورت می‌زدند. نقاب مویی مال خانم کربلایی‌ها و پیرزنها بود. مسافرت شاه به فرنگ و دیدن لباس بالرین‌های پطرزبورغ که شلوار بافته‌ای چسبان نازکی به پا می‌کردند و زیرجامهٔ بسیار کوتاهی به اندازهٔ یک وجب روی آن پوشیده و روی انگشت پا با نوای موزیک می‌رقصیدند، شاه هوسناک را بر آن داشت که زنهای حرم خود را به این لباس درآورد. مد لباس خانمها هم همیشه از اندرون شاه بیرون آمده ابتدا به شاهزاده‌خانمها و زنهای اعیان و بعد به سایرین سرایت می‌کرد. این بود که زنها هم شروع به کوتاه نمودن زیرجامه‌ها کردند. در هزار و سیصد که من در نظر دارم، زیرجامهٔ خانمهای شیک جوان، از پشت قدمها تا سر کاسهٔ زانوها بالا رفته بود و زنهای مسنّ‌تر زیرجامه را قدری بلندتر می‌پوشیدند. هرچه جلوتر می‌رفت زیرجامه‌ها کوتاهتر می‌شد تا بالاخره هوس شاه تمام شد و زیرجامهٔ کوتاه منسوخ گشت و نیمتنه و چادرنماز، جای این لباس جلف را گرفت. نیمتنه که به جای ارخالق سابق

بود، با آستین شمشیری بی‌پیرایه و یخه‌برگردان یا عربی و بسته، برای پوشاندن بالاتنه به کار می‌رفت. چادرنماز کوتاهی از همان پارچهٔ نیمتنه که اگر به کمر می‌بستند تا پشت قدمها را می‌پوشاند، جای زیرجامهٔ بلند قدیمی و تنبان کوتاه معمول شد. خانمها از زری و مخمل و ترمهٔ کشمیری و فاستونی‌های فرنگ، نیمتنه و چادرنمازهایی داشتند. چادرنماز را با دکمه و مادگی یا سنجاق طوری به کمر می‌بستند که مثل دامنهای امروز می‌شد. زیرجامه‌ها و ارخالقهای ترمهٔ قدیمی به وسیلهٔ رفوگرها و صنعت خیّاطی تبدیل به نیمتنه و چادرنماز گردید و زیرجامهٔ کوتاه ناصرالدّین‌شاهی که جز چند سالی رواج نداشت، از پی کار خود رفت. بنابراین نیمتنه و چادرنماز را باید حدّ فاصل بین لباس قدیم و لباس امروزهٔ خانمها به شمار آورد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۵۱۰ - ۵۱۱).

از میانهٔ دورهٔ قاجار، بویژه از دورهٔ ناصری به این سو که ورود انواع قماش و کالای خارجی به ایران فزونی گرفت و عادت به خرید پارچه‌های خارجی و استفاده از آنها در دوخت لباس در میان گروههای مختلف مردم معمول گردید، پوشاک سنّتی ایرانیان نیز کم و بیش تغییر کرد. کُرزن که مدّتی در سالهای پایانی دورهٔ ناصری در ایران به سر می‌برده است در کتابش ایران و قضیهٔ ایران در شرح ورود پارچه‌های خارجی به ایران و دوخت لباسها با این پارچه‌ها می‌نویسد:

گذشته از اشیای تجمّلی غربی که طبقات بالا به آن معتاد شده‌اند تا پوشاک همهٔ طبقات جامعه از مردان گرفته تا زنان، جملگی از غرب وارد می‌شود. ابریشم، ساتن و ماهوت برای طبقهٔ اعیان و قماش نخی و پنبه‌ای برای همهٔ طبقات. لباس یک روستایی ساده از منچستر یا مسکو می‌آید و نیلی را که همسر او به کار می‌برد از بمبئی وارد می‌شود. در واقع از بالاترین تا پایین‌ترین مراتب اجتماعی به طور قطع وابسته و متّکی به کالاهای غربی شده‌اند (اشرف، ۱۳۵۹:۹۱).

میرزاحسین‌خان تحویلدار دربارهٔ خو کردن مردم ایران به اجناس خارجی و فریب رنگ و طرح آن را خوردن می‌نویسد:

چندین سال است پارچه‌های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان رواج گرفته، هر دفعه اقمشه ایشان طرح تازه بوده و هرکدام به نظرها تازگی داشته مردم ایران جسم و جان خود را رها کردند و دنبال رنگ بوی دیگران بالا رفتند و در واقع در این مرحله به ضررها رسیدند و درست ملتفت نیستند، چنانچه الآن بخصوص [در] لباس ارزان معقولانه نه مقرون به صرفه و دوام حیرانند. از این طرف هم صنف نسّاج متاعش کم خریدار شد تشبّه به فرنگان ورزید، دست از قوام معنی برداشت و به لطافت صورت چسبید، برای نزاکت ظاهر و سهولت امر پود قدکها را ریسمان فرنگی کردند بدترکیب شدند، مرکّباً از اختلاط ایرانی و فرنگی کارشان بالمرّه معیوب شد و در حین استعمال ترکید و خورد شد و نیز از شقّیت و کرک و دوام افتاد (میرزاحسین‌خان، ۱۳۴۲:۱۰۱).

سفرهای ناصرالدّین‌شاه و برخی رجال درباری به اروپا، فرستادن گروههای دانشجو و سفیر وایلخچی به فرنگستان، آمدن سفیران و گروههای سیاسی، نظامی و بازرگانی خارجی با خانواده‌هایشان به ایران و اقامت در شهر تهران و شهرهای بزرگ و معتبر دیگر، تماس و ارتباط برخی از درباریان و اعیان و اشراف و بازرگانان بزرگ و اعضای خانواده‌هایشان با آنها و تأسیس مدرسهٔ دارالفنون و و و موجبات ارتباطات اجتماعی ـ فرهنگی را میان ایرانیان و اروپاییان روز به روز فزونی بخشید. نتیجهٔ این‌گونه ارتباطات و تماسها تأثیری بود که فرهنگ غربی بر شیوهٔ زندگی و رفتار و اندیشه و آداب ایرانیان گذاشت و در پی آن تغییراتی در نوع پوشش مردم، بویژه لباس شخصیّتهای درباری، دیوانی، لشکری و کشوری و زنان آنها پدید آورد.

سفر ناصرالدّین‌شاه به روسیه و دیدن جامهٔ بالرین‌های تماشاخانه‌های پطرزبورگ و مسکو که شلواری کشباف و چسبان و نازک برپا و زیرجامه‌ای چتری و کوتاه روی آن می‌پوشیدند، او را سخت مجذوب کرد و در بازگشت به ایران زنان حرمسرای خود را به دوختن و پوشیدن چنین جامه‌هایی واداشت. شاهزادگان و بانوان اعیان و رجال نیز که با دربار و اندرون شاه ارتباط داشتند به پیروی از زنان شاه لباسهای خود را تغییر دادند و به جامهٔ رقّاصگان نمایشها درآمدند. یحیی ذکاء با اشاره به این واقعه «اندرون» شاه را در آن عصر نه تنها مرکز مد لباس، بلکه مرکز هرگونه «تفنّن‌بازی و آرایشگری زنان» می‌داند و می‌نویسد:

> اگر زنی از زنهای شاه می‌خواست لباسش از جهت جلوه و جمال یکتا و منحصر به فرد باشد، می‌فرستاد هرچه از آن پارچه در بازار به دست می‌آمد، می‌خرید تا دیگری نتواند از آن پارچه لباس داشته باشد... وقتی‌که این لباس جدید به امر شاه هوسناک در اندرون معمول شد... سایر زنان نیز بشدّت شروع به تقلید نمودند، به طوری که در مدّت کمی زنان تمام خانواده‌های شهرنشین ایران آن دامنهای باوقار و متین پیشین را به کناری نهاده، این لباس جلف و زننده را بر پیکر خود پوشیدند (ذکاء، ۱۳۳۶:۲۲ـ۲۴).

میرزامحمدعلی‌خان فریدالملک همدانی پوشاک سنّتی و پوشاک تغییر شکل یافتهٔ مردان و زنان کرمانشاه و همدان را در چند دههٔ اواخر دورهٔ قاجار چنین شرح می‌دهد:

> لباس مردان: «در کرمانشاه لباس مردم عادی و کسبه عبارت از شب‌کلاهی بود که دور آن (کلاغی) می‌بستند. قبایی که به کمر آن شال کم و بیش پهن بسته می‌شد در زیر کمرچین می‌پوشیدند. بعضی اشخاص باتأسّی به عشایر یک نوع کلاه نمدی موسوم به (گگو) به سر گذاشته و کلاغی به طرز خاصّی دور آن می‌پیچیدند. این کلاه در قسمت پایین قالب سر و در بالا گشاد بود. این اشخاص روی قبا شال پهن داشتند و سرداری و شلوار گشاد می‌پوشیدند. لباس مأموران دولت و اشخاص

متجدّد اعیان عبارت بود از کلاه نمد یا پوست ستره [= صُدره] (قبای کوتاه) با کمربند یا جلیقه و شلوار. کسانی‌که با خارجیها سر و کار داشتند و به اصطلاح مستفرنگ بودند به جای سرداری ردنکت می‌پوشیدند. لباس عشایر و ایلات مختلف متمایز بود و نمونه‌های آن هنوز با تغییراتی باقی است. جالبتر از همه لباس ایل سنجابی بود که قبایی بلند داشتند و روی آن جلیقهٔ قلّابدوزی یا (پستک) می‌پوشیدند. آستین پیراهنشان به اندازه‌ای بلند بود که دور بازوی خود می‌پیچیدند یا پشت گردن گره می‌زدند. در همدان لباس کسبه قبا و ارخالق (نوعی کت بی‌آستین) یا لبّاده و کلاه پوستی (با پارچه شبیه پوست) بود. بعضی از تجّار عمامهٔ شیرشکری که پارچهٔ آن دارای گلهای زرد بود به سر می‌گذاشتند. مأموران دولت و اعیان سرداری باستره یا جلیقه در بر می‌کردند. پوشیدن عبا روی لباس تا موقع عوض شدن کلاه در زمان رضاشاه متداول بود».

لباس زنان: «لباس داخلی زنهای شهری به طور کلّی عبارت بود از یل (نوعی کت کوتاه یقه‌بسته که از جلو دکمه داشت)، شلیطه (شبیه مینی‌ژوپ چین‌دار)، شلوار سیاه تنگ، چارقد (نوعی روسری بزرگ از پارچهٔ سفید و نازک که زیر گلو سنجاق می‌زدند) و چادرنماز. خانمهای متجدّد و جوان در ابتدا شلوار کش و زیر شلیطه تنبان فنر می‌پوشیدند (می‌گویند ناصرالدّین‌شاه در سفر اروپا از لباس بالرین‌ها خوشش آمده و تنبان فنر را به عنوان سوقات برای زنهای خود آورده) ولی بعد پیراهن بلند که زنهای ارمنی می‌دوختند مد شد. زنهای عادی علاوه بر چادر سیاه که بر سر می‌کردند، چاقچور هم می‌پوشیدند، ولی متجدّدین آن را به نیم چاقچور که تا زیر زانو بود تبدیل کردند. جلو چادر را با حاشیه‌های گلدار و مشبّک تزیین می‌نمودند. به منظور پوشیدن صورت در کرمانشاه پیچه عمومیّت داشت ولی در سایر شهرها جز طبقهٔ مرفّه بقیّه روبند می‌زدند. پیچه نقابی بود که با موی اسب می‌بافتند و روبند نقاب بلند سفیدی بود که قسمت جلو چشمها را مشبّک می‌کردند» (فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴:۴۵۵-۴۵۶).

پس از مشروطیّت و تحوّلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در زندگی مردم و خیزش جنبشهای آزادخواهی و روشنفکری و تشویق و ترغیب زنان به تحصیل و کارهای اجتماعی و اقتصادی بیرون از خانه، توسعه و فزونی مدارس دختران، ورود بی‌حدّ و حصر اجناس و اقمشه و البسهٔ گوناگون خارجی و آمدن دوزندگان اروپایی به تهران و دهها واقعه و تحوّل دیگر در نیمهٔ نخست سدهٔ ۱۴ شمسی، تجدّدگرایی و تحوّل و تنوّع درتن‌پوشهای ایرانیان، بویژه پوشاک شهرنشینان و نخبگان و تحصیلکردگان مرد و زن را در پی داشت. تجدّد و تفنّن در البسه رفته‌رفته در همهٔ قشرها و گروههای اجتماعی شهری راه یافت و الگوی پوشش قدیمی مردم، بویژه زنان را دگرگون کرد.

* * *

پژوهش جامع و روشمند علمی در زمینهٔ پوشاک مردم ایران بسیار اندک و انگشت‌شمار است. پژوهشهای موجود نیز، همان طور که نویسندگان «ملاحظات کلّی» این کتاب بیان داشته‌اند، دقیق و منظّم نیست و عمدتاً دوران کودکی و مراحل ابتدایی و توصیفی خود را می‌گذراند. مطالعه و بررسی علمی پوشاک ایرانیان و دستیابی به آگاهیهای دقیق و روشن دربارهٔ تن‌پوشهای مردم دوره‌ها و قومها و گروههای گوناگون و چگونگی سیر تحوّل و دگرگونی آنها و تعیین رابطه میان پوشاک با اقلیم و فرهنگ و پایگاه و منزلت اجتماعی، دینی، اقتصادی و نقش و کارکردهای اجتماعی و فرهنگی هریک از تن‌پوشها جایگاهی بس ارزشمند در پژوهشهای تاریخی ـ اجتماعی مردم‌شناسی دارد.

پوشاک را می‌توان برحسب موضوعهای گوناگون تقسیم‌بندی و با نگرشهای متفاوت علمی در فرایند تاریخی، اجتماعی ـ فرهنگی، آیینی ـ دینی، اقتصادی و هنری بررسی و تجزیه و تحلیل کرد. تقسیم‌بندی پوشاک از لحاظ گروههای قومی ـ زبانی، ایلی ـ عشیره‌ای، روستایی، شهری و حوزه‌های جغرافیایی ـ فرهنگی در دوره‌های گذشته و کنونی از تقسیم‌بندیهای عمومی و رایج میان پژوهشگران پوشاک است. همچنین تن‌پوشهای هر گروه و قوم و جامعه را می‌توان برمبنای جامه‌های گروههای جنسی و سنّی، فصلهای مختلف، کار و اشتغال، خانه و بیرون خانه، مراسم جشن و سوگواری و پوشش اندامها مانند سرپوشها، روبندها یا نقابها، جامه‌های رویی و زیرین، یا بالاپوشها و زیرپوشها، دست‌پوشها، کمرپیچها، پای‌جامه‌ها، پاپوشها و پاافزارها و جز آن تقسیم‌بندی و مطالعه و بررسی کرد. در حوزهٔ این مطالعات بررسی هریک از جامه‌ها برحسب جنس، رنگ، شکل، طرز دوخت، اندازه و قواره، نقش و نگارهای زمینه و حاشیه و زیورها و نام و اصطلاحهای مربوط به هریک و شغلهای وابسته به پوشاک نیز در برنامهٔ کار پژوهش قرار می‌گیرد.

* * *

کتاب پوشاک در ایران‌زمین ترجمهٔ فارسی مقالات مربوط به پوشاک ایرانیان در دانشنامهٔ ایرانیکا است. کتاب دربرگیرندهٔ یک دیباچه در معرّفی دانشنامه و ۲۸ فصل و ۵ پیوست است. فصل نخست در واقع پیشگفتاری است با عنوان «ملاحظات کلّی» دربارهٔ مقالات پوشاک؛ از گروه ویراستاران. فصل بیست و هشتم را نیز گروه ویراستاران در زمینهٔ تطابق اصطلاحات جاری در میان گروههای قومی امروزهٔ ایران تنظیم و تدوین کرده‌اند.

فصل دوازدهم با عنوان «البسهٔ نظامی در دوران قاجار و پهلوی» مقاله‌ای ندارد و به مقالهٔ «نظامی» دانشنامه ارجاع داده شده است. ۲۵ فصل دیگر شامل ۲۵ عنوان مقاله است که ۲۵ نویسنده از سرزمینهای مختلف جهان، از جمله ایران آنها را نوشته‌اند. دو مقالهٔ «دورهٔ ساسانیان» و «پوشاک ایران از استیلای عرب تا تهاجم مغول» در فصلهای چهارم و هشتم را یک تن و مقالهٔ «لباس کردها و

ترک‌های آذربایجان» در فصل بیست و یکم را دو نویسنده نوشته‌اند که یکی از آنها مقالهٔ «پوشاک و زیورهای ترکمن» در فصل بیست و ششم و «لباس کردی در کرمانشاه» که عنوان فرعی فصل شانزدهم با عنوان «لباس کردی در ایران» است را تألیف کرده است. مقالهٔ «پوشاک بلوچ در ایران» را هم در فصل هجدهم دو نویسنده نوشته‌اند.

پیوستها شامل ۸ مقاله با عنوانهای «چادر» (سه مقاله)، «کمربند» (دو مقاله)، «کندیز» (نوعی ردا یا بالاپوش بلند در دوران باستان)، «عبا» و «عمامه» است که ٦ نویسنده آنها را نوشته‌اند. این مقالات به صورت الفبایی در چند مجلّد دانشنامه چاپ شده و مترجم آنها را ترجمه و به مجموعهٔ مقالات پوشاک افزوده است.

در تألیف مقالات متن و پیوست کتاب ۱۰ نویسندهٔ ایرانی (۵ مرد و ۵ زن) همکاری داشته‌اند. در میان جمع نویسندگان مجموعه، تنها یک مردم‌شناس ایرانی به نام شهناز نجم‌آبادی و چند مردم‌شناس خارجی مانند کریستین برومبرژه[1] و ژان‌پیر دیگار[2] فرانسوی، لوئیزبک[3] امریکایی و پیتر اندروز[4] انگلیسی دیده می‌شوند.

در مجموعهٔ مقالات ۴ مقالهٔ «پوشاک در افغانستان»، «پوشاک طوایف هزاره»، «پوشاک در تاجیکستان» و «پوشاک بلوچ در افغانستان و پاکستان» به‌تن‌پوشهای ایرانیان برون‌مرزی و در حوزهٔ جغرافیای فرهنگی ایران اختصاص دارد. هریک از این مقالات را نویسندگانی از گروه پژوهشگران متخصّص در حوزهٔ جغرافیایی افغانستان، تاجیکستان و بلوچستان افغانستان تحقیق و تألیف کرده‌اند.

نویسندگان مقالات در نوشته‌های تحقیقی خود از گسترهٔ تبیین توصیفی و تاریخی تن‌پوشها فراتر نرفته‌اند. برخی از آنان در مقاله‌های خود جسته گریخته به نظریه‌های قوم‌گرایی، اشاعه‌گرایی و تاریخ تحوّل و توسعهٔ پوشاک توجّه کرده‌اند، لیکن به بررسی و تحلیل مردم‌شناختی کارکردها و ارزشهای اجتماعی ـ فرهنگی، دینی ـ آیینی و اقتصادی پوشاک و نقش نمادین تن‌پوشها به مثابه علایم زبانی کمتر پرداخته‌اند. در تمام مقالات یک تقسیم‌بندی کلّی از پوشاک برحسب پوشندگی اندامهای بدن مانند سرپوشها، تن‌پوشهای رویی و زیرین، شلوارها و پای‌افزارها به چشم می‌آید. نویسندگان کوشیده‌اند تا جایی‌که شیوهٔ دایرةالمعارف‌نویسی اجازه می‌دهد، این تن‌پوشها را از لحاظ جنس، رنگ، اندازه، سبک دوخت و موارد کاربرد آنها در گذشته و حال کوتاه و فشرده شرح و توضیح دهند و خوانندگان پژوهنده را راهنمایی و در دستیابی به منابع معتبر در زمینهٔ پوشاک کمک کنند.

آنچه در فصل «ملاحظات کلّی» نظرگیر است، اشارهٔ گروه ویراستاران به نتیجهٔ بررسیهای

---

1. Christian Brumberger. 2. Jean Pear Digard. 3. Lois Beck.
4. P. Andrews.

ولفگانگ بروخنر[1] در زمینهٔ جهت‌گیریهای نظری دانشمندان غربی در گزینش روشهای ویژه در پژوهشهای پوشاک مردم اروپای مرکزی است. بروخنر از مجموع پژوهشهای این گروه ۴ مجموعه نظریّه و روش به دست آورده است: ۱ ـ **نظریّه‌های قومی**: نگرش بر انواع لباس برمبنای شناسهٔ گروههای قومی، منطقه‌ای و زبانی. ۲ ـ **نظریّهٔ اشاعه‌گرایی**: نگرش به تن‌پوشها به‌مثابه بازماندهٔ انواع پوشاک بنیادین و اوّلیّه. ۳ ـ **نظریّهٔ تاریخ توسعه**: نگرشی هم به تحوّل و تکامل درونی پوشاک و هم تأثیرات فرهنگی بیرونی در همانندسازی تن‌پوشها. ۴ ـ **نظریّه‌های کارکرد اجتماعی** یا بنابر اصطلاح بروخنر **نظریّه‌های غیر تاریخی**: نگرشهایی که به پوشاک همچون زبانی از علایم می‌نگرد و این علایم را قابل بازخوانی و رمزگشایی می‌داند.

مترجم کتاب آقای دکتر پیمان متین پزشک محقّقی است که عشق و علاقه به تحقیق و ترجمه در زمینهٔ موضوعات اجتماعی و فرهنگی ایشان را از پزشکی، حوزهٔ دانش تن و جسم انسان به فرهنگ‌شناسی، حوزهٔ دانش دستاوردهای مادّی و معنوی انسان کشانده است. دکتر متین به چند زبان آشنایی و به انگلیسی تسلّط دارند. قبلاً، کتابهای فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، فرهنگ اصطلاحات امریکایی، فرهنگ افعال مرکّب اصطلاحی[2] را ترجمه و ویرایش و کتاب فرهنگ لغات متضادّ و مترادف در انگلیسی را تألیف و چاپ و منتشر کرده‌اند. مقالاتی نیز به سفارش بخش مردم‌شناسی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی برای آن دایرةالمعارف نوشته‌اند.

با در نظر گرفتن این واقعیّت که مقالات پوشاک دانشنامهٔ ایرانیکا را بیش از ۳۰ پژوهشگر دانشمند متخصّص صاحب سبک و با سلایق گوناگون تألیف کرده‌اند، ترجمهٔ متن فنّی و پیچیدهٔ پر از اصطلاح مقالات از انگلیسی به فارسی بس دشوار می‌نماید. با همهٔ اینها اگر از پاره‌ای نارساییها و لغزشها در متن ترجمهٔ فارسی، که قطعاً در بازخوانی و ویرایش علمی و فنّی مترجم و ویرایش زبان و بیان اصلاح خواهد شد، بگذریم، مترجم توانسته از عهدهٔ این کار سترگ و دشوار برآید.

آگاهیهای نهفته در مقالات این کتاب، با چشم‌پوشی از برخی کم و کاستیها و اشکالات دیدگاهی و تحقیقی، همراه با تصاویر مربوط به محتوای مقالات برای پژوهشگرانی که بخواهند نظام پوشاک ایرانیان را در حوزهٔ جغرافیایی ـ فرهنگی سرزمین ایران بزرگ، از دوران پیش از اسلام تا امروز بررسی و مطالعه کنند، بسیار سودمند خواهد بود. منابع و مآخذی هم که نویسندگان در پایان مقاله‌های خود داده‌اند، علاقه‌مندان به تحقیق را در پژوهشهای موردی مربوط به پوشاک مردم ایران و به‌دست‌آوردن اطّلاعات دست اوّل کمک خواهند کرد.

---

1. Wolfgang Brückner

۲. همگی از مجموعه فرهنگهای تخصّصی NTC (National Textbook Company).

مآخذ

- اشرف، احمد، ۱۳۵۹:

موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دورهٔ قاجاریه. تهران: زمینه.

- ذکاء، یحیی، ۱۳۳۶:

لباس زنان ایران از سدهٔ سیزدهم هجری تا امروز. تهران: ادارهٔ موزه‌ها و فرهنگ عامه.

- مستوفی، عبدالله، ۱۳۷۱:

شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی دورهٔ قاجاریه. تهران: زوّار.

- میرزاحسین‌خان تحویلدار، ۱۳۴۲:

جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده. تهران: مؤسّسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

- میرزامحمدعلی‌خان فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴:

خاطرات فرید. تهران: زوّار.

- Lindisfarne - Tapper, N., and Bruce Ingham, (editors) 1997: *Languages of Dresse in the Middle East.* Great Britain: Curzon Press.

* در نوشتن این مقدّمه از مقالهٔ زیر که در نقد و معرّفی کتاب *Languages of Dress in the Middle East* است، نیز جای‌جای بهره جسته است. نک. بلوکباشی، علی، «زبانهای پوشاک در خاورمیانه»، نشر دانش، س ۱۷، ش ۱۸ (بهار ۱۳۷۹): ۷۶-۷۹.

فصل اوّل

ملاحظات کلّی

هیئت ویراستاران ایرانیکا

از بیست و هفت عنوان موجود در این مجموعه، یازده فصل آن مختصّ به لباس مردم ایران در چند سلسلهٔ پیاپی و چهارده فصل دیگر مختصّ پوشاک مردم ایران در دورهٔ اخیر در مناطق مختلف و در میان اقوام گوناگون افغانستان، تاجیکستان و ایران می‌باشد. دو فصلِ باقیمانده هم تلفیقی است از لغات و اسامی انواع مختلف تن‌پوش، در این مجموعه.

به رغم آنکه جزئیّات لباس، غالباً سرنخهایی برای تعیین زمان و مکان آثار گوناگون باستانی در تاریخ هنر، فراهم آورده؛ هنوز مطالعات دقیق و منظّم دربارهٔ پوشاک، بویژه پوشاک خاورمیانه، عمدتاً دوران ابتدایی خود را می‌گذراند؛ مخصوصاً در ایران، محقّقان صرفاً با مبانی مقدّماتی تحقیق دربارهٔ پوشاک آشنا شده‌اند، و مطالعهٔ اساسی در زمینهٔ البسه، هنوز مراحل ابتدایی و توصیفی خود را می‌گذراند.

منابع

عمده‌ترین مشکلی که پژوهشگران و نویسندگان این مقالات درکار مطالعهٔ پوشاک در ایران با آن روبه‌رو بوده‌اند، مشکل کمبود منابع است. دورهٔ صفویّه (۹۰۷-۱۱۴۵ ق./ ۱۵۰۱-۱۷۳۲ م.)،

قدیمی‌ترین دوره‌ای است که‌تن‌پوشهای ملموس و روشنی از آن برجای مانده است. قبل از آن زمان، صرفاً تکّه‌های کمیاب و معمولاً پاره شده‌ای از البسه که دارای تاریخ و منشأ بسیار متفاوتی هستند، از زیر زمین به دست آمده است. بنابراین در وهلهٔ نخست، اعتماد به توضیحات مکتوب و نقوش تصویری در دورانی به درازای بیش از ۲۰۰۰ سال، ضروری می‌نماید. ولی تخمین گروههای تحقیقاتی در مورد غنای این‌گونه مدارک، در دوره‌های مطالعاتی مختلف، متفاوت است، و غالباً تلفیق دو نوع سند در یک تصویر منسجم نیز، کاری دشوار محسوب می‌گردد. توصیف نقوش زمانی پیچیده‌تر می‌شود که تمایز بین آداب و رسوم صوری در یک نماد ویژه، با جزئیّاتی که در موضوع موردنظر مشهود است، دشوار گردد. در آثار باقیمانده از دوران پیش از صفویّه، بدشواری می‌توان دریافت که آیا پوشاکی که در نسخ منقّش یا پیکره‌های حجّاری‌شده به تصویر کشیده شده‌اند، دقیقاً همان پوشاک واقعی است که در زندگی روزمره می‌پوشیده‌اند، یا نه. اغلب اوقات سبک خاصّ رداها و قباها، بویژه در محیط دربار، بسادگی به شناخت شخصیّتهای ویژه، از «شاه»، «ملازمان» و «سربازان» گرفته تا «خدمه» و امثال آن کمک می‌کند. از سوی دیگر، یک تفسیر مشخّص در مورد برخی از انواع لباسهای نمایش داده شده، ممکن است یا بیانگر تغییری مشهود در پوشاک پوشیده شده باشد، یا تأثیر مدلهای جدید هنری. پس نتایج در هر مورد خاصّ، باید به طور جداگانه بررسی شود.

بنابراین، مدارک مورد استناد نیز هماهنگ نیستند. در اغلب نوشته‌های به جا مانده از دوران پیش از اسلام به حوادث سیاسی و وقایع خاندان سلطنتی پرداخته شده است، و تقریباً شخصیّتهای اصلی آنها منحصراً مردها بوده و به علاوه بیشتر نقوش به جا مانده از بناهای رسمی، درباری، و مذهبی ــ مثل نقش‌برجسته‌ها و سایر حجّاریها، دیوارنگاره‌ها، سکّه‌ها، نشانها و آثار فلزّی ــ اطّلاعات چندانی در مورد پوشاک زنان در سده‌های نخستین به دست نمی‌دهد و در بیشتر موارد به پوشاک زنان اشراف و زنان هنرپیشه محدود می‌گردد.

در مورد پوشاک مردان نیز بناهای تاریخی اطّلاعاتی دربارهٔ لباس شاهانه و تن‌پوشهای جنگجویان و موبدان در اختیار می‌گذارند، امّا تقریباً هیچ اطّلاعی از آنچه که دهقانان یا سایر طبقات اجتماعی به تن می‌کردند، به دست نمی‌دهد. در مورد پوشاک کودکان هم در مجموع به‌نظر می‌رسد که هیچ سندی از ادوار پیش از اسلام، موجود نیست (نک. فصول دوّم تا هفتم).

در مورد هزارهٔ اوّل استیلای اسلام، منابع مکتوب و مصوّر، به طور کلّی فراوان بودند، امّا به همان اندازه مشکلات تفسیر و تطبیق آنها، حادّتر می‌نمود. نوشته‌ها کماکان بر حوادث تاریخی و موضوعات مورد علاقهٔ مردان، متمرکز بود، و کوچکترین توجّهی به جزئیّات زندگی روزانه،

نشده بود. اطّلاعات در مورد نحوهٔ زندگی زنان، صرفاً به طور اتّفاقی به دست می‌آید. علاوه براین، ارزیابی اینکه چه میزان می‌توان به مستندات بصری اعتماد کرد، حتّی احتیاط بیشتری را نسبت به ادوار پیشین می‌طلبد. نمایش شکل انسان اغلب به عمد با تصویری دوجنسی، ترسیم می‌شد[1]؛ بنابراین تشخیص لباس مردان از لباس زنان، بویژه در قرون پیش از حملهٔ مغول، مشکل می‌شود.

نقّاشی ایرانی، ابتدا در قرن ۸ ق./ ۱۴ م. به‌عنوان گونه‌ای از یک هنر عالی نضج گرفت، و در قرن ۹ ق./ ۱۵م.، زمانی‌که صفحه‌های اشعار حماسی و غِنایی با پیوستگی خاصّی به تصویر کشیده می‌شد، به حدّ اعلای خود رسید (نک. فصل نهم). تا آن زمان، زنان به علّت محدودیّتهایی که از جانب قوانین و سنّتهای مذهبی به آنان تحمیل می‌شد، حتّی کمتر از دوران قبل از استیلای مسلمانان، در آثار هنری دیده می‌شدند. آنها از ترک خانه منع شده بودند و اجازهٔ خروج از محفل خانواده و حضور در جمع را بدون پوشش تمام و کمال، و با بهره‌گیری از انواع و اقسام حجاب، نداشتند (نک. فصل هشتم). گرچه ظاهراً برخی از این گونه محدودیّتها در مورد شاهزادگان ترک و مغول و زنان اشراف‌زاده، در دوران پس از حملهٔ سلجوقیان به ایران (۴۲۹-۶۵۴ ق./ ۱۰۳۸-۱۲۵۶ م.) و متعاقباً دورهٔ ایلخانیان (۶۵۴-۷۵۴ ق./ ۱۲۵۶-۱۳۵۳ م.) و تیموریان (۷۷۱-۹۱۲ ق./ ۱۳۷۰ - ۱۵۰۶ م.) کاهش یافت، امّا غالب زنان در جهان اسلام قابل رؤیت نبودند[2]. گرچه در همان ایّام، لباس مردان با وضوح بیشتری از گذشته ترسیم می‌شد و تعیّن پارچه‌های باقیمانده، امکان شناسایی البسهٔ گروههای خاصّ اجتماعی را، نظیر اشراف‌زادگان، درباریان، روحانیان، جنگجویان، بازرگانان، خادمان، کارگران، دریانوردان، صحرانشینان، چوپانان، دهقانان، و مدّاحان رسمی، فراهم می‌سازد. حتّی در برخی موارد، امکان مشاهدهٔ انواع لباس گروههای کوچکتر، در این دسته‌بندیهای گسترده وجود دارد. از باب مثال، در میان تصاویر مذهبی، انواع و اقسام درویشان، وعّاظ و مدرّسین، از لباسشان بازشناخته می‌شوند. کودکان هم صرفاً گاهی، آن‌هم معمولاً در لباسی به سبک بزرگترهایشان، نشان داده می‌شوند.

هرچند با شروع دورهٔ صفویّه، منابع خطّی و تصویری هنوز از اهمّیّت برخوردار بودند، با وجود این می‌توانستند در کنار تن‌پوشهای واقعی برجای مانده، بویژه قطعات پوشاک سلطنتی که بخوبی در طیّ قرون نگه‌داری و جمع‌آوری شده بودند، به کامل‌تر شدن منابع کمک کنند. نوشته‌های موجود، نظیر گزارشهای جهانگردان غربی نیز، در خصوص کار و فعّالیّت در زندگی روزمرهٔ ایرانیان، اطّلاعات جامع‌تری به دست می‌دهد. وانگهی از اواسط قرن ۱۳ ق./۱۹ م.، منابع بصریِ سنّتی، به برکت وجود عکسها تکمیل شده‌اند (نک. فصول نهم تا یازدهم)[3].

تا اواخر همان قرن، برخی جهانگردان غربی و هیئتهای اعزامی، شروع به جمع‌آوری لباسها و زینت‌آلات آن دوره در ایران و همچنین در آسیای مرکزی نمودند. برخی از این مجموعه‌ها سر از موزه‌ها درآوردند. برای مثال می‌توان از موزهٔ مردم‌شناسی[1] برلین که اشیای اوّلیّهٔ آن را و. ر. ریکمرز[2] و هیئت اعزامی تورفان[3] جمع‌آوری کردند[4]، موزهٔ تاریخ برن (کلکسیون هِنری موزِر[4]) و موزهٔ ملی دانمارک، نام برد (نک. فصل چهاردهم). به علاوه چندین مؤسّسهٔ معاصر، بخصوص موزهٔ سلطنتی اسکاتلند در ادینبورگ[5] و موزهٔ مردم‌شناسی تهران[6]، تلاشهایی در خصوص جمع‌آوری مبسوطِ البسهٔ بومی و ایرانی، چه از طریق مراکز فروش وچه از طریق جذب وقوف، نموده‌اند.

این مجموعه‌ها به افزودن ابعاد تاریخیِ تحقیقات گسترده‌ای که مردم‌شناسان و قوم‌نگاران، دربارهٔ لباس انجام داده‌اند، کمک می‌کند. این مطالعات میدانی، براساس مشاهدات مستقیم و گزارشهای شفاهی افرادِ جامعهٔ تحت مطالعه بوده، و به جمع‌آوری اطّلاعات ارزشمندی دربارهٔ ویژگیهای بارز انواع گوناگون تن‌پوشها و نیز ارائهٔ تصویری دقیق و غنی از میزان سهم پوشاک و بازتاب آن در مناسبات پیچیدهٔ اجتماعی، در هر اجتماع، منجر گردیده است. جزئیّات سربند، راهنمای اصلی این سرنخهای اجتماعی محسوب می‌شود، امّا سایر تن‌پوشها نیز در این خصوص، نقشی ایفا می‌کنند. در نهایت بسیاری از این محقّقان با دیدی محافظه‌کارانه احتمال می‌دهند هنگامی‌که کار توصیف البسه پیشرفت بیشتری نسبت به آنچه هست حاصل نماید؛ استنتاجات روشن‌تری از پوشاک در برخی ادوار قدیمی‌تر تاریخ، امکان‌پذیر گردد. گرچه این موضوع همواره به تأمّل بیشتری نیاز دارد.

تقسیم‌بندی

دوّمین مشکلی که محقّقان با آن مواجه‌اند، تقسیم‌بندی انواع پوشاک است. اغلب نویسندگان این فصول، چه باصراحت و چه بدون صراحت این تقسیم‌بندی کلّی و پنج بخشی را که براساس موقعیّت تن‌پوش در بدن صورت گرفته، پذیرفته‌اند: پوشش سر، تن‌پوشهای رویی، تن‌پوشهای زیرین، شلوار، و پای‌افزارها. این تقسیم‌بندی همهٔ لباسها را دربر نمی‌گیرد و سایر گونه‌های پوشاک نظیر زیورآلات، کمربندها، دستکشها، زره و جنگ‌افزارها، عمدتاً به صورت جداگانه، تحت‌عنوان لوازم تزیینی، دسته‌بندی شده‌اند. در مورد زیرمجموعه‌های کوچکتر، روش یکسانی

1. für Völkerkunde. 2. W. R. Rickmers. 3. Turfan.
4. Henri Moser.

در پیش گرفته نشده است. برای مثال، باستان‌شناسان روس،تن‌پوشهای رویی را بـه دو دستهٔ تن‌پوشهای آویزان از شانه وتن‌پوشهای آویزان از کمر، تقسیم کـرده‌انـد (نک. فـصل پـانزدهم). رویکرد ویژهٔ مشترک، براساس ساختار تن‌پوش می‌باشد. یک تقسیم‌بندی جدید چهارقسمتی که از البسهٔ تاریخی غرب مشتق شده عبارت است از:

اوّل: تن‌پوشهای آویزان که در آنها ظاهر لباس به ساختار لَخت و اُفتان منسوجات بستگی دارد و معمولاً به‌صورت قطعات یکپارچه و صاف، روی بدن قرار می‌گیرند.

دوّم: تن‌پوشهایی که دوخت راسته دارند و در آنها تکّه‌هایی با اشکال هـندسی خـاصّ بـا درزهایی مستقیم به یکدیگر کوک می‌خورند.

سوّم: تن‌پوشهای تکّه‌دوزی شده که در آنها اجزای سازنده، به هم وصل شده‌اند، بـنابرایـن حتّی در بیرون از بدن، شکل خود را حفظ می‌کنند.

چهارم: تن‌پوشهایی که برپایهٔ ظاهر از پیش تعیین شدهٔ پارچه، شکل می‌گیرند؛ مثل قطعات گلدوزی شده[7].

رویکردی دیگر به تقسیم‌بندی، تأکید بر شرایطی دارد که لباس در آن پوشیده شـده است. یک‌چنین تقسیم‌بندی مثلاً در مورد تمایز بین لباس درباریان هخامنشی با لباس سواره‌نظام (نک. فصل دوّم)؛ بین البسهٔ شهری و روستایی و ایلیاتی؛ بین البسهٔ گروههای مختلف شغلی؛ و نیز بین لباس روزمره و تشریفاتی؛ جاری است.

دامنهٔ این تقسیم‌بندیها را نوع اسناد موجود، معیّن می‌کند. برای مثال، بررسی قانع‌کننده‌ای از لباس در یک دورهٔ تاریخی مشخّص، که عمدتاً بر اساس نقوش تصویری صورت گرفته، ممکن است به دلیل ماهیّت این نقشها، نهایتاً به دسته‌بندیهای کلّی‌تری دربارهٔ انواع تن‌پوشها، محدود شود؛ این درحالی است که به‌رغم این پیچیدگیها، احتمالاً مشخّصه‌های پوشاک آن دوره را، عملاً در بر داشته است. وقتی‌که اسناد بسیار باشد، فی‌المثل بالنسبه در دوران اخیر، تقسیم‌بندیها بیشتر براساس سلیقهٔ محقّق تحمیل می‌شود. مثلاً، قوم‌نگاران تمایل دارند که بیشتر بر نقش اجتماعی پوشاک، تکیه داشته باشند.

چارچوب نظری

هر شماره از مجلهٔ پوشاک[1]، ارگان انجمن پوشاک لندن، که در این زمینه نشریه‌ای است پیشرو، با عبارت معنی‌دار زیر منتشر می‌شود: «پیشبرد مطالعات پوشاک و صیانت از نمونه‌های باارزش

1. Costume.

تاریخی و معاصر. این سخن، نمونه‌های مستندِ به‌جا مانده و مطالعهٔ توأمان هنرهای تزیینی و تاریخچهٔ لباس را، به‌علاوهٔ منابع تصویری و ادبی، دربر می‌گیرد». چنین رویکردی عمیقاً ریشه در حقایق عینی اسناد برجای مانده داشته و بر این شعار تأکید می‌کند که: «مطالعات پوشاک، قائم به ذات می‌باشد»[8]. از سویی دیگر، بسیاری از فضلا به تاریخچهٔ پوشاک از بُعد تاریخ اجتماعی نگاه کرده و ارزش آن را اساساً در آشکار ساختن دیدگاههای وسیع‌تر می‌دانند. حوادث شگفت‌انگیزی در تاریخ اجتماعی ایران، در خصوص پوشاک وجود دارد؛ مثل تکلیف ناصرالدّین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق./ ۱۸۴۸-۱۸۹۶م.) بر زنان حرمش در تقلید از لباس بالرین‌های اروپایی (نک. فصل دهم)، ممنوعیّت اجباری چادر (q.v.) در زمان رضاشاه پهلوی و برعکس آن، [ترویج][1] مجدّد چادر توسّط زُعمای مذهبی پس از انقلاب [اسلامی] ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م.(نک. فصل یازدهم). چنین دگرگونیهایی گرچه در ارتباط با لباس زنان از شدّت برخوردار بوده، لباس مردان را نیز متأثّر ساخته است؛ مثل: اونیفورم‌های لشگری (نک. فصل دوازدهم) و لباسهای کشوری برای کارمندان رسمی به سبک اروپایی به فرمان رضاشاه (۱۳۰۴-۲۰ ش. / ۱۹۲۵-۴۱م.). امّا سبکهای غربی کلّاً در میان روحانیّون رواج نداشته و در اصل تغییرات بنیادین در پوشاک مردانه، جزئی از دستور کار انقلابی قرار گرفت.

اگرچه مطالعات برروی پوشاک ایران هنوز به بحث درمورد اسلوب نپرداخته، امّا می‌توان رهنمودهای مفیدی از تحقیقات صورت گرفته در پوشاک غربی، به‌دست آورد. در بحث جدیدی در مورد پوشاک اروپای مرکزی، وُلف‌گانگ بروخنر[2] تأکید دارد براینکه جهت‌گیریهای نظری محقّقان، در مسیر تحقیقات و روشهایشان تأثیر داشته و گاه حتّی به آن دیکته شده است. وی مطابق موازین از قبل تعیین‌شده، به منظور مطالعات متناظر با انواع وطنی[3]، چهار مجموعه روش و نظریّه را براساس اصول مبتنی بر جلوهٔ تاریخی‌شان، شناسایی کرده است.

نظریّهٔ اوّل به نام «نظریّهٔ قومی» نامیده می‌شود که طیّ آن، انواع خاصّ لباس، به‌عنوان شناسهٔ گروههای قومی، محلّی و زبانی خاصّ، منظور می‌گردند. طبق نظریّهٔ دوّم یا نظریهٔ انتشاری، تن‌پوشهای فعلی را باید بازماندهٔ برخی انواع بنیادین اوّلیّه، درنظر گرفت؛ مثلاً پوشش ساده‌ای با یک سوراخ برای سر، ممکن است به‌عنوان صورت اوّلیّهٔ انواع گوناگون لباس چوپانیِ شناخته شده در سراسر جهان، قلمداد گردد. سوّمی، نظریّهٔ تاریخ توسعه نام دارد که مشتمل است بر تکامل درونی و همچنین تلفیق تأثیرات فرهنگی بیرونی. و سرانجام نظریّات مربوط به عملکرد

1. reimposition. 2. Wolfgang Brückner. 3. house types.

اجتماعی است، که بروخنر آن را نظریهٔ «تاریخ زُدایی»[1] می‌نامد[9] و شامل رویکردی است نمادین نسبت به لباس به‌عنوان زبانی از علایم که قابل رمزگشایی و بازخوانی باشد[10]. در واقع با چنین معیاری انتزاعی، تن‌پوشهای موجود و ملاحظات مربوط به آنها، به‌عنوان مدارک تاریخی، حدّاقلّ جذابیّت را خواهند داشت[11]. می‌توان این‌گونه اظهار کرد که مطالعات پوشاک به منتهاالیه این تعبیر که «دایرهٔ این مطالعات، قائم به ذات است» رسیده است.

عناصر سه رویکرد اوّل را می‌توان در فصول بعدی یافت؛ مع‌الوصف، همچنان‌که اطّلاعات انباشته می‌گردند، می‌بایست این چارچوب بنیادین، جهت کاربریهای ویژهٔ ایران، افغانستان و انواع گروههای قومی که در آنجا زندگی می‌کنند، ویرایش و از نو نوشته شود. در واقع تمرکز اوّلیّهٔ پژوهشها و نظرات گوناگون در مطالعات پوشاک ایران، برپایهٔ یافتن نقش ویژه‌ای است که مردم ایران در گنجینهٔ پوشاکشان، اعمال کرده‌اند[12]. مجموعهٔ تمامی منابع، تقسیم‌بندیها و روشهای مشروحه در فوق، در پاسخ به این پرسش طرح شده است. به علاوه، نشانه‌های زبان‌شناسی، بشارت مساعدت بیشتر در این تحقیقات بنیادی را می‌دهند (نک. فصول بیست و هفتم و بیست و هشتم)[13]. درست به مانند مطالعاتی که در مورد گسترش تکنولوژی صورت گرفت؛ جمع‌آوری روشمند و تجزیه و تحلیل حساب‌شدهٔ اصطلاحات خاصّ پوشاک، ممکن است منجر به استنتاج قواعد معمول و مخصوص پوشاک ایرانیان شده و از طرفی به تشکیل یا تثبیت الگوهای تأثیرگذار دوجانبه، بین مردم ایران و سرزمینهای همجوار، کمک نماید.

گرچه هیچ‌یک از نویسندگان این فصول، رویکردی نمادین نسبت به پوشاک اتّخاذ نکرده‌اند، با این‌حال بسیاری از آنها بر جوانب گوناگون عملکرد اجتماعی و اقتصادی پوشاک، همچون هدایای دیپلماتیک و یا گنجینه‌های دارالخلافه، تأکید داشته‌اند (نک. فصل دهم). سایرین برروی انواع ظریفتر نمادگرایی اجتماعی که ریشه در روابط عمیق مشترک داشته، به‌عنوان تلاشی به منظور فهم و تبیین پویایی لایه‌های زیرین گروههای فرهنگی خاصّ، تکیه نموده‌اند. برای مثال، متانت رایج در لباس زنان متأهّل، مقابله‌ای است با لباس شادتر دختران جوان در اجتماعات متعدّد سنّتی (مثلاً نک. فصول شانزدهم، هفدهم و بیست و دوّم)، یا آنکه در میان مردان بختیاری، شکل شلوار، مشخص‌کنندهٔ اعضای شناخته شدهٔ طایفه از اجنبی‌ها می‌باشد (نک. فصل بیست و پنجم).

1. ahistorical.

پی‌نوشتها

[1]. Ettinghausen, p. 53.

۲. نک. Lambton بویژه صفحات ۴۸۱-۴۸۳.

[3]. cf. Stein.

[4]. Westphal - Hellbusch and Soltkahn, pp 7-9.

[5]. Scarce.

۶. برای توضیح نمونه‌های مشابه نک. Shay.

[7]. Palmer.

[8]. Saunders, p. 2.

[9]. p. 17.

۱۰. مثلاً نک. Petraschek - Heim; cf. Lurie.

[11]. Brückner, p. 17.

۱۲. مثلاً نک. Moorey: Stillman and Stillman, p. 747.

۱۳: و نیز نک. cf. Stillman, pp. 740 - 42 idem and stillman.

مآخذ

- W. Brückner, "Kleidungsforschung aus der, Sicht der Volks kunde". *in mode. tracht. Regionale Identität*, cloppenburg, 1985, pp.13-22.

- R. Ettinghausen, *Arab Painting*, Geneva, 1962.

- C. Issawi, ed., *The Economic History of Iran 1800-1914*, Chicago, 1971.

- A. K. S. Lambton, "Al-Mar'a.3. In Persia a. Before 1900," in *EI*^{2} VI, pp.481-85.

- A. Lurie, *The Language of Clothes*, London, 1981.

- P. R. S. Moorey, "The Iranian Contribution to Achaemenid Material Culture". *Iran* 23, 1985, pp. 21-37.

- A. Palmer, "The Royal Ontario Museum Costume and Textile Gallery, "Measure for Measure", *Costume* 24, 1990, pp. 114-16.

- I. Petraschek-Heim, *Die Sprache der Kleidung*, 2nd ed., Baltmannsweiler, 1988.

- J. E. Polak. *Persian. Das Land und seine Bewohner*, 2 Vols. Leipzig. 1865.

- A. S. Saunders, "Editorial," *Costume* 24, 1990, pp.1-2.

- J. Scare, *Middle Eastern Costume from the Tribes and Cities of Iran and Turkey*, Edinburgh, 1981.

- A. Shay, "Traditional clothing in Iran," *Ornament* 6/1, 1982, pp. 2-9, 42.

- D. Stein, "Early photography in Iran". *History of photography* 7/4, 1983, pp. 257-91.

- Y. K. Stillman, "Libäs i," in *EI*^{2} V, pp. 732-42.

- Idem and N. A. Stillman, "Libäs iii," in *EI*^{2} V, pp. 747-50.

- S. Westphal-Hellbusch and G.Soltkahn, *Mützen aus Zentralasien und Persiem*, Berlin, 1976.

فصل دوّم

دوران مادها و هخامنشیان

ع. شاپور شهبازی
(A. Shapur Shahbazi)

منابع

آنچه مربوط به پوشش مردم در دوران مادها و هخامنشیان است عمدتاً به لباس مردان منحصر شده و پوشش زنان به طور مختصر در انتهای فصل، توصیف می‌شود. منابع اطّلاعاتی به دست آمده عبارتند از[1]: یکی آثار نویسندگان کلاسیک (مثلاً، هرودوت[1] [2]، گزنفون[2] [3]، دیودوروس[3] [4])، و دیگری آثار مستند و با ارزش باستانی. این آثار را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

۱.حجّاریهای بیستون (q.v)[5] متعلّق به دوران داریوش اوّل (q.v.، ۵۲۱-۴۸۶ ق.م.).

۲. نقوشی که بیانگر ۳۰ ملّت زیردست هخامنشیان بوده (**شکل ۱**) و بر مقبرهٔ داریوش در نقش رستم، نزدیک تخت‌جمشید[6] حجّاری شده است، و نیز نقوشی که به تقلید از داریوش توسّط جانشینانش برجای مانده است. نقوش موجود در نقش رستم با کتیبه‌های برجای مانده از پادشاهان هخامنشی شناسایی می‌شوند.

---

1. Herodotus. 2. Xenophon. 3. Diodorus.

۳. معماری منحصر به فرد تخت‌جمشید (q.v بویژه پلّکان شرقی مشرف به کاخ آپادانا) که جنگجویان، اشراف و نمایندگان ملل مختلف زیردست را نشان می‌دهد[7]؛ آثار خشتی ـ لعابیِ شوش و تخت‌جمشید، که سربازها را در اونیفورم‌های متفاوت نمایان می‌کند[8] و پیکره‌های حکّ شده براساس تندیس مصری داریوش در شوش، که هم‌اینک در موزهٔ ایران باستان در تهران، نگه‌داری می‌شود[9].

۴. نقوش متنوّع، بویژه هنرهای دستی مثل: گلدانهای یونانی[10]؛ مسکوکات مصری هم‌دوره[11]؛ مُهرهای یونانی ـ ایرانی[12]؛ نقّاشیها، بویژه آن دسته که در مقبرهٔ کارابورون[1] اوّل، نزدیک اِلمالی[2]، در ایالت قدیم لیسیه[3]، در جنوب غربی ترکیه کشف شده‌است[13]؛ مجسّمه‌ها، بویژه آن دسته که از سیدُن[4] و لیسیه به دست آمده‌است[14]؛ «گنجینهٔ جیحون»[5][15]؛ و مهمّتر از همه، صحنه‌های نبرد و شکار که برروی تابوت سنگی منسوب به اسکندر واقع در سیدُن (کمی پس‌از ۳۲۰ ق. م.)[16] حکّ شده است؛ و موزائیک اسکندر[17] واقع در کف معبد فون[6] در پُمپئی[7] (قرن اوّل ق. م. تقریباً همدوره با تابوت سنگی اسکندر، برگرفته از یک نقّاشی هلنی).

۵. آثار و بقایای لباسهای یافت شده در تپّه‌های آلتای[8]، که با نقش‌مایه‌های هخامنشی آراسته شده‌اند[18].

از این گروهها، حجّاریهای بیستون و مقبرهٔ داریوش اوّل ما را به شناخت دقیق نقشها و لباسهای آن دوره همانند اسناد تاریخی موثّق، رهنمون می‌کند. مُهر آرتیمس[9][19] و نقش اُتوفرادت[10] (q.v.)، ساتراپ ایالت لیدیه[11]، برروی یک بنای لیسیایی (مقبرهٔ پایاوا[12]) نیز، اطّلاعات روشنی به ما می‌دهد. در دوران مادها و هخامنشیان، تغییرات اندکی بویژه برروی سبکها رخ داد، ولی در مجموع شکل لباسها ثابت باقی ماند. بنابراین پوشاک این دو دوره را می‌توان یکجا و با هم بررسی کرد. غنای این منابع موثّق، تألیفات دامنه‌داری را در خصوص تاریخ لباس ایرانیان به همراه داشت، بویژه از سوی مؤلّفینی چون جرج راولینسون[13]، اُ. م. دالتون[14]، ا. س. ف. گاأ[15]، ارنست هرتزفلد[16]، هلموت شوپا[17]، ا. م. اشمیت[18]، س. ی.

---

1. Karaburun.
2. Elmali.
3. Lycia.
4. Sidon.
5. Oxus.
6. Faun.
7. Pompeii.
8. Altai.
9. Artimas.
10. Autophradates.
11. Lydia.
12. Payava.
13. George Rawlinson.
14. O. M. Dalton.
15. A. S. F. Gow.
16. Ernst Herzfeld.
17. Helmut Schoppa.
18. E. M. Schmidt.

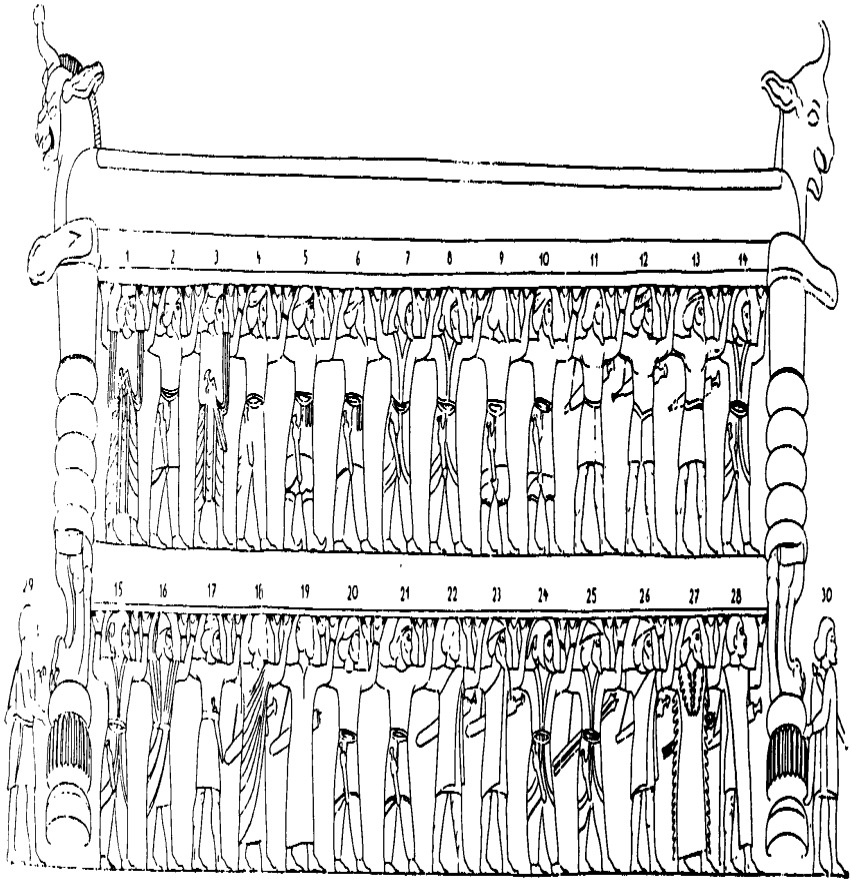

1 Persian
2 Median
3 Elamite
4 Parthian
5 Areian
6 Bactrian
7 Sogdian
8 Choresmian
9 Zarangian
10 Arachosian
11 Sagartian
12 Gandarian
13 Hindu
14 Saka *haumavargā*

15 Sakā *tigrazaudā*
16 Babylonian
17 Assyrian
18 Arab
19 Egyptian
20 Armenian
21 Cappadocian
22 Lydian
23 Ionian
24 Overseas Saka
25 Skudrian
26 Ionian wearing petasos
27 Lybian
28 Ethiopian

29 Maka
30 Carian

شکل ۱ ـ طرحی از حاملین اورنگ پادشاهی که نمایانگر ملل مختلف می‌باشد. براساس حجّاری مقبرهٔ داریوش بزرگ در نقش رستم. از روی اثر Walser. طرح کلیشهٔ I.

رودنکو[۱]، جرالد والسر[۲]، ا. ب. تیلیا[۳]، آن روئز[۴]، گئو وایدن‌گرین[۵]، والتر هینتز[۶] و اشتفان بیتنر[۷] (نک. مآخذ این فصل).

ادیت پورادا[۸] تأکید می‌کند که: «در کلّ، در هنر خاورنزدیک، تفاوت میان مردم غالباً بر اساس لباسهایشان مشخّص می‌شد»[20]. مردم قدیم خاورنزدیک تمایل به پوشیدن سبکهای گشاد و آزاد، متشکّل از دامنهای چین‌دار، تن‌پوشهای رویی پیچیده شده به دور بدن و تونیک داشتند. احتمال می‌رود که در انتهای هزارهٔ دوّم ق. م. ایرانیان مهاجر لباسی با خود آورده باشند که در ارو ـ آسیا؛ جایی‌که آب و هوا نوسانات زیادی داشته و زندگی وابسته به گله‌داری و استفاده از اسب، بویژه در جنگها بوده، شکل گرفته است[21]. این لباس شامل کلاهی بلند، نیمتنه و شلوار چرمی تنگ و چسبان، یک بالاپوش آستین‌بلند و چکمه می‌گردید. ایرانی‌ها، پیراهن چین‌دار خاورنزدیک را پذیرفته و آن‌را اصلاح کردند[22] و به آن سربند یا کلاه شیاردار بلندی که احتمالاً از سربند پَردار آشوری اقتباس شده بود، افزودند[23]. از این‌رو برخی اوقات محقّقان، این سبک را «لباس پارسی» و لباس برگرفته از آسیای میانه را «لباس مادی»، نامیده‌اند[24]. این عناوین همواره درست نبوده‌اند، بااین‌حال هرودوت گواهی می‌دهد[25] که «پارسیان» برحسب عادت لباس «مادها» را می‌پوشیدند. در نقش مُهری که از تخت‌جمشید به دست آمده، کوروش اوّل (q.v. حدود ۶۳۰ ق. م.) به‌صورت سوارکاری ملبّس به جامه‌ای چسبان، نشان داده شده است[26]. آرتیمس[۹]، شاهزادهٔ هخامنشی لیمیره[۱۰] (عموزادهٔ کوروش کوچک q.v. نک. مدخل ASTŌDĀN)، به‌طرزی مشابه برروی مُهرش (به تاریخ حدود ۴۰۱ ق.م.) به تصویر کشیده شده[27] و بر مقبرهٔ داریوش، «آسپاچانا» (q.v. یونانی: آسپاتین[۱۱]) که حامل سلاح داریوش می‌باشد، همو که هرودوت[28] مشخّصاً به‌عنوان «پارسی» معرّفی کرده بود، لباس «مادها» را پوشیده است[29]. بنابراین، لباس به تنهایی نمی‌تواند به‌عنوان معیار ملیّت تلقّی شود و بهتر است که سبک پوشش گشاد و آزاد را «لباس درباری»[30] و سبک‌پوشش تنگ و چسبان را «لباس سواره‌نظام» نامید[31].

---

1. S. I. Rudenko.
2. Gerold Walser.
3. A. B. Tilia.
4. Anne Roes.
5. Geo Widengren.
6. Walter Hinz.
7. Stefan Bittner.
8. Edith Porada.
9. Artimas.
10. Limyra.
11. Aspathines.

لباس مردان

بطور کلّی لباس مردانِ دوران هخامنشی را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱) «لباس درباری» (I) پارسیان و عیلامی‌ها.

۲) «لباس سواره‌نظام» (II) ایرانیان و گروههای وابسته (مدها[1]، ارمنی‌ها[2]، کاپادوکی‌ها[3]، پارت‌ها[4]، بلخی‌ها[5]، آریس‌ها[6]، زرنگی‌ها[7]، آراخوزی‌ها[8]، سُغدی‌ها[9]، خوارزمی‌ها[10]، اسکودری‌ها[11] و سیتی‌ها[12]).

۳) «سبک یونانی» شامل یک تونیک کوتاه و ردای گشاد جلوباز (که کاری‌ها[13]، لیدیایی‌ها[14]، جزیره‌نشینان یونان و ایونی‌ها[15] می‌پوشیدند).

۴) «سبک هندی» شامل یک دامن مردانه با بالاپوش یا بدون آن (که هندی‌ها، گانداری‌ها[16]، ساگارتی‌ها[17] و ماکان‌ها[18] می‌پوشیدند).

۵) «لباس جلگه‌نشینان» شامل یک روپوش بلند که تا زانو یا قوزک پا می‌آمد و یک عبا، می‌گردید (که عرب‌ها، آشوری‌ها، بابلی‌ها، مصری‌ها، لیبیایی‌ها[19] و نوبی‌ها[20] می‌پوشیدند).

در اینجا تأکید روی دو گروه اوّل می‌باشد. در تمامی موارد مذکور، پنج بخش از پوشش بدن که شامل پوشش سر، تن‌پوش‌رویی، پیراهن یا تونیک، شلوار و پاافزار می‌شود، قابل تشخیص است. قبل از بحث در مورد این بخشها، لازم به‌ذکر است که در رسوم باستانی ایرانیان، سه طبقهٔ اجتماعی موجود، از طریق رنگ لباسشان، متمایز می‌شدند. جنگجویان، قرمز؛ موبدان، سفید؛ و روستاییان، آبی می‌پوشیدند[32]. ردّپای رنگها برروی لباس شخصیّتهای سلطنتی و تصاویر عالی‌مقامان در برخی بناهای هخامنشی، شناسایی شده است[33]. در یک نقّاشی متعلّق به اوایل قرن پنجم میلادی در اِلمالی[34]، در صحنهٔ ضیافتی رسمی تصویر یک «نجیب‌زاده با لباس و ظاهر و محیطی کاملاً ایرانی»[35] و همچنین تصویر یک مرد روی یک سنگ حجّاری‌شدهٔ یونانی ـ ایرانی، هر دو ملبّس به لباس «مادها»، ترسیم شده‌است[36] . تعبیر شواهد براین دلالت دارد که رسوم قدیم ایرانیان، تا حدّی با لباس تشریفاتی هخامنشیان نشان داده

1. Medes.
2. Armenians.
3. Cappadocians.
4. Parthians.
5. Bactrians.
6. Arcians.
7. Zarangians.
8. Arachosians.
9. Sogdians.
10. Choresmians
11. Skudrians.
12. Schythians.
13. Carians.
14. Lydians.
15. Ionians
16. Gandarians.
17. Sagartians.
18. Makans.
19. Libyans.
20. Nubians.

شکل ۲ ـ طرحی از یک کماندار، برگرفته از کتیبهٔ خشتی لعابدار واقع در قصر سلطنتی در شوش که هم‌اکنون در موزهٔ لوور می‌باشد. متعلّق به قرن پنجم پیش از میلاد.

از روی: M. G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and persian Costume and Decoration*, 2nd. ed., A&C Black (publishers) Limited, p. 164, fig. 155.

شکل ۴ ـ طرحی از خشایار. برگرفته از حجّاری موجود بر سنگ قسمت غربی راهروی شمالی منتهی به سرسرای اصلی عمارت شبستان واقع در تخت جمشید.

از روی: A.B. Tilia, *Studies and Restorations at Persepolis and other sites of Fārs* II p.54 fig.6.

شکل ۵ ـ طرحی از کلاه شیاردار راه‌راه، به کار رفته توسّط نگهبان پارسی. برگرفته از حجّاری موجود در پلّکان اصلی «قصر خشایار» واقع در تخت جمشید.
از روی: M.G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration,* 2nd.ed., A & C Black (publishers) Limited, p.167 fig.159.

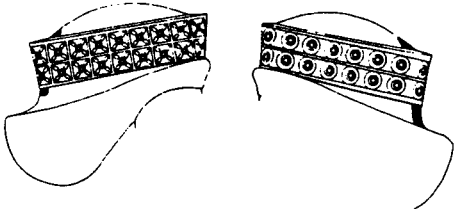

شکل ۳ ـ طرحی از پیشانی‌بندهای به کار رفته توسّط نگهبانان سلطنتی. برگرفته از حجّاریهای موجود بر سنگهای قسمت شرقی و غربی راهروهای منتهی به ایوان سرسرای اصلی عمارت شبستان واقع در تخت جمشید.
از روی: A. B. Tilia, *Studies and Restoration sat Persepolis and other sites of Fārs* II pp. 64 - 65 figs. 11 a - b.

شکل ۶ ـ طرحی از جزئیّات سرپوش «مادی» همراه با نشان عقاب، برگرفته از جامی نقره‌ای واقع در اربونی متعلّق به حدود ۵۰۰ ق.م. موزهٔ ایروان.
از روی: Harper, p. 30 fig. la

شکل ۷ ـ طرحی از جزئیّات «تیارهٔ» ایرانی، برگرفته از تابوت اسکندر. موزهٔ باستان‌شناسی استانبول. متعلّق به حدود ۳۱۲ ق.م.
از روی: Dalton, p. xxxii fig. 14

شکل ۸ ـ طرحی از داریوش سوّم برگرفته از موزائیک اسکندر. موزهٔ ملّی ناپل. قرن اوّل پیش از میلاد. اصل آن متعلّق به حدود ۳۱۷ ق.م. است.
از روی: Dalton, p. xxxi fig. 13

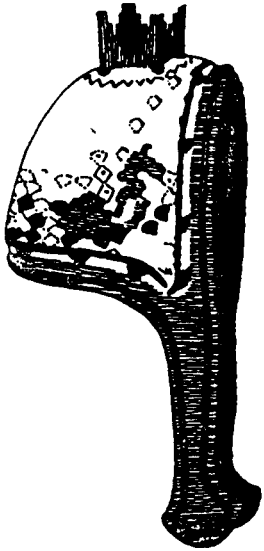

شکل ۹ ـ بازسازی سرپوش مردانه به دست آمده از کورگان ۳ در پازیریک. متعلّق به اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوّم پیش از میلاد.
از روی: Rudenko, pl. 155 B

تصویر I ـ درشت‌نمایی بلخی‌ها (؟). برگرفته از حجّاری خراجگزاران واقع در ورودی پلّکان آپادانا در تخت جمشید.
از: Deutsches Archäologisches Institut, Istanbul,
از روی: Walser, pl. 65

می‌شده است. پادشاه یک بافتهٔ تابانِ قرمز با رنگهای سفید و آبی به‌عنوان نماد اقتدارش بر سه طبقهٔ اجتماعی مذکور می‌پوشید[37]. شوپا[1] با تیزبینی هنرمندانه‌ای[38] که براساس اطّلاعات یونانی است، ثابت کرده که «لباس سواره‌نظام» که در «آثار هنری کوچک یونانی ـ ایرانی»، با چینهای فراوان به تصویر کشیده شده، در تخت‌جمشید بدون هیچ‌گونه نشانی از پارچه، صرفاً با به کار بردن رنگهای متنوّع در نشان دادن چینها و تزیینات ظریف، نمایش داده شده است. از طرفی، در همان‌جا، بند کفشهای سلطنتی تنها با خطوط رنگی نشان داده شده‌است[39].

پوشش سر

مستندترین بخش لباس مادها و هخامنشیان، پوشش سر می‌باشد[40]. هفت نوع آن به «لباس درباری»(I) مربوط است . نوع I/۱، سربندی ساده و پیچیده‌شده می‌باشد که توسّط نگهبانان سلطنتی پوشیده می‌شد (نک. **شکل ۲**). نوع I/۲، به‌صورت نوارهای حلقوی یا باریک بود که توسّط عیلامی‌ها و برخی سربازان «پارسی» پوشیده می‌شد و نوع I/۳، نوارهای پهن‌تری داشت که توسّط سربازان، پیشکاران سلطنتی و قهرمانان اسطوره‌ای اهریمن‌کُش، پوشیده می‌شد. هریک از اینها می‌توانست با نقش مایه‌های گلدار، گلدوزی برروی پارچه یا نمد، و یا به‌صورت تکّه‌دوزی یا کارشده برروی فلزّ، تزیین گردد؛ مانند سربند همراهان داریوش در بیستون و تخت‌جمشید (**شکل ۳**)[41]. نوع I/۴، شالی بلند (پشمی، کتانی و احتمالاً ابریشمی) بود که به دور سر پیچیده می‌شد (مثلاً سربند فرد پارسی در تندیس مصری از داریوش)، و آن را دقیقاً دور سر و گردن می‌پیچیدند به طوری‌که فقط قرص صورت دیده می‌شد؛ همان‌گونه که حاملین حولهٔ[2] سلطنتی در «حجّاری گنج‌خانه»، واقع در تخت‌جمشید[42] ، «خادمین» در راه‌پلّهٔ کاخ تاچارا[43] و اعضای هیئت نمایندگی چهارم در راه‌پلّهٔ آپادانا (احتمالاً پارتی‌ها یا آرین‌ها)[44]، به سر بسته‌اند. نوع I/۵، کلاهی ساده و استوانه‌ای بود (شخصیّتهای سلطنتی، نوع بلندتر آن را می‌پوشیدند، مثلاً در «حجّاری گنج‌خانه». همچنین نک. **شکل ۴**)، و نوع I/۶ و I/۷، به ترتیب کلاههایی بودند با شیارهای کوتاه و بلند که عمدتاً به صاحب‌منصبان «پارسی» تعلّق داشتند (**شکل ۵**). هردوی اینها، «میترا» نامیده می‌شد[45].

چهار نوع عمدهٔ سربند، با «لباس سواره‌نظام» پوشیده می‌شد (II). نوع II/۱، عبارت بود از نواری ساده که دور موها پیچیده شده و در پشت گره زده می‌شد (**تصویر I**)؛ که توسّط اعضای هیئت نمایندگی پانزدهم در راه‌پلّه‌های آپادانا، پوشیده شده است (احتمالاً بلخی‌ها[46]،

1. Schoppa. 2. towel.

آرین‌ها[47] یا پارت‌ها[48]). نوع II/۲، کلاه گرد ساده‌ای بود که اکثراً صاحب‌منصبان «ماد» می‌پوشیدند. این کلاه در مناطق فارس و بختیاری، برجای مانده و در عین حال خاستگاه آن را بین‌النهرین ــ یا دقیق‌تر، عیلام ــ دانسته‌اند[49]. جامی نقره‌ای با پایه‌ای به شکل حیوان متعلّق به دورهٔ هخامنشیان (در منطقهٔ اِربونی[1] در ایروان از زیر خاک بیرون آمده است و هم‌اکنون در موزه‌ای در همانجا نگه‌داری می‌شود)،به تصویر سوارکارِ «مادی»، مزیّن شده است[50]، و دلالت بر آن دارد که این کلاه از پارچه‌ای سفت (احتمالاً نمد) بوده است. این کلاه در برخی موارد مزیّن به یک حفاظ فلزّی خارجی است جهت استحکام بخشیدن به آن، همراه با حلقه‌ای در پشت، که زائده‌ای می‌توانست به آن متّصل گردد (**شکل ۶**). تصویر عقابی که روی کلاه گلدوزی شده، به احتمال قوی، سنّت معروف پارت‌ها و ساسانیان را در تزیین کلاه (و لباس)، توسّط «ابزار» یا علایم نمادین، نشان می‌دهد[51]. نوع II/۳، کلاه بندداری با سه برجستگی در جلو و دنباله‌ای کوتاه مثل دُم و نیز دو زبانهٔ گوشی بوده است، که توسّط اعضای هیئت نمایندگی سوّم (ارامنه)، چهارم (کاپادوکی‌ها؟)، **تصویر II**) و شانزدهم (ساگارتی‌ها)، واقع درروی پلّکان جلویی آپادانا، پوشیده می‌شد. این نوع منشأ خارجی داشته و از نوعی کلاه قدیمی در آناتولی اقتباس شده بود[52]. نوع II/۴، نمونه‌ای است از کلاهی یونانی به نام «تیاره»، «کیداریس» یا «کیتاریس» (لاتین: سیداریس) و یا «کیرباسیا» (ترجمهٔ فارسی کورپاسه Kurpāsa که ممکن است از کورزازا[2] به معنای «کلاه» به‌دست آمده باشد)[53] که در واقع کلاه یا باشلُقی بوده از جنس نمد[54] ، چرم، ابریشم (همان‌گونه که در تصویر موزائیک اسکندر نشان داده شده، بافته‌های ابریشمی در یونان، از اواسط قرن چهارم پیش از میلاد، شناخته شده بوده است[55] و باور عمومی براین است که خاستگاه آنها از شرق بوده است) و یا پارچه‌های لطیف بود، که عمدتاً در میان اشراف رواج داشته است (چنانچه در نقوش سکّه‌های ساتراپی و نیز مقبرهٔ سنگی اسکندر، دیده می‌شود). این کلاه؛ سر، گردن (با محافظی بلند به سمت گردن)، گوشها، گونه‌ها و چانه را (با زبانه‌های بسیار بلند در طرفین که در چانه یا دوسوی گردن، قابل گره زدن بود؛ نک. **اشکال ۷ و ۸ و تصویر III**)، می‌پوشانید. مغان، علاوه برآن، دستمال سری (اوستایی: پئیتی. دانه، فارسی: پَنام) را برای پوشانیدن بینی و دهانشان به منظور جلوگیری از آلودگی آتش مقدّس در حین تنفّس، به‌سر می‌کردند[56] . هرودوت به تیاره‌ای زربفت در میان هدایای خشایار به مردم اَبدره[3]، به منظور جلب دوستی آنها اشاره کرده است[57]. گاه نواری به دور کلاه بسته می‌شد، همراه با دنباله‌ای که از پشت‌سر، پایین می‌افتاد[58]. به گفتهٔ گزنفون[59] ، این نوار به منزلهٔ دیهیمی بود که

1. Erebuni. 2. Kur Zāzā. 3. Abdera.

تصویر II ـ حجّاری حاملین خراج، کاپادوکی‌ها (؟). برگرفته از ورودی پلّکان آپادانا در تخت جمشید.
عکس از: Judith Lerner

تصویر III ـ حجّاری سیتی‌ها با کلاههای نوک‌تیز. کتیبهٔ خراجگزاران، ورودی پلّکان آپادانا در تخت جمشید.
عکس از: Judith Lerner

«خویشاوندان مرد» شاهنشاه به عنوان «نشانی از تمایز»، دور تیاره‌های خود می‌بستند. کوئینتوس کورتیوس[1]، دیهیم داریوش سوّم (۳۳۱-۳۳۶ ق.م.) را «ترکیبی از رنگ آبی و سفید» (*Caerulea*)، توصیف می‌کند[60]. سکّه‌های تیزافرن[2] [61] و فرنابازو[3] [62]، همانند مجسّمه‌ای که از تخت جمشید به دست آمده[63]، حاکی از این است که ایرانیان سرشناس، گرهی در دیهیم خود در جلوی تیاره می‌زده‌اند[64]. در هر شرایطی تیاره مانند باشلُق، نوکی داشت و داخلش اغلب با خز حیوانات گران‌قیمت، مفروش می‌شد و برحسب عادت به صورت پهن، به گونه‌ای بر سرگذاشته می‌شد که‌یا در جلو با اِعمال فشار، سه برجستگی ایجاد کرده و یا در طرفین، چین بخورد. فقط شاهنشاه حقّ داشت که تیاره (کیرباسیا)ی خود را «راست» به سر بگذارد ـ با نوکی ایستاده که توسّط قالبهایی از داخل، نگه داشته می‌شد[65]. یونانی‌ها با تمسخر، این نوع کلاه را با تاج خروس، مقایسه کرده‌اند[66]. از این‌رو «کراتر[4] داریوش»، مربوط به اواخر قرن چهارم ق.م. در موزهٔ ملّی مردم‌شناسی ناپل، که شاهنشاه را با تیاره‌ای شبیه به تاج خروس، نشان می‌دهد[67]، ارزش اسنادی ندارد[68] . آنچه مسلّم است این نوع پوشش سر ایرانی، کاملاً در خاورمیانه رایج بوده است و توسّط موبدان و راهبان پوشیده می‌شد، و از قلمرو تبت تا سرحدّات هلنی ــ تحت نام «کلاه فریجی» ــ با اندک تغییراتی در فرهنگهای رومی و اروپایی، باقی ماند[69] . سربندهایی از این دست مربوط به سده‌های سوّم و چهارم ق. م. در مقابر منجمد آلتای یافت شده است (مثلاً در پازیریک[5]). یکی از آنها که با نمد سفت قهوه‌ای درست شده، در اصل کلاه بلندی با زبانه‌هایی پهن و حلقوی در اطرافش ، بوده است[70] و در انتها با صفحاتی مفروش از طلا و آراسته با چرم از بیرون ، لبه‌دار شده است[71]. نوع دیگر (**شکل ۹**)، از دو قطعه نمد سفید که در حاشیه با چرم زینتی پوشانده شده، تشکیل شده، که در بالا یک «برجک کنگره‌دار»، متشکّل از چهار تکّه چرم زراندود که «تاجی» کنگره‌دار را شکل می‌دهد ، ایجاد می‌نماید[72]. سیتی‌ها، آن چنان «کیرباسیا»ی بلندی به سر می‌کردند[73] که نوک آن به پشت خم می‌شد و گروهی نیز (شمارهٔ ۱۵ در حجّاری آرامگاه و هیئت نمایندگی یازدهم در پلّکان جلویی آپادانا؛ **شکل ۱ و تصویر II**)، کلاهی می‌پوشیدند که از فرط بلندی، ایرانیان آنها را «سیتی‌های کلاه نوک‌تیز یا تیزخود» می‌نامیدند[74]. نوک کلاهها که به عقب خم می‌شد، ستیغ تیارهٔ «ایستاده» را به یاد نمی‌آوَرَد، چراکه این تیاره (همان‌گونه که در موزائیک اسکندر و تندیسک طلایی واقع در «گنجینهٔ جیحون» دیده می‌شود[75])، به طور عمودی می‌ایستاد، مضافاً اینکه، زیورآلات بسیاری به آن آویزان بود.

---

1. Quintus Curtius. 2. Tissaphernes. 3 . Pharnabazus
4. Krater. 5. Pazyryk.

تن‌پوشهای رویی

چندین نوع بالاپوش همراه با لباسهای درباری وجود داشته است. جلیقه (I/۱) که داریوش بزرگ (در صحنهٔ شکار بر روی مُهر استوانه‌ای‌اش، واقع در موزهٔ بریتانیا)[76]؛ قهرمان اهریمن‌کش تخت جمشید (**تصویر IV**)[77]؛ و حاملین پارسی و عیلامیِ سریر پادشاهی که در مقبره، به تصویر کشیده شده (**شکل ۱**)، آن را پوشیده‌اند. این جلیقه چینهای عمودی داشت و به منظور آزادی حرکت پوشنده‌اش، بی‌آستین بود. ظاهراً این موضوع توسّط نقّاشی موجود بر روی یک گلدان یونانی که جلیقه‌ای طرحدار و قرمز را همراه با نوارهای پهن و سفیدی در قسمت پایین

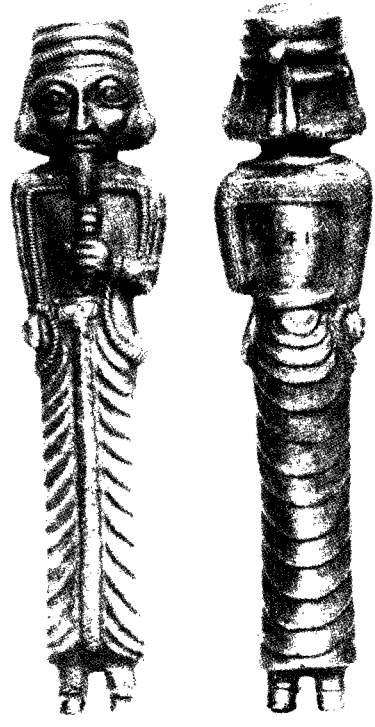

تصویر V ـ نمای قدامی و خلفی تندیسک نقره‌ای از «گنجینهٔ جیحون». احتمالاً متعلّق به قرن پنجم پیش از میلاد. موزهٔ بریتانیا، لندن. شمارهٔ 123901. با تشکّر از تولیت موزه.

تصویر IV ـ حجّاری «شکارچی حیوانات» (master of animals) واقع بر سنگ سمت غربی ورودی جنوبی، اتاق ۱۶ در قصر داریوش واقع در تخت جمشید.

عکس از: Judith Lerner

و جلویش نشان می‌دهد[78] و همچنین تندیسک نقره‌ای اسرارآمیزی که از «گنجینهٔ جیحون» به‌دست آمده، تأیید می‌گردد (**تصویر V**)[79]. پژوهشگران صراحتاً در مورد ساختار رداهای چین‌دار (I/۲) و آستینهای بسیار گشادشان اختلاف‌نظر دارند (**شکل ۴**). هرتزفلد[80] بر این امر تأکید دارد که آنها «قطعهٔ مستطیل شکل ساده‌ای از پارچهٔ نرم هستند که از جلو و عقب، از گردن تا قوزک پا می‌رسد، و عرض آن از یک مچ تا مچ دیگر امتداد داشته و در ناحیهٔ بازوها گشاد و باز می‌شود و چاکی نیز برای عبور سر از آن وجود دارد. این تن‌پوش از دو طرف باز بوده و تنها با

تصویر VI ـ مرد صاحب‌منصب پارسی. مهر استوانه‌ای اردشیر (سوم؟). ارمیتاژ، لنین‌گراد.

عکس از روی: داندامایف. pl. XV

تصویر VII ـ درشت‌نمایی از درباریان هخامنشی. حجاری راه‌پلهٔ آپادانا. تخت جمشید.

عکس از: Judith Lerner

کمربندی به کمر بسته می‌شده است». نظر وی تا حدّی با استقبال شایانی مواجه گردید[81] (گرچه وی به تبعیّت از راولینسون، آن رابه غلط «کندیز» شناسایی کرده است). از طرفی، روئز، چنین استدلال می‌کند که این جامه دوتکّه‌ای بوده، قسمت فوقانی آن ردا مانند و همراه با آستینهای گشاد و یک دامن چین‌دار بوده است. چنین ساختاری از سوی هینتز، در حوزهٔ زبان‌شناختی، حمایت شده‌است[82]. با وجود این، از تصویر یک «مرد اشرافی» که روی مُهر اردشیر حکّ شده (احتمالاً اردشیر سوّم، ۳۵۹-۳۸ ق.م.) و اکنون در موزهٔ ارمیتاژ[1] سن‌پطرزبورگ قرار دارد، مشخّص می‌گردد که قطعه‌ای در میانهٔ بدن وجود داشته است که با کمربند پارچه‌ای پهنی، بسته می‌شده و در قسمت پایین در ردیفی از چینها قرارگرفته و به شکل «دامن» درمی‌آمده است (نک. **تصویر VI**). آستینهای گشاد و غیرعادی، با افزودن قطعات مجزّایی در پشت، بزرگتر می‌شدند. آنها را می‌شد به‌منظور سهولت بیشتر در حرکت، به پشت شانه‌ها انداخت[83]. چینهای مضاعف به صورت صاف یا خوشه‌ای در طرفین، معمولاً باعث ایجاد حالت پف‌داری در لباسهای درباری می‌شد. سینه بخوبی پوشانده می‌شد، امّا چنانکه هینتز براساس نقش «وهیازداته»[2] در حجّاری بیستون[84] ملاحظه کرده، پشت بدن، بازگذاشته می‌شده است. قسمت پایینی را می‌شد بالا یا توی کمربند پهن، قرار داد. در تخت‌جمشید، داریوش بزرگ، خشایار اوّل (۴۸۶-۶۵ ق.م.) و اردشیر اوّل (۴۶۵-۲۵ ق.م.) همگی با ردایی سلطنتی و مشابه، و نیز یک تن‌پوش مجلّل و چین‌دار، از پارچهٔ قرمز یا ارغوانی با طرحهایی باشکوه مشتمل بر دوایر متّحدالمرکز و غنچه‌های نیلوفر آبی، به تصویر کشیده شده‌اند (**شکل ۴**). نوارهای آبی در حاشیهٔ ردا و لبهٔ آستینها، الصاق شده و نیز نقشهایی از ردیف شیرهای در حال حرکت که در سرتاسر چینهای عمودی در «دامن»، با رنگ قرمز «گلدوزی» شده‌اند، دیده می‌شود[85].

همراه «لباس سواره‌نظام»، «ردایی مادی» بود (II/۱) که آستینهایی کاذب، باریک و بلند داشت و روی شانه‌ها انداخته می‌شد (**تصاویر VII و VIII**). این تن‌پوش رویی غالباً «کَندیز» نامیده شده است. در مورد معنای این واژه، تردید وجود دارد (در مورد ریشه‌یابی آن نک. مدخل «کندیز» در ضمیمهٔ شمارهٔ ۳). همچنین در مورد تعیین هویّت آن، بحث و جدل ادامه دارد[86]. پادشاهان ایرانی و اعیان، مکرّر این ردا را بر تن کرده‌اند[87]. اوتوفرادت، ساتراپ ایرانیِ لیدیه، در ربع اوّل قرن چهارم ق.م.، با چنین رداهای «مادی» در صحنهٔ شرفیابی همایونی در مقبرهٔ «ایرانی - لیسیایی»[3] در پایاوا واقع در زانتوس[4] باستان در لیدیه، نشان داده شده است[88]. هرودوت[89] از

---

1. Hermitage. 2. Vahyazdāta. 3. Perso - Lycian.
4. Xanthus.

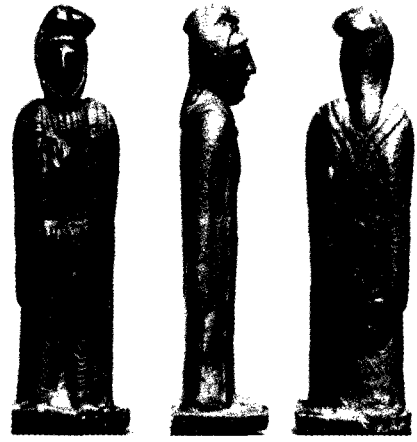

تصویر VIII ـ سه نما از پیکره‌های نقره‌ای. با تشکّر از موزهٔ Vorderasiatisches Staattiche Museen. برلین. شمارهٔ VA 4852.

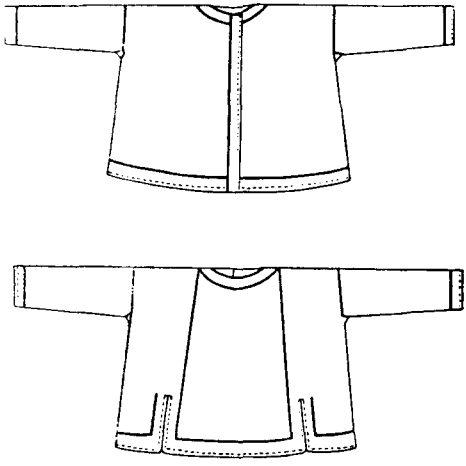

شکل ۱۰ ـ طرحی از پشت و روی خفتانی به دست آمده از کورگان ۳، پازیریک. از روی: Rudenko, p. 84 fig. 30

«ردایی بلند و رنگارنگ با ظاهری بسیار چشمگیر» نام برده که همسر خشایار، آمستریس[1] «با دستان خود بافته بود» و به عنوان هدیه به شوهرش اهدا نمود. سایر منابع باستانی نیز، چنین نگرشی را ایجاد می‌کنند. گزنفون[90] چنین می‌نویسد: «کورش کبیر در بین اشراف خود زیباترین تن‌پوشها را همراه با سایر رداهای مادی...، انبوهی از خلعتهای مشکی، ارغوانی، زرشکی، نارنجی و سرخ توزیع کرده بود». سپس «کندیز تمام ارغوانی» کورش کبیر را توصیف می‌کند[91] و کوئینتوس کورتیوس[92] ، کندیز داریوش سوّم (۳۳۶ـ۳۱ ق. م.) را به صورت، «ردایی از پارچهٔ زرّین، مزیّن به تصویر قرقیهای طلایی»، توصیف کرده است[93]. و بالاخره آنکه، دیودروس[94] اشاره دارد به اینکه: «اسکندر تونیکی سفید (کیتون) را با شال و سایر اجزای لباس ایرانی به تن می‌کرده، مگر شلوار و کندیز را». ردایی بی‌آستین که تا زانو می‌رسید، از شانه‌ها آویزان شده و در جلو توسّط ابزار[2] کاملاً تزیین‌شده‌ای، درست زیر شانهٔ راست بسته می‌شد (II/۲).این ردا توسّط هیئت نمایندگی نهم، در راه‌پلّه‌های آپادانا (احتمالاً کاپادوکی‌ها)[95] پوشیده شده و چه بسا خاستگاه آناتولی داشته است. سغدیان[96]، خوارزمی‌ها[97] و سکاهای

1. Amestris. 2. fibula.

آموری[1] [98] درحجّاریهای مقبره، همانند هیئت نمایندگی هفدهم راه‌پلّه‌های آپادانا[99]، بالاپوشی تنگ و چسبان و آستین‌دار با برشی اُریب در کنار، به‌منظور سهولت حرکت حین سوارکاری (II/۳)، پوشیده‌اند. این بالاپوش یا از جنس چرم با لبه‌های خزدار بوده و یا کلّاً از خز یا پوست، درست می‌شد (مثل پوستینهای امروزی)، و رنگ و تزییناتش می‌توانست متغیّر باشد[100]. این بالاپوشِ ایرانیان قسمتهای شرقی، احتمالاً «گئونکه» نام داشته است[101]. وایدن گرین این اسم را از واژهٔ اوستایی گئونه به معنای «رنگ» یا «مو»، مشتقّ می‌داند. چنانکه وی متذکّر شده، سایر شواهد حاکی از آنند که این تن‌پوش «نام خود را از این بابت که بالاپوشی بسیار پُرمو بوده، گرفته است». و سرانجام اینکه، بالاپوشی کوتاه و آستین‌دار وجود داشته (خفتان، II/۴)، که از خز سمور یا از «نمد بسیار نازک و سفید دو لایه‌ای» دوخته می‌شد، و با چرمی ظریف که به وسیله صفحاتی طلایی پوشانده می‌شد، آراسته می‌گردید (**شکل ۱۰**)[102].

پیراهنها و تونیکها

«لباس درباری» شامل تن‌پوشی است که به بهترین نحو در تندیسهای یونانی ـ ایرانی (مثل «یادبنای ساتراپ» از سیدُن[2] و «بنای تاریخی پایاوا») و بویژه در نمای قدامی تصویر یک شاهزاده یا اشراف‌زادهٔ ایرانی (**تصویر IX**)، واقع در «ستون[3] Kamini»[103]، ثبت شده است، که تصویری است ایستاده با بازوهای گشاده به سمت بیرون که به ظاهر، یک جفت حیوان را از شاخشان گرفته است. وی جامه‌ای به تن نکرده، تنها یک تن‌پوش بلند آستین‌بلند و یقه‌گرد که با کمر بسته شده، به تن دارد. هم بناهای اسکندر[104] و هم نویسندگان کلاسیک[105] بر پوشیدنِ تن‌پوشهای زیرین (کیتون) به عنوان قسمتی از لباس سواره‌نظام، گواهی می‌دهند. گزنفون[106]، پوشیدنِ کیتونی ارغوانی همراه با «لکّه‌های سفید» را حقّ انحصاری شاهنشاه عنوان کرده است. کوئینتوس کورتیوس[107] نیز این امر را تصدیق کرده و این کیتون را به صورت «تونیکی با حواشی ارغوانی دور تا دور یک مرکز سفید» توصیف می‌کند. استرابون[4] [108]، حتّی گزارش داده است که فرماندهان ایرانی، کیتونی سفید، زیر یک کیتون رنگارنگ، به همراه سه عدد شلوار چرمی می‌پوشیدند. بناهای باستانی، بیانگر آنند که تونیک چرمی تنگ و چسبانی که تا زانو می‌رسد و کمر می‌خورَد، در اصل قسمتی از لباس سواره‌نظام را تشکیل می‌داده است. سرانجام نوعی لباس آراسته‌تر با آستینهایی بلند و یقهٔ هفت باز و پهنی پدید آمد که به بهترین وجه در

1. Amyrgian. 2. Sidon. 3. Stele.
4. Strabo.

تصویر XI ـ پیراهن مردانه به دست آمده از کورگان ۲، پازیریک اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوّم پیش از میلاد.
عکس از روی: Rudenko, pl. 63

تصویر XII ـ درشت‌نمایی آریان‌ها (یا آراخوزی‌ها)، حجّاری خراجگزاران. ورودی پلّکان آپادانا. تخت جمشید. با تشکّر از انستیتو باستان‌شناسان آلمانی، برلین.
از روی: Walser, pl. 50

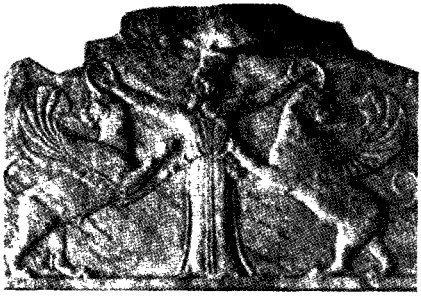

تصویر IX ـ درشت‌نمایی «شکارچی شیردال» براساس طرحی از مهر استوانه‌ای هخامنشی به دست آمده از ستون سنگی واقع در کمینی (Kamini) در آتن، متعلّق به اواخر قرن چهارم ق.م. که در گذشته در موزهٔ ملی باستان‌شناسی آتن بوده امّا امروزه مفقود گشته است.
عکس از روی: Perrot

تصویر X ـ درشت‌نمایی سرباز پارسی، برگرفته از تابوت اسکندر. موزهٔ باستان‌شناسی استانبول. شمارهٔ 370, ca. 312.
عکس از: W. Schiele انستیتو باستان‌شناسان آلمانی، استانبول.

موزائیک اسکندر و تابوت سنگی وی، ثبت شده است (**تصویر X**).این تونیک کم و بیش در بالا کمر می‌خورد و دامن می‌توانست در بالای کمربند به‌منظور کارزار، حلقه شود. تونیکهای بی‌آستین که توسّط ایرانیان پوشیده می‌شد، بر روی چند گلدان یونانی، به تصویر کشیده شده است[109] . پیراهنی آستین‌دار نیز در پازیریک پیدا شده است(**تصویر XI**)[110]. یونانی‌ها معمولاً از این تن‌پوشهای زیرین (پیراهن یا تونیک)، به عنوان کیتون یاد می‌کردند، امّا لغت‌نامه‌نویسانِ آنها به واژه‌ای فارسی که آنها «ساراپیس» ترجمه‌اش کرده بودند، اشاره داشته‌اند[111]. نقل قولی است از پولوکس[1][112] مبنی بر اینکه کیتون ارغوانی «مادها» ساراپیس نامیده می‌شد و نیز هسیچ [2] گفته است که: «ساراپیس نام فارسی کیتون می‌باشد». واژهٔ باستانی ایرانی، به صورت «ساراپیش»[113] یا چیزی شبیه آن، بازسازی شده است.

شلوار

یونانیان همیشه شلوارهای چرمی ایرانیان را «آناکسی‌ریدیس»[3] نامیده و به رنگین بودن آن اشاره داشته‌اند[114] و حتّی به خاطر همین موضوع، آنها را به باد تمسخر می‌گرفتند[115]؛ به همین دلیل، اسکندر از پوشیدن آنها امتناع می‌کرد[116]. از واژهٔ یونانی «sarábāra»، برای شلوارهای ایرانی و نیز واژهٔ آرامی «šarbālā»[117] و پارسی «šalvār»، شکل باستانی این واژه به صورت «šaravāra»[118] یا چیزی شبیه آن، بازسازی شده است. در لباس درباری دامنی بلند شبیه دامن مردانهٔ اسکاتلندی وجود داشت و شلوار پوشیده نمی‌شد، امّا لباس سواره‌نظام شامل چندین نوع شلوار می‌گردید. یک نوع از این شلوارها در میان هدایای اهدا شده توسّط مِدها، ساگارتی‌ها و سیتی‌های کلاه نوک تیز[119] دیده می‌شود که عبارت است از شلواری چسبان تا زیر زانو و چرمی که به کفشها ختم شده (**تصویر III**) و امکان پوشیدن پای افزارهای اضافی را به سوارکار می‌داد[120]. نوع دیگر در شرق ایران رواج داشت و براساس‌حجّاریهای آپادانا، توسّط هیئت نمایندگی چهارم (احتمالاً آرین‌ها)[121] وهفتم (احتمالاً آراخوزی‌ها)[122] پوشیده شده، که شلواری است کوتاهتر و پهن‌تر، که وقتی داخل قسمت فوقانی چکمه می‌شد، حالت «پف‌دار» به خود می‌گرفت (**تصویر XII**). ایرانیان در تابوت سنگی اسکندر، شلوارهایی با پارچه‌های زیبا به تن کرده‌اند، که محکم، پا و ساقهایشان را دربر گرفته و رنگهای آبی، زرد، بنفش و قرمز دارد و گاه نیز طرح‌دار یا مزیّن به نقش‌مایه‌های گلدار می‌باشد[123]. نوعی نیز توسّط اعضای هیئت نمایندگی پانزدهم (احتمالاً پارت‌ها)[124] در پلّکان جلویی آپادانا، و همچنین پارسها در برخی

1. Pollux. 2.Hesychius. 3. anaxyrides.

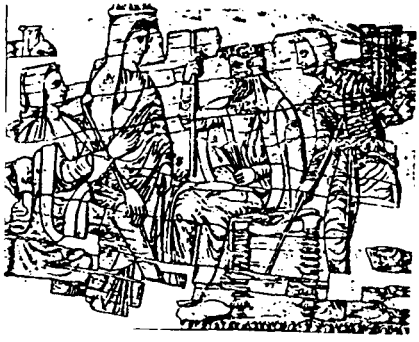

تصویر XIV ـ صحنهٔ ضیافت. کنده شده بر صفحه‌ای از جنس عاج برگرفته از دمتریاس. در گذشته در موزهٔ ملّی آتن بوده امّا امروزه مفقود گشته است.

از روی: Dentzer, p. 218 fig. 8

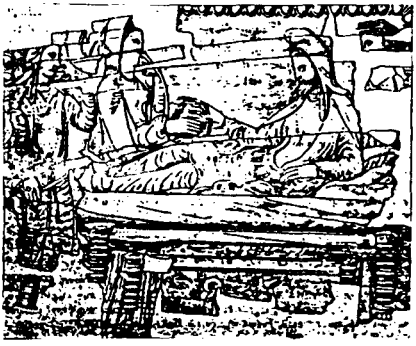

تصویر XIII ـ صحنهٔ ضیافت. کنده‌شده بر صفحه‌ای از جنس عاج برگرفته از دمتریاس. در گذشته در موزهٔ ملّی آتن بوده امّا امروزه مفقود گشته است.

از روی: Dentzer, p. 217 fig. 7

تصویر XV ـ درشت‌نمایی صحنهٔ ضیافت، برگرفته از «تابوت سنگی ساتراپ». موزهٔ باستان‌شناسی استانبول. شمارهٔ 367.

عکس از: W. Schiele. انستیتو باستان‌شناسان آلمانی. استانبول.

سنگهای قیمتی یونانی ـ ایرانی[125] و نیز اشراف‌زاده‌های ایرانی واقع بر لوح عاجیِ دمتریاس[1] در مقدونیه (**تصویر XIII**)[126]، پوشیده شده که با چینهای افقی‌اش، نشان می‌دهد از پارچه‌های بسیار نرم ــ احتمالاً ابریشم ــ درست شده است.

پای‌افزار[127]

دو نوع کفش با لباس درباری پوشیده می‌شد. «پارسیان» کفشهایی کوتاه با پنجه‌ای ساده که با سه یا چهار بند یا تسمهٔ چرمی بسته می‌شد، به پا می‌کردند (**شکل ۲ و تصویر IV**). عیلامیان، چنانچه در آرامگاه اردشیر اوّل در نقش رستم[128] دیده می‌شود، گاه نیم‌چکمه‌هایی با پنجه‌های برگشته به بالا و بسته شده با بندها یا دگمه‌هایی در رویه و بالایشان، می‌پوشیدند. کفشها و بند کفشهای شاهان هخامنشی در تخت جمشید قرمزرنگ هستند[129]، درحالی‌که کماندارانی که در معماریهای گیلویی، خشتی ـ لعابی[2] شوش دیده می‌شوند، کفشهایی زرد به پا دارند[130]. علاوه بر کفشهای چرمی متّصل به شلوار[131] (نک. مطالب قبلی)، چکمه‌های تا زانو با پنجه‌های «مستقیم» (آرین‌ها یا آراخوزی‌ها؛ **تصویر XII**) یا به بالا برگشته (**تصویر XII**) نیز، پوشیده می‌شد. چکمه‌ها در جلو بسته شده (مثلاً زرنگی‌ها در مقبرهٔ خشایار)[132]، لبه‌ای متمایز در قسمت فوقانی داشته و یا اینکه در سمت زانو، برگردانیده می‌شدند. این پاافزار خصوصاً برای ماهیگیران و ساکنین نواحی آب‌خیزی مثل اطراف دریاچهٔ هامون در سیستان، مناسب بود[133]. موبدانی که در لوحهای «گنجینهٔ جیحون»[134] و نیز آتشکدهٔ کاپادوکیه[135] به تصویر کشیده شده‌اند، چکمه‌هایی بلند با زیره‌ای ضخیم و پاشنه‌ای نسبتاً بلند پوشیده‌اند، که در گفتهٔ گزنفون از توصیف «لباس مادی» که توسّط کوروش کبیر پوشیده شده است (برای نمونه «لباس درباری»)[136]، این نکته خاطرنشان شده که «ایرانیان کفشهایی دارند که صاحبش می‌تواند بدون آنکه مشخّص شود، براحتی چیزی در داخل کفه‌اش قرار دهد، برای همین معمولاً بلندتر از قدش نشان می‌دهد». گاهاً[137] متذکّر شده که «این کفش کاملاً به درد پاهای دوکی‌شکل می‌خورَد».

لباس زنان

ابنیهٔ شناخته شدهٔ ایرانی، تصویری را از زنان ارائه نمی‌دهند. بدین لحاظ، شناخت بسیار کمی از جامهٔ آنان در دوران مادها و هخامنشیان وجود دارد. با وجود این، تصاویر قلیلی از آنان در آثاری نظیر: پارچه‌ای در پازیریک (**شکل ۱۱**)[138]، مُهرهای یونانی ـ ایرانی (**شکل ۱۲، تصویر**

1. Demetrias.
2. Glazed- brick Frieze.

تصویر XVI ـ سنگ گوهرنشان از سنگ یمانی آبی‌رنگ. موزهٔ اشمولین. آکسفورد. شمارهٔ 1921.2. با تشکّر از بازدیدکنندگان موزه.

تصویر XVII ـ سرپوشی زنانه، تکّه‌دوزی شده با چرم، برگرفته از کورگان ۲، پازیریک. اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوّم پیش از میلاد.
عکس از روی: Rudenko, pl. 65c

XIII)[139]، اشیائی از جنس عاج (**تصاویر XIV و XIII**)[140]، «یادبنای ساتراپ» (**تصویر XV**)[141]، ابنیهٔ اِرگیلی[1] در شمال‌غربی آناتولی (**شکل ۱۳**)[142] و گلدانهای فلزّی کوچک (**شکل ۱۴**)[143]، به چشم می‌خورد. برخی اشارات نیز از سوی نویسندگان عهد کهن صورت گرفته، از جمله آموزنده‌ترین آنها، اشارهٔ کتزیاس[2] به جامهٔ «ساراپیس» پریزاد، مادر اردشیر دوّم می‌باشد[144]. هرودوت[145] شهادت می‌دهد که عروس خشایار از شاه خواسته که ردایی را که توسّط همسرش برای او بافته شده بود به او دهد و کوئینتوس کورتیوس اشاره دارد بر اینکه، داریوش سوّم «گرهی به سبک زنانه» با «کمربندی طلایی»[146]، زده بود. آنچه مسلّم است اینکه، نقوش زنان نشانگر آن است که آنها معمولاً «لباس درباری» چین‌دار و کیتون پُرحجم «ایونی»[3] به تن می‌کردند[147]. گاهی مواقع چنانچه در مجسّمه‌های اِرگیلی و «یادبنای ساتراپ» دیده می‌شود، زنان بالاپوشی چون چادر (q.v.) امروزی که سر و گردن را می‌پوشانید به سر می‌کردند

1. Ergili. 2. Ctesias. 3.Ionic

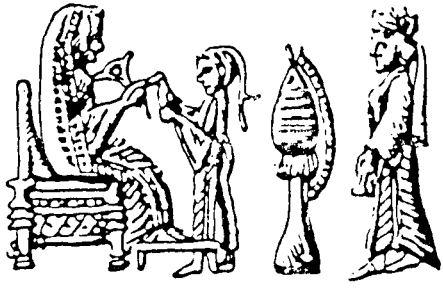

شکل ۱۲ ـ طرّاحی از روی مهری استوانه‌ای با تصویر بانویی نشسته همراه با ملازمین. قبلاً واقع در مجموعهٔ le Clerq پاریس بوده است.

از روی: Dalton, p. xxiv fig. 9

شکل ۱۱ ـ طرّاحی از تصویر بانوان سلطنتی و ملازمین. برگرفته از بافته‌ای پشمی، کشف‌شده در کورگان ۵ واقع در پازیریک.

از روی: Rudenko, p. 297 fig. 139

شکل ۱۴ ـ طرّاحی از روی تصویر حکّ‌شدهٔ زوج ایرانی در قسمت داخلی سرپوش جعبه‌ای استوانه‌ای و از جنس نقره. گفته شده که در نزدیکی ارزنجان (Erzincan) در ترکیه پیدا شده است. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. موزهٔ بریتانیا.

از روی: Dalton, p. xxxviii fig. 19

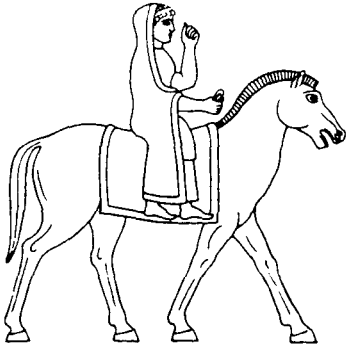

شکل ۱۳ ـ طرّاحی از روی سنگی حجّاری شده در ارگیلی (Ergili) واقع در شمال غربی آناتولی.

از روی: M. G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration.*

2nd ed., A. & C. Black (publichers) Limited.

p. 165 fig. 156.

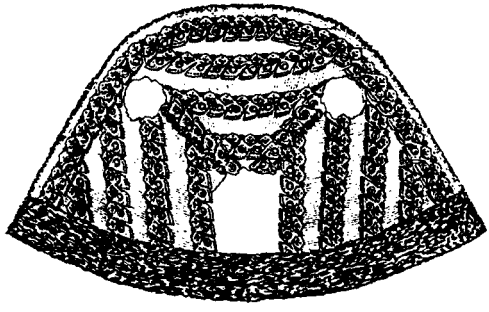

a

b

شکل ۱۵ ـ a: طرحی از شنل یا خفتانی زنانه، برگرفته از کورگان ۲، پازیریک.

از روی: Rudenko, p. 90 fig. 32

b: طرحی از آستین خفتان فوق‌الذکر.

از روی: Rudenko, p. 91 fig. 33

(**شکل ۱۳ و تصویر XV**). صورت در هرحال باز باقی گذاشته می‌شد. موها اغلب به صورت یک گیس بافته در پشت، رها می‌گردید (**تصویر XVI**). شایان توجّه‌ترین مدرک به دست آمده در مورد لباس زنان در دورهٔ هخامنشی، البسهٔ واقعی پیدا شده در مقبرهٔ پازیریک است[148]؛ گرچه در آن منطقهٔ دورافتاده، نفوذ هخامنشیان به طور چشمگیری کاهش یافته بود، و چه بسا مجدّداً احیا شده باشد. البسهٔ بیرون آمده از زیر خاک، شامل شنل یا خفتانی است کوتاه (**شکل ۱۵**) از پوست سنجاب که داخلش با خز مفروش و لبه‌هایش با نواری از پوست سیاه کُره اسب، درست شده است و آستینهای باریکی دارد که با تکّه‌های موزونِ چرمِ دبّاغی شده، آراسته شده‌اند[149]. از دیگر موارد باشلُقی است (**تصویر XVII**) دو لایه از چرم ظریف که با پوست سیاه کره اسب، پوشانده شده و توسّط قطعات چرمی متوازی‌الاضلاع، تزیین شده است که برروی شانه‌ها قرار می‌گیرد[150]. و سرانجام اینکه، دو جفت چکمه نیز پیدا شده است. یکی از آن دو، لبه و رویه‌ای از چرم ظریف و قرمز رنگ دارد که به زیره دوخته شده و سطح زیرین آن با نقوشی فوق‌العاده، تزیین شده است. دیگری چکمه‌ای است تا زانو با لبه‌ای پهن از پوست پلنگ، رویه‌ای چرمی و زیره‌ای سفت و کلفت از چرم، که سطح زیرین آن مزیّن می‌باشد[151]. این تزیینات شگفت‌انگیز، از آن جهت که «شخص به صورت چهارزانو نشسته و پاشنه‌هایش معلوم می‌شد»، چنانچه هنوز هم در آسیای مرکزی مرسوم است، بسیار به کار می‌آمدند[152].

پی‌نوشتها

[1]. Schoppa, pp.55-70.

[2]. 7. 61-80.

[3]. *Cyropaedia* 7. 13-143.

[4]. 17.78.5.

[5]. esp. pl. x.

۶. جزئیات بیشتر در Schmidt, III, pp. 88-90, Walser, p. 52.

[7]. Walser, pp. 68-103; Hinz, 1969, pp. 95-113; Schmidt, III, pp. 145-62.

[8]. Dieulafoy, pp. 280-94, Pls. IV-VII; Von Gall, 1972, pp. 264-65.

[9]. Porada, pp. 816-19 with references.

[10]. Bovon: Schoppa, pp. 28 ff.

[11]. Von Bissing.

[12]. Boardman, pp.3.8-58.

[13]. Starr, pp. 79-87; Mellink, pp. 222-23; Cook, p. 165, pl. 30, with references.

[14]. Kleemann, pp. 173-74; Borchhardt; Dentzer; Shahbazi, 1975, with references.

[15]. Dalton.

[16]. Von Graeve, pp. 95-100.

[17]. Winter.

[18]. Rudenko, pp. 83-98, 296-97, pls. 63-65, 151-57.

۱۹. شهبازی، ۱۹۷۵، ص. ۲۰، تصویر LXXV.

[20]. p.822.

[21]. Widengren pp. 228-41; Houston, p. 160; Goetz, p. 2228; Rudenko, p. 88 and passim.

[22]. Walser. p. 72; Hinz, 1969, pp. 70-79.

[23]. Gow, p. 144 n. 29; Barnett, in *Survey of persian Art*.

[24]. Schoppa, pp. 46-48.

[25]. 1. 135, 7. 61-62.

[26]. Hinz, 1976, p. 53 figs. 16-17.

۲۷. شهبازی، ۱۹۷۵، ص. ۱۲۰، تصویر LXXV.

[28]. 3.70.

[29]. Schmidt, III, p. 86, pl. 24.

۳۰. مثلاً نک. Schoppa,p.47 «جامه‌ای که می‌تواند به عنوان پوشاک درباری معرفی گردد».

۳۱. شهبازی، ۱۹۷۶، ص ۲۴؛ همو، ۱۹۷۸، صص ۴۹۸-۹۹؛ ۲۴؛ Porada, p. 815.

[32]. Hinz, 1979, p. 61, with references; cf. Widengren, p. 240.

[33]. Schmidt, I, p.116, III, p. 80; Lerner, 1971; idem, 1973, Tilia, II, pp. 31-69.

[34]. Mellink., pp.222-23; Starr, pp.82-83.

[35]. Cook, p. 165.

[36]. Boyce, *Zoroastrianism* II, pp. 146-47.

[37]. Hinz, 1979, p.61.

[38]. p.48.

[39]. Tilia, p.55 II, n.1.

[40]. Schoppa, p.47; Calmeyer, pp.173-78.

۴۱. برای جزئیات بیشتر نک. Tilia, II, pp.58-66.

[42]. Schmidt, I, pl. 121.

[43]. Schmidt, I, pls. 133-34.

[44]. Walser, p.76.

[45]. Herodotus, 1. 195, 7. 62. 2, 7. 90 cf.

[46]. Walser, p. 90.

[47]. Hinz, 1969, p. 104.

[48]. Schmidt, III, pp. 148-49

[49]. Walser, p. 104.

[50]. Arakelyan; Harper, p.30.

۵۱. در مورد این ابزار نک. Bivar, 1959.

[52]. Barnett, 1957, p. 69.

۵۳. نک. Bailey, p.9; Schmidt, pp.468-69 و در مورد اسامی هم‌معنی به کار رفته توسّط نویسندگان کلاسیک نک. Gow, p.144,n.30; Pauly Wissowa, Suppl.XIV, cols. 792-95.

[54]. Strabo, 15. 3. 15.

۵۵. نک. فصل سوّم از: مدخل Abrišam منسوجات ابریشمی در ایران؛ و نیز نک.

Aristotle, 5.19; *De Animalibus.*

[56]. Strabo, 15. 3. 15; Boyce, *Zoroastrianism* II. p. 20 n. 44.

[57]. 8.120.

[58]. Dalton, pl. XIV. no 49; Ghirshman, p.93 fig. 121.a.

[59]. Cyropaedia 8.3.13.

[60]. 3. 3. 19; cf. 6. 6. 4.

۶۱. نک. مدخل [Čiorafarnah].

[62]. Hinz, 1979, figs, 31, 12.

[63]. Hinz, 1976, fig. 34.

[64]. Hinz, 1976, p: 141, with reference.

[65]. Xenophon, *Anabasis* 2.5.23; Arrian, *Anabasis* 3. 25. 3; Plutarch, *Artaxeraes* 26, 28; idem, *Themistocles*, 29.

[66]. Aristophanes, *Aves* 487; Dio Chrysostomus, 4.66.

[67]. Hinz, 1979, fig. 45.

[68]. Gow, p. 148.

[69]. Dalton, p. XXX.

[70]. Rudenko , p. 89.

[71]. Rudenko, p.90.

[72]. Rudenko, pp, 90-91.

[73]. cf. Rostovtzeff. pp. 55-57.

[74]. Saka *Tigraxaudā*; Kent, *Old persian*, p. 186; Shahbazi, 1982, pp. 216 ff, with reference.

[75]. Dalton, pl. XIII/2-2a.

[76]. Ghirshman, p. 268 fig. 329.

۷۷. همچنین نک. Schmidt, I, pl. 147; Hinz, 1969, p. 78 pl. 27.

[78]. Gow, pp. 146, 150 fig. 8.

[79]. Dalton pp.1 - 2. fig. 41, pl. II/I.

[80]. p. 259.

[81]. Houston, p. 162; Walser, p. 69 n.5; Beck; cf. Schmidt, I, p.163, III, p. 80.

[82]. 1969, p.70.

۸۳. بویژه نک. Schmitd, I, pls. 114-16, 144-46.

[84]. 1969, p. 72, pl. 26a.

۸۵. برای جزئیات بیشتر نک. Tilia, II, pp. 41 ff; 53 ff, esp. p. 54 fig. 6.

۸۶. مثلاً نک. Hinz, 1969, pp. 70-72.

۸۷. بویژه نک.

Xenophon,*Cyropaedia*1.3.2,8.3.10,8.3.13;idem,*Anabasis*1.5.8;cf.Bittner, pp.188-92.

۸۸. هم‌اکنون در موزهٔ بریتانیا قرار دارد، شهبازی، ۱۹۷۵، صص. ۱۳۷-۷۰، تصویر IXX VIII.

[89]. 9.109.

[90]. *Cyropaedia* 8.3.3.

[91]. *Cyropaedia* 8.3.13.

[92]. 3.3.17.

۹۳. همچنین نک. Kantor, pp. 6-8, pl. XI.

[94]. 17.77.5.

[95]. Schmidt, I, pl. 35; Walser, pls. 16, 54.

[96]. no.7.

[97]. no.8.

[98]. Saka, *haumavaragā*, no.14.

[99]. Amyrgian saka;schmidt, III, pp. 112-13, 150.

[100]. Walser, pp. 93-94.

[101]. GK,*gaunakes*, with variants: Widengren p. 239 n.2; Schmidt, pp.462-63.

[102]. Rudenko, pp. 83-87.

[103]. Bivar, pl. I1970.

[104]. Von Graeve, pp. 95-98.

[105]. *Cyropaedia*, 8.3.13; idem; *Anabasis* 1.5.8; Diodorus, 17.77.5; Quintus Curtius, Xenophon, 3.3.17.

[106]. *Cyropaedia*, 8.3.13.

[107]. 3.3.17.

[108]. 15.3.19.

[109]. Gow, pp.146-47.

[110]. Rudenko, fig 29. pp.83-85.

[111]. Gow,p. 146; cf; Widengren, p.238, n.2.

[112]. 7.61.

[113]. Widengren, p. 238 and n.2.

[114]. in pauly - Wissowa,I/2 cols.2100-01 Xenophon, *Anabasis* 1. 5. 8; Herodotus, 1. 71, 7. 61, 7. 64; cf. references.

[115]. Aristophanes, *Aves* 1087.

[116]. Diodorus, 17.77.5.

[117]. Book of Daniel 3.21.

[118]. Widengren, p.238.

[119]. Walser, pls 8.18.68.

[120]. Widengren, p. 238; Walser, p. 69, Von Graeve, p.97.

[121]. Schmidt, III, p.149.

[122]. Schmidt,III, p.149; Walser, pls. 11.14.

[123]. Von Graeve , pp . 97-98; for patterned trousers, cf. Herzfeld, p. 205 fig.314 center; Bovon.

[124]. Schmidt, III,p.148; Walser, pl.22.

[125]. Gow,pl. x/9-10.

[126]. Dentzer, p.216 fig.8.

۱۲۷. بویژه نک. Schmidt, III, figs.33 ff; Von Graeve, p.97; cf. Pauly - Wissowa, II A/1, cols. 746-51.

[128]. Schmidt, III, fig 39/2.

[129]. Tilia, II, pp. 55-56.

[130]. cf. Von Gall, 1972, pp.264-65.

[131]. Walser, p.69.

[132]. Schmidt, III, fig. 42/9.

[133]. Nöldeke, p.I.

[134]. Dalton, pp.19-20, pls. XIV-XV.

[135]. Bittel, pls. A-D.

[136]. *Cyropaedia* 8. 1. 41.

[137]. p.145 n.33.

[138]. Rudenko, pp. 296-97, pl. 177c.

[139]. Gow, pl. X / 1-6 ; Boardman , nos. 854 , 879891-92, 964.

[140]. Amiet. pp. 173ff; Dentzer. pp.216 ff.

[141]. Kleemann, pp.21-23.

[142]. Akurgal;Bernard.

[143]. Culican; Gow,p.137 and n.14.

[144]. Hinz, 1969, p.74, with references.

[145]. 9.109.

[146]. 3.3.17.

[147]. Gow, p.137; Dentzer, figs, 7-8, Dalton, pp. xxxiii-xxxiv, and nos. 89, 93, 103, 104.

[148]. Rudenko, pp.91-98.

[149]. Rudenko, pp. 91-92.

[150]. Rudenko. pp. 96ff., pl.65A.

[151]. Rudenko, pp. 93-96.

[152]. Rudenko, p.96.

مآخذ

الف ـ فارسی

ـ شاپور شهبازی، علیرضا، شرح مصوّر تخت جمشید، تهران، ۱۹۷۶.

ب ـ لاتین

ـ E. Akurgal, "Griechisch-Persische Reliefs aus Daskyleion", *Iranica Antiqua* 6. 1966, pp.

147-56 .

- P. Amiet, "Les ivoires achemenides de Suse", *Syria* 49. 1972, pp.167-91.

- B.I. Arakelyan, "Klad serebryanykh izdelii iz Erebuni", Sovetskaya Arkheologiya, 1971/1 . pp.143-58, cited in P.O. Harper, *The Royal Hunter. Art of the Sasanina Empire*. New York, 1978. Art, pp. 2997-3007.

- Idem. "Persepolis", *iraq* 19, 1957, pp.55-77.

- P.Beck. "A Note on the Reconstruction of the Achaemenid Robe", *Iranica Antiqua* 9,1972,pp. 116-22.

- P.Bernard, "Les basreliefs gréco-perses de Dascylion à la lumièrer de nouvelles dècouvertes", *Revue d'archeologie* 2,1969, pp. 17-28.

- F.W. von Bissing, "Totenstele eines persischen Grossen aysus Memphis", *ZDMG* 84, 1930, pp.226-38.

- K.Bittle, "Ein persischer Frueraltar aus Kappadokien", in *Satura*. Früchte aus der Antiken Welt Otto Weinreichzum 13.Marz 1951 dargebracht, Baden-Baden, 1952,pp. 15-29.

- S. Bittner, *Tracht und Bewaffnung des persischen Heeres zur zeit der Achaimeniden*, 2nd ed., Munich 1985.

- A.D.H. Bivar. "Details and Devices; from the Sassanian Sculputures", *Oriental Art*, N.S.5/1. 1959,pp.11-14.

- Idem, "A Persian Monument at Athens, and Its Conections with the Achaemeind State Seals". in M. Boyce and I. Gershevitch, eds., Gershevitch, eds., W.B.*Henning Memorial* Volume, London, 1970, pp. 43-61.

- J. Boardman. *Greek Gems and Finger Rings*, London, 1970.

- J. I. Borchhardt, "Epichorische, gräko-persisch beeinflusste Reliefs in Kilikien. Studien zur Kunst an den Satrapenhofen Kileinasiens", *Istanbuler Mitteilungen* 18,1968, pp.161-211.

- A. Bovon, "La represéntation des guerriers perses et la notion de barbare dans la lere moitié du Ve siècle", *Bulletin de corrsponance hellénique* 87, 1963, pp. 579-602.

- P. Calmeyer, "Vom Reisehut zur Kaiserkorne B. Stand der aechoaologischen Forschung zu den iranischen Kronen", *AMI*, N.F. 10,1977,pp.168-90.

- J.M. Cook, *The Persian Empire*, New York, 1983.

- W.Culican," Syro-Achaemenian Ampullae", *Iranica Antiqua* 11, 1975,pp. 100-12.

- O.M.Dalton, *The Treasure of the Oxus*, 3rd. ed., London , 1964.

- M.A. Dandamaev, *Persien unter den ersten Achameniden* (6.Jahrhundert v. Chr.), tr.H.-D. Pohl, Wiesbaden, 1976.

- J.M. Dantzer, "Relifs au banquet dans l'Asie Mineure de Vesiecle av.J.C.", *Revua d';archeologie* 2, 1969, pp. 194-224.

- M.Dieulafoy, *L'Acropole de Suse*, 2 vols., Paris. 1890-93.

- C.T. Edmonds, "A Tomb in Kurdistan", *Iraq* 1.1934, pp. 183-92.

- H. von Gall, "Persische und medische Stämme", *AMI*, N.F.5, 1972, pp. 261-83.

- Idem, "Die Kopfbedeckung des persischen Ornats bei den Achämeniden", *AMI*.NF. 7,1947,pp.145-61.

- R. Ghirshman, *Persia from the Origins to Alexander the Great*, tr. S.Gilbert and J. Emmons, London, 1964.

- H. Goetz, "The History of Persian Costume", in *Surevey of Persian Art*, pp. 2227-56.

- B. Goldman, "Origin of the persian Robe", *Iranica Antiqua* 4,1964,pp.133-52.

- A.S.F. Gow. "Notes on the Persae of Aeschylus", *The Journal of Hellenic Studies* 48, 1928.pp.133-58.

- V. von Graeve, *Der Alexandersarkophag und seine Werkstatt*. Berlin, 1970.

- P.O. Harper, *The Royal Hunter. Art of the Sasanian Empire*, New york, 1978.

- E.Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, London. 1941.

- W. Hinz. *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.

- Idem, *Darius und die Preser*, 2 vols., Baden-Baden , 1976-79.

- M.G. Houston. *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Costume and Decoration*. 2nd ed., London, 1954.

- H.J. Kantor, "Achaemenid Jewelry in the Oriental Institute", *JNES* 16, 1957, pp.1-23.

- I.Kleemann, *der Satrapensarkophag aus Sidon*, Berlin , 1958.

- E.R. Knauer". Ex Oriente Vestimenta. Trachtgeschichtliche Beobachtungen zu Ärmelmantel

und Armeljacke", *ANRW* II. XII/3, 1985, pp. 578-741, esp.p. 607.

- J.A. Lerner , "The Achaemenid Relief of Ahura Mazda in the Fogg Art Museum" *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University (Shiraz)*, 2, 1971, pp. 19-35.

- Idem,"A Painted Relief from Persepolis", *Archaeology* 26, 1973, pp.116-22.

- Idem, "Some So-Called Achaemeind Objects from Pazyryk", *Source* 10/4. 1991. pp.8-15.

- H.Luschey, "studien zu dem Darius-Relife von Bisutun", *AMI*, N.F.1,1968.pp. 63-94.

- M. Mellink , "Anatolia", in *CAH2IV*, pp.211-33.

- P.R.S. Moorey, "The iranian Contribution to Achaemenid Material Culture" *Iran* 23, 1985,pp.21-37.

- T. Noldeke, "Zum Herodot", *Klio* 18, 1923, pp. 1-5.

- V. Pisani, "Altpers. -va-avest.anai-im,lats.ura", *ZDMG* 96, 1942, pp.82-83.

- E. Porada, "Classical Achaemenid Architecture and Sculpture" in *Camb. Hist. Iran* II, pp. 793-827.

- G. Rawlinson, *The Five Great Monarchies of the Ancient World IV*, London , 1867.

- A. Roes, "the Achaemenid Robe", *Bibliotheca Orientalis* 8. 1951, pp.137-41.

- P. Roos, "An Achaemenian Sketch Slab and the Ornaments of the Royal Dress at Persepolis", *East and West* 20, 1970, pp. 51-59.

- M. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in South Russia*, Oxford, 1922.

- S.I. Rudenko, *Frozen Tombs of Siberia. The Pazyryk Burials of Iron Age Horsemen*. tr. M.W. Thompson, Berkeley and Los Angeles, 1970.

- F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, Berlin, 1910.

- E.F. Schmidt, *Persepolis*, 3 vols., Chicago, 1953-70.

- R. Schmitt, "Perser und Persisches in der alten attischen Komodie", *Orientalia* J.Duchesne - Gulliemin Emerito Oblata, *Acta Iranica* 23, Leiden, 1984,pp.459-72.

- H. Schoppa, *Die Darstellung der Perser in der griechischen Kunst bis zum Beginn des Hellensimus*, Coburg, Germany, 1933.

- A.Sh. Shahbazi, *The Irano-Lycian Monuments*. Tehran, 1975.

- Idem. "New Aspects of Persepolitian Studies", *Gymnasium* 85, 1978,pp.487-500.

- Idem,"Darius in scythia and Scythians in Perepolis", *AMI*,N.F. 15, 1982, pp. 189-235.

- C.G. Starr, "Greek and Persians in the Fourth Century B.C. A study in Cultural Contacts befor Alexander", *Iranica Antiqa* 12, 1977, pp.49-115.

- D. Stronach de "La Darius statue Grand decouverte a Suse", *CDAFI* 4, 1974, pp. 61-72. G. Thompson,"Iranian Dress in the Achaemenian Period . Problems Concerning the Kandys and other Garments", *Iran* 3, 1965, pp.121-26.

- A.B. Tilia, Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fārs, 2 vols., *Istituto Italiano per il Medio ed Esterno Oriente*, Reports and Memotis 16,18, Rome, 1972-78.

- G. Walser, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis. Historiche Studien uber den sogenannten Tributzug an der Apadanatreppe*, Berlin, 1966.

- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Cosume and Articles of Dress among Iranian People in Antiquity", *in Arcitica*, Studia Ethnografica Upsaliensia 11,1956,pp.228-76.

- F. Winter, *Das Alexandermosaik aus Pompji*, Strassburg, 1909.

فصل سوّم

دورهٔ اشکانیان

ترودی. س. قوامی
(Trudy S. Kawami)

در زمان پارت‌ها (حدود ۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ میلادی)، زمانی‌که اشکانیان حکومت کرده یا دعوی حاکمیّت داشتند، ایران در دورانی به سر می‌برد که شلوار و بالاپوشهای آستین‌دار، تن‌پوش مرسوم در سراسر خاورنزدیک محسوب می‌شد. این تن‌پوشها که اسلاف بلافصل لباسهای امروزی می‌باشد، مرزهای نژادی و سیاسی راکنار زده و از شمال هند تا سوریه پوشیده می‌شدند و از طرفی اسلوب شناخته شدهٔ هخامنشیان همچنان در پیش گرفته می‌شد(نک. فصل دوّم). پیروزی اسکندر کبیر و حکومت سلوکیان که به دنبال آن بود، در لباس ایرانیان تغییری ایجاد نکرد. برعکس، سبکهای لباس ایرانی گسترش یافته و حتّی در البسهٔ یونانیان، تأثیر گذارد.

لباس مردانه

شناخته شده‌ترین تن‌پوش پارت‌ها، شلوار (Šalvār) است که از پارچه‌ای نسبتاً لطیف که به صورت چینهای بیضوی تا قوزک پاها می‌افتاد، تشکیل می‌شد[1] و در آنجا ممکن بود به نرمی بسته شود یا داخل چکمه‌ها قرار گیرد[2]. براساس تصاویری که از شلوارها به دست آمده، مثل

تصویر XVIII ـ مجسّمه‌ای در اندازهٔ واقعی با قالبی مفرغی از مردی صاحب‌منصب. شامی (Šami)، خوزستان. هم‌اکنون در موزهٔ ایران باستان در تهران می‌باشد.

عکس از روی: Vanden Berghe, pl. 92a

برخی مجسّمه‌های پارتی نظیر پیکر مشهور برنزی به دست آمده از «شامی»[1] واقع در خوزستان (عیلام باستان؛ نک. **تصویر XVIII**) به نظر می‌رسد که آنها همچون ساق‌پیچهای چرمی به‌منظور محافظت در حین سوارکاری، پوشیده می‌شده‌اند[3]. بی‌تردید شاهزادهٔ «شامی» ساق‌پیچی از جنسی ناشناخته بر تن دارد که بر روی شلوار پوشیده شده است، نه به جای آن؛ هر چند که جنس نرم، لطیف و لَخت آن، چرم را در ذهن تداعی نمی‌کند. نوع دیگر شلوار، دارای چینهای شاخص عمودی است[4]. ظاهر سفت و پهنای واضح چینها، دالّ بر پارچه‌ای پشمی، نخی یا کتانی ضخیم می‌باشد[5]. نوع سوّم فقط در حجّاری بردنشانده[2] (نک. **تصویر XIX**) واقع در خوزستان دیده می‌شود که در آن چین و چروکهای عرضی برروی شلوار، نشان داده شده‌اند[6]. نه شلوارهای دارای چینهای بیضوی و نه آنهایی که چینهای عمودی دارند، هیچ‌یک در حجّاریهای هخامنشی واقع در تخت‌جمشید دیده نمی‌شود (نک. فصل دوّم). امّا شلوارهای نوع سوّم، به عنوان بخشی از لباس هیئت نمایندگی بلخ در حجّاریهای اپادانا[7] به تصویر کشیده شده که احتمالاً خاستگاه شمال شرقی این تن‌پوش را می‌رساند.

دو نوع تن‌پوش آستین‌دار با شلوار

1. Shami. 2. Bard-i Neshandeh.

پوشیده می‌شد. یکی نیمتنهٔ چسبانی بود که در جلو بسته می‌شد و دیگری تونیکی گشاد بود، بدون مدخلی قابل تشخیص، امّا به هر حال با کمر بسته می‌شد. این تن‌پوشها در نقوش سلطنتی و غیرسلطنتی دیده می‌شوند. نوع قدیمی‌تر نیمتنه، مشابه نمونه‌های هخامنشی موجود در آشور، واقع در شمال بین‌النهرین، در اوایل قرن اوّل میلادی می‌باشد[8]. این تن‌پوشِ کوتاه ، تا باسن بود و به طور مورّب روی سینه پیچیده شده و کاربرد آن با استفاده از کمربندی باریک در ناحیهٔ کمر مضاعف می‌شد، چراکه مناسب ورزشهای بدنی نظیر شکار با اسب ــ زمانی که چینها ممکن است مزاحمتی برای فعّالیّت فراهم آورند ــ بود. این نیمتنه در مجسّمه‌های به دست آمده از خوزستان بر روی سکّه‌های شاهان اشکانی و نیز نقوش غیر سلطنتی دیده می‌شود[9]. یک نوع مشابه آن نیز بالاپوشی است تا زانو که از سمت چپ در جلو، برای نمایاندن تونیک زیرین، بازشده و در بسیاری از نقوش هخامنشی دیده می‌شود. هرچند که در نقوش قدیمی‌تر، این بالاپوش همواره به صورت آزاد برروی شانه‌ها افتاده و آستینهای خالی، از طرفین آن آویزان بودند. البتّه بالاپوشی با آستینهای بسیار تنگ از جنس خز مربوط به قرن ۵ـ۴ ق. م. نیز به دست آمده است[10]. نقوش پارتی در مورد بالاپوش مذکور تا اندازه‌ای نسبت به نقوش موجود از نیمتنهٔ تنگ و کوتاه، جدیدترند. این بالاپوش در ایران تنها در بردِنشانده دیده شده، جایی که هم شاه اشکانی و هم جانشینانش، آن را به تن کرده‌اند[11]. گرچه در خارج از ایران نیز، بخوبی در تصاویر سلطنتی، از هتره [1] در بین النهرین گرفته تا قلمرو پادشاهی کوشانیان در پاکستان و افغانستان امروزی، دیده می‌شود[12].

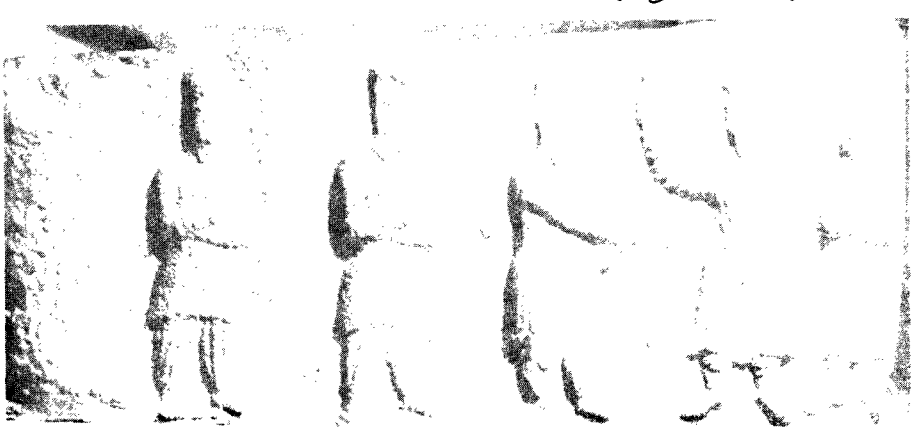

تصویر XIX ـ سنگ حجّاری‌شده از بردنشانده در خوزستان که هم‌اکنون در موزهٔ ایران باستان تهران قرار دارد.
عکس از: T.S. Kawami

1. Hatra.

نوع اصلی دیگر ازتن‌پوشهای آستین‌دار، تونیک بلندی بوده است که یا در زیر بالاپوشی باز پوشیده می‌شد یا آنکه غالباً آن را به تنهایی بر تن می‌کردند. در خارج از ایران، این تونیک گاهی تماماً با اَشکال لوزی‌شکل طرّاحی شده است که می‌تواند شلوارها را نیز شامل شود. تونیکهای ایرانی با نوارهایی احتمالاً حاشیه‌دوزی یا بافته شده در مچها و حاشیهٔ گردن، تزیین می‌شدند.

گاهی نیز یک یا سه نوار تزیین شده، از جلوی تن‌پوش آویزان می‌شد که یادآور تونیکهای مزیّن در اواخر دورهٔ هلنی [1] بین‌النهرین می‌باشد[13]. این تونیک اکثراً با کمربندی به صورت شُل در ناحیهٔ پایین باسن بسته می‌شد. این کمربندها می‌توانست نوارهای سادهٔ پهنی احتمالاً از جنس چرم و یا تصویری از پلاکها و مدالهای تزیینی گوناگون باشد. کمربندی تمام طلا با چنین طرحی در شمال افغانستان از زیر خاک به دست آمده است[14] و هر چند خارج از مناطقی که مستقیماً تحت کنترل پارت‌ها یا اشکانیان بوده یافت شده، امّا به آن دوره نسبت داده می‌شود. دو نوع تونیک از نیمهٔ دوّم دوران پارت‌ها در نقوش موجود مشخّص شده است. یک نوع با کمربندی پهن و مزیّن پوشیده می‌شد که حاشیه‌ای کلوش از پارچهٔ احتمالاً سفت و صافی، مشابه برخی البسهٔ کوشانیان[15] و سایر گروههای وابسته در شرق، داشت[16]. نوع دیگر با چینهایی نرم و لطیف و کمربندی باریک قابل تشخیص است که منتسب به البسهٔ پالمیری در سوریه، در همان دوران می‌باشد[17] . هر دو نوع تونیک در خوزستان، محلّ تلاقی راههای تجاری شرق و غرب آسیا، دیده شده است. اختلاف عمدهٔ منطقه‌ای را می‌توان در جامهٔ پارت‌ها به این گونه بررسی کرد که در بیشتر مناطق غربی ایران، نیمتنه‌های کوتاه کمردار رواج داشته، درحالی‌که در خوزستان، تونیک چین دارتر و بلندتر رایج بوده است.

نکتهٔ دیگر اینکه در لباس اشکانیان، تکّه پارچهٔ تابیده، بلند و باریکی بر روی شانهٔ چپ بود که تنها در خوزستان شناخته شده است. این تکّه به طور منظّم در تصاویر حکمرانان، بر سکّه‌هایی عیلامی که توسّط حکومت محلّی «کامناسکیری» [2] رواج یافته، به تصویر کشیده شده است (قرن اوّل ق.م. تا قرن اوّل م.)[18] و بعدها نیز در مجسّمه‌های متعلّق به همان منطقه، مشاهده شده است[19] . این تن‌پوش هرگز توسّط شاهان اشکانی پوشیده نشد و تنها در یک مورد در خارج از خوزستان، یعنی بیستون (q.v.) ظاهر گردید[20]. از آنجا که این تن‌پوش معمولاً در تصاویر مذهبی به تصویر کشیده شده تا تصاویر غیرمذهبی، می‌تواند به عنوان نشانی از منصب مذهبی قلمداد شود. وجود سکّه‌های کامناسکیری ممکن است بیانگر گزینش چنین منصبی، از برای خودشان باشد[21] . خاستگاه این پارچهٔ لوله شده معلوم نیست. یک احتمال این است که این

1. Hellenistic. 2. Kamnaskirid dynasty.

پارچه اقتباسی است از پارچه‌ای تابیده یا حلقه شده، که فردی منقوش در حجّاری گنج‌خانه، واقع در تخت جمشید، درست پشت‌سر شخصیّتی درباری، با خود به همراه دارد[22] .

پای‌افزار این دوره چکمه‌هایی از چرم نرم است که ادامهٔ همان نوع کلّی شناخته شده در دورهٔ هخامنشیان می‌باشد ، امّا در آثار آن دوره صرفاً توسّط هیئتهای نمایندگی مناطق شمال شرقیِ حکّ شده در حجّاریهای آپادانا، واقع در تخت جمشید، به کار رفته است[23]. بعدها تصویری از پاافزار نشأت گرفته از مناطقی که اشکانیان از آنجا برخاسته بودند، کشیده شد. سبک ساده، اطّلاعاتی از جزئیّات مفید به دست نمی‌دهد و تنها به اختلافاتی نظیر بلندی چکمه و یا گاه استفاده از بندهایی سگک‌دار و مزیّن جهت محکم کردن پارچهٔ شُل واقع در قوزک، بسنده می‌کند[24]. مواردی از این سگک‌ها در نواحی پارتی در تیلگه‌تپه[1] واقع در شمال افغانستان از زیر خاک به دست آمده است[25] امّا هیچ‌یک به طور تمام و کمال ایرانی محسوب نمی‌گردد. بندهای گوناگونی که در برخی آثار هخامنشی[26] دیده شده‌اند، در آثار پارتی مشاهده نمی‌شوند.

لباس زنانه

زنان بندرت درحجّاریهای پارتی به تصویر کشیده شده‌اند. ظاهراً لباس اصلی آنها مرکّب از تن‌پوشی است پر چین و بلند با کمربندی در ناحیهٔ کمر که برروی قوزک پاها همراه با چینهای ظریف و فراوان، می‌افتاد. این جامه از تونیک گشاد مردانه، فقط از روی بلندی‌اش قابل تشخیص است . جزء دیگر جامهٔ زنانه پوششی بود که عقب سر را می‌پوشانید. چنین پوششهایی در سرتاسر خاورنزدیک و کرانهٔ اژه از دورهٔ هخامنشی (نک. فصل دوّم) تا دورهٔ پارت‌ها[27]، رواج داشته است. به احتمال قوی، پاافزار آنان مشابه مردان بوده است، امّا آثار شناخته شده چنان اندک و مختصرند که امکان استنتاجات منطقی‌تر را فراهم نمی‌سازد.

همچنین نک. مدخل «کمربند» واقع در ضمیمهٔ شماره ۲.

پی‌نوشتها

[1]. Kawami, 1987, pl.11.

[2]. Kawami, 1987,pls. 7.

[3]. Godard, p.158.

1. Tilga Tepe.

[4]. Kawami, 1987, pls. 4.26.

۵. در مورد منسوجات پارت‌ها، نک. Kawami, 1989.

[6]. Kawami, 1987, pl.26.

[7]. Schmidt, I, p. 195, pl. 41 A-B.

[8]. Colledge, pl. 28b.

[9]. Kawami, 1987, pls. 7.11; *Camb, Hist, Iran*, III/1. pls. 4/1, 5/12, 6/1, 9/3.

[10]. Kawami, 1989, p.16 n.50.

[11]. Kawami, 1987, pl.26.

[12]. Ghirshman, p.89. fig. 100; Colledge, pl.14.

[13]. Trilling, pp. 47-49, Kawami. 1987. p. 142. pl. 4.

[14]. Sarianidi, no. 4. 2, pp. 150-54, 246-47.

[15]. Ghirshman, pp. 269, 279; Colledge, pl. 14 a-b.

[16]. Kawami, 1987, pp. 144-45.

[17]. Ghirshman, p.3 figs, 4-5, pp. 78-79.

[18]. *Camb, Hist, Iran* III/1, pls. 11/12, 12/1-2.

[19]. Kawami, 1987, pls. 26, 38, 59.

[20]. Kawami, 1987, pl.4.

[21]. Henning, p.165.

[22]. Schmidt, pl.121.

[23]. Schmidt, I, pls. 30B, 33B, 41 A-B.

[24]. Kawami, 1987, pl.31.

[25]. Sarianidi, no. 4.1, pp. 182, 246, 247.

[26]. Bittner, pls. 2-5a.

[27]. Macurdy.

مآخذ

- S. Bittner, *Tracht und Bewaffnung des persischen Heeres zur Zeit der Achaimeniden*, Munich,

1985.

- M.A.R. Colledge, *Parthian Art*, Ithaca, N.Y., 1977.

- V.S.Curtis, *The Parthian Costume. Its Origins and Distribution*, Ph.D.diss., Institute of Archaeology, University of London, 1988.

- R. Ghirshman, *Persian Art*, New York, 1962.

- A. Godard, *The Art of Iran*, New York, 1965.

- W.B. Henning, "The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak", *Asia Major*, N.S.2, 1951,pp.151-78.

- T.Kawami, *Monumental Art of the Parthian Period in Iran*, Acta Iranica 26, 1987.

- Idem, "Archaeological Evidence for Textiles in pre-Islamic Iran", *Iranian Studies* 23, 1988,pp.10-25.

- G.R.Macurdy, *Hellenistic Queens*, Johns Hopkins Studies in Archaeology 14, Baltimore, 1932.

- V.Sarianidi, *The Golden Hoard of Bactria*, New York and Leningrad, 1985.

- E.Schmidt, *Persepolis* I-II, Chicago, 1953-57.

- J. Trilling, "The Roman Heritage. Textiles from Egypt and the Eastern Mediterranian 300-600 A.D.", *Textile Museum Journal* 21, 1982, pp.9-112.

- L. Vanden Berghe, *Archèologie de l'Irän ancien*, Leiden, 1966.

فصل چهارم

دورهٔ ساسانیان

السی ه. پِک
(Elsie H. Peck)

لباس زنانه

محدودیّت آثار به جا مانده از لباس زنان در دورهٔ ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) در قیاس با لباس مردان، تحقیق در این خصوص را با مشکل مواجه ساخته است.

جامهٔ متعارف زنان

لباسی که توسّط زنان غیردرباری و غیرربّانی پوشیده می‌شد، شامل تونیک بلندی بود به اقتباس از کیتون یونانی(q.v.). این تونیک یا بدون کمربند بود و آستینهای بلندی داشت، یا اینکه بی‌آستین بود و در زیر سینه‌ها، با کمری بسته می‌شد. این جامه در آغاز پادشاهی شاپور اوّل (۲۴۱-۷۲ م.) در موزائیکهای بیشاپور[1] ظاهر گشت. پوششی که بر روی تونیک پوشیده می‌شد، روی اعضای پایین بدن انداخته شده و از روی شانهٔ چپ، رد می‌شد[2] و در واقع خلف جامهٔ چهارگوش یونانی (himation) بود که بعداً توسّط زنان متشخّص رومی پوشیده شد[3]. این پوشش در شانه گره خورده یا با عبور سر از داخل آن پوشیده می‌شد[4]. شکلی از این جامه که در

تصویر XXI ـ درشت‌نمایی از حجّاری شکارگراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر XX ـ ابریق نقرهٔ سیماب داده‌شده. ایران. قرن ششم و هفتم میلادی. موزهٔ هنری متروپولیتن. شمارهٔ 67.1.
ابتیاع: Mr. and Mrs. C. Douglas Dillon Gift and Rogers Fund, 1967

بیشاپور به تصویر کشیده شده، همان است که در مورد سلف بلافصلش به صورت تونیکی بلند و یک پوشش[1]، توسّط زنان ثروتمند و بانفوذ در سده‌های دوّم و سوّم میلادی پوشیده می‌شد؛ چنانکه در ابنیهٔ پارتی و پالمیری نشان داده شده است[5]. این جامه در سده‌های ششم و هفتم میلادی هنوز متداول بوده است (به استناد ظروف نقره‌ای مجموعهٔ گنول[2] و آرتور ساکلر[3]، که در آن پارچه‌ها به صورت حلقه‌های سه‌تایی، سه‌گوشهای نقطه‌نقطه و نقوش داربستی، طرّاحی شده‌اند[6]).

نوعی تونیک پوشش‌دار در مجموعه‌ای از گلدانها و ابریقهای نقره‌کاری شده دیده می‌شود که رقّاصه‌هایی بر آن حکّ شده و عمدتاً مربوط به سده‌های پنجم و ششم میلادی می‌گردند. این

1.veil. 2. Guennol. 3. Arthur M. Sackler.

تصویر XXIII ـ درشت‌نمایی از حجّاری مراسم تحلیف نرسی اوّل. نقش رستم. قرن سوّم ـ چهارم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر XXII ـ درشت‌نمایی از حجّاری شکار گراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
عکس از: E.H. Peck

شمایلها به طرق گوناگون تفسیر شده‌اند[7]. در این تصاویر پوشش به جای آنکه روی شانه را گرفته باشد، از باسن به پایین آویزان بوده و لبه‌هایش به دور بازوها پیچیده می‌شد، بنابراین به صورت تونیکی چسبان و بدن‌نما، با آستینهای بلند که گاهی توسّط نقوش حلقوی یا خالهای سه‌تایی طرّاحی شده، نشان داده شده است (**تصویر XX**)[8]. سرشانه‌های یک تونیک نیز به صورت ردیفهای تکراری نقطه‌نقطه ــ طرحی که سابقاً درتن‌پوشهای مردانه رایج بوده ــ تزیین شده است[9]. پرودنس هارپر[1]، ردّ این لباس را از جامهٔ شرق مدیترانه متعلّق به سده‌های دوّم و سوّم میلادی گرفته است[10] . رقّاصه‌ها و سایر طبقات پایین اجتماع، گردنبندهای مهره‌دار نمی‌بستند، برعکس گردنبندهایی سنگین با یک، دو یا سه آویز را ترجیح می‌دادند (**تصویر XX**)[11].

1. Prudence Harper.

از روی نقش زنی چنگ‌نواز در حجّاری شکارگراز واقع در طاق‌بستان، معلوم می‌شود که این تونیک و پوشش روی آن، هنوز در اواخر دورهٔ ساسانیان، پوشیده می‌شد (سلطنت خسرو دوّم، ۵۹۱ ـ ۶۲۸م.). این پوشش بر روی شانهٔ چپ انداخته شده و انتهایش در پایین آویزان بود، یا آنکه روی شانه حلقه می‌گشت. در قسمت فوقانی رانها نیز با حلقه‌هایی از نقش گل، در حاشیه‌ای مزیّن به زیورآلات، آراسته می‌شد (**تصاویر XXII و XXI**)[12]. این تونیک با آذینهای گل‌سرخی نیز طرّاحی می‌شد. بالاتنه در جلو بسته و در نتیجه نوارهـای مـوازی در زیـر پـوشش، مـحو می‌شدند. یقه‌ای پهن نیز با اَشکال دگمه‌مانند یا گُلمیخی وجود داشت که احتمالاً بسته می‌شد (**تصاویر XXI و XXII**). چنگ‌نواز همچنین گردنبندی تابیده و ضخیم با آویزهای گل‌آذینی، به گردن دارد (**تصویر XXI**)[13]، که قابل قیاس با گردنبندهای ساده‌تر و چندردیفهٔ مردان در دورهٔ پارت‌ها می‌باشد[14]. دستبندهای پهن تزیین شده با گلمیخها و پرندگان، النگوهای کلفت زنان پالمیری (منقّش درحجّاریهای مراسم تـدفین مـتعلّق بـه قـرن سـوّم مـیلادی[15]) و هـمچنین سرآستینهای حاشیه‌دوزی شده و مرصّع بالاپوشهایشان را، به یاد می‌آورد[16]. یقه‌های بلند با سگک‌های مرکزی در سایر نقوش ساسانی دیده نمی‌شود و صرفاً قابل مقایسه با خفتان ـ بالا پوش آستین بلند تنگ ـ می‌باشد که در مجسّمهٔ شاهزاده‌ای کوشانی متعلّق به قرن سوّم در «سرخ کوتل»[1] افغانستان، نقش بسته است[17].

از آنجا که تصویر چنگ‌نواز طاق بستان آسیب دیده، اطّلاعات اندکی در مورد پوشش سر زنان طبقات پایین اجتماع در دورهٔ ساسانیان به دست می‌دهد. اغلب آثار موجود، مربوط به الهه‌ها یا ملکه‌ها می‌باشد. دو تای این آثار (**تصویر XXI**)[18]، سربندی لطیف دارند که یادآور سربند زنان نوازندهٔ قرن سوّم میلادی، واقع در حجّاری قندهاران[2] پیشاور است[19]. دو چنگ‌نواز دیگر، دستارهایی مستطیل‌شکل با نوارهای پهن و آویزان از پارچه یا روبـانهای حـاشیه‌دوزی شده با قطعاتی از طرحهای تکراری، به سر کرده‌اند[20]؛ موهای آنها بافته شده و توسّط مهره‌هایی بسته شده است، که آرایش موی موجود در تصویری کوچک بر روی یک بشقاب، در مجموعهٔ «گنول» را به یاد می‌آورد[21]. سوّم، کلاهی است مستطیلی‌شکل، ساخته شده از دو نوار نازک که در قسمت پشت به صورت کمانی به هم رسیده و حواشی آنها توسّط روبانهایی آراسته می شد (**تصویر XXI**)[22]. کلاههایی مشابه این با روبانهای دراز و تزیین‌شده توسّط زنـان مـنقوش در نقّاشیهای دیواری سده‌های ۶ و ۷ میلادی در مینگ‌اوی[3]، نزدیک قیزیل[4]، واقـع در تـرکستان

1. Surkh Kotal. 2. Gandharan. 3. Ming Öi.
4. Qïzïl.

چین، پوشیده شده است[23]. سربندهایی نیز همانند دستارهای گوناگون چنگ‌نوازان در شرق، یعنی قندهار و آسیای مرکزی ــ ترکستان چین ــ یافت شده است.

لباس سلطنتی

تونیک و پوشش موجود، همان‌طور که گیرشمن[1] متذکّر شده، صرفاً مختصّ زنان اشرافی، نوازندگان درباری و رقّاصه‌ها بوده است[24]. ظاهراً لباس ترسیم شدهٔ زنان سلطنتی با لباس الهه‌ها در ایران ساسانی، متفاوت بوده است؛ گرچه محدودیّت اسناد موجود، نتیجه‌گیری را مشکل می‌سازد. در نقش رجب، تصویری قدیمی از یک ملکه ــ احتمالاً دناگ[2] (q.v.) همسر اردشیر اوّل (۲۲۴-۴۱ م.) ــ وجود دارد که ردایی ضخیم شبیه بالاپوش و مشابه آنچه در تن مردان است، به تن کرده است؛ گرچه در اندک زمانی نوعی دیگر از لباس سلطنتی، متداول گردید[25] . درحجّاریهای بهرام دوّم (۲۷۶-۹۳ م.) در سرمشهد، سراب قندیل (یا تنگ قندیل) و بَرم دلَک[3] (q.v.)، تصویر زنی ــ احتمالاً ملکه شاپور دخت[26] ــ با ردایی لَخت ترسیم شده است که بیانگر شیوهٔ «پارچهٔ نم‌دار»[4] کلاسیک می‌باشد. مدل مو و پوشش سر وی، در هر کدام از این حجّاریها، فرق می‌کند. یک ردای آستین‌بلند و تن‌نما که توسّط کمربندی روبان‌دار در کمر بسته می‌شود نیز وجود دارد. شِنلی نازک و لَخت از شانه‌ها تا زانو افتاده که در برخی موارد در ناحیهٔ سینه با سگکی مرکّب از دو حلقه و روبانهای چین‌خورده و آویزان، محکم بسته شده است. گردنبندی مهره‌ای دورتادور گردن قرار دارد . در حجّاری ناتمامی که در نقش رستم است، تصویری که آن نیز احتمالاً شاپوردخت می‌باشد، ظاهراً ردایی مشابه همراه با گردنبندی از سنگهای گرد قیمتی، به تن دارد. این گردنبند مثل همانی است که در نیمتنهٔ منقور وی بر جام نقره‌ای زَرگ‌وِشی[5] در موزهٔ تاریخ و مردم‌شناسی تفلیس در گرجستان دیده می‌شود[27]. مُهر دِناگ و سایرین که ممکن است چهرهٔ همسر شاپور اوّل را به تصویر کشیده باشند، نشانگر آن است که در آغاز حکومت ساسانیان، گردنبندهای متشکّل از سنگهای گرد و بزرگ، هنوز جزئی از زینت‌آلات زنان سلطنتی بوده است[28]. گردنبند و شنل در دوران نرسی اوّل (۲۹۳-۳۰۲ م.) کماکان به عنوان نشانه‌ای از خاندان حکومتی به حساب می‌آمد و هر دوی آنها بر روی نیمتنهٔ حکّ شدهٔ یک ملکه بر کاسه‌ای نقره‌ای واقع در موزهٔ هنری متروپولیتن[6] در نیویورک[29] و نیز گردنبندی بر گردن زنی شاهوار که روی ظرفی واقع در موزهٔ ایران باستان در تهران حکّ شده[30]،

---

1. Ghirshman.
2. Dēnag.
3. Barm-e Delak.
4. wet drapery.
5. Zargveshi.
6. Metropolitan Museum.

به چشم‌می‌خورد. هرچند که ردا و نیز تونیک بلند، نهایتاً ممکن‌است از الگوهای اوّلیّهٔ هلنی، اقتباس شده و به شیوهٔ پارتی و سوری[1] تغییرشکل داده باشند[31]، امّا شکل و نحوهٔ بستن آنها، مشخّصهٔ لباس ساسانیان است. در نقوش پالمیری گردنبندهای مهره‌ای، همواره همراه با سایر گردن‌آویزها، دیده می‌شود[32].

لباس ایزدی

ربّ‌النوع آناهیتا (q.v.) لباسی همچون ملکه‌ای ساسانی، در مراسم تحلیف نرسی در حجّاری نقش رستم، به تن دارد (**تصویر XXIII**)[33]. او ملبّس به تونیکی آستین‌دار و بسیار نازک است که توسّط روبانی در کمر بسته شده است. ردایش توسّط سگکی مرکّب از دو حلقه و روبانهای چین‌دار، محکم بسته شده و گردنبندی از سنگهای گرد قیمتی دور گردنش آویخته است. در یک گچبری منحصر به فرد از چهرهٔ آناهیتا متعلّق به قرن پنجم میلادی، به دست آمده از کیش[2] در بین‌النهرین، نامبرده گردنبندی سنگین با آویزهای مشابه زنان طبقات پایین‌تر اجتماعی، آویخته است[34]. در انتهای دورهٔ ساسانی، نوع دیگری از لباس زنان مقدّس، در صحنهٔ تحلیف خسرو دوّم در طاق بستان نمایان است. در آنجا ربّ‌النوع آناهیتا، پوششی رویی که بر روی شانهٔ چپ به شیوهٔ لباس زن چنگ‌نواز قرار گرفته، در برکرده است؛ که البتّه در اینجا برای اوّلین بار است که توسّط یک شخصیّت ربّانی پوشیده می‌شود (**تصویر XXIV**)[35]. دو رشته از مهره‌ها، گردن و مچهای ردا را دربر گرفته، از طرفی سبکهای قدیمی‌تر بهینه شده‌اند. به جای ردای سلطنتی با سگکهایش، بالاپوشی صاف و ضخیم با آستینهای بلند که همچون قبایی از شانه‌ها آویزان می‌شد، به سبک تصاویر مردان هخامنشی درحجّاریهای تخت‌جمشید (نک. فصل دوّم) و نقوش زنان در هنر سیتی‌ها[36]، جایگزین شده است. آناهیتا در دو کرسی متفاوت یکی در طاق‌بستان، ملبّس به ردای متداول همراه با راندلی[3] بر روی شانه[37] و در کرسی دیگر، ظاهراً با بالاپوشی ضخیم، نمایش داده شده است[38]. احتمالاً این بالاپوش آستری از خز داشته و با دو ردیف منجوق و سنگهای قیمتی مربّع شکل، تزیین شده و در سر آستینها و سر شانه توسّط نوارهای چیده شده با طرح رگه‌دار، و صفحاتی جواهر مانند، آراسته شده است[39]. نوارهای چیده شدهٔ دورتادور راندل در سرشانه‌ها، مرکّب از آذینهای گل‌دار پنج‌پر می‌باشد که تا حدّی طرحهای قدیمی‌تر سرشانه در ردای رقّاصه را[40] در ذهن متبادر می‌سازد و سطح آن توسّط گل‌آذینهای مدوّر، هریک با چهار گلبرگ به شکل قلب، طرّاحی شده است[41]. جرجینا

1. Syrian. 2. Kish. 3. roundel.

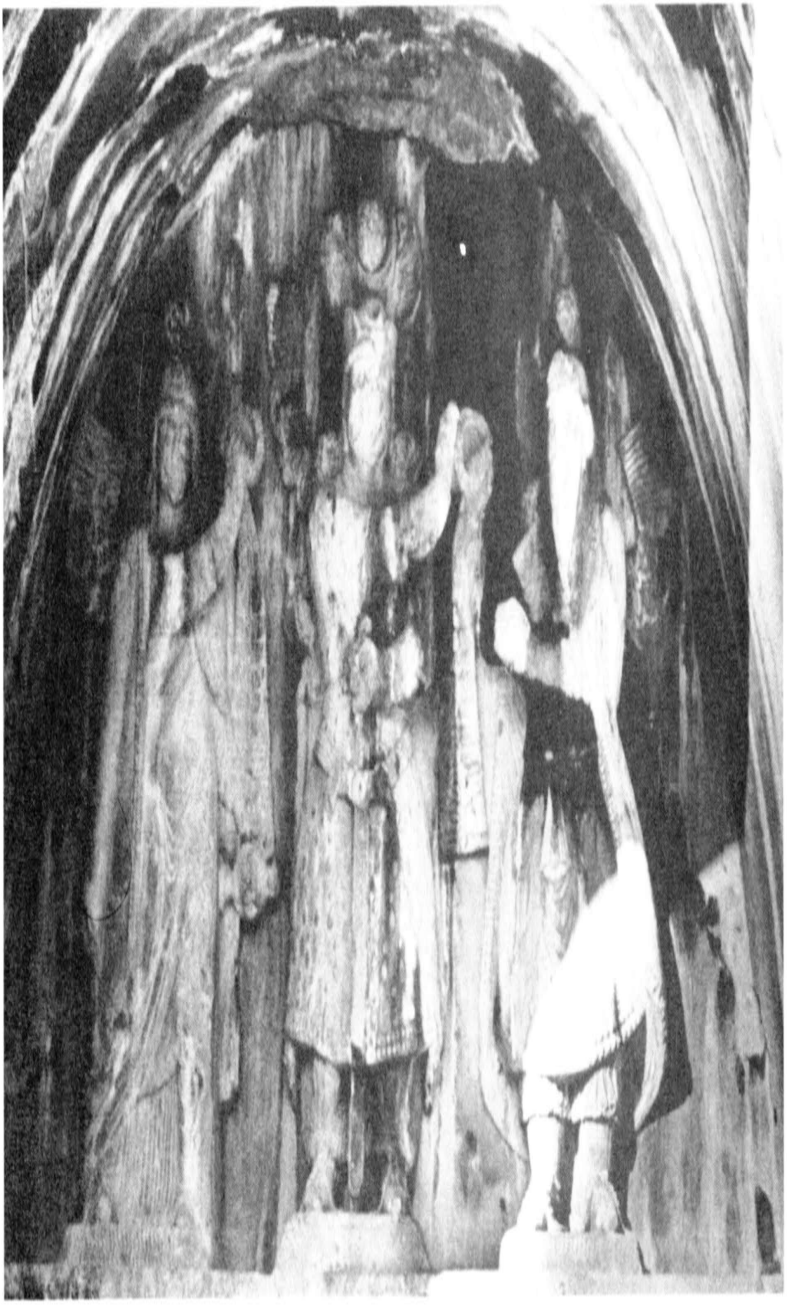

تصویر XXIV ـ حجّاری مراسم تحلیف خسرو دوّم، طاق بستان. قرن هفتم میلادی.

عکس از: E. H. Peck

تامپسون[1] به نقل از سرودهای اوستایی در مورد آناهیتا (نک. یشت پنجم؛ مدخل ĀBĀN YAŠT)، جامهٔ فاخر وی را ساخته شده از پوست ۳۰۰ بیدستر، توصیف می‌کند[42]. ردّپای بالاپوشهای ضخیم و مزیّن زنانه را می‌توان در پالمیرا و در قرن سوّم میلادی یافت؛ جایی‌که این بالاپوشها به‌جای آنکه برروی شانه‌ها انداخته شوند و با پوششی پوشانده شوند، به شیوهٔ معمول و متداول، پوشیده شده‌اند[43]. گرچه حجّاری دناگ در نقش رجب نشان‌دهندهٔ این است که این بالاپوشها در اوایل دوران ساسانی پوشیده می‌شده‌اند، امّا بزودی کنار گذاشته شده و تنها در اواخر آن دوره، مجدّداً به کار بسته شدند.

در حجّاری طاق‌بستان، ردای آناهیتا، مثل سایر تصاویر وی، پاهایش را نمی‌پوشاند و او را می‌توان با سرپاییهای نرمی که رویه‌اش با جواهرات بیضوی و دوتایی آراسته شده، دید[44]. این زینت‌آلات نسبت به کنده‌کاریهای پارتی و پالمیری غنی‌تر هستند[45].

لباس مردانه

سده‌های سوّم و چهارم میلادی

قدیمی‌ترین نقوش مربوط به لباس مردانهٔ ساسانیان، به سلطنت اردشیر اوّل (۲۲۶-۴۱ م.) برمی‌گردد که در فیروزآباد، نقش رجب و نقش رستم، پیدا شده‌اند. پادشاه، ایزد و درباریان همراه، همگی تونیکی صاف و ضخیم شبیه پالتو پوشیده‌اند که روی شلوار قرار گرفته و تا زانوها می‌رسد[46]. جامهٔ پادشاه در نقش رجب آستینهای کاملاً چین‌داری دارد (مدلی که منحصر به این حجّاری است، **تصویر XXV**). این نوع تونیک ضخیم با اندک تغییری در سراسر دورهٔ ساسانیان پوشیده می‌شد که در ایران و آسیای غربی سابقه‌ای طولانی دارد. این تونیک خَلف کندیز (q.v.) در زمان هخامنشیان (سده‌های ۶-۴ ق.م.) محسوب می‌گردد، که توسّط گزنفون در سیروپدیا[2] [47] به صورت بالاپوشی مادی توصیف شده است که از شانه‌ها، همراه با آستینهایی آویزان، آویخته می‌شد، مگر مواقعی که سواره نظام، سان دیده می‌شد[48]. زمانی هم که همراه با تونیکی کوتاهتر و شلوار پوشیده می‌شد، با یک قیطان یا لفافی شُل در ناحیه سینه، بسته می‌شد[49]. این سبک احتمالاً توسّط مادها در پایان هزارهٔ اوّل ق.م. به شمال‌غربی ایران آورده شده است (نک. فصل دوّم)[50]. در قرن اوّل ق.م. در نیمرود داغ[3]، نیاکان ایرانی آنتیوخوس[4]

1. Georgina Thompson.
2. Cyropaedia. (کوروش‌نامه)
3. Nimrud Dagh.
4. Antiochus.

تصویر XXV ـ حجّاری مراسم تحلیف اردشیر اوّل. نقش رستم. قرن سوّم میلادی.

عکس از: E. H. Peck

اوّل، ملبّس به بالاپوشهای حاشیه‌دوزی شده با آستر خز و بدون آستینهای آویزان نشان داده شده‌اند که در ناحیهٔ سینه با روبان و دو سگک حلقوی گره زده می‌شد[51]. پارت‌های چادرنشین و کوشانیان، این لباس را در سده‌های دوّم و سوّم میلادی پذیرفتند[52]. پس عجیب نیست که ساسانیان در زمان خود آن را می‌پوشیده‌اند. قدیمی‌ترین تصاویرساسانی درمورد این بالاپوش مربوط به دو تصویر دیواری در تخت‌جمشید از بابک (پاپک)، پدر اردشیر اوّل و سایر اشخاص سلطنتی است که ملبّس به بالاپوشهای بلند آجیده‌ای هستند که در ناحیهٔ سینه توسّط روبان بسته شده و در سرشانه‌ها به وسیلهٔ نقوش شعاعی ترنجی تزیین گردیده‌اند[53]. این‌گونه آراستن پوشاک، تاریخچه‌ای طولانی در لباس مردان و زنان ایران ساسانی دارد. نوع نازکتر این بالاپوش به صورت آزاد بر روی تونیکی بلند و ساق‌پیچها پوشیده می‌شد؛ هرچند که در ناحیهٔ سینه با گیره‌های حلقه‌ای و گاه با روبان بسته می‌شد. این بالاپوش مطلوب درباریان و شاهزادگان بود و در حجّاریهای شاپور اوّل و بهرام دوّم و نیز آثار فلزّی متعلّق به قرن سوّم میلادی، دیده می‌شود[54]؛ گرچه به نظر می‌رسد در اوایل قرن چهارم میلادی از مُد افتاده باشد. بست آن شامل دو سگک حلقوی و روبان می‌شد که آن را مشابه بالاپوش موجود در نیمرود داغ، می‌بست[55].

رایج‌ترین سربندهای اشراف ساسانی، شاخصهٔ آنها در سالهای اوّلیّهٔ امپراتوری نیز بوده است. آنها کلاه بلند و گردی با حفاظ گردن یا بدون حفاظ که از سبک سلطنتی پارت‌ها اقتباس شده بود و نیز کلاه نرم «فریجی» با نوکی خم شده به جلو می‌پوشیدند که هر دوی آنها گاهی به وسیلهٔ نوارهایی باریک و بلند گره خورده یا توسّط ابزاری حاکی از مرتبهٔ اجتماعی، آراسته می‌شد[56]. کلاه نوک‌تیز گاهی اوقات به سر یک پرنده یا یک حیوان منتهی می‌شد و اشراف و شاهزادگان (و ملکه‌ها) در حجّاریهای صحنه‌های تحلیف و پیروزی، متعلّق به دوره‌ای از سلطنت اردشیر اوّل تا شاپور دوّم (۳۰۹-۹۷م.؛ **تصویر XXVI**)[57]، آن را می‌پوشیدند . پیدایش این سربندها بر روی ظروف نقره‌ای «صحنهٔ شکار»[1] و نیز تصاویر موجود بر مُهرها بیانگر کاربرد گسترده و ممتد آنها در دوره های بعدی ساسانیان می باشد[58]. نقوش مربوط به مردان سلطنتی و ایزدان مذکّر، در آغاز حکومت ساسانیان، همانند ملکه‌ها و الهه‌ها، تقریباً همگی بدون تغییر، ملبّس به ردایی نازک که در جلو با روبان و سگک محکم بسته می‌شد، به تصویر کشیده شده‌اند؛ که بوضوح با مراتب قدرت و اقتدار، توأم است. در نقش رستم، اردشیر اوّل و اهورا مزدا در قبایی از پارچهٔ نرم که محکم در ناحیهٔ سینه با روبانی بسته شده و روی بالاپوش سفتشان قرار گرفته است، نشان داده می‌شوند (**تصویر XXVII**)[59]. این قبا احتمالاً خلف ردای چهارگوش

1. hunting.

یونانی[60] به نام «هیماسیون»[1] می‌باشد. نوع کوتاه سنجاق شده در شانهٔ راست توسّط پالمیری‌های متموّل طیّ سده های دوّم و سوّم انتخاب شد[61]. هرچند که گئو وایدن‌گرین[62] سرنخ قبای ساسانی را که در جلو با سگکی بسته می‌شد، از دوران هخامنشیان می‌داند؛ امّا قبای پارت‌های عیلامی در اوایل قرن سوّم میلادی که بلندتر و آراسته‌تر بود و در جلو با یک سگکِ تزیین شده بسته می‌شد، آشناتر به ذهن می‌رسد (نک. فصل سوّم)[63].

در سالهای اوّلیّهٔ حکومت ساسانیان، قبای سلطنتی با گردن‌آویزی مرصّع همراه بود (هرمان[2] آن را نشانهٔ سلسله مراتب قدرت دانسته است)[64]. زیورآلات پهن و صفحه‌مانند آن، یادآور تزیینات پارتی در ناحیهٔ گردن است که در نقوش دورا اروپوس[3] در سده‌های دوّم و سوّم میلادی، به کار رفته است[65].

در حجّاریهای مربوط به دوران سلطنت اردشیر اوّل تا اردشیر دوّم (۳۷۹-۸۳م.)[66]، گردن‌آویز چه ساده و چه مزیّن، توسّط شخصیّتهای الهی، سلطنتی و اشراف‌زاده، به‌کار برده شده است. با آغاز پادشاهی شاپور اوّل، این گردن‌آویز با گردنبندی از سنگهای گرد قیمتی یا الماس در بسیاری از نقوش سلطنتی در حجّاریها، جایگزین شد (**تصویر XXVIII**)، و مبدّل به نشان رایج خانوادهٔ سلطنتی، که توسّط ملکه نیز آویخته می‌شد، گشت. موبد موبدان (کرتیر) در دوران شاپور اوّل تا وَهرام دوّم، در نقش رستم ملبّس به گردنبندی است از الماس و قبایی بسته شدهٔ با دو سگک و روبانهای چین‌دار به گونه‌ای متفاوت، مختصّ شخصیّتهای ملوکانه و ملکوتی، که به عنوان نشانی از نیروی استثنایی وی، به تصویر کشیده شده است[67]. گردنبندهای مهره‌دار، کماکان تا سقوط سلسله، توسّط خاندان سلطنتی استفاده می‌شد[68]. از پایان قرن پنجم، گاهی نیز یک گردن‌آویز درشت با دو ردیف مهره و یک آویز مرکزی، جایگزین آن می‌شد[69].

غیر از قبا و گردنبندهای مرصّع، جامهٔ شاه عبارت بود از تونیکهای کوتاهی که بالای شلوار در ناحیهٔ کمر، از جنس پارچهٔ بسیار نازک و چسبان بود و با روبانهای چین‌دار، جمع می‌شد. کمربندی نواری با گیره‌های مدوّر، تن‌پوش رویی را کامل می‌کرد. این نمونهٔ اعلای جامهٔ سلطنتی ساسانی، برای اوّلین بار در حجّاریهای داراب‌گرد[4]، شناسایی شد[70] که در نقوش موجود، هم شاهان و هم ایزدان آن را به تن کرده‌اند و در روزگار شاپور اوّل رواج یافته و به صورت عرف درآمد و جامهٔ رسمی سلطنتی در نقوش صخره‌ها و ظروف «صحنهٔ شکار» در اواخر قرن چهارم به شمار آمد (**تصویر XXVIII**)[71].

---

1. himation. 2. Herrmann. 3. Dura Europus.
4. Dārābgerd.

تصویر XXVI ـ درشت‌نمایی از حجّاری شاپور اوّل و همراهان. نقش رجب. قرن سوّم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر XXVII ـ حجّاری مراسم تحلیف اردشیر اوّل. نقش رستم. قرن سوّم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

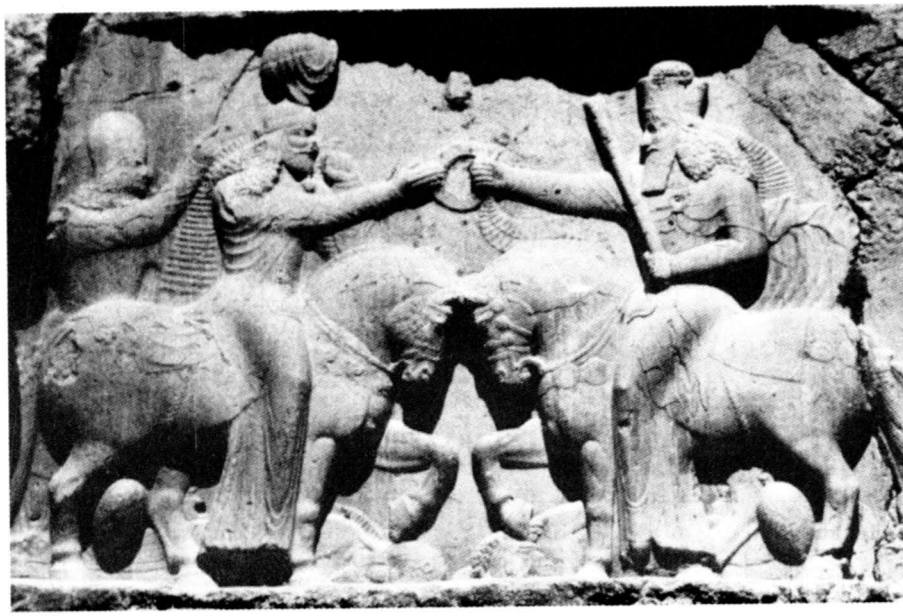

این تونیک نرم شبیه به پیراهنی است که نمونهٔ اوّلیّهٔ آن، تونیکهای آویزان پارتی و پالمیری بوده که به طرز هوشمندانه‌ای با نمونه‌های هلنی جایگزین شده است[72]. شلواری که پادشاه می‌پوشید، ساق‌پیچی بود که در شلواری باریکتر فرو می‌رفت و در بالای ران با دگمه یا نواری در زیر تونیک در یک تسمهٔ داخلی، محکم بسته می‌شد[73]. این ترتیب قرارگرفتن، بوضوح در حجّاری شاپور اوّل مشاهده می‌شود (**تصویر XXVIII**)[74].

شلوار و ساق‌پیچ، تن‌پوش سنّتی مردم بادیه‌نشین در آب و هوای خشن بوده و تا اوایل دوران هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.) توسّط عشایر شرق ایران پوشیده می‌شد[75]. هنری سیریگ[1]، «ساق‌بندی»[2] را از دورهٔ پارت‌ها توصیف کرده که به صورت لوله‌ای پهن از چرم یا پارچه بوده و از بالا باز و از جلو در یک تسمهٔ داخلی، محکم بسته می‌شد[76].

ساق‌پیچهای پارتی و پالمیری عمدتاً در پشت یا پهلوها بسته می‌شدند[77]. این تن‌پوش در قرن دوّم میلادی در پالمیرا منسوخ گردید ولی شلوار همچنان استفاده می‌شد[78]. در تمام دورهٔ ساسانیان، ساق‌پیچها جزئی از تن‌پوش مردانه بوده و همراه با تونیک نرمی، هم در مراسم رسمی و هم غیررسمی، پوشیده می‌شدند. از آنجا که ساق‌پیچها در زیر تونیک قرار داشتند، همواره تشخیص آنها از شلوارها در نقوش مربوطه، امکان‌پذیر نبوده است. بر خلاف سبک جدیدترِ «ساق‌بندهای» صاف در طاق‌بستان، سبک قبلی که از پارچه‌های لَخت و موّاج بود، هرگز از بین نرفت و در حجّاریهای صورت گرفتهٔ بعدی از مراسم تحلیف در همان محلّ، مشاهده می‌شود (**تصویر XXIV**)[79]. ساق‌پیچها و شلوار در مچ پا با نوارهایی جمع شده و در آنجا به دور پا با بندهایی موّاج، گره پاپیونی خورده و در مچ پا به وسیلهٔ سگکهایی حلقوی بسته می‌شد. هرچند که هم اشراف و هم اُمرا آن را می‌پوشیدند، امّا نوارهای بلند بیشتر مشخّصهٔ اعضای خاندان سلطنتی بود. ترتیب بندها و گره‌ها در حجّاریها قابل مشاهده می‌باشد، امّا برروی ظروف «صحنهٔ شکار» بخوبی به تصویر کشیده نشده است (**تصاویر XXVIII و XXX**)[80]. این سبک که مناسب مردم بادیه‌نشین است از تسمه‌های احتمالاً چرمی، که در دوران هخامنشیان چکمه‌ها و ساق‌پیچهای عشایر ایرانی را دربر می‌گرفت، اقتباس شده‌است[81]. در قرن اوّل ق.م. بندهای مشابهی برروی‌حجّاریهای آنتیوخوس اوّل در نیمرود داغ، دیده می‌شود[82]. چنین بندهایی در دورهٔ پارت‌ها و کوشانیان در سده‌های دوّم و سوّم میلادی به منظور جمع کردن بالای چکمه‌ها و انتهای شلوارها، به کار برده می‌شد[83]. نوارهای بلند پارتی که روی پا گره می‌خوردند، اُلگوی روبانهای سلطنتی ساسانی بودند[84].

1. Henri Seyrig. 2. jambieres.

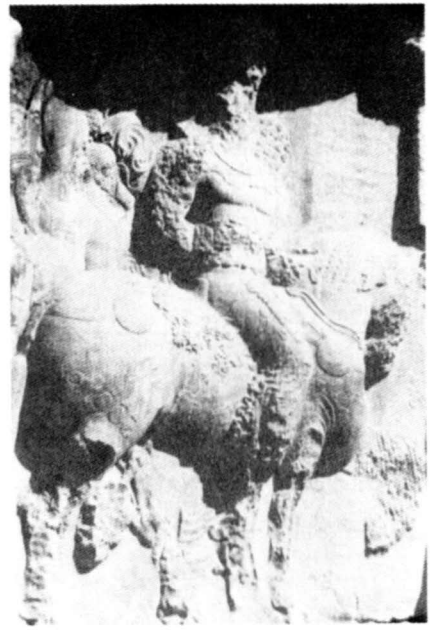

تصویر XXIX ـ حجّاری مراسم تحلیف خسرو دوّم. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

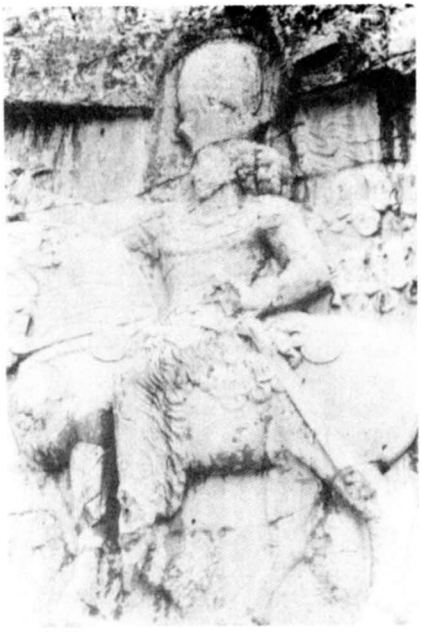

تصویر XXVIII ـ درشت‌نمایی از حجّاری شاپور اوّل و همراهان. نقش رجب. قرن سوم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

نوع دیگر لباس شاه، تونیکی است با لبه‌های موّربِ منجوق‌دار، که در حجّاری شاپور اوّل در نقش رجب، روی مجسّمه‌اش در دخمهٔ بیشاپور و نیز در بَرم دلَک روی حجّاری بهرام دوّم، نمایان است (**تصویر XXVIII**)[85]. پیراهنی که گریبانش در جلو روی هم قرار می‌گرفت، مورد توجّه سیتی‌ها در قرن چهارم ق.م. بود و با نیمتنه‌های نمدی یا چرمی یافت شده در کورگان ۵[1] پازیریک (اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوّم ق.م.)[86] مرتبط می‌شد. این سبک با پیراهن زیرین یابدون آن، در امپراتوریهای پارتی و کوشانی، طیّ قرن دوّم و ابتدای قرن سوّم، پوشیده می‌شد[87]. تونیکی که گریبان موزّب داشت، هرگز در زمان ساسانیان رایج نشد، هر چند که نقوش موجود بر سکّه‌های ادوار پیشین، چنین تصویری را ارائه می‌کند[88]. دبوره تامپسون[2] اعتقاد دارد که تصویر نقش بسته بر سکّه‌های شاپور اوّل[89]، همین تونیک است نه زره سلطنتی. تغییر دیگر در جامهٔ سلطنتی، در شکل ردا دیده می‌شود که همچون یک نیمتنه بوده و از پایینِ

1. Kurgan 5.
2. Deborah Thompson.

سگک به صورت آویزان قرار می‌گیرد. این تن‌پوش در حجّاری بهرام دوّم و همراهش در تنگ قندیل، مشاهده می‌شود[90]. به جز این تغییرات ناچیز، لباس سلطنتی عملاً تا پایان قرن چهارم بدون تغییر باقی ماند. تونیک کوتاه و ساق‌پیچها از جنس پارچهٔ بسیار نازک به عنوان لباس متعارف شاهزادگان و اشراف محسوب می‌شد، و کمترین تغییرات بر آن عارض شد[91].

دسته‌ای از ظروف نقره‌کاری شده متعلّق به اواخر قرن سوّم تا قرن هفتم میلادی و حتّی پس از انقراض سلسلهٔ ساسانیان، بیانگر آن است که جامه‌های سلطنتی، اغلب با نقاط سه‌تایی، حلقه‌ها و نوارهای خال‌خال، طرّاحی می‌شده است (**تصویر XXX**)[92]. نقشهای ترنجی حلقوی در حواشی، از حلقه‌های نقطه‌نقطه، شعاعهای پراکنده، دالبُرها، نقطه‌چین و گُل‌آذینهای ستاره‌ای تشکیل می‌شدند. نقش گل‌آذینها، راندل مذکور در بالاپوش آناهیتا را در حجّاری تحلیف واقع در طاق‌بستان، به‌خاطر می‌آورد. با پایان قرن چهارم، طرّاحیهای سرشانه‌ها از لباس مردان حذف شد، امّا همچنان بر رداهای زنانه دیده می‌شد.

مهمّترین نماد عضویّت در خاندان سلطنتی منقّش بر ظروف نقره‌ای، یراقِ پوشیده شده در بالاتنه توسّط شکارچیان سلطنتی می‌باشد. این یراق تشکیل شده بود از نوارهای مورّب شانه که به یک نوار افقی در گرداگرد قسمت فوقانی سینه متّصل می‌شد. محلّ تلاقی نیز در جلو، توسّط یک قپّهٔ مرکزی یا یک گل سینه، مشخّص می‌گردید. هارپر خاطرنشان می‌کند؛ این نوارها که ظاهراً نشانی از مرتبهٔ بالای طبقاتی فرد بوده، در اواسط یا اواخر قرن چهارم میلادی، جزئی از لباس سلطنتی شده است[93]. گرچه در دوتا از قدیمی‌ترین حجّاریهای اردشیر اوّل، شاه نوارهای متقاطع با یک قپّهٔ مرکزی به تن کرده است[94] (باید در نظر داشت که حجّاری سلماس قدیمی‌ترین حجّاری اردشیر بوده، آن را در اواخر حکومتش تعبیه کرده است)، امّادر کنده‌کاریهای شاپور اوّل برروی صخره، این یراق با ردای سلطنتی جایگزین شد، و دیگر یافت نشد، مگر در اواخر قرن چهارم میلادی در طاق‌بستان[95]. این یراق تا اوایل قرن چهارم میلادی، به شکلی مشخّص یعنی به صورت تسمه‌های نواری و منجوق‌دار همراه با یک قپّه به شکل مهره یا گل‌آذین در قسمت مرکزی و محلّ تلاقی تسمه‌ها، روی ظروف نقره‌ای ترسیم شده است. یراق مذکور در پشت با دونوار باریک و بلند که به زیورآلات یا زنگوله‌ها ختم می‌شد، گره می‌خورد و همچنان به‌عنوان نشانی از طبقات بالای اجتماعی، حتّی پس از انقراض سلسله، به شمار می‌آمد[96]. این یراق توسّط پادشاه منقوش برروی سکّه‌ها پوشیده شده، گرچه تا مشاهدهٔ نمونه‌های بعدی، بخوبی تشخیص داده نشده بود[97]. چنانکه روی مُهرهای اواخر سده‌های چهارم و پنجم میلادی[98]، گچ‌بریهای قرن پنجم میلادی[99] و تصاویر نیمتنه‌های برنزی از

تصویر XXX ـ ظرف نقره‌ای سیماب داده‌شده. ایران.
قرن پنجم میلادی. موزهٔ هنری متروپولیتن
با تشکّر از: Harris Brisbane Dick Fund, no. 1970. 6.

تصویر XXXII ـ درشت‌نمایی حجّاری شکار گراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر XXXI ـ درشت‌نمایی حجّاری شکار گراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

شاهان در سده‌های ششم و هفتم میلادی[100]، نیز دیده می‌شود. تجملّی‌ترین شکل این یراق را می‌توان در حجّاری تحلیف طاق‌بستان و در تمثال اردشیر دوّم (۳۷۹-۸۳ م.)، شاپور دوّم (۳۰۹-۷۹ م.)، شاپور سوّم (۳۸۳-۸۸ م.) و خسرو دوّم (۵۹۱-۶۲۸ م.) بوضوح دید. یراق خسرو با نوارهایی از منجوق و سنگهای قیمتی مربّع‌شکل، گرانبهاترین آنها محسوب می‌گردد (**تصویر XXIV**)[101].

سده‌های چهارم تا هفتم میلادی

همان‌طور که درحجّاریهای اردشیر دوّم و شاپور سوّم در طاق‌بستان دیده می‌شود، لباس سلطنتی در اواخر قرن چهارم میلادی، دستخوش تغییراتی گردید. به نظر می‌رسد که حاشیهٔ تونیک در طرفین با روبان یا حلقه‌هایی جمع شده و قطعه‌ای گرد شبیه به یک پیش‌بند در جلو، ایجاد کرده است[102]. ظروف نقره‌ای متعلّق به دوران یزدگرد اوّل (۳۹۹-۴۲۱ م.) و شاپور دوّم در موزهٔ هنری متروپولیتن نیویورک و موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد، بر رواج این تن‌پوش طیّ اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم میلادی در ایران، گواهی می‌دهد (**تصویر XXX**)[103]. نقوش موجود بر مُهر بهرام چهارم (۳۸۸-۹۵ م.) و پشت سکّهٔ قباد اوّل (۴۸۸-۹۷ م. و ۴۹۹-۵۳۱ م.) و خسرو اوّل (۵۳۱-۷۹ م.)[104]، نشان می‌دهد که این جامه از پایان قرن چهارم میلادی تا اواخر قرن ششم میلادی ، کماکان رایج بوده است. تداوم رواج آن، به استناد ظروف ساخته شده پس از دورهٔ ساسانیان، تأیید می‌گردد[105]. دامن تونیک یا به همین شیوه دوخته می‌شد و یا به احتمال قوی جهت سهولت در سوارکاری، بالا زده می‌شد[106]. دامن بلند آنتیوخوس اوّل در نیمرود داغ، با رشته‌هایی منشعب از کمربند، به بالا کشیده شده است[107]. سیریگ[1]، نیز تونیکی پارتی متعلّق به اوایل قرن دوّم میلادی را توصیف کرده، که در جلو گرد شده و از طرفین بالا کشیده می‌شده است[108]. نقوش فرعی در سمت راست حجّاری شکار گُراز در طاق بستان نیز تونیکی در بر دارند که به همین شیوه بالا زده شده است[109]. پذیرفتنی نیست که این نقوش تصاویر ایزدان باشند، چراکه آنان همواره در ردایی سنّت گراتر و تونیکی ساده، نشان داده شده‌اند[110].

هر چه به اواخر دورهٔ ساسانیان نزدیک می‌شویم، تمایل به سوی خفتانهای پرآذین و گرانبها با استفاده از پارچه‌های پرچین و تیز کردن لبه‌ها در طرفین، به صورت دو لبه یا خمیده، گسترش می‌یابد. چنین رداهایی بر روی دسته‌ای از ظروف نقره و یک کاسهٔ سنگی بلوری زرّین به تصویر کشیده شده که توسّط هارپر به اواخر حکومت ساسانیان و بلافاصله دورهٔ پس از آن

1. Seyrig.

نسبت داده شده است[111]. سَلَف چنین رداهایی که لبه‌هایشان را تیز می‌کردند، در زمان پالمیری‌ها، پارت‌ها و امپراتوری کوشانیان در قرن دوّم میلادی ، وجود داشته است[112]. نوع ساده‌ای از آن در اوایل سلطنت شاپور اوّل در بیشاپور دیده می‌شود، امّا نوع مجلّل آن تنها در اواخر سلسله پدید آمد[113]. برروی ظروف نقره‌ای، شاه و درباریانِ همراه، این ردا را با چکمه‌های بلند نوک‌تیز، پوشیده‌اند. این ترکیب همراه با خفتانهای تنگ و چسبان در حجّاری شکارگراز، واقع در طاق‌بستان، که همدورهٔ ظروف مذکور می‌باشد، به تصویر کشیده شده است. اشراف فیل‌سوار، نوعی ردا با حاشیه‌ای عجیب از دالبُرهای گرد می‌پوشیدند که بسیار مرتبط با لباس اشراف موجود در تصویر موسوم به استرلکا[1] [114] می‌باشد (**تصویر XXXI**)[115]. چه‌بسا این ترکیب بیانگر دامنی است که لبه‌اش از داخل به فواصلی می‌رسد که دارای ساختار درونی خاصّی هستند؛ امّا این محتمل‌تر است که این ترکیب دوخت حساب شدهٔ سبکی خاصّ از لباس سوارکاری باشد. این ردا با ساق‌پیچهای صاف و مزیّن، پوشیده می‌شد. فرّاشان ملبّس به چکمه‌های بلند تا زیر زانو بودند[116]. نزدیکترین همتایان چنین خفتانهایی در نقّاشیهای دیواری افراسیاب (q.v.) متعلّق به قرن هفتم میلادی، در مکانی باستانی نزدیک سمرقند، ترسیم شده است[117]. ساق‌پیچهای صاف مشابهی از جنس فلانل[2]، با نوکهای تیز در آنتی‌نوئی[3] مصر، متعلّق به حول و حوش قرن هفتم میلادی، یافت شده است (قبل از جنگ جهانی دوّم در برلین بود)[118].

نظیر چکمه‌های فرّاشان را، در نقوش اواخر دورهٔ ساسانی یا پس از آن می‌توان دید[119]. چکمه که از واجبات سوارکاری است، از زمان امپراتوری پارت‌ها و کوشانیان در سده‌های دوّم و سوّم میلادی، دیده می‌شود[120]. مشخّص‌ترین نمونه‌های همسان در نقّاشیهای دیواری متعلّق به سده‌های ششم و هشتم میلادی واقع در مینگ‌اوی (نزدیک قیزیل)، دندان اویلیق[4] و بازاکلیک[5] در آسیای مرکزی، ترسیم شده است[121]. چکمه‌های منقّش در بازاکلیک، از درون توسّط نواری به یک تسمه متّصل شده‌اند[122].

مقولهٔ دیگر در اواخر سلسله، منحصر به حجّاریهای شکارگُراز و شکارگوزن در طاق‌بستان می‌شود که کلاهی است مربّع‌شکل و کوتاه که توسّط شاه و ملازمانش پوشیده شده است. کلاه شاه ساده یا آراسته به منجوق است و توسّط نواری باریک، گره می‌خورَد. این کلاه تا حدودی با کلاه بلند پارتی و فریجی که پوشش رسمی سر، ویژهٔ اشراف در نقوش قدیمی‌تر بود، مشترکاتی

1. Strelka. 2. flannel. 3. Antinöe.
4. Dandan Oïlïq. 5. Bäzäklik.

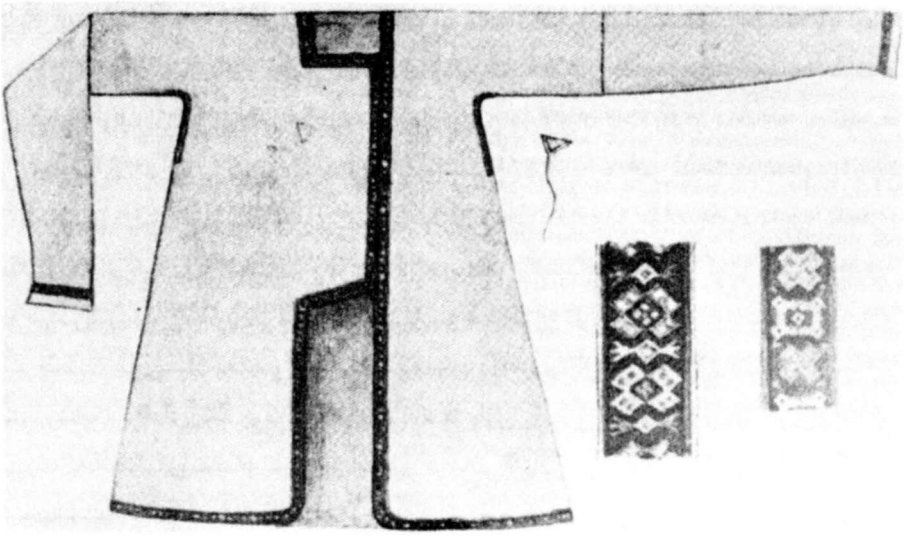

شکل ۱۶ ـ طرّاحی از خفتانی پشمین به دست‌آمده از مقبره‌ای در مصر علیا. قرن ششم ـ هفتم میلادی. هم‌اکنون در موزهٔ Ägyptologisches است. برلین.
از روی: Tilke, pl. 4 nos. 5-7

دارد. هارپر حدس می‌زند که این کلاه محصول بدیهی تاج خسرو دوّم باشد که به صورت کلاهی کوتاه درآمده است[123]. تنها مورد مشابه این کلاه، کلاه جعبه مانند شکارچیانی است که با نوارهایی باریک گره خورده و دور ظرف نقره‌ای متعلّق به قرن هفتم میلادی واقع در کودسکی گورودُک[1]، نقش بسته است[124].

پادشاه و اشراف همراه وی در حجّاری شکار گراز، ملبّس به‌تن‌پوشهای آراسته و سفت با گریبانهای بلند می‌باشند که در کمر توسّط زنّاری چرمی و ایلیاتی یا کمربندی مرصّع و آراسته به قطعات پارچه‌ای، بسته شده است. این تن‌پوشها امکان ارائهٔ فرصتی جهت مطالعه بر روی البسهٔ ایران در اواخر دورهٔ ساسانیان را، درست پیش از انقراض این سلسله، فراهم می‌سازد (**تصاویر XXXI** و **XXXII**)[125]. لباس زمستانی ساسانیان که هوارت[2][126] آن را توصیف کرده، از ابریشم یا پشم بوده که با ابریشم زُمخت برای ایجاد گرما، لایه‌دار شده و دارای سطحی است سخت و خشک، همانند آنچه که در حجّاریها نقش بسته است. تن‌پوش پادشاه در پایین و جلو مثل یک

1. Kodski Gorodok. 2. Huart.

بالاپوش بسته شده است که بالاپوش تنگ و چسبان مجسّمهٔ کانیشکا[1]، حکمران کوشانی، متعلّق به اواخر قرن دوّم میلادی را به یاد می‌آورد[127]. تن‌پوشهای منقوشِ سده‌های ۵ ـ ۷ میلادی، موجود در بامیان و قیزیل افغانستان، بسیار شبیه به این جامه می‌باشد که ظاهر سفت و آراسته‌ای دارند، امّا در اینجا باز بوده و زبانه‌های پهنی در گریبان دارند[128].

خفتانهای اشراف نیز گریبانِ تنگ و سفت داشت، امّا از جلو مدخلی نداشتند (**تصاویر XXXI** و **XXXII**)[129]. از طرفی نمونه‌های آسیای مرکزی و حتّی هندی در نقّاشیهای دیواری سده‌های هفتم و هشتم میلادی، تشابهات وافری را ارائه می‌دهند. اینها خفتانهای تنگ و چسبانی هستند که در سرآستینها، لبه‌ها و سرشانه‌ها کاملاً تزیین شده‌اند[130]. خفتانهای ساسانیان با گریبانهای بلند فقط در طاق‌بستان به تصویر کشیده شده است (**تصاویر XXXI, XXXII**). تنها موارد شناخته شدهٔ مشابه، یراقهای نمدی قرن ۴ / ۳ ق. م.، در پازیریک می‌باشد[131]. وایدن گرین، حدس می‌زند که اتّصالهای تسمه‌مانند به زبانه‌های گریبانِ خفتان که در نقّاشیهای دیواری مینگ‌اوی کشیده شده، ممکن است دهانهٔ یقهٔ پیچ‌خورده‌ای باشد که به منظور ایجاد گریبانی بلند در حینِ بسته بودنِ این زبانه‌ها، تعبیه شده است[132]. هرچند به نظر نمی‌آید خفتانهای اشراف بسته باشند، امّا شاید قطعات تزیین شدهٔ مستطیل‌شکل در شانهٔ سمت چپ، یک سگک مخفی‌شده را می‌پوشانیده است، یعنی همان کاری که احتمالاً لفافهای منجوق‌دار در تونیکهای کوشانی و پالمیری، به عهده داشته‌اند (**تصویر XXXII**)[133]. شکل و سفتیِ خفتان تنگ و چسبان با آستینهای باریک واقع در حجّاری شکار گُراز، آشکارا در خفتانی پشمی متعلّق به قرن هفتم میلادی که در مقبره‌ای واقع در مصر علیا، متعلّق به قرن ۶ یا ۷ میلادی یافت شده، تقلید شده است (هم‌اکنون در موزهٔ مصرشناسی[2] برلین قرار دارد)، و این بیانگر آن است که در دوره‌ای این منطقه، تحت سلطهٔ ساسانیان، امّا نه به صورت کامل، بوده است. در هر حال این خفتان، تزیینات چندان زیادی ندارد و به منظور بسته شدن، لبه‌هایش روی هم قرار می‌گیرند (**شکل ۱۶**)[134].

خفتان سلطنتی موجود در حجّاری تحلیف می‌بایست در زمرهٔ تن‌پوشهای حجّاریهای شکار باشد. این خفتان سطحی سخت و خشک دارد که به وسیلهٔ مهره‌ها و سنگهای قیمتی مربّع‌شکل و همچنین پراکندنِ سنگهای بیضوی که از مهره‌ها و پولکهای کوچکتر آویزان شده‌اند، تزیین شده است (**تصویر XXIV**)[135]. پاپیچهای مفروش با زیورآلات، تسمه‌های قوزکها با منجوقهایی در لبه و نیز کفشها، این جامهٔ باشکوه را کامل می‌کنند[136]. از سوی دیگر ایزد،

1. Kanishka. 2. Ägyptologixche Museum.

تونیک نرم سنّتی را پوشیده است که در ناحیهٔ کمر به وسیله نواری محصور در زیر یک قبا، همراه با دو سگک مدوّر نگاه داشته شده است (**تصویر XXIV**)[137]. خفتانهای شاه و اشراف همراهش با جواهرات و طرحهای زیادی از گل و پرندگان و حیوانات، پوشیده شده است. برخی از این طرحها در حاشیه‌دوزی و سایر کاربردها، به کار برده شده است. آمیانو مارسلینو[1] که همراه سپاه روم در نبرد علیه شاپور دوّم در نیمهٔ دوّم قرن چهارم میلادی بوده، با لباس باشکوه ساسانیان مواجه شده است. او در مورد این لباس می‌گوید: «مشعشع و رنگین می‌درخشد و از طلا، مروارید و سنگهای گرانبها پوشیده شده است»[138]. تا اواخر حکومت ساسانیان، لباس شاه و درباریان به علّت آمیزش با تزیینات پرشکوه و سبکهای چشمگیری که بتازگی از شرق وارد شده بود، می‌بایست خیره‌کننده‌تر نیز باشد.

همچنین نک. مداخل «تاج»، «زره» و «کمربند».

پی‌نوشتها

[1]. Ghirshman. 1956, frontispiece and pls. VII/1,V/1.

[2]. Ghirshman, 1962, p.142 fig.181.

[3]. Ghirshman, 1956, p.66.

[4]. Bieber, pp. 27, 29; Richter, p.91.

[5]. Peck, p.107; Colledge, 1976, p. 149, pls. 61, 62, 85, 89; Mackay, pl.LVII/i; Ghirshman, 1962, p.95 fig. 106; Kawami, pls. 63, 64 Rosenfield, pls. 98, 98a Ingholt, 1957, pls. 189,310.

[6]. Harper, 1981, pl. 38; idem, 1978, pl.25 برای مقایسه با لباس کوشانیان در همان عصر نک.

[7]. Trever, 1967, p.126; Harper,1971, p.508, idem, 1978; Grabar, pp. 63-68 Ghirshman, 1953, pp. 57-59; idem, 1957, p.77, Shrpherd, pp. 82-88; Carter, p. 161.

[8]. Lukonin, pls.183, 185, 189; Harper, 1978, pl. 18; Trever, pl. XXVIII; Ghirshman, 1962, p.215 pls.fig. 256; Graber, pls. 19,20.

[9]. Lukonin, pls.186-89.

[10]. 1971, p.513.

[11]. Graber, pls. 19, 20, 22 Lukonin, pls.181-89; Harper, 1978, pl. 18; Trever, pls. III;

1. Ammianus Marcellinus.

Ghirshman, p. 215, fig. 256;XXV-XXV.

[12]. Peck, pls. IXb, X-XII; Fukai and Horiuchi; I, pls. LIX, LXIX.

[13]. Peck, pls. IXb, X, XI Fukai and Horiuchi, I, pls. LXIX, LXX a-b.

[14]. Ghirshman, 1962. pp.86 fig. 98,99 fig.100,94 fig. 105,99 fig. 110.

[15]. Mackay, fig. 6a, pls. LVII/2. LVIII.

[16]. Ingholt, 1928, pl. XVC.

[17]. Schlumberger, pl. VI.

[18]. Peck, pls. IXb, X; Fukai and Horiushi, I. pls. LXIX, LXX.

[19]. Ingholt, 1957, pl.38.

[20]. Peck, fig 2 ; Fukai and Horiuchi , I , pls. LIX, LXIX .

[21]. Harper , 1981 , pl. 38.

[22]. Peck, pl. XI; Fukai and Horiushi, I, pl.LXXI.

[23]. Le coq, 1924, p.19 pl.VIII.

[24]. 1956, p.65.

[25]. Herrmann, 1969, pp.68 fig. 3, 69, pl. III.

[26]. Harper, 1981, p. 34 n.36.

[27]. Ghirshman, 1962. p.175, fig. 217; Hinz, 1969, pls. 131, 135; idem, 1973, pls. 46, 48;Harper, 1981, p. 34 fig. 9; Frye, 1974, pls.II-IVa.

[28]. Ghirshman, 1962, p.169 fig. 212; Harper, 1981, p.30; Lukonin, pl.207.

[29]. Lukonin, p. 216, pl. 59; Ghirshman, 1962, p. 241 fig. 294.

[30]. Harper, 1981, p. 38, pl.5.

[31]. Harper, 1981 pp. 37, 39, pl. 7.

[32]. Colledge, 1976, pls. 63, 68, 91, 93.

[33]. Colledge, 1976, pls. 68, 86, 89, 91, 93.

[34]. Ghirshman, 1962, p. 176 fig. 218; Vanden Berghe, pl.32.

[35]. Harper, 1978, pl.42.

[36]. Fukai and Horiouchi II, s, pls. XX, XXI.

[37]. Knauer, figs. 13-15.

[38]. Herzfeld, p. 330, fig. 413.

[39]. Ghirshman, 1962, p. 292 fig.376.

[40]. Fukai and Horiuchi, pls. XX, XXI, XXVII, XXX, XXX III b.

[41]. Fukai and Horiuchi, II, pl. XXVII.

[42]. Fukai and Horiuchi: II pls. XXVII. XXI.

[43]. 1965 p. 121; cf.BEAVER.

[44]. Colledge, 1976, pl. 92.

[45]. Fukai and Horiuchi, II, pl.XXX III.

[46]. Colledge, 1977, pls. 13b, 47; Ghirshman, 1962, pp. 78 fig.90, 95, fig. 106.

[47]. Herrmann, 1969, pp. 68 fig. 3, 70 fig. 4, pls. II, III,IV.

[48]. 1. 3. 2, 8. 1. 40, 8. 3. 10.

[49]. G. Thompson, p. 122.

[50]. Ghirshman 1964, pp. 157, 158 fig. 209; *Survey of persian art IV*, pl. 108 A-B.

[51]. Knauer, p. 23.

[52]. Knauer, fig. 18.

[53]. Ghirshman, 1962, pp.78 fig, 90, 89 fig. 100 ; Kawami pl.26 Rostovtzeff1938, pl. pls. XX III 23; Rosenfield, pls. 2,23,94.

[54]. Harper, 1978, p.123 fig. N. Herzfeld, p. 309 fig. 402.

[55]. Ghirshman, 1962, pp.153-54, fig.196,169-70 fig.212 Herrmann,1969, pl.VIII; Harper, 1978, pl.88.

[56]. Rosenfield, pl.152.

[57].Ghirshman, 1962, fig. 102; Kawami, pls. 26,30; Colledge, 1977, pls. 13/a, 29,38/k 38/u, 38/w, 47/a;p.90.

۵۸. و نیز نک. Ghirshman, 1962, pp.131, fig.167, 132 fig.168, 153-54 fig. 196, 158 fig. 200, 161 fig. 205, 169-70 fig. 212, 172 fig. 214, 173 fig. 215, 176 fig. 218, 184 fig. 225; Herrmann, 1969, pls. III, VIII, XI, XIIA, XVI.

[59]. Harper, 1981, pp. 50, 51, pl. 9; Frye, 1973, D. a, D. 2, D. 91, D. 93, D. 101, D. 103.

[60]. Herrmann, 1969, p.70, fig.4, pl.IV.

[61]. Houston, p.174.

[62]. Colledge, 1976, pls. 61, 66.

[63]. p.240.

[64]. Vanden Berghe, pl. 15.

[65]. 1969, p. 85, pls. XIIA, XIII, p. 84. fig.10; Vanden Berghe, pl. 22.

[66]. Rostovtzeff,1938, p.97, fig.10.

[67]. Ghirshman, 1962, pp. 126 fig. 164, 127-30 fig. 165, 132 fig. 168, 153-54 fig. 196, 169-70. fig. 212, 176 fig. 218, 184 fig. 225, 190 fig. 233; Herrmann, 1969, pls. III, VIII, XI, XIIA.

[68]. Ghirshman, 1962, p.161 fig.205.

۶۹. در مورد نقوش حجّاریها، سکّه‌ها و ظروف نقره، نک.

Ghirshman, 1962, pp. 135, fig. 171, 155 fig. 197, 165 fig. 209, 167 fig. 211, 171 fig. 213, 174 fig. 216, 176 fig. 218, 190 fig. 233, 208 fig. 248, 246 fig. 309, 247 .figs. 310-13, 250 figs. 315-19; fig. Harper, 1981, pls. 10, 15, 37.

[70].Ghirshman, 1962, pp. 224 fig 267, 225 fig. 269, 251 fig 329; Fukai and Horiuchi, II, VII, pls.XV; . Harper, 1978, pl. 41; idem, 1981, pls. 22, 27, 38.

۷۱. توسّط هرمان 87 - 83 ,65 .pp ,1969، به آخر پادشاهی اردشیر اوّل نسبت‌داده شده؛ در مورد ویژگیهای مربوط به شاپور اوّل نک. 15 ,11-13 .nn ,p.65.

[72].Herrmann, 1969, p. 75. fig. 8, pls. V, VIIA, VIIIA, X, XII; Ghirshman, 1962, pp. 155-56. fig. 197, 161 fig. 205, 167 fig 211, 169-70 fig. 212, 172 fig. 214, 173 fig. 215, 176 fig. 218, 184 fig. 225, 262 fig. 339; Harper, 1981, pls. 9, 10, .13-15, 17, 18, 23, 28, 38.

[73]. Colledge, 1977, pls. 22. 28a, 47; Ghirshman, 1962, pp. 53 fig. 66, 104 fig. 119.

[74]. Seyrig, pp. 11, 12.

[75]. Ghirshman, 1962, p. 156 fig. 197; Vanden Berghe, pl.20; Herrmann, 1969, pl.V.

[76]. Widengren; p. 261; *Survey of persian Art* IV, pls. 94 A-B, 97, 108 A-B; Ghirshman, 1964, pp. 189. fig. 236, 197 fig. 245, 235 fig. 283; نیز نک. فصل پنجم.

[77]. pp. 6-10.

[78]. Colledge 1976,pls. 32, 112; idem, 1977, pls. 12, 12b, 22; Ghirshman, 1962, pp. 88 fig. 99, 89 fig.100 fig.110.

[79]. Godard, p. 295.

[80]. Fukai, and Horiuchi, pl.XIII; idem, I, Pls, XXXIX, XLIII II.

[81]. Herrmann, 1969, pls. VIIIA, X, XI, XIIA, XIII, p. 84 fig. 10; Vanden Berghe, pl. 21; Harper, 1981, pls. 9, 10, 13-32-38 p. 51. n. 62, citing. A. I. Barisov and V.G. Lukonin.

[82]. Ghirshman,1964,pp.185 fig.232,196 fig.244,205-06 fig.255; نک. فصل چهارم

[83]. Ghirshman, 1962, pp. 66 fig. 79, 67 fig. 80.

[84]. Kawami,pl.31;Ghirshman,1962, p.78fig.91;Rosenfield,pls.146,2,22,119,120.

[85]. Ghirshman,1962,p. 86 fig.98, p.94 fig.105.

[86]. Vanden Berghe,pl.20; Ghirshman,1962, pp.163-64 fig.208,65 fig.209;Frye, 1974, pl. VIII.

[87]. Rice, p. 67 fig. 41, pls. 4. 12.

[88]. Ghirshman, 1962,pp. 86 fig.120. 109 fig. 125; Sellwood, nos. 35. 4, 35. 8, 35. 14; fig.98,88 fig. 99, 105 Rosenfield, pls. 3, 48, 145.

[89]. Göbl, pls. 2/21, 2/23, 3/36, 3/45.

[90]. p.12.

[91]. Frye, 1974, pls. II, III, IV b, Va.

[92]. Ghirshman, 1962, pp. 169-70 fig. 212, 172 fig. 214, 173.

[93]. Harper, 1981, pls. 1, 9, 13, 14, 16, 22, 38.

[94]. Harper, 1981, p. 39.

[95]. Herrmann,1969,pp.73-74 Hinz,1965,pls.XLVI - XLVIII. Ghirshman, 1962,p. 125 fig. 163.

[96]. Ghirshman, 1962, p. 126 fig. 164; Fukai and Horiuchi, II, pls. LXV, LXXIVHinz, 1965, pls. XLVI XLVII, LI.

[97]. Harper, 1981, pls. 10,13 -17, 19- 22, 24, 27, 28, 33 -38.

[98]. Ghirshman, 1962, pp.250 figs.316, 319.322 Gö bls, pls. 7/113 7/122 , 8/136, 8/139, 9/155,9/56.

[99]. Ghirshman, 1962, pp. 240 fig. 293, 241 fig. 294c.

[100]. Harper, 1978, pl. 41.

[101]. Ghirshman, 1962, pp. 244 fig. 267, 225 fig. 269.

[102]. Fukai and Horiuchi, II, pls. LXXXII, LXVI, III-VI.

[103]. Fukai and Horiuchi, II, pls. LXVI, LXVIII LXX, LXXIV, LXXXI. LXXXVI.

[104]. Harper, 1981, p. 83, pls. 16, 24, 29.

[105]. Harper, 1981, p. 113; Ghirshman, 1962, p. 241 fig. 294c; Göbl, tablets X/3, XI/3, pls. 11/191, 12/199.

[106]. Harper, 1981, p. 120, pl. 36;Ghirshman, 1962, p. 218 fig. 259.

[107]. Peck, p. 110.

[108]. Ghirshman, 1962, p. 66 fig. 79.

[109]. Rostovtzeff, 1938, pl. XXII; Colledge, 1977, pl. 28b.

[110]. Peck , pl.VIII.

[111]. Fukai and Horiuchi; II, pls. LXXIV, LXXV,LXXXVIII.

[112]. Harper, 1981,pp. 114-15, 120, 130, 132, pls. 19,27,33,36; Harper, 1978, pp. 74-76, pl. 25.

[113]. Ghirshman, 1962, pp. 78 fig. 90, 79 fig. 91, 86 fig. 98 ,99 fig. 110; Rosenfield, pls.89,60a, 62,62a.

[114]. Ghirshman, 1962, p. 153 fig. 196.

[115]. Perm. U. S. S. R.

[116]. Harper, 1981, pl. 19.

[117]. Peck, p. 111, pl. VI; Fukai and Horiuchi, I, pls. XXXV, XXXIX, XLIII.

[118]. Shishkin, p. 112.

[119]. Pfister, pp. 231, 232; Widengren, pp. 254-55 fig. 20.

[120]. Peck, pl. VI; Fukai and Horiuchi, I, pls. XXXV, XLIII.

[121]. Kawami, pls. 29-31; Windengren, figs. 26, 29.

[122]. Le Coq, 1928, p. 116; Bussagli, pp. 57, 59, 80.

[123]. Le Coq, 1913, pl. 21.

[124]. Peck, p. 121; pls.IV,XIV,XVIII XIX;Fukai and Horiuchi, II, pls. LXXXIX, XLVIII, LVII.

[125]. Smirnoff, LVIII/92 pl.

[126]. Peck, pls. XIII-XIX;Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, L, LVII, LXIV; LXVI, LXXIX, LXXXIX.

[127]. p.165.

[128]. Rosenfield, p.12.

[129]. Peck, pls. XIII, XIV, XIX; Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, L, LXIV; Bussagli, pl. 80; Rowland, pl. 57.

[130]. Peck, pp. 115, 116, pls. LVII, LXVI, XV - XVIII; Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, LXVII. و نیز نک.

[131]. Belenitskii, pl. XXXVII, Shishkin, facing, p.62; Golubew, pl. LV.

[132]. Griaznov, pl. 56.

[133]. p. 272; Peck, p.117; Rice, pl 179.

[134]. Peck,p. 116-17; Rosenfield, pls. 67, 68; Colledge, 1976, pl.94.

[135]. Knauer, p.28 fig.23.

[136]. Fukai and Horiuchi, I,pls. III, VI, XII.

[137]. Fukai and Horiuchi, I,pl XIII.

[138]. Fukai and Horiuchi, II, pls. XIV, XV.

[139]. 23. 6. 84.

مآخذ

- A.M. Belenitskiî et al., *Skul'ptura azhivopis' desvnego Pyandzhikenta*, Moscow, 1959.
- M. Bieber, *Entwicklungsgeschichte der griechischen Tracht von der vorgriechischen Zeit bit zur römischen Kaiserzeit*, Berlin, 1934.
- M.L. Carter in P.O. Harper, *The Royal Hunter. Art of the Sasanian Empire*, The Asia Society, New York, 1978. pp. 60-61.
- M.A.P. Colledge, *The Art of Palmyra*, London, 1977.
- Idem, *Parthian Art*, London, 1977.
- R.N. Frye, ed., *Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr.Seals, Sealings and Coins*, Cambridge, Mass., 1973.
- Idem, "The Sasanian Bas-Relief at Tang-i Qandil", *Iran* 12, 1974, pp. 188-90.
- S. Fukai and K.Hiriuchi. *Taq-i- Bustan*, 20Vols., Tokyo, 1969-72.

- R.Ghirshman, "Notes iraniennes. V.Scenes de banquet sur l'argenterie sassanid", *Artibus Asiae* 16, 1953, pp.51-76.

- Idem. *Bîchâpour* II. *Les mosaïques sasanides. Fouilles de Châpour*, Paris, 1956.

- Idem "Aregenterie d'un seigneur sassanide,"*Ars Orientalis* 2,1957,pp. 77-82.

- Idem, *Persian Art. The Parthian and Sassanian Dynasties*, New york, 1964.

- R. Göbl, *Sasanian Numismatics*, Brunswick, 1971.

- A.Godard, "Les statues parthes de Shami,"*Athar-é Irān* 2/1 ,' 1937, pp.285-305.

- V. Goloubew, *Documents pour servir à l'étude d'Ajanta.Les peintures de la permière grotte*, Ars Asisatica 10, 1927.

- O. Grabear, *Sasanian Silver. Late Antique and earlt Mediaeval Arts of Luxury from Iran*, Ann rbor, Mich., 1967.

- N.P. Griazonov, *L'art ancien de l'Altai*, Leningard, 1958.

- P.O. Harper. "Sources of Certain Female Representation in Sasanan Art", *in La Persia nel Medioevo*, Accademia Nazionale dei Lincei Quaderno 160, Rome, 1971,pp.503-15.

- Idem, *The Royal Hunter, Art of the Sasanian Empire*, New York, 1978.

- Idem, *Silver Vessels of the Sasanian Period* I. *Royal Imagery*, New York, 1981.

- G. Herrmann, "The Dārābgird Relief - Ardashīr or Shāhpūr? A Discussion in the Context of Early Sasanian Sculpture", *Iran* 7, 1969, pp. 63-88.

- Idem, "The Sculptures of Bahrām II", *JRAS*, 1970/2, pp. 1655-71.

E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, New York, 1941.

- W. Hinz, "Das sassanidische Felsrelief von Salmās", *Iranica Antiqua* 5, 1965, pp. 148-60.

- Idem, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.

- Idem, "Das sasanidische Felsrelief von Tang-e Qandīl", *AMI*, N.S. 6, 1973, pp. 201-12.

- M. G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume*, 2nd ed, London, 1954.

- C. Huart. *Ancient Persian and Iranian Civilization*. New York. 1927.

- H. Ingholt, *Studier over palmyrensk skulptur*, Copenhagen, 1928.

- Idem, *Gandharan Art in Pakistan*, New York, 1957.

- T. S. Kawami, *Monumental Art of the Parthian Period*, Leiden, 1987.

- E. R. Knauer, "Toward a History of the Sleeved Coat. A Study of the Impact of an Ancient Near Eastern Garment on the West", *Expedition* 21, 1978, pp. 18-36.

- A. von Le Coq, *Chotscho*, Berlin, 1913.

- Idem, *Die buddhistische Spätantike in Mittelasien* IV. *Die Wandmalereien*, Berlin, 1924.

- V. G. Lukonin, *Persia* II, Cleveland and New York, 1967.

- D. Mckay, "The Jewellery of Palmyra and Its Significance", *Iraq* 11, 1949, pp. 160-87.

- E. H. Peck, "The Representation of Costumes in the Reliefs of Taq-i Bustan", *Artibus Asiae* 31, 1969, pp. 101-24.

- R. Pfister, "La décoration des étoffes d'Antinoë", *RAA* 5, 1928, pp. 215-43.

- T. T. Rice, *The Scythians*, New York, 1957.

- G. Richter, *The Sculpture and Sculptors of the Greeks*, New Haven, Conn., 1930.

- J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans*, Los Angeles, 1967.

- M. Rostovtzeff, *Dura-Europos and Its Art*, Oxford, 1938.

- B. Rowland, *The Art and Architecture of India*, Baltimore, 1954.

- D. Schlumberger, "Le temple de Surkh Kotal en Bactriane", *JA* 270, 1952, pp. 435-53.

- D. G. Sellwood, *The Coinage of Parthia*, London, 1980.

- H. Seyrig, "Armes et costumes iraniens de Palmyre", *Syria* 8, 1937, pp. 4-31.

- D. G. Shepherd, "Sasanian Art in Cleveland", *The Bulletin of the Cleveland Museum of Art* 51, 1964, pp. 66-92.

- V. Shishkin, "Novye pamyatniki iskusstva Sogda", *Iskusstvo* 1, 1966, pp. 62-66.

- D. A. Smirnoff, *Argenterie orientale*, St. Petersburg, 1909.

- D. D. Thompson, *Stucco from Chal Tarkhan-Eshqabad near Rayy*, Warminster, Eng., 1976.

- G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian Period. Problems Concerning the *Kandys* and Other Garments", Iran 3, 1965, pp. 121-26.

- M. Tilke, *Kostümschnitte und Gewandformen*, Tübingen, 1948.

- C. Trever, "À propos des temples de la déesse Anahita en Iran sassanide", *Iranica Antiqua* 7, 1967, pp. 121-32.

- L. Vanden Berghe and E. Haerinck, *Reliefs rupestres de l'Iran ancien*, Brussels, 1983.

- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian People in Antiquity", *Studia Ethnographica Upsaliensia* 11, 1956, pp. 228.

فصل پنجم

دورهٔ پیش از اسلام در شرق ایران

گرد گروپ
(Gerd Gropp)

دانش امروزی در مورد لباس مردم شرق ایران از کتب ادبی و آثار باستانی قابل استخراج است، امّا باید با احتیاط عمل شود. با آنکه تفاوتهای منطقه‌ای در کنار تحوّلات گوناگون اجتماعی در طیّ زمان وجود داشته، امّا روی هم رفته پوشاک تقریباً به‌صورت متّحدالشکل باقی ماند. در این میان اسناد مربوط به سالهای ۵۰۰ ق.م. و نیز سالهای ۲۰۰ و ۶۰۰ میلادی نسبتاً فراوان است. این اسناد امکان شناخت سه نوع عمده از پوشاک را فراهم می‌سازد. یعنی لباسهای رسمی مردان و زنان و جامهٔ جنگجویان. لباس رسمی مردان عبارت بود از: انواع سربند، تن‌پوشی زیرین مشابه پیراهن، ردایی تا زانو که در جلو باز بود، یک کمربند، شلوار یا ساق‌پیچ، کفش و چکمه‌های بلند. لباس زنان به مرور زمان دستخوش تغییرات زیادی شد و طیفی وسیع را از یک ردای بلند، گشاد و آویزان از روی سر گرفته، تا پیراهنی بلند با مدخلی در ناحیهٔ گردن ، شامل می‌شد. جامهٔ جنگجویان نیز شامل زرهی چند لایه یا زنجیری، با یک کلاه‌خود بوده است.

اوستا (بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ ق.م.؟)

اطّلاعات موثّق اندکی از لابه‌لای سروده‌های اوستا دربارهٔ لباس مردم ایران به دست می‌آید (نک. مدخل AVESTAN PEOPLE). چندین مقوله از لباسهای رایج ذکر شده، امّا اغلب اوقات در مورد آنها توضیحی داده نشده است. مثل: *vanhana* یا *vastra* به معنای «پیراهن»، *adka/at.ka* به معنای «ردا»[1]، āθrauuana احتمالاً به معنای «ساق‌پیچ»[2]، *karana* احتمالاً به معنای «شلوار»[3]، *aoθra* به معنای «کفش»[4]، *aiBiiánhana* به معنای «کمربند». در نیرنگستان[5] البسه‌ای که مردم در مراسم قربانی می‌پوشیدند، توضیح داده شده است[6].

در سرود نیایش ربّ‌النوع آناهیتا[7] وی ملبّس به جامهٔ زیر توصیف شده است: «پیراهنی که در ناحیهٔ زیر سینه، روی آن کمر بسته شده (*uskāt yāstā*)؛ ردایی زرّین و آراسته با آستینهایی بلند[8]؛ گوشواره‌های مستطیلی‌شکل (*gaošāuuara...čaθru-karana*)؛ گردنبندی طلایی (*minu-*)؛ تن‌پوشی رویی از خز بیدستر؛ و دیهیمی هشت‌ضلعی و مطلاّ (*Pusā-*) که با یکصد ستاره تزیین شده است. کفشهایش نیز با بندهای طلایی بسته شده‌اند (*zaraniiō urvīxšana*)». در «اَرد یشت» زنانی که منتظر بازگشت مردانشان به خانه هستند، مزیّن به سنجاقهای سینه (*anku-*: fibula?)، گوشواره و گردنبند، وصف شده‌اند[9].

فروشی‌های جنگجو ملبّس به زره و کلاه‌خودهای فلزّی (*aiiah-*:iron?) و سپر توصیف شده‌اند[10]. و نیز «وایو» (Vayū) کلاه‌خود، تاج، گردنبند، پیراهن، کفش و کمربندی که همگی از طلا هستند به تن دارد[11]. با آنکه تاکنون هیچ تصویری کشف نشده است، امّا چند کلاه‌خود و زرهی چند لایه و آهنی، در تخت جمشید پیدا شده است.

دورهٔ هخامنشیان (حدود سالهای ۵۰۰ - ۳۰۰ ق. م.)

مردم شرق ایران که بر روی حجّاریهای آپادانا (q.v.) در تخت‌جمشید به تصویر کشیده شده‌اند را می‌توان براساس لباسشان به دو گروه تقسیم نمود. از یک سو نمایندگان مردم فلات شرقی ایران یعنی هراتی‌ها[1] [12]، سیستانی‌ها[2] (Zranka) و آراخوزی‌ها[3] (Harauvatiš) هستند که رداهایی تا زانو همراه با شلوارهای فروکرده در چکمه‌های بلند به تن دارند. آنها انواع پوشش سر را نیز بر سر کرده‌اند (مثلاً نک. هیئتهای نمایندگی چهارم و هفتم و پانزدهم. همچنین نک. فصل دوّم؛ **شکل ۱**). از سوی دیگر، سکاها، بلخی‌ها، سغدی‌ها و خوارزمی‌ها هستند که شلوارهایی بلند می‌پوشیدند. این شلوار روی قسمت فوقانی چکمه‌هایشان را می‌پوشانید. آنها نوعی ردای بلند بر دوششان

1. Haraiva. 2. Drangiana. 3. Arachosia.

می‌آویختند که لبه‌ای مورّب در پشت داشت. خوارزمیان قطعه پارچه‌ای را به دور سینه پیچانده و بر روی شانه می‌انداختند. اینجا نیز کلاهها متنوّعند (مثلاً هیئتهای نمایندگی یازدهم، سیزدهم، هفدهم و بیست و یکم). یکی از اقوام سکاها کلاههای نوک تیز می‌پوشیدند[13].

هرودوت در توصیف ارتش ایران[14] گرچه عمدتاً رسته‌های نظامی و زره‌هایشان را وصف کرده، مقولات زیر از لباس برخی افراد شرقی را نیز ذکر نموده است: شلوار و کلاههای بلند و نوک‌تیز سکاها یا سیتی‌ها[15]، رداهای پوستیِ پکتی‌ها[1] و خزری‌ها[2]، تن‌پوشهای رنگ‌شده و چکمه‌های جلوباز و تا زانوی زرنگی‌ها[16].

اجزای اوّلیّهٔ پوشاک سکاها در چندین مقبرهٔ منجمد «کورگانها»[3] واقع در اتّحاد شوروی باقیمانده است (نک. فصل ششم). برای مثال در حفّاریهای ایزیک کورگان[4] نزدیک آلماآتا، امکان بازسازی البسهٔ اوّلیّهٔ مدفون در زیر خاک، با توجّه به موقعیّت یک‌سری از پلاکهای کوچک طلایی که پیش از خاکسپاری به لباسها متّصل بوده‌اند، مهیّا بوده؛ هرچند که اثری از خود منسوجات به جای نمانده است. اصطلاحات اوستایی *zaraniiō-pis* یا *zaraniiō paēsa* به معنای «طلاکاری شده» ممکن است اشاره به این موضوع داشته باشند. جنگجویی مدفون در یکی از این مقبره‌های منجمد، کلاهی نوک‌تیز، نیمتنه‌ای جلوبسته، یک کمربند، ساق‌پیچ و کفش برتن دارد[17]. در پازیریک واقع در آلتای، جایی‌که کورگان‌ها به مدّت بیش از دو هزار سال منجمد مانده بودند، لباسهای مدفونِ سالم باقی مانده عبارتند از: کلاهها، نیمتنه‌های آستین‌بلند و جلوبسته با گره، پیراهنهای آستین‌بلند با یقه‌های باز، کمربندهای چرمی، ساق‌پیچها یا جورابهای ساق‌بلند و کفشهای نمدی. هرچند که پیوند نژادی این مردمان ناشناخته است، امّا آنها مشخّصاً تن‌پوشهایی به شیوهٔ ایرانیان شرقی برتن دارند.

نقوش زنان متعلّق به این دوره تنها بر مقبره‌های سنگی ساتراپ‌های ایرانی داسیلیوم[5] (q.v.)، واقع در اِرگیلی[6] آناتولی[18] و نیز در بافته‌ای به دست آمده از پازیریک[19] دیده می‌شود. اینها دو تن‌پوش رویی لَخت و بلند را مطابق با توصیفی که از آنها در تن آناهیتا شده، نشان می‌دهند. یکی از آنها همچون قبایی بر روی سر انداخته شده و دوّمی ظاهراً با کمربند بسته شده است. دیهیمی کنگره‌دار نیز دیده می‌شود. نتایج به دست آمده از مطالعه بر روی این نقوش، توسّط برخی مکشوفات در پازیریک تأیید شده‌اند؛ مثل: نیمتنه‌ای آستین‌دار از خز و قبایی بلند از سر تا پا که سالم باقی مانده‌اند و نیز سربندی لَخت و بلند با دیهیمی مزیّن به تصاویر. ساق‌پیچها یا

1. Paktyans. 2. Caspians. 3. Kurgans.
4. Issyk Kurgan. 5. Dascylium. 6. Ergili.

جورابهای ساقه‌بلند و کفشها، گلدوزی شده است (**اشکال ۱۱ و ۱۵ و ۱۶** و نیز نک. فصل دوّم).

پوشاک حوالی سال دوّم میلادی

در متون «کروراین»[1] [20] از واژه‌های وارداتی خُتَنی (نک. ادامهٔ مقاله) مثل: *prahuni* یا *prahoni* به معنای «پیراهن»[21]، *kamamta* احتمالاً به معنای «شلوار» با *suj'inakirta* به معنای «حاشیه‌دوزی»[22]، *lastug'a* به معنای «قطعه‌ای ساخته شده از پارچه»[23]، در کنار واژهٔ هندی *cināmsuka* به معنای «ابریشم چینی» نام برده شده است. این تن‌پوشها در مجسّمه‌های به دست آمده از کاخی کوشانی واقع در خالشاین[2] [24] دیده می‌شوند. مردان ردایی کمربنددار که در جلو بسته شده و بر روی پیراهنی با یقهٔ باز قرار می‌گیرد و نیز شلوارهای بلند یا ساق‌پیچهایی بر روی چکمه‌ها، به تن دارند. کلاه مادی (نک. فصل دوّم)، نوعی تاج (q.v.) سلطنتی به حساب می‌آید. لباس زنانه عبارت است از یک تاج یا نیمتاج و چندین پیراهن بلند تا کف زمین که بر روی یکدیگر پوشیده می‌شد، و نیز کفشها. اغلب هم مردان و هم زنان، قطعاتی پارچه‌ای که بر شانه‌ها قرار گرفته در بردارند. در یک حجّاری، یک دست زره، احتمالاً آهنی، به نمایش گذارده شده است. بر مبنای این مجسّمه‌ها امکان بازسازی تن‌پوشهای مدفون در مقبرهٔ یک جنگجو و پنج همسرش در تیلیه تپهٔ[3] افغانستان[25] وجود دارد. اینجا نیز به یُمن نحوهٔ قرارگیری پلاکهای طلایی کوچک که زمانی به لباسها دوخته شده بوده‌اند، این بازسازی عملی است. منسوجات بافته شدهٔ واقعی را به طور سالم می‌توان در گورهای منجمد اقوام ایلیاتی آسیای مرکزی در نوین اولا[4] [26] و همچنین بقایای اجساد موجود درنواحی بیابانی لولان و نی‌ایا[5] (احتمالاً قلمرو پادشاهی سکاها در کروراین واقع در شرق ترکستان[27]) دید. این تن‌پوشها شامل ردا، پیراهن، ساق‌پیچ، کفش و کلاههای پشمی، کتانی، ابریشمی که برخی نیز با گلدوزی ایرانی تزیین شده‌اند، می‌باشند.

سغدی‌ها و ختنی‌ها، سال ۶۰۰ میلادی

متون سغدی اشارات اندکی به مقولهٔ پوشاک کرده‌اند (نیمتنهٔ زربفت *zyrnwfč qwrty* و کمربند "*r'n'kh*" ذکر شده امّا متون ختنی در این خصوص وضوح بیشتری دارند[28]) . متون بودایی اشارات متعدّدی به تن‌پوشها (*prahauna*) داشته و سایر متون از موارد زیر نام برده‌اند: *thauna* «پارچه»،

1. Krorain. 2. Khalchayan. 3. Tillya Tepe.
4. Noin Ula. 5. Loulan and Niya.

vāsta-cilaā- و *pamūha-* «پیراهن»، *kaumadai* «شلوار یا ساق‌پیچ»، *rrāna* «کمربند»، *khausa* «کفش یا چکمه». بافته‌ها نیز از جنس: *kapāysa* «پنبه»، *kāmha* «کنف»، *namata* «نمد»، *pe'ma* «پشم» و *saci* «ابریشم» (برگرفته از واژهٔ چینی "*xian - chi*" به معنای «ابریشم سفید») بوده‌اند.

براساس نقوش موجود در دیوار نگاره‌های ختن[1] و قیزیل در شرق ترکستان و پنجیکنت[2] و همچنین افراسیاب در غرب ترکستان، ردا از ابریشم طرح‌دار دوخته شده و گریبانهایش در زیر گردن مثل نیمتنه‌های امروزی اروپایی روی هم قرار گرفته و نیز کمربندی روی آن قرار می‌گرفته است. شلوار یا بیرون از چکمه‌ها و یا توی آن گذاشته می‌شد. جنگجویان دیهیم یا کلاههای نمدی به سر می‌کردند.

لباس زنانه در متون این دوره توصیف نشده است، امّا در دیوار نگاره‌های ختن و قیزیل[29]، زنان ملبّس به لباسهای کاملاً بلند با گریبانهای باز و آستینهای بلند، نشان داده شده‌اند. در منابع ختنی از جامهٔ جنگجویان به‌صورت: *āysira*[30]، *nyūrra*[31]، *batha* احتمالاً به معنای «زره چند لایه»[32] یاد شده است. نقوش مربوط به این زره‌ها بویژه در صحنه‌های نبرد منقوش در پنجیکنت، پیدا شده است[33].

از آنجا که در این دوره، اغلب ایرانیان به ادیان بزرگ رهایی‌بخش اعتقاد داشتند، گورهایی با اشیای تدفین شده که بتوان در آن تن‌پوشهای سالم یافت، وجود ندارد.

پی‌نوشتها

۱. یشت. بند ۱۲۶.۵؛ نیرنگستان ۹۲:olnd, atka.

۲. وندیداد. بند ۲۳.۸، نیرنگستان ۸۶.

۳. وندیداد. بند ۲۴.۸.

۴. یشت. بند ۷۸.۶۴.۵؛ وندیداد باب ۲۷.۶.

۵. ۹۱-۹۶

[6]. text and tr. in Waag. pp. 92-96. discussion. pp. 129-37.

۷. یشت. بند ۷۸.۶۴.۵و۱۲۵-۱۲۹و نیز نک. مدخل ĀBĀN YAŠT.

[8]*?.frazuš-*,Gershevitch, p.220n., but doubted by Kellens. p. 86.

۹. یشت. بند ۱۰.۱۷.

1. Khotan. 2. Panjikant.

۱۰. یشت. بند ۴۵.۱۳.

۱۱. یشت. بند ۵۷.۱۵.

[12]. Herat; see ARIA.

[13]. the Saka *tigraxaudā*, cf. Herodotus 7. 64; Hinz, - p. 98, pls. 26a. 39.

[14]. 7.61-80.

[15]. 7. 64.

[16]. 7.67.

[17]. Akishev, pp. 24. 27.

[18]. Borchardt, pls. 40, 45; Akurgal, p.170.

[19]. Rudenko, 1970a, p.269, pl.177.

[20]. ed. Boyer and Senart; tr. Burrow. 1940.

[21]. Bailey, *Dictionay*, p. 225.

[22]. Luders p.31.

[23]. Burrow,1935, p.786.

[24]. Stawiski, p. 96.

[25]. Sarianidi.

[26]. Mongolia; Rudenko, 1970b, p. 36.

[27]. Sylvan.

[28]. cf. Bailey;1960; idem, 1982, pp.15-1.

[29]. Le coq; Gropp.

[30]. Bailey, *Dictionary*, p. 21, s.v. āysira.

[31]. Bailey, *Dictionary*, p. 265.

[32]. Bailey, *Dictionary*, p. 266.

[33]. Belenizki.

مآخذ

- K. A. Akishev, *Kurgan Issyk. Iskusstvo Sakov Kazakhstana*, Moscow, 1978.

- E. Akurgal, *Die Kunst Anatoliens von Homer bis Alexander*, Berlin, 1961.

- H. W. Bailey, "Vāsta" in J. P. Asmussen and J. LæssØe, *Iranian Studies Presented to Kaj Barr*, Acta Orientalia 30, Copenhagen, 1966, pp. 25-43.

- Idem, *The Culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan*, New York, 1982, pp. 15-16, 39, 42.

- A. M. Belenizki, *Mittelasien. Kunst der Sogden*, Leipzig, 1980.

- J. Borchhardt, *Epichorische, gräko-persisch beeinflusste Reliefs in Kilikien*, Istanbuler Mitteilungen 18, 1968, pp. 161-211.

- A. M. Boyer and E. Senart, *Kharosthī Inscriptions* I, Oxford, 1920.

- T. Burrow, "Iranian Words in the Kharosthī Documents from Chinese Turkestan-II", *BSOS* 7, 1935, pp. 779-90.

- Idem, *A Translation of the Kharosthī Documents from Chinese Turkestan*, London, 1940.

- W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, Erlagen, 1882, pp. 224-28.

- I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959.

- G. Gropp, *Archäologische Funde aus Khotan, Chinesisch Ostturkestan*, Bremen, 1974, pp. 82-92.

- M. Gryaznow, *Drevnee iskusstvo Altaya*, Leningrad, 1958.

- G. Hanyu, *Soieries de Chine*, Paris, 1987.

- J. Kellens, *Les noms-racine de l'Avesta*, Wiesbaden, 1975.

- A. von Le Coq, *Bilderatlas zur Kulturgeschichte Mittelasiens*, Berlin, 1925.

- M. Lombard, *Les textiles dans le monde musulmane du VIIe au XIIe siècle*, Etudes d'économie médiévale 3, Paris and the Hague, 1978.

- H. Lüders, *Textilien im alten Turkistan*, APAW, phil-hist, Kl. 3, Berlin, 1936.

- S. I. Rudenko, *Drevneĭshie v mire khudozhestvennye kovry i tkani*, Moscow, 1968.

- Idem, *Frozen Tombs of Siberia*, Berkeley, 1970a, pp. 83-101.

- Idem, *Die Kultur der Hsiung Nu und die Hügelgräber von Noin Ula*, Leipzig, 1970b.

- V. I. Sarianidi, *Baktrisches Gold aus den Ausgrabungen der Nekropole von Tillja-Tepe in Nordafghanistan*, Leningrad, 1985.

- E. F. Schmidt, *Persepolis*, 3 vols., Chicago, 1953-73.

- F. Spiegel, *Eranische Alterthumskunde*, III, Leipzig, 1878, pp. 659-60.

- B. Stawiski, *Mittelasien, Kunst der Kuschan*, Leipzig, 1979.

- V. Sylvan, *Woollen Textiles of the Lou-lan People*, The Sino-Swedish Expedition, Reports, 15=7/2, Stockholm, 1941.

فصل ششم

پوشاک سُغدیان

الکساندر نایمارک

(Aleksandr Naymark)

اندک آثار به جا مانده از جمعیّت سغدیان متعلّق به قرن پنجم ق.م. و پیش از آن، اطّلاع چندانی در خصوص پوشاک آنها به دست نمی‌دهد، مگر این که پوشاکشان جزئی از مجموعهٔ کلّی و تاریخی البسهٔ خاورمیانه، بویژه گروه لباسهای مردم استپ‌نشین آسیای مرکزی بوده است[1]. داده‌های موجود در این خصوص طیّ قرن پنجم تا اواسط قرن هشتم میلادی ، با تکیه بر نقوش موجود در نقّاشیهای دیواری پنجیکنت، افراسیاب (q.v. منطقه‌ای از سمرقند قدیم)، وَرَخشه [1] و دیگر مناطق، پربارتر هستند[2].

رایج‌ترین نوع از تن‌پوش رویی مردانه خفتانی بوده است (**تصویر XXXIII/2**) با آستینهای بلند و باریک‌شونده، یقهٔ گرد و چاکهایی در طرفینِ دامن. دور یقه، گریبان، سرآستین، لبهٔ خفتان، و کنارهٔ چاکها با پارچه‌ای که از طرحی دیگر بود، تزیین می‌شد. خفتان با کمربند بسته شده و در گردن احتمالاً تنها با یک دگمه بسته می‌شد. نوع کمیابی از این جامه، از سینه عبور کرده و گریبانی به شکل «V» در گردن ایجاد می‌کرد. برخی مواقع آستینها بسیار پر چین بود و چینهای

---

1. Varakhsha.

تصویر XXXIII ـ ۱ ـ ۵ = طرّاحیهای انجام گرفته از روی نقّاشیهای دیواری پنجیکنت. ۶ = طرحی از روی نقّاشی دیواری افراسیاب. ۷ = طرحی از روی نقّاشی دیواری پنجیکنت. ۸ = طرحی از روی نقّاشی دیواری قصر وَرَخشه. ۹ = طرحی از روی استودانِ موجود در Krasnaya Rechka. ۱۰ ـ ۱۴ = طرحهایی از نقّاشیهای دیواری پنجیکنت. ۱۵ = طرحی از استودان Uzkishlak. ۱۶ = بازسازی صورت گرفته از روی نقّاشی دیواری پنجیکنت و استودان دورمن ـ تپه. ۱۷ ـ ۱۸ = طرحهایی از روی نقّاشیهای دیواری پنجیکنت. ۱۹ = طرحی از روی استودان خرمن‌تپه. ۲۰ = طرحی از روی چکمهٔ چرمی به دست‌آمده از غاری در کوهِ سرخ. ۲۱ = طرحی از کفش چرمی به دست‌آمده از Yakka - Parsan. ۲۲ ـ ۲۳ = طرحهایی از نقّاشیهای دیواری پنجیکنت.

فراوانی بالای آرنج ایجاد می‌کرد (**تصویر XXXIII/1**). در قرن ششم میلادی، خفتان نوعاً کوتاه بوده است (**تصویر XXXIII/3**) امّا بعدها تا میانهٔ ساقها امتداد یافت. نوع خاصّی از خفتان، آستین‌کوتاه بود و مانند اشارپ روی زره پوشیده می‌شد (**تصویر XXXIII/4**)؛ نوع دیگری از آن، در جلو هیچ مدخلی نداشت، و از بالای سر پوشیده می‌شد (**تصاویر XXXIII/5, 6, 12**) یعنی با ایجاد چاکهایی در امتداد شانه‌ها و عریض ساختن مدخل گردن، باعث سهولتِ کار پوشیدن می‌شد. اینجا هم کلّیّهٔ حواشی با پارچه‌ای متضادّ تزیین می‌شد، از جمله چاکهای شانه و بعدها اِپُلهای[1] زینتی که جایگزین آنها شد. در مراسم مذهبی، ردایی با گریبانهای بزرگ و مثلثی‌شکل روی خفتان پوشیده می‌شد (**تصویر XXXIII/7**).

در زیر انواع خفتان ممکن بود تن‌پوشهای زیرین پوشیده شوند و یا پوشیده نشوند. شلوارها همیشه داخل چکمه‌های بلند قرار می‌گرفت (**تصویر XXXIII/3**)، امّا گاهی بیرون انداخته می‌شد و ممکن بود که لبه و حاشیهٔ درزها (یا محتملاً کنارهٔ چاکها) با خز یا منگوله تزیین شود (**تصاویر XXXIII/19, 23**). در یک نمونه، یک نفر ساق‌پیچی از پوست پلنگ پوشیده است (**تصویر XXXIII/18**).

رایج‌ترین شکل سربند مردان، کلاهی نرم و نوک تیز (**تصاویر XXXIV/25, 27, 32**) و همچنین انواع عرقچین بود (**تصویر XXXIII/1**) که گاهی با نواری از خز یا پارچه‌ای تابیده، لبه‌دار می‌شد (**تصویر XXXIV/28**). گاهی نیز عمامه یا پیشانی‌بند (**تصاویر XXXIV/24, 29, 31**) پوشیده می‌شد. در جشنها، سر را با حلقه‌ای از گل می‌پیچیدند (**تصویر XXXIV/30**). نقوش سکّه‌ها نشان می‌دهد که پیش از قرن پنجم میلادی، نماد اصلی قدرت ملوکانه، دیهیمی ساده با روبانهای موّاجی در پشت بود. در بخارای قرن پنجم میلادی یک هلال ماه در بالای آن افزوده شد (**تصویر XXXIV/33**). در قرن هفتم میلادی تاجی بالدار که الگوهای ساسانی را به یاد می‌آورَد در نقوش سلطنتی کاملاً رواج داشت (**تصویر XXXIV/34** و نیز نک. فصل چهارم)، امّا به‌کلّی جای کلاههای نوک تیز قدیمی را نگرفت. در واقع ترکیبی از هر دو سبک در تصاویر حکمران در پنجیکنت دیده می‌شود (**تصویر XXXIV/39**).

زنان، خفتان یا رداهایی مشابه مردان می‌پوشیدند (**تصاویر XXXIII/14, 15**). یکی از تن‌پوشهای اصلی زنانه، شالی بود که از روی شانه‌ها آویخته می‌شد و در زوایای مقابلش آویز یا سنگهایی داشت (**تصویر XXXIII/17**). الهگان ملبّس به بلوزی آستین‌کوتاه هستند که احتمالاً روی تونیکی کمردار با دامنی از پارچهٔ سبک، در داخل انبوهی از چینها قرار می‌گرفت، یا آنکه

1. epaulettes.

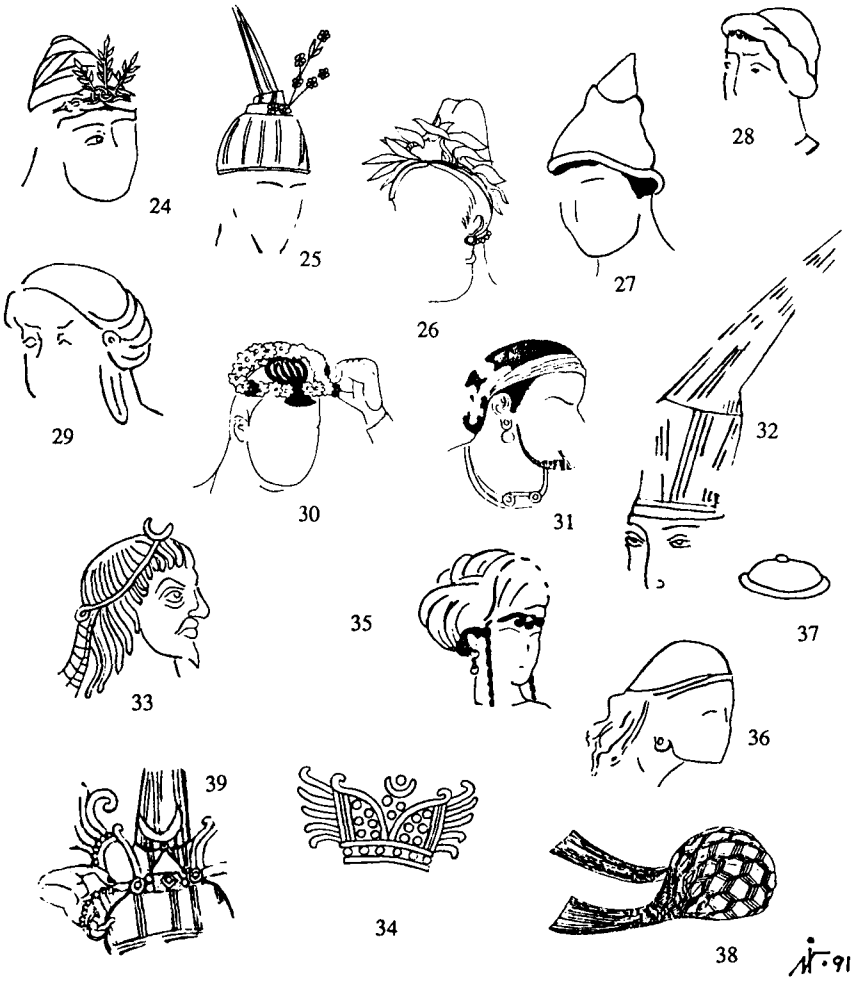

تصویر XXXIV ـ ۲۴ ـ ۳۰ = طرّاحیهای انجام گرفته از روی نقّاشیهای دیواری پنجیکنت. ۳۱ = طرحی از روی نقّاشی افراسیاب. ۳۲ = طرحی از روی نقّاشی دیواری پنجیکنت. ۳۳ = طرحی از روی سکّهٔ حاکم بخارا مَوَک (MR'Y mw'k). ۳۴ = طرحی از روی سکّهٔ چیردمیش (cro´myš MR'Y)، حاکم Ustrushana. ۳۵ = طرحی از روی نقّاشی دیواری پنجیکنت. ۳۶ = طرحی از روی گچ‌کاری قصر وَرخشه. ۳۷ = طرحی از روی نقّاشی دیواری پنجیکنت. ۳۸ = طرحی براساس دسته‌موی (hairnet) کشف شده در قلعهٔ مونت‌موگ (mount mug). ۳۹ = طرحی از روی نقّاشی دیواری پنجیکنت.

یک تن‌پوشی بود یکدست و کاملا بلند، متشکّل از چندین تکّهٔ مجزّا که به هم دوخته شده بودند (**تصویر XXXIII/16**). آستینها به طور مورّب در آرنجها برش خورده است. روسریهای پشت‌نما، قسمتی از پوشاک رقّاصان یا سایر نقش‌بازان زن را تشکیل می‌داد (**تصویر XXXIII/15**).

مرسوم‌ترین سربند زنانه که به تصویر کشیده شده، کلاهی است تنگ و چسبان و کوچک (**تصویر XXXIV/36**). دختران جوان موی خود را به‌صورت پنج‌گیسِ بافته شده می‌آراستند (**تصاویر XXXIII/14, 15**) که دو تای آن در هر طرف و یکی در پشت قرار می‌گرفت. امّا درمورد آرایش موی زنان بالغ، اطّلاعات کافی در دست نیست. ظاهراً از دستارهای پیچیده شده، به روشهای مختلف استفاده می‌شد (**تصویر XXXIV/35**). چندین تور سر نیز در مونت موگ[1]، از زیر خاک به دست آمده است (**تصاویر XXXIV/38**).

پای‌افزار معمول در هر دو جنس عبارت بود از چکمه‌ای بلند و بدون پاشنه. دو مورد از آنها در حفّاریهای مونت موگ[3] و کوهِ سرخ (**تصویر XXXIII/19**)[4] پیدا شده است. کفشهایی با پنجهٔ برگشته در دیوارنگاره‌های یکه‌پارسان[2] دیده می‌شود (**تصویر XXXIII/21**)[5]. یک جفت نیز از گنجینهٔ «شوسوین»[3] در ژاپن، به دست آمده است. همچنین صندلهایی مجلّل و آراسته به مروارید، سگک و روبان، در این نقّاشیها دیده می‌شود (**تصویر XXXIII/22**). براساس اسناد به دست آمده از مونت موگ، معلوم می‌شود که یک جفت کفش حدّاقلّ دو دراخما ارزش داشته است[6]. از سوی دیگر در میان غنایم به دست آمده از بخارا خاتون، متعلّق به سال ۵۴ ق./۶۷۴م. کفش و جورابی از «طلا» و مرصّع یافت شد که حدوداً ۲۰۰/۰۰۰ درهم برآورد شده است[7].

به نظر می‌رسد که اعضای طبقات بالای جامعهٔ سغدیان، بدون در نظر گرفتن منشأ قومی یا منطقه‌ای، اساساً جامه‌ای یکسان به تن می‌کردند و تفاوتهای مشخّصی در ترکیب یا دوخت لباسهایشان وجود نداشته است. علاوه بر این، ظاهراً همهٔ طبقات اجتماع از البسه‌ای مشابه استفاده می‌کردند. موقعیّت اجتماعی بیشتر با منسوجات به کار رفته در لباسها، نشان داده می‌شد. مردم عادی معمولاً از پارچه‌های ساده استفاده می‌کردند، درحالی‌که یک تاجر یا یک اشراف‌زاده ممکن بود از ابریشم گرانبها و گاه در سه یا چهار طرح مختلف استفاده کند. منسوجات نیز تحت تأثیر تغییرات سبک بود. چنانچه در دوره‌های قبلی، حتّی طبقات بالای جامعه از منسوجات تک‌رنگ استفاده می‌کردند؛ امّا در قرن هفتم میلادی این پارچه‌ها جای خود را به ابریشمهای نقش‌دار با رنگهای درخشان همراه با راندل[4]هایی مرواریددوزی شده، مشابه

1. Mount Mug. 2. Yakka-Parsan. 3. Shosoin.
4. roundels.

آنچه در نقوش دورهٔ ساسانیان دیده می‌شود، دادند (**تصویر XXXIII/13** و همچنین نک. فصل چهارم). در قرن هشتم میلادی گل‌آذینهای بزرگ با حاشیه‌های دوتایی یا سه‌تایی و گل‌آذینهایی پیچیده‌تر با خاستگاه چینی، رواج داشت[8]. نشانهٔ بارز موقعیّت اجتماعی افراد، کمربند (q.v.) بود. اشراف کمربندهایی متشکّل از پلاکهای طلایی می‌بستند (**تصویر XXXIII/8**). گاهی این پلاکها از مس بود که با روکش طلا مفروش می‌شد[9]. افراد طبقات پایین اجتماع، زنّاری نرم که در کمر گره می‌خورد، می‌بستند (**تصویر XXXIII/10**). قیطانی سه‌لا، «کوستیک»[1] زرتشتیان را به‌خاطر می‌آوَرَد و روبندی (padān) بر قسمت پایین صورت، مشخصّهٔ روحانیّون بود. مهمّتر از همه، سلاح یا ابزاری بود که به کمربند بسته می‌شد. مثلاً در مورداشراف، شمشیر (**تصاویر XXXIII/4, 6**)؛ درمورد تجّار ، خنجری بزرگ و مزیّن (**تصویر XXXIII/8**) و در مورد زارعین چاقویی ساده با تیغه‌ای یک لبه بوده است.

با دانش موجود، ارائهٔ یک گزارش دقیق در خصوص تأثیر پوشاک خارجیان برالبسهٔ کهن سغدیان، غیر ممکن است. بخصوص که پوشاک مناطق همجوار آنها، حتّی نسبت به پوشاک خود سغدیان، ناشناخته‌تر مانده است. با وجود این، تشابهات بسیار بین پوشاک سغدیان و ایرانیان در زمان ساسانیان از یک سو (نک. فصل سوّم)، و سغدیان با مردم ترکستان شرقی از سوی دیگر ــ جدای از جزئیّات کمربندها که از اقیانوس اطلس تا دریای سیاه، مشترک بود ـ قابل مشاهده است (همچنین نک. مداخل «کمربند» و «زره»).

پی‌نوشتها

[1]. Gorelik. pp. 32-33.

[2]. Al'baum; Azarpay et al; Bnlenitskii, 1973; idem, 1980; Bentovich, 1980; Lobacheva; Shishkin;*Skulptura i zhivopis, Zhivopis*.

[3]. Vasil, ev, p. 25.

[4]. *Drevnosti Tadzhikistana*, p.249 no.598.

[5]. Nerazik; p.16 fig.8/13.

[6]. Livshits, p. 182.

[7]. Narvsaḵi, p.53.

1. Kūstig (کُستی).

[8]. Belenitskii and Marshak.

[9]. Belenitskii and Raspopova.

مآخذ

- L. I. Al'baum, *Zhivopis Afrasiaba* (The Paintings of Afrāsīāb), Tashkent, 1975.

- A. Arzhantseva, *Poyasa na rospisyakh Afrasiaba* (Belts in te Afrāsīāb paintings), Istoriya Material'noi kul'tury Uzbekistana 21, Tashkent, 1987.

- G. Azarpay et al., *Sogdian Painting*, Berkeley and Los Angeles, 1981.

- A. M. Belenitskii, *Monumental'noe isskustvo P'andzhikenta* (The monumental art of Panjīkant), Moscow, 1973.

- Idem, *Mittelasien. Kunst der Sogden*, Leipzig, 1980.

- Idem and B. I. Marshak, "Voprosi khronologii zhivopisi rannesrednevekovogo Sogda" (Chronological investigations of early medieval Sogd), *Uspekhi sredneasiatskoi arkheologii* (Progress report on Central Asian archeology). Leningrad, 1979, pp. 32-37.

- A. M. Belenitskii and V. I. Raspopova, "Sogdiiskie 'zolotie poyasa" (Sogdian gold belts), *Strani i narodi vostoka* (Moscow) 22, 1980, pp. 213-18.

- I. B. Bentovich, "Pletenie uzdeliya iz raskopok na gore Mug" (Wicker articles from the excavations at Mount Mug), in *Kratkie soobshcheniya o dokladakh i polevikh issledovaniyakh Instituta istorii Material'noi Kul'turi* (Moscow) 61, 1953, pp. 65-69.

- Idem, "Odezhda rannesrednevekovogo Sredenei Asii" (The clothing of early medieval Central Asia), Strany i Narody Vostoka (Moscow) 22, 1980, pp. 196-213. *Drevnosti Tadzhikistana. Katalog vystavki* (Ancient Tajikistan. Catalogue of the exhibition), Dushanbe, 1985.

- M. V. Gorelik, "Skifsii muzhskou kostyum v sisteme kompleksa odezhdi iranoyazychnykh naradov drevnosti" (Scythian male costume within the system of dress of the ancient Iranian-speaking peoples), in *III. Vsesoyuznayakonferentsiya iskusstvo i arkheologiya Irana i ego cvyaz's iskusstvom narodov SSSR s drevneyushchikh vremen* (Third joint conference on the art and archeology of Iran and its connections with the art of the peoples of the U.S.S.R. in ancient

times), Moscow 1973, pp. 32-33.

- [V. A. Livshits,] *Yuridicheskie dokumentiipis'ma. Chtenie ikommentarii* V. A. Livshitsa sisteme kompleksa odezhdi iranoyazychnykh naradov (Juridical documents and letters. Readings and commentary by V. A. Livshits), Sogdiiskiye dokument s gori Mug 2, Moscow, 1962.

- N.P.Lobacheva,"Sredneasiatskii kostyum rannesred-nevekovoi epokhi" (Central Asian costume of the early medieval period), in *Kostyum narodov SredneiÏ Asii* (Costume of the people of Central Asia), Moscow, 1979, pp. 18-49.

- E. E. Nerazik, *Raskopki Yakke-Parsana* (The excavations at Yakka-Parsan), Materialy KhorezmskoiÏ EkspeditsiiÏ 7, Moscow, 1963.

- V. A. Shishkin, *Varakhsha*, Moscow, 1963.

Skulptura i zhivopis drevnego P'andzhikenta (The sculpture and Paintings of ancient Panjikant), Moscow, 1959.

- A. P. Vasil'ev, "Sogdiiskii zamok na gore Mug" (the Sogdian castle on Mount Mug), in *SogdiiÏskiiÏ sbornik*, Leningrad, 1934, pp. 18-32.

- Yu. Yakubov, *Pargar v VII-VIII vekakn nashei eri* (Pargar in the 7th-8th centuries of our era), Dushanbe, 1979.

- *Zhivopis drevnego P'an-dzhikenta* (Paintings of ancient Panjikant), Moscow, 1954.

فصل هفتم

پوشاک طوایف ایرانی مقیم استپ‌های دریای سیاه و قفقاز

س. ا. یاتسنکو

(S.A.Yatsenko)

بیشترین توجّه کسانی‌که در مورد ایرانیان مقیم استپ‌های شرقی اروپا مطالعه کرده‌اند، بر روی سربند و خفتانهای اشرافیّت، متمرکز است. همان طور که از جزئیّات نقوش برجای مانده پیداست، تزیینات فراوان و طلایی پوشاک، بیشتر مربوط می‌شود به سیتی‌های اوکراین در قرن چهارم ق.م. و همچنین آلن‌ها[1] (q.v.) در سده‌های اوّل و دوّم میلادی. یعنی دو دوره‌ای که این مردم چادرنشین در تماس نزدیک با مهاجران یونانی، در اطراف دریای سیاه بوده‌اند.

سیتی‌ها و اقوام وابسته

خاستگاه آسیای مرکزی سیتی‌ها همان طور که هرودوت اشاره کرده است[1] از طریق موارد مشابه در پوشاک سیتی‌های غربی و نیز سکاهای[2] «هئومه‌ورگا»[3] و «تیگراکسودا»[4]، و همچنین

---

1. Alans. 2. Saka. 3. haumavargā.

4. tigraxaudā. (سکاهای آن سوی آبها)

بلخی‌ها و سغدی‌های سده‌های ۶-۴ ق.م.، قابل اثبات است (نک. فصول دوّم، پنجم و ششم). لباسهای گوناگون مردانهٔ سیتی‌های غربی که هر یک متعلّق به یکی از گروههای سه‌گانهٔ جمعیّت آنهاست («سیتی‌های درباری»، «چادرنشینان» و «کشاورزان»[2])؛ تنها از طریق نحوهٔ تزیین شلوارها و سبک سربندها، در البسه متمایز می‌شوند. نمونه‌های مشابه با پوشاک آسیای مرکزی، صرفاً در میان «سیتی‌های درباری» یعنی شرقی‌ترین و با نفوذترین گروه (که در شرق کریمه و سواحل شمالی دریای آزوف[1] متمرکز بودند)، یافت شده است.

هم مردان و هم زنان خفتانهایی جلوباز (*Kurta*)، شلوار و تونیکی یقه‌گرد و جلوباز با چاکهایی در پهلو که جهت سوارکاری مناسب بوده است، به تن می‌کردند. خفتان سیتی‌ها از دو قطعه پارچه که در شانه‌ها، پهلوها و لبه‌ها به هم دوخته می‌شد، شکل می‌گرفت. این خفتان از جلو معمولاً بسته نمی‌شد، امّا گریبانش روی هم و در سمت چپ قرار می‌گرفت. در نوع خاصّی، لبهٔ خفتان به دو رأس عمودی در جلو ختم می‌شد. خفتان احتمالاً از پارچهٔ پشمی، بافته‌های کنفی، پوست گوزن و یا نمد ضخیم، درست می‌شد. در قرن اوّل میلادی، ابریشم رومی به کار می‌رفت و در قرن چهارم میلادی، کتان مرسوم شد. گریبان و لبه‌ها اغلب با منگوله، ردیفی از پلاکها یا منجوقهای طلایی و پس از آشنایی با ابریشم، نوارهای زربفت ابریشمی، تزیین می‌شد. گاهی خفتانها و گاه شلوار با نوارهای باریکی از پارچه آجیده می‌شد. قباهای زمستانی (یونانی: *Sisirma*) از پوست گوسفند و یا پوست نوعی موش صحرایی ساخته می‌شد و با خز روباه، سمور و بیدستر، آراسته می‌گردید. در سده‌های اوّل و دوّم ق. م. سبک بستن خفتان در شانه با استفاده از نوعی ابزار[2] باب شد. چکمه‌های بلند با نوارهایی که دور ساقها پیچیده می‌شدند، بسته شده و کفشها از یک یا دو قطعه چرم که با بند بسته می‌شد، دوخته می‌شدند. دیگر مشخّصهٔ سیتی‌ها، گرهی کوچک در مرکز و جلوی سر و یک جفت طرهٔ حلقه شده بود که در یک یا دو طرف صورت قرار می‌گرفت.

نقوش اشراف بیشتر از روی شکل خاصّ سربندها و زیورآلاتی مثل گردنبندهای تابیده، دستبندها و کمربندهای ساخته شده از طلا یا کاملاً تزیین شده با آن، قابل شناسایی است. نقشهای تزیینی مورد علاقه عبارت بودند از صحنه‌های نبرد حیوانات، هیولاهای شتونی[3] و «درخت زندگی». «سیتی‌های درباری»، سربندهای نیمکره‌ای زراندود شده که با مضامین اسطوره‌ای آراسته می‌شد، به سر می‌گذاشتند. رنگ قرمز مخصوص اشرافیّت نظامی بود و در تمام اجزای پوشاک جنگجویان به چشم می‌خورد.

1. Azov. 2. fibulae. 3. chthonic.

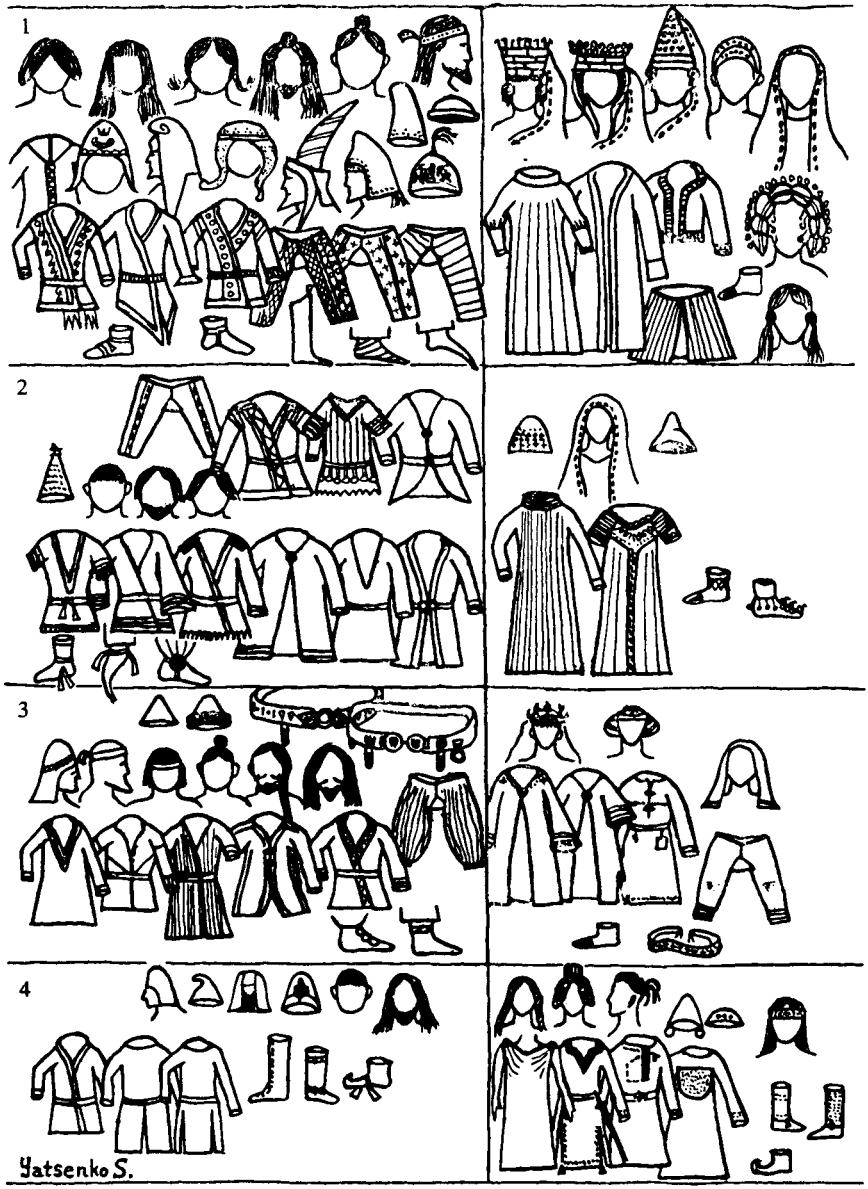

تصویر XXXV ـ البسهٔ سیتی‌ها و اقوام ایرانی وابسته واقع در استپ‌های دریای سیاه و قفقاز. ۱ = سیتی‌های قرن چهارم پیش از میلاد. ۲ = سارماتی‌های قرن سوّم تا اوّل پیش از میلاد. ۳ = آلان ـ «سیتی»های قرن اوّل و دوّم میلادی. ۴ = آلان ـ «ماساژت»های قرن دوّم و چهارم میلادی.

معمولترین سربند زنان سیتی عبارت بود از قالبی سفت که به وسیلهٔ پلاکهای طلایی و مزیّن به نقش‌مایه‌های تصویری پوشانده می‌شد. این «کالاتوز[1] سیتیانی» (یونانی: *Kalathos* نوعی سبد به شکل گلدان که روی سر می‌گذاشتند)، و نیم‌تاج و سربندی مخروطی و بلند، همواره همراه با یک روسری لَخت با آویزهایی طلایی در شقیقه‌ها، پوشیده می‌شد. دامنی بلند و جلوباز نیز مرسوم بود. نوع غیر معمول ردا، کندیز (q.v.) بود که در داشتن آستینهای گشاد و عریض با نوع ایرانی آن، تفاوت داشته است.

از اوان نوزادی، پوشاک کودکان توسّط منجوقها و پلاکهای طلایی پوشیده شده و تعداد زیادی تعویذ به لباسشان وصل می‌شد. مرده نیز درتن‌پوشهای تشریفاتی جدیدی، دفن می‌گردید. در گور برخی زنان اشرافی، دو تا چهار دست لباس کامل تشریفاتی جهت اعمال عبادی گوناگون، یافت شده است.

در سده‌های ۵ـ۴ ق. م. سبکهای سیتی‌ها بر پوشش اشرافی قبایل ساکن جنگلها و نواحی استپی اوکراین، همچون مایوت‌ها[2] [3] در منطقهٔ کوبان[3]، تأثیر بسزایی داشته است.

سارماتی‌ها و اقوام وابسته

هم «سارماتی‌های[4] قدیمی» (از آخر قرن چهارم ق. م. تا اواسط قرن اوّل میلادی) و هم «سارماتی‌های جدید» (از اواسط قرن دوّم میلادی تا آخر قرن چهارم میلادی) با ماساژت‌ها[5] و داهه‌ها[6] (q.v.) در سواحل شرقی دریای خزر خویشاوند بودند. در طیّ این دوران، اجزای لباس، مشابه پوشاک سیتی‌ها، و نیز تا حدودی پارت‌ها و بلخی‌های باستان بود که به طور گسترده‌ای رواج داشتند. قباهای کوتاه، خفتانهای جلوباز، شلوارهای گشاد و سربندهایی با یک یا دو صفحه بر روی پیشانی، از جملهٔ آنهاست. سارماتی‌ها گاهی نیز لباسهای حاضر و آماده را از تجّار یونانی می‌خریدند[4]. سارماتی‌های جدید، چکمه‌های بلند و ساق‌پیچهای چرمی و کفشهای پنجه برگشته یا چکمه‌های نمدی بلند می‌پوشیدند. در پایان قرن دوّم میلادی ، پیراهنی بی‌آستین که در هر شانه با ابزاری[7] خاصّ بسته می‌شد، توسّط زنان پوشیده می‌شد. هم زنان و هم مردان، بدن خود را خالکوبی می‌کردند[5] و کودکان نیز در دوران نوزادی خالکوبی می‌شدند[6]. رگه‌هایی از رنگ قرمز از اجساد زنانه در چندین حفّاری به دست آمده است.

---

1. calathos.
2. Maeotae.
3. Kuban.
4. Sarmatians.
5. Massagetae.
6. Dahae.
7. fibulae.

در همان زمان امواج متعدّدی از تازه‌واردان از قلب آسیای مرکزی، سرازیر شدند. ایشان همانهایی هستند که نویسندگان باستان از آنها به عنوان آلن‌ها (q.v.) نام برده‌اند و نباید آنها را با سارماتی‌ها اشتباه کرد. گروه اوّل به رهبری فردی به نام آناوسی[1] در امتداد رودخانهٔ کوبان در آغاز قرن اوّل پیش از میلاد، ساکن شدند، و به دنبال آنها آلانو ـ سیتی‌ها[2] در قرن اوّل و ابتدای قرن دوّم میلادی در قسمت سفلای دُن[3]، مستقر شدند. گروههای کوچک بعدی به هون‌ها[4] پیوستند که از اقوام کوههای سایان[5] و آلتای[6] بوده و یوژی‌های[7] بلخ نیز[7] در نواحی غربی‌تر قرار گرفتند.

اجزای مشترکی در پوشاک این چهار جمعیّت مهاجر دیده می‌شود. مردان پیراهنی دوخته‌شده از پارچه‌ای یک‌تکّه، با یقه‌ای بزرگ و مثلثی‌شکل و نیز خفتانی سنّتی و جلوباز که ظاهراً با پوششی از رشته‌های منجوق‌دار طلایی بر روی تسمه‌های چرمی، تکّه‌دوزی شده بود، می‌پوشیدند. ردا در شانهٔ راست بسته می‌شد. زنان پیراهنی تا زیر زانو با آستینهای بلند و باریک و چاکی در روی سینه‌ها، شلوارهای حجیم آراسته با ردیفهای عمودی منجوق و بالاپوشهایی در اندازه‌های مختلف، بر تن می‌کردند. بر خلاف مردان، آنها ردایشان را در سمت چپ می‌بستند. این جامه، جیب نداشت و اشیا از کمربند و در غلافهایی ویژه، آویزان می‌شدند. موها معمولاً به صورت دو گیسِ بافته، آراسته می‌شد.

شکل لباس سارماتی‌ها و آلن‌ها و سبک کلّی آرایش آنها، تأثیر بسزایی بر همسایگانشان، نظیر یونانیان، مایوت‌ها و سیتی‌های جدید داشته است. ردّ آن را می‌توان در تمام طبقات اجتماعی دنبال کرد. برخی جنبه‌های این پوشاک، توسّط آلن‌ها در سده‌های میانی و اخلافشان یعنی اوست‌های[8] جدید، حفظ شده بود.

پی‌نوشتها

[1]. 4.11.

[2]. [georgoi]. Strabo, 7. 4, 6. 11. 2; cf. CIMMERIANS.

[3]. Strabo 5. 195, 5. 201.

[4]. Strabo, 11. 2.3.

---

1. Anavsi.
2. Alano-Scythians.
3. Don.
4. Huns.
5. Sayan.
6. Altai.
7. Yuezhi.
8. Ossetes.

[5]. Pliny, *Hiotoria. Naturalis* 22.2.

[6]. Sextus.Empiricus, 3.202.

۷. نک. مدخل CHINESE-IRANIAN RELATIONS i, IN PRE ISLAMIC TIMES.

مآخذ

- E. V. Cernenko, *The Scythians 700-300 B. C.*, London, 1983.

- M. B. Gorelik, "Ketnicheskoĭ identifikatsii personazheĭ, izobrazhennikh na predmetakh Amydar'inskogo klada" (On the ethnic identification of the personages depicted on objects from the "Oxus treasure"), in V. G. Lukonin, ed., *Khudozhestvennie pamyatniki i problemi kul'turi Vostoka* (Artistic monuments and problems in the culture of the east), Leningrad, 1985, pp. 36-46.

- L. S. Klochko, "Skifskie nalobnye ukrasheniya" (Scythian forehead ornaments), in V. D. Baran, ed., *Novye pamyatniki drevneĭ i srednevekovoĭ khudozhestvennoĭ kul'turi* (New monuments of ancient and medieval artistic culture), Kiev, 1983, pp. 37-58.

- T. V. Miroshina, "Skifskie kalafi" (The Scythian calathos), *Sovetskaya Arkheologiya*, 1980/1, pp. 30-45.

- Idem, "Nekotorye tipy skifskikh zhenskikh golovnykh uborov IV-III vv. do n.e." (Some types of Scythian women's headdress in the 4th-3rd centuries B.C.E.), *Sovetskaya Arkheologiya*, 1981/4, pp. 46-69.

- S. A. Yatsenko, "O drevnikh prototipakh muzhskoĭ plechevoĭ odezhdi Osetin" (The ancient prototypes of the Ossetic men's shoulder garment), in V. A. Kyznetsov, ed., *Arkheologiya i traditsionnaya etnografiya Severnoĭ Osetii* (Archeologay and traditional ethnography of the Northern Ossetes), Ordzhonikidze, 1985, pp. 25-36.

- Idem "Diademy stepnikh kochevnikov Vostochnoĭ Evropi v sarmatskuyu epokhu" (Diadema of the steppe nomads in eastern Europe in the Sarmatian period), *in Kratkie soobshcheniya Instituta arkheologii Akademii nauk SSSR* (Moscow) 186, 1986, pp. 14-20.

- Idem, "K rekonstruktsii zhenskoĭ plechevoĭ odezhdi Sarmatii" (On the reconstruction of the female shoulder garment of the Sarmations), *Sovetskaya Arkheologiya* 1987/3, pp. 166-76.

فصل هشتم

پوشاک در ایران از استیلای عرب تا تهاجم مغول

السی ه. پک

(Elsie H. Peck)

دورهٔ امویان (۴۱-۱۳۲ق./۶۶۱-۷۵۰م.)

تحقیقات در زمینهٔ پوشاک دورهٔ امویّه به علّت فقدان آثار به جای مانده، با مشکل روبه‌رو است. وانگهی بسیاری از آنچه که باقی است، صرفاً نمادین بوده و بیانگر آنچه که حقیقتاً پوشیده می‌شده، نیست. فی‌المثل تمام کسانی‌که در نقّاشی دیواری «قُصیر عَمره» در اردن متعلّق به قرن ۲ق./۸ م.، به نام «شاهان جهان» نامیده شده‌اند، رداهای بیزانسی به تن کرده‌اند[1]. به‌همین نحو، کنده‌کاریهای گچی واقع در چال ترخان عشق‌آباد نزدیک ری[1]، متعلّق به همان زمان، شاهی را در حال شکارگراز، در جامهٔ تمام رسمی ساسانی به تصویر کشیده[2] و احتمالاً لباس شاهزادگان آن دوره را دقیقاً نشان نمی‌دهد، بلکه به احتمال زیاد بیانگر پذیرش همه‌جانبهٔ نمادهای اقتدار ساسانیان می‌باشد.

مع‌هذا شواهدی هست مبنی بر آنکه از شیوهٔ پوشش اواخر دوران ساسانیان در ایران برای مدّت زمانی پس از ورود اسلام، کماکان استفاده می‌شد. برای مثال لباس بهرام گور در یک

---

1. Ray.

حجّاری در همان‌جا، احتمالاً بیانگر جامهٔ مردی از طبقات بالای اجتماع می‌باشد که شامل تونیکی است صاف و چسبان همراه با کمربندی مرصّع در ناحیهٔ کمر، دامنی گشاد تا پایین زانو با لبه‌ای آراسته به زیورآلات و آستینهایی کیپ که به سرآستینهایی مدوّر یا دستبندهایی در ناحیهٔ مچ ختم گردیده و روی شلواری صاف که با مروارید تزیین شده، قرار گرفته است[3]. دبوره تامپسون[1] این جامه را باآنچه که خسروپرویز دوّم (۵۹۱-۶۲۸ م.) درحجّاریهای تحلیف و شکار گراز واقع در طاق بستان (نک. فصل چهارم) پوشیده، مقایسه می‌کند. نبود سگک میانی در جلو لباس، دقیقاً مشابه ردای موجود در صحنهٔ تحلیف و نیز لباسهای درباریان در حجّاری شکار گراز می‌باشد[4]. خفتانهای سفت و چسبانِ آراسته (رداهای کاملاً مزیّن بلند و ضخیم با آستینهای بلند و کمربند) و شلوارهای صاف، تنها در دورهٔ ساسانیان، در قرن هفتم میلادی ظاهر شد و تا دوره‌های پس از آن نیز ادامه یافت. این موضوع درحجّاریهای طاق بستان و ظروف نقره‌ای منسوب به سده‌های اوّل و دوّم ق./ هفتم و هشتم م.، دیده می‌شود[5]. کلاهی پهن با نواری منجوق‌دار که بهرام گور می‌پوشید، نظیر کلاههایی است که شاه و برخی درباریان در حجّاری شکار گراز سر کرده‌اند[6]؛ و همان‌طور که پرودنس هارپر[2] متذکر شده، این کلاه که مشخّصهٔ لباس ساسانیان نیست، ممکن است توسّط خسرو دوّم معرّفی شده باشد، چراکه در نقش سکّه‌های او، در ترکیب سربندهای سلطنتی‌اش به چشم می‌خورد[7].

به نظر می‌رسد که تمایل به خفتانهای کاملاً آراسته، در سراسر قلمرو امویان، گسترش داشته است. بقایای پیکرهٔ گچی معروف به «خلیفهٔ ایستاده» مربوط به کاخ ناتمام خرباط‌المفجر در قرن دوّم ق./ هشتم م.، واقع در شمال اریکو[3]، که احتمالاً طیّ خلافت هشام ساخته شده (دورهٔ حکومت ۱۰۵-۲۵ ق./ ۷۲۴-۴۳ م.)، تن‌پوشی صاف و چسبان با دامنی گشاد و آستینهایی باریک را نشان می‌دهد که با کمربندی مرصّع بسته شده و روی شلواری پف‌دار و چکمه‌هایی نرم قرار گرفته است (**تصویر XXXVI**)[8]. نحوهٔ بستن تن‌پوش با یک سگک میانی، بالاپوش پادشاه را در حجّاری شکار گراز واقع در طاق بستان به‌خاطر می‌آورد که در آنجا با شلواری حجیم پوشیده شده است[9]. این نوع بالاپوشِ ضخیم تاریخچه‌ای طولانی در ایران دارد (نک. فصل پنجم). گرچه این بالاپوش در اوایل دوران ساسانی پوشیده شده[10] امّا شکل آن در خرباط‌المفجر بیشتر شبیه نقوش اواخر دورهٔ ساسانیان در طاق بستان است که دقیقاً مشابه تن‌پوشهای منقّش در دیوار نگاره‌ها و مجسّمه‌های سده‌های ۵-۸ میلادی در آسیای مرکزی و مناطقی از افغانستان مثل

1. Deborah Thompson. 2. Prudence Harper. 3. Jericho.

بامیان (q.v.)، قیزیل، بلالیک تپه[1]، فندوز (فندوقستان) و پنجیکنت می‌باشد (نک. فصول پنجم و ششم)[11]. بالاتنهٔ باقیمانده از مجسّمهٔ خلیفهٔ ایستاده به قدری هست که بتوان حدس زد این بالاپوش از روی سینه به‌صورت مورّب از سمت راست به چپ، بسته می‌شده است. این گونه بستنِ بالاپوش، تونیکهای قرن چهارم و اوایل قرن سوّم ق. م. و نیمتنه‌های پیدا شده در نواحی سیبریاییِ پازیریک را به یاد می‌آورد؛ همچون برخی موارد نادر در زمان پارت‌ها و ساسانیان (نک. فصول سوّم و چهارم). خفتانی که توسّط خلیفهٔ ایستاده پوشیده شده احتمالاً زبانه‌هایی در گریبان، مشابه تن‌پوشهای موجود در گچ‌بریهای کوچکتر خرباط‌المفجر داشته است[12]. این ویژگی بیشتر با خفتانهای آسیای مرکزی مرتبط است، تا آنچه در طاق بستان به تصویر کشیده شده. سگک، لبه‌ها و چاکهای عمودی در طرفین دامن به‌وسیلهٔ مروارید تزیین شده و لبه‌های دو طرف نسبتاً تیز می‌شد. شکل دامن و چاکهایش که مناسبِ بالاپوش سوارکاری بوده، در نقوش اواخر دورهٔ ساسانی و پس از آن، شناخته شده بود[13]. شلوارهای گشاد که در مچها جمع می‌شدند، نشان از شیوهٔ پوشش ساسانی که از زمان پارت‌ها و کوشانیان، در قرن دوّم ق. م. تداوم داشته، دارد.

تصویر XXXVI ـ «خلیفهٔ ایستاده»، گچبری ورودی ایوان منتهی به تالار مدعوین واقع در قصر خرباط‌المفجر. حدود ۱۰۵ ـ ۵۲ ق./۷۲۴ ـ ۴۳م. عکس از روی: Ettinghausen, 1972, pl. XXII fig. 75

1. Balalyk Tepe.

لباس «خلیفهٔ ایستاده» که به نظر می‌رسد از مدلهای ساسانی و آسیای مرکزی الهام گرفته، مشابه خفتانی است از جنس ابریشم و به رنگ سبز با آستر خز که با نقش سیمرغ (موجود افسانه‌ای که عموماً در هنر آن دوره به تصویر کشیده می‌شد و ترکیبی بود از هیکل چهارپایان با بالها و دمهای طاووسی‌شکل) تزیین شده است. این خفتان متعلّق به اواخر قرن ۲ق./۸م. و اوایل قرن ۳ق./۹م. است که در ناحیهٔ «موشچووایا بالکا»[1] در شمال غربی قفقاز از زیر خاک به دست آمده است، و هم‌اکنون در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد قرار دارد[14]احتمالاً روی این خفتان کمر قرار گرفته و روی یک تونیک نازکتر، شلوار و کفشهای چرمی نرم، پوشیده می‌شده است[15]. این کشف نه تنها شواهدی را در مورد ساختار خفتانهای اوّلیّه، بلکه نحوهٔ بستن آنها به دست می‌دهد. گریبان این خفتان که بیشتر عمودی است تا مورّب، از راست به چپ با زبانه‌هایی کوچک، و به شیوهٔ ایرانی مثل نقوش خرباط‌المفجر بسته می‌شد (**شکل ۱۷**). ا. اورشلیم کایا[2][16] اشاره کرده که تن‌پوشهای چینی که در جهت عکس پیچیده می‌شد و گریبانش در سمت چپ قرار می‌گرفت، مشخّصهٔ بربرها[3] بوده است. بالاپوش به‌صورت قرینه توسّط سه یا چهار جفت بند به تکّه پارچه‌ای تزیینی[4] در سمت راست، بسته می‌شد. پوششی برای دگمه‌ها و نیز جادگمه‌ایهایی به منظور همسان ساختنِ مجموعه دگمه‌های تکّهٔ تزیینی سمت چپ نیز وجود داشت. دگمه‌ای مخفی کمر آن را محکم می‌کرد، امّا دامن گشاد که از چندین تکّه پارچه تشکیل شده بود، در جلو بسته نمی‌شد و به جهت سهولت در حرکت، چاکهایی در طرفین داشت. اورشلیم کایا[17] شکل و تزیینات این تن‌پوش را به خفتانهای سلطنتیِ نشان داده شده در حجّاری شکار گراز در طاق بستان و نمونه‌های موجود در آسیای مرکزی نسبت می‌دهد. تنها اختلاف آن، آستینهای گشاد بود که جداگانه تهیّه و به جاآستینیِ تن‌پوش دوخته می‌شد. سالمترینِ این تن‌پوشهای مردانه که از موشچووایابالکا بر جای مانده، این حدس را ایجاد می‌کند که آستینها عموماً از دستها بلندتر بوده است. هرچند که از لحاظ دوخت، مشابه خفتان «سیمرغ» بودند و از پارچه‌های نامرغوب و آسترهایی از بریده‌های ابریشم و یا کرباس، دوخته شده‌اند.

استمرار اسلوب پوشاک ساسانیان در طیّ خلافت امویان با استناد به نقش گچبری‌شدهٔ حاکمی واقع در قصر «الحیرالغربی» در سوریه، که احتمالاً آن نیز متعلّق به دورهٔ هشام می‌باشد، مشخّص می‌گردد. یک تونیک که از جلو تا پایین و در حاشیه‌ها با ردیفی از مروارید و در زانوها با گل‌آذینهایی، تزیین شده، روی شلواری حجیم قرار می‌گیرد که با چند ردیف از زیورآلات از

1. Moshchevaya Balka. 2. A. Jeroussalimskaja. 3. barbarians.
4.Panel

قسمت جلو تا پایین آراسته شده است[18]. لبهٔ تونیک در طرفین احتمالاً به‌واسطهٔ نوارهایی

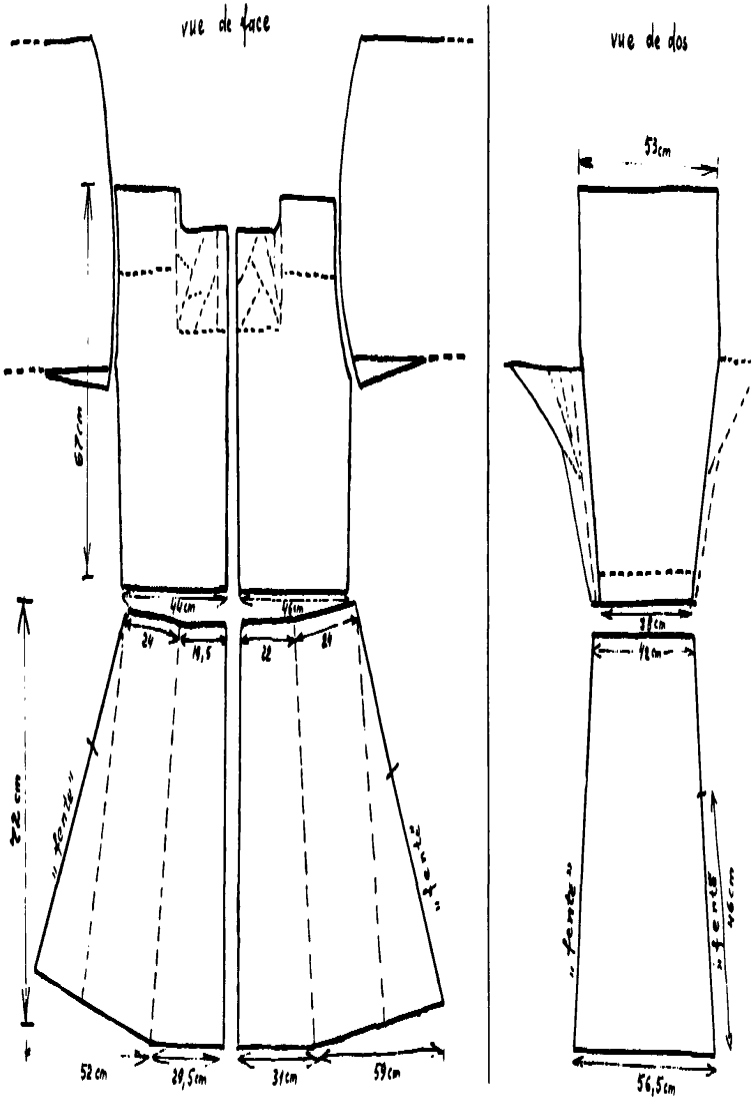

شکل ۱۷ ـ طرحی از نحوهٔ برش «خفتان سیمرغ» به دست‌آمده از مقبره‌ای در Moshchevaya Balka، قرن هشتم و نهم میلادی.

از روی: Jeroussalimskaja, pl. xIII fig. 17.

محدود شده و به‌صورت حاشیه‌هایی در دو طرف تن‌پوش، نشان داده شده است[19] . این جزئیّات، دامن پیش‌بنددار ساسانیان را که اوّلین بار در حجّاریهای قرن چهارم میلادی در طاق بستان دیده شد و همچنین تصاویر منقور بر آثار فلزّی ایرانی در طیّ قرن ۲ق./۸م. را در خاطر زنده می‌کند[20]. سبک ساسانیان در اصل باید از پوشاک پارت‌ها اقتباس و باب شده باشد، چرا که تونیک بلند مناسب سوارکاری بود (نک. فصل چهارم). شلوارهای مرصّع نیز توسّط ساسانیان از سبکهای مرسوم پارتی و پالمیری گرفته شده بود[21]. سربندِ گچبری موجود در قصرالحیرالغربی، توسّط دانیل شلومبرژه[1] [22] به‌صورت یک کلاه پهن با پیشانی‌بندی فلزّی که محافظ جواهری است مرکزی، با یک جفت بال در کنارش توصیف شده است. این شکل، کلاههای نقش بسته در حجّاری شکارگرازِ طاق بستان و نیز حجّاری «بهرام گور» در چال ترخان عشق‌آباد را به یاد می‌آورد؛ امّا بالها از تاجهای سلطنتی ساسانی اقتباس شده‌اند.

اندک تصاویری از مردان غیر درباری در دورهٔ امویان بر جای مانده، امّا آنچه مربوط به اواخر قرن ۲ق./۸م. بوده و از موشچوواياباالکا در شمال غربی قفقاز به دست آمده است، شواهدی به دست می‌دهد مبنی بر اینکه مردان طبقات پایین‌تر اجتماع، احتمالاً تن‌پوشهایی نظیر حکّامشان، می‌پوشیدند[23]. در گچبریهای دیگری از خرباط‌المفجر، سوارکاران دون مرتبه، تونیکهای سفت بر روی شلوارهای پف‌دار که داخل چکمه‌ها می‌شد، به تن کرده‌اند و این جامه کاملاً شبیه لباس «خلیفهٔ ایستاده» است[24]. چکمه‌های ساده، بارزترین تصویر ارائه شده از پوشاک امویان می‌باشد، هرچند که در چال ترخان عشق‌آباد، نمونه‌ای از یک چکمه با پنجه‌ای برگشته به بالا، دیده می‌شود[25]. تصاویری از افراد طبقات پایین اجتماع در نقّاشیهای قُصیر عَمره دیده می‌شود که پاها و ساقهایشان برهنه است و تونیکهای سادهٔ آستین کوتاه یا آستین بلند، پوشیده‌اند[26] . این تونیک‌ها در اصل از کیتون یونانی اقتباس شده و با کمربندی محکم کشیده شده و چین می‌خورد، که تونیکهای پوشیده شدهٔ ملازمانِ منقوش در حجّاری گرازِ طاق بستان را به یاد می‌آورَد؛ که آن نیز، احتمالاً اقتباسی است از تن‌پوشهای ملازمان منقوش در حجّاریهای پالمیری[27]. پیکرهای مردانِ در حال شکار بر روی اسب و یا در حین سلّاخی گورخرها، ملبّس به رداهای بلندتری است با آستینهای گشاد و لبه‌های برگردانده شده جهت آزادی بیشتر در حرکت[28]. این لباسهای بدون کفش یا چکمه، ظاهراً منعکس‌کنندهٔ رسوم هلنی هستند تا ساسانی. لباسهای آراسته‌تر توسّط دو چتربانِ خلیفه، در دو سوی مسندش پوشیده شده است[29]. آنها کفشهای نرم، رداهایی بلند با یقه‌های منجوق‌دار و عباهایی با آسترهای

1. Daniel Schlumberger.

پرنقش و نگار، به تن دارند.

این لباس کاملاً شبیه لباس نی‌نوازِ منقّش در تالار راه پلّه‌های قصر الحیرالغربی است[30] که در آن نامبرده شلواری حجیم و فروشده در داخل چکمه پوشیده است که در زیر یک خفتان مخملی بلندِ آستین تنگ که با کمربند بسته شده، قرار دارد. سرآستینها و یقهٔ قرمزرنگ یک تونیک از زیر پیداست و روی تمامی اینها، ردایی قرمز و پشت‌نما پوشیده است. روبانهای برافراشته و شال‌گردنی جواهرنشان، لباس را کامل می‌کند[31]. شلومبرژه[32] عقیده دارد که این لباس بیانگر اسلوب ساسانی است که درحجّاریهای طاق بستان و بر روی ظروف نقره دیده می‌شود؛ هرچند که در آثار هنری ساسانی، فقط شخصیّتهای مقدّس و سلطنتی، ملبّس به ردا نشان داده شده‌اند (نک. فصل چهارم).تن‌پوشهای مزیّن پوشیده شده توسّط چتربانان در نقّاشیِ قُصیر عَمره و نیز نی‌نواز قصر الحیرالغربی، احتمالاً در میان زنان و مردان پایین‌رتبه، پس از انقراض سلسلهٔ ساسانیان، اشاعه داشته است.

واضح‌ترین نقّاشیِ تالار قصر الحیرالغربی، یک شکارچی را نشان می‌دهد که تونیکی چسبان با آستینهای بلند شبیه آنچه که در حجّاری بهرام گور دیده می‌شود به تن کرده است؛ با این تفاوت که از زیر کمر به منظور نشان دادن شلوارِ فروشده در چکمه، باز می‌باشد[33]. شکل ردای او به سبک ساسانیان است و همچنین روبانهای گره‌دار و برافراشته در پشت سر و شال مرصّع آویزان با کمربندی احتمالاً چرمی، دیده می‌شود. از آنجا که شکار یک تفریح از برای خاندان سلطنتی بوده است، چه بسا این تصویر متعلّق به یک شخصیّت سلطنتی باشد.

تصاویر باقی‌مانده از لباس زنان در دورهٔ امویّان حتّی از لباس مردان هم کمتر است. در گچبری «بهرام گور و آزاده» واقع در چال‌ترخان عشق‌آباد، دختر برده ملبّس به تونیکی تنگ و چسبان با گردنبند، دستبند یا سرآستینهای حلقوی، شلواری حجیم و دمپاییهایی کوچک، نشان داده شده است. لباس پرچین و شکن وی، حکایت از پارچه‌ای نرم و بدن‌نما دارد، برخلاف جنس سفتِ خفتان بهرام گور. بی‌تردید هنوز تمایل به پوشیدن رداهای تنگ، چسبان و تن‌نما بوده است، درست مثل دورهٔ ساسانیان که در تصاویر ملکه‌ها و الهگان نقش بسته بر حجّاریها و دختران رقّاص منقّش بر ظروف نقره‌ای دیده می‌شود[34]. پوشیدن شلوار توسّط زنان در دوران ساسانیان معلوم نشده است، گرچه در اوایل دورهٔ اسلامی، به تبعیّت از پوشاک مردان باید معمول شده باشد. زنان شلوارپوش، روی بشقابهای نقره‌ای پس از دورهٔ ساسانیان، به تصویر کشیده شده‌اند[35].

جامه‌ای کاملتر تقریباً متعلّق به همان دوران، در تصویر زنی بربط‌نواز در نقّاشی موجود در

تالار قصرالحیرالغربی، نمایان است که شامل ردایی است سفید و بلند با آستینهای باریک و یک رودامنی کوتاه که بر روی تونیکی سبز و بلندتر پوشیده شده است. این جامه را شنلی مخمل و کفشهایی نرم کامل می‌کند[36]. لباس اصلی، یادآور نمونه‌های ساسانی است[37]. ردای بلند و دامنهای متعدّد که تازه مد شده بود نیز توسّط زنان نوازنده، حکّ شده بر بشقابی متعلّق به عصر پس از ساسانیان، واقع در موزهٔ ارمیتاژ به چشم می‌خورَد[38].

سربند یک زن که روی قطعه‌ای باقیمانده از نقاشی دیواری قصر الحیرالغربی دیده می‌شود، شامل دستاری است پارچه‌ای و کوتاه که با پارچه‌ای دراز دور تا دور صورت پیچیده شده است، که می‌توانست در موقع لزوم نقش حجاب را ایفا کند[39]. یافتن نمونه‌های مشابه و قدیمی‌تر این دستار به علّت کمبود تصاویر زنان ساسانی، بجز ملکه‌ها و الهگان، مشکل است. به نظر می‌رسد که دو چنگ‌نواز واقع در حجّاری شکارگراز، دستارهای لطیفی به سر کرده باشند، ولی آسیبی که به سطح این نقوش رسیده، جزئیّات آن را از بین برده است (نک. فصل چهارم و **تصاویر XXI و XXII**)[40]. دستار پیچانده شده یا عمامه (نک. مدخل عمامه واقع در ضمیمهٔ ۵) به سربند مشخّصهٔ مردان در جهان اسلام مبدّل شده و این نشان می‌دهد که حتّی در اوایل دورهٔ امویان نیز به کار برده می‌شده است[41].

در دیوار نگاره‌های قُصیرعَمره، پیکر زنان به صورتهای مختلف پوشیده و یا لُخت کشیده شده است. یک زن نی‌نواز تن‌پوشی آستین‌بلند با طرحهای گلدار، لوزوی و پنج برگی به تن دارد[42] که نشانگر سنّتِ آراستن تن‌پوشهای زنانه در اواخر و پس از دورهٔ ساسانیان می‌باشد[43]. رقّاصه‌ها یا آراسته به زیورآلات فراوان امّا برهنه نشان داده شده‌اند[43] و یا ملبّس به بلوزهای لَخت یا پیراهنهای بلند کمردار و بی‌آستین همراه با رودامنی کوتاه، به تصویر کشیده شده‌اند؛ که هر دو جامه، بیانگر پوشاکی دیرینه است[44]. اندام «فورتونا»[1] نیز ملبّس به شیوه‌ای است هلنی، یعنی ردایی لَخت و یک روبنده که روی سرش کشیده شده[45] و این در حالی است که الههٔ «باکانت»[2] به‌صورت برهنه در ناحیهٔ کمر، امّا آراسته به گردن‌آویز، کمربند و دستبند، به تصویر کشیده شده است[46]. چنین البسهٔ وسوسه‌انگیزی در سایر نقوش درباریان و رقّاصان دورهٔ اموی تکرار شده است. گچبریهای کاخ خرباط‌المفجر و قصر الحیرالغربی، تصاویر برهنه در ناحیه کمر را همراه با آویزهای تابیدهٔ پر زرق و برق، دستبندها، مچ‌بندها و گلِ‌سرها به نمایش می‌گذارند. دامنها در ناحیهٔ باسن با یک نوار تابیده، به منزلهٔ کمربند، بسته شده و دارای نقوش مفصّلی است که یا چین خورده یا مثل لُنگ به دور بدن پیچانده شده است[47]. هرچند که هیچ‌یک از این نقوش

1. Fortuna. 2. bacchante.

در مجسّمه‌های ایرانی آن دوره باقی نمانده است، امّا شلومبرژه[48] آنها را با اشیای نقره‌ای دورهٔ ساسانی و پس از آن مقایسه می‌کند. بی‌شکّ آنها رقّاصه‌های آراسته به زیورآلات راکه یا برهنه بوده یا با رداهایی تن‌نما و چسبان، روی بعضی از ظروف نمایش داده شده‌اند، تداعی می‌کند[49]. امّا سبک دامن آنها در نقوش ساسانی دیده نشده و به نظر می‌رسد که مخصوص دورهٔ اموی و اوایل عبّاسیان باشد. در زمانهای بعدی، رقّاصان در لباسهای معقولتری نمایش داده شدند، مگر استثنائاتی چون تصویر یک رقّاصهٔ لُخت در یک نقّاشی (از دورهٔ مصر فاطمیّه، احتمالاً قرن ۶ق./۱۲م.)[50].

از قرار معلوم در دوران خلافت امویان، بخش وسیعی از لباسهای مردانه و زنانه از اسلوب ساسانیان و ادوار پس از آن و همچنین آسیای مرکزی اقتباس می‌شدند، با این حال مقولات جدیدی نظیر شلوار و دامنهای مرکّب زنانه نیز پدید آمدند. لباس حکّام در مجسّمه‌های به دست‌آمده از قصر الحیرالغربی و کاخ خرباط‌المفجر، نوعی اقتباس از جنبه‌های قدرت و اقتدار امپراتوری مغلوب شده را، در ذهن تداعی می‌کند.

اوایل دورهٔ عبّاسیان (۱۳۲ـ حدود ۴۲۲ ق./۷۴۹ـ۱۰۳۱ م.)

گرایش‌های موجود در دورهٔ امویان همچنان تا قرون اوّلیّهٔ حکومت عبّاسیان البتّه با تحوّلاتی تدریجی در ایجاد سبکهای جدید ادامه داشت. در قطعاتی از دیوارنگاره‌ها و نیز کوزه‌های سرامیکی شراب، که در کاخ «جوسق الخاقانی» واقع در سامره، در بین النهرین مرکزی (۲۱۸ـ۲۷ ق./ ۸۳۳ـ۴۲م.) یافت شده است، مردان در خفتانی ضخیم و مزیّن همراه با آستینهای تنگ و کوتاه و لبه‌های تیز در طرفین و نیز شلوارهایی مزیّن و حجیم که در مچها و بالای چکمه‌هایی ساقه‌کوتاه جمع می‌شد، ترسیم شده‌اند(**تصویر XXXVII**). خفتان آستین کوتاهی که سبک جدیدی بود و روی تونیکی آستین‌بلند پوشیده شده است، تداعی‌کنندهٔ تن‌پوشهای مردانه و زنانهٔ منقّش در نقّاشیهای دیواری قیزیل، احتمالاً طیّ قرن هفتم میلادی می‌باشد[51]. رنگهای برّاق سبز، قرمز و صورتی، ظاهراً گفتهٔ معروف ابوالطیّب محمّد وشّاع (۲۴۶ـ۳۲۵ ق./۸۶۰ـ۹۳۶ م.) را تصدیق می‌کند که مردان بلندمرتبه می‌باید از رنگهای ناب استفاده کرده و از مایه‌های «زننده» در پوشاکشان، اجتناب ورزند[52]. همراه با خفتان اشراف و جنگجویانِ منقّش در سامره می‌توان کمربندی چرمی را دید که یا دامن‌آویزهایی دارد یا تسمه‌هایی کوتاه از آن آویزانند[53]. این کمربند همچنین درحجّاریهای شکارگراز و شکارگوزن در طاق بستان که در اصل سبکی بیگانه و وام گرفته از اقوام چادرنشین بوده، مشاهده می‌گردد[54]. ظاهراً نخستین

تصویر XXXVII ـ «شکارچی»، برگرفته از دیوارنگار یافت‌شده در قصر جوسق‌الخاقانی. سامره. ۲۱۸ ـ ۲۷ق./۸۳۳ ـ ۴۲ م.

عکس از: Herzfeld, 1 927, pl. LXIX

نمونه‌ها از حفّاریهای آوارس[1] در مغولستان و جنوب سیبریا، متعلّق به قرن ۵ـ۶ میلادی ، به دست آمده است. از طرفی بستن دو کمربند مرسوم بوده که بالایی به عنوان نشانی از مقام اجتماعی و پایینی به منظور آویزان کردن جنگ‌افزارها، به کار گرفته می‌شد[55]. کمربند با دامن‌آویز در آسیای مرکزی و طیّ سده‌های ۶ـ۸ میلادی متداول بود و در نقّاشیهای دیواری، اشیا و جنگ افزارهای کوچک با تسمه‌هایی از کمربند، آویزان شده است[56].

کمربندی با سه آویز بلند که دو شمشیر از آن آویزان است، به طوری که به یک سو منحرف شده، در نقّاشی دیواری کاخ سبزپوشان، واقع در نیشابور به چشم می‌خورد (**شکل ۱۸**)[57]. سوارکاری نیز ملبّس به خفتانی است سفت و آراسته، با آستینهای تنگ و شلواری مزیّن (یا ساق‌پیچهایی که پاشنه‌ها را پوشانیده) همراه با چکمه‌ای بلند و نوک تیز. در بالای آستینهای خفتان، نوارهای «طراز» (سوزن‌دوزی شده) از خطّ شبه کوفی که مقولهٔ رایج لباس در اوایل دورهٔ اسلامی است، وجود دارد. چارلز ویلکینسون[2] اعتقاد دارد که روکشهای ساده و نوشته نشدهٔ بازوها که در اوایل قرن ۳ق./۹م. در ایران پوشیده می‌شد، درست همان است که درتن‌پوشهای نقّاشیهای دیواری، موسوم به «ایرانیان» تقریباً در دورهٔ بازاکلیک، دیده می‌شود[58]؛ گرچه به احتمال زیاد آنها تصاویر اهدایی از آسیای مرکزی هستند. باآنکه این تناظر بر نفوذ سبکهای آسیای مرکزی در پوشاک ایران تأکید دارد، امّا به نظر می‌رسد که روکشهای نوشته شدهٔ بازوها یک بدعت ناب اسلامی در پوشاک باشد. طبق نظر ویلکینسون، سربند پوشیده شده توسّط سوارکار منقّش در سبزپوشان، احتمالاً کلاه‌خودی است از ابریشم و چرم، که وی آن را در شکل، منحصر به فرد می‌داند[59]. بعد از تصویر سوارکار، تصویری است آسیب دیده ملبّس به یک بالاپوشِ سفتِ گلدوزی شده که ظاهراً باید همچون یک رودوشی باشد؛ همراه با شلواری حجیم و تزیین شده و نعلین کوچکی مشابه نعلین امویان[60]. سربند، عمامه‌ای است پیازی‌شکل احتمالاً از ابریشم آراسته، همراه با خطوط شبه کوفی و یک برجستگی ته‌مناری در انتها که سبکی جدید بود و در واقع اَشکال ابتدایی سربندهای اسلامیِ ترسیم شده در نقوش آتی محسوب می‌گردد. تنها قسمت ته‌مناری سربند، نمونه‌هایی مشابه از قبل، در نقّاشیهای قرن ۷ـ۸ م. واقع در پنجیکنت داشته است[61]. با این وصف، احتمالاً عمامه پیش‌زمینه‌هایی در دورهٔ امویان داشته است، مثل کلاهی مخروطی شکل در نقّاشی دیواری قُصیر عَمره متعلّق به اواخر قرن دوّم هجری / اوایل قرن هشتم میلادی که پارچه‌ای به دورش پیچانده شده است[62].

سرامیکهای پوشانده شده با چرم گاو از دورهٔ سامانی در نیشابور، که عمدتاً به سده‌های ۳ـ۴

1. Avars. 2. Charles Wilkinson.

ق. /۹ـ۱۰م. منتسب هستند نیز گواهی می‌دهند که تن‌پوشهای برگرفته از دوران ساسانیان و نیز آسیای مرکزی، در اوایل دورهٔ عبّاسی در ایران پوشیده می‌شده است. خفتانهای مردانهٔ مزیّن، با دامنهای سفت و گریبانِ مورّب (معمولاً از سمت چپ به راست) و زبانه‌هایی در گریبان، بر روی شلوارهای گشاد و چکمه‌ای نوک تیز با نوک برگشته، پوشیده می‌شد (**تصویر XXXVIII**)[63]. گاه یک رودامنی و یک لباس زیرین نیز وجود داشت. این جامه شباهت نزدیکی با نقّاشیهای دیواری قیزیل دارد[64]. چکمه‌های نوک‌تیز عجیب و غریب، شبیه چکمهٔ سوارکار منقّش در سبزپوشان و نقشی قدیمی در چال ترخان عشق‌آباد، دیده می‌شود[65]. می‌توان مثال مقبول دیگری از قرابت این چکمه‌ها با چکمه‌های آسیای مرکزی عنوان کرد و آن کفشی است نوک برگشته از جنس چرم و نمد، واقع در مزار تاق[1]، در شرق خُتن که به اواخر سده‌های ۲ـ۳ق./۸ـ۹م. نسبت داده شده است[66]. تصویری منحصر به فرد از لباس مردانه که بر روی چرم گاو در نیشابور ترسیم شده، شامل آستینهایی است با پوششی دو شاخه و به شکل بال که در انتها تیز شده و به جامه متّصل می‌باشد (**تصویر XXXVIII**)[67]. نتیجه گیری از مشاهدهٔ ظروف سرامیک معلوم می‌کند که پیراهنهای مزیّن چسبان و شلوارهای تزیین شدهٔ گشاد در نیشابور رایج بوده است. گاهی نیز از مچ پا تا زانو توسّط ساق‌پیچهای محکمی پوشانده می‌شد[68]. ساق‌پیچها یکی از مؤلّفه‌های مشخّص پوشاک ایلیاتی بود که ابتدا توسّط اقوام ایرانی در دوران هخامنشی و سپس ساسانیان، پوشیده شد (نک. فصول دوّم و چهارم). نوع محکمی که بر روی ظروف سرامیک ترسیم شده است، دقیقاً مشابه تصاویر ارائه شده در نقّاشیهای دیواری قیزیل می‌باشد[69]. نقوشی گرچه کمیاب از سربند اوّلیّهٔ عبّاسیان، جدا از کلاه‌خودهای مذکور، موجود است که اغلب تشخیص مدل موی سر از کلاه در آنها مشکل می‌باشد. گرچه ظاهراً پوشش سرِ دراز، نوک‌تیز و تزیین شده در نیشابور که برخلاف کلاههای نوک‌تیز با زبانه‌های گوشی همراه بود و با بالاپوشهای سفت و نیز چکمه در بین‌النهرین پوشیده می‌شد، رایج بوده است[70]. تعدادی سربند نیز بر روی مدالهای طلا و نقرهٔ دوره عبّاسیان متعلّق به سده‌های ۳ـ۴ق./۹ـ۱۰م. یافت شده است. حاکم ممکن است با چیزی شبیه به تاجی کنگره‌دار یا کلاهی مدوّر با لبهٔ منجوق‌دار که در طرفین با نوار گره خورده است، نشان داده شود. این نوار گره‌خورده، نشانی است از اسلوب ساسانیان[71]. از طرفی یک ساربان کلاهی مخروطی‌شکل و بلند دارد و یک عودنواز کلاهی کوچک، لبه‌دار، و نوک‌تیز به سر گذاشته است[72]. تا قرن ۵ ق./۱۱م.، حاکم بدون کلاه یا تاج و فقط با عمامه‌ای مزیّن و به شکل گل لاله ترسیم می‌شد[73]. گزارشهای تاریخی و ادبی،

1. Mazar Tagh.

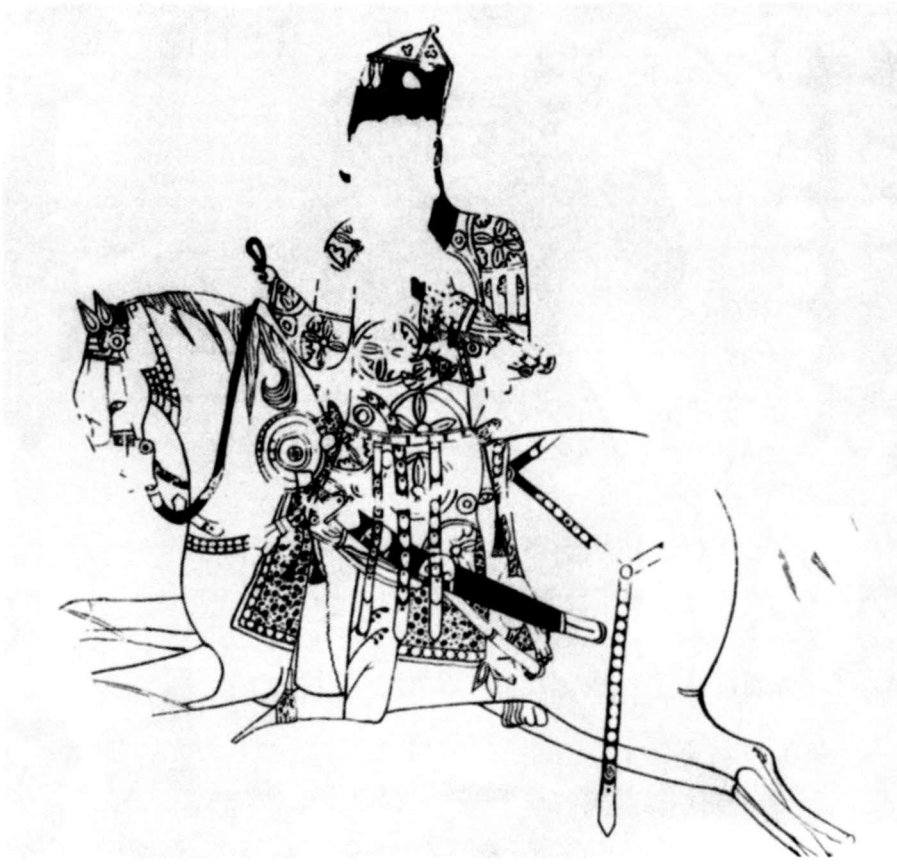

شکل ۱۸ ـ طرحی از سوارکار منقوش بر نقّاشی دیواری قصر سبزپوشان، نیشاپور. قرن ۳ ـ ۴ق./۹ ـ ۱۰م.
از روی: Wilkinson, 1986, p. 207 fig. 240

تصویر XXXVIII ـ قدح فلزّی جلادار - (buff ware)، به دست آمده از نیشاپور. قرن ۳ ـ ۴ق./۹ ـ ۱۰م. موزهٔ هنری متروپولیتن. نیویورک. شمارهٔ 38. 40. 290 موزهٔ هنری متروپولیتن، Rogers Fund, 1938

اطّلاعات بیشتری در مورد لباس مردانهٔ اوایل حکومت عبّاسیان ارائه می‌دهد. وشّاع، پاافزاری مد روز راکه مردان بلندمرتبه می‌پوشیدند، به‌صورت کفش و چکمه‌هایی از چرم قرمز یا سیاه و آراسته با خز، توصیف می‌کند. او استفاده از ابریشم ظریف و پیراهنهای آستردار را همراه با ردا و باشلق، تحسین کرده، امّا انتخاب تن‌پوشهای زعفرانی‌رنگ و آغشته به مشک و عنبر معطّر راکه بیشتر مناسب دختران رقّاص و پیشخدمت بود، تقبیح می‌نماید[74]. ابن قُتیبه دینوری(۲۱۴-۷۶ ق. /۸۲۸-۸۹م.)، راجع به رداهای بصره (بُرود) در جنوب بین‌النهرین از یک راوی عرب روایت می‌کند که: «از شکوفه‌های بهاری دوخته شده‌اند، چنانکه چشم را خیره می‌نمایند»[75]. چنین وصفی، تن‌پوشهای مفصّلاً زینت داده‌شدهٔ منقوش در سامره و نیشابور را در ذهن تداعی می‌کند. نمای سفتی که از بسیاری خفتانهای نخستین به تصویر کشیده شده ممکن است به وسیلهٔ گفتهٔ ثعالبی (درگذشته به سال ۴۱۲ ق./۱۰۲۱م.) توجیه گردد که اظهار داشته:«در زمستان، رداهای ابریشمی (خز) با ابریشم، آستردار (مُبَطَّن) و با ابریشم خام، آجیده می‌شده است»[76].

بر روی چند کوزهٔ شراب نقّاشی شده و رنگارنگ، در کاخ جوسق‌الخاقانی، تصاویری از شیخها و مُلایان دیده می‌شود[77]. لباس مذهبی آنان شامل دوش‌اندازی راه‌راه یا عبایی است که روی رداهای بلند و آراسته پوشیده شده است، به انضمام باشلقی شبیه «بالاکلاوا»[1] که سر و گردنشان را می‌پوشاند. قبای منقوش بر کوزه‌ای جلادار در بین‌النهرین، ردایی است بلند با باشلقی نوک‌تیز همراه با پوششی بلند که معتقدند باید متعلّق به یک زاهد باشد[78]. از طرفی وجود گوشواره در تصویر احتمالاً نشانگر زن بودنِ صاحب تصویر است (شکّی نیست که تصویر نقش بسته بر روی جام جلاداری در مصر فاطمیّه متعلّق به حدود اوایل قرن ۶ق./۱۲م.، یک روحانی است که ردایی بلند و آراسته با آستینهای گشاد و باشلقی نوک‌تیز پوشیده است[79]).

منبع فوق‌العاده باارزشی در مورد پوشاک ایران در این دوران، دستنوشته‌ای است متعلّق به عبدالرّحمن‌بن عمر صوفی (q.v.) که در سال ۳۵۵ق./۹۶۵م. برای عضدالدولهٔ بویه (q.v.) نوشته و توسّط پسرش در سال ۴۰۰ ق./۱۰۰۹م.، به‌نام کتاب صور الکواکب الثابته (رساله‌ای در ثوابت) رونوشت شده است. در تصاویری که مظهر صور فلکی می‌باشد، لباس زنانه و مردانهٔ اوایل قرن ۵ ق./۱۱م. با جزئیّات دقیق ترسیم شده است. تن‌پوش اصلی مردان تونیکی مشابه خفتان بود که گریبانی مورّب از راست به چپ، همراه با زبانه‌هایی داشت. این تونیک از زیر کمر به منظور نمایاندنِ شلوارهای تا زانو، یا نشان دادن شلوارهای بلند و گشادی که روی پاشنه‌ها می‌افتاد، باز بود. تونیک را روی پیراهنی با آستینهای بلندتر می‌پوشیدند (**تصویر XXXIX**) و با خفتانِ آستین

1. balaclavas.

کوتاهتر و گشادتری که از پارچهٔ لطیف درست می‌شد، تفاوت داشت[80]. رایجترین سربند مردانه که در این نسخه ترسیم شده، عمامهٔ لطیف، پهن و سایه روشنی است که به صورت مستقیم بالای سر گذاشته شده است[81]؛ از طرفی نماد صورت فلکی قیفاووس[1]، کلاهی بلند به سر دارد، که در بالا گرد شده و طرحی مشبّک دارد(**تصویر XXXIX**). این کلاه احتمالاً نشانگر «قَلَنسُوه طویله» (نوعی سربند) می‌باشد. ریچارد اتینگهاوزن[2] «قَلَنسُوه» را نوعی سربند رسمی خلفای اموی و اوایل عبّاسی با استناد به منابع ادبی و تاریخی می‌داند[82]. هرچند که تصاویر قدیمی‌تری بر جای نمانده؛ امّا با استثنائاتی می‌توان کلاه بلند و گردشده‌ای را بر سر یک شتربان، روی مدال نقرهٔ خلیفه المتوکّل (۲۳۲-۴۷ ق./۸۴۷-۶۱ م.) دید. اتینگهاوزن منشأ قلنسوه را از «کیرباسیا»[3] در دوران هخامنشیان می‌داند (نک. فصل دوّم). در طول قرن اوّل ق. م.، کلاههای نوک تیز «کماجنیِ نیمرود داغ»[4] واقع در جنوب شرقی ترکیه و نمونه‌های پارتی، یعنی کلاههای بلند و گردشده در دوره ساسانیان، رواج داشته است[83]. تا آغاز قرن ۵ ق./۱۱م. «قلنسوه» را مردانی که مقامهای سلطنتی نداشتند و حتّی غیر مسلمانان، می‌پوشیدند. نوع بلندتری وجود داشت که احتمالاً از جنس ابریشم بود و روی چارچوبی از نی قرار می‌گرفت. درحالی‌که نوعی کوتاهتر مشابه فِز امروزی وجود داشت که بیشترِ اوقات به دورش عمامه‌ای پیچیده می‌شد. استفاده از «قلنسوه طویله» در نسخ مصوّر مربوط به اواخر سده‌های ۸-۹ق./۱۴-۱۵م.، به ثبت رسیده است (نک. فصل نهم)[84]. نقوش لباس زنانه در سده‌های ۳-۵ ق./۹-۱۱ م. تنوّع کمتری نسبت به لباس مردانه دارند. با این‌حال سبکی از آنها در نقّاشیهای دیواری کاخ جوسق الخاقانی واقع در سامره دیده می‌شود. در یک مورد مشخّص و کاملاً واضح (**تصویر XL**)، دو دختر رقّاص ملبّس به تونیکهایی آستین‌بلند هستند که تا باسن می‌رسد و دامنهای بلند و کفشهایی نرم به تن دارند. تونیکها در ناحیهٔ باسن با دو ردیف منجوق، تزیین شده و شال‌گردنهایی در سر تا سر جلوی بدن بر روی بازوان افتاده است. آن دو، کلاهی گرد با دیهیمی طلایی به سر کرده و رشته‌های مروارید در گیسهای بلند و بافتهٔ آنها، و گوشواره‌های مروارید در گوشهایشان دیده می‌شود. تن‌پوش صورتی‌رنگ سمت چپ با نقوش «V» طرّاحی شده و ردای آبی‌رنگ سمت راست، یقه‌ای پهن و والان‌دار دارد. این تصاویر آراسته در کنار شال‌گردنها و رداهای چسبانشان، یادآور رقّاصهای منقور بر ظروف نقره‌ای ساسانی می‌باشند (**تصویر XX** و نیز نک. فصل چهارم). یقهٔ پهن و تونیک تا باسن، گونه‌های جدید به حساب می‌آیند؛ هرچند که احتمالاً از لباس زنان هنرور، همچون

1. Cepheus. 2. Richard Ettinghausen. 3. Kyrbasia.
4. Commagenian Nimrud Dagh.

تصویر XXXIX ـ تصویر صورت فلکی قیفاووس، از کتاب صور الکواکب الثابتهٔ «صوفی» به تاریخ ۴۰۰ق./۱۰۰۹م. با تشکّر از کتابخانهٔ Bodleia، آکسفورد. Ms. Marsh 144, p. 161

اَشکالی که بر یک بشقاب واقع در موزهٔ ارمیتاژ متعلّق به دوران پس از ساسانیان نقش بسته، اقتباس شده است[85] . یقه‌هایی مشابه نیز در تصاویری از مردان بر روی بشقابهای نقره‌ای متعلّق به دوران بعد از ساسانیان دیده می‌شود[86]. کلاه رقّاصه‌های سامره یادآور سربندهای گرد و نواری است که مردان منقوش بر ظرفی دیگر در موزهٔ ارمیتاژ به سر کرده‌اند[87] . رقّاصهای دیگری نیز در دیوار نگاره‌های سامره دیده می‌شوند. آنها کمرشان برهنه است و دامنهایی رنگی و درخشان که در ناحیهٔ باسن با شالهایی قیطانی بسته شده، به تن دارند[88]. لباس آنها پوشاک به تصویر کشیده‌شده در گچبریهای امویان در کاخ خرباط‌المفجر و قصر الحیرالغربی را به خاطر می‌آورد (نک. مطالب قبلی). لباس زنانهٔ دیگری که در سامره ترسیم شده تونیکی است تنگ و چسبان با انواع طرحها و آستینهایی کوتاه و باریک که روی‌تن‌پوشهای زیرینِ آستین‌بلند پوشیده می‌شد که باز هم مشابه برخی از پوشاک مردانه در آن زمان می‌باشد[89]. این نوع تونیک، تقریباً در دوره‌های پیشینِ آسیای مرکزی هم توسّط مردان و هم توسّط زنان، پوشیده می‌شد[90].

به غیر از نقّاشیهای سامره، نقوش مربوط به زنان در جهان اسلام طیّ سده‌های ۳-۴ق./۹-۱۰م. بسیار کمیاب است. بر روی جامی متعلّق به دورهٔ سامانیان، دو زن مثل همراهان مردشان، ملبّس به خفتانهای ضخیم و کمردار با آستینهای تنگ وتن‌پوشهای زیرینِ ساده، ترسیم شده‌اند. این خفتانها به طور مورّب از سمت راست به چپ بسته شده و زبانه‌هایی در گریبان دارند[91]. مشابه این خفتانها بوضوح در نقّاشیهای دیواری قیزیل، در تن زنان دیده می‌شود[92]. در دستنوشتهٔ صوفی، تصاویرِ صور فلکیِ زن بیشتر به شکل دخترهای رقّاص، ترسیم شده است. دو سبک مشخّص از پوشاک به تصویر کشیده شده است: یکی تونیکی است بلند و لطیف که گریبانی مورّب داشته و با کمربندی مرصّع بر روی شلواری پف‌دار بسته می‌شود. شکل این تونیک همچون تونیکهای مردانهٔ ترسیم شده در همان دستنوشته، تا حدّی مشابه خفتانهای قدیمی‌تر است، امّا از جنس پارچه‌ای لطیف بود و همراه با یک تن‌پوش زیرین که آستینهای بلند و احتمالاً دامنی آراسته داشت، پوشیده می‌شد[93]؛ هر چند که این تونیک فاقد زبانه‌های گریبانی بود که معمولاً در نوع مردانه دیده می‌شد. اشکال زنانه بکرّات در سبکی پیچیده‌تر به تصویر کشیده شده است. این سبک عبارت است از: تونیکی تنگ و چسبان با حاشیه و آستینهایی کوتاه و دالبردار، روی پیراهنی آستین بلندتر که تا قوزک پا امتداد دارد. دامن سوّمی نیز که کوتاه و جلوباز است و شالی بافته شده دور آن قرار می‌گیرد، دیده می‌شود. گاه شلواری تنگ و مزیّن در زیر پیراهن، پوشیده می‌شد[94]. تمام زنان در دستنوشتهٔ مذکور، با زیورآلات، دیهیمهایی با جواهرات تکی در جلو، گردنبند، دستبند، گوشواره‌های حلقوی و خلخال ترسیم

تصویر XL ـ رقّاصه‌های موجود در قطعه‌ای از دیوارنگارهٔ قصر جوسق‌الخاقانی. سامره ۲۱۸ ـ ۲۷ق./۸۳۳ ـ ۴۲م. .

عکس از روی: Herzfeld, 1927. pl. 11

شده‌اند. جواهرات دیهیمِ صورت فلکی امرأةالمسلسله[1] به صورت گل‌آذینهایی است که یک هلال را تشکیل می‌دهند و در واقع از تزیینات تاجهای ساسانیان، اقتباس شده است[95]. اگرچه این جواهرات و دیهیمها در مجموع مشابه زیورآلات رقّاصه‌های منقور در دورهٔ ساسانیان و پس از آن، روی ظروف نقره‌ای هستند[96]، امّا پیراهن آنها جدید بوده و ممکن است بیانگر تن‌پوش اصلی زنان هنرور در دربار آل‌بویه باشد.

1. Andromeda.

دورهٔ سلجوقیان و پس از آن

خفتان آراسته، خود را به عنوان یک تن‌پوش مردانه در خلال قرن ۵ ق./۱۱م. همچنان حفظ نمود و می‌توان آن را در نقّاشیهای دیواری یکی از کاخهای غزنویان واقع در «لشکری بازار» در مرکز افغانستان که احتمالاً توسّط سلطان محمود اوّل (۴۲۱-۳۲ ق./۱۰۳۰-۴۱ م.) ساخته شده، مشاهده کرد. وجه داخلی ستونهای شاه نشین که بایک کتیبه و نقوشی از البسهٔ مجلّل اشرافی آراسته شده است، در واقع شصت تن از اشراف را نشان می‌دهد که ملبّس به بالاپوشهای ضخیمی هستند که به طور مورّب از سمت راست به چپ بسته شده و در سمت راستِ گریبان خود فقط یک زبانه دارند. این زبانهٔ تکی در بلالیک تپه[1]، احتمالاً در اوایل سده‌های ۵-۶ میلادی، در سغدیانا[2] پدید آمده و متعاقباً به صورت زبانه‌های جفتی مجاور هم، در قیزیل یافت شده است[97]. به نظر می‌رسد که این سبک از آسیای مرکزی، در لشکری بازار تداوم داشته است. این خفتانها بر روی تن‌پوشهای زیرین و مزیّن پوشیده می‌شد و با حاشیه‌ای از خطوط «طراز» در قسمت فوقانی بازوها، آراسته می‌گردید[98]. تسمه‌های چرمی که اشیای کوچکی از آنها آویزان می‌شد، به دور خفتان بسته می‌شد . شلوارهای حجیم و چکمه‌های بلند، مکمّل این لباس بود . شلومبرژه[99] حدس می‌زند که این تن‌پوشهای خطّاطی شده، خلعتهایی بودند که از سوی حکّام مسلمان به ملتزمین خود و یا هم‌پیمانانِ مهمّشان اهدا می‌شد. با توجّه به جزئیّات خفتانها، کمربندها و چکمه‌ها، آنها ظاهراً از ترکستان چین وارد می‌شدند و نامبرده نتیجه گرفته[100] که این تصاویر، نشانگر محافظینِ ترک سلطان غزنوی هستند. سربندی نرم، یادآور عمامهٔ موجود در دیوار نگارهٔ اتاق چهارم همان کاخ می‌باشد[101] که نظیرش در آسیای مرکزی و در یک دیوار نگاره واقع در بازاکلیک، متعلّق به قرن هشتم یا نهم میلادی، دیده می‌شود[102].

تعداد معدودی از قطعات برجای مانده از البسهٔ مردانه و زنانه، احتمالاً به بعد از ظهور سلسلهٔ سلجوقیان (۴۲۹ ق./۱۰۳۸ م.) در ایران و اوایل قرن ۶ق./۱۲م. تعلّق دارد. تصاویر موجود در نسخهٔ رسالهٔ صوفی به سال ۵۲۵ ق./۱۱۳۰-۳۱م.[103] بوضوح برخی تغییرات جدید در سبک لباس مردانه را در طیّ یک قرن و ربع، از زمانی که نسخهٔ آل‌بویه رونویسی شده بود، مشخّص می‌کند. هرچند که شکل اصلی عمامه و تونیک دست نخورد، امّا کمربند تسمه‌داری به منظور آویزان کردن سلاح اضافه شد[104]. زیورآلات نقرهٔ کمربندِ یافت شده در گنجینهٔ سلجوق واقع در نهاوند[105] گواهی می‌دهد که این نوع تن‌پوش هنوز در آخر قرن ۶ق./۱۲م. پوشیده می‌شد.

تداوم سبکهای لباس در طیّ تحریر دو نسخهٔ رسالهٔ صوفی می‌تواند بر مبنای آثار سفالینه،

---

1. Balalyk Tepe. 2. Sogdiana.

عاجی، دیوارنگاره‌ها و خرّاطیهای موجود در مصر فاطمیّه، این تصوّر را ایجاد کند که تن‌پوشهای ایرانی نظیر عمامه‌های پهن، نفوذی بسزا داشته‌اند[106]. این موضوع مشخّصاً در سفالینه‌ای جلادار نشان داده می‌شود که طیّ آن خفتان مرسوم با بازوبندهایی آراسته شده و روی چکمه قرار گرفته است. این تن‌پوشها از نمونه‌های اوّلیّهٔ ایرانیِ خود متفاوت هستند و باوجود ترکیب و آستینهای گشادِشان، و وجود یقه‌های چند ضلعی، بیانگر سبک ویژهٔ مصر فاطمیّه می‌باشد[107]. تمایل به رداهای گل و گشاد با آستینهایی عریض، ظاهراً در ایران سابقه‌ای نداشته، گرچه آثار به‌جا مانده در این زمینه ناکافی است. شکارچیان و کارگران در هنر فاطمیّه یا تونیکهای کوتاهِ تزیین شده همراه با نوارهایی در آستین و زیردامنیهایی کوتاه به تن دارند و یا رداهایی بلندتر که به جهت آزادی بیشتر در حین حرکت بالا زده می‌شد، پوشیده‌اند[108]. این پوشاک در سبکهای منقوش در دستنوشتهٔ صوفی، یعنی اوایل قرن ۴ق./۱۱م. قابل ردیابی است. مجموعه‌ای از نقّاشیهای موجود بر سقف کاپلا پالاتینا[1]، واقع در پالرموی سیسیل[2]، مورّخ سال ۵۳۴ ق./۱۱۴۰م.، نیز بر تداوم سبکهای پیشین لباس مردانه دلالت دارد، یعنی عمامه‌های گرد شده و رداهای بلندِ آستین‌دار با بازوبند که روی شلوارهای حجیمی پوشیده شده‌اند؛ درست مشابه همانها که در فاطمیّه دیده شد[109]. تاجی سه تَرک به شکل یک قلب وارونه چندین بار نشان داده شده است که یادآور تاجهای مجلّل منقوش بر دیوارنگاره‌های پنجیکنت می‌باشد[110].

نقوش زیادی نیز از زنان ایرانی برروی سفالینه‌های جلادار و نقّاشیهای دیواری در مصر فاطمیّه، دیده می‌شود. ایشان دیهیمهایی مرصّع و سربندهایی به اقتباس از تاجهای سلطنتی ساسانی بر سر دارند یا نوارهایی باریک مشابه با سربند رقّاصه‌های منقور بر ظروف نقره‌ای، به دور سر خود پیچیده‌اند[111]. این زنان رداهای مزیّن و گشاد با آستینهای عریض که با نوارهای «طراز» تزیین شده و یقه‌های چند ضلعی، مشابه ردای مردان به تن دارند. این رداها ممکن بود با کمربندهای مرصّع بسته و بر روی شلوارهایی گشاد پوشیده شوند[112].

تعداد تصاویر برجای مانده در رابطه با پوشاک از اواخر قرن ۶ق./۱۲م. تا اوایل قرن ۷ق./۱۳م.، یعنی دورهٔ حکومتهای کوتاهِ متعاقب سلجوقیان، بسیار زیادتر است. این امر بویژه در مورد زنان و مردان بلند پایه صادق است. تصاویر موجود بر روی سرامیکها و کارهای فلزّی و نیز دیوارنگاره‌ها، آثار مینیاتور و مجسّمه‌های گچبری‌شده، امکان توصیفی مبسوط از پوشاک درباریان را فراهم می‌سازد که در آن سبکهای جدید که احتمالاً توسّط سلجوقیان معرّفی شده، در ترکیب با سبکهای قدیمی‌تر، به کار رفته است.

1. Cappella Palatina. 2. Palermo in Sicily.

مشخّص‌ترین جامه برای مردان بلندمرتبه، خفتان سفت و مزیّنی بود که به طور مورّب از راست به چپ بسته می‌شد. د.ک. رایس[1]، این تن‌پوش را به عنوان یک «قبا» معرّفی کرده است (نک. فصل بیست و هفتم)[113] و ل. ا. مایر[2] حدس می‌زند که عبور گریبان از سمت راست مخصوص ردای ترکی است و بر عکس، بستن آن از سمت چپ، چنانکه وی اعتقاد دارد، مخصوص ردای «تاتاری»[3] یا مغولی می‌باشد[114] . در حقیقت بسته شدن از سمت راست، خاصّ خفتانهای ایرانی بوده که همراه با چکمه‌های بلند از دهه‌های آخر سلطنت ساسانیان تا اوایل سده‌های اسلامی، پوشیده می‌شد و نمونه‌هایی مشابه نیز در آسیای مرکزی داشته است (نک. مطالب قبلی). در دوران ترک‌ها مهمّترین تن‌پوش مردانه، تنها نوعی بود با آستینهای باریک و دامنی گشاد. این تن‌پوش در اوایل قرن ۷ق./۱۳م. در نسخهٔ ورقه و گلشاه توسّط عیّوقی (q.v.) به تصویر کشیده شده و نیز بر روی یک سفالینه متعلّق به همان زمان، بدون هیچ‌گونه تزیینات، مگر نوارهایی طلایی در بازو که ظاهراً بسیار متداول بوده‌اند، دیده می‌شود[115]. گاهی به‌صورت عمودی از جلو بسته می‌شد و حاشیه‌های مرصّع با بازوبندهایی داشت که روی آنها کلمهٔ «المؤمنین» یا عباراتی نظیر آن نوشته می‌شد و گاهی نیز تزییناتی بر روی شانه‌ها شبیه به اِپُل[4] داشت (**تصویر XLI**) که تزیینات ساسانیان و آسیای مرکزی موجود در طاق بستان و پنجیکنت را به خاطر می‌آوَرَد[116].

با این‌همه، مهمّترین وجه مشخّصهٔ پوشاک مردان در اواخر دورهٔ سلجوقی و پس از آن وجاهت طرح و نقشهای این تن‌پوشها بوده است. بر روی ظروف سفالی، طرحهای سادهٔ نقطه‌نقطه یا سه نقطه‌ای (که طرحی مرسوم در پوشاک منقور بر ظروف نقره‌ای دوران ساسانی است) وجود دارد و همچنین طرحهای پیچیده از طومارها یا اسلیمی‌هایی مشابه پنجهٔ دست یا بوتهٔ پیچ امین‌الدّوله دیده می‌شود که حتّی برخی از آنها اشکال درهمی هستند[117]. انواع نوارها و طرحهای کلّی هندی نیز رواج داشتند[118]. اینکه این طرحها صرفاً به عنوان نقوش خاصّ از برای آثار سفالین ارائه نشده است، بوضوح از پوشاک ترسیم شده در بقایای دیوارنگاره‌ها و تصاویر رونوشت کتاب ورقه و گلشاه که قبلاً به آن اشاره شد و نیز طرح پشت جلد مجلّدات کتاب الاغانی به تاریخ ۶۱۴-۱۶ق./۱۲۱۷-۱۹م. نوشتهٔ ابوالفرج اصفهانی و دو رونوشت از کتاب الترياق (کتاب نوشدارو) به تاریخ ۵۹۶ ق./۱۱۹۹م. نوشتهٔ گالن دروغین[5][119] که به ترتیب به ربع دوّم قرن ۷ق./۱۳م. نسبت داده شده‌اند، مشخّص می‌شود. هر سه دستنوشتهٔ آخر به شمال

1. D. C. Rice.
2. L. A. Mayer.
3. Tartar.
4. epaulettes.
5. Pseudo-Galen.

بین‌النهرین منسوب است. در آن نشان داده شده که بالاپوش سفت با گریبانی مورّب و نوارهای بازو ، از پایان قرن ۶ق./۱۲م. در آن منطقه نیز پوشیده می‌شده است. طرحهای موجی‌شکل در برخی از تن‌پوشها، بیانگر سنّت محلّی در ترسیم چینها است. چنین تن‌پوشی روی اثری فلزّی و گوهرنشان متعلّق به همان منطقه، نقش بسته است[120]. نوعی از این بالاپوش با آستینهای عریض، مشابه رداهای معروف مصر فاطمیّه و سقف کاپلا پالاتینا می‌باشد. انواع دوخته شده با پارچه‌های تزیینی و نوارهای «طراز» بر روی سفالهای ایرانیِ همان عصر و تصاویر دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه ترسیم شده است[121]. این تن‌پوشها همچنین در آثار فلزّی اواخر قرن ۶ق./۱۲م. ظاهر شده[122] که در ناحیهٔ گردن باز بوده و دو زبانهٔ گریبان دارند. هرچند که این تن‌پوشها از پارچه‌های غیرتزیینی دوخته شده است، امّا با نوارهای بازو آراسته شده‌اند. لباس مردان بلندمرتبه شامل انواع پوششهای سر است که برخی یادآور سبکهای قدیمی‌تر و مابقی بوضوح تقلیدی از ترکان سلجوقی بود. عمامه که بارزترین سربند مردان مسلمان از دوران امویان محسوب می‌شد، کماکان توسّط مردان والا مقام، پوشیده می‌شد. اندازهٔ بزرگتر و قسمت فوقانیِ پهن شده و سایه روشنِ منحصر به فرد آن، تقلیدی است از عمامه‌های منقوش در دستنوشتهٔ صوفی، متعلّق به اوایل قرن ۵ ق./۱۱م. (نک. مطالب قبلی). عمامه‌هایی درست شده از پارچه‌های طویل ساده یا آراسته، روی سفالینه‌ها و آثار فلزّی اواخر قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م. به تصویر کشیده شده است. به نظر می‌رسد که این نوع بیشتر در کشورهای عرب زبان که در آنجا با گذر زمان حجیم‌تر هم شده، رواج داشته است. با وجود تداوم استفاده از عمامه در ایران در پایان قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م.، امّا در میان مردم ایران، بر خلاف مردم سوریه و شمال بین‌النهرین، چندان رواج نیافت. در نسخ موجودِ هم‌دوره در مناطق مزبور، انواع گوناگونی از سبکهای ناشناخته در ایران ترسیم شده است[123].

در هنر ایرانیان، درباریان با تاجهای بالدار نیز نمایش داده شده‌اند. این تاجها در اصل از سربندهای تشریفاتی و سلطنتی ساسانیان اقتباس و متعاقباً توسّط حکّام اموی پذیرفته شدند (مثلاً نک. به گچبری موجود در قصر الحیرالغربی). تاج تا اواخر قرن ۶ق./۱۲م. مفهوم ضمنیِ سلطنتی خود را از دست داد و تبدیل به سربندی تزیینی از برای اشراف گردید. هم در آثار سفالی و هم در گچبریها، این تاج به صورت یک جفت بال در کنار جواهری به شکل یک غنچهٔ نیلوفر آبی نشان داده شده، یا آنکه در بالای نوارهایی مرصّع قرار گرفته است (**تصویر XLI**)[124].

در میان سبکهای جدیدِ سربند، در این دوره انواعی از کلاه و کلاهکها در اشکال و اندازه‌های متفاوت وجود داشت که طیفی وسیع را دربر می‌گرفت که عبارت بود از: کلاههای کوچک

تزیینی چین‌دار یا مضرّس[125]، کلاهکهای پهن با قپّه‌های مرکزی یا بدون آن[126]، و کلاههایی که لبه‌های خز داشتند یا اینکه کلّا از خز درست شده بودند[127]. کلاههای پهن شکاری که با خز آراسته می‌شد در نقّاشیهای دیواری سلجوقیان واقع در نیشابور دیده می‌شود[128]. سایر سربندها بلندتر و تا حدودی مخروطی‌شکل بود، که لبه‌هایی بیشتر شبیه به «فز»های امروزی، البتّه همراه با زواید ته مناری داشت[129]. کلاههای کوچک مشابهی با قپّه و لبه‌های برگشته در دیوارنگاره‌ها[130] و دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه[131] ترسیم شده است که در آن کلاههای مخروطیِ تزیین‌شده با خز (**تصویر XLIII**) و سربندی بلند و شاخه‌شاخه به شکلی عجیب[132] نیز دیده می‌شود. کلاههای گرد با تزیینات تاج خروسی در طرفین یا در جلو نیز توسّط درباریان در تصویر پشت جلد کتاب الاغانی بدست آمده از شمال بین‌النهرین، پوشیده شده است[133]. این موضوع که سبکهای جدید سربند در طرحهای کلّی نظیر: گرد، نوک تیز، مخروطی و لبه‌دار، توسّط ترک‌ها معرفی شده است از آثار قدیمی‌ترِ موجود در مناطق آسیای مرکزی نظیر قیزیل[1]، دندان اویلیق[2]، بازاکلیک[3] و پنجیکنت[4]، مشخّص می‌گردد[134].

تصویر XLI ـ گچ‌کاری منقوش و رنگین از یک مقام بلندپایهٔ ترک. اوایل قرن ۷ ق./ ۱۳ م. .
عکس از: انستیتو هنرهای دیترویت. شمارهٔ 25.64

1. Qïzïl. 2. Dandan Öiliq.
3. Bäzäklik. 4. Panjikant.

تصویر XLII ـ تصویر صورت فلکی ممسک‌الاعنه از کتاب دستنویس صوفی به نام صورالکواکب‌الثابته. به تاریخ ۶۴۷ق./ ۵۰ ـ ۱۲۴۹م. در Topkapi Sarayi. استانبول. ایاصوفیه 259.

از روی: Wellesz, pl. 19 fig. 48

بارزترین سربند پوشیده‌شده توسّط حکّام و درباریان، کلاهی مخروطی با نواری پهن از خز بود که پلاکی فلزّی، بلند و گرد در جلوی آن قرار می‌گرفت (**تصویر XLIV**). این کلاه در سفالهای لعاب‌دار و بی‌لعاب ایران و شمال بین‌النهرین به تصویر کشیده شده است[135] . از سوی دیگر در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه، پلاک، بسیار بلندتر از آنچه روی سفالینه‌ها ترسیم شده، می‌باشد و حتّی خود کلاه نیز بلندتر و مشابه «قلنسوه طویله» می‌باشد (نک. مطالب قبلی)[136]. این کلاه در شمال بین‌النهرین و سوریه همان‌طور که در پشت جلد کتاب الاغانی و نیز در رونوشت کتاب الترياق که قبلاً ذکرشان رفت، نشان داده شده و نیز در چندین نسخه از مقامات (محافل) نوشتهٔ «حریری» در همان دوران، به‌صورت کوتاه و گرد که در پشتِ پلاکی بلندتر پنهان شده است، دیده می‌شود[137]. د. ک. رایس[138] آن را تحت عنوان «شَربوش» معرّفی کرده که مورد توجّه «زنگی‌ها»[1] یعنی ترکانی که بر بخشهای شمالی بین‌النهرین و سوریه حکمرانی می‌کردند (۵۲۱-۶۱۹ ق./۱۱۲۷-۱۲۲۲م.) و جانشینانشان[139] بوده است. یافتن تاریخچهٔ این کلاه مشکل است. کلاههایی با پلاکهای مستطیل‌شکل در جلو و عقب که ممکن بود با خز تزیین شوند[140]، در نقّاشیهای دیواری بازاکلیک متعلّق به قرن ۳ ق./۹م. به تصویر کشیده شده است و ممکن است انواع قدیمی‌تر «شربوشِ» ترکی باشند.

سرانجام آنکه، سبک مشخّصهٔ حکّام و مردان بلندپایه در اواخر قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م. چکمه‌های بلندی است که انتخاب بدیهی مردم چادرنشین، به عنوان پای‌افزار بوده و رسمی دیرینه در ایران از دورهٔ هخامنشیان به بعد محسوب می‌گردد (نک. فصل پنجم). تشخیص شکل چکمه‌ها از آثار دوران پس از سلجوقیان دشوار است، چراکه در اغلب موارد سر آنها در زیر لبهٔ خفتانها مخفی شده است. آنها باریک و خوش‌ترکیب با پنجه‌هایی کمی نوک‌تیز و احتمالاً ساخته شده از چرمی نرم هستند (**تصویر XLIV**). در سفالینه‌ها آنها در رنگهای گوناگونی نظیر سیاه، قهوه‌ای، قرمز، آبی و سبزنشان داده می‌شوند[141]. ظاهراً برخی از آنها طرحهایی به شکل طومار، گل‌آذین یا مارپیچ دارند[142]. در مواردی محدود، امکان افکندنِ نظری اجمالی بر این چکمه‌ها فراهم است که به طور یکدست تا زانو بالا آمده‌اند[143]که به نوعی، چکمه‌های پوشیده شده توسّط ملازمان در حجّاری شکار گراز ساسانیان واقع در طاق بستان را به ذهن متبادر می‌سازد[144]. چنین سبکی بر ظروف نقره‌ای دوران پس از ساسانیان هم ترسیم شده است[145]. چه بسا آنها از نمونه‌های آسیای مرکزی همچون آنچه که در قیزیل، دندان اویلیق، فندوقستان[2]، بازاکلیک و پنجیکنت ارائه شده[146] و نیز در ظرفی نقره‌ای از دورهٔ سغدیان ترسیم شده[147]، اقتباس شده باشند.

---

1. Zangids.
2. Fondukistan.

تصویر XLIII ـ ورقه و گلشاه در مکتب. برگرفته از دستنویس عیّوقی به نام ورقه و گلشاه. اوایل قرن ۷ ق./ ۱۳ م. Topkapi Sarayi، استانبول، Hazine 841.

عکس از روی: Ipsiroğlu. fig. 13

تصویر XLIV ـ «حملهٔ غیر مترقّبه». برگرفته از دستنویس عیّوقی به نام ورقه و گلشاه، اوایل قرن ۷ ق./ ۱۳ م. Topkapi Sarayi، استانبول، Hazine 841, fol. 41.

از روی: Ipsiroğlu, fig. 17

در دو قطعهٔ سرامیکی، قسمت فوقانی یک چکمهٔ نوک‌تیز، چنان ترسیم شده که همچون یک تسمه، گویا به یک سری نوار داخلی، به شیوهٔ ساق‌پیچهای پارتی و ساسانی، متّصل است (نک. فصل پنجم)[148]. این موضوع که چکمه‌های منقوش در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه به این شیوه

متّصل شده، از تصاویر صحنه‌های نبردی مشخّص می‌شود، که طیّ آن در اثر کنار رفتن بالاپوش، تسمه‌ای پهن و چرمی را می‌توان دید که از زانو به یک تسمهٔ داخلی امتداد یافته است(**تصویر XLIV**)[149]. این طریقهٔ محکم ساختنِ چکمه‌ها قطعاً منشأ آسیای مرکزی داشته و در مجسّمه‌های قرن ۶ ـ ۷ م. در فندوقستان و نقّاشیهای دیواری قرن ۸ـ۹ م. در بازاکلیک، به تصویر کشیده شده است[150]. با آنکه تقریباً همیشه خفتان مردان با شلوارهای توزده در چکمه‌ها پوشیده می‌شد، امّا دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه شلوارهای گشاد را که از چکمه بیرون افتاده‌اند، نشان می‌دهد[151]. تصویر مردان طبقات پایین‌تر اجتماع با خفتان و چکمه همراه نمی‌باشد. در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه، قصّاب و نانوا پا برهنه و تا کمر لخت هستند و تنها شلواری گشاد و سفید به تن دارند[152]. پای سربازان و نگهبانان پیچیده در ساق‌پیچ یا شلوارهای گشاد همراه با نیمتنه‌های کوتاه و بی‌آستین، نشان داده شده است[153]. خود «ورقه» پس از اسارت فقط شلواری گشاد که ظاهراً جامهٔ معمول زندانیان بوده، به تن کرده است[154]. در دستنوشتهٔ کتاب الترياق به سال ۵۹۶ ق./۱۱۹۹م. کارگران و باغبانان شلواری تا زانو با بالاتنه‌ای لخت دارند، یا تونیکهایی کوتاه بدون شلوار پوشیده‌اند[155]. در آثار فلزّی متعلّق به همان دوره و همان منطقه، این افراد شلوارهایی کوتاه با تونیکهایی بالا زده تا کمر به تن دارند[156]. هرچند این کارگران اغلب سر برهنه هستند؛ امّا انواع کلاه را نیز پوشیده‌اند از جمله: کلاههای بنددارِ بلندِ مخروطی با لبه‌های برگشته[157]، کلاههای نوک‌تیز کوچک، و کلاههای پلّکانی[158]. نوعی سربند مشخّص که ظاهراً منحصر به شمال بین‌النهرین بوده، کلاهی است بلند و نوک تیز با لبه‌ای پهن که از نظر محافظت صورت از تابش آفتاب مناسب می‌باشد. این کلاه ظاهراً در تصاویر کارگران و باغبانان، چه بر آثار فلزّی مرصّع و چه بعدها در دستنوشتهٔ کتاب الترياق ترسیم شده است[159]. در همین نسخه

تصویر XLV ـ قدحی با تزییناتِ رنگین لعابدار. ایران. قرن ۷ ق./ ۱۳ م. موزهٔ هنری متروپولیتن. شمارهٔ 57. 61. 16. مجموعهٔ Henry G. Leberthon تقدیمی خانم و آقای Wallace Chauncey

نیز کلاهی سفری توسّط سوارکاری بلندپایه همراه با خفتانی مزیّن پوشیده شده[160]که همان را یک شکارچی، در تصویری بر روی یک ابریق مرصّع، به دست آمده از آناتولی، به سر دارد[161] .

نقوشی نیز ملبّس به شلوارهای تنگ یا گشاد از نوعی گرانبهاتر هستند که با طرحهایی آراسته شده و همراه با تونیکهای کوتاه مزیّن پوشیده شده‌اند . این نقوش شامل دشمنان شکست‌خورده و موجودات بالدار خیالی[162] و مردانی درگیر در فعّالیّتهای مبهم فیزیکی مثل رقص یا بندبازی می‌باشد[163].

نقوش زنان در قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م. گرچه از لحاظ تعداد بیشتر از دوره‌های قبلی است، امّا گاهی تشخیص آنها از جوانکهای بی‌ریش، دشوار می‌باشد. چرا که آنها نیز خفتانهای سفتِ مزیّن با آستینهای باریک و گریبانهای مورّب که از راست به چپ بسته می‌شد، می‌پوشیدند[164]. این خفتانها به همان شیوهٔ مردان همراهشان تزیین می‌شد، یعنی با نوارهای بازو و طرحهای نقطه‌نقطه، طوماری، هندسی، و اَشکال تصویری. رداها با آستینهای عریض، نمونه‌های فاطمیّه را به‌خاطر می‌آورَد (**تصویر XLV**) که ظاهراً در میان زنان از رواج بیشتری برخوردار بوده تا مردان[165]. البتّه تمامی زنان در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه آن را پوشیده‌اند و این در حالی است که تقریباً همیشه آستین مردان، باریک بوده است (**تصویر XLIII**)[166]. این رداها گاهی اوقات در زیر بالاپوشهای طرح‌دار با آستینهایی عریض پوشیده می‌شد[167]. خفتان زنان گاهی اوقات از پایینِ کمر باز بود که شلوارهای گشاد سفید یا پیژامه‌های راه‌راه یا پیچازی در زیر آن دیده می‌شود (**تصاویر XLIII** و **XLV**)[168] که اوّلین جامهٔ مقبول زنان در سالهای اوّلیّهٔ دوران امویان شمرده می‌شود (نک. مطالب قبلی).

زنان درباری در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه با نعلینی نوک‌تیز و کوچک به تصویر کشیده شده‌اند (**تصویر XLIII**)[169]. بر روی سفالینه‌ها ممکن است این نعلین به‌صورت یک لنگه پوشیده شده باشد، درحالی‌که پای دیگر برهنه است و با حنا یا خالکوبی نقّاشی شده و نیز یک خلخال به دور قوزک پا بسته شده است[170]. چکمه بندرت در نقوش زنان ترسیم شده، هرچند گاهی بر روی برخی سفالینه‌ها دیده می‌شود[171].

زنان درباری انواع تزیینات مو مثل تاجها و کلاهها را به کار می‌بردند. شاید بارزترین سربند بر روی سفالینه‌ها، آثار فلزّی و تصاویر نسخ دستی، دیهیم مرصّعی باشد که در جلو با یک غنچهٔ نیلوفر آبی گرد می‌شد یا یک جواهر برگ شبدری آن را می‌آراست و گاهی با روبانهایی بلند بسته می‌شد[172]. چنین زینت‌آلاتی برای زنان در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه[173]، پشت جلد کتاب الاغانی و در کتاب الترياق به سال ۵۹۵ ق./۱۱۹۹م. ترسیم شده است[174]. اینها بسیار شبیه به

نقوش صور فلکی زنانه در دستنوشتهٔ صوفی متعلّق به اوایل قرن ۵ ق./۱۱م. می‌باشد (نک. مطالب قبلی)[175] و در اصل از دیهیمهای رقّاصه‌های منقور بر ظروف نقره‌ای متعلّق به اواخر دوران ساسانیان اقتباس شده است[176].

کلاهی پهن و کوچک با یک جواهر یا پلاک در جلو، یا گره خورده با روبان نیز سبک متداول زنانه بوده است[177] . سایر سربندها مشابه مردان بود؛ از جمله کلاههای گرد، کلاههای پهن با قُبّه‌های مرکزی و «فز»ها. وجود تشابه در جزئیّات، تشخیص نقوش مردانه و زنانه را از هم مشکل کرده است[178]. تنها زمانی‌که تصویری با گوشواره‌های مشخّصِ حلقه‌ای یا پلّکانی نمایان می‌شود، قطعاً صاحب آن تصویر زن می‌باشد (**تصویر XLIII**)[179]. این کلاهها که پیدایش آنها به آسیای مرکزی برمی‌گردد به وسیلهٔ زنان منقّش در دیوارنگاره‌های قیزیل، پوشیده شده است[180]. زنان بلندپایه، تاج بالدار را که از الگوهای ساسانی تقلید شده استفاده می‌کردند. این تاج روی سفالها و تصویر پشت جلد کتاب الترياق متعلّق به قرن ۷ق./۱۳م. و ترجمهٔ فارسی متن صوفی دیده می‌شود (**تصویر XLV**)[181]. در نسخهٔ صوفی صورت فلکی‌ای که تاج بالدار به سر دارد، امرأةالمسلسله است که به‌صورت یک رقّاصه و یا بازیگر دربار، ترسیم شده است. وی ملبّس به تونیکی است چسبان که از راست به چپ توسّط یک شال بسته شده، همراه با شلواری گشاد و موّاج، نعلین نوک تیز و گنجینه‌ای از جواهرات؛ که شامل یک گردنبند با آویز، گوشواره، دو دستبند در هر مچ و خلخالهای قوزک پا می‌شود. غنای زیورآلات وی، این تصویر را به رقّاصان منقور بر ظروف نقره‌ای دوران ساسانیان و پس از آن،و همچنین نقوش دورهٔ اموی و اوایل عبّاسی مرتبط می‌کند؛ هرچند در اواخر قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م. این رقّاصان، لباسهای حجیم‌تری به تن می‌کردند.

تصاویر بالدار که بر سر حکّام چتر گشوده‌اند یا همراه با شخصیّتهای مهمّ می‌باشند، مانند رقّاصه‌های درباری لباس پوشیده‌اند. بر روی سفالها، آنها معمولاً ملبّس به دیهیمی مرصّع، نعلین، شلوارهای گشاد و تونیکهای مزیّن، نشان داده شده‌اند[182]. در پشت جلد کتاب الترياق به سال ۵۹۶ ق./۱۱۹۹م.، این تصاویر در تونیکهایی به رنگهای برّاق که در جلو به منظور آزادی بیشتر در حرکت، با شالهایی گره خورده است، نشان داده می‌شوند. این تونیک به‌وسیلهٔ نوارهای بازو و طرحهای طوماری آراسته شده، که روی شلوارهایی گشاد با دمپاهای موّاج و نیز پارچه‌هایی از طرحهای متضادّ قرار گرفته است[183]. این تصاویر همراه با زیورآلات مفصّلی هستند. تصویر فرد نشسته‌ای که در مرکز تصویر پشت جلد کتاب الترياق ترسیم شده به همین سیاق لباس پوشیده، به‌اضافهٔ آنکه بالاپوشی گشاد و مزیّن و حدّاقلِ لباس زیرین را در بردارد. در

کتاب الاغانی اشکال بالدار مشابهی، با تونیکها و شلوارهای مجلّل ترسیم شده است[184].

در این دوران گاهی زنان با اشارپ‌هایی که دور سرشان پیچیده شده و روی شانه‌هایشان افتاده، به تصویر کشیده شده‌اند. چنانچه در تصویری از صورت فلکی ذات‌الکرسی[1] در دستنوشتهٔ صوفی به سال ۶۴۷ق./۱۲۴۹-۵۰م.[185] و نیز در ورقه و گلشاه - که به نظر می‌رسد مشخّصهٔ مادر گلشاه و کلّاً زنان مسنّ‌تر باشد ــ دیده می‌شود[186]. در تصاویر موجود بر روی سفالینه‌ها، این اشارپ ممکن است مثل حجابی روی نیمهٔ پایینی صورت، بویژه در حین سفر کشیده شود[187]. در مینیاتوری از کتاب الترياق متعلّق به قرن ۷ق./۱۳م. زنان شتر سوار مسافر، با حجابشان که با پیشانی‌بندهایی محکم شده است، نشان داده شده‌اند[188] . از این مثالها بوضوح می‌شود فهمید که لباس ایرانیان در شش قرن اوّل حاکمیّت اسلام، به طرز خیره‌کننده‌ای سنّت‌گرا بوده است. گو آنکه سبکهای جدید بویژه پس از ظهور ترک‌ها معرّفی شدند. سبکهای ابتکاری نیز در سربندها و زیورآلات تزیینی در زمان سلجوقیان، گونه‌های اصلی لباس ایرانیان را بندرت تغییر داد. از طرفی یک گرایش محرز به سوی مردانه‌تر کردن سبک لباسها وجود داشت. چنانچه در سده‌های ۶ق./۱۲م. و ۷ق./۱۳م.، خفتان اغلب توسّط مردان و زنان پوشیده می‌شد و زنان البسهٔ جانبی که سابقاً متعلّق به مردان بود، نظیر چکمه‌ها و برخی سربندها را به تن کردند . با وجود این، علی‌رغم این جا به جایی، ساختار سنّتی پوشاک ایرانی، در اساس بدون تغییر باقی ماند. خفتان سفت و مزیّن، همراه با شلوار و چکمه، باقیمانده از سبکهای اواخر دوران ساسانیان و نیز آسیای مرکزی، کماکان توسّط مردان و زنان بلند مرتبه در ایران، تا ظهور مغولان و حتّی پس از آن، پوشیده می‌شد (نک. فصل نهم).

پی‌نوشتها

[1]. Ettinghusen, p.190 fig.2.

[2]. Thompson, pl.II/1-2.

[3]. Thompson, pl.II/3-4.

[4]. Fukai and horiuchi, I, pl.v; Peck, 1969. pls.XV-XVII.

[5]. Fukai and horiuchi, I, pls. XXXV, XXXIX; Harper, 1981, pls.19, 21, 27, 23, 36, idem, 1978, pl.25.

---

1. Cassiopeia.

[6]. Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, LVII.

[7]. Peck, 1969, P.121.

[8]. Hamilton Pl.Lv/1 .و نیز نک

[9]. Fukai and Horiuchi, Pl.XLV.

[10]. Herzfeld,1941, p.309 fig.402.

[11]. Rowland, pl. 57; T. T. Rice, figs. 83, 97, 157, 179; Belenitsky,. 1983, fig. 143 .و نیز نک

[12]. Hamilton, pl.XXXV I/6.

[13]. Fukai and Horiuchi, I. pls. XXXV, XXXIX, Harper 1981. pls. 19, 27, 36.

[14]. Jeroussalimskaja, pls. I, XIII.

[15]. Jeroussalimskaja, p. 186.

[16]. p.205.

[17]. pp.203-06.

[18]. Schlumberger, 1939 pl. XLV/3.

[19]. Schlumberger, 1939 p.353.

[20]. Fukai and Horiuchi, II pls. LXVI, LXVIII, LXX; Harper, 1981, pls. 16, 19, 24,29, 36.

[21]. Ghirshman. 1962, pp. 47 fig. 60, 56 fig. 70, 79. fig. 91; Harper 1981, pls. 13, 14, 16, 38.

[22]. 1939, p. 328.

[23]. Jeroussalimskaja, p. 203.

[24]. Hamilton, pl. VII/2. 3. 7.

[25]. Thompson,p. 44 pl. Ix/1.

[26]. Almagro et al, pp. 182-86, pls. XXXIV- XXXV III.

[27]. Fukai and Horiuchi, I, pl. lxxIv;peck, pp 104-105.

[28]. Almagro et al, pp. 133, 178, 180, pls. XXX, XXXII.

[29]. Almagro et al, pp. 158, 159, Pls. Xb, XI.

[30]. Schlumberger, 1946-48, p. 89 fig. 4, pl. b.

[31]. Schlumberger, 1946-48, p. 89 fig. 4.Pl.B.

[32]. 1946-48, p. 96.

[33]. Schlumberger 1940-48, P. 91 fig. 5 Pl. B; Harper, 1981, pls. 10, 13, 15.

[34]. Ghirshman,1962,pp.173 fig.215.178 fig.218. 215 fig. 256; Harper, 1978, pp.60 fig.18,77 26

[35]. *Survey* of *Persian Art* 230B Iv, Pls. 229A qa, مثلاً

[36]. Schlumberger, 1946-48, p. 89 fig. 4 pls. B.XXV.

[37]. Ghirshman, 1962,.p. 218 fig. 259 Peck, 1969, pls. X, XI.

[38]. *Survey of persian* Art. IV, pl. 208A.

[39]. Weiss, P. 433 no. 258.

[40]. Peck, 1969, pls. IXb, X و نیز

۴۱. مسعودی، مروج، به کوشش پلاّت، جلد ۴، صص. ٦-۷؛ Ettinghausen, 1972, p.30; Serjeant, p.67

[42]. Almagro et al, p. 154, Pl. VIb.

[43]. Fukai and Horiuchi,I,Pls.LIX,LXIX,LXX,Ghirshman,1962,pp.215, fig. 256, 218. fig. 259.

[44]. Almagro et al., p. 175, pl. XXVIIc.

[45]. Almagro et al., pp. 154, 190, pls. V, XLIIc.

[46]. Almagro et al., p. 157, pl. IXb.

[47]. Almagro et al., p. 157, pl. IXa.

[48]. Schlumberger, 1939, p. 354 fig. 25; Hamilton, pl. LVI/6-9.

[49]. 1939, p. 354.

[50]. Ghirshman,1962, pp. 215-17 figs. 256-58; Grabar. pls. 19-23.

[51]. Guest and Ettinghausen, pl.12/43: و نیز

[51]. Le Coq,1926, p. 116 Herzfeld, 1927, pls. XVI, LXV, LXIX.

[52]. Serjeant, 1972 p. 214.

[53]. LXVIX Herzfeld, 1927, p. 88 fig. 65 pls. LXV, lXVI.

[54]. LXXXIX Fukai and Horiuchi, I, pls. XXXV, XXXIX, L, LVII.

[55]. Ghirshman, 1953, p. 69; idem, 1963, pp. 305-06 fig. 13.

[56]. Le Coq, 1924, pls. 14, 15, 17; Grünwedel, 1920, p. 128 fig. 14; Bussagli, p. 59; Belenitsky, 1973, pls. 9, 11, 122, و نیز نک. مدخل «کمربند»، ضمیمه شمارهٔ ۲، در دوران پارت‌ها و ساسانیان.

[57]. Wilkinson, 1986, pp. 206-07 figs. 2. 39-40.

[58]. Le Coq, 1926, pl. 20 Wilkinson, 1986, p.211.

[59]. 1986, p. 209.

[60]. fig 2.40 Wilkinson, 1986. p.207.

[61]. T.T. Rice, p. 108. fig. 91; Azarpay, p. 66 fig. 31.

[62]. Almagro et al., p. 162. pl. XIVb.

[63]. Wilkinson, 1973, pl. 2; *The arts of Islam*, p. 35, pl. 4.

[64]. Le Coq, 1926 p. 116; Wilkinson, 1973, pl. 2.

[65]. Wilkinson, 1973, pl. 2/62a; Thompson. p. 44, pl. IX/1.

[66]. Whitfield, pl. 84.

[67]. Wilkinson, 1973, p. 47 fig. 64,pl. 2; *The arts of Islam*, p. 35, pl.,4.

[68]. Wilkinson, 1973, pp. 45 fig 62 47, fig 64.

[69]. Le Coq, 1913, pl. IV; T.T. Rice, p. 190 fig. 180.

[70]. Grube, 1976, p. 77 fig, 38 *Arts of, Islam* p. 35, pl. 4; Atil,p. 18 fig. 3.

[71]. Sourdel-Thomine and Spuler, pl. 154 d-e.

[72]. Sourdel-Thomine and Spuler, pls. 155b, 204c.

[73]. Sourdel-Thomine and Spuler pl. 267b.

[74]. Serjeant, 1972, p. 214.

[75]. ed. Guirgass, I, p. 300; Serjeant, p. 90.

[76]. Serjeant, p.68 Gorar, p. 710.

[77]. Herzfeld, pls. LXI, LXIII.

[78]. Atil, pp. 20-21, no. 4.

[79]. Lane, pl. 26a.

[80]. Wellesz, pls. 2/3-4, 3/5, 4/7-8, 5/9.

[81]. Wellesz, pls. 2/4, 4/8, 5/9, 7/14.

[82]. 1972, pp. 30-33.

[83]. Ghirshman, 1962, pp. 153-54 fig. 196, 169-70f fig. 212.

[84]. Ettinghausen, 1972, fig. 89.

[85]. Survey of persian Art IV, pl. 208 A.

[86]. pls. 208 A, 218.

[87]. pl. 207B.

[88]. Herzfeld,1927, XX-XXI pls.

[89]. Herzfeld, 1927, pl. xVI.

[90]. Le coq, 1926, p. 116.

[91]. Atil,p. 24 no. 6.

[92]. 1924, pl. I; idem, Le coq, 1926, p. 116.

[93]. Wellesz, pls. 3/6, 7/13.

[94]. Wellesz, pls. 5/10, 6/11-12.

[95]. Wellesz, p. 14, pl. 6/12.

[96]. Ghirshman, 1962, pp. 215-17 figs. 256-58.

[97]. T.T. Rice, pp. 101 fig. 83, 97 fig. 112, 180 fig. 190.

[98]. Schlumberger, 1952 pls. XXI, XXII/1.

[99]. 1952, p. 264.

[100]. 1952, p. 267.

[101]. Schlumberger, 1952, pl. XXXII/2.

[102]. Bussagli, p. 110.

[103]. Topkapi Sarayi Istanbul, Ahmet III 3493.

[104]. Wellesz, pl. 18/45.

[105]. Gray, p. 75, pl. XXXII.

[106]. Lane, pl. 26B; Atil, p.128 no. 57; kühnel 1971, p. 229 fig. 194; Ettinghausen, 1942, p. 123 fig. 23; Jenkins, fig.

[107]. Ettinghausen, 1942, fig. 23 Lane, pl. 26B; Atil, p. 128 no.57.

[108]. Kühnel, 1971, p. 229 fig. 194; idem, 1929, p. 408 fig.404.

[109]. Ettinghausen, 1942, figs. 7-8; idem, 1962, p. 45.

[110]. Ettinghausen, 1962, p.45 idem, 1942, fig. 7; Belenitsky, 1968, fig.142.

[111]. Grube, 1968, p. 13 fig. 4; Philon, pl. XXIIA; D.T. Rice, p. 127 fig. 93.

[112]. Robinson,pl.3/1.7;D.T.Rice,p.127 fig.93 Grube 1968,p.13 fig. 4; .Philon, pls. XXIIA, XXV.

[113]. 1953, p. 133.

[114]. p.21.

[115]. Ates, pls. 1/2-3, 5/13,15; Atil, pp. 82 no. 35, 92 no 40, 100 no. 44.

[116]. Fukai and Horiuchi, I, pl. LXVI;T.T. Rice, p.108 fig 91.

[117]. *Survey of Persian Art* V, pls. 640 B, 642, 643 A-B, 651, 653, 673 B; Atil, pp. 68 no. 28, 72 no. 30,78 no 33, 102 no. 45, 104 no 46.

[118]. Lane, pl. 68; *Survey of Persian Art* v pls. 652, 654, 656 A, 657 A, 666-68;Atil, pp78 no. 33, 84 no , 36, 96 no. 42.

[119]. *Survey of persian Art*-v, pl. Ettinghausen, 554A-B; Ates, pls. 1/3, 6/16, 18; D.S. Rice, 1953,figs 14-19;1962, pp. 65, 85, 91.

[120]. Du Ry, pp. 116-17; Guest and Ettinghausen, figs. 11-16.

[121]. Atil,102 no. 45; *Survey of persian Art* V, pls. 641 B, 687; Ates, pls. 6/18, 10/27 Lane, pls. 55A, 58B, 68A.

[122]. Baer, figs. 3-4.

[123]. Ettinghausen, 1962, pp. 75-77, 79, 87, 97, 106-07,113-14, 116, 118-19.

[124]. Atil, pp. 188 no. 52, 120 no. 53; *Survey of Persian Art* V. pls. 687, 707 C.

[125]. Atil, p. 68 no. 28.

[126]. Aitl, 94 41; no. Atil, pp. 78 35.

[127]. Aitl, p.94 no. 41: *Survey of persian Art* V, pl. 653.

[128]. Wilkinson, 1986, fig. 28.

[129]. *Survey of Persian Art v,* pl.643 B, 646 A, 688 A; Atil, p. 110 no. 50.

[130]. *Survey of Persian Art* V, Pl. 554.

[131]. Ates,fig. 27.

[132]. Ates, pl. 1/3; Ipsiroğlu, fig. 16.

[133]. Ettinghausen, 1962, p. 65.

[134]. Whitfield, pl. 69; Belenitsky, 1968, Grünwedel, 1920, pls. XXVII, XIIX; Le Coq, 1926, pl. 20; fig. 144; Seyrig, pl. II.

[135]. Lane, pls. 37B, 63A, 64B, 68A, 78A; Atil, p. 96 no. 42;*Survey of Persian Art* V,pls.651, 672, 675, 651, 672, 675, 688, 708.

[136]. Ates, pls. 13/36, 14/39 و نیز:

[137]. Ettinghausen, 1977, pp. 65, 91; D.S. Rice, 1953, figs.16-19; Buchthal, fig. 6.

[138]. 1953, p. 133.

[139]. cf. Mayer, p. 28.

[140]. Le Coq 1926, pl. 20.

[141]. *Survey of Persian Art* V. pls. 668 D, 686, 687, 705; Atil. p. 100 no. 44.

[142]. *Surveyof Persian Art* V. pl. 653, 651.

[143]. *Survey of Persian Art* V. pl. 705.

[144]. Fukai and Horiuchi, I, pls. XXV, XLIII.

[145]. Harper, 1981, pls. 19, 27, 36.

[146]. Le Coq, 1928, pp. 116; Bussagli, pp 430; 80;Ghirshman, 1962, p. 32 fig, Belenitsky, 1968, figs, 143-44.

[147]. T.T. Rice, p. 115, fig. 101.

[148]. *Survey of persian Art* V. pls. 672, 686.

[149]. Ates pls. 1/2, 2/4, 4/11, 5/13, 9/24; Ipsiroğlu fig. 17: Melikian-Chirvani, opp. p. 99 fig.38.

[150]. Ghirshman, 1962, p. 321, fig, 430; Le Coq, 1913, pl. 22.

[151]. Ates, pl. 11/32.

[152]. Ates, pl. 1/1.

[153]. Ates pls. 8/21, 15/42.

[154]. Ates, pl. 4/11; *Survey of persian Art* V, pl. 692 B; Grube, 1976, pl. 142.

[155]. Ettinghausen 1962, pp. 84, 85.

[156]. D. S. Rice. 1949, p.338 fig D; idem, 1957, fig. 11.

[157]. Rice, 1949, p. 338 fig. D D. S.

[158]. Ettinghausen, 1962,p. 85.

[159]. Ettinghausen, 1962, p. 91; D. S. Rice, 1949,p. 338 fig. D.

[160]. Ettinghausen, 1962, p. 91.

[161]. Allen, pl. 7,detail, p. 60.

[162]. Atil, p. 112 no. 50; Lane, pl. 69A.

[163]. *Survey of Persian Art* V, .pl. 712.

[164]. *Atil, pp. 99no. 41, 96. no,* 42, 104 no. 46, 120 no. 53; *Survey of Persian Art*V,.pl.672, 689.

[165]. *Survey of Persian Art* V, pls.641 B, 653, 693.

[166]. Ates, pls. 1/2-3, 5/15, 6,17-18, 7/19, 9/25-26, 10/28-29 و نیز

[167]. *Survey of Persian Art* V, pls. 651, 691A, 720A.

[168]. Ates, pls. 1/2-3, 5/15, 7/19, 10/28 - 29, 11/31, 14/39 and 41, 15/43; *Survey of Persian Art* V, pls. 652, 664, 672.

[169]. Ates, pls. 1/2-3, 7/19, 10/28, - 29 11/31, 15/43.

[170]. *Survey of Persian Art* V, pls. 651, 652, 653.

[171]. *Survey of Persian Art* V, pl .641, 672. Atile, p. 10, no. 53.

[172]. Atil, p. 94 no. 41, 104 no. 46; Lane, pls. 56B, 84A; *Survey of Persian Art* V, pls. 641B, 646B, 651, 693; Grube, 1976, p.183; DuRy, p.116 *Survey of Persian Art* V, pls. 641 B, 646 B, 651, 693; Grube, 1976, p. 183; Du Ry, p. 116 Atil, pp. 94 no. 41, 104 no. 46; Lane, pls. 59 B, 84 A.

[173]. Ipsiroğlu, fig. 16; Ates, pls. 1/3, 13/38.

[174]. D. S.Rice, 1953, fig. 17-19; D.T. Rice, 1965, pl. I. opp. frontispiece.

[175]. Wellesz 3/6, Pls. 6/11-12 5/10.

[176]. pls. 19-22 Grabar, 1967.

[177]. *Survey of Persian Art* V, pls. 653, 672; Lane, pl. 68A; Atil, p. 96 no.42.

[178]. *Survey of Persian Art* V, pls. 641, B. 664, 666, 688, 703; Atil, pp. 120 no. 53,121.

[179]. *Survey of Persian Art* V, pls. 641, 646, 652, 690, 691.

[180]. Grünwedel, 1920, pl. XXVII.

[181]. Atil, p. 120 no. 53; *Survey of Persian Art* V, pl. 687; D.T. Rice, 1965, pl. I opp, frontispiece, Wellesz, pl. 20/49.

[182]. *Survey of Persian Art* V, pl. 686.

[183]. D.T. Rice, 1965, pl. I, opp. frontispiece.

[184]. D.S. Rice, 1953, figs. 16-19.

[185]. Wellesz, pl. 20 fig. 51.

[186]. Ates, pls. 9/26, 10/29.

[187]. Lane, pl. 62B.

[188]. Ettinghausen, p. 91.

مآخذ

- j . w. Allen, *slamic metalwork*. the nuhad es-said collection, London, 1982.

- M. Almagroet *al., qosayr amraresidencia ybanosen el desierto de jordan*a, Madrid, 1975

the arts of islam masterpieces from the metropolitan museum of Art, New York,1982.

- A. Ates,Un vieux poeme romanesque persan.Recitde warqahet

Gulshah. *ars orientalis* 4, 1961,pp. 143-52.

- E Atil, *ceramics from the world of islam*, Washington.D.C. 1973.

- E. Baer, An islamic inkwell in the metropolitan museum of Art, in R. Ettinghausen. *ed..islamic Art in the metropolitan museum of Art*. New York, 1972.

- M. belenitsky. *central asia*. cleveland, 1968.

idem, *monumental,noe iskusstvo pyandzihikenta*, Moscow, 1973.

- H. Buchthal, hellenistic, miniatures in Early Islamic Manuscripts, *Arts Islamica7*, 1940,pp. 125-33.

- M. Bussagli, *painting of central Asia* , Geneva, 1963.

- J. Du Ry, *Art of Islam*, New York, 1970.

- R. Ettinghausen,painting in the fatimid period. A Reconstrion, *Arts islamica9*, 1942, pp. 112-24.

- Idem, *Arab painting*, Geneva, 1962.

- Idem *form, byzantium to sasanian iran and the islamic world*, Leiden,1972.

- S, Fukai andk. Horiuchi, *Taq-i-Bustan*, 2vols., Tokyo, 1969-72.

- R. Ghishman, notes iraniennes V. scenes de Banquet sur Iargenterie iraniennes V. scenes de banquet sur iargenterie sassanide, *Artibus Asiae* 16,1953,pp. 51-76.

- Idem, *Persian Art. The parthian and sassanian Dynasties*, New York, 1962.

- Idem, notes iraniennes XIII. trois epees sasanides. *Artibus Asiae* 26, 1963,pp. 293-311.

- O. Grabar, *Sasanian silver. late Antique and Early mediaeval Arts of luxury from iran, ann Arbor*, mich., 1967.

- B. Gray, Aseljuk Hoard from persia, *the British museum Quartely* 13, 1939,pp. 73-79.

- E. J. Grube. *The classical style in islamic painting*, New York 1968.

- Idem, *Islamic pottery of the 8 th to the 15 th century in the keir collection*, London,1976.

- A. Grunwedel, *Altbudhistiche kultstatten in chinesisch- turkistan*, Berlin, 1912.

- Idem, *alt-kutscha*, berlin, 1920.

- G.D. Guest and R. Ettinghusen, the iconography of kashan luster plate, *Arts Orientalis* 4, 1961, pp. 25-64.

- R. W. H. amiltol, *Khribet al mafgar. An Arabian mansion in the gordan walley*, Oxford,1959.

- P. O. Harper, *The royal hunter. Art of theth sasanian empire*, New York, 1978.

- Idem, *silver vessesl of the sasanian period* I. Royalimagery, New York, 1981.

- E. Herzfeld, *Die Ausgrabungen von Samarra III.Die Malereien von Samarra*, Berlin,1927.

- Idem, *Iran in the Ancient East*, New York, 1941.

- M.S.Ipsiroglu, *Das Bild im islam*, Vienna and Munich, 1971.

- M.jenkins, An11th-century Woodcarving from a cairo Nunnery, in R. Ettinghausen, ed., Islamic *Art in the Metropolitan museum of Art*, New York, 1972.

- A.jeroussalimskaja, Le cafetan aux simourghs du tombeau de Mochtchevaja Balka (Caucase septentrional), *Studia Iranica* 7, 1978,pp.183-211.

- T.S.kawami, *Monumental Art ofthe Perthian period* ,Leiden, 1987.

- E.R.Knauer, Toward a History of the sleeved coat. A study of the Impact of an Ancient Near Eastern Garment on the West, *Expedintion* 21, 1978,pp.18-36.

- E.kuhnel, *Die islamische kunst*, Leipzig, 1929.

- Idem, *The Minor Arts of islam*, New York, 1971.

- A. lane, *early Islamic pottery*, New York, 1948.

- A. von Le coq, *Chotscho*, Berlin, 1913.

- Idem, *Die buddhistische spatantike in Mittelasien IV.Die Wandmalereien*, Berlin,1924.

- Idem, *Buried Tresaures of chinese Turkestan*. London,1926

- L. A. Mayer, *Mamluk cotume*, Geneva,1952.

- A. Melikian- chirvani, leroman de varqe et Golsah, *Arts Asiatiques* 22,1970,pp.1-262.

- E.H. peck, the Represention of costumes in the Reliefs of taq- iBustan, *Aribus Asiae* 31,1969 ,pp.101-46.

- H. philon, *Benaki museum Athens. Early islamic cermics,9th to late 11th centuriesI,* Westertham,Eng.,1980.

- D.S.Rice, The oldest Dated Mosul candlesitk A. D. 1225, *the Burlington Magazine* 91,1949,pp.334-40.

- Idem, The Aghani miniatures and Religious painting in islam, *the Burlington Magazine* 95,1953,pp. 128-34.

- Idem, Inlain Brasses from the Workshop of Ahmad al - dhaki al Mawsili, Ars *orientlis*2,1957, pp.2583-326.

- D.T. Rice, *Islamic Art*, New York , 1965.

- T.T. Rice, *Ancient Arts of central cetral Asia*, New York 1965.

- B.W. Robinson et al. *the keir collection. islamic paintine and the Arts of the Book*, London, 1976.

- J.M. Rosenfield, *the Dynastic Arts of the Kushans*, Los Angeles, 1969.

- B. Rowland, *the Art and Architecture of india*, Baltmore, 1954.

- D. schlumberger, les fouilles de Qasr el-heir el-Gharbi (1936-38), *syria*25, 1946-48,pp. 86-102.

- Idem, le palais ghaznevide de lashkai Bazar, *syria* 29, pp.251-70.

- R.B.serjenant, *Islamic Texites. material for a History up to the Mongol conqust*, Beirut, 1972.

- H. seyrig , Armeset costumes iraniens de palmyre, *syria* 18,1937,pp.1-53.

- J.sourdel-thomine and B. spuler, *Die Kunst des Islam, propylaen Kunstgeschicte*, N.S.4,Ber lin, 1973.

- D. thompson, *stucco from chal Tarkhan-Eshqabad near Rayy*, Warminster, Eng,1976.

- H.weiss,ed., *Ebla to Damascus. Art and Archaeology of Ancient syria*, Washington, D.C.,1985.

- E. Wellesz,.An Early Alsufi Manuscript inthe Bodleian li-brary in oxford. A.study in Islamic

constellation Images, *Ars Orientaalis3*, 1959, pp. 1-25.

- R.whitfied, *the Art of central Asia The stein collec-tion in the British Museum*, London, 1985.
- C.K.wilkinson, *Nishapur. pottery of the Early Islamic period*, New York, 1973.
- Idem, *Nishapur, some Early Islamic Buildings and their Decortion*, New York 1986.

فصل نهم

دورهٔ مغول و تیموریان

الینور سیمز

(Eleanor Sims)

هرگونه بحث قاطع و مطمئن راجع به لباس در دورهٔ ایلخانیان و تیموریان مشکل است. چراکه در واقع از این دوران پوشاک و منسوجات بسیار کمی به جا مانده است. در اینجا به یراقهای ارتشی و نظامی پرداخته نمی‌شود.

منابع معاصر

متون عربی و فارسی معاصر اطّلاعات محدودی به دست می‌دهند. معمولاً از منسوجات و پارچه‌ها بدون توصیف پوشاکی که از آنها تهیّه می‌شده، نام برده شده است. در بیشتر این منابع به رداها (خلعه) و کمربندهایی (کمر) اشاره شده است که در مناسبتهای گوناگون به عنوان تشرّف و گرامیداشت، اهدا می‌شدند»[1]. منابع اروپایی تا حدّی ذهنیّت ما را روشن می‌سازد. طبق گفتهٔ «روی گونزالس دُکلاویخو»[1] (q.v.) فرستادهٔ هنری[2] سوّم نزد تیمور از کاستیل و لئون[3] در

1. Ruy Gonzalez de Clavijo.
2. Henry.
3. Castile and Leon.

تصویر XLVI ـ «شه‌زاو» پسر طهماسب، نشسته بر تخت.

از روی: شاهنامهٔ «دمونه». حدود ۷۳۰ ـ ۴۰ق./ ۱۳۳۰ ـ ۴۰م. آبرنگ مات، جوهر و طلا روی کاغذ. 40.2 × 29.cm.

با تشکّر از گالری .M. Sackler، انستیتو Smithsonian، واشنگتن دی. سی.، 0107 .s 1986

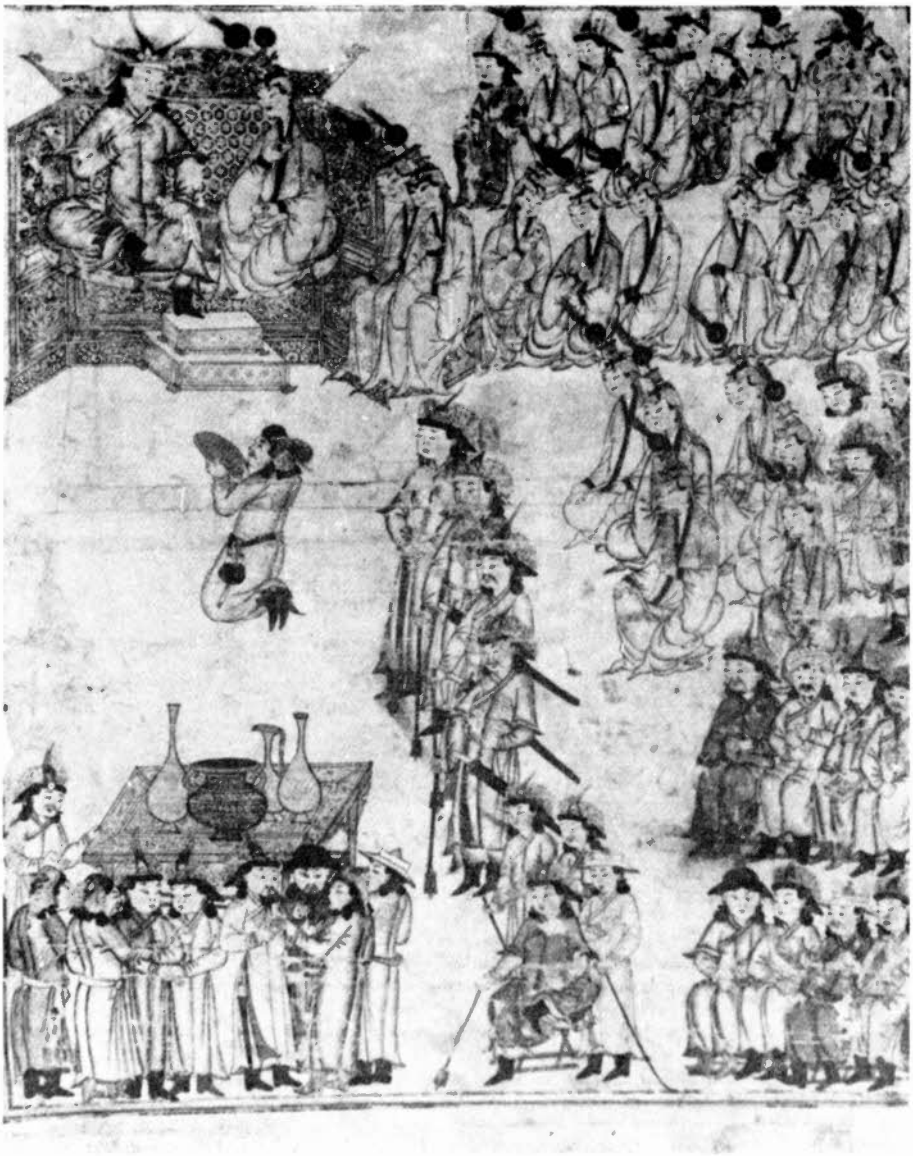

تصویر XLVII ـ نیمهٔ راست ورقی از یک کتاب Hazine 2153. fol. 148 v, Tabriz, ca. 700/1300.
استانبول، Topkapi Sargyi.

ربیع‌الاوّل ۱۸۰۷ ق./ اکتبر ۱۴۰۴ م.، و تصادفاً در همان موقع که توسّط «شرف‌الدّین» اشاره شده است[2]، خودِ تیمور، او و تعداد دیگری از سفیران را با اهدای رداها، پیراهنهای همسان و کلاههای درباری (kincob)، گرامی داشته است (camocas در میان سایر انواع، ترجیحاً به *kamḵāb* برگردانده شده و به عنوان پارچهٔ زربفت، شناخته شده است)[3]. کلاویخو همچنین از ابریشم، پشم و لباسهای کتان و خز حیواناتی نظیر قاقُم، دَله، روباه، سمور و نیز لباسهای چین‌دار و حاشیه‌دوزی شدهٔ مخملی و آجیده و همچنین ژاکتی یقه بسته با یقه‌ای از پوست سمور، نام برده است[4]. او تیمور را در اوّلین ملاقاتش با ردای ابریشمی ساده بدون هر نوع حاشیه‌دوزی و... کلاه سفید بلندی که روی تاج آن چند یاقوت سرخ جلوه می‌کرد، توصیف کرده است[5]. هفتهٔ بعد نیز نوهٔ تیمور، پیر محمّد را دیده که به شیوهٔ تاتارها لباس پوشیده بود؛ یعنی ردای ابریشمی آبی با حاشیه‌دوزی طلایی که از پشت و جلو، سینه و شانه‌های او را می‌پوشاند و تا روی آستینها ادامه می‌یافت[6]. مشخّصاً یک یقهٔ شبدری شکل[1] برگرفته از الگوهای چینی وجود داشت، که در ایران دورهٔ تیموری و ایلخانی از یک نقش مایهٔ پهن با چهار چینِ سه لبه که گردنِ تن‌پوش را می‌آراست و از جلو و عقب، تا روی شانه‌ها ادامه داشت، تشکیل می‌شد. این یقه یا به طور مجزّا بر روی تن‌پوش قرار می‌گرفت، یا مستقیماً به تن‌پوش لبه‌دوزی می‌شد[7]. نامبرده همچنین در همان ایّام، لباس اعیاد رسمی «خانم بزرگ» را بدین گونه شرح می‌دهد: «ردایی رویی از ابریشم قرمز، با حاشیه‌دوزی زربفت، یقهٔ کیپ و بی‌آستین، یک دنبالهٔ خیلی بلند که نیاز به همراهی پانزده ندیمه داشت و یک روبندهٔ نازک سفید متّصل به یک روسری قرمز مجلّل و زربفت، سرشار از طلا، مروارید، فیروزه، یاقوت و پرهای زینتیِ آراسته»[8]. سایر جهانگردان اروپایی، بخصوص فرستاده‌های ونیزی نزد «اوزون حسن آق قویونلو» در دههٔ ۸۷۰ق./۱۴۷۰م.، بمراتب اطّلاعات کمتری نسبت به کلاویخو داده‌اند؛ گر چه به این نکته توجّه داشته‌اند که برخی منسوجات در چه مناطقی تولید شده است. اسامی منسوجات الزاماً از آنچه مورّخان امروزی به طور قطع در نظر دارند، مشتقّ نشده است[9]. یک بازرگان گمنام ونیزی لباس مردمی را که در تبریز در دوران حکمرانی اوزون حسن دیده بود اینگونه توصیف می‌کند[10]: «... آنها مثل همیشه لباسهایی می‌پوشیدند ـ لباس سنّتی ایرانی ـ که در قسمت سینه باز بود و سینه‌هایشان دیده می‌شد... همهٔ زنان ایرانی بالأخصّ در تبریز رداهای مردانه را از روی سر می‌پوشیدند که تمام اندامشان را می‌پوشانید. اینها رداهایی بودند از جنس ابریشم، انواع پارچه‌های جگری، پارچه‌های پشمی، مخمل و پارچه‌هایی از طلا...».

---

1. *Chin. yu¨n-chein/ yun-jain*

تصویر XLVIII ـ تصویر سلطان حسین‌میرزا، جوهر و طلا روی کاغذ. هرات (؟) حدود سال ۵۰۰ق./۹۰۰م.
با تشکّر از موزهٔ Arthur M. Sackler دانشگاه هاروارد. کمبریج، ماساچوست. شمارهٔ 59 .1958.
اهدایی: John Goelet.

لباسها و منسوجات برجای‌مانده

اندک پوشاک باقیمانده از دورهٔ مغول و تیموریان تقریباً همگی از گورها به دست آمده است. آنها نوعاً نمایانگر جنس، بافت، طرح و رنگ می‌باشند، تا طرز دوخت. برای مثال نوعی پارچهٔ گلدار از ابریشم و طلا به نام «طراز ابوسعید» که برای تدفین رُدولف[1] چهارم استفاده شد[11]، قبل از آنکه به غرب صادر شود تبدیل به لباس نشده بود. طرح آن (مرکّب از نوارهایی از نقش ترنج راست و چپ، لوزی و ردیف حیوانات، به طور متناوب با نوشته‌های عربی) حاکی از آن است که به احتمال قوی برای تهیّهٔ لباسی خاصّ در نظر گرفته شده بود؛ نظیر آنچه که در تنِ پادشاهی نشسته بر صندلی، در یک نقّاشی که از یک دستنوشتهٔ پراکندهٔ شاهنامه، متعلّق به سالهای حدود ۷۷۰ق./۱۳۷۰م. به دست آمده، دیده می‌شود[12].

منسوجاتی که در گور «کانگراند دلا اسکالا»[2] ی اوّل (درگذشته به سال ۱۳۲۹ م.) در ورونا[3] پیدا شد، به مناطقی از چین تا خاورمیانه نسبت داده می‌شود[13] و پنج عدد از این لباسها (A, D, E, G, H)[14] که اخیراً مورد آزمایش و تجزیّهٔ فنّی قرار گرفته است، آنها را در زمرهٔ گروهی از منسوجات که در آسیای مرکزی[15] بافته شده و سپس در غرب تبدیل به لباس می‌شدند (بالاپوش =H، تونیک =E، کلاه =D) قرار می‌دهد. به همین خاطر درست مثل «طراز ابوسعید» اطّلاعاتی راجع به لباسهایی که از چنین پارچه‌های فاخری در ایران یا مرکز آسیا دوخته می‌شد، به دست نمی‌دهند. از البسهٔ ایرانی قرن ۹ق./۱۵م.، فقط تکّه پاره‌های پوشاکِ مدفونِ تیمور، شاهرخ، اُلُغ‌بیگ و میرانشاه باقی مانده است. با آنکه الغ‌بیگ با لباسی دفن شده که با همان کشته شده بود، امّا این لباسهای مدفون شده بهتر از لباسهای دیگران به جای مانده است. دستار دارای بافتی ظریف و نفیس است. پیراهنی مرکّب از ابریشم و کتان،که خیلی دراز بود، از پشت و طرفین، داخل شلواری با «دوخت ازبکی» قرار می‌گرفت و از جلو تا زانوها پایین آمده و در ناحیهٔ کمر با یک نوار پهن ابریشمی مزیّن به طرح پیچازیِ سفید و آبیِ کمرنگ، محکم می‌شد[16]. سرانجام آنکه سرشانه‌ای[4] فراخ، چهار لایه و حاشیه‌دوزی شده‌را دوباره به شکل اصلی یک یقهٔ شبدری با طرحهایی از فرشته‌های بالدار روی زمینهٔ گلدار بازسازی کرده و به عنوان پوشش دورهٔ تیموریان به مردم معرّفی نموده‌اند[17].

---

1. Rudolf. 2. Cangrande della Scala. 3. Verona.
4. yoke.

نسخ تصویری

حدسهایی که در مورد پوشاک مردم ایران در دورهٔ مغول و تیموریان، بر پایهٔ منابع موثّق و لباسهای باقیمانده از آن دوران زده می‌شود، احتمالاً با کمک سایر منابع تجسّمی مثل طرّاحیهای ماشینی معاصر و یا نقّاشیهایی که توسّط هنرمندان در هنرکده‌های سلطنتی (کتابخانه‌ها) کشیده می‌شد، به حقیقت نزدیک می‌گردد. پوشاک بر خلاف قالی و قالیچه، با دوخت، ترکیب پارچه‌ها، بافت، طرحها و رنگها، تعریف می‌شود. البسهٔ ایرانی به‌جا مانده از دورهٔ صفویّه و پس از آن[18] و لباسهایی که در آثار منقّش صفویّان نمایان شده[19]، من حیث‌المجموع از لحاظ اشکال اصلی دوخت و نه لزوماً از لحاظ طرح و رنگ[20]، شبیه لباسهای منقوش در نقّاشیها هستند[21]. طرحهای واقعی برای تزیین لباس توسّط هنرمندان هنرکده‌ها (کتابخانه‌ها) خلق شده و برخی از نقّاشیهای آنان نیز برجای مانده است[22].

مع‌هذا، این نقّاشیها همانند فرشهای همان دوره (نک. فصل هفتم از مدخل «فرش» CARPET) به عنوان دقیق‌ترین معیار کیفی، هدف و مخصوصاً سوژهٔ مورد استفاده در نقوش مغول و تیموری محسوب شده و باید به منزلهٔ راهگشای دوره‌ای از تاریخ پوشاک ایران که حقیقتاً نمونه‌های بسیار اندکی از آن بر جای مانده است، مورد استفاده واقع گردند[23].

مآخذ تصویری دورهٔ مغول

- نیمهٔ سمت راست صفحه‌ای دوتایی از یک کتاب، تبریز، حدود سال ۷۰۰ق. / ۱۳۰۰م. .

Topkapi Sarayi Library, Istanbul . H. 2153, fol. 148v, Grube et al . pl.8(**تصویر XLVII**)

- رشیدالدّین، جامع‌التواریخ، تبریز، ۷۰۶ق. / ۱۳۰۶م. .

Edingburgh University Library, Arab 20, fols. 122r, 139v. 117r, Rice and Gray, pp.142, 170,178.

- بیرونی، الآثار الباقیه، تبریز، ۷۰۷ ق. / ۱۳۰۷-۱۳۰۸م. .

Edingburgh University Library, Arab 161, fol.158 v, Gray. p.27.

- فردوسی، شاهنامه [«دموته» شاهنامه، ورقهای پراکنده]، تبریز، ۷۳۰-۴۰ق. / ۱۳۳۰-۴۰ م. .

Sackler Gallery of Art, Washington, D.C., nos.S86.0100, S86.0102, S86.0107, S86.0105, Lowry and Nemazee, pp.78-85 nos. 8-11, and The Freer Gallery of Art. Washington, D.C., no. 38.3. p.32(**تصویر XLVI** Gray,).

- کلیله و دمنه، تبریز (؟)، حدود سال ۷۶۰ ق. / ۱۳۶۰م. .

Istanbul University Library, F.1422, fols.117. 11V 24r, Gray, pp.38-39.

- ورق پاره‌هایی از شاهنامه، تبریز(؟)، حدود سال ۷۷۰ق./ ۱۳۷۰م..

Topkapi Sarayi Library, Istanbul , H. 2153, fol. 65 v. Gray, p.42.

- یک نقّاشی منفرد، بغداد، حدود سالهای ۷۸۰-۸۰۰ق./ ۱۳۸۰-۱۴۰۰م..

The Metropolitan Museum of Art, New York, no.57.51.20, Grube, 1968, pl.14.

از لباسهای باقیمانده، نوشته‌ها و نقّاشیهای معاصر، می‌توان نتیجه گرفت که مردها در دورهٔ مغول قبا (qabā) می‌پوشیدند که شامل یک بالاپوش بلندِ بسته شده با کمربند یا شال بود که در جلو پیچیده و زیر بازوی راست محکم شده و یا از وسط با لفافی بسته می‌شد (هر چند که تصاویر ارائه شده از این بالاپوشها، همواره ایرانی نیستند[24]). این قبا یا آستین‌بلند بود یا آنکه آستین‌هایش تا سر آرنج می‌رسید. قبا روی لبّاده یا پیراهنهای آستین‌بلند (پیراهن یا قمیص) پوشیده می‌شد و شلوارها را توی چکمه یا کفشهای ساقه کوتاهشان می‌کردند. لباسهای رویی شامل بالاپوش یا عبا، گاه با آستر خز و گاه با آستینهای چاک‌دار می‌شد. ممکن بود یک پیچازی تزیینی روی سینهٔ لباس رویی یک مرد صاحب‌منصب دیده شود و همچنین ممکن بود بازوها و شانه‌های قبا، تزیین شوند. رواج این سنّت در نقّاشی اوایل دورهٔ ایلخانیان دیده می‌شود[25]. این سؤال که آیا پیچازی تزیینی نشانگر یقه شبدری بوده است یا نه[26]، چیزی نیست جز مثالی از مشکلاتِ تکیه بر سبکهای نقّاشی، در تفسیر تغییرات اسلوب. پوشش سر در حال تغییر به نظر می‌رسد[27]. کلاه مغول‌ها اَشکال زیادی دارد و اغلب با پر آراسته شده است. به احتمال قوی آنها بعد از انقراض دودمانشان در ۷۳۶ق./۱۳۳۶م. از مد افتاده‌اند. انواع متمایز دیگر عبارتند از: کلاههایی با لبه‌های بلند و چاکهایی در کنار به منظور انعطاف؛ تاجهایی با طول و شکل متنوّع؛ کلاهکهای تزیینی و گاه با لبه‌های خزدار؛ کلاههایی با تاج کوتاه و لبه‌های مسطّح و کم‌عمق؛ دستارهای بلندِ درهم‌پیچیده در کلاهی رنگی (cap)؛ یا عمامه‌هایی در اندازه‌های متوسّط. با استناد به نقّاشیها، تن‌پوشها می‌توانست در تباین با رنگها یا طلا طرّاحی شود و تضادّ بین قبا و پیراهن نیز مد روز بوده است؛ هرچند که معلوم نیست اینها تا چه حدّ از واقعیّت را می‌رساند. زنان نیز باتن‌پوشهای بلندی که جلویش تا پایین پا آمده، دیده می‌شوند؛ با آستینهایی که برش و اندازهٔ آنها متغیّر است و حدّاقلّ یک لایه یا شاید هم بیشتر از یک پوشش بر روی آن قرار گرفته است. نزدیکترین تن‌پوش به بدن، پیراهن نامیده می‌شد. گاه بالاپوشهای زنان هم با یقه‌های شبدری یا پیچازی و یا سایر تزیینات روی سینه و شانه‌ها نشان داده می‌شود. بسته به پیش‌زمینه و

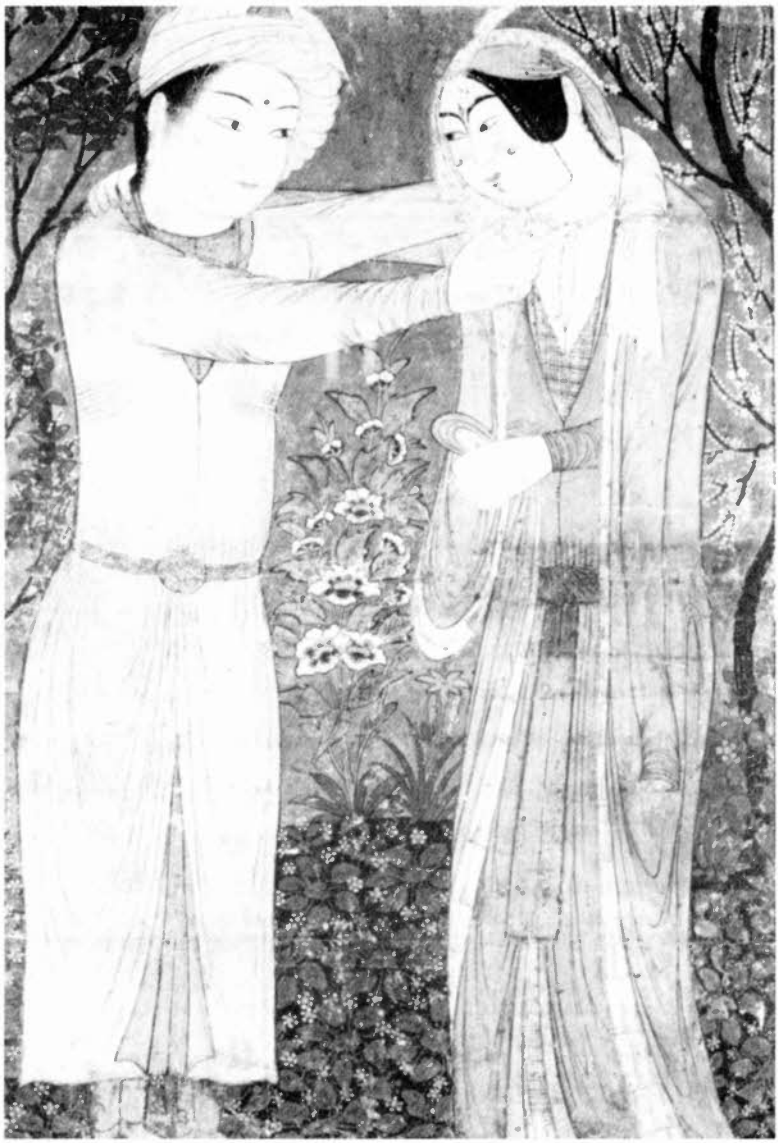

تصویر XLIX ـ «همای و همایون در بوستان». ورقه‌ای جداشده از دستنوشتهٔ رشیدالدّین به نام جامع‌التواریخ شمارهٔ 57.51.20، رنگ و اندود زر روی کاغذ. موزهٔ هنری متروپولیتن. مینیاتورهای ایرانی و سایر هنرهای ایرانی متعلّق به مجموعهٔ Cora Timken Burnett. شمارهٔ 57.51.20. میراث نامبرده. 1956.

موقعیّت اجتماعی، سر با یک حجاب ضخیم سفید یا شفاف که تا پشت بدن ، پایین می‌افتاد، یا به شیوهٔ باشلق و کلاه بارانی،یا شالی سبک‌تر با رنگ تیره که به دور سر، گردن و شانه‌ها پیچانده می‌شد، پوشانیده می‌گردید. زنان متشخّص مغول یک روسری بلند به نام بُغطاق (boğṭāq) می‌پوشیدند که ساختاری از نمد و چوب بید (چوب یا پوست درخت) پوشیده از زینت‌آلات، داشت[28]. جای کنجکاوی است (و این ناشی از دردسرهای استناد به نقّاشیهاست ـ مادامی‌که لباسی واقعی وجود ندارد) که این روسری که حتماً وجود داشته، چرا در نقّاشیهای شاهنامهٔ «دموته»[1] دیده نمی‌شود. علی‌رغم تفسیر اخیر گرابر و بلیر[2] از این نسخه به عنوان نسخهٔ دربار ایلخانیان، توصیف صریح کلاویخو هیچ شکّی بر جای نمی‌گذارد، که آن روسری هنوز در آسیای میانه، طیّ اوایل قرن ۹ق./۱۵م.، در زمان تیموریان پوشیده می‌شده است.

مآخذ تصویری دورهٔ تیموریان

- یک نقّاشی بر روی ابریشم، سمرقند یا هرات، حدود ۸۱۰ق. ۱۴۱۰/م..

The Metropolitan Museum of Art, New York, no.57.51.24, Grube, 1968, pl.16III (**تصویر XLIX**).

- منتخبات اسکندر سلطان، شیراز، ۸۱۳ق./ ۱۴۱۰-۱۱ م.

Calouste Gulbenkian Musume , Lisbon, no. LA 161, p.125, Gray, p.75.

- کلیّات تاریخی، هرات، ۸۱۸-۱۹ق./ ۱۴۱۵-۱۶م..

Topkapi Sarayi Library, Istanbul, no.B.282, fol. 16r, Grube et al., p.72.

- منتخبات بای سنغر، ۸۳۰ق./۱۴۲۷م..

Berenson Collection, I Tatti, Settignano (Florence), fol.26 v, Gray, p.86.

- کلیله و دمنه، هرات، ۸۳۳ق./ ۱۴۲۹م..

Topkapi Sarayi Library, Istanbul, no. R.1022. fol. 45r,Grube et al., p.76.

- نظامی گنجوی، خمسه، هرات، ۸۴۹ق. / ۱۴۴۵-۴۶ م..

Topkapi Sarayi Library, Istanbul, no. H. 781, fols. 48v, 62r,Grube et al., p.80, and Grube, 1980. pl. 31.

- ظفرنامه، هرات، ۸۷۲ق./ ۱۴۶۷-۶۸م. (با مینیاتورهایی متعلّق به بیست سال بعد).

Johns Hopkins University , Eisenhower Library , Baltimore, fols. 82 v-83r, Lentz and Lowry, pp.264-65.

---

1. Demotte.
2. Graber and Blair.

- عطّار نیشابوری، منطق الطّیر، هرات، ۸۹۲ق. / ۱۴۷۸ م..

The Metropolitan Museum of Art, New York, no.63.210.28 , fol. 28r, Lents and Lowry, 279.

- سعدی، بوستان، هرات، ۸۹۳ق. / ۱۴۸۸م..

Egyptian National Library, Cairo, ادب فارسی 22, fols, 1v. 2r, Lentz and Lowry pp. 260-61.

- نظامی گنجوی، خمسه، هرات، ۹۰۰ق. / ۱۴۹۴-۹۵م..

British Library, London, Or. 6810, fol, 39 v, lentz and Lowry p.277.

- چهرهٔ سلطان حسین میرزا، هرات (؟)، حدود ۹۰۰ق. / ۱۵۰۰م..

Harvard University Art Musume, Arthur M. Sackler Museum, Cambridge , Mass, no. 1958.59.

Lentz and Lowry. p.243(**XLVIII تصویر**).

تا اندازه‌ای که نقّاشیها تغییرات مد در عصر تیموریان را نمایان می‌کند، قبای مردان به میزان کمتری الگوسازی و طرّاحی شده است. آنها گاهی اوقات در قسمت پایین و جلو، دگمه شده و اغلب به جای شال با کمربندهایی از جنس چرم و عناصر فلزّی، نشان داده می‌شوند. گه‌گداری نیمتنه‌ها با شلوارهای پرچین و پف‌دار که داخل چکمه یا کفشها شده‌اند، دیده می‌شود. پوشش سر به‌صورت یک کَپی با تاجی بلند و مقطّع و لبهٔ تَرک‌دار دیده می‌شود. تاجهای کوتاه و پهن‌تر، این کلاه را آراسته‌اند. عمامه‌ها بیشتر به رنگ سفید نشان داده شده است. گاهی نیز به‌صورت راه‌راه روشن، که رنگ کلاه نیز از زیر آن دیده می‌شود، هستند. بارها دیده شده که هم مردان و هم زنان اغلب یک عبا روی دوششان انداخته‌اند که گاه از آستر خز بوده و بیشتر در قسمت زانو و همچنین از ناحیهٔ شانه تا پایین، تزیین می‌شده است. زنان ممکن بود بالاپوشهای آستین‌دار هم بپوشند. این بالاپوشها جلوباز بودند و گاهی یقه‌برگردانهای کوتاه و صاف و آستینهایی که اندازه‌هایشان متفاوت بود، داشتند؛ که روی پیراهن پوشیده می‌شد. با این توصیف، آن گونه که پیداست این پیراهنها به بدن چسبیده و یقه‌ای بلند داشتند که ظاهراً بعضی اوقات چاکی در فاصلهٔ بین سینه و گردن داشته است. کمربندها و شالها لباس رویی را در کمر محکم می‌بستند.لباس رویی خیلی بلند بود و دنباله‌هایی موّاج در چین و شکنی پرتجمّل داشت. استفاده از روبنده‌های شفاف و باشلقها روشی بود برای کاستن از پوششهای حجیم سر. امّا گاهی اوقات یک شال اضافی نشان داده شده، که به صورت دستمال گردنهای سفید یا رنگی در پشت سر بسته شده و تا پشت پاها می‌افتاد یا آنکه ظاهراً توسّط یک قطعه منجوق یا جواهر در زیر چانه محکم می‌شد. بعضی وقتها نیز نوعی روسری بادبزن‌شکل، که ظاهراً در جلو گره می‌خورد

و سپس روی گردن می‌افتاد، دیده می‌شود. بسختی می‌توان پذیرفت شمار زنانی که با تاجهای طلایی به تصویر کشیده شده‌اند ــ با توجّه به تعدادشان ــ با حقیقت منطبق باشد. واقعیّت امر آنکه، بسیاری از روایاتی که در این نقّاشیها به تصویر کشیده شده‌اند، برداشتی است از زنان خاندان سلطنتی .

پی‌نوشتها

۱. برای مثال نک. ابن بطّوطه، سفرنامهٔ ابن بطّوطه، ترجمه و تصحیح س. ذفرمری و ب. ز. سنگینتی، متن کتاب به زبان عربی و ترجمهٔ آن، پاریس، ۱۸۵۷، ج ۳، ص.۱۹. ترجمهٔ گیب، ج ۳. ص.۵۴۹. و شرف‌الدّین، ج ۲، ص ۴۲۶، جلد ۲. صص ۱۶-۱۷، ترجمهٔ چکستون، ص ۹۳. و نیز نک. فصل بیست و هفتم.

[2]. II, P. 426, II. 16-17; tr, Thackston. p. 93; Clavijo. p. 236.

[3]. Pelliot. I. pp. 145-50: Wardwell, esp. p.96 and n.6.

[4]. p. 276.

[5]. p. 220.

[6]. p. 254.

[7]. see Cammann, 1951, and idem, 1972. p.39.

[8]. pp/258-259.

[9]. cf. Serjeant, p.56; Bier, p.5.

[10]. Grey and Roy, p.172.

[11]. Dom-und Diözesanmuseum, Vienna, *Survey of Persian Art*, pp. 2049-50, 2056, pl. 1003; Wardwell, pp. 108-09, fig. 45.

[12]. Topkapi Sarayi, Istanbul, H.2153, fol. 55r: Grube. 1980. pl. 10.

[13]. Sangiorgi, 1922:*Stoffe*.

[14]. *Stoffe*, pp. 45, 76-91, 100-23, 130-62.

[15]. Wardwell, Passim and Appendix I.

[16]. Tashkent.Gerasimov, p. 143; said to be kept in the Navoi Literature Museum of the Uzbek Academy of Sciences.

[17]. Lentz and Lowry, pp. 216-17 no.116.

[18]. Bier, pp. 41-45. *Survey of Persian Art*, pp. 2069 ff.1060, and 1088; Spuhler, pp. 163-64; Pls. 1024, 1034.

[19]. *Survey of Persian Art*, pp. 2078-2108 passim.

[20]. pace Scarce, p. 36.

[21]. cf-*Persian and Mughal Art*, nos. 55; 138; 142 iV, Lii, V, or X.

[22]. Grube, 1974, fig, 127; Lentz and Lawry, pp.194-97 nos. 95-98, 216-18 nos. 114-16

[23]. *Survey of Persian Art*, pp. 2044-55, 2061-68. نمونه‌ها را باید با احتیاط فراوان بررسی کرد

[24]. Schroeder, p. 124.

[25]. Rice and Gray, pp. 142, 168, 170, 172; Lowry and Nemazee, pp. 84-85 no.11.

[26]. Lowry and Nemazee, pp. 82-83 no.10.

[27]. Schroeder. pp. 120-21.

[28]. Doerfer, I, pp. 210-12.

مآخذ

الف ـ فارسی

ـ شرف‌الدّین علی یزدی، ظفرنامه، به تصحیح و ترجمهٔ محمّد عبّاسی، تهران، ۱۳۳۶ش./۱۹۵۷م.

ب ـ لاتین

ـ C. Bier, ed., *Women from the Soul, Spun From the Heart. Textile Arts of Safavid and Qajar Iran, 16th-19th Centuries*, Washington, D.C., 1987.

ـ S. R. Cammann, "The Symbolism of the Cloud Collar Motif". *The Art Bulletin* 23, 1951, pp. 1-9.

ـ Idem, "Symbolic Meanings in Oriental Rug Patterns, Part II". *Texile Museum Journal* 3/3, 1972, pp. 5-41.

ـ R. González de Clavijo, *Embassy to Tamerlane*, 1403-1406, tr. G. Le Strange, London, 1928.

ـ M. M. Gerasimov, *The Face Finder*, tr. A. H. Brodrick, New York, 1971.

ـ O. Grabar and S. Blair, *Epic Images and Contemporary History. The Illustrations of the Great*

Mongol Shahnama, Chicago, 1980.

- B. Gray, *Persian Painting*, Geneva, 1961.

- C. Grey and S. A. Roy, trs., "The Travels of a Merchant in Persia", *in A Narrative of Italian Travels in Persia in the 15th and 16th Century*, London, 1873, pp. 139-207.

- E. J. Grube, *The Classical Style in Islamic Painting*, n. p. [New York], 1968.

- Idem, "Notes on the Decorative Arts of the Timurid Period", *in Gururājamānjarikā*. Stud in onore di Giuseppe Tucci, Naples, 1974, pp. 233-80.

- Idem, *Lapittura dell'Islam*, Bologna, 1980.

- Idem, F. Čağman, and Z. Akalay, *Islamic Painting. Tapkapi Sarayi Collection*, Tokyo, 1978.

- T. W. Lentz and G. D. Lowry, *Timur and the Princely Vision*, Los Angeles, 1989.

- G. D. Lowry and S. Nemazee, *A Jeweler's Eye. Islamic Arts of the Book from the Verver Collection*, Washington, D. C., 1988.

- P. Pelliot, *Notes on Marco Polo*, I, Paris, 1959.

- *Persian and Mughal Art*, London, 1976.

- G. Sangiorgi, "Le stoffe e le vesti tombali di Cangrande I della Scala", *Bolletino d'arte del Ministero dell P. I.*, April 1922; repr. in Contributi allo studio dell'arte tessile, Milan and Rome, n.d., pp. 33-57.

- J. M. Scarce, "Vesture and Dress. Fashion, Function, and Impact", in C. Bier, ed., *Woven from the Soul, Spun From the Heart. Textile Arts of Safavid and Oajar Iran*, 16th-19th Centuries, Washington, D.C., 1987, pp. 33-56.

- E. Schroeder, "Ahmed Musa and Shams al-Dīn. A Review of Fourteenth Century Painting", *Ars Islamica* 6, 1939, pp. 113-42.

- R.B. Serjeant, "Material for a History of Islamic Textiles up to the Mongol Conquest", *Ars Islamica* 9, 1942, pp. 54-92.

- F. Spuhler, *Islamic Carpets and Textiles in the Keir Collection*, tr. G. and C. Wingfield-Digby, London, 1978.

- Y. K. Stillman and N. A. Stillman, "Libās iii.Iran 2. The Īlkhānid and Tīmūrid Periods" *EI*^{2} III, pp. 748-49.

- Le Stoffe di Cangrande. *Ritrovamenti e ricerche sul 300 veronese*, Verona, 1983.

- D. Talbot Rice and B. Gray, *The Illustrations to the "World History" of Rashid al-Din*, Edinburgh, 1976.

- W. M. Thackston, *A Century of Princes. Sources on Timurid History and Art*, Cambridge, Mass., 1989.

- J. Vollmer, "Technical and Ethnic Considerations of Costume Depictions in the Istanbul Albums H. 2153 and 2160", *Islamic Art* 1, 1981, pp. 136-44.

- A. E. Wardwell, "Panni Tartarici. Eastern Islamic Silks Woven With Gold and Silver (13th and 14th Centuries)", *Islamic Art* 3, 1988, pp. 95-173.

- L. Wooley, "Medieval Textiles Excavated at Ghubayra", *Iran* 27, p. 1989, pp. 51-56.

فصل دهم

دوران صفویّان و قاجاریّان

لیلا سوداور دیبا

(Layla S. Diba)

در اواخر قرن پانزدهم میلادی نظام‌الدّین محمود قاری (نظام قاری)، شاعر یزدی، منظومهٔ کاملی را به موضوع لباس اختصاص داد، به نام دیوان البسه[1]. افزایش روز افزون اهمّیّت پوشاک را طیّ این دوران، از روی حجم مدارک قابل استناد دوره‌های صفویّه و قاجاریّه، نسبت به ادوار پیشین، می‌توان دریافت. برخلاف تغییر و تبدیلات متداول در سبک و مد، رویکرد اساسی نسبت به لباس و اجزایش، براساس سنن اجتماعی و فرایض مذهبی، تنظیم می‌شد. برای مثال خلعت «Ḵal'at» (عربی: Ḵel'a؛ نک. فصل بیست و هفتم)، عمامه و چادر (Čādor) (q.v) در ایران تا به امروز باقی مانده است.

منابع

منابع بایگانی شده و مکتوبِ همان دوران، نقّاشیها، اسناد تصویری اواخر قرن نوزدهم، و پوشاک به جای مانده، در کنار یکدیگر، ویژگیهای اصلی پوشش آن دوران را بیان می‌کند. منابع

تصویر L ـ «شب‌نشینی در قصر» منسوب به میر سیّد علی. برگرفته از نسخهٔ دستنویس خمسهٔ نظامی برای شاه طهماسب. سال ۹۴۶ـ۵۰ق./ ۵۳۹ ـ۴۳م. آبرنگ مات بر روی کاغذ. .28.3× 20cm.
با تشکّر از موزهٔ آرتور م. / اسیکلر. دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست. شمارهٔ 1958.76.
اهدایی: John Goelet. پیش از آن متعلّق به مجموعهٔ Lowis J. Cartier بود.

فارسی، شامل متون تاریخی، ادبی و اسناد دربار، اطّلاعاتی در مورد خلعت، عمامه، واژه‌های به‌کار رفته برای منسوجات و پوشاک، مراکز تولید لباس، تأثیر و دامنهٔ سبکها و نیز اجناس اروپایی، در اختیار می‌گذارد. خصوصاً در مورد دورهٔ قاجاریّه، اطّلاعات شایانی در زمینهٔ پیشینهٔ سیاسی و اجتماعی، جهت فهم اهداف واقعی پوشاک و تحوّلات در سبک، موجود است. گزارشهای ناظران اروپایی که اطّلاعات حاصله از منابع فارسی را غنی‌تر می‌سازد، توصیفات و جزئیّات دقیقی از لباس مردان و زنان، به دست می‌دهد. به علاوه، گذشته از تأکید اروپایی‌ها بر علاقهٔ ایرانی‌ها به تنوّع سبک پوشاک و بهایی که بابت تأمین آن می‌پرداختند؛ منابع پراکنده‌ای نیز در خصوص طبقه‌بندی اجتماعی لباس وجود دارد که دیدگاههای ارزشمندی دربارهٔ جنبه‌ای از تاریخ اجتماعی ایران که کمتر ثبت شده، فراهم می‌آورد.

دامنهٔ محدود پوشاک برجای مانده (در مقایسه با تعداد و تنوّع قالیها و سایر منسوجات همدوره) مخصوصاً از دورهٔ صفویّه، تا حدّی نتیجهٔ مندرس شدنِ[2] طبیعتِ فرسودنیِ ابریشمهای ظریف و پنبه‌ها، عادت به سوزاندن پوشاک سلطنتی به‌منظور یافتن طلا و نقرهٔ به‌کار رفته در آنها[3] و بویژه نابودی صندوقخانهٔ دربار صفویّه طیّ غارت اصفهان در سال ۱۱۳۵ق./۱۷۲۲م.، می‌باشد. ظهور سبکهای اروپایی و پیامد بی‌اعتنایی نسبت به پوشاک سنّتی در محافل سلطنتی نیز، درکمبود پوشاک به جای مانده سهیم است. علاوه بر این، تاریخ پوشاک به جای مانده، اغلب به این دلیل که بعضی مواقع رداها مجدّداً برش داده می‌شد و زربفتهای ظریف آن دوباره مورد استفاده قرار می‌گرفت، مغشوش شده است. از جملهٔ بهترین نمونه‌های به دست آمده، رداها و شالهای مردانهٔ دوره‌های مختلف، بخصوص قرن هفدهم میلادی، و نیز نیمتنه‌های زنانه و زینت‌آلات و جواهرات زنانه و مردانهٔ قرن نوزدهم میلادی می‌باشد. این لباسها به عنوان هدایای سلطنتی برای شاهزادگان اروپایی فرستاده می‌شد، یا آنکه در قرن ۱۹م. توسّط مأموران محلّی و نمایندگان سیاسی قدرتهای اروپایی جمع‌آوری می‌گردید؛ برای همین عمدتاً در مجموعه‌های اروپایی یافت می‌شوند. موزه‌های ایرانی و مجموعه‌های خانوادگی، از دیگر منابعی هستند که تا به حال استفادهٔ چندانی از آنها نشده است[4].

منابع مصوّر دوران صفویّه و قاجاریّه، شرح مبسوطی را از انواع پوشاک فراهم می‌سازد و تا آنجاکه به خاطر می‌آید، نقّاشی ایرانی همواره ابزار دقیق و مناسبی برای محقّقان بوده است (نک. فصل نهم). مع‌الوصف، معمولاً دقّت نظر جهت ارائهٔ دقیق جزئیّات زینتی در این دوره‌ها، ضرورت خواهد داشت. نقّاشیها، علاوه بر آنکه جهت مستند ساختن البسه در دوره‌هایی که نمونه‌های کمی از آنها برجای مانده، اهمّیّت ویژه‌ای دارند، در نشان دادن چگونگی پوشیدنِ

قسمتهای گوناگون لباسها نیز، مفید فایده می‌باشند؛ چرا که لباس ایرانی متشکّل از لایه‌های مفصّل و اجزای گوناگون، بوده است. تعبیر دقیق و اغلب صریحی که از لباس خانگی زنان شده حائز اهمّیّت است چون که معمولاً زنان در ملأ عام مستور بوده و تعداد قلیلی از ناظران (حدّاقلّ تا اواخر قرن نوزدهم میلادی) مستقیماً قادر به توصیف لباس آنها شده‌اند. وانگهی اهمّیّت عکسهایی که گزارش کاملاً دقیقی از پوشاک را از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی فراهم می‌کند، نمی‌توان نادیده گرفت.

دورهٔ صفویّه (۹۰۷-۱۱۳۵ق./۱۵۰۲-۱۷۲۲م.)

پوشاک صفویّان در قرن ۱۶م. را به طور کلّی می‌توان متشکّل از تن‌پوشهایی چند لایه و دوخته شده از پارچه‌های مجلّل دانست. این تن‌پوشها کوتاه بودند، درمیان تنه تنگ شده و سپس به سمت خارج، همراه با چینهایی موّاج، باز و گشاد می‌شدند. انواع پوشش سر، جواهر، زینت‌آلات و سایر تزیینات نیز همراه با آن بود. آن‌طور که ژان شاردن[1] یک قرن پس از بازدید از رداهای تیمور (۷۷۱-۸۰۷ ق./۱۳۷۰-۱۴۰۵ م.) موجود در صندوقخانهٔ سلطنتی ذکر کرده، لباسها در اوایل دورهٔ صفویّه هنوز هم سبک تیموری را تداعی می‌کردند (نک. فصل نهم). پوشاک اصلی مردان و زنان تا حدودی قابل تعویض بود؛ مگر سربندها، عمامه‌ها، و کلاههای مردان و روبنده‌های زنان. به استثنای طبقاتی نظیر مهتران و درویشان، بیشتر اطّلاعات موجود، مربوط به پوشاک طبقه‌های بالاتر می‌شود. با وجود این می‌توان گفت که سبک اصلی لباسی که طبقات مختلف می‌پوشیدند، با درجات مختلفی از ساده‌پوشی همراه بوده است.

گزارشهای زیادی در متون صفوی، سرنخهایی را از جایگاه اجتماعی و تموّل نابرابر در پوشاک درباریان به دست می‌دهد. مثلاً: تاج (taj) زربفت یا طلاکاری‌شده (کلاه دوازده تَرک، نماد دوازده امام تشیّع)؛ خلعتی که شاه اسماعیل (q.v.: ۹۰۷ - ۳۰ ق./۱۵۰۱ - ۲۴م.) برای امیر ترکمن عراق (Bārik Beg) فرستاد؛ و خلعتها و رداهای زربفت، مانند چهار ذرعی‌هایی (رداهایی که چهار ذراع طول دارند) که محمّد خدابنده (۹۸۵-۹۶ق./۱۵۷۸-۸۸م.) به امیرخان ترکمن که در سال ۹۸۸ ق./۱۵۸۰-۸۱م. با دخترش ازدواج کرد[5]، داده است. منابع عثمانی تجمّلات پوشاک درباری ایران را که در لباس فرستادگان شاه طهماسب در مراسم تاجگذاری سلیم[2] دوّم در سال ۹۷۴ق./۱۵۶۶م. مشاهده شده، تأیید می‌کند. آنجا ۱۲۰ نماینده، ملبّس به لباسهای ابریشمی، مخملی و بافته‌های طلایی حضور داشتند و مابقی، رداهای رسمیِ رنگارنگ گلدوزی‌شده با

1. Jean Chardin. 2. Salim.

نقش پرندگان، گلها و حیوانات، به تن کرده و عمامه‌ها نیز از پارچهٔ زرّین بودند. در سال ۹۸۲ ق./۱۵۷۴م.، نمایندگان طهماسب برای تاجگذاری سلطان مراد سوّم، لباسهای ابریشمی با طرحهای شیر، ببر، اسب و تصاویر انسان پوشیده بودند[6]. آنتونی جنکینسون[1]، بازرگان انگلیسی در سفری به ایران در سال ۹۶۹ق./۱۵۶۲م.، لباس مجلّل خان شماخی (Shemakha) در قفقاز را توصیف کرده که شامل ردای ابریشمی زربفت و حاشیه‌دوزی‌شده با مروارید و جواهرات، و همچنین تاج ابریشمی زربفت «tolipan» (ترکی:دولبنت یا تولبنت[2]. فارسی: دولبند[3]) با نیم یارد طول و کلاهی پر طاووسی (جغه) و لعاب داده‌شده با طلا بوده است[7].

بازسازی پوشاک صفویّان در قرن شانزدهم میلادی که در اینجا مطرح می‌شود، براساس تعداد قلیلی از البسهٔ بر جای‌مانده و از همه مهمّتر، دستنوشته‌های متعدّدِ مذهّب و گرانبهای متعلّق به این دوره می‌باشد (**تصویر L**). نمونهٔ لباس مردان، پیراهن ابریشمی بی یقه، سفید یا رنگی است که روی شانهٔ راست دگمه می‌شود، و شلوارهای گشادی که در ناحیهٔ قوزک پا تنگ می‌شوند. با اینکه اطّلاعات اندکی در مورد جزئیّات تن‌پوشهای زیرین وجود دارد، ولی به احتمال قریب به یقین این تن‌پوشها همانند لباسهایی هستند که در قرن بعدی پوشیده می‌شد (نک. ادامهٔ مقاله). اسکندر بیگ منشی (q.v.) توضیح داده که شاه‌اسماعیل قبل از نبرد دیاربکر در سال ۹۱۳ق./۱۵۰۷م.، زیر زره خود یک خفتان آجیده (kaftān) (تونیک) به تن کرده بود[8]. پیراهنی با نقوش طلسم گونهٔ رنگی که هم اکنون در مجموعهٔ خصوصی لندن قرار دارد، به شاه اسماعیل نسبت داده شده است[9]. روی پیراهن و شلوار، نیمتنه یا ردای بلندی پوشیده می‌شد، که یا از قسمت جلو تا پایین باز می‌باشد یا زیر بغل دگمه می‌خورَد[10]. کمربند چرمی یا مخمل باریکی، با گلمیخهای جواهرنشان و یا شال باریک مشابهی به دور کمر بسته می‌شد. گاهی نیز شال دیگری در اوّلی حلقه می‌گردید. آخر سر، ردای بلند دیگری که یا از جلو باز، یا یقه‌هفت بود، روی کلّ لباسها پوشیده می‌شد. این ردای خارجی دو نوع بود: یکی با آستینهای گشاد که تا آرنج ادامه داشت و دیگری که مثل عبا پوشیده می‌شد، با آستینهای بلند گشاد و آویزان که بتدریج تنگ می‌شد، همراه با چاکهایی در ناحیهٔ شانه که دستها از آن می‌گذشت. پاها با جورابهای ساقه بلندی که تا زانو بالا می‌آمد و با بند محکم می‌گردید، پوشانده می‌شد. دهقانان نوارهای پارچه‌ای که به دور ساقها پیچیده می‌شد، به پا می‌کردند. پاافزارها شامل کفشهای تخت نوک تیز، نعلین، پوتینهای کوتاه یا چکمه‌های سوارکاری بود. پوتینها احتمالاً همانند قرن هفدهم میلادی از چرم ساغری قرمز رنگ یا سبز درست می‌شدند[11].

---

1. Anthony Jenkinson. 2. dülbent یا tülbent. 3. dülband.

در لباسهای سلطنتی، رداها عمدتاً از پنبه یا ابریشم ساده یا زربفت و به رنگهای روشن بودند (سیاه بندرت پوشیده می‌شد[12]) و حاشیه‌دوزی زرّین در یقه‌های دالبری، به عنوان تزیینات اطراف یقه یا تزیین قسمت باز جلوی لباس، به کار می‌رفت. تا دهۀ ۹۴۰ق./۱۵۳۰م. طرحهای ماهرانه‌ای از حیوانات و پیکره‌ها برای تزیین منسوجات به کار برده می‌شد (**تصویر LI**). پوشاک مردانۀ به دست آمده، شامل ردای ابریشمی مجلّلِ آستین بلند و جلو بازی است (جبّه) که مربوط به اواسط قرن ۱۶ م. می‌باشد. طرح آن تکرار تصویر مرد جوانی است که تخته سنگی را به طرف اژدهایی پرتاب می‌کند[13]. نقش‌مایه‌های مشابه ولی نه عیناً یکسان، از نقّاشیهای دستی آن دوره به دست آمده است[14]. نمونۀ دیگری که تقریباً متعلّق به همان زمان است، طرح بافته شده‌ای از تصاویر مردان و زنانی که رداهای چند لایۀ آن زمان را پوشیده‌اند، دارد. شلوارهای حاشیه‌دوزی‌شدۀ زنان (šalvār) از مشخّصه‌های آن دوره می‌باشد[15]. این تن‌پوشها سطح بالای هنر طرّاحی را در کارگاههای سلطنتی که به عنوان مدل در اختیار بافندگان منسوجاتِ تصویری قرار می‌دادند، نشان می‌دهد. بالاپوشهایی با قیطان زرّین در سرتاسر سینه و دگمه‌هایی با پوشش طلا و نقره نیز پوشیده می‌شد. رداها و بالاپوشها می‌توانستند با منسوجات مختلف، هم به‌منظور گرم کردن و هم زیبایی، دو لایه یا آستردار شوند. رداهای رویی با خز آستردار شده، و عباهای پوست گوسفندی، در زمستان پوشیده می‌شد.

تصویر LI ـ درشت‌نمایی نقّاشی محمّد هروی. تصویر شاهزاده‌ای ملبّس به قبای زربفت. قزوین. اواسط قرن شانزدهم میلادی. رنگ و طلا بر روی کاغذ. 19.5 × 10.5cm.
با تشکّر از گالری هنر Freer. انستیتو Smithsonian. واشنگتن دی.سی. شمارۀ 37.8.

ترکیبهای پرطاووسی (جغه) با رشته‌های طلایی به عمامه‌ها وصل می‌شد. گاهی نیز گلهایی در بین چینها قرار می‌گرفت. بازوبند و کمربندهای جواهرنشان بسته می‌شد و قلمدانها، خنجرها، شمشیرها، دستمالها، کیفها، نشانها و حلقه‌ها، به کمربند آویخته می‌گردید. مهارت استادانه در این زیورآلات را، در کمربند مخمل مطلاّی میناکاری شده و نظرگیری که برای شاه اسماعیل ساخته شده بود و همچنین یک بازوبند تکی به همان سیاق که امضای صنعتگری به نام نورالله بر آن حکّ شده بود، می‌توان دید[16].

بی‌تردید مشخّص‌ترین مقوله از پوشاک مردان، سربند بود که نه تنها بر جنسیّت مردانهٔ آنها دلالت داشت بلکه موقعیّت سیاسی و مذهبی ایشان را نیز مشخّص می‌نمود[17] . سر همواره تراشیده می‌شد ـ اگرچه مردان جوان یک دم اسبی نگه داشته و پازلفی مختصری داشتند و مردان مسنّ‌تر ریش و سبیل پرپشت آراسته‌ای می‌گذاشتند. عمامهٔ اوایل دورهٔ صفویّه (مندیل) معمولاً دور یک کلاه زربفت (تاج) یا نمدیِ دوازده تَرک با یک آرایهٔ ته مناری بلند و نوک تیز پیچیده می‌شد[18] که زیر آن عرقچین صافی (araqčin) می‌پوشیدند. کلاه در اکثر موارد قرمز بود ولی گاهی رنگهای دیگری برای تطابق با کلّ پوشاک پوشیده می‌شد. گاهی مواقع این کلاه فقط با رشته‌های طلایی یا پرهای زینتی، آراسته می‌گشت؛ ولی معمولاً با عمامه‌ای پوشانده می‌شد. این عمامه عبارت بود از شال سفید بلندی که به طرزی فاخر پیچانده شده و به یک نشانِ پرخروسی مثل بادبزن، منتهی می‌گردید. جنس این شال گاهی از ابریشم یا نخ لطیف ساده با طرحهایی در انتها و گاهی نیز سراسر، پوشیده از گلدوزی ظریفی بود. گاهی نیز زربفتهای راه‌راه یا بافته‌های رنگین ترجیح داده می‌شد. زیباترین حالت در نقطهٔ جذّابی بود که آرایهٔ ته‌مناری تجلّی می‌کرد، امّا در بیشتر موارد انواع کروی پوشیده می‌شد. عمامه‌های گرد و کوتاه، کلاههای نوک تیز و مدوّر با آسترهای خز و کلاههایی با لبه‌های پهن و درزدار نیز، پوشیده می‌شد[19]. نقّاشیهای مینیاتور، تمام ظرافتهای بانوی صفویّه را در خلوت اندرونی (q.v.) برای مورّخان معاصر آشکار می‌سازد. در قرن ۱۶ م.، پوشاک او از لایه‌هایی مشابه پوشش مردان، درست می‌شد. مشخّص‌ترینِ آن، پیراهن بلندِ گشادی بود که از جلو تا کمر باز بوده و با بافته‌های متضادّی لبه‌دوزی شده و با یک گل سینه بسته می‌شد. در بعضی مینیاتورها، یقهٔ بسیار باز این لباس که از آن برای شیر دادن استفاده می‌شد، بوضوح از زیر ردای بلندی که با دو یا سه گره در قسمت جلو و پایین بسته می‌شد، یا از زیر ردای یقه هفت، دیده می‌شود (**تصویر LII**). شلوارها معمولاً از پارچهٔ راه‌راه اُریب بود که حاشیه‌دوزی یا بافته‌شده، بودند. تصویر یک شاهزاده خانم در نیمهٔ قرن شانزدهم م. بوضوح آستینهای نازک لباس زیر، یقهٔ گلدوزی شده و رنگهای مکمّل قسمتهای

تصویر LII ـ میرسیّدعلی، «اردوگاه ایلیاتی». برگرفته از نسخهٔ دستنویس خمسهٔ نظامی برای شاه طهماسب. به سال ۹۴۶ ـ ۵۰ ق./ ۱۵۳۹ ـ ۴۳م. آبرنگ مات روی کاغذ. 27. 8 × 19. 3cm.
با تشکّر از موزهٔ آرتور م. سیکلر. دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست، شمارهٔ ـ 75 .1958. اهدایی John Goelet. پیش از آن متعلّق به مجموعهٔ Louis J. Cartier بود.

مختلف لباسش را در کنار جواهرات و نیم‌تاج، نشان می‌دهد (**تصویر LIII**).

به هر حال تفاوت عمدهٔ مشاهده شده با پوشاک مردان، در سربند و لباسِ بیرون از خانه می‌باشد. سر را با تورهای ظریفی می‌پوشاندند که اغلب به منظور جذابیّت بیشتر، تاکرده یا آهار می‌زدند، یا آنکه در زیر چانه گره می‌خورد. طول تورها یا باید تا شانه می‌رسید یا روی سینه را کاملاً می‌پوشانید. آنها با استفاده از گل سینه یا سنجاق به کلاههای کوچکی که به یک گوشه کج می‌شد، متّصل شده یا به وسیلهٔ یک تکّهٔ بافتهٔ باریک، سر جای خود قرار می‌گرفتند. تاجهای پرطاووسی، نیم‌تاجها، جغه‌ها، گردنبندهای مروارید یا سنگی که با فاصلهٔ زیادی از چانه بسته می‌شد؛ گوشواره‌ها، انگشتریها و النگوها، پوشاک را کامل می‌کرد. موها به‌صورت گیسهای بلندِ بافته به عقب کشیده‌شده و چند طرّه در اطراف صورت رها می‌گردید. گیسهای بافته‌شده گاهی با رشته‌های تزیینی، روبانها و مروارید تزیین می‌شدند که از پشت آویزان بود. لوازم آرایشی (q.v.) شامل سرمه برای چشمها و حنا برای دست و پا بود. سینه و دستها با نقوشی در اندازه‌های کوچک، خالکوبی می‌شد. لباس بیرون عبارت بود از یک چادر سفید بلند که تا زمین می‌رسید و تمام اندام را می‌پوشانید که با روبندهٔ سفید یا نقابی سیاه، بافته‌شده از موی اسب، هم حجب و حیا را می‌رساند و هم تنکّر را امکان‌پذیر می‌ساخت[20].

دوران سلطنت شاه عبّاس اوّل (۹۹۶-۱۰۳۸ق. / ۱۵۸۸-۱۶۲۹م.) مقارن بود با یکی از باشکوهترین سده‌های تاریخ ایران، که لباسهای مجلّل، خود بیانگر آن است. اطّلاعات به دست آمده از منابع مکتوب، بیشتر و دقیق‌تر است. برای مثال گزارشهای شاهدان عینی، توصیفهایی را در مورد لباسهای زیر در اختیار می‌گذارد که پیش از آن دست یافتنی نبود. هم زنان و هم مردان انواع زیرپوشهای راه‌راه یا چهارخانهٔ نازک، به تن می‌کردند. مردها آنها را تا روی زانو کشیده و داخل زیرشلواری می‌کردند که جورابهای ساقه‌بلند گشادی (چاقشور)[1] به آن متّصل می‌شد. آنها همچنین زیر ردا، جلیقه‌ای نخی (ارخالق)[2] می‌پوشیدند[21]. زنان پیراهن را با زیرشلوارهای ساده یا راه‌راه جذّاب که تا زمین می‌رسید، می‌پوشیدند و گاهی یقه‌ها با مروارید، حاشیه‌دوزی می‌گردید[22].

نگارگریهای ایرانی در این دوره، در کنار مجموعهٔ تمثالها و آثار نقّاشی محلّی، دیوار نگاره‌ها (مثلاً نک. به چهل‌ستون اصفهان) و همچنین طرحهای ترسیم‌شده توسّط سیّاحان خارجی، همگی منابعی هستند مؤیّد انواع نوآوریها در سبک پوشاک آن دوره. لاقیدی آشکار و افزایش چشمگیر شهوانیّت در پوشش این دوره که توسّط برخی پژوهشگران به آن اشاره شده، بیشتر به

1.čāqšūr. 2.arḵāloq.

تصویر LIV ـ بالاپوش. مخمل با زمینهٔ زربفت. ایران. حدود سال ۱۷۳۰م.
عکس از: موزهٔ قورخانهٔ سلطنتی. استکهلم. شمارهٔ: 3414.

تصویر LIII ـ «شاهزاده خانم نشسته». منسوب به میرسیّدعلی. به سال ۹۴۷ ق./ ۱۵۴۰م. آب رنگ مات روی کاغذ. 24.5 × 17cm.
با تشکر از موزهٔ آرتور م. سیکلر. دانشگاه هاروارد. کمبریج. ماساچوست، شمارهٔ ـ 1958.60. اهدایی John Goelet. پیش از آن متعلّق به مجموعهٔ Louis J. Cartier بود.

جهت تأکید در سبک مینیاتور است، تا تغییرات واقعی اسلوبِ پوشاک[23].

لباس درباری مردان در قرن ۱۶م. کاملاً مجلّل بود. در سال ۱۰۳۸ق./۱۶۲۹م. محمّد معصوم‌بن خواجگی اصفهانی، یکدست خلعت سلطنتی را در حکومت شاه صفی اوّل (۱۰۳۸ـ۵۲ق./۱۶۲۹ـ۴۲م.)، خلف شاه عبّاس، توصیف کرده که عبارت بود از: یک ردای رویی مخملِ حاشیه‌دوزی‌شده با طلا و بالاپوشی از پوست سنجاب (پوستین سمور ابره و مخمل

رداها و سایر تن‌پوشهای رویی بافته‌شده از طلا و نقره و ابریشم (قبا و بالاپوش زربافت طلاباف و نقره‌باف و دارایی‌باف)؛ عمامهٔ زربفت (مندیل تمام زر) و پارچهٔ ابریشم ساده یا زربفت برای چهار ذرعی[24]. یکی از پوشاک به دست آمده احتمالاً جزو هدایای گران‌قیمتی است که شاه صفی در سال ۱۶۳۰ م. به دربار روسیه اهدا کرده است. این لباس، بالاپوشی است کوتاه و چسبان (نیمتنه) که در پهلو دگمه شده و با نقوش تصویری از جنس مخمل روی زمینهٔ ملیله‌دوزی‌شدهٔ مطلّا، تزیین شده و توسّط میشل[1] در سال ۱۶۴۴م. به ملکه کریستینا[2]، ملکهٔ سوئد، پیشکش شده است. این نیمتنه هم اکنون در قورخانهٔ سلطنتی استکهلم می‌باشد (**تصویر LIV**). عیناً به همین سیاق، یک ردای سلطنتی ابریشمی و آستین بلند است (قبا) با طرح گلدار (**تصویر LV**). ژان ـ باپتیست تاورنیه[3]، اجزای یکدست خلعت سلطنتی را که شاه سلیمان (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵ ق./ ۱۶۶۶ـ۹۴ م.) به او داده بود و نیکلاس لارجیلیه[4] در تمثالی از او، آن را به طرزی گویا به تصویر کشیده، ثبت نموده است. این تصویر در حال حاضر در موزهٔ هرزوگ آنتوان اولریخ[5] در برانچویگ[6] آلمان می‌باشد[25].

در ادامهٔ قرن هفدهم میلادی، انواع جدیدی از لباسهای اصلی ارائه گردید (**تصویر LVI**). رداها و بالاپوشهای مردان بتدریج کوتاهتر می‌شد. چشمگیرترین تغییر در دوخت ردا بود که پوششی بود در بالاتنه چسبان و در ناحیهٔ باسن و سرآستینها محکم آجیده‌شده، همراه با دامنی کلوش و چتری‌شکل در پایین. آستینها مچهای نوک‌تیزی داشتند[26]. هربرت[7]، جهانگرد انگلیسی، در توصیف پوشاک سلطنتی مرسوم در سال ۱۰۳۵ـ۳۶ق./۱۶۲۶ـ۲۷م. ذکر کرده که «بالاپوشهای کیپ تقریباً تا ساق پا می‌رسید و گرد می‌ایستاد»[27]. سیّدحسین‌بن‌مرتضی حسینی‌استرآبادی، در اواخر قرن ۱۸ م. بدعتهای خاصّی را به سلطنت شاه عبّاس دوّم (۱۰۵۲ـ۷۷ق./۱۶۴۲ـ۶۶م.) نسبت داد، از جمله: معرّفی چاقچور (شلوار) با پارچه‌های عریض انگلیسی؛ رداهای دامن‌دار (قبای دامن‌دار) با یقه‌های گرد یا نواری (قلمه «صاف») یا یقه‌های برگشته[28]. جزئیّات بیشتر جامه توسّط مسافران اروپایی که از ایران در زمان سلطنت شاه عبّاس دوّم و سلیمان دیدن کرده‌اند، تهیّه شده است (**تصویر LVII**). شاردن[8] ردایی به طول سه چارک (کَبَئی = قبا) و دو نوع ردای رویی را توصیف کرده: یکی نیمتنهٔ بی‌آستین کوتاهی که شبیه جلیقه است (کوردی= کُردی)[29] و دیگری نیمتنه‌ای آستین بلند (کَدِبی= کَتِبی= کاتبی)[30]. نوعی نیمتنهٔ کوتاهِ

1. Micheal.
2. Quean Christina.
3. Jean - Baptiste Tavernier.
4. Nicolas Largillière.
5. Herzog - Anton - Ulrich - Museum.
6. Braunschweig.
7. Herbert.
8. Chardin.

تصویر LV ـ قبای زربفت ابریشمین. ایران. قرن هفدهم میلادی.
با تشکّر از هیئت مدیرهٔ موزهٔ ویکتوریا و آلبرت.
لندن. شمارهٔ: 1906 - 280.

آستین‌دار که در اوایل قرن هفدهم میلادی رفته رفته رواج می‌یافت، جایگزین جبّهٔ (jobba) بلند شد که سرتاسر سینه را می‌پوشانید و در طرفین دگمه می‌شد[31]. اگرچه به نظر می‌رسد که این تغییرات از زمان سلطنت شاه عبّاس اوّل به وجود آمده، امّا غالباً تا پس از اواسط قرن در نقّاشیهای مینیاتور و آلبومها دیده نمی‌شود[32].

تعدادی از نمونه‌های مجلّل از تافته یا ابریشم نقره‌بافت و زربافت در مجموعه‌های موزه‌های غرب[1] موجود است. برخی نیز با منجوقهای طلایی و نقره‌ای تزیین شده است. بافته‌ها با طرحهای تکراریِ راه‌راه یا گلدار در رنگهای خوش‌رنگ ملایم مشخّص شده‌اند. حاشیه‌ها با نوارهای نخی منقوش (قلمکار) و زربفت ابریشمیِ گلدار، آراسته می‌شد. این نمونه‌ها شامل یک ردای ابریشمی بود با طرح گلِ میخک که با پارچه‌هایی به رنگ متضادّ تزیین شده است[33].نمونهٔ دیگری نیز در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت[2] است، که طرحی مرکّب از گیاه و پروانه‌های درهم‌بافته با کلمهٔ رسول دارد[34]. سوّمی نیز نقره‌بافت، با طرح مکرّر گلهای میخک زرد، در قالب نقوشی مشبّک می‌باشد[35]. همواره از خز برای تهیّهٔ رداهای آستردار و نیمتنه‌ها و روکش یقه‌های برگشته،

1. Western.

2. Victoria and Albert Museum.

تصویر LVI ـ رضا عباسی. «پرنده و صحنهٔ عشق‌بازان و ملازم». سال ۱۶۲۹ ـ ۳۵ م. رنگ و طلا روی کاغذ 34.5 × 22.2cm. موزهٔ هنری سیاتل. سیاتل. Wash شمارهٔ 50.111. اهدایی آقای Donald E. Frederick.

عکس از: Paul Macapia

استفاده می‌شد. پوست سمور و قاقُم از روسیه وارد می‌شد. خز روباه و پوست گوسفند نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت[36].

تعداد دیگری ازتن‌پوشهای فاخر از نیمهٔ دوّم دورهٔ صفویّه برجای مانده است. این تن‌پوشها گاه براساس طرحهای تکراری و کوچک‌اندازه، در منسوجات و آسترها، همچنین کیفیّت بالای زربفتها، و عللی از این دست، به قرن هجدهم میلادی منسوب شده‌اند. در واقع ممکن است آسترها در تثبیت دقیق‌ترتاریخ پوشاک صفویّان، ادلّهٔ سودمندی به شمار آیند. در تمام این دوره از نخ استفاده می‌شد، که در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی کاملاً زمخت و بی‌نقش و نگار بود. در قرن هجدهم میلادی و سده‌های بعدی، طرح بوته‌های گلدار (گل و بوته) و راه‌راه به طور روزافزونی مرسوم گشت، و از آن به میزان بسیار زیادی در آستینها و چاکِ دامنهای تن‌پوشهای رویی استفاده می‌شد. بیان این مطلب که آیا این نوع آسترها قبلاً معمول بوده‌اند یا خیر، هنوز ممکن نیست. بالاپوش مردانهٔ زربفت که طولش تا باسن می‌رسد (کُردی) با طرحی از یقه به سبک قرن هجدهم میلادی و یقه‌ای برگشته که احتمالاً قرار بوده با آستر خز پوشانده شود، تنها نمونهٔ موجود از این دست می‌باشد[37](**تصویر LVIII**). همچنین دو نوع نیمتنهٔ کوتاه از قرن هجدهم میلادی موجود است؛ یکی از ابریشم شرابی است با طرح نیلوفرهای آبی بزرگ روی ساقه‌های پربرگ، که با ابریشم روشن و طلا و نقره گلدوزی شده، و بازتابی است از لباسهای سلطنتی جواهرنشان آن دوره[38] (**تصویر LIX**). دیگری نیمتنه‌ای مخمل است که به سبک دوره‌های بعد دوخته شده و یقهٔ سه لبهٔ نقره بافت و گلدار به سبک البسهٔ قرن هفدهم میلادی دارد. نمونه‌ای از آن واقع در مجموعه‌ای خصوصی[39]، از پارچه‌های گرانبها، منجوقها و دگمه‌های نقره‌ای که در منابع توضیح داده شده، دوخته شده است. نیمتنه‌های تا باسن یا کمی بلندتر که یا در جلو بسته می‌شد یا با یک تکّهٔ [1] اضافی در پهلو پیچیده و محکم می‌گشت[40]، کلاً جزو پوشاک سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی قرار می‌گیرد. البتّه بالاپوشهای بلندتر هم پوشیده می‌شد[41].

کمربندهای پهن‌تر و بلندتری تا ۸ متر پوشیده می‌شد که در جلو گره می‌خورد. این کمربندها از بافته‌های گرانبها نظیر نقره‌بافت و زربافت، با طرحهای گلدار یا نوارهای راه‌راه بودند[42] . برخی اوقات کمربند دوّم هم اضافه می‌شد[43]. برگزیدگان شهری کفشهای نخیِ سبُک (گیوه)، نعلین، کفشهایی در رنگهای متنوّع با پاشنه‌های میخی یا آهنی، و چکمه به پا می‌کردند[44]. دستارها پهن‌تر بوده و شل‌تر بسته می‌شدند و آرایهٔ ته‌مناری کلاه (تاج) خیلی به چشم

1.Panel

تصویر LVII ـ پوشاک ایرانیان در قرن هفدهم میلادی.
از روی: Chardin, pl. 22

تصویر LIX ـ نیمتنهٔ ابریشمین قلابدوزی‌شده.
ایران. قرن ۱۷ـ ۱۸ م.
با تشکّر از هیئت مدیرهٔ موزهٔ ویکتوریا و آلبرت.
لندن. شمارهٔ 1886 - 1935

تصویر LVIII ـ بالاپوش زربفت ابریشمی و بی‌آستین. ایران. قرن ۱۷ـ ۱۸ م. موزهٔ
für Islamische kunst, Staatliche Museen zu برلین ـ
Preussischer Kulturbesitz شمارهٔ I. 8 / 69.

نمی‌خورد. با وجودی‌که رنگ سفید تا مدّتی مُد بود، ولی تا اواسط قرن زربفتهای رنگی مزیّن به گلهای بافته شده در انتها، جایگزین آن گردید. دستار به دور سبک جدیدی از تاج با یک برآمدگی در جلو، پیچیده شده و چین می‌خورد[45]، یا آنکه در لوله‌ای ضخیم چرخیده و حلقه می‌گشت[46]. گاهی اوقات کلاه زیرین به جای نمد سنّتی از چرم درست می‌شد. انواع متنوّع سربندهای دیگر نیز معمولاً در اشکال بزرگ و نوک‌تیزتر نسبت به قرن گذشته پوشیده می‌شد. نوعی کلاه متمایز که هم مردان و هم زنان به سر می‌گذاشتند، لبهٔ پهنی داشت و بخوبی پشت‌سر را دربرمی‌گرفت[47].

بحث سبکهای متنوّع عمامه و اصطلاحات خاصّ آن نیاز به توضیح بیشتر دارد. تعدادی از سیّاحان دربارهٔ تنوّع عمامه و کمربندها که هریک به گروه اجتماعی متفاوتی ارتباط دارد، اظهار نظر کرده‌اند[48]. نویسندگان ایرانی، برخی از عمامه‌های مرسوم در دربارها را نامگذاری کرده‌اند. مثلاً «میرزا سمیعا» نویسندهٔ تذکرة‌الملوک در باب مبانی حکومت صفویّه، که برای فاتحان افغان در اوایل قرن هفدهم میلادی نوشته شده[49]، سربند خاصّی را توصیف می‌کند تحت عنوان «زربفت زرپایه» که شاه به امیرانش اعطا می‌کرد[50]. «محمدهاشم» به عمامه‌های «خلیل‌خانی» که مأموران عالی‌رتبهٔ دربار شاه‌سلطان‌حسین (۱۱۰۵-۳۵ ق./۱۶۹۴-۱۷۲۲م.)[51] می‌پوشیدند، اشاره کرده است. تحقیقات معاصر، سبک امروزی عمامه را به اوایل سلطنت شاه عبّاس اوّل نسبت می‌دهد[52]. البتّه به نظر می‌رسد ربط دادن نمونه‌های تجسّمی خاصّ با توضیحاتی که در منابع مکتوب آمده، کمی عجولانه باشد.

پوشاک سلطنتی زنان نیز دستخوش تغییراتی مشابه با پوشاک مردان شد (**تصویر LX**). ردای کوتاهتری همراه با چکمه‌های کوتاه زربفت یا مخملِ حاشیه‌دوزی‌شده پوشیده می‌شد که تا ۸-۱۰ سانتیمتر بالای قوزک پا قرار می‌گرفت (**تصویر LXI**)[53]. سربندها عبارت بودند از کلاه زربفت استوانه‌ایِ بدون لبه و کوچک (قوطی‌شکل) و نیم‌تاجی مثلثی‌شکل با بافت زربفت که با انواع روبنده‌ها پوشیده می‌شدند. انواع جدید چادر نیز به‌وجود آمد؛ یک نوع مانند کیسه در بالا گره می‌خورد[54]، نوع دیگر روبندهٔ توری (روبند) داشت که به دو طرف پیشانی وصل می‌شد[55].

جوّ جهانشمول اصفهان در نیمهٔ قرن [۱۷ م.] بوضوح در پوشاک تجلّی می‌کرد. برخی رداهای مردانه به سبک گرجی دوخته می‌شد که در جلو باز بود، همراه با دگمه‌ها و حلقه‌هایی بر آن[56]. کفشهای جدید (kafš) به سبک اروپایی و گرجی بود (به کارِ فرنگ) که در بازار ساخته می‌شد[57] و شلوارها، رداها و جورابها از پارچه‌های ظریف انگلیسی دوخته می‌شد[58]. حتّی صنف

تصویر LX ـ پوشاک زنان ایرانی. قرن هفدهم میلادی.
از روی: Chardin, pl. 23

تصویر LXI ـ buskin چکمهٔ زنانهٔ زربفت ابریشمین.
ایران. قرن ۱۷ـ ۱۸ م.
با تشکّر از هیئت مدیرهٔ موزهٔ ویکتوریا و آلبرت. لندن.
شمارهٔ 1889 - 962.

خاصّی از خیّاطان و فروشندگانِ «پارچهٔ لندنی» نیز وجود داشت[59] . شیک‌پوشان به سبکهای اروپایی لباس می‌پوشیدند (**تصویر LXII**) و زنها در خلوت حرم، تن‌پوشهای تنگ، یقه‌باز و بی‌آستین (دکولته) و چین‌دار که از زیرِ آستینهای بلند دیده می‌شد، به تن می‌کردند (**تصویر LXIII**). شلوارهای چسبان در زیر دامنهای پلیسه‌دارِ پشت‌نما که به سبک هندی بود، توسّط نقّاشان مینیاتور به تصویر کشیده شده، امّا در جایی دیگر تأیید نشده است[60] .

منسوجات به کاررفته در دوخت رداهای کشیشی در جوامع ارمنی و اروپایی و شالهای دوخته‌شده به منظور صدور به کشورهای لهستان و هند، در محلّ، تقلید و الگوبرداری

می‌شد[61]. یک ردای زنانهٔ زربفتِ گلدار با طرح مشبّک، گواه تأثیر پوششهای اروپایی بر دوخت لباسهای برگزیدگان در اواخر عصر صفوی می‌باشد. چه بسا این لباس به یک بانوی ارمنی یا گرجی تعلّق داشته است[62].

رافائل دومن[1] [63] توصیف دقیقی از پوشاک روستایی در نیمهٔ قرن هفدهم میلادی کرده که اساساً عبارت بود از پوشاک نخی ضخیمی که به سبک شهری دوخته می‌شد. در زمستان روستاییان قباهای نمدیِ کلفت و بالاپوشهایی از پوست بره می‌پوشیدند. آنها پابرهنه راه می‌رفتند یا پاهایشان را با نوارهای کتانی می‌پیچیدند و کفشهای تخت با زیره‌های چرمی سبزرنگی که به آنها بندهایی متّصل بود به پا می‌کردند (چارُق).

به دلیل اهمّیّت اقتصادی ابریشم و تولیدات پوشاک در اقتصاد و اجتماع ایرانی، تولید منسوجات و پوشاک دربار اصفهان در بازارهای این شهر و مراکز استانی، بکرّات در منابع ذکر شده است. میرزا سمیعا[64] اطّلاعات ارزنده‌ای را دربارهٔ تولید لباسِ مورد استفادهٔ دربار صفوی در اصفهان به دست می‌دهد. او صندوقخانهٔ سلطنتی و خیّاطیهای حکومتی و درباری را توصیف کرده است. این خیّاطیها، مسئول سفارش بافته‌ها ــ گاه از مراکز استانی، دوختن منسوجات جهت البسهٔ سلطنتی، و تهیهٔ خلعت سلطنتی برای اعطای آن به امیران بودند. شواهدی نیز از شهرهای دیگر برای تولید منسوجات وجود دارد[65]. دومن[66] به واردات پنبه از گُلکُندهٔ[2] هند توسّط بازرگانان هلندی به منظور تهیّهٔ پارچهٔ عمامه اشاره کرده است. میرزا محمّد طاهر وحید، شاعر آن دوره، مجموعهٔ شعر دیوان رضوان را به سبک «شهر آشوب» (شعرهایی راجع به شاگردمغازه‌ها) سروده، که در واقع از فعّالیّتهایی که در بازارهای اصفهان دیده بود الهام گرفته است. وی به اجزای متشکّلهٔ پوشاک همچون چاقچور، چسبان‌قبا (ردای تنگ)، پوستین خز، کفش و حِرَفی چون سُقُرلاط‌دوز (دوزندهٔ رداهای گلی‌رنگ)، جوراب‌دوز و تاج‌دوز (دوزندهٔ عمامه)[67] اشاره کرده است. منابع دیگر اسامی دیگری ارائه می‌دهند مانند شَعرباف (بافندهٔ زربفت، شامل بافنده‌های چادرهای مجلّل)[68]. طومار شاه سلیمان که در کتابخانهٔ انگلستان نگهداری می‌شود عبارت است از فهرست بخشهای مختلفی از بازار که در آنجا لَندره «landara»، رداهای پوست بره (پوستین) از خراسان، پارچه‌های ابریشم برای شال و عمامه (مَندیل) از یزد، و پارچهٔ روبنده‌های زنان از اردستان، به معرض فروش گذاشته می‌شد[69]. وقایع اوایل قرن هجدهم میلادی و انقراض سلسلهٔ صفویّه که به گسیختگی داد و ستدهای تجاری انجامید، تنها از سوی تعداد اندکی از سیّاحان خارجی ثبت شده است. از همه مهمّتر نقّاش هلندی کورنلی لو

1. Raphaël Du Mans. 2. Golconda.

تصویر LXIII ـ معین مصوّر. «زن جوان و سبک لباس اروپایی». آبرنگ و طلا روی کاغذ. 10cm × 20.5. مجموعهٔ دوفَن.
عکس از روی: Treasures, p. 121 no. 91.

تصویر LXII ـ معین مصوّر. «مرد جوان در لباس اروپایی». قرن هفدهم میلادی. آبرنگ و طلا روی کاغذ. 10cm × 20.5، مجموعهٔ دوفَن (Dauphin)
عکس از روی: Treasures, p. 120 no. 90

برویین[1] بود که در سال ۱۱۱۵ق./۱۷۰۴م. در ایران به سر می‌برد. وی در مورد تبعیضات آشکاری که در پوشاک متجلّی بود ابراز شگفتی کرده و نارضایتی فوق‌العاده‌ای مبنی بر تجمّل بیش از اندازهٔ پوشاک برگزیدگان، بیان نموده است. در مورد زنان نیز توصیف دقیق او از پارچهٔ روسریها که مزیّن به جواهرات و مروارید بودند و بسته به مقام اجتماعی آنها متفاوت بوده، از ارزش بالایی برخوردار است[70]. در حقیقت پوشاک زنان و مردان از زمان سلطنت شاه سلیمان تغییر اساسی نکرده، مگر آنکه بمراتب زینتی‌تر و مرصّع‌تر شده بود. در نیمهٔ قرن هجدهم میلادی طیّ حکومت کریمخان زند (۱۱۶۳ـ۹۳ق./۱۷۵۰ـ۷۹م. نک. ادامهٔ مقاله)، «محمد هاشم

1. Cornelis Le Bruyn.

آصف» معروف به «رستم‌الحکما»، پوشاک درباریهای والا مقام را در یک مراسم تشریفاتی در زمان سلطنت آخرین پادشاه صفوی، یعنی سلطان حسین[71]، توصیف کرده است. برای به دست آوردن چنین جلال و جبروتی حتماً باید بهای گزافی پرداخت شده باشد؛ بهایی که عاقبت باعث ورشکستی دولت صفویّه گشت.

دوران‌افشاریّه (۱۱۴۸-۱۱۶۱ق./۱۷۳۶-۴۸م.) و زندیّه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق./۱۷۵۰-۹۴م.)
براندازی حکومت صفویّه توسّط نیروهای افغان و متعاقباً ناهنجاریهای تجاری و تأسیس حکومت محلّی کوچکی در شیراز، تحت تسلّط زندها در اواخر قرن، تنها در معدودی از منابع ثبت شده است. پوشاک به جای مانده نادرند و تمایز بین سبکهای صفوی و سبکهای دهه‌های بعدی کاری دشوار است (نک. مطالب قبلی). مهمّترین مدارک، نقّاشیها و در درجهٔ اوّل آثار مرقّع و کارهای لاک الکل طیّ نیمهٔ اوّل قرن و نقّاشیهای رنگ روغن کشیده شده در شیراز طیّ نیمهٔ دوّم قرن می‌باشد.

می‌توان گفت که سبک پوشاک دوره‌های افشاریّه و زندیّه تفاوت اندکی با اواخر دورهٔ صفویّه داشته است، امّا در مجموع از تجمّلات کمتری برخوردار بوده‌اند. یک ناظر علاقه‌مند، یونس هانوی[1] انگلیسی که از ایران در سال ۱۱۵۷-۵۸ ق./۱۷۴۴م. بازدید کرده، این سبک را مناسب، جذّاب، زیبا و در عین حال ساده توصیف کرده است[72]. جهانگرد فرانسوی ژان اوتر[2] که در سال ۱۱۴۸ق./۱۷۳۶م. در ایران بود نیز در مورد دوخت زیبای پوشاک مردان با ذکر شباهت آن به پوشاک اروپایی‌ها و مقایسهٔ آن با رداهای گشاد بلندِ ترک‌های عثمانی، اظهار نظر نموده است[73].

تغییر مجدّد سربند در واقع شاخصی است از تغییر یک سلسله. نادر شاه (۱۱۴۸-۶۰ق./۱۷۳۶-۴۷م.) که یک سُنّی بود، کلاه چهار تَرک جدیدی (کلاه نادری) طرح کرد که معمولاً به رنگ قرمز و نشانی از چهار خلیفهٔ اوّل اسلام بود. یک شال ابریشمی یا یک روسری پشمی زربفت ظریف که در کرمان دوخته می‌شد، اغلب به دور آن می‌پیچیدند (**تصویر LXIV**)[74]. طبق نظر هانوی[75] کلاه نادری به بلندی ۱۰-۱۲ اینچ و در برابر سرما کاملاً مقاوم و نفوذناپذیر بود. او همچنین فایدهٔ شال پشمی گرانبهای کرمان را که به دور این کلاه پیچیده می‌شد ذکر می‌کند. این شال بدون پیچیدن هم پوشیده شده و با جواهرات و جغه، آراسته می‌شد. کریمخان زند کلاه نادری را با کلاه بلند استوانه‌ای‌شکلی که دور آن گاهی با پارچه‌های عمامه پیچیده می‌شد، جایگزین کرد[76] (**تصویر LXV**).

1. Jonas Hanway. 2. Jean Otter.

تصویر LXV ـ تصویر شاهزاده‌ای زند. سال ۱۲۰۸ ق./۱۷۹۴م. رنگ و روغن روی بوم. 68cm × 142. موزهٔ نگارستان. تهران. شمارهٔ 75.1.1.
عکس از روی: Falk, pl. 1

تصویر LXIV ـ مردی ملبّس به کلاه نادری. اواسط قرن ۱۸ م. آبرنگ روی کاغذ. 12. 5cm × 26. موزهٔ تاریخ و هنر. ژنو. شمارهٔ 1971-107/106.
عکس از: Y. Sisa

به‌رغم افول کلّی کیفیّت فراورده‌های نسّاجی و محصولات ابریشمی، البسهٔ سلطنتی مردان کماکان فاخر بود. «محمّد کاظم»[77] و «میرزا محمّد مهدی استرآبادی»[78]، مورّخان آن دوره، انواع پارچه‌های گرانبهای استفاده‌شده در خلعتها راکه در تاجگذاری نادرشاه توزیع شد، توصیف کرده و آنها را به تعداد ۱۰۰/۰۰۰ دست تخمین زده‌اند که بی‌شکّ مبالغه‌ای بیش نیست. «ابوالحسن غفّاری»، کاتب رسمی و درباری کریمخان زند، توصیفی رسا در مورد رداهایی که

حاکم به امیران سرشناس در آذربایجان اعطاکرده بود، ارائه داده است. او چنین وصف کرده:«آنها به زیبایی زمانی هستند که یک باغ با پوششی از گلهای شکفته فرش می‌شود»[79]. رداهای ابریشمی زربفت با پارچه‌های کم‌کارتر نسبت به گذشته، در بافتی ساده با طرحهای گلدار و ترکیبات کوچکتر، هنوز مزیّن به پوستهای خز بودند و با دگمه‌های بادامی‌شکل وزین، ساخته شده از رشته‌های فلزّی گرانبها، بسته می‌شدند. بالاپوش بیرونی، کوتاه بود و آستر خز داشت. از طرفی رداهای آستین بلند و نوک تیز همچنان پوشیده می‌شد. پارچه‌های نخی و ابریشمی آجیده، کماکان برای پوشاک زیر، به‌کار برده می‌شد[80].

نوآوریهایی در سبک نیز به چشم می‌خورد. تا اواخر قرن هجدهم میلادی یک لبهٔ مثلثی شکل در سرتاسر ردا یا نیمتنه ادامه می‌یافت. جلیقه نیز با چاکهای حاشیه‌دوزی شده در جلو و پارچه‌ای طرح‌دار مشخّص می‌شد. پوشیدن ردای ابریشمی یا نیمتنهٔ کوتاه منقّش به گلهای کوچک در خانه، یک سنّت بود. این ردا روی پیراهنی از چیت موصلی[1] سنّتی پوشیده می‌شد[81]. تغییر درکیفیّت تولید با افزایش روزافزون ارزش شالهای پشمی زربفت کشمیر و کرمان (ترمه)، مشخّص می‌شود. این منسوجات بخوبی جای ابریشمهای طرح‌دار را به عنوان پارچه‌های فاخر در صنعت پوشاک، گرفتند (نک. مطالب قبلی). لوازم تزیینی، قلمدانها و خنجرها در شال کمری جای می‌گرفتند. گاهی قلمدان را در جیبی زیر بازو می‌گذاشتند[82]. بهترین بازوبندها جواهرنشان و لعاب داده‌شده با طلا بودند که عموماً با رداهای طرح‌دار یا ساده پوشیده می‌شدند.

اگرچه نشانها و لباسهای تشریفاتی دربار صفویّه در طیّ تاراج افغان‌ها از بین رفت، امّا غلبهٔ نادر شاه بر هند در سال ۱۱۵۱ق./۱۷۳۸-۳۹م.، موجودی بی‌سابقه‌ای از مرواریدها و سنگهای قیمتی برای تزیینات سلطنتی وی و جانشینانش، مهیّا کرد. دو جغه از یشم، الماس و مینا که در هند ساخته شده و شاه آنها رابه عنوان هدیه به ملکهٔ روسیه آنا یانووا[2] در سال ۱۱۵۴ق./۱۷۴۱م. پیشکش کرده بود، موجودند[83]. نادرشاه در تصاویر، مزیّن به جواهرات فراوان نشان داده می‌شود و جانشینش عادل‌شاه نیز که فقط یک سال سلطنت کرد (۱۱۶۰ - ۶۱ق. / ۱۷۴۷-۴۸م.)، به همین گونه ترسیم شده است[84]. بنابر گفتهٔ هانوی ، سنگهای زینت‌بخش رداهای سلطنتی اغلب بدون برش‌بوده ، یا به نظر وی در طرحی مناسب چیده نشده بودند[85]. امکانات تزیینیِ جواهرات درسده‌های آتی در دورهٔ قاجارها بهینه گردید (نک. ادامهٔ مقاله).

پوشاک زنان در قرن هجدهم میلادی همچنان سبکهای اصلی اواخر صفویّه را با تغییراتی در

1. Muslin. 2. Anna Yannova.

تصویر LXVI ـ «بانویی با خرگوش و طوطی». رنگ و روغن روی بوم. دورهٔ زندیّه. تهران.
عکس از روی: Falk, p. 29 pl. 10

اسلوب دنبال می‌کرد. پزشک انگلیسی جان کوک[1] [86] گزارش کامل و مفیدی از زیرپیراهنهای ابریشمی زنانه داده است: «این لباسها از نقطه‌ای دقیقاً زیر ناف به سمت پایین با تصاویر طلایی یانقره‌ای، گلدوزی شده‌اند که مثلث بزرگ نوک‌تیزی را شکل می‌دهد». به نظر می‌رسد این جزئیّات مطابق با تزیینات دسته‌ای از پوشاکِ به دست‌آمده باشد که معمولاً مربوط به قرن هفدهم میلادی هستند.از جملهٔ این پوشاک، پیراهنهای گشادِ تا کمر یا کاملاً بلند ابریشمی و کتانی است که با طرحهای گلدار، بافته یا گلدوزی شده‌اند[87].

نیمتنهٔ کمر تنگی که به سمت باسن کلوش می‌شد و یک قرن قبل از آن مرسوم بود، با منجوقها و نوارهای بمراتب بیشتری تزیین می‌شد . چاکهای زیرِ بازو گاهی با نوار توری طلایی یا چینهای لوله‌وارِ متضادّ، برای جلوه بخشیدن به آن، حاشیه‌دوزی می‌شد (**تصویر LXVI**). تا نیمهٔ قرن مزبور، پوشیدن ردای بلند سنّتی یا نیمتنهٔ سه ربعی روی شلوارهایی که به پایین تنگ می‌شدند، جایگزین لباس راحت‌تری شد که شامل شلواری گشاد بود از پارچه‌ای آهار خورده و حاشیه‌دوزی‌شده، یا بافته‌شده در طرحهای گلدار مورّب، که روی پیراهنی پشت‌نما (پیراهن) که در قسمت ناف باز بود، قرار می‌گرفت. این لباس همراه بود با نیمتنه‌ای کوتاه، آستین بلند وگشاد که طرح مکمّل گلدار یا راه‌راه داشت[88]. بانوان خوش‌پوش (همچون مردان) سرآستینهای نیمتنهٔ خود را عقب می‌زدند، تا آسترهایی راکه با سلیقهٔ زیادی انتخاب شده بود نمایان سازند. شالهای بافتهٔ ساده یا راه‌راه، روی یکی از شانه‌هایا پشت انداخته می‌شد. روسریهای سرشار از ریزه‌کاری یا کلاههای تو دل برو، مزیّن به جواهرات، به منظور دلفریبیِ طرّه‌های کوتاهِ دوست‌داشتنی و چتری مو، به سر گذاشته می‌شد. هانوی[89] جزئیّاتی از به کار بردن حلقه‌های بینی وتعویذهای طلایی، که با رشته‌های طلایی و مروارید به روسری وصل می شد، ارائه می‌دهد.

دورهٔ قاجاریّه (۱۱۹۳-۱۳۴۲ق./۱۷۷۹-۱۹۲۴م.)

حکومت قاجار توسّط آقا محمّدخان (۱۱۹۳-۱۲۱۲ق./۱۷۷۹-۹۷م.) تأسیس گردید. ولی تفاخر و ابّهت لباسهای سلطنتیِ صفویّه، در زمان سلطنت جانشین وی، یعنی فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۵۰ ق./۱۷۹۷-۱۸۳۴م.) دوباره رواج یافت. احیای صنعت ابریشم، بافته‌های مجلّلی را برای دربار به ارمغان آورد، به انضمام پشم لطیف کرمان که در قرن پیش از آن بسیار پرطرفدار بود. پشم کرمان جای کالاهای واردشده از کشمیر را گرفت[90]. ناظران خارجی بشدّت تحت تأثیر پوشاک سلطنتی باشکوه مردان قرار می‌گرفتند و توصیفات دقیقی ارائه می‌دادند[91] که کاملاً

1. John Cook.

با نقّاشیهای دیواری و نقّاشیهای رنگ روغنی که حاکم برای کاخهای جدیدش سفارش می‌داد، تأیید می‌شوند[92] (**تصویر LXVII**).

جیمز موریه[1]، لباس مردان ایرانی در سال ۱۲۲۲ق./۱۸۰۷م. را با معرّفی واژگانی رایج مانند زیرجامه (لباس زیر)، تکمه (دگمه)، اویمه (شاید ترکی: oyma، نوعی گلدوزی) و بارونی (بارانی) توصیف می‌کند. وی همچنین راههای گوناگون به سر گذاشتن کلاه اجباری قاجار را، یعنی کلاه پشمی آستراخانی سیاه و بلندی که در بالا گوشه‌دار بود و در امتداد گوشه‌ها با پارچهٔ راه‌راه پوشانیده می‌شد، توضیح می‌دهد[93]. یک دههٔ بعد یا شاید بیشتر، رابرت کرپورتر[2] جلوه‌های چشمگیر لباس سلطنتی قاجار را که به دورهٔ صفویّه شباهت داشت، توصیف کرده است. گزارش او مبنی بر اینکه قاجارها معمولاً رنگهای تیره می‌پوشیدند[94] با شواهد حاصل از نقّاشیها و تن‌پوشهای به دست آمده، تناقض دارد. علاوه بر کلاه، عمده‌ترین پوشاک مردان عبارت بود از: ردای بلندی که تا مچ پا بود و روی جلیقهٔ آستین‌کوتاه، زیر نیمتنه‌ای سه ربعی پوشیده می‌شد؛ استفاده از زربفتهای کشمیر و بافته‌های بدلیِ محلّی برای کمربندها و پیچیدن به دور کلاه؛ وهمچنین بازوبند

تصویر LXVII ـ مهرعلی. تصویر فتحعلی شاه در لباس شاهی. سال ۱۲۲۸ ق./۱۸۱۳م. رنگ و روغن، 125cm × 246. موزهٔ نگارستان. تهران. شمارهٔ: 75.1.15 عکس از روی: Falk, pl. 15

تصویر LXVIII ـ جوراب مردانه، بافته‌شده از ابریشم (یک لنگه) همراه با نوشته‌هایی. ایران. قرن نوزدهم میلادی. موزهٔ بروکلین. بروکلین، نیویورک. شمارهٔ 34.1030b.

1. James Morier.

2. Robert Ker Porter.

جواهرنشان[95]. شاه و نجیب‌زادگان وابسته به او ریش و سبیلهای پر و آراسته‌ای که به دقّت آنها را سیاه می‌کردند، می‌گذاشتند[96].

تن‌پوشها از ابریشمهای گلدار متنوّعی در طرحهای «بوته»ای[1] بزرگ یا طرحهای مشبّک و گلدار دوخته می‌شد. نمونه‌های به دست آمده کمیابند، ولی ردای زربفت ابریشمی‌و آبی تیره با طرح بوتهٔ بزرگ و لبه‌ای سه‌گوش از یقه به سمت حاشیه، مدرکی است دالّ‌بر تکامل تدریجی این سبک[97]. رداهای ساده همچون گذشته با حاشیه‌دوزی و منجوق یا قیطان تزیین می‌شد. ترکیب چینهای لوله‌ای با پشم راه‌راه رنگی کرمان، در حواشی لباس دیده می‌شود؛ مخصوصاً در سرآستینها، منافذ زیر بازو، جیبها و منافذ پهلویی. تعدادی پیراهن مردانه با نقوش طلسمیِ منقوش به دست آمده است، که با آنکه تا به حال در منابع بصری یا ادبی ثبت نشده‌اند، امّا روی هم رفته به سده‌های ۱۷ـ۱۹م. نسبت داده می‌شوند (نک. مطالب قبلی)؛ هر چند که این موضوع مستلزم تحقیقات بیشتری است[98]. در میان وسایل مردان، جورابهای پشمی یا ابریشمیِ لطیفی دیده می‌شود که با عبارات خطّاطی‌شده یا انواع گلها، طرّاحی شده است. این جورابها داخل نعلین سنّتی با پاشنه‌های بلند، می‌شد. تعدادی از این پاافزار به جای مانده است[99] (**تصویر LXVIII**).

پوشاک زنان نیز در این دوره بسیار مجلّل بود. وقتی لیدی اوسلی[2] همسر سفیر انگلستان، شهبانوی فتحعلی شاه را ملاقات کرد، مشاهده نمود که روسری و عمامهٔ زنانهٔ وی به قدری جواهرنشان است که هنگام حرکت دچار مشکل می‌شود[100]. لباس زنانه، شامل پیراهن پشت‌نمای حاشیه‌دوزی‌شده با مروارید و جواهرات ــ و حالا اغلب با دو چاک در جلو ــ می‌شد. ناف معمولاً معلوم بود و این برای ناظران خارجی جذّاب و گاهی شرم‌آور می‌نمود. ولی همان‌گونه که قبلاً ذکر گردید، کاربرد اصلی این چاک آسان کردن شیر دادن بوده است. این لباس را با شلواری حجیم[101] یا دامنی پف‌دار و لَخت که در کمر چین می‌خورد، می‌پوشیدند (**تصویر LXIX**). این تن‌پوشها معمولاً از پارچه‌ای با طرحهای بزرگ گلدار یا مشبّک و یا از جنس مخمل یا نخیِ گلدوزی‌شده، دوخته می‌شد. گاهی نیز از طرحهای ساده استفاده می‌شد و شال پهنی به دور آنها بسته می‌شد. بعضی وقتها برای نشان دادن طرح «بوته» در جلو گره می‌خورد و گاهی هم کمربندی جواهر نشان می‌بستند. شلوارهای راسته نیز زیر دامنها پوشیده می‌شد (نک. فصل بیست و هفتم زیر عنوان dāman). نیمتنه اغلب چسبان بود، آستینهایی آراسته تا آرنج داشت، یا آستین بلند بود و به سرآستینهایی ساده یا نوک‌تیز ختم می‌شد. آستینهای این نیمتنه هم به عقب

1. būta. 2. Lady Ouseley.

تصویر LXIX ـ دختر رقّاصه با قاشقکهایش. به سال ۱۸۴۰ میلادی. رنگ و روغن. 127 × 79cm. موزهٔ نگارستان، تهران. شمارهٔ 75.I.45.

عکس از روی: Falk, pl. 45

برگردانده می‌شد تا سرآستینهای موّاجِ پیراهن و سرآستینهای گلدوزی شده و جواهرنشانِ لباس زیرین نمایان شود (**تصویر LXX**). نوعِ آستین کوتاهتر برای این هدف مناسبتر بود. انواع متنوّعی از این نیمتنه در کلکسیونهای غربی نگاه داشته شده است[102] (**تصویر LXXI**). یکی از نوآوریهای عمده در پوشاک زنان این دوره، سینه‌بند گلدوزی‌شده‌ای بود[103] که زیر یا روی زیرپیراهن (pirāhan) پوشیده می‌شد. لباس بیرون زنان، چادرسفید با روبنده بود، همراه با شلوار گشاد (چاقچور) یا بدون شلوار. مع‌هذا تا نیمه‌های قرن مزبور، چادرهای تیره‌تر به رنگ سیاه یا آبی تیره و اغلب با گلدوزی طلایی استفاده می‌شد[104].

تموّل ایران در زمان فتحعلی‌شاه، چه از لحاظ عینی و چه از لحاظ نمادین در پوشاک جواهرنشان و مرواریدنشانِ مجلّل مردان و زنان، از جمله در رداها، آویزهای مروارید، بازوبندها، یقه‌ها و حاشیه‌های پوشیده از جواهر، هویدا بود. حتّی کوسنها و فرشها آنگونه که در نقّاشیهای این دوره نشان داده شده، به این سبک تزیین می‌شدند. جواهرات زنان عبارت بود از: گردنبندهایی (عقدِ رو)[1] که درست زیرچانه بسته می‌شد[105] (**تصویر LXXII**)، گوشواره‌های آویزان از جنس مینا، جواهر و طلا (پیاله زنگ)، زینت‌آلات مو و انگشتریها[106]. یک مجموعهٔ بزرگ از جواهرات تاج سلطنتی متعلّق به قرن ۱۸-۱۹م. تقریباً دست نخورده در بانک مرکزی تهران موجود است. این مجموعه شامل تاج سلطنتی، جغه (jeqqa)، بازوبندها و کمربندهاست[107]. همچنین در این مجموعه تعداد زیادی مروارید، هم به صورت جداگانه و هم به صورت نصب شده، وجود دارد. پولکهای طلا یا آب‌طلا همراه با مرواریدها به شکل گلابی و گل‌سرخ چیده می‌شدند. یا آنکه در امتداد لبه‌های منحنی‌شکل همراه با حلقه‌های سرتاسری قرار داده می‌شدند. این مجموعه می‌توانست به پارچه دوخته شود، که به آن فنِّ «مرواریددوزی یا سنگ‌دوزی» گفته می‌شد[108] (**تصویر LXXIII**). قابهای قرآن و نظرقربانی از جنس مینای جواهرنشان، یا استیل خاتم‌کاری‌شده با طلا و سنگهای قیمتی، در سایر مجموعه‌ها (کلکسیونها) پیدا می‌شود[109].

رویکرد ساده‌تر به سبک لباس، خصوصاً برای مردها که مشخّصهٔ نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی است، تا حدّی به دلیل تنزّل شرایط اقتصادی و تا حدّی نیز تأثیر سلیقهٔ غربی در دورهٔ ناصرالدّین شاه و جانشینانش بود. رسم اعطای خلعت در دربار همچنان ادامه داشت. همین سنّت در مورد منسوجات و رداهای مرسوم، عمدتاً از پشم زربفتِ کشمیر و کرمان که در قرن گذشته ارزش یافته بود، اعمال می‌شد[110]. برخی بلندپایگان درباری همچنان جبّهٔ (jobba)

1. ʿaqd-e rū.

تصویر LXX ـ «زنان در اندرونی». تصویر برگی از دستنوشتهٔ هزار و یک شب. 63-1861، کتابخانهٔ گلستان. تهران، شمارهٔ 2240.

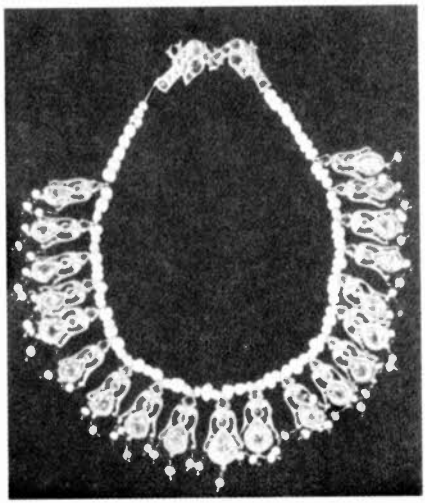

تصویر LXXII ـ گردنبند. از طلا و مروارید و سنگ. ایران. اواسط قرن نوزدهم میلادی. موزهٔ نگارستان. تهران. شمارهٔ 75.4.1.

تصویر LXXI ـ نیمتنهٔ زنانه. ترکیبی از ابریشم و آستر نخی. ایران. اواسط قرن نوزدهم میلادی موزهٔ بروکلین، بروکلین، نیویورک. شمارهٔ 18.11.

آستین‌بلندِ پشمی زربفت می‌پوشیدند. آستینهای این جبّه گشاد و به عقب برگشته بود که دلیل آن را ک. ج. ولز[1] توضیح داده است[111]. با وجود این کلّاً در البسهٔ درباری‌تن‌پوشهای رنگی و باشکوه دوران فتحعلی‌شاه جای خود را به پیراهنهایی گاه با کراوات[112]، بالاپوشهای تیره‌رنگ با دوخت نظامی یا شخصیِ اروپایی (کلیجه؛ نک. فصل یازدهم) و شلوارهای صاف و گشاد، گاهی حتّی با راه‌راههای نظامی روی درزهایش، داد. تا سال ۱۳۱۱ق./۱۸۹۳م. کت فراک رایج شده بود، ولی سبک تنگ و چسبان اروپایی به نظر ناشایست می‌آمد[113]. بنابراین نوع ایرانیِ لباس براساس مدلهای ترکی با چینهایی در کمر و آستینهایی گشادتر شکل گرفت[114] . ی. ا. پولاک[2] نقش خیّاطان اروپایی در دوختن پوشاک اروپایی برای مشتریان ایرانی را عنوان کرده است[115]. پالتوی پشمی زربفت که شبیه کت فراک دوخته شده بود را با آستر خز یا بدون آن می‌شد پوشید[116] (**تصویر LXXIV**). افراد سرشناس، کلاه‌پوست آستراخانیِ استوانه‌ای و بی‌لبه‌ای (قوطی‌شکل) به سر می‌گذاشتند و مویشان را به سبک اروپایی کوتاه می‌کردند، درحالی‌که طبقات مذهبی و پایین‌تر همچنان رداها و عمامه‌های سنّتی به تن می‌کردند. شاهان همچنان از جواهرات گرانبها استفاده می‌کردند. یک مجموعهٔ کامل شامل جغه‌ای از مینا و الماس، کمربند فلزّی با روکش طلا و صفحات میناکاری شده، و گل سینهٔ الماس در گالری هُنریِ والترز[3] در بالتیمور[4] موجود است[117] (**تصویر LXXV**).

ناظران اروپایی در اواخر قرن نوزدهم م.، نسبت به پیشینیان خود، درک بهتری از اسلوب زندگی ایرانی داشتند و در مجموع تساهل بیشتری در رابطه با منطقِ دوخت و منسوجات سنّتی ایرانی از خود نشان دادند. مثلاً «پولاک» بخش مفصّلی از کتاب خود را به جامهٔ مردان اختصاص داده است، که علاوه بر زینت‌آلاتی که قبلاً توضیح داده شد، شامل کمربندهای چرمی مرصّع، ساعتها، انگشتریها، طلسمها، دستمالها و تسبیحها (مهره‌های دعا) می‌شود.

جامهٔ زنان در اواخر قرن نوزدهم میلادی توسّط پولاک و ولز، دو پزشکی که به «اندرون» دستیابی داشتند، توضیح داده شده است. زنان در خانه همچنان پیراهنهای پشت‌نما با دامنی تا زیر کمر (جامه) می‌پوشیدند و حتّی بیشترِ بالاتنه بصورت برهنه پیدا بود. نیمتنه‌های تنگ (کُلیجه)[118] با لباس زیر زنانه (زیرجامه) یا بدون لباس زیر، پوشیده می‌شد. این زیرجامه‌ها درست مثل زیر دامنیهایی[5] است که نویسندگان دورهٔ ویکتوریا[6] به طرزی بدیع به آنها اشاره کرده‌اند. در نیمهٔ قرن مذکور نوآوری قابل توجّهی ایجاد شد. دامنهای کوتاه (شلیته) با

1. C. J. Wills.
2. J. E. Polak.
3. Walters Art Gallery.
4. Baltimore.
5. Pantalettes.
6. Victorians.

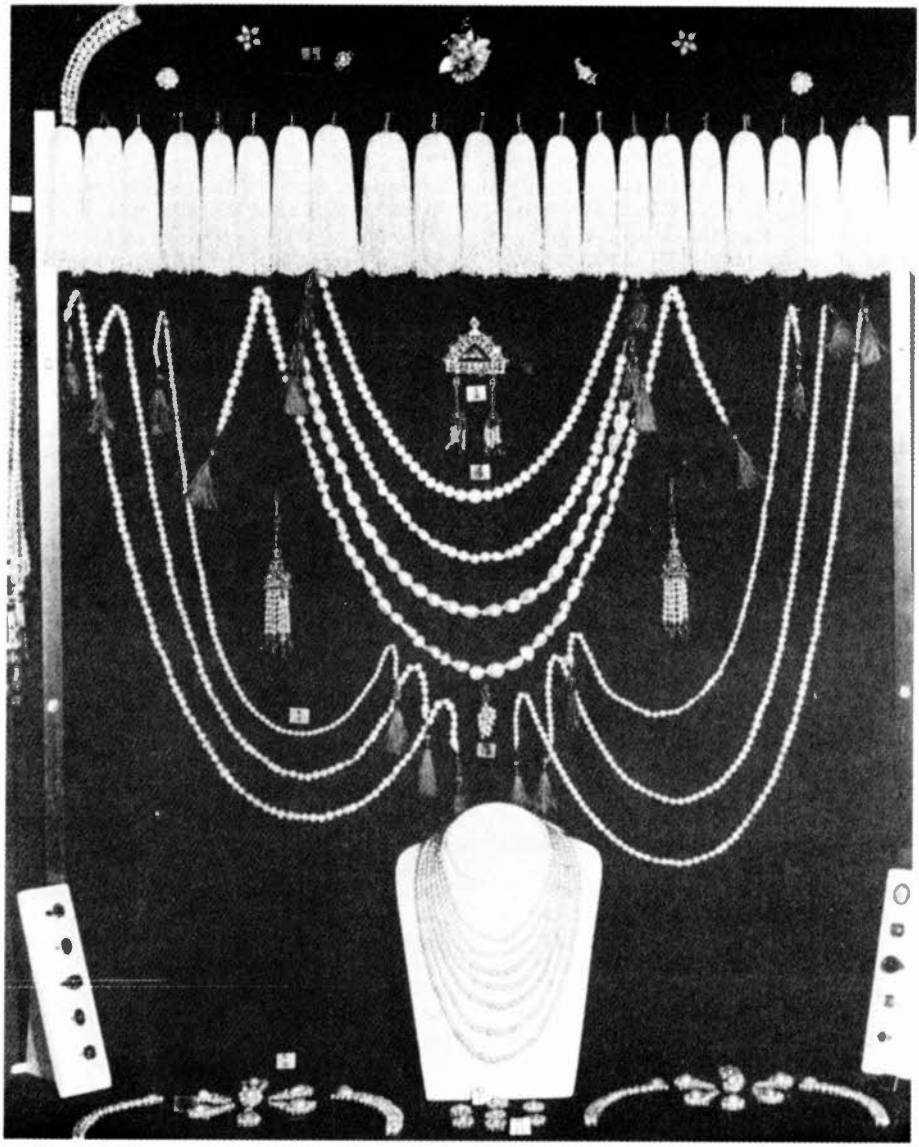

تصویر LXXIII ـ زیورآلات لباس، طلا و مروارید. ایران. قرن نوزدهم میلادی. جواهرات تاجهای سلطنتی ایرانی. تهران.

عکس از روی: Meen and Tushingham, p. 70

تصویر LXXIV ـ عکس ناصرالدین شاه. موزهٔ هنری متروپولیتن. نیویورک.
اهدایی Charles Wilkinson، 1977. شمارهٔ 1977. 683, fol. 40, pl. 22.

زیردامنیهای چند لایه با پاهای لخت، یا با جورابهای سفید پوشیده می‌شد. دامنها در طیّ قرن نوزدهم رفته‌رفته کوتاهتر می‌شد، ولی این نوع افراط ظاهراً از دامنهای بالرین‌هایی الهام گرفته شده بود که توجّه ناصرالدّین‌شاه را طیّ سفرهای اروپاییش به خود جلب کرده بودند. این جامهٔ باز با روسری سفیدِ ساده‌ای که سینه را می‌پوشانید، پوشیده می‌شد[119] (**شکل LXXVI**). شلوارهای گلدوزی‌شدهٔ فوق‌العاده زیبا که از مد افتاده بود، تکّه‌تکّه شده و به مجموعه‌داران فروخته شدند[120]. از سبکهای انگلیسی نیز در اندرون تقلید می‌شد. س. ج. و. بنجامین[1] که در سال ۱۸۸۰م. در ایران بوده، چادر کمرداری را[121] در مقابل نوع عادی لَخت آن، که با شلوار چین‌دار (چاقچور) پوشیده می‌شد، توصیف کرده است. چادر، حتّی از دید خارجیان بادرایت، به میزان کمی درک می‌شد. ولز[2] زن ایرانی را که چادر پوشیده به [جنبنده‌ای اندر لفاف[3]] تشبیه نموده است[122] (**تصویر LXXXI**).

علاوه برتن‌پوشهای اروپایی رایج در دربار، لباس سنّتی ایرانی همچنان در قرن بیستم میلادی پوشیده می‌شد. زنان ممکن بود که در خانه‌تن‌پوشهای اروپایی به تن کنند، ولی وقتی بیرون می‌رفتند باید آنها را زیر چادر می‌پوشاندند[123]. توضیحات دقیق پوشاک پوشیده شده توسّط طبقات مختلف اجتماعی در اواخر دورهٔ قاجار را می‌توان در منابع ایرانی معاصر پیدا نمود. «کلانتر ضرّابی»[124] پوشاکی را که روحانیّون، اعیان و اعضای طبقات پایین‌تر اجتماع در کاشان می‌پوشیدند، توصیف کرده است. اثر وی منبع مهمّ اطّلاعاتی در زمینهٔ واژگان خاصّ پوشاک و منسوجات در اواخر قرن نوزدهم میلادی می‌باشد. ولیکن در خصوص دوخت، جزئیّات اندکی ارائه می‌دهد. در متنی سرشار از ضرب‌المثلها، حکایتهای تاریخی و فکاهی و تک‌خالهای حِکَم عامیّانه که با عکسهای فراوانی از همان عصر مصوّر شده است؛ مقولات اصلی پوشاک مرسوم مردان و زنان پایتخت در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، توسّط «جعفر شهری» توصیف می‌شود[125]. این منبع غنی، اطّلاعاتی در خصوص تولیدات، قیمتها و سبکهای انواع سربندها (کپی‌های نمدی، کلاهها، دستارها)، رداهای حاضری و رداهای سفارشی، کتهای فراک، کت و شلوارهای مردانه، چادر، چاقچور، پیچه (روبنده) و لباس عروس که زنها می‌پوشیدند و همچنین کفش و گیوه، در اختیار می‌گذارد. یک گزارش آماری در سال ۱۳۰۱ ش./۱۹۲۲م.، جزئیّات هشت نوع سربند و استفادهٔ محدود از کلاه کپی، کتهای فراک و کت و شلوارهای سبک اروپایی را به دست می‌دهد[126].

---

1. S. G. W. Benjamin. 2. Wills. 3. living bolster.

تصویر LXXV ـ جغهٔ پرطاووسی و کمربند مزیّن. میناکاری‌شده با طلا و سنگ بر روی زمینهٔ ابریشمین. ایران. اواخر قرن نوزدهم میلادی. گالری هنری والترز. بالتیمور. شماره‌های 84 .882 .57.

تصویر LXXVI ـ اسماعیل جلایر، «زنان به دور سماور». اواخر قرن ۱۹ میلادی. رنگ و روغن. با تشکّر از هیئت مدیرهٔ موزهٔ ویکتوریا و آلبرت. لندن، شمارهٔ 1941 - 56 .p.

پی‌نوشتها

۱. نک. فهرست اسامی لباسهای آن عصر در صفحات ۱۹۵-۲۰۶.

[2]. Du Mans, p. 191;Chardin, p.2.

۳. محمّد هاشم، ج ۲، ص.۲۱۲.

[4]. Ashmolean, pp. 28-30.

۵. اسکندر بیگ، ترجمهٔ ساوُری، ج ۱، صص ۵۴ و ۳۸۴.

[6]. Martin, p. 12.

[7]. pp.367-68.

[8]. tr. Savory, I.P. 51.

۹. کریم‌زاده ، صص ۱۴۵۵، ۱۵۵۹، تصویر ۷۳.

۱۰. برای بازسازی چنین تن‌پوشهایی نک. Scarce, 1987a, p. 36;.

[11]. Le Bruyn, p.214; Chardin, p.51, cf-81.

[12]. Herbert, pp.232-33.

[13]. State Armory Museum, Moscow, no. TK2845; Hayward Callery, p. 107 no. 75; *Survey of Persian Art*, pls. 1024-25.

۱۴. در موردتن‌پوشهای به جای‌مانده از مخمل و طرحهای قابل مقایسه نک.

Bier, pp. 198-99 no.33, 250-52 no 60, 252 no.61 *Treasures*, p.88 no. 56.

۱۵. برای جزئیات بیشتر نک. State Armory Museum, Moscow *Survey of Persian Art*, pl. 1028;

[16]. Topkapi Saray, Istanbul, nos. 1842, 1843; Rogers, p. 206 nos. 115-16.

۱۷. نک. Schmitz, p.110.

۱۸. در مورد ساختار عمامه نک. Scarce, 1987a, p.37;.

۱۹. نک. *Treasures*, p.110 no.76.

[20]. Scarce, 1975a. p.2.

[21]. Du Mans, pp. 101 - 02.

[22]. Herbert, PP. 232-33; cf. Chardin, p.50.

[23]. Pace Housego, p.208 fig. 6; Stillman and Stillman, p.749.

۲۴. صص ۴۶-۴۷؛ با ارجاع به س. بابایی.

[25]. Schuster-Walser, 1971. p. 131; cf. Herbert,pp. 232-33.

۲۶. در مورد ظرافت دوخت و خیّاطی ایرانی نک. شاردن، ص ۸۵ (متن اصلی).

[27]. pp.232-33.

[28]. p.134.

[29]. kordi = courdy.

[30]. cadebi = kātebi, p. 50. cf. Du Mans. p. 101: katteby.

[31]. portrait of Sir Anthony Sherley; Wheelock et al., pp. 154-55 no.28; cf, Treasures, no. 95.

[32]. Ivanov et al., 1962, pls.98-100.

[33]. Victoria & Albert Museum, London no. 331-1920, Royal Academy, p.82.

[34]. Los Angles no. 128.

[35]. Musee du Louvre, p. 49 no. 25 and facing illustration. Museum. Philadephia no. 67 30-48; Musée Historique des Tissus, Lyons.- no. 31517.

[36]. Chardin, p.50 no.67 30-48.

[37]. Musuem für Islamische Kunst, Berlin, no. I. 8/69; Hauptmann von Gladiss and Kröger,pp.277-78 no. 609.

[38]. Victoria & Albert Museum, no. 1935-1886.

[39]. *Testile Design*, p. 18, no. 39 *Islamic*.

[40]. Museum of Islamic Art, Cairo no. 1772, Zaki p.78 Textile Museum, Washington, D.C., nos. 1985. 5. 1, 1985. 3. 93, 1985. 3. 149, Bier, pp. 214 no. 41,218-19 nos 44-45.

[41]. Hauptmann von Gladiss and Kröger, no. I. 8/73, pp. 279-80 no. 428; Textile Museum, nos. 3.94, 3.112, Bier, pp. 214 no. 42, 217 no. 43; Los Angles County Museum of Art, no. L2100. 132.57-4, p.65 no.146; Fundacao Gulbenkian, nos. 85-88.

۴۲. در مورد نمونه‌های بر جای مانده نک. *Survey of Persian Art*, pls. 1073-74;

[43]. Du Mans, p.102.

[44]. Herbert, pp. 232-33; Chardin, pp. 50-51.

۴۵. محمّد طاهر وحید، ذیل کیوانی، ص ۲۹۳.

[46]. *Treasures*, p.127 no. 100.

[47]. Housego, p.209 fig.7.

[48]. Herbert, pp. 232-33; Du Mans, p.101; Chardin,p.51.

۴۹. دانش‌پژوه، ص ۴۷۶.

۵۰. تاج وهّاج از زربفتِ بوم زر، به تصحیح مینورسکی، ص ٦٦، پانوشت ص ۱۳٦.

۵۱. کیوانی، ص ۸۳.

[52]. Schmitz. p.106.

[53]. Chardin, p.6: Le Bruyn. p. 301.

[54]. Herbert, p.48.

[55]. Chardin, p. 52.

[56]. Chardin, p. 50.

۵۷. کیوانی، صص. ۵۱ و ۲٦۷.

۵۸. در مورد توضیح پارچه‌های موسوم به «لندره» نک. کیوانی، ص ۵۷، ش ۱۴.

۵۹. کیوانی، صص ۲۲۰-۲۲۱.

[60]Titely. p.120. pl. 20.

٦۱. برای مثال نک. Textile Museum. no. 82.1: Bier. p.233 no. 50.

٦۲. همچنین نک. تصویر لیدی شرلی "a Circassian" اثر ون دیک؛

Victoria & Albert Wheelock et al.. pp. 154-55 no. 29. Museum. no. 1060-1906.

unpublished.

[63]. p. 247.

[64]. pp. 65-66.

٦۵. کیوانی، ص ۸؛ دُلا واله، ج ۳، ص ۱٦۳ (متن اصلی).

[66]. p.103.

٦۷. کیوانی، صص ۲٦۳-۹۵.

٦۸. نک.: کیوانی، صص ۲۳٦-۳۸.

٦۹. کیوانی، صص ۲۳٦-۳۸.

[70]. pp.299-301.

۷۱. کیوانی، ص ۸۳.

[72]. I. pp. 228-29.

[73]. I.p. 39.

[74]. Otter. I. p. 39: Cook. I. p. 444.

[75]. I, pp. 227-28.

[76]. British Library ms.no. 4938 no.1, Browne, Lit. *Hist. Persia* IV, pl. V, facing, p. 142.

[77]. II. p. 448.

[78]. p. 167.

[79]. fols. 110-16.

[80]. Hanway, I.p 228.

۸۱. در مورد نمونه‌های آبی و قرمز برّاق نک. Falk, pls. 5,7.

[82]. Hanway, I, p. 228.

[83]. State Hermitage Museum,St. Petersburg, nos. V3-443-44; Ivanov et al., 1984, p. 212 nos. 90-92.

[84]. Godard, pp.239-40 no. 45, 241 fig. 94; Bier, p. 91 fig. 4.

[85]. I, p. 173.

[86]. I, p. 444.

[87]. Victoria & Albert Museum, nos. T 333-1920, T 332-1920, unpublished; cf. examples in the Art Institute of Chicago and Musée des Arts Décoratifs, *Survey of Persian Art*, pls. 1086 and color pl.1086.respectively.

۸۸. برای تصاویر اوایل دورهٔ قاجار نک. Falk, pls. 5,7.

[89]. I, p. 230.

[90]. Morier, 1812, p. 246.

[91]. Ker Porter, I, pp. 324 - 26; Morier, 1812, pp. 192-214.

۹۲. مثلاً نقش فتحعلی شاه و خدمه‌اش: A Soudavar Collection; Bier, pp. 253-55.

[93]. 1812,pp. 245-46.

[94]. p.439; cf; Morier, 1812, p. 243.

[95]. Morier, 1812, p. 214.

[96]. Morier, 1812. p. 247.

[97]. Victoria & Albert Museum, no. 962-1889,unpublished; cf Textile Museum, 1974.24. 3, Bier, p.266 no. 69.

[98]. Victoria & Albert Museum, nos. 943-1889, T 59-1935, 281-1884, all unpublished; cf.

Islamic Textile Design, p. 18 no. 29; *Calligraphy*, p. 29.

[99]. The Brooklyn Museum, no. 34, 1030 AB; Hanway, p. 228.

[100]. cf. Morier, 1818, p. 175.

[101]. e.g., National Museum of Scotland, no. 1890. 407, described in Scarce,1987a, p. 52; cf. idem, 1987 b, p. 166 pl. 115.

[102]. 18.11.,Victoria & Albert Museum, nos. 730-1-884, 286-7-1884, unpublished; Textile Museum, nos. 1964. 26. 1975.3.2, 1983.68.5. Bier, pp.260-61 nos. 64-65, 264 no. 67; The Brooklyn Museum, nos. x 653.4.

[103]. National Museum of Scotland, no. 1890. 409; Scarce, 1975 b.

[104]. Falk, pl.17; Tseasuses, p. 196. no. 185.

۱۰۵. موزهٔ نگارستان، تهران، ش. ۷۵. ۱۰۴.

[106]. State Hermitag Museum, St. Petersburg, nos. V3-976, V3-406, V3-731, V3-836, V3-422, V3-839, Ivanov et al,. pp.211-12,nos.60, 80-82, 84, 86.

[107]. Meen and Tushingham, nos. 72-73, 78-83,117,126-27, 130.

[108]. Meen and Tushingham, pp. 76-77.

[109]. The Chester Beatty Library, Dublin; Regemorter, pl. 40.

[110]. Polak I, p. 153.

[111]. pp.318-19.

[112]. Polak, I, p. 143.

[113]. Sykes, p. 65.

[114]. Wills, p. 31.8

[115]. I, p. 155.

۱۱۶. برای مثال نک. Anon, p.16; Victoria & Albert Museum, no. TN1955 - 2; unpublished.

[117]. nos. 57-882-84.

[118]. Polak,p. 160.

۱۱۹. برای توضیحات بیشتر نک.

Wills, p. 324; Scarce, 1987a, pp. 55-56; idem, 1987b, pls. 119-20; Bishop, I, p. 215.

[120]. Benjamin, p.332.

[121]. pp. 198-99.

[122]. p. 42.

[123]. Bogdanov, p. 292.

[124]. pp. 248-50.

[125]. pp. 16-18, 455-603.

۱۲۶. بلدیه، ص ۸۸.

مآخذ

الف ـ فارسی

- آصف، محمدحسن (رستم‌الحکما)، رستم‌التواریخ، ترجمهٔ ب. هافمن، ۲ جلد، برلین، ۱۹۸۶م.
- استرآبادی، میرزا محمدمهدی‌خان، تاریخ نادری، بمبئی، ۱۸۴۹م، بلدیه (تهران)، ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م.
- جسینی استرآبادی، مرتضی، از شیخ‌صفی تا شاه صفی، به تصحیح، ا. اشراقی، تهران، ۱۳۶۴.
- خواجگی اصفهانی، محمد معصوم، خلاصة‌السیر، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸ش/۱۹۸۹م.
- ذکاء، یحیی، لباس زنان ایران، تهران، ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م.
- رجبی، پرویز، «لباس و آرایش ایرانیان، در سدهٔ دوازدهم هجری»، هنر و مردم، شمارهٔ ۱۰۵ سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م، صص ۳۸ـ۴۰.
- شهری، جعفر، (شهری‌باف)، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، جلد ۲، تهران، ۱۳۶۹ش/۱۹۹۰م.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، لندن، ش ۳۵۹۲.
- کریم‌زاده، م. ع.، احوال و آثار نقّاشان قدیم ایران، ۳ جلد، لندن، ۱۹۹۱م.
- کلانتر ضرابی، عبدالرحیم (سهیل کاشانی)، تاریخ کاشان (مرآت القاسان)، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م.
- مروی، محمدکاظم، تاریخ عالم آرای نادری، به تصحیح، م. ا. ریاحی، ۳ جلد، تهران، ۱۳۶۴ ش/۱۹۸۵م.
- نظام قاری، محمد، دیوان‌البسه، به کوشش م. مشیری، تهران، ۱۳۵۹ش/۱۹۸۰م.
- مستوفی، ع.، شرح زندگانی من.

ب ـ لاتین

- Anon., "Recent Acquisitions", pp. 11-16.

- Ashmolean Museum, *Iran in the 19th Century. The Private World of the Qajars*, Oxford, 199.

- S. G. W. Benjamin, *Persia and the Persians*, Boston, 1896.

- C. Bier, ed., *Women from the Soul, Spunfrom the Heart, the Arts of Safavid and Qajar Iran, 16th-19th Centuries*, Washington, D.C., New York and London, 1891.

- L. Bogdanov, "The Home and Life in Persia", *Islamic Culture* 5, 1931, pp. 407-21; 6, 1932, pp. 290-306, 468-85. *Calligraphy and the Decorative Arts of Islam*, London, 1976.

- J. Chardin, Voyages de Monsieyr le chevalier Chardin, en Perse, et autres lieuxdel, *Orient* II, Amsterdam, 1711.

- P. Chelkowski, *Mirror of the Invisible Word. Talesfrom the Khamseh of Nizami*, New York, 1975.

- J. Cook, *Voyages and Travels through the Russian Empire, Tarary, and part of the Kingdom of persia*, 2 vols., Edinburgh, 1770.

- M. Dal Farra", A `Satavid ´ Coat in the Collection of 'The Royal Ontario Museum", unpublished ms., Tpronto, 1984.

- P. Della Valle, *Viaggidi Pietrodella Valle il pelegrino descritti da lui medesimo in lettere familiari*, 3vols., Rome, 1658.

- E. B. Donnell, "Costumes of Isfahan", *International Studio* 80, February 1925, PP. 358-62.

- R. Du Mans, L´estat present de la perse en 1660, ed. C. Schfer, paris, 1890;repr. Westmead, Eng., 1969.

- S. J. Falk, *Qajar paintings*, London, 1972.

- Fundacao Calouste Gulbenkian, *L´art de l´Orient islamique*, Lisbon, 1963.

- Y. A. Godard, "Un album de portraits des princes timurides de l`Inde", *Athār-é Irān* 2/2, 1937, pp. 179-275.

- H. Goetz, "The History of Persian Costume", *Survey of Persian Art*, pp. 2227-56.

- J. Hanway, *An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea*, 2nd ed., 2 vols., London, 1754.

- A. Hauptmann von Gladiss and J. Kröger, Berlin, Staatliche Museen Preussischer Kulturbesitz, *Museum für Islamische Kunst* II, Metall, Stuck, Holz, Elfenbein, Stoffe, Mainz, 1985.

- Hayward Gallery, *The Arts of Islam*, London, 1976.

- T. Herbert, *Travels in Persia*, 1627-29, New York, 1919.

- J. Housego, "Honour Is According to Habit. Persian Dress in the Sixteenth and Seventeenth Centuries", *Apollo* 93, March 1971, pp. 204-09.

- *Islamic Textile Design*, London, 1983.

- A. A. Ivanov, T. V. Grek, and O. F. Akimushkin, *Al'bom indiĭskikh i persidskikh miniatur* XVI-XVIII vv. (Album of Indian and Persian miniatures, 16th-18th centuries), Moscow, 1962.

- A. A. Ivanov, V. G. Lukonin, and L. S. Smesova, *yuvelirnye izdeliya Vostoka. Drevniĭ srednevekovyĭ periodyĭ*. Kollektsiya osobo ŭ kladovo ŭ omdela Vostoka Gosudarstvennogo Ermitazha (Jewelry from the East. Ancient and medieval periods. Collection of the special treasury, Oriental department, State Hermitage), Moscow, 1984.

- A. Jenkinson, A Compendious and Briefe Declaration of the Journey from London into the Land of Persia, in Richard Hakluyt, The Principal Navigations, Voyages, Discoveries and Traffiques of the English Nation etc., London, 1589; repr., Cambridge, Eng., 1965.

- R. Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia* ... 1817-1820, 2 vols., London, 1821-22.

- M. Keyvani, *Artisans and Guild Life in the Later Safavid Period. Contributions to the Social Economic History of Persia*, Berlin, 1982.

- C. Le Bruyn, *Travels into Muscovy, Persia, and Part of the East Indies* ..., 2 vols., London, 1737.

- Los Angeles County Museum of Art, *Woven Treasures of Persian Art. Persian Textiles from the 6th to the 19th Century*, Los Angeles, 1959.

- T. Mankowski, "Influence of Islamic Art in Poland", *Ars Islamica* 2, 1935, pp. 93-117.

- F. R. Martin, *Die persichen Prachtstoffe im Schlosse Rosenborg in Kopenhagen*, Stockholm, 1901.

- V. B. Meen and A. D. Tushingham, *Crown Jewels of Iran*, Toronto, 1968.

- J. Morier, *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor ... 1808 and 1809*, London, 1812.

- Idem, *A Second Journey through Persia ... 1810 and 1816*, London, 1818.

- Musée du Louvre, *Arabesques et jardins de paradis*, Paris, 1990.

- J. Otter, *Voyage en Turquie et en Perse*, 2 vols., Paris, 1748.

- J. E. Polak, *Persien. Das Land und seine Bewohner*, 2 vols., Leipzig, 1865.

- B. van Regemorter, *Some Oriental Bindings in the Chester Beatty Library*, Dublin, 1961.

- M. Rogers et al., *The Topkapu Saray Museum. The Treasury*, Boston, 1987.

- N. Rohani, *A Bibliography of persian Miniature painting*, n.p. (Cambridge, Mass.), 1982.

- Royal Academy of Arts, persian Art. *An Illustrated Souvenir of the Exhibition of Persian Art*. London 1931.

- M. Roschanzamir, *Die Zand- Dvnastie, Geistes - und Sozial - wessensch aftlishe Dissertationen* 8, Hamburg 1970.

- G. M. Scarce, "The Development of Women's Veils in Persia and Afghanisten", *Costume* 9, 1975 A, pp. 4-14.

- Adem "A Persien Prassiere", *Art and Archeogy Research Papers* 7, Gune 1975b, pp. 15-21.

- Adem, "Vesture and Dress, Fashion, Function, and Impact," in C. Bier, ed., *Women from the Soul Spun from the Heart*

- The Arts of *Safavid and Qajar Iran*, 16th-19th Centuries, Washington, D. C., 1987a, pp. 33-56.

- Idem, *Women's Costume of the Near and Middle East*, London, 1987b.

- B. Schmitz, "On a Special Hat Introduced during the Reign of Shah Abbas the Great", *Iran* 22, 1984, pp. 103-12.

- S. Schuster Walser, *Das safavidische Persien in Spiegel europaischer Reiseberichte* (1502-1722), Baden Baden and Hamburg, 1970.

- Idem,"Ein Ehrengewand von Safavidem Shah", *Der Islam* 54, 1977, pp. 126-32.

- Y. K. Stillman and N. A. Stillman, "Libas iii." *EI*^{2} V, pp. 747-50.

- E. C. Sykes, *persia and Its people*, London, 1910.

- N. M. Titley, *Persian Miniature Painting*, Austin, Tex., 1983.

- *Treasures of Islam*, Geneva, 1985.

- J. M. Upton, "Notes on Persian Costumes of the Sixteenth and Seventeenth Centuries", *Metropolitan Museum Studies* 2, 1929-30, pp. 206-30.

- E. S. Waring, *A Tour to Shiraz ..., London*, 1807.

- J. Wearden, "A Synthesis of Contrasts," *Hali* 59, 1991, pp. 102-11.

- S. C. Welch, *Royal Persian Manuscripts*, London, 1976.
- A. Wheelock et al., *Anthony Van Dyck*, New York, 1990.
- C. J. Wills, *In the Land of the Lion and Sun ... 1866 to 1884*, London, 1891.
- H. M. Zaki, *Moslem Art in the Fouad I University Museum*, 2 vols., Cairo, 1950.

فصل یازدهم

دورهٔ پهلوی

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

(ʿAli-Akbar Saʿidi Sirgāni)

پوشاک ایرانی‌ها طیّ سالهای اوّلیّهٔ سلسلهٔ پهلوی، به طور کلّی شبیه پوشاک دورهٔ قاجار بود که اختلافات میان اقوام، روستاها، مناطق و نیز طبقات اجتماعی را منعکس می‌ساخت. در اواخر قرن نوزدهم میلادی تلاشهای شایانی جهت تغییر پوشش از سوی مقامات حکومتی صورت گرفت[1]. مخصوصاً پس از انقلاب مشروطه (q.v.؛ ۱۳۲۴-۲۷ق./۱۹۰۶-۱۹۰۹م.) که بسیاری از مردان به خارج سفر کرده بودند، پوشش اروپایی و پوشیدن کت و شلوار، پاپیون و کراوات را پذیرا شدند. بیشتر این مردان در پایتخت و تعدادی از شهرهای بزرگ در شمال و شمال غربی زندگی می‌کردند و گروه بزرگی را تشکیل نمی‌دادند. در ۲۹ بهمن (دلْو) ۱۳۰۱ ش. / ۱۸ فوریه ۱۹۲۳ م.، مجلس لایحه‌ای را تصویب کرد که همهٔ کارکنان خدمات شهری، اعضای کابینه و نمایندگان مجلس را ملزم به پوشیدن پوشاک دوخت ایران در طول ساعات کار می‌کرد. این دستورالعمل در اوّل میزان ۱۳۰۲ ش./ ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳م.، بنا بر حکم وزیر جنگ، سردار سپه (رضا شاه آینده)، شامل پرسنل نظامی نیز می‌شد[2].

کارمندان ادارات و دیگر ساکنان شهری که طرفدار تجدّد بودند، رفته‌رفته «سرداری» (کت

فراکی که تا زیر زانوها می‌رسید)، شلوار و حتّی گاهی کت و شلوار غربی را پذیرفتند. در میان اروپایی‌هایی که از مراسم افتتاح سرویس تلگرام (بی‌سیم پهلوی) در تهران، در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ ش. / ۲۹ آوریل ۱۹۲۶ م. عکسبرداری کردند، زنانی بودند که به کت، دامن و کلاه ملبّس بوده و نیز مهندسانی که کلاههای لبه‌دار به سر گذاشته بودند[3]. ایرانی‌هایی که در مراسم شرکت جستند، سرداری، شلوارهای اروپایی و کلاههای بی‌لبهٔ تخم‌مرغی‌شکل (کلاه تخم‌مرغی) پوشیده بودند. هیچ‌کس ملبّس به عبای سنّتی (q.v.) دیده نمی‌شد.

در ۴ مهر ۱۳۰۷ ش. / ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۸م.، کابینه مقرّر کرد که تمام مردهای ایرانی به طور یکدست و به سبک غربی لباس بپوشند. تن‌پوشهای بیرونی سنّتی مانند شالها (šal)، قباها (qabā)، سرداریها، لبّاده‌ها (بالاپوشهای نمدی یا آجیده) و عباها، با کت جایگزین شد و شلوارهایی (تنبان) که به طور سنّتی از پارچهٔ سیاه جناغی (دبیت dabit) یا مشابه آن دوخته می‌شد و در کمر با قیطان بسته می‌شد (بند تنبان، نیفا nifā)، با شلوار و کمربند غربی؛ و از طرفی پاافزارهایی مانند گیوه، ملکی (انواع سرپاییهای پارچه‌ای) و چارق (صندل چرمی)، با کفش چرمی پاشنه‌دار، جایگزین شدند. تمام کارمندان دولت و دانش‌آموزان پسر، کلاههای لبه‌دار استوانه‌ای (معروف به کلاه پهلوی، **شکل LXXIII**) را به جای کلاههای خز مرسوم، عمامه‌ها و کلاههای بیضوی، به سر کردند. فقط روحانیّون، شامل استادان مدارس، طلّاب دینی و زُعمای سایر مذاهبِ به رسمیّت شناخته شده، از این حکم که در روز اوّل فروردین ۱۳۰۸ ش. / ۲۱ مارس ۱۹۲۹م.، در شهرها و یک سال بعد در دهات و مناطق روستایی اجرا گردید، معاف بودند[4].

تحمیل کلاه پهلوی و منع بستن سربند سنّتی، مخالفت شدیدی، مخصوصاً از جانب دو گروه برانگیخت. گروه اوّل شامل سنّت‌گراها که عمامه را نشانهٔ امتیاز می‌دانستند و سران قوم که هویّت خود را براساس سبک و رنگ سربندشان باز می‌شناختند، و گروه دوّم که مالکان کارخانه‌های نسّاجی بودند که به خاطر وضع مقرّرات جدید به مرز ورشکستگی رسیدند. علاوه بر این، حقوقدانان تعلیم دیده و همین‌طور مردان تحصیل‌کرده، به مقرّرات جدید، به این دلیل که مجازاتهای اعمال شده توسّط کابینه برای افراد خاطی، شامل جریمه‌های نقدی و بازداشت تا یک هفته را غیرقانونی می‌دانستند، اعتراض کردند. در نتیجه روز ۶ دی ۱۳۰۷ ش. / ۲۷ دسامبر ۱۹۲۸م.، مجلس هفتم قانونی از تصویب گذراند که حکم کابینه را تصویب و مقرّرات پوشاک را قانونی و اجباری می‌کرد[5].

مردان رفته‌رفته به کلاه پهلوی عادت کردند. از آنجا که همچنان صدای مخالفت روحانیّت

تصویر LXXVII ـ مردی با کلاه پهلوی. حدود سال ۱۹۳۰ میلادی.
عکس از هایده سهیم (Haideh Sahim)

مسلمان که اغلب در امور محلّی نفوذی بسزا داشتند، خصوصاً در بین طبقات عامّهٔ اجتماع بیش از پیش به گوش می‌رسید، سرانجام دولت تصمیم به جلب رضایت روحانیّون والامقام در قم گرفت؛ با استناد به این تدبیر که حرمت و عزّت عمامه نباید با بستن آن از سوی افراد نالایق و بی‌سواد به خطر افتد[6].

در خرداد الی تیر ماه ۱۳۱۳ ش. / ژوئن الی ژوئیهٔ ۱۹۳۴م.، رضاشاه از ترکیه دیدن کرد و در آنجا عمیقاً تحت تأثیر برنامه‌های کمال آتاتورک برای مدرنیزه کردن قرار گرفت. او مصمّم شد که ایرانی‌ها هم، چون اروپایی‌ها لباس بپوشند[7]. رضا شاه در ترکیه دستوری خطاب به نخست وزیر وقت صادر کرد که مقرّر می‌داشت از آن پس تمام کارگران ایرانی کلاههای لبه‌دار به سبک اروپایی، بر سر بگذارند و توجیه او این بود که لبهٔ پهن کلاه، کارگرانی را که در هوای آزاد کار می‌کردند از آفتاب سوختگی حفظ می‌کند. در ۱۶ تیر ۱۳۳۴ ش. / ۸ ژوئیهٔ ۱۹۳۵ م.، حکم کابینه، به سر گذاشتن این کلاه را برای تمام مردان اجباری ساخت و به این ترتیب جای کلاه پهلوی را گرفت. این دستور که به شدّت اعمال می‌شد، مقاومتهای زیادی را، خصوصاً در استانها برانگیخت. در یک واقعهٔ مشهور، گروهی از مسلمانان به رهبری ملّای صریح اللّهجه‌ای به نام شیخ تقی بهلول، در مسجد گوهرشاد مشهد، بست (q.v.) نشستند که در آنجا مورد حملهٔ نیروهای امنیّتی قرار گرفته و تعدادی از مردم کشته شدند[8]. چنین مقاومتهایی صرفاً عزم شاه را جزم

می‌کرد[9]. با وجودی که کلاه لبه‌دار کماکان تا سالهای آخر سلطنت رضا شاه پوشیده می‌شد، مردان ایرانی علی‌رغم دیدگاه سنّتی ایرانی که ظاهر شدن در مکان عمومی بدون پوشش سر را ناشایست می‌دانست، رفته‌رفته پوشیدن سربندها را بکلّی کنار نهادند[10]. در میان مردان شهری، فقط پرسنل نظامی و نیز روحانیّون ــ که پوشش سر را مستحبّ می‌دانستند ــ به پوشیدن سربند ادامه دادند.

پیش از واقعهٔ گوهرشاد، رضاشاه شخصاً به تغییر در لباس زنان الزام و اجباری نکرده بود. برخی زنان تحصیلکرده پیشاپیش در فعّالیّتهای خصوصی به جای حجاب از کلاه استفاده می‌کردند[11]. بعضی اعضای دربار که در خارج تحصیل‌کرده بودند، با منسوخ کردن کامل حجاب موافق بوده و بر حضور زنان در فعّالیّتهای اجتماعی تأکید داشتند. یکی از حامیان چنین دیدگاهی، وزیر قدرتمند دربار، عبدالحسین تیمورتاش بود که در جلسهٔ کابینه در سال ۱۳۱۲ ش. / ۱۹۳۳ م.، واردات کلاههای زنانه از خارج را قانونی کرد[12].

سرانجام در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۶ م.، رضاشاه سنّت حجاب را منسوخ کرد. وی اوّلین حکمران منطقه بود که چنین کاری انجام می‌داد (آتاتورک حجاب را ممنوع نکرده بود)[13]. شاه به محض اطمینان از قدرت خود پس از شکست شورش بهلول، با همسر و دخترانش که بدون حجاب بودند، در مراسم فارغ التحصیلی مدرسهٔ دولتی (دانشسرای مقدّماتی) در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ ش. / ۸ ژانویهٔ ۱۹۳۶م. ظاهر شد. وی در سخنرانی خود خطاب به اکثریّت حضّار زن که به آنها دستور داده شده بود بدون حجاب شرکت کنند، به آنها فرمان داد که از این پس به سبک اروپایی لباس بپوشند[14]. این مناسبت در همهٔ شهرها و بویژه تهران جشن گرفته شد و به تمامی پرسنل لشکری و کشوری فرمان داده شده بود که همراه زنانشان، بدون حجاب در مراسم شرکت کنند.

این اَعمال نیز با مقاومت و اِعمال زور مواجه شد. اکثریّت قریب به اتّفاق زنان ایرانی به گونه‌ای تربیت شده بودند که حجاب را واجب می‌دانستند و معتقد بودند آشکار ساختن سر و گردن گناه است. وانگهی، مردان ایرانی کنار نهادن حجاب را آشکارا نشان بی‌عفّتی می‌دانستند. سواد در میان مردان به برگزیدگانی جدابافته و روحانیّون محدود می‌شد، درحالی‌که بی‌سوادی در میان زنان تقریباً عمومیّت داشت. حتّی تعداد کمی هم که به مدارس سنّتی (مکتب) رفته بودند، فقط می‌دانستند چگونه دعاها و قرآن را حفظ کنند و بسختی قادر به نوشتن بودند. یک چنین جامعهٔ مردسالار و سنّتی، بسختی پذیرای تحریم ناگهانی چادر که محبوب زمان بود، می‌شد. از طرفی فشار پلیس نیز اجتناب‌ناپذیر بود. آنها زنان را کتک می‌زدند، چادرها و

روسریهایشان را کشیده و پاره می‌کردند و حتّی خانه‌هایشان را بزور می‌گشتند[15]. اغلب مأموران به بهانهٔ اجرای این قانون به مردم آزار می‌رساندند و به زور از آنها باج می‌گرفتند. هرچند رفته‌رفته مقاومت عموم فایق آمد، امّا تا سه یا چهار سال آخر سلطنت رضاشاه، زنها با لباسهای بلند ساده (یا کت و دامن در پایتخت)، جورابهای کلفت و کلاههای حصیریِ لبه‌پهن، در اجتماع ظاهر می‌شدند. در برخی روستاها و شهرهای کوچک، زنان بسادگی خانه‌هایشان را ترک نکردند، تا آنکه رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ ش. / سپتامبر ۱۹۴۱ م. مجبور به کناره‌گیری شد.

پس از کناره‌گیری رضاشاه، زنانِ بسیاری دوباره از حجاب استفاده کردند، ولی بیشتر تحصیلکرده‌ها این کار را انجام ندادند. در حقیقت آنها که با حضور گستردهٔ خارجیها در ایران و روابط نزدیکتر با جهان بیرون به هیجان آمده بودند، به طور فعّالانه‌ای سبکهای مطابق روز غربی را، مخصوصاً طیّ دو دههٔ آخر سلطنت محمّد رضا شاه پهلوی (۱۳۲۰ـ ۵۸ ش./ ۱۹۴۱ـ۷۹م.) دنبال کردند. علاوه بر این مردها نیز با افزایش شکوفایی صنعت نفت، با اشتیاق بیشتری اقدام به پذیرش سبکهای غربی نمودند و بنابراین بخش بزرگی از درآمد خانواده، هزینهٔ پوشاکِ سبک روز می‌گردید.

پی‌نوشتها

۱. اعتماد السّلطنه، ص ۱۵۴؛ آدمیّت، صص ۴۵۱-۵۲ و نیز نک. فصل دهم همین کتاب.

۲. مسعودی ، صص ۴۴؛ شفا، ج ۱، صص ۲۳ و ۲۶ و ۲۷؛ یغمایی، صص ۳۲۶-۲۷ و ۵۵۷.

۳. محبوبی، مؤسّسات، ج ۲، ص ۲۳۱؛ یغمایی، ص ۲۱۶.

۴. ادیب هروی، ص ۲۶۲؛ یغمایی، ص ۵۵۸.

۵. مسعودی، صص ۴۳-۴۴؛ شفا، ج. ۱ ص ۷۳.

۶. هدایت، ص ۳۸۲.

۷. هدایت، ص ۴۰۷، کاظمی، ص ۳۴۳.

۸. شفا، ج ۱، صص ۱۲۷-۲۸؛ دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۳۱؛ صدیق، صص ۳۰۷-۳۰۸؛ ادیب هروی، ص ۲۶۱ و نیز Wilber, pp. 160 , 166-67.

۹. مسعودی، ص ۱۳۹.

۱۰. در مورد دورهٔ قاجار نک. مثلاً: شهری، صص ۲۲۸-۲۹.

۱۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، صص ۴۳۲-۳۴؛ مسعودی، صص ۱۴۵-۴۶.

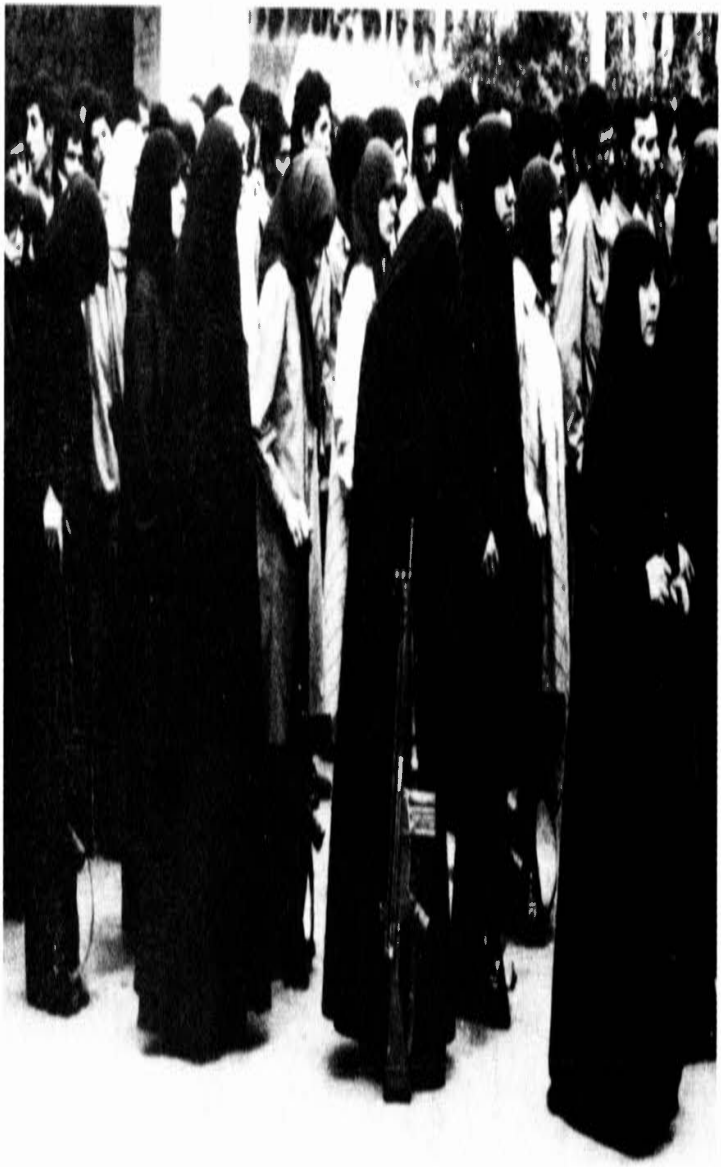

تصویر LXXVIII ـ زنان ملبس به چادر در تهران طیّ انقلاب ۱۳۵۸ ش./۱۹۷۹م.

درشت‌نمایی عکس از ج. رستمی (J. Rostami)

از روی: یادنامهٔ اوّلین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ش.، واشنگتن دی. سی.، ۱۹۸۰م.

۱۲. هدایت، صص ۳۷۹، ۴۰۷.

۱۳. نک. Keddie, pp. 108-09.

۱۴. هدایت، ص ۴۰۸؛ صدیق، صص ۳۱۰-۳۱۴؛ شفا، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۳۲ و نیز Wilber, pp. 173-74; Savory, pp. 97-98.

۱۵. فاطمی، ص ۱۷۸.

مآخذ

الف ـ فارسی

- آدمیّت، فریدون، اندیشهٔ ترقّی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، تهران، ۱۳۵۱ش./۱۹۷۳م.
- آذری، ع.، تاریخ مصوّر رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۴۵ش./۱۹۷۶م. (از تصاویر آن استفاده شده است).
- ادیب هروی، م.ح.، حدیقةالرضویه، مشهد، ۱۳۲۷ش./۱۹۴۸م.
- استارک. ف، سفرنامهٔ الموت، لرستان و ایلام، ترجمهٔ ع.م. ساکی، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م.
- اعتمادالسّلطنه، محمّدحسن خان، چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدّین‌شاه، جلد اوّل، المآثر والآثار، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ش./۱۹۸۴م.
- ژوزف، اِ.، «رکن‌الدّین مختار...»، رهاورد، س ۷، ش ۲۳، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۲۷۵-۲۷۴.
- سیف‌پور فاطمی، ن.، «رضاشاه و کودتای ۱۲۹۹»، رهاورد، س ۷، ش ۲۳، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م. صص ۱۸۰-۱۶۰.
- شفا، شجاع‌الدّین، گاهنامهٔ پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، جلد اوّل، بی‌تا، بی‌نا.
- شهری، جعفر، گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم، جلد اوّل، تهران، ۱۳۵۷ش./۱۹۷۸م.
- صدیق، عیسی، یادگار عمر، جلد دوّم، تهران، ۱۳۴۵ش./۱۹۶۶م.
- فرّخ، م. (معتصم‌السلطنه)، خاطرات سیاسی فرّخ، به کوشش پ. لواسانی، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م. صص ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۵.
- کاظمی، ک.، روزگار و اندیشه‌ها، تهران، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.
- مخبرالسّلطنه هدایت، م.، خاطرات و خطرات، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۴۴ش./۱۹۶۵م. ص ۴۰۷.
- مسعودی، ع، اطّلاعات در یک ربع قرن، تهران، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.
- یغمایی، اِ، کارنامهٔ رضاشاه کبیر، تهران، ۲۵۳۵=۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م.، صص ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۱۶، ۴۹۹.

ب ـ لاتین

- N. Keddie, *Roots of Revolution An Interprepretive History of Modern Iran*, New Haven, Conn., 1981.

- R.M. Savory, "Social Development in Iran During the Pahlavi Era", in G. Lenczowski, ed., *Iran under the pahlavis*, Stanford, Calif., 1978, pp. 85-127.

- D. Wilber, *Riza Shah Pahlavi. the Ressurection and Reconstrution of Iran*, Hicksville, N.Y., 1975. c.

فصل سیزدهم

پوشاک در افغانستان

نانسی هاچ دوپری
(Nancy Hatch Dupree)

ترکیب جمعیّتهای قومی و قبیله‌ای افغانستان، عمدتاً در مناطق و بخشهای روستایی، دهکده‌ها و سکونتگاههای بدوی تقسیم می‌شود. تنها ۵ درصد از مردم افغانستان، شهرنشین هستند. پوشاک سنّتی، این گوناگونی زیستی و جغرافیایی را نشان می‌دهد. از طرفی این پوشاک بیانگر هویّت گروهی و فردی، وضعیّت اقتصادی و اجتماعی، شَمایی از چرخهٔ زندگی، و روند متغیّر اجتماعی ـ سیاسی است؛ که خود اسلوبهای جدید و تنوّع سبک پوشاک را به دنبال دارد[1]. علی‌رغم گستردگی دایرهٔ واژگانِ خاصّ برای هر مقوله از البسهٔ افغانی، نقش محوری لباس در فرهنگ افغان از این حقیقت آشکار می‌گردد که تهیّهٔ تن‌پوشهای تازه برای جشنهای موسمی و مذهبی و خانوادگی، برای ایشان یک ضرورت است.

پوشش سر

بارزترین مشخّصهٔ پوشاک در افغانستان، پوشش سر است و حتّی عمامهٔ مرسومی (فارسی: dastār, langōtā پشتو: pagri, patkay) که می‌تواند از ۳ تا ۶ متر طول داشته باشد، بسته به نحوهٔ

پشتون‌های شرقی.
عکس از: Josephine Powell.

پیچاندنش، مشخّصه‌های ویژه‌ای را به خود می‌گیرد[2]. نخ سفید معمول‌ترین نخ برای پارچهٔ عمامه است. ولی برخی گروههای پشتون عمامه‌های اصیلِ ابریشمی و سیاه را که با رنگهای خاکستری، قهوه‌ای و صورتی کمرنگ ترکیب شده، ترجیح می‌دهند (**اشکال LXXIX و LXXX**). گذشته از جنس پارچه، هرچه عمامه طویل‌تر باشد شخص خوش‌لباس‌تر به حساب می‌آید. هر پسر جوانی، مرد شدن خود را با پوشیدن تشریفاتی عمامه نشان می‌دهد. کلاههای پوشیده‌شده در زیر عمامه با شکلهای ساده و طرحهای تزیینی خاصّ خود (فارسی: kolāh؛ پشتو: k̲ōlay)، شاخصه‌های ویژه‌ای محسوب می‌شود. کلاههای استوانه‌ای حاشیه‌دوزی‌شده با ابریشم، مشخّص‌کنندهٔ تاجیک‌ها و ازبک‌ها می‌باشد (نک. فصل پانزدهم)؛ عرق‌چینهای رنگارنگ و برّاق آجیده (برک)[1]، مشخّصهٔ هزاره‌ها است (نک. فصل چهاردهم)؛ و کلاه مشهور استوانه‌ای‌شکل حاشیه‌دوزی‌شده با رشته‌های طلا و نقره (گلابتونی)[2] بیانگر پشتونهای قندهار می‌باشد. در قندهار کلاههایی چین‌خورده، مزیّن به مهره‌های شیشه‌ایِ رنگی و درخشان (marīdārā) بافته می‌شوند[3]. بلوچ‌ها تکّه‌های گرد آینه (شیشه)[3] را در طرحهایشان به کار می‌برند (نک. فصول هجدهم و نوزدهم). کلاههای کرکی مخروطی شکل (druzaw k̲ōlay) در میان مردم «شینواریِ» پشتون شرقی بی‌نظیرند؛ اینها کلاههای نمدی گرد و

1.barrak. 2.golābatūnī.
3. šīša.

کوچکی هستند که در کوههای مرتفع شمال شرقی یافت می‌شود. سایر پوششهای سرِ مردانه عبارتند از: کلاههایی بافته شده از پوست گوسفند، مانند کلاههای بلند پوستیِ نظامی در انگلستان (tīlpak) که ترکمن‌ها به سر می‌گذارند[4]؛ کلاههای پوستی تزیین‌شدهٔ گرد، و کلاههای نخی با لبه‌های تاشو تا روی گوش، که قرقیزها سر می‌کنند[5]؛ کلاههای پشمی سر صاف با لبه‌های برگشته که در نورستان پوشیده می‌شود (عموماً pakōl، در کامویری: qarakolī)[6]؛ و کلاه استوانه‌ایِ تغییر فرم داده شده‌ای که از پوست برهٔ ایرانی درست شده و از آغاز قرن بیستم مشخّصهٔ همهٔ افراد تحصیلکردهٔ شهری بوده است[7]. این کلاه در حال حاضر از مد افتاده است.

در اسلام، پوشانیدن سر و مو برتمام زنان واجب است. از این رو اغلب زنان در جوامع سنّتی افغانستان، انواع روسریهای کوچک یا بزرگ مستطیل شکلی را که عموماً به آنها چادَر (čādar) گفته می‌شود (نک. چادُر) با کلاههای کوچکی مشابه کلاه مردان و یا بدون این کلاهها، به سر می‌گذارند. جنس چادر از نخ لطیف است و اغلب، ولی نه همیشه، تک‌رنگ می‌باشد. چادر در میان زنان برخی قبیله‌های پشتون، ردایی است که تا قوزک پا ادامه دارد و مانند شنلی است که با گلدوزی زرّین، حاشیه‌دوزی شده است[8]. در کنار چادَر، چادَری (čādarī) است، که سربندی است تنگ و از جنس ابریشم رنگی با چینهای ظریف، یا آنکه از جنس ابریشم مصنوعی و لَخت می‌باشد. چادَری بدن را می‌پوشاند و صرفاً یک روزنهٔ توری‌دارِ گلدوزی یا قلاّبدوزی شده برای دید چشمها دارد[9]. نوعی دیگر با روبنده‌ای مجزّا بر روی صورت قرار می‌گیرد که به اسامی «بُقرا»(درهرات، همان واژهٔ عربی برقع) و «پَرَنجی» (در کُندوز)، نامیده می‌شود. تمام چادَریها اساساً تن‌پوشهای شهری هستند[10]. جالب‌ترین سرپوشها را زنان ترکمن می‌پوشند. هرچند که شکل این سرپوشهای بلند (تا ۴۵ سانتیمتر) (ترکی: bojmāq، فارسی: qasabā) از طبقه‌ای به طبقهٔ دیگر متفاوت است، با وجود این استفاده از اشارپهای ابریشمی، دگمه‌های نقره و زیورآلات تزیینی که آنها را می‌آراید، همگی بیانگر سطوح بالای زندگیِ پوشندگان آنها می‌باشد. لباسهای شاد و سرزنده که تازه‌عروسها می‌پوشند، پس از مادر شدن با لباسهای باوقارتر جایگزین می‌شود. پس از یائسگی نیز تمام زینت‌آلات نقره را بکلّی کنار می‌نهند[11]. سربندهای بلند عروسهای ازبک اگرچه شبیه ترکمن‌هاست، ولی به آن حدّ تجمّلی نمی‌باشد[12]. خلاّقیّتهای فردی نیز در تزیین کلاههای بنددارِ بچه‌گانه، با کثرت منگوله‌ها، پرها، بدلی‌جات و منجوقها، نشان داده می‌شود.

تصویر LXXX ـ صحنه‌ای از بازار آق کُپروک، نزدیک مزارشریف در غرب افغانستان.
عکس از: Josephine Powell

تن‌پوشها

جنس جامهٔ اصلی مردان، زنان و کودکان از پنبهٔ سبک است و شامل پیراهنهایی است آستین‌بلند و گشاد. این پیراهنها روی شلوارهای گشاد (فارسی: تَنبان، اِزار، پشتو: پَرتوگ) که با بندی کشی جمع می‌شود (ازار بند)[1]، پوشیده می‌شود. بلندی پیراهنهای مردانه (perān, korta) که مشخّصاً بی‌یقه هستند و روی یکی از شانه‌ها دگمه می‌شود[13] در مناطق مختلف، از زانو تا وسط ساق پا و حتّی کوتاهتر از آن، متفاوت است. گلدوزیهای ظریف جلو پیراهنهای قندهاری (gara, ganda) دارای شهرت می‌باشد.

جلیقه‌هایی (waskat) که محبوبیّت عمومی دارند، از جنس مخمل است به رنگ قرمز که با نواری طلایی یا سوزن‌دوزی تزیین می‌شود. این جلیقه‌ها در قندهار (به نامِ سَدری) و در میان برخی چادرنشینان پشتون یافت می‌شود؛ ممکن است جنس جلیقه‌ها از پارچه‌های محلّی همچون بَرَک (نک. مدخل BARAK) باشد که در هزاره‌جات تولید می‌شود. بسیاری از مردان جلیقه‌های غربی را ترجیح می‌دهند که همراه با کت و ژاکت غربی، از بازارهای لباسهای دست دوّم‌فروشی می‌خرند. انواع بومیِ تن‌پوشهای رویی نیز پوشیده می‌شود. از جملهٔ آنها بالاپوشهای دوخته‌شده با پوست گوسفند است که داخل آن از پشم گوسفند بوده و آستین دارد (پوستین) یا آنکه بی‌آستین (پوستین‌چه) است و اغلب حاشیه‌دوزی می‌شوند. این بالاپوشها مختصّ ناحیهٔ پشتون‌نشین در اطراف غزنه می‌باشد. در امتداد خطّ شمالی، رداهای بی یقه و یکسره یا آجیده و راه راهِ رنگارنگ پوشیده می‌شود. این رداها، آستینهای بلندی دارد که تا روی انگشتان را می‌پوشاند (به ترتیب jilak و čapan) و جنس اینها از ابریشم و پنبهٔ دستباف (کرباس) است[14] و همراه با یک شال پارچه‌ای (کمربند) بسته می‌شود. بالاپوش درزدار ازبک نوعی مخصوص است از جنس پنبهٔ قهوه‌ای یا قرمز تیره که از سر پوشیده شده و در یک سمت گردن بسته می‌شود (gopiča). پشتون‌های پکتیا «Paktiā»، بالاپوشهای نمدین آستین کوتاهی که به طور استادانه‌ای گلدوزی شده (kūsay)، می‌پوشند. دوش‌اندازهای پشمی نیز (چادَر، پشتو: پتو[2]) در میان مردان در زمستان رایج است.

لباسهای نورستانی مشخّص‌ترین البسه در افغانستان هستند. مردها شلوارهای پشمی سفیدی که درست تا زیر زانو می‌رسد (ویط)[3][15]، و روی ساق‌بندهای بلند سیاه مثل پاپیچ قرار می‌گیرد(pātaw)، می‌پوشند. اینها در کنار جورابهای پشمی و ساقه‌بلندِ بافتنی که با طرحهای محلّی هزاره تزیین شده، تنها ساق‌پوشهای بافته شده در افغانستان به شمار می‌رود. کمربندهای

1.ezārband. 2. patū. 3. viṭ.

تصویر LXXXI ـ زن کدخدای ده. مرکز افغانستان، جنوب «تای‌واره» در استان «قور».
عکس از: Josephine Powell.

تصویر LXXXII ـ زن ایلیاتی از طایفهٔ «ترد خیل» از پشتون‌های شرقی.
عکس از: Josephine Powell.

مرصّع اعلا (mālāa niśtë) برای خنجرها (kātra) نیز در نورستان منحصر به فرد هستند[16]. زنان نورستانی گاهی زیر دامن یا رداهای بلند و گشادشان (bāźü)، ساق‌بند می‌پوشند. کمربندهای به هم تابیده (niśtë) دور کمرِ ردا قرار می‌گیرد. این رداها از پشت در سرتاسر شانه‌ها تا آستینها، با طرحهای چهل تکّهٔ حاشیه‌دوزی‌شدهٔ سیاه و قرمز که در هیچ جای دیگر افغانستان دیده نمی‌شود، تزیین می‌شود[17].

از طرفی اگرچه سبکهای لباسهای زنانه همچون مردان از الگوهای یکسانی پیروی می‌کند، امّا تفاوت در قد و قوارهٔ لباس مثل برش، دوخت، چین شلوارهای حجیم (تا ۲۰ متر)، پهنای آستینها در مچ و عرض شلوارها در قوزک، و نیز بافته‌های پرنقش و نگار، جنس تار و پود و انواع تزیینات، موضوعات بسیار مهمّی از دید زنان محسوب می‌شود (**اشکال LXXXI و LXXXII**). برخلاف لباسهای مردانه که عموماً در بازارها دوخته می‌شوند، بیشتر لباسهای زنانه در خانه با دست یا چرخ خیّاطی دوخته می‌شود. مخصوصاً در میان پشتون‌های شرقی، بالاتنهٔ لباسهای زنانه بلند است، که از آرنج تا سرآستین، کلوش می‌شود و لبه‌های دامن حاشیه‌های گودی دارد، که شامل ۱۲ متر پنبه یا مخمل گلدار با گلدوزی عالی است. مخملهای سبز و قرمز و ارغوانیِ سیر، مورد علاقهٔ چادرنشینان متموّل (مالدار) می‌باشد.

در شهرها بویژه در بین طبقات متوسّط و بالای تحصیلکرده، سبکهای غربی تفوّق داشته است، بخصوص در اوایل قرن بیستم م. زمانی‌که این سبکها به عنوان بخشی از تلاش دولت برای نوسازی جامعه معرّفی شد[18]. پس از انقلاب چپی سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸م. و طیّ سالهای متعاقب اشغال افغانستان توسّط اتّحاد جماهیر شوروی، لباس غربی در کابل قبول عامّ یافت. از سوی دیگر آوارگان افغانی در پاکستان، چه زن و چه مرد، لباسهای سنّتی را به عنوان مظهر تبعیّت آنها از فرهنگ افغان و اسلام بر تن می‌کردند.

پای‌افزار

کفشهای پلاستیکی در هر رنگ و مدل در همه جای افغانستان رایج است، ولی انواع صندلهای چرمی کلفت (چَپلی[1]، پشتو: čaplay) معمولاً با زیرهٔ لاستیکی که از تایرهای قدیمیِ بریده شده درست می‌شود، در بسیاری از مناطق پوشیده می‌شود. صندلهای حصیری(čaplay mazari) در پکتیا «Paktiā» پوشیده می‌شود. همچنین شمالیهای ترک زبان، مشخّصاً کفشهای ساخته شده از چرم خاصّ نورستان را که تا قوزک پا ارتفاع دارد (vācó) و نیز چکمه‌های تا زانو و چرمیِ

1.čaplī.

پاشنه‌دار[19] (چموس)[1] یا بی‌پاشنهٔ تخت (ماسی)[2] به پا می‌کنند. روکفشیهای محکم پلاستیکی (kalawš) که برای محافظت ماسی در بیرون از خانه به کار می‌رود، اغلب به تنهایی پوشیده می‌شود (**شکل LXXIX**).

جواهرات

جواهرات، مخصوصاً نقره مهمّترین چیزی است که در صندوقچهٔ هر زن افغان پیدا می‌شود. مقدار زیادی منجوق، پولک، سکّه، دگمه و سگک و طلسمهای (تعویذ) نقره‌ای، روی لباسها دوخته می‌شود. در میان بعضی چادرنشینان، بویژه پشتون‌های شرقی، این زینت‌آلات نقره‌ای نوعاً با آیینه‌کاری، تارها و نوارهای زر و نقره و منجوقهای بسیار باشکوه، به اضافهٔ حاشیه‌دوزی ظریفی که در بالا توضیح داده شد، همراه است.

پی‌نوشتها

[1]. L. Dupree, pp. 238-47.

[2]. L. Dupree, pp. 71. 162.

[3]. N.H. Dupree, 1977, p.286.

[4]. L. Dupree, p. 182. و نیز نک. فصل بیست و ششم.

[5]. Dor and Naumann.

[6]. Šukokuř Michaud, 1980, ill.91.

[7]. Charpentier,1977.

[8]. Michaud. 1980, ill. 67.

[9]. Nicod, ills. 57, 59.

[10]. N.H. Dupree, 1978.

[11]. Stucki, 1978.

[12]. P. Centlivres.

[13]. N.H. Dupree, 1977. p. 388.

[14]. N.H. Dupree, 1977, p. 341.

1.čamūs. 2. māsi.

[15]. *vit.* in kāmvīrī, spoken in kāmdeš.

[16]. L.Dupree. p.143.

[17]. L. Dupree, p.23.4

۱۸. رحیمی، ۱۹۷۷ م..

[19]. Nicod, ill. 29.

مآخذ

- M. and P. Centlivres, "Calottes, mitres et toques", *Bulletin annuel du Musée et Institut d'Ethnographie de la Ville de Genève* 11, 1968, pp. 11-46.
- P. Centlivres, "Les Uzbeks du Qattaghan", *Afghanistan Journal* 2/1, 1975, pp. 28-36.
- C-J. Charpentier, "The Making of Karakul-Caps", *Afghanistan Journal* 4/2, 1977, pp. 76-78.
- R. Dor and C. Naumann, *Die Kirghisen des afghanischen Pamir*, Graz, 1978.
- L. Dupree, *Afghanistan*, Princeton, N. J., 1980, pp. 238-47.
- N. H. Dupree, *An Historical Guide to Afghanistan*, Kabul, 1977.
- Idem, "Behind the Veil in Afghanistan", *Asia* 1/2, 1978, pp. 10-15.
- Idem, "Victoriana Comes to the Haremsarai in Afghanistan", in P. Bucherer-Dietschi, ed., *Bauen und Wohnen am Hindukush*, Liestal, Switz., 1988, pp. 111-49.
- J. Graham and H. Sandys, *The Decorative Arts of Central Asia*, London, 1988.
- A. Janata, "Ikat in Afahanistan", *Afghanistan Journal* 5/4, 1978, pp. 130-39.
- C. M. Kieffer and G. Redard, "La fabrication des chaussures à Bamyan", *Acta Orientalia* 31, 1968, pp. 47-53.
- A. Legat, "Changes and Continuities in Women's Status and Clothing in Urban Afghanistan", in D. G. Hatt, ed., Ethnicity. *The Role of Group Identification in Social Change*, Calgary, Can., 1978.
- A. Leix, "Trachten der Nomaden Turkestans", *CIBA-Rundschau* 54, Basel, 1942, pp. 1986-2001.
- R. and S. Michaud, *Caravans to Tartary*, London, 1978.

- Idem, *Afghanistan*, London, 1980.

- M. L. Nabholz and P. Bucherer-Dietschi, eds., *Textilhandwerk in Afghanistan*, Liestal, Switz., 1983.

- M. R. Nicod, *Afghanistan Innsbruck*, n.d.

- F. Rahimi, *Women in Afghanistan*, Liestal, Switz., 1986.

- K. E. Seraj and N. H. Dupree, *The KES Collection of Vintage Photographs*, New York, 1979.

- A Stucki, "Horses and Women", *Afghanistan Journal* 5/4, 1978, pp. 140-49.

فصل چهاردهم

پوشاک طوایف هزاره

کلاوس فردینان

(Klaus Ferdinand)

پوشاک طوایف هزاره به روش علمی بررسی نشده است. تنها می‌توان مدارک پراکنده‌ای در ادبیّات، عکسها و مجموعه‌های موجود در موزه‌ها، پیدا کرد. بسیاری از اطّلاعات ارائه شده در این مقاله بر پایهٔ تحقیقات قوم‌شناسیِ نگارنده در میان هزاره‌ها طیّ سالهای ۱۹۵۳-۵۵ میلادی و نیز بررسی آثار موجود در موزهٔ ملّی دانمارک طیّ سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۳-۵۴ میلادی می‌باشد.

قرن نوزدهم میلادی

آن گونه که پیداست، تحقیقات مونت استوارت الفینستون[1]، پدر قوم‌شناسی افغان، قدیمی‌ترین منبع اطّلاعاتی در خصوص پوشاک هزاره‌ها است. او تصویری[1] (**تصویر LXXXIII**) همراه با شرحی کوتاه منتشر کرد با این توضیح: «از مشخّصه‌های لباس مردان ...پارچه‌ای است که به دور پاهایشان می‌پیچند، مثل ازبک‌ها؛ و زنها فراک‌های بلند از پارچهٔ پشمی و چکمه‌هایی از پوست

1. Mountstuart Elphinstone.

نرم گوزن که تا زانوهایشان می‌رسد به تن می‌کنند»[2]. در سال ۱۸۳۰م. الکساندر برنز[1] گزارش کرد که زنهای بلندمرتبهٔ هزاره، بدون روبنده و با دو یا سه پارچهٔ لُنگی (lungies) مانند نیمتاج بر روی سر، بیرون می‌رفتند[3]. و اضافه می‌کند که هزاره‌ها، بافته‌ای به نام بَرَک (burruk) (نک. BARAK) از پشم گوسفند تولید می‌کردند.

ژنرال امریکایی، جوزیا هارلن[2] که در دههٔ ۱۸۳۰ م. در افغانستان بوده، جزئیّات بیشتری ارائه می‌دهد. طبق گفتهٔ او تولید بَرَک (berrick) در سراسر کوههای پاروپامیسوس[3] و در میان اقوام روستاییِ آسیای مرکزی رواج داشته، ولی بهترین نوع آن در دای زنگی[4] در قسمت جنوبی هزاره‌جات ساخته می‌شد[4]. او بویژه راجع به هزاره گزارشی داده[5] مبنی بر اینکه: «پوشاک طبقهٔ فقیر یا کارگر عبارت است از فراک بلند ساخته شده از «berrick i burrie» و شلواری از همین جنس که نزدیک قوزک پا، تنگ و چسبان می‌شود. آنها پاهایشان را با نوارهایی از همان جنس به پهنای حدود ۲/۵ اینچ... که از قوزک شروع می‌شود، می‌پیچند... که عموماً چاپارها و دیگر فرّاشان که ضرورتاً به سفرهای طولانی می‌روند از آن استفاده می‌کنند... پاهای آنها معمولاً با صندلهای حصیری محافظت می‌شود و طبقات بالاتر اجتماع از کفشهای دوخت کابل یا بلخ استفاده می‌کنند... هنگام زمستان... تاتارها تمایل دارند که از پوتین یا به زبان ترکی از مَشی (maši) استفاده کنند. امّا در زمستان برای پیمودن مسیرهای پیاده، چه مسیرهای کوتاه و چه بلند، از پای افزار و کفشی به نام سوخلی (sokli، «پوست بره») استفاده می کنند؛ زیرا که مفیدترین کفش برای محافظت از سرما و یخبندان و برف است و قیمت مناسب و مقرون به صرفه‌ای دارد. کفش سوخلی از پوست تازهٔ اسب، گاو نر یا شتر نیز درست می‌شود... سوخلی‌ها باید با بند محکم بسته شوند... به هرحال سوخلی به طور کلّی از پوست تازه و بیشتر در مواقعی که به آن نیاز است... مثلاًبه منظور پیاده روی در کولاک و برف، جفت و جور شده و ساخته می‌شود... اغلب مردم پوشش سر ندارند، بجز طبقهٔ متوسّط که یا از کلاه لایه‌دار نخی رنگارنگ و برّاقِ کاملاً تنگ استفاده می‌کنند، یا آنکه انواع پوست گوسفندی و خراسانیِ عمامه را به سر می‌گذارند. سربند مطابق با فصول سال تغییر می‌کند. زنان مانند مردان لباس می‌پوشند و موهایشان را با قیطانی بلند و گیره‌هایی آویزان، می‌بندند».

هارلن در اشاره به «رهبران بزرگ و طرفداران قابل اعتمادشان»[5] توضیح می‌دهد که لباس آنها

1. Alexander Burnes. 2. Josiah Harlan.

3. Paropamisus. (در حوزهٔ هندوکش) 4. Dāy Zangi.

5. the leading chiefs and their confodential followers.

با ازبک‌ها یا ایرانی‌ها همسان است[6]. متعاقباً توصیف دقیقی از قبای ایرانی و لُنگهای نخی بلندی که به دور لگن پیچیده و به دور سر حلقه می‌شوند، ارائه می‌دهد. رؤسای هزاره عمدتاً پیراهن نمی‌پوشیدند (به رسم ازبکها). آن عدّه هم که پیراهن می‌پوشیدند، قمیص (qamiṣ) نخی یا ابریشمی ایرانی را ترجیح می‌دادند. خارجی‌ترین لایه، به نام چوخا، قبای بلند آستین‌دار و نوعی خفتان ترکستان بود.

قرن بیستم

پوشاک هزاره از زمان هارلن تغییرات بسیار کمی کرده است. هزاره‌جات پذیرای تأثیرات فرهنگی بیگانه بوده‌اند امّا سبکهای خاصّ خود را نیز، محفوظ داشته‌اند. دو عکس منحصر به فرد که در ۱۹۱۶-۱۷ میلادی گرفته شده، توسّط اسکارفون نیدرمایر[1] و ارنست دیاز[2]، منتشر شد. در یکی[7] چهار مرد هزاره از ناحیهٔ کوهستانی مرکزی دیده می‌شود که کلاههای پارچه‌ای مخروطی شکل که با پوست گوسفند لبه‌دار شده، بر سر دارند. یکی از آنها پیراهن به تن ندارد ولی دو خفتان برک، یکی بر روی دیگری پوشیده است. دو تا از آنها پیراهنهای نخی پوشیده‌اند. یکی از آنها جلیقهٔ برک و خفتان برک کوتاه و دیگری خفتان برک بلندی که گوشه‌های جلو آن در کمربند پارچه‌ای‌اش قرار داده شده، به تن دارند. یک یا دو تن از آنها شلوارهای نخی و بقیّه احتمالاً شلوارهای پشمی پوشیده‌اند. دو یا سه نفر کفشهای مخصوص هزاره (کاپی)[3] با زیره‌ای سنگین و وصله‌ای یک تکّه یا دو تکّه، که در امتداد رویه به هم دوخته شده، پوشیده‌اند، و یک نفر کفش چرمی نرم «موکاسین»[4] از چرم دبّاغی نشده (čarāk sokli، نک. ادامهٔ مقاله) که با نوارهایی محکم به دورِ قوزک و پنجهٔ پا پیچیده شده، به پا دارد. دو نفر شلوارهایشان را زیر زانوهایشان بسته‌اند (در جایی‌که ساق‌پیچها شروع می‌شوند)؛ حالتی که در هیچ جای دیگر دیده نمی‌شود. تصویر این هزاره‌های کوهستانی، بسیاری از مشخّصه‌هایی را که هارلن توضیح داده بود و نگارنده شخصاً در سال ۱۹۵۰ م. مشاهده کرده بود، نشان می‌دهد. عکس دوّم[8]، دو باربرِ هزاره از کابل را به تصویر می‌کشد. آنها با دستارها و کفشهای سنّتی‌شان با پنجه‌های برگشته به بالا، به مردم شهرنشین شبیهند. هر دو شلوار نخی به پا دارند و یکی از آنها ساق‌پیچ دارد. آنها پیراهنهای نخی با یقه‌های باریک به تن دارند. برونو مارکوفسکی[5] آنها را پَرسی‌وان[6] و هزاره معرّفی کرده است[9].

---

1. Oskar von Niedermayer.
2. Ernst Diez.
3. kāpi.
4. moccasins.
5. Bruno Markowski.
6. Parsiwān.

در سال ۱۹۵۰ م.، پوشاک کلّیّهٔ افراد خانواده توسّط زنان هزاره دوخته می‌شد. آنها روی دار بافندگی افقی، از نوع مرسوم در افغانستان، برک می‌بافتند. پنبه در بخش گرمتر جنوبی هزاره‌جات کشت می‌شد. برای مثال در «شهرستان» (Sepāy سابق)، در «دای زنگی» و جنوبتر در «اُروزگان» و «جاغوری»، بافندگان حرفه‌ای مرد، پارچهٔ نخی سنّتی به‌نام کرباس را روی نوعی دار بافندگی که به طور گسترده در آسیای غربی و جنوبی یافت می‌شد، درست می‌کردند[10].

در ۱۹۵۴ م.، نگارنده در هزاره‌جات مرکزی دو مرد را دید که لباس سنّتی شهرستان (Šahrestān) را به تن کرده بودند. این لباس عبارت بود از کلاه پوستی[11]، شلوار، جلیقه (waskat) و بالاپوشی (mačew) شبیه به فراکهای نظامی انگلستان، همگی از جنس برک، با پیراهنی نخی و کاپیِ (kāpi) سفتِ هزاره. با وجودی که فصل تابستان بود و ارتفاع زمین در آنجا ۲۶۰۰ پا بالاتر از سطح دریاست، این مردها خیلی گرمتر از حدّ لازم، لباس پوشیده بودند. لباسِ معمولِ تابستان یک کشاورز عبارت بود از پیراهن (perān,perō) و شلواری (پیژامه،تمبان؛ هزاره: اِزار، تَمبو[1]) از جنس کرباس محلّی یا پارچهٔ نخی وارداتی، جلیقهٔ برک، صندلهای پلاستیکی وارداتی (čapli-e robbar) و کلاه استوانه‌ای‌شکل عجیبی (kollā) با تاجی از ۴ یا ۸ تکّهٔ اَجیده (چار یا هشت ترک) که قسمت پایینی آن (gerd-e kollā) با دالبرها (palta) لبه داده می‌شد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت هزاره‌های جنوب ـ مرکزی، اغلب کلاه و جلیقه می‌پوشیدند و وقتی شرایط آب و هوایی ایجاب می‌کرد، خفتان کوتاه بَرَک (چکمن čakman) و فراک به تن می‌کردند. کمربند (هزاره: کمری یا مِمند)[2] یا شالی پارچه‌ای اغلب دور کمر می‌بستند. از وقتی جورابها در حدود ۳۰ سال پیش، از جاغوری وارد شد، ساق‌پیچها (پای‌پیچ) در «شهرستان» دیگر پوشیده نمی‌شدند. قشر متموّل که بیشتر تحت تأثیر سبکهای کابل بودند، پوشاک وارداتی را ترجیح می‌دادند. آنها همواره روی کلاه، دستار (هزاره: لُنگوته[3]؛ فارسی: دستار[4]) بسته و دوش‌انداز یا شالی نخی (šal) و یا پارچهٔ پشمی پفی نرمی (شال هزارگی)، بسته به فصل سال، می‌پوشیدند. هنگام سفر نیز، شال عموماً انداخته می‌شد.

لباس مردان در میان هزاره‌های شمالی، «شیخ علی» و سایر نواحی در درهٔ قُربند علیا، و نیز در نزدیکی گذرگاه شِبَر (šebar) طیّ سالهای ۱۹۵۰ م.، هنوز کاملاً سنّتی بود. خفتانهای برک کوتاه و بلند، مرسوم بود و معمولاً شلوارهای پشمی، ساق‌پیچها و کاپی، پوشیده می‌شد. در زمستان

1. ezār,tambō. 2. memand, kamari. 3.lungota.
4.destār.

شکل ۱۹ ـ زن هزاره از شهرستان. با لباسی نادر و قدیمی. ژوئیهٔ ۱۹۵۴م، آستینها و پوشش سر، سنّتی می‌باشند. طرّاحی از هایده سهیم (Haideh Sahim)
از روی: Ferdinand, p. 27 fig. 10

تصویر LXXXIII ـ «یک هزاره». اوایل قرن نوزدهم میلادی.
از روی: Elphinstone, pl. XII, facing p. 483

مردان دستار به سر کرده و شالهای پشمی را دور گردن و صورت خود برای محافظت از سرما می‌پیچیدند.

در میان زنان بندرت عناصر لباس سنّتی که هارلن توصیف کرده، باقی مانده بود. نگارنده در کلّ، هیچ خفتان زنانه‌ای ندید. در هنگام سرما تنها پوششی که برای کار بیرون (مثلاً کار بافندگی در قُرباند) پوشیده می‌شد، سرپوشهای بلند یا شالهای کوتاهی (چادر)[1] بودند که منحصراً از پارچه‌های وارداتی دوخته می‌شد. لباسها ساده و بدون زینت بود. معمولاً جامه‌های آبی تیره یا قرمز بلندِ یقه‌دارِ جلو باز (هزاره: پرو[2]؛ فارسی: پیرَن < پیراهن[3]) و دگمه‌دار روی شلوارهایی (هزاره: تمبو[4]) به همان رنگ و گاهی همراه جلیقه‌های کوچک، پوشیده می‌شد. بر حسب عادت کلاهی (kollā) با دستاری تیره رنگ روی آن، به سر گذاشته می‌شد. کفش بندرت پوشیده می‌شد، که یا کاپی (kāpi) بود یا از کابل وارد می‌شد.

جامه‌های زنانهٔ قرمز روشن، در مقابلِ جامه‌های سنّتی با آستینهای پفی بلند و بسیار گشاد در قسمت مچ (**شکل ۱۹**)[12] که سرآستینهای تنگی داشت و در امتداد لبه‌های درز جلو، حاشیه‌دوزی شده بود، لباس روز و مدرن به حساب می‌آمد. سربند در بالشتکی صاف و کلفت در بالای سر پیچیده می‌شد که انتهای آن به شکل نوعی روبنده بود و همچنین پشت گردن را می‌پوشاند. این سربند احتمالاً «تیارهٔ» توصیف شده توسّط برنز[5] می‌باشد[13].

پوشاک کودکان از طرحهای پوشاک بزرگسالان پیروی می‌کرد. پسرها کلاه، پیراهنهای نخی، شلوار، جلیقه‌های برک و صندلهای پلاستیکی می‌پوشیدند. دخترها لباسهای رنگارنگ، اغلب جامه‌های قرمز بلند و شلوار قرمز، با کلاه و صندل به تن می‌کردند. کودکان خیلی کوچک، چه دختر چه پسر، زیرِ پیراهن یا جامه‌های بلندشان شلوار نمی‌پوشیدند. معمولاً در تابستان کودکان پابرهنه بودند. دخترها در سنّ بلوغ شروع به پوشیدن سربند می‌کردند. در «دای زنگی» جنوبی، کلاهی بالای سربند پوشیده می‌شد تا از آن محافظت کند.

در مجموعهٔ موزهٔ ملی دانمارک[6] در کپنهاگ موارد زیر از پوشاک هزاره‌ها موجود است:

– E.1432 a-b: کفشهایی بازیرهٔ محکم (چَراخِ هزاره‌جات)، پنجاب، هزاره‌جات، 1948.

– E - 1433 a-b, 1434, 1435: کفشهایی از چرم نرم و دبّاغی نشدهٔ گاو (چَراخِ سوخلی)، قسمت مودار این چرم به سمت بیرون قرار گرفته، و نوارهایی در امتداد لبه‌ها برای بستن به دور پا دارد. (cf.Harlan,above) کابل و هزاره‌جات، 1948.

1.čādor. 2.perō. 3.pēran < pērāhan.
4.tambō. 5.Burnes. 6. Danish National Museum.

- E. 1647: بالشتک حجیم و پشمی، هزاره‌جات، 1948
- E. 1795: کلاه مردانه (کُلا) ، شهرستان، 1953.
- E.1796 a-b: کلاه دخترانه(کُلا)، با آویز نقره‌ای ، شهرستان، 1953.
- E. 1797 a-b: کلاه زنانه (کُلا)، با آویز، شهرستان، 1953.
- E. 1800: جامهٔ محلّی زنانه دوخته شده از پارچهٔ نخی به سبک «مدرن» با سرآستینهای باریک و حاشیه دوزی، شهرستان، 1953.
- E. 1837: خفتان مردانهٔ کوتاه از جنس برک (چَکمَن)، منطقهٔ قُربند و شِبَر، 1954.
- E. 1838: خفتان مردانهٔ بلند (چَکمَن)، منطقهٔ قُربند و شِبر، 1954.
- E. 1839 a-b : کفشهای زیره چرمی مردانه (کاپی)، منطقهٔ قُربند و شِبر، 1954.
- E. 1840: جامهٔ زنانه، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- E. 1841: کلاه زنانه، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.
- E. 1842: کلاه دخترانه، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.
- E. 1843 a-b: کفشهای زنانه(؟) زیره چرمی (کاپی)، منطقه قربند و شبر، 1954.
- E. 1847:شلوارهای پشمی مردانه و سفید رنگ، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.
- E. 1848:کلاه مردانه، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.
- E. 1849 a-b: جورابهای بافته‌شدهٔ پشمی، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.
- E. 1850 a-b: ساق‌بند (پاپیچ)، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.
- E. 1851: کلاه بچگانه، منطقهٔ قربند و شبر، 1954.

به دلیل ضبط ناقص پوشاک هزاره‌ها، تنها ارائهٔ نظری اجمالی برای توسعهٔ تاریخی و خصایص موجود آن، ممکن می‌باشد. نکتهٔ قابل ملاحظه اینکه ظاهراً بیشترین تغییرات در مقایسه با شواهدِ قوم شناسی گروههای دیگر، مربوط به زنان است. شگفتا که تغییرات لباس در میان هزاره‌های شمالی که در منطقهٔ سهل‌الوصولتری زندگی می‌کنند، حدّاقلّ بوده است. پیشرفتهای رخ داده در هزاره‌جات احتمالاً مدیون فعّالیّتهای تجاری منفعت‌بخشِ چادرنشینان پشتون، می‌باشد.

پی‌نوشتها

[1]. Elphinstone, pl. XII, facing p.483.

[2]. p.483.

[3]. p.175.

[4]. p. 116.

[5]. pp. 128-30.

[6]. p. 131.

[7]. pl. 185.

[8]. pl.186.

[9]. the same type in Ferdinand. p. 31, fig. 12 table XXV, fig, 21a; cf.

[10]. Wulff, *Crafts*, p. 201. fig. 280.

[11]. as in Niedermayer and Diez.

[12]. Ferdinand, p. 27 fig-10.

۱۳. همچنین در مورد رداهای تیره با سرآستینهای تنگ نک. Ferdinand, p. 29, fig. 11.

مآخذ

- A. Burnes, *Cabool. A Personal Narrative of a Journey to, and Residence in That City in the Years 1836-7,and 8*, 2r ed., London, 1842; repr. Lahore, 1961.

- M. Elphinstone, *Ar Account of the Kingdom of caubul and its Dependencies in persia, Tartary, and India*, 2 vols., London 1815; repr. Graz, 1969.

- K. Ferdinand, *Prelimenary Notes on Hazāra calture (The Danish Scientific Mission to Afghanistan, 1953-55)*, Danske Videnskabernes Selskab, Historisk Filosofiske Meddelelser 37/5, Copenhagen, 1959.

- J. Harlan, *Central Asia Personal Narrative of General Josiah Harlan 1823-1841*, ed.F.E. Ross, London, 1939.

- B. Markowski, *Die materielle Kultur des kabulgebietes*, Leipzig, 1932.

- O. von Niedermayer and E.Diez, eds., *Afganistan, Leipzig*, 1924.

فصل پانزدهم

پوشاک در تاجیکستان

گوزل مایتدینوا

(Guzel Maitdinova)

لباس زنان

رایجترین تن‌پوش سنّتی تاجیکها، لباسی صاف است که در پایین گشاد شده و روی شلوار پوشیده می‌شود. آستینهای گشادِ بلند عموماً دستها را می‌پوشاند. با وجود این در برخی نواحی کوهستانی، آستینها چسبیده به مچها و کیپ است. نوع دیگر، لباسی با دوخت راسته است، همراه با سرشانه و آستینهای متّصل. زنان مسنّ لباس بسیار بلند با یقهٔ بلندی می‌پوشند، درحالی‌که زنان جوان، نوع تنگ و کوتاهتر با یقه‌ای کیپ‌تر به تن می‌کنند. اگرچه زنان معمولاً فقط یک لباس می‌پوشند، ولی در هوای سرد، ممکن است لباسهای بیشتری یکی بر روی دیگری به تن کنند. حتّی هنگام جشنها هفت لباس مختلف با آستینهایی در اندازه‌های متفاوت، که امکان نمایان شدن لبه‌های حاشیه‌دوزی شدهٔ همهٔ آنها فراهم است، می‌پوشند (**تصاویر LXXXIV و LXXXV**). تن‌پوشِ زیرین رایج، پیراهن سفید کوتاهی است با یقهٔ بلند و سرآستینهای دگمه‌دار[1]. شلوارهای زنان ساکن در نواحی کوهستانی بلند و صاف است، و لَخت‌گونه دور قوزک پا می‌افتد. تا این اواخر زنان نواحی کوهستانی، تن‌پوشهای بیرونی را لازم

نمی‌دانستند و ترجیح می‌دادند به جای آن، چندین لباس پشمی بر روی هم بپوشند. امّا امروزه بالاپوشهای آجیده در بیرون از خانه، پوشیده می‌شود[2]. در حقیقت در آغاز قرن اخیر، خفتانهای آجیده در سراسر سرزمینهای مرتفع تاجیکستان مرسوم شد[3]. زنان جلگه‌نشین، شلوارهای کوتاه که در پایین تنگ‌تر می‌شود، می‌پوشند. جامهٔ بیرون از خانه، شامل انواع متنوّعی از خفتان است که اغلب، خفتان نازک‌تر زیرِ خفتان ضخیم‌تر پوشیده می‌شود. این خفتان شامل بالاپوشی است بلند و چسبان که تا کمر ادامه دارد و به سمتِ دامنِ گشاد و چین‌داری، کلوش می‌شود؛ همراه با آستینهایی متّصل که به سمت مچ تنگ می‌گردد. نوعی دیگر بالاتنهٔ تنگ و چسبانی دارد که به یک دامن منتهی می‌شود که در دو سمت چین می‌خورد. این نوع نیز آستین بلندی دارد که به سمت مچ تنگ می‌شود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی، پوشاک نواحی مرکزی و جنوبی ــ درواز[1]، قره‌تجین[2]، کولاب[3]، کاراتاژ[4] و بخارا ــ معمولاً مزیّن به سوزن‌دوزی است، درحالی‌که در قسمت علیای درهٔ زرافشان و دشتهای شمالی، بدون تزیین می‌باشد[4].

روسری سنّتی، دستمال سر بزرگی است. نوعی که در دشت پوشیده می‌شود (سمرقند، بخارا، خجند)، به شکل مربّع یا مستطیل بزرگی است (**تصویر LXXXIV**)، درحالی‌که در کوهستان (کولاب، درواز)، بیشتر به شالی با لبه‌های حاشیه‌دوزی شده شباهت دارد (**تصویر LXXXV**). اخیراً زنان جوان و میانسال قره‌تجین و درواز، هنگام جشنها دستمال سر را روی شب‌کلاه می‌بندند[5]. گاهی در دشتها زنان مسنّ نیز شب کلاه (توپی)[5]، با توریهایی که برای نگاه داشتن موی بافته‌شان استفاده می‌شود به سر می‌گذارند. آنها روی این پوششها، دستمال سر و گاهی دستاری، می‌بندند[6]. به علاوه زنان جوان، بخصوص در روزهای اوّل ازدواجشان، پوششهای مخصوصی بر سر می‌گذارند، و در درواز و پامیر[6]، نوارهای حاشیه‌دوزی‌شده‌ای را روی دستمالهای سر، می‌بندند. در کولاب و قره‌تجین، تاج نقره‌ای ساخته شده از پنج‌پرها و آویزها به طور یک در میان، رایج است (**تصویر LXXXIV**). در بخارا، نوارهای حاشیه‌دوزی‌شده با الیاف طلایی به پیشانی می‌بندند. زنان در اورا ـ تپه[7]، خجند و سمرقند، تاجی کنگره‌دار و مزیّن به نوارهای فیروزه‌ای، با آویزهای معلّق و متعدّد و سرشار از سنگهای بدلی، می‌پوشند[7] (**تصویر LXXXV**).

پاافزار زنان متنوّع است. از نظر تاریخی رایجترین نوع، یک گالش چوبی بود که اغلب پنجهٔ

1. Darvāz. 2. Qarategin. 3. Kolāb.
4. Karatag. 5.tuppi. 6. Pamirs.
7. Ura - Tyube.

تصویر LXXXIV ـ مجموعه‌ای از تن‌پوشهای به‌کار رفته از سوی زنان مسن‌تر خُجند.

عکس از: G. Maitdinova.

تصویر LXXXV ـ مجموعه‌ای از تن‌پوشهای به‌کار رفته از سوی زنان جوان «کولاب».

عکس از: G. Maitdinova

آن بالا می‌آمد و به طور راه‌راه رنگ شده، یا گاهی با دوده سیاه می‌شد[8]. امروزه زنان جلگه‌نشین در بیرون از خانه، چکمه‌های بلند از چرم نرم، به پا کرده و شلوارشان را در آن می‌کنند. گاهی نیز گالشهای چرمی به پا می‌کنند. در خانه نیز، کفشهای پاشنه‌کوتاه می‌پوشند. مرغوبترین کفش از این نوع، با طلا و ابریشم قلاّب‌دوزی شده یا به طور کامل از چرم رنگ‌شدهٔ ساغری، ساخته می‌شود. زنان در نواحی کوهستانی، کفشهای چرمی یا چوبی که بر روی سه گلمیخ چوبی قرار می‌گیرد، به پا می‌کنند. همچنین در زمستان چکمه‌های بلند نرم از چرم دبّاغی نشده می‌پوشند.

مشخّصه‌های سنّتی دوخت و انتخاب پارچه، دست کم در لباسهای تشریفاتی که بیانگر طیف وسیعی از باورهای مردمی است، حفظ شده است؛ مثلاً لباس عروسی تشکیل شده از سه ترکیب مجزّا، که نمادی است از سه مرحلهٔ گذر از دوشیزگی به تأهّل. جامهٔ مراسم عروسی، لباس سفید ساده‌ای است بدون جواهرات. عروس هنگام راهی شدن به خانهٔ داماد، دستمالهای سر و رداهای زنانهٔ متعدّدی می‌پوشد، تا اینکه کلّ اندامش از دید غریبه‌ها محفوظ بماند. سرانجام عروس برای مدّت چند روز، در خانهٔ جدیدش میهمان می‌پذیرد و از بهترین لباسها و جواهراتش استفاده می‌کند. این مراحل با تغییرات عمده‌ای، مثلاً در شکل یقه، مدل مو، پوشش سر، سبک آرایش و نوع جواهرات، مشخّص می‌شود.

بجز درواز، قره‌تجین، کولاب و برخی نواحی دره‌ایِ زرافشان، لباس عزا در همه‌جا پوشیده می‌شود. این لباس معمولاً از پارچهٔ نخی آبی تیره یا کمرنگ و یا سیاه است که به سبک سنّتی‌تر، نسبت به آنچه اکنون در پوشاک روزانه رایج است، دوخته می‌شود. این لباس را بدون جواهرات می‌پوشند. حتّی در آن مناطق که لباس عزای خاصّی مدّ نظر نیست، حزن و اندوه، با کنار گذاردن جواهرات و لوازم آرایش، ابراز می‌شود[9].

لباس مردان

پوشاک سنّتی مردان تاجیک نسبت به پوشاک زنان، از تنوّع کمتری برخوردار است. تن‌پوشهای زیرین شامل شلواری گشاد و پیراهنی است که روی آن انداخته می‌شود و هر زمان که بدون لباس رویی پوشیده شود، با کمربند بسته می‌شود. جزئیّات یقه و تزیینات آن در هر منطقه متفاوت است. مثلاً چاک یقه می‌تواند افقی (در امتداد شانه)، عمودی، گرد و پوشیده، باشد. در پامیر، پیراهن یقه‌بلندی پوشیده می‌شود که در گوشه بسته شده و در واقع نمونهٔ شناخته‌شدهٔ آسیای مرکزی در روزگاران کهن می‌باشد (نک. فصول پنجم و ششم).

مردان روی پیراهن، گاه در یک زمان به دور خود چندین خفتان می‌پیچند. ویژگیهای جزئی

تصویر LXXXVII ـ مجموعه‌ای از پوشاک مردان تاجیک در پامیر (Pamirs).

عکس از: G. Maitdinova

تصویر LXXXVI ـ مجموعه‌ای از پوشاک مردان «خُجند».

عکس از: G. Maitdinova

خفتانها بیانگر هر منطقه و ناحیه از تاجیکستان است. نوعی که تاجیک‌های «فرغانه» می‌پوشند، باریک و چسبان است که آستینهای باریک دارد و معمولاً از پارچهٔ سبز، آبی یا سیاه دوخته می‌شود. در «حصار» و درهٔ زرافشان، خفتان پُرچین است و آستینهای گشادی دارد (**تصویر LXXXVI**). مردان سمرقند، حصار و کولاب، منسوجاتی با رنگهای درخشان را ترجیح می‌دهند. بخارایی‌ها با رداهای راه‌راه سیاه و صورتی‌شان متمایز هستند. مقامات عالی‌رتبه‌ای که در خدمت امیران سابق بخارا بودند، خفتانهای حاشیه‌دوزی‌شده با طلا می‌پوشیدند[10]. این منسوجات در نواحی دشتی از جنس نخ و ابریشم و گاهی ترکیبی از هر دو است. زربفتها، مخملها و ابریشمهای بافته، پرطرفدار هستند. مردان نواحی کوهستانی لباسهای پشمی که براحتی تهیّه می‌شود را ترجیح می‌دهند و بندرت لباس نخی می‌پوشند (**تصویر LXXXVII**). تاجیک‌ها برای تهیّهٔ پوشاک از کتان استفاده نمی‌کنند.

کلاهی که مردان به سر می‌گذارند نیز از نظر شکل و تزیینات در هر منطقه متفاوت است. تاج در میان تاجیک‌های شمالی اغلب صاف، جعبه‌ای یا مخروطی است؛ درحالی‌که ساکنین کوهستان و جلگه‌نشینهای جنوب شرقی، شب‌کلاه به سر می‌گذارند. در زمستان مردان به دور کلاههایشان عمامه‌های کوچک می‌پیچند، یا آنکه کلاههای خزدار می‌پوشند[11].

به دور پیراهنها و روپوشها شالهای باریک یا دستمالهای تابیده با گوشه‌های حاشیه‌دوزی شده حلقه می‌شود. گاه دو شال بسته می‌شود که یکی از آنها جایگاه لوازم شخصی محسوب می‌شود. پیشتر، شاهزاده‌ها و مردان متموّل، کمربندهای پهن گلدوزی‌شده یا تزیین‌شده با سگکهای بزرگ می‌پوشیدند. پاافزار شبیه است به آنچه که زنان می‌پوشند؛ یعنی چکمه‌های بلند چرمی با زیره‌های نرم و رویه‌های چرمی، یا چکمه‌های مشابهی که پاشنه‌دارند. دهقانان چکمه‌های تویی‌دار یا نوعی کفش نرم به پا می‌کنند که از چرمی یک تکّه ساخته شده است. این چرم یک تکّه از وسط برگردانده شده و با بندی که از میان سوراخهای بند در لبه‌ها رد می‌شود، به هم گره خورده و دور قوزک پا بسته می‌شود. در کوهستان و تپه ماهورها نیز، مردان کفشهای چوبی که بر روی سه گلمیخ چوبی قرار گرفته‌اند، به پا می‌کنند. در سرزمینهای کم‌ارتفاع، کفشها و چکمه‌ها با ساق‌پیچها یا جورابهای ساقه بلند، پوشیده می‌شود. در کوهستانها جورابهای ساقه بلند پشمی و رنگی، مرسوم است. مردها در پامیر، پیش از آغاز سفرهای طولانی، ساقِ پایشان را با نوارهای بلند پارچه‌ای، می‌بندند.

پوشاک اقلّیتها در تاجیکستان

لباس سایر گروههای تاجیک‌زبان، کمی از آنچه توضیح داده شد، متفاوت است. کولیهای آسیای مرکزی (لولی) عمدتاً لباسهای اروپایی می‌پوشند، ولی تا همین اواخر، اهالی ناحیهٔ «کشکه ـ دریا»، با عمامه‌های بسیار بلندی (dorra)، متمایز می‌شدند. زنان عموماً خالکوبی می‌کنند و لباسهایی با رنگ روشن و جواهرات فراوان را می‌پسندند.

ایرانی‌های بخارا و سمرقند، قوم محسوب نمی‌شوند، ولی اقلّیت مذهبی شیعه هستند. زنان، خفتان یا شال تاجیک (لَچَک) یا عمامه (salla) نمی‌پوشند، بلکه صرفاً یک دستمال سر (پیشانی‌بند) و یک دستار رویی (سربند) به سر می‌گذارند. بارزترین مشخّصهٔ لباس مردان، عمامهٔ سیاه است (salla) و احتمالاً به این دلیل که بسیاری از گونه‌های لباس سنّتی در میان این گروه از بین رفته است، این مردمان پذیرای سبکهای جدید، مانند کت آستین‌دار و جلیقهٔ بی‌آستین شده‌اند[12].

پوشاک یهودیان بخارا در مجموع مشابه تاجیک‌ها است ـ البتّه با چند استثناء. پیش از سال ۱۹۱۱ م.، یهودیان توسّط حکومت امیر، ملزم به پوشیدن خفتانهای نخی به رنگ قهوه‌ای تیره یا سیاه که با نوار ساده‌ای بسته می‌شد، بودند. آنها در تابستان نوع خاصّی از کلاه مخملی و استوانه‌ای‌شکل و در زمستان، کلاهی مخروطی‌شکل از خز آستراخانی یا مخمل، به سر می‌گذاشتند. یهودی بخارا، عمامه‌ای که به دور یک شب‌کلاه پیچیده می‌شد را فقط یک بار در زندگی، آن هم در مراسم ازدواجش می‌پوشید. دخترهای یهودی نیز نوع خاصّی سربند، یعنی کلاه حاشیه‌دوزی شده با طلا (توپی، تاس)[1] را به سر می‌کردند. زنها، شالهایی که پلاکهایی فلزّی به آنها دوخته می‌شد، می‌پوشیدند[13].

پی‌نوشتها

[1]. Ershov and Shirokova, pp. 11-12.

[2]. *Narody Srednei Azii i Kazakhstana*,p. 599.

[3]. Shirokova, 1976, p. 46.

[4]. Shirokova, 1976, p. 145.

[5]. Tadzhiki, p. 170.

1.tūpi, tos.

[6]. Ershov and Shirkova, p.8.

[7]. Ershov and Shirokova, pp. 8-9.

[8]. Tadzhiki, p. 170.

[9]. Shirokova, 1976, p. 148.

[10]. Goncharova.

[11]. Ershov and Shirokova, p. 11.

[12]. Lushkevich, 1989.

[13]. Lushkevich, 1989; Kalantarov.

مآخذ

- N. N. Ershov and Z. A. Shirokova, *Al'bom odezhdy tadzhikov* (Album of Tajik clothing), Dushanbe, 1969.

- P. A. Goncharova, *Zolotoe shit'ye Bokhari* (The gold embroidery of Bokhara), Tashkent, 1986.

- F. D. Lushkevich, *Etnograficheze kaya gruppa ironi. Zanyatiya i byt narodov Srednei Azii* (The Ironi ethnographic group. Occupitions and way of life of a people of Central Asia), Trudy Instituta Etnotrafii 97, Leningrad, 1971.

- Idem, "*Odezhda tadzhikskogo naseleniya Bukharskogo oazisa v parvoi polovine XX v*" (The clothing of the Tajik inhabitants of the Bukhara oasis in the first half of the 20th century), Sbornik Muzeya Antropolojii i Etnojrafii 34, 1978, pp. 123-45.

- Idem, "Odezhda etnicheskikh grupp naseieniya Bukharskogo oazisi i prilegaushchikh k lemu raionov. pervaya polovina SSv." (Clothing of ethanix groups amnog the population of the Bukhara oasis and naighboring ragions. First hilf of the 20th century), in *Traditsionnaya odezhda narodov Srednei Azii i Kazak hastana* (Traditionla clothing of the peoples of Central Asia and Kazakhstan), Moscow, 1989.

- G. Maĭtdinova, *Kostyum rannesrednevekovogo Tokharistana po pamyatnikam iskusstva i arkheologii* (The costume of early medieval Tokharistan, as shown in monuments of art and archeology), Ph. D. diss., Dushanbe, 1991.

- A. K. Pisarchik, "Materialy k istorii tadzhikov Nurata. Starinnye zhenskie plat'ya i golovnye ubory" (Material for the study of the Tajiks of Nur-ata. Traditional women's dresses and headdresses). *in Kostyum narodov Sredneĭ Azii* (Costume of the peoples of Central Asia). Moscow. 1979, pp. 119-22.

- Z. A. Shirokova. "Traditsionnye zhenskie golovnye ubory Tadzhikov. Yug i sever Tadzhikistana" (Traditional women's headdresses of the Tajiks. Southerm and northern Tajikistan). *in Traditsionnaya odezhda narodov Sredneĭ Azii i Kazahstana* (Traditional clothing of the peoples of Central Asia and Kazakhstan), Moscow. 1969, pp. 182-203.

- Idem. *Traditsionnaya ĭ sovremennaya odezhda zhenshchin gornogo Tadzhikistana* (Traditional and contemporary dress of the women of mountain Tajikistan), Dushanbe, 1976.

- Idem. "Traditsionnuĭ kostyum zhenikha u gornykh Tadzhikov" (The traditional bridegroom's costume among the mountain Tajiks), in *Kostyum narodov Sredneĭ Azii. Samarkand* (vtoraya polovina XIX v-khachlo XX veka) (Costume of the peoples of Central Asia. Samarkand [first half of the 19th-beginning of the 20th century), Moscow. 1979, pp. 123-27.

- O. A. Sukhareva. "Opyt analiza pokroev 'tynikoobraznoĭ sredneaziatskoĭ odezhdy v plane ikh istorii i evolyutsii" (An attempt at analysis of the shapes of the "basic tunic" in Central Asian dress from a historical and developmental point of view) in *Kostyum narodov Sredneĭ Azii.* Moscow. 1979, pp. 77-103.

- Idem. *Istoriya sredneaziatskogo kostyuma. Samarkand* (vtoraya polovina XIX v-nachalo XX veka). Moscow. 1982.

- "Tadzhiki" in *Narody Sredneĭ Asiĭ i Kazakhstana* (The peoples of Central Asia and Kazakhstan) I, Moscow. 1962. pp. 599-604.

- *Tadzhiki Karategina i Darvaza* (The Tajiks of Qarategin and Darvàz), 2nd ed., Dushanbe, 1970.

فصل شانزدهم

لباس کردی درایران

شیرین محسنی

(Shirin Mohseni)

کردها با ترکیب خاصّ لباسهایشان، براحتی قابل تشخیص هستند. هرچند که بین نواحی و طبقات اجتماعی مختلف، تنوّعات قابل توجّهی وجود دارد (نک. فصل هفدهم). جمعیّت کردهای ایران در چهار منطقهٔ اصلی متمرکز شده است[1]: آذربایجان غربی (نک. فصل بیست و یکم)، کردستان، کرمانشاه و خراسان (نک. فصل بیستم).

لباس زنان

در آذربایجان غربی، مهاباد، مرکز اصلیِ شهری برای کردهاست (**تصاویر LXXXVIII** و **LXXXIX**). زنان شلوارهای بادکنکی‌شکل (darpe) به پهنای ۴-۶ متر می‌پوشند، که در ناحیهٔ قوزک تنگ می‌شود و یک پیراهن بلند پُرچین (کِراس)[1] به پهنای ۴-۵ متر، یقه گرد و آستین بلند، به تن می‌کنند که آستینها به زوائدی مثلثی‌شکل (سُرانی)[2] که حدّاقلّ یک متر طول دارد، ختم شده و دور مچ دست پیچیده می‌شود. نیمتنهٔ کوتاهی (kavā) روی پیراهن پوشیده می‌شود و

1. kerās. 2. sorāni.

تصویر XC ـ لباس کردی سنندج با جلیقه.
عکس از: س. اسماعیل‌زاده (S. Esmāʿilzāda)

تصویر LXXXVIII ـ لباس کردی مهاباد، که لفاف «دسمال» را نشان می‌دهد. مدل فوق بر روی قالیچه‌ای کرک‌دار ایستاده.
عکس: از ش. محسنی (S. Mohseni)

تصویر XCI ـ مرد کرد ملبّس به «کَوا». یک سُرانی باز شده و دیگری در شکل معمول خود به دور دست گره خورده است.
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)

تصویر LXXXIX ـ لباس کردی مهاباد؛ با «سُرانی»های گره‌خورده از پشت به دور گردن و «تاس‌کِلاو» پیچیده در دَسمال.
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)

شالی نخی (peštand) به درازای ۳-۶ متر به صورت شُل و آزاد دور باسن، پیچیده می‌شود. بالاخره آنکه نوعی کلاه مقوّایی و استوانه‌ای‌شکل (تاس ـ کلاو)[1] وجود دارد که با مخمل پوشانده شده و روسری مثلثی بلندی (دسمال)[2] روی آن پیچانده می‌شود. «دسمال» اغلب از پارچهٔ طرح‌دار یا مزیّن به سوزن‌دوزی باالیاف طلایی و پولک می‌باشد.

در سمت جنوبی‌تر کردستان که شهر اصلی آن سنندج است، لباس اصلی زنان تا حدودی از آنچه در آذربایجان [غربی] می‌پوشند، متفاوت است (**تصویر XC**). شلوارها فقط در حدود ۳ متر پهنا دارند و زیرِ پیراهن کلوشِ بلندی پوشیده می‌شوند که پهنای آن ۳-۴ متر است و یقه گرد بوده و آستینهایش به «سرانی» ختم می‌گردد. نیمتنه به همان شکل است ولی با بالاپوش بلندی (sāya) که در جلو باز است کامل می‌گردد. پوشش سر سنّتی در این منطقه کلاغی (kalāgi) است که کلاهی است آراسته به پولک، و با دو یا سه روسری پیچانده می‌شود. در سالهای اخیر، دختران جوان شهری، پوشیدن این سربند را کنار گذاشته، یا روسریها را برداشته و تنها کلاه را نگه داشته‌اند.

بازهم دورتر، در جنوب، یعنی کرمانشاه، زنان شلوار را در زیر پیراهن بلند و چین‌داری که دوخت صاف با یقهٔ باز دارد، بدون «سُرانی» در آستینها، می‌پوشند. روی پیراهن نیمتنه یا جلیقه‌ای تا کمر و بالاپوشی بلند (قبا) که در بالاتنه بسته است، ولی از کمر تا قوزک پا باز می‌باشد، می‌پوشند. کلاهی پولک‌دار با یک یا چند روسری، پیچیده می‌شود.

در قوچان، شهری در خراسان با جمعیّتی کرد، جامهٔ کردی کاملاً از جامهٔ سایر مناطق کردنشین متفاوت است. عناصر اصلی آن شامل پیراهنِ تا زانوی یقه گرد با آستینهای بدون «سرانی» است که زیر تونیکی تا باسن همراه با یک دامن (شلیته) پوشیده می‌شود. جورابهای ساقه بلند ضخیم و روسری مربّع‌شکلی در حدود ۱/۵ متر مربّع، پوشش را کامل می‌کند.

لباس مردان

جامهٔ مردانهٔ کردی بجز نواحی قوچان در خراسان، از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر، کمی متفاوت است. در آذربایجان، کردستان و کرمانشاه، مردهای کرد در مجموع، پیراهنی (کراس) یقه گرد با آستینهایی که در مچها سُرانی‌دوزی شده است و همچنین کت دگمه‌داری به شکل اونیفورمهای نظامی (کوا، kavā، **تصویر XCL**) یا نوع بی دگمهٔ یقه باز (چوکه، čūka، **تصویر XCII**) به تن می‌کنند. آن را با شلواری گشاد (پانتول، pāntol) که در ناحیهٔ قوزک تنگ می‌شود، می‌پوشند.

1. taš - kelāw. 2. dasmāl.

تصویر XCIII ـ لباس کودکان کرد مهاباد.
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)

تصویر XCII ـ مرد کرد ملبّس به «چوکه» و «پِشتند».
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)

گشادی انتهای شلوارها از مهاباد تا کرمانشاه کم می‌شود. شالی نخی (پِشتَند peštand) به پهنای ۶۰ـ۷۰ سانتیمتر و طول ۳ـ۴ متر از درازا به دو نیمه تا شده و محکم دور بالاتنه، از کمر تا زیر سینه، پیچیده می‌شود. سربند معمولی شامل عمامه‌ای (پَچ pač) به طول ۲ـ۳ متر است که ـ بجز یک نوع که از جنس چیت موصلی[1] و به نام «آقا بانو» است، بقیّه معمولاً از پارچهٔ منگوله‌دار می‌باشد. این سربند به دور کلاهی (کِلاو، kelāw) پیچیده می‌شود که بدون عمامه نیز می‌توان آن را پوشید.

پوشاک مردان قوچان کاملاً متفاوت است. این پوشاک عبارت است از: پیراهن بدون یقهٔ سفید یا قرمز با آستینهای بدون «سُرانی»؛ شلوار تنگ؛ بالاپوشی تا زانو؛ نوعی ساق‌پیچ (پتاوه)[2] به پهنای ۲۰ سانتیمتر و طول یک متر؛ کمربند چرمی باریک و کلاهی از خز یا نمد.

1. muslin. 2. patāva.

تنوّعات

در پوشاک کردی، تنوّع مختصری وجود دارد که آن هم بیشتر بیانگر تفاوتهای سنّی، طرح دوخت برای موقعیّتهای خاصّ، یا تطابق با تغییر فصول می‌باشد. مثلاً جوانان تمایل دارند که رنگهای روشن‌تر و درخشان‌تری بپوشند. همچنین پوشاک آنها نسبت به بزرگترهایشان حجم کمتری دارد. در مهاباد، طول شال «peštand» برای دخترها ۳ متر و برای زنان مسنّ‌تر ۶ متر است. تاس ـ کِلاو [1] که سربند سنّتی مهاباد است، امروزه فقط توسّط زنان مسنّ‌تر پوشیده می‌شود. مابقی «دسمالی» ساده روی سرشان می‌بندند، یا آن را به دور شانه‌هایشان می‌پیچند. دخترها برای «دسمال» بافته‌های ظریف‌تری را انتخاب می‌کنند، درحالی‌که اکثریّت زنان مسنّ، بافته‌های ضخیم‌تری به رنگ سفید می‌پوشند.

به هر حال، همه برای مراسم عزا، رنگهای تیره، با درخشندگی کمتری انتخاب می‌کنند. از سوی دیگر برای جشنها، درخشان‌ترین و شادترین رنگها انتخاب می‌شود؛ بافته‌ها ظریفتر بوده و نسبتاً گران‌قیمت هستند. یک عروس باکره در مراسم عروسی، تور بسیار ظریف قرمز رنگی (تارا، tārā) که نماد پاکدامنی است می‌پوشد و یک زن بیوه وقتی دوباره ازدواج می‌کند، تور سفید و یا زرد به سر می‌گذارد. به هنگام بازگشت از زیارت مکّه، هم زنان و هم مردان، اشارپی نارنجی (کشیده، kašida) برخود می‌اندازند.

سبک پوشاک معمولاً بر طبق فصول سال تفاوتی نمی‌کند، ولی وزن آنها بر حسب دمای هوا متغیّر است. مردان طایفهٔ «هَرکی» (Harki) در آذربایجان غربی، کت و شلوار تابستانی که شامل شلوار راستهٔ گشاد و یک کت یقه‌باز است، می‌پوشند. بچه‌ها به طور سنّتی انواع کوچک شدهٔ لباس بزرگسالان را به تن می‌کنند (**تصویر XCIII**).

پی‌نوشت

۱. ضیاءپور، ص ۱۳.

---

1. tās - kelāw.

لباس کردیِ کرمانشاه

پ. ا. اندروز

(P. A. Andrews)

در استان کرمانشاه، کردهای مناطق جنوبی به سمت مرز عراق، معمولاً از لغات و اصطلاحات خاصّی برای پوشاک استفاده می‌کنند. بنابراین لباس زنانه نه تنها به کراس (kerās) معروف است، بلکه به «کُرواس»[۱]، «شِو»[۲] و «شُوی»[۳] نیز خوانده می‌شود. شلواری که در قوزک دگمه می‌شود به «شوال جافی»[۴] و لباسهای زیر کوتاهتر به «ژر- شُوال»[۵]، «شُوال - کُل»[۶]، «تُنکَه»[۷] یا «تنکه»[۸] و جلیقهٔ مخمل ساده که با نوار تزیین شده به «جلزقه»[۹] یا «سُخمه»[۱۰]، مشهور است. نیمتنهٔ مخملیِ معمولاً سیاه رنگ هنگام زمستان روی جلیقه پوشیده می‌شود، که آستینهای راسته، یقهٔ برگشتهٔ کوچک، جیبهای جلو در کمر و درزهایی در پهلو دارد و نام آن «سَلته»[۱۱] یا «یَل»[۱۲] است. بالاپوشی بلند، آستین‌دار و آستردار با نوارها یا سکّه‌هایی که یقه را زینت می‌دهد در زمستان روی آن پوشیده می‌شود که «کوتر»[۱۳] یا «قِوا»[۱۴]، نام دارد. نوع دیگری از بالاپوش که احتمالاً روی اوّلی پوشیده می‌شود، از مخمل سیاه است که کمر آن تنگ بوده و روی سینه، زیر یقه‌های برگشته دگمه می‌گردد و به آن «کَوا»[۱۵]، «زبون»[۱۶]، «زَوون»[۱۷] و یا «کمرچین»[۱۸] می‌گویند. سربند زنانه روی یک کلاه نیمکره‌ای قرار می‌گیرد («کلاو»، «کُلو» یا «کِلو»)[۱۹] که برای زنان جوانتر و دخترها حاشیه‌دوزی شده و برای زنان مسنّ‌تر از مخمل ساده می‌باشد. هر دو زنجیری از سکّه‌های نقره دارند که در یک طرف دوخته شده و از زیر چانه رد و در سمت دیگر قلّاب می‌شود. خانمهای مجرّد، روسری توری سفید «دسمال»[۲۰] تا طول ۲ متر به سر می‌کنند. زنان متأهّل موهایشان را می‌بافند و آن را روی کلاه حلقه کرده و اطراف صورت را آزاد می‌گذارند، یا آنکه از پشت روی شانه‌ها ریخته می‌شود. پارچهٔ مستطیلی‌شکل از ابریشم تیره را تاکرده، به عنوان پیشانی‌بند (sarūvayn, sarvan) روی پیشانی قرار می‌دهند. دو طرف آن از پشت سرگره خورده، سپس آن را برگردانده و مجدّداً روی پیشانی گره می‌زنند. روی این پیشانی‌بند

---

1. korvās.
2. šev.
3. šovi.
4. šovāl jafi.
5. žer - šovāl.
6. šovāl - kol.
7. toneka.
8. tanka.
9. jelezqa.
10. sojma.
11. salta.
12. yal.
13. koter.
14. qevā.
15. kavā.
16. zebuñ.
17. zavūn.
18. kamarčin.
19. kelāw, kolū, kelū
20. dasmāl.

دستمال‌سری بلند، رنگی (گُل‌وَنی، golvani) و منگوله‌دار، دور سر از راست به چپ پیچیده می‌شود، به طوری‌که منگوله‌ها گرداگرد آن آویزان گردند. در بعضی نواحی، از دستمال سر دیگری استفاده می‌شود که به آن «دستمال سر»[1]، «مِشکی»[2] یا «بویمه»[3] گویند. وقتی زنها بیرون می‌روند، یک شال ابریشمی سیاه و مستطیل‌شکل (ماشته، māšta) روی شانه‌هایشان انداخته و آن را زیر گلو، گره می‌زنند. در این ناحیه، شالْ بخشِ لازم لباس روزانه به شمار نمی‌رود. در اواسط دهۀ ۱۹۶۰ م.، جورابهای ساقه بلند (jūro) هنوز عمدتاً توسّط زنان تحصیلکرده و متموّل پوشیده می‌شد. با وجود این کفشها تقریباً به سبک شهری بود. زنان به طور سنّتی هنگام خواب لباسشان را عوض نمی‌کردند و آن را در نمی‌آوردند. مگر آنکه دستار را از سر باز کرده و سر خود را با پارچه‌ای بپوشانند. جامۀ مردانه در همین ناحیه، اطراف قصر شیرین و شاه‌آباد غرب، لغات و اصطلاحات بسیار مشابهی دارد. بنابراین «کُرواس»[4]، «شو»[5] یا «شُوی»[6]، پیراهن بی یقۀ مردانه با سه دگمه در جلو لباس و درزهایی در پهلو است، یا «ژِر ـ کُرواسی»[7]، «ژِر کراس»[8] یا «ژِر ـ شِوی»[9]، نوعی زیرپیراهن بوده و «شلوار جافی»[10]، شلوارهای گشادی است که در قوزک پا تنگ می‌شود. تن‌پوشهای رویی شامل جلیقۀ زبر ساده (سُخمه) با دوخت شهری، نیمتنۀ مایل به قهوه‌ایِ زبر (سَلته) یا نیمتنه‌ای بی یقه و ساده (زبون) که جلو آن باز و بدون دگمه است، می‌شود. آستینهای آویزان (فَقیانه، fagyāna) که از پیراهن جدا است، چنانچه قبلاً گفته شد، به طور کلّی یک متر طول داشته و از ابریشم یا آستر سفید می‌باشد که بین مچ و آرنج پیچیده می‌شود. شال نیز (شال ـ پِشت šāl-pešt) با چندین گره در جلو پیچانده می‌شود. سربند «کِلاو» است و پارچۀ عمامه (sarvan) از ابریشم سیاه و سفید می‌باشد که به طور مورّب بسته شده و چندین مرتبه از راست به چپ دور سر گردانده می‌شود، تا اینکه یک سر آن از گوشه‌ای آویزان و سر دیگر در پیچها، پنهان گردد. منگوله‌هایی آویزان نیز گرداگرد آن، همانند سربند زنان دیده می‌شود. به طور سنّتی هیچ تمایزی بین پوشاک روز و شب مردان وجود ندارد.

1. dastmāl-sar.
2. meški.
3. boyama.
4. korvās.
5. šev.
6. šovi.
7. žer - korvāsi.
8. žer - kerās.
9. žer - ševi.
10. šalvār jāfi.

مآخذ

الف ـ فارسی

- افشار سیستانی، ایرج، مقدّمه‌ای بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، دو مجلّد، تهران، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..

- بهنام، عیسی، «لباس کردها»، نقش و نگار، س ۳، ش ۷، تهران، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م، صص ۵ـ۱۱.

- تابانی، حبیب‌الله، بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان، چاپ دوّم، مهاباد، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م..

- توحدّی، کلیم‌اللّه، حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران، دو مجلّد، مشهد، ۱۳۵۹ـ۶۴ش./۱۹۸۰ـ۸۵م..

- حسنی فرد سیّد، الف، لباس در کردستان، تهران، ۱۳۵۶ش./۱۹۷۷م..

- شریفی، الف.، کردستان مکری و مهاباد، مهاباد، ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م..

- صمدی سیّد، م.، آداب و رسوم در مهاباد، مهاباد، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م. (دستنوشته).

- ضیاءپور، جلیل، پوشاک ایلها و چادرنشینان، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م..

- تمام اطّلاعات ارائه شده در خصوص آذربایجان غربی، براساس تحقیقات میدانی مؤلّف بوده است.

ب ـ لاتین

- T. Bois and Minorsky, "Kurds, Kurdistan", in *EI*^{2} v, pp. 438-79.

- W. Eagleton, *The Kurdish Republic of 1946*, London, 1963.

- H. Hansen, *The Kurdish Woman's Life. Field Research in a Muslim Society, Iraq*, Copenhagen, 1961.

- V. Minorsky, "Sāwdj-Bulāk", in *EI*^{1} IV pp.186-92.

- J. de Morgan, *Mission Scientifique en perse* II/2. *Études géographiques*, ed. E. Leroux, Paris, 1895.

- B. Nikitine, *Les Kurdes. Études Sociologique et historique*, Paris, 1956.

- Z. Sewket, *L'habillement des kurdes*, Paris, 1935.

و نیز:

- صدیق، م.، «پوشاک زنان و مردان شاه‌آباد غرب و قصرشیرین»، هنر و مردم، ش ۲۱، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م.، صص ۲۲ـ۲۷.

- کلکی، ب.، «دهکدهٔ چغازرد»، هنر و مردم، ش ۵۱، ۱۳۴۵ش./۱۹۶۶م..

فصل هفدهم

لباس کردهای کلیمی

اُرا شوارتز بیری

(Ora Shwartz Beeri)

توصیف زیر از پوشاک که از آغاز این قرن توسّط کلیمی‌های کردستان ایران و عراق پوشیده می‌شد، براساس مشاهدات میدانی، مصاحبه‌های انجام شده در میان جامعهٔ مهاجر در اسرائیل و بازدیدی که از نواحی شمالی ایران طیّ سالهای ۱۹۷۴-۷۹ میلادی به عمل آمده، صورت پذیرفته است[1].

به طور کلّی کلیمی‌های کردستان، پوشاکی را که بقیّهٔ جامعه می‌پوشیدند، به تن می‌کردند (نک. فصول شانزدهم و بیست و یکم). محدودیّتهای اعمال شده بر یهودیان در کشورهای مسلمان در سده‌های پیشین و نمود آن بر لباس ایشان تا قرن حاضر، همچنان ادامه داشت. از آنجا که شرایط اقتصادی یهودیان، اغلب از بیشتر اهالی مجاورشان بهتر بود، عمدتاً تن‌پوشهایی با کیفیّت بالاتر می‌پوشیدند.

بافته‌ها

پوشاک روزمرهٔ مردان از پشم دستباف گوسفند (اَمره، amra) درست می‌شد. کت و شلوارهای

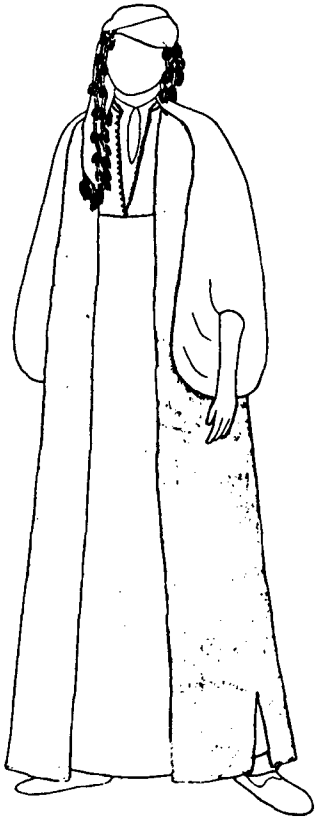

شکل ۲۰ ـ لباس سنّتی زنانهٔ کلیمیان کردستان عراق.
طرح از: Gayle Weiss

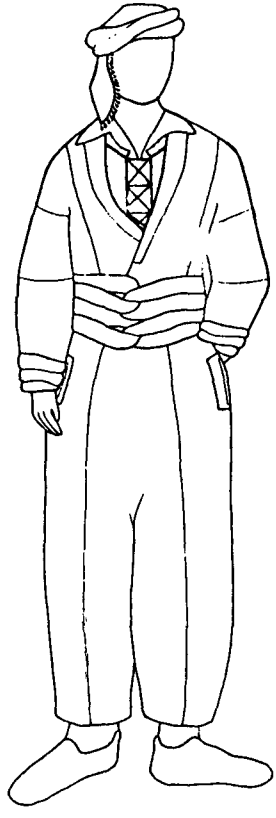

شکل ۲۱ ـ لباس سنّتی مردانهٔ کلیمیان کردستان عراق.
طرح از: Gayle Weiss

مراسم عروسی و سایر جشنها از موهر[1] دستباف (مَرئز، mar'az) بود. این کت و شلوارها مزیّن به حاشیه‌دوزی بودند و سالهای سال پوشیده می‌شدند. با استناد به منابع خبری، بافته‌های دستباف و گرانبهای زنان و کودکان از جنس ابریشم طبیعی بود. این ابریشم از کرمهای ابریشمی که از درختان بلوط منطقه تغذیه می‌کردند، به دست می‌آمد[2]. لباسهای روزمره از جنس نخ بود. پس از جنگ جهانی اوّل، منسوجات کارخانه‌ای حاصل از الیاف طبیعی، در منطقه راه یافت و

1. mohair.

عمدتاً منسوجات کارخانهٔ «Aleppo via Mosul»، کم‌کم جای بافته‌های دستباف محلّی را گرفت. از جنگ جهانی دوّم به بعد، بافته‌های مصنوعی جای بافته‌های طبیعی را در بازارها گرفت.

زنان به طور سنّتی، پوشاک خود و خانواده‌شان را می‌دوختند. مع‌هذا با ظهور چرخ خیّاطی، خیّاطان مرد این کار را به عهده گرفتند.

لباس: جامهٔ زنان در کردستان عراق (**شکل ۲۰**) متشکّل از چهار بخش اصلی بود که روی هم رفته در سراسر ناحیه به یک شکل بود. درحالی‌که فرعیّات مانند دستمال سرها، کمربندها و نیمتنه‌ها برحسب منطقه، متفاوت بود. تن‌پوشهای اصلی عبارت بودند از: در وهلهٔ اوّل جامهٔ زیرینِ گشاد و بلند (سودره)[1]، با آستینهای بلندی که به سمتِ مثلث بزرگی در مچها گشاد می‌شد. این مثلثها تا شده و ادامهٔ آنها در پشت گردن به هم گره می‌خورد. لباس مشابهی در سوریه پیدا شده است. این لباس به خاطر گشادبودنش برای احتیاجات یک زن در تمام مراحل زندگیش مناسب بود. دوّم، جلیقهٔ بی‌آستین تنگ و کوتاهی بود (هَلَکه)[2] که روی آن بالاپوشی تنگ و بلند (کورتک)[3]، با آستینهایی تنگ پوشیده می‌شد. این لباس‌ها با شلوار گشاد و بلندی که زیرشان پوشیده می‌شد، کامل می‌گردید. ترکیبات مشابهی در یک منطقهٔ وسیع از لحاظ جغرافیایی که از آسیای مرکزی به سمت ایران، ترکیه و خاورمیانه گسترده می‌شد، شناخته شده است. زنان جوان رنگهای روشن، مخصوصاً بنفش و سبز را ترجیح می‌دادند، ولی زنان مسنّ‌تر سیاه می‌پوشیدند.

زنان روی سرشان روسریهایی با منگوله‌های آویزان که به روشهای متنوّعی گره زده می‌شد، می‌بستند.

در کردستان ایران، لباس مخصوص زنان کرد کلیمی برخلاف سبک کلوش معمولی که توسّط سایر زنان کرد پوشیده می‌شد (نک. فصل شانزدهم) در کمر تنگ می‌گردید. دامن، چین‌دار و بالاتنه، جلوباز با یقه‌ای برگشته، و نیز دگمه‌دار بود. آستینها بلند و تنگ بودند. پارچه‌ها از جنس ابریشم یا نخ و مشخّص‌ترین رنگ، بنفش بود. شلوارهای بسیار گشاد (شَرواله، šarwāla) از زیر لبهٔ دامن معلوم می‌شد. نیمتنهٔ مخمل و کوتاهِ راه‌راه در رنگهای متعدّد روی لباس پوشیده می‌شد که در امتداد آن کمربند نخی یا ابریشمی پهنی بسته می‌شد. در قسمت جنوبی منطقه، زنان مسنّ‌تر کلیمی هنوز جامهٔ سنّتی به تن می‌کنند؛ یعنی لباسهای تیره‌رنگِ بدون حاشیه‌دوزی و قبای سیاه مربّع‌شکلی، که روی شانه‌هایشان قرار می‌گیرد. آنها دو دستمال سر نیز به سر می‌کنند. یکی که انتهایش در پشت و دوّمی که دور پیشانی گره می‌خورد. از سوی دیگر، در منطقهٔ شمالی به سر گذاشتن نوعی تاج حاشیه‌دوزی شده با نوار طلایی که از روی آن، دستمال پشت‌نمایی

1. sudra. 2. helake. 3. kurtak.

روی شانه‌ها می‌افتاد و با سگکی فلزّی زیر چانه بسته می‌شد، رایج بود.

در کردستان عراق، مردها نوعی کت و شلوار (شَلّه شپیکته، šalla šappikta) که شامل دو قسمت بود، می‌پوشیدند. کت کوتاه و شلوار گشاد بود که به رنگهای طبیعی سفید، سیاه و قهوه‌ای و از جنس پشم بودند (**شکل ۲۱**). در زمستان و تابستان، پوشاک همانندی پوشیده می‌شد ولی در مناطق سردسیر، بالاپوشی پشمی (عَبیّه، ʿabayye) اضافه می‌گشت. مردان نیز مانند زنان، سرخود را با به سر گذاردن کلاههایی که دور آن دستاری مانند عمامه پیچیده می‌شد، می‌پوشاندند. در شهرها کفشهای چرمی پوشیده می‌شد، ولی در روستا ــ اگر اصلاً کفشی به پا می‌شد ــ دست‌ساز بوده است، با زیره‌هایی ساخته شده از چندین لایهٔ پارچه و رویه‌ای پارچه‌ای یا بافته شده.

در کردستان ایران، بیشتر مردان کلیمی، شلوارهای گشاد را صرفاً در خانه می‌پوشیدند. نوع متداولِ کمربند، از پارچه‌ای بود که در چندین رنگ به طول ۶ متر بافته شده و چندین بار به دور کمر پیچیده و در جلو از هم رد می‌شد. جامهٔ مقبول در بیرون از خانه کت و شلوار با دوخت جدید غربی بود.

پی‌نوشتها

[1]. Showartz-Beeri, pp.71, 96, 147.

[2]. cf.Hyde.

مآخذ

- N. Hyde, "Silk-The Queen of Textiles", *The National Geographic*, January 1984, pp.3-48.

- O. Shwartz-Beeri, *Yehudei Kurdistan, orah hayim, masoret Veomanut* (The Jews of Kurdistan, daily life, customs, arts, and crafts), Jerusalem, 1982.

فصل هجدهم

پوشاک بلوچ در ایران

۱. لباس گلدوزی‌شدهٔ سنّتی بلوچ

ایران علا فیروز

(Iran Ala Firouz)

منطقه‌ای که به طور سنّتی به بلوچستان (q.v.) معروف است، بخش وسیعی از جنوب شرقی فلات ایران و بخشهایی از جنوب غربی افغانستان و غرب پاکستان را دربر می‌گیرد. مردم بلوچ عمدتاً چادرنشینند و در جوامع روستایی، ساکن می‌باشند. شهرت این منطقه بیشتر به خاطر سبک منحصر به فرد جامهٔ زنانهٔ گلدوزی‌شده و فاخری است که هنوز هم در روستاهای این ناحیه رایج است. گلدوزی به‌طور سنّتی از صنایع دستی روستاییان به شمار می‌رود. حتّی حالا به‌رغم تغییرات اجتناب‌ناپذیر مخصوصاً در ترکیبات رنگی، سوزن‌دوزی، یکی از صنایع دستی معروفی است که بازار پررونقی دارد.

روی هم رفته، تن‌پوشهای اصلی، مشخّصه‌های متنوّع قومی و سنّتی پوشاک را در ایران نشان می‌دهند، ازجمله: ردای گشاد بلند و یقه گرد، با چاکی از وسطِ بالاتنه که رو به پایین ادامه دارد و آستینهای گشادی که به سمت مچها تنگ می‌شوند (**تصویر XCIV**). این ردا روی پیراهن و شلوار گشادی که در قوزک پا تنگ می‌شود، همراه با بندی کشی در کمر، قرار می‌گیرد. پارچه‌ای که

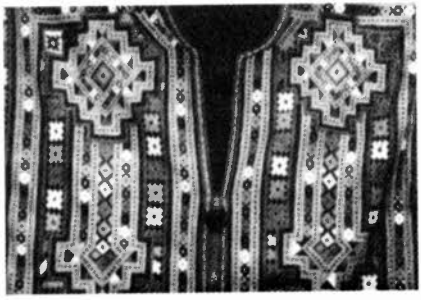

تصویر XCV ـ درشت‌نمایی جلوتنهٔ سوزن‌دوزی‌شدهٔ بلوچ.
عکس از: ا. ع. فیروز (I. A. Firouz)

تصویر XCIV ـ لباس سوزن دوزی‌شدهٔ سنّتی بلوچ.
عکس از: ا. ع. فیروز (I. A. Firouz)

امروزه استفاده می‌شود، ماشینی است و ممکن است ساده باشد یا آنکه سرتاسر آن با طرّاحی، منقوش شده باشد. سیاه یا رنگهای برّاق یکدست، مثل قرمز، ارغوانی سیر و نارنجی، پس‌زمینهٔ مناسبی را برای جلوهٔ گلدوزیهای رنگی و بسیار ظریف، مهیّا می‌سازند. از آن روی که عرض بافته‌های موجود کم است، برای دوخت پیراهنِ گشادی که در زیر پوشیده می‌شود، درزهای متعدّد که به‌طور ماهرانه‌ای به هم وصل شده، لازم است. گاهی لباس با تکّه‌های پهنِ ساتن، در رنگهای متنوّع که به‌صورت راه‌راه و منظّم به هم وصل است، دوخته می‌شود. روسری مستطیل شکل بلندی از پارچهٔ پشت‌نما و معمولاً سیاه‌رنگ، با حاشیه‌دوزی رنگارنگی در گرداگرد آن، پوشش لباس را کامل می‌کند.

گلدوزی بلوچ بر روی پارچه‌ای از قطعات شلِ بافته شده از نخ، که سوزن‌دوزی ظریف را آسان می‌سازد، انجام می‌شود. قطعات گلدوزی‌شده طوری روی لباس دوخته می‌شوند که بالاتنهٔ مربع‌شکلِ گشاد را به طور کامل بپوشاند (**تصویر XCV**). زی[1] قطعهٔ بلند مستطیل‌شکلی است(جیب) که از پایین تا وسط جلو دامن و از بالا تا محلّ اتّصال با بالاتنه می‌رسد. بالأخصّ سرآستینها و دمپاهای شلوار، با نوارهای پهن گلدوزی شده، تزیین می‌شوند؛ هرچند که امروزه پارچه‌های شلوار به‌طور کلّی با نقش ماشینی ساده‌ای، حاشیه‌دوزی می‌گردد. درزهای عمودی

1. zi.

تصویر XCVII ـ پوشاک سنّتی سوزن‌دوزی‌شدهٔ زنان بلوچ.
آبرنگ از: Loubof Kasminsky

تصویر XCVI ـ پوشاک سنّتی مردان بلوچ.
آبرنگ از: Loubof Kasminsky

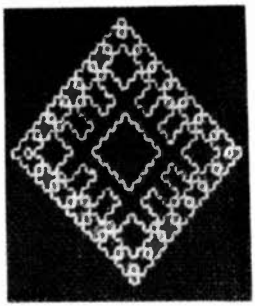

a

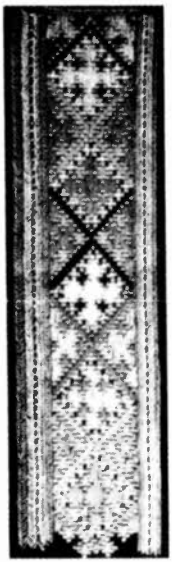

b

تصویر XCVIII ـ a = «سیاهکار» اوّلیّه که به پشت پارچه می‌دوزند.
b = سوزن‌دوزی پایان یافته در طرح معروف «پنجه‌پلنگ».
عکسها از: م. جهانبانی (M. Jahānbāni)

رداها می‌توانند با نوارهای باریکی از نقشهای ماشینی یا یک حاشیهٔ زری، تزیین شوند. ترکیبی غیرمعمول شامل وصلهٔ مربّع‌شکلی متشکّل از چهل تکّهٔ حاشیه‌دوزی شده بر پشت شانه‌ها، قرار می‌گیرد. لبه‌های یقه، سرآستینها و لبهٔ بالاتنه، در نهایت سلیقه با سبکی خاصّ، پرداخت می‌گردند. در برخی نواحی بلوچستان، آیینه‌کاری با سوزن‌دوزی ادغام می‌شود و قطعات آیینه با دوختن جادگمه‌ای به آنها، محکم سر جایشان قرار می‌گیرند. از طرفی پولکها به طور یک در میان، بر روی گلدوزی پخش می‌شوند ــ و این سبکی از تزیین است که در بلوچستان و پاکستان محبوب همه می‌باشد (نک. فصل نوزدهم).

گلدوزی در طرحهای گوشه‌دار و هندسیِ مکرّر و بدقّت تقسیم‌بندی‌شده، انجام می‌شود. اختلافات سلیقه‌ای در نقشها و طرحها بیانگر تفاوتهای جغرافیایی در محدودهٔ استان است. نقش‌مایه‌ها ممکن است به شکلهای گل و گیاه، در آورده شود.

ممکن است زینتهای رنگی و باشکوه لباس بلوچ، پاسخی به محیط خشن اطراف باشد. گلدوزی سنّتی، با الیاف نخیِ پرداخت‌شده و برّاق، صورت می‌گیرد و طیفی فراگیر را از سایه‌های ارغوانی، قرمز و نارنجی که به طور چشمگیری در کنار سبز تیره، عنّابی، آبی سیر و خال‌خالهای سفید و سیاه جلوه‌گر می‌شود، شامل می‌گردد. امروزه الیاف نایلونی به‌طور کلّی جایگزین این الیاف شده است. خودِ گلدوزی، بسیار ظریف، پیچیده و دقیق می‌باشد. دوختها عبارتند از: دوختهای دوتاییِ پشت‌دوزی‌شده (صرّافی‌دوزی)؛ نواردوزی دوبل برای شکل دادن به لبه‌ها؛ برودری‌دوزی؛ دوختهای طولی؛ دوختن جادگمه‌ای؛ دوختهای نردبانی؛ شِوْرون‌دوزی[1] با ساتن (ظریف‌دوزی)؛ ضربدردوزی ظریف (پریواردوزی)؛ تکّه‌دوزی با ساتن و ایجاد اشکال هندسی (بلوچی‌دوزی).

بجاست دربارهٔ جواهرات سنّتی که زنان بلوچ همواره با جامهٔ گلدوزی شدهٔ خود می‌پوشند مطلبی اضافه شود؛ مچها با النگوهای جفتیِ پهنِ نقره و طرحهای برجسته، زینت داده می‌شود. ممکن است سینه‌ریزها متشکّل باشد از گویچه‌های طلایی با برجستگیهای دانه‌دانه که بر روی آن به‌طور یک در میان سنگهای فیروزه‌ای و قرمز، تعبیه شده و دور آن با دو ردیف منجوقهای طلاییِ پلاستیکی احاطه شده است. کلّ این مجموعه روی نواری از پارچهٔ سیاه، دوخته می‌شود. انبوهی از حلقه‌های نقرهٔ مختلف در انگشتان و سوراخ بینی، زیورآلات آنها را کامل می‌کند.

مردان برخلاف زنان، پوشاک سفید ساده‌ای شامل پیراهنهای بسیار گشادِ بلند روی شلوارهای

1. shevron.

بسیار گشاد (حدوداً پهنای ۲/۲ متر)، که به‌صورت چین‌دار بین دو پا می‌افتد و فقط در قوزکها تنگ می‌شود، به تن می‌کنند. سربند عبارت از دستاری سفید با لبه‌های بیرون افتاده است.

۲. پوشاک بلوچ و گلدوزی در زمان حال

مهرمنیر جهانبانی

(Mehremonir Jahānbāni)

بلوچ امروزه درحالی‌که سبکهای سنّتی پوشاک خود را حفظ می‌کند، با حوزهٔ وسیعی از بافته‌ها و الیاف طرح‌دار و رنگارنگ تجاری سر و کار دارد. تقاضای محلّی به طور روزافزون از طریق گلدوزیهای ماشینیِ تولید شده توسّط مردانی که بافته‌های پیچیده و نقش‌مایه‌های جدید را ارائه می‌دهند، برآورده می‌گردد. تقاضای روزافزون از سوی کارشناسان و خارجیها برای گلدوزیهای دستی که تولید آنها ماهها طول می‌کشد، زنان را به پیدا کردن تخصّص در این کار، برای بازار تجارت سوق داده است.

جامهٔ سنّتی مردانه

جامهٔ سنّتی مردان بلوچ، معمولاً از نخ خاکستری روشن، خاکی، کرم یا سفید، دوخته می‌شود. شلوارها بی‌نهایت گشاد و با چینهای آویزان در بین پاها هستند (**تصویر XCVI**). آنها با کمربندی بسته شده و در قوزکها، تنگ می‌شوند.

پیراهن گشادی که روی شلوار پوشیده می‌شود، به زانو و حتّی پایین‌تر می‌رسد. سبک قدیمی‌تر، یقه گرد بوده و درز دگمه‌داری روی یکی از شانه‌ها دارد. نوع جدیدتر مشخّصاً یقه‌دار است؛ از جلو تا کمر باز بوده و دگمه دارد. تا دههٔ ۱۹۲۰م. مردان در نواحی سردتر، نیمتنه‌های سراسر گلدوزی‌شده‌ای را روی این جامهٔ اصلی، به تن می‌کردند. پارچهٔ لباس را خود مردان می‌بافتند که از پشم بره یا موی بز بود و حدّاکثر ۴۰ سانتیمتر عرض داشت. زنان این پارچه‌ها را در دوخت نیمتنه‌ها به کار می‌بردند، که بعداً با رنگها و نقش‌مایه‌های سنّتی، گلدوزی می‌شد. سربند مردان شامل قطعه پارچه‌ای بود که مانند عمامه پیچیده می‌شد. این دستار رفته‌رفته عمومیّت خود را از دست داده است.

جامهٔ سنّتی زنانه

زنان ردای گشاد صافی از جنس نخ یا پشم سبک که تا وسط ساق پا می‌رسد، می‌پوشند. این ردا یقه‌ای گرد و ساده دارد که از جلو تا استخوان سینه، چاک می‌خورَد. آستینها بلند و گشادند و قدری در مچ تنگ می‌شوند. این ردا روی شلوار گشادی به رنگ دیگر که در انتها تنگ می‌شود، پوشیده شده، در کمر با بندی کشی چین خورده و در قوزک پا تنگ می‌گردد (**تصویر XCVII**).

قابل توجّه‌ترین منظر جامهٔ زنانه، گلدوزی دستی است که جلوی لباس و سرآستینها و پاچه‌های شلوار را می‌پوشاند. این تکّه‌های گلدوزی‌شده به طور جداگانه آماده و بعداً روی لباسها دوخته می‌شود. تکّهٔ جلو بالاتنه (زی) مربّع‌شکل است و سرتاسر این قسمت را از شانه‌ها تا کمر دربر می‌گیرد. تکّهٔ مستطیل‌شکل دیگری (کُپتان)[1] از کمر تا حاشیهٔ لباس امتداد می یابد و در بالا نوک تیز می‌شود. اطراف این تکّه در حدود ۳۰ سانتیمتر دوخته نمی‌شود تا بتوان از آنها به عنوان جیبهای بزرگ استفاده نمود. دو تکّهٔ ذوزنقه‌ای به عرض ۲۵ سانتیمتر و طول ۴۵ سانتیمتر به عنوان سرآستین بر روی آستینها دوخته شده و دو تکّهٔ مشابه ولی کمی کوچکتر، زینت‌بخش لبه‌های شلوار است.

یک قرن پیش، الیاف ابریشم برای این سوزن‌دوزیهای ظریف به کار برده می‌شد. زنان، شخصاً کرمهای ابریشم را پرورش داده، الیاف را در محل ساخته، سپس با رنگهای گیاهی رنگ می‌کردند.

با این حال در خلال قرن گذشته، الیاف پنبه برای این منظور عمدتاً از ولایات همسایه در هند و متعاقباً از پاکستان وارد می‌شده است. رنگهای سنّتی به کار برده‌شده در سوزن‌دوزی به شش رنگ محدود می‌شد، که مهمّترین آنها، رنگهای قرمز (جگری تیره و شنگرف روشن‌تر یا نارنجی) و سیاه و سفید بودند که با درجات کمتر همراه با سبز و آبی، به کار برده می‌شد. پارچهٔ این تکّه‌های گلدوزی‌شده، معمولاً از بافت سادهٔ تیره‌رنگی بود که الیافِ تار و پودش، بوضوح دیده می‌شد.

روش گلدوزی سنّتی همان‌گونه باقی مانده است. در ابتدا طرح کلّی هر نقش‌مایه، پشت پارچه دوخته می‌شود که به این مرحله «سیاهکار» می‌گویند. سپس این طرحها با رنگهای متنوّع که هریک جایگاه ویژه خود را در نقشه دارند، پر می‌شود. تمام قطعه از سمتِ پشت، کار می‌شود، که مرحله‌ای طاقت‌فرسا و طولانی است. وقتی این مرحله پایان می‌یابد، گلدوزی به طور کامل سطح پارچه را می‌پوشاند (**تصویر XCVIII**).

---

1. koptān.

در حدود ۵۰ تا ۷۰ نقش‌مایه در گلدوزی بلوچ وجود دارد (چَکَنِ بلوچی)[1]، که هریک دارای نامی مخصوص می‌باشد. با وجود این، این اسامی ممکن است در نواحی مختلف، کمی متفاوت باشند. انواع ساده‌تر نقش‌مایه با نامهای مناطقی که در آنجا ساخته شده، مشخّص می‌شود. در ایران این سبک گلدوزی صرفاً توسّط زنان بلوچ انجام شده و هنوز در میان جمعیّتهای مستقر در بلوچستان ایران، خصوصاً روستاهای نواحی مرکزی و کوههای آهوران «Āhorrān»، بسیار رایج است. در سی سال گذشته، روشهای مبتکرانه و حدود ۳۹۰ رنگ جدید، معرّفی شده است.

تا این اواخر سربند زنان به طور ساده از تکّه‌ای مستطیل‌شکل و از پارچه‌ای نازک، تشکیل می‌شد (سَروک)[2] که لبه‌هایش با طرح ساده‌ای، حاشیه‌دوزی‌شده و دقیقاً تا بالای زانوها از پشت، می‌افتاد. از انقلاب سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۹م. زنان توسّط حکومت جدید [تشویق] به پوشیدن چادر شدند، که پوشاک گلدوزی‌شدهٔ زیبای آنها را، به طور کامل می‌پوشاند.

با وجودی که شرایط اقتصادی در بلوچستان نامطلوب است، جواهرات توسّط زن و خانواده‌اش به عنوان ثروتی قابل جلوه، جمع‌آوری می‌گردد. بیشتر این جواهرات از نقره است که به‌طور غیرماهرانه‌ای شکل داده می‌شوند. با این وصف، طلا نیز توسّط کسانی‌که از عهدهٔ تهیّهٔ آن برآیند، استفاده می‌شود. زنان معمولاً با سنگهای نه چندان قیمتی، شیشه، یا حتّی بدلهای پلاستیکی، خود را می‌آرایند. جواهرات که به جواهرات زنان ترکمن و پاکستانی شباهت دارد، شامل پیشانی‌بند، آویز، گردنبند، النگو و گوشواره، به سبکهای مختلف، و زینت‌آلات بینی، می‌شود.

[نویسندهٔ این مقاله در ابتدا به هنرهای نسّاجی بلوچستان در سال ۱۹۶۰م. علاقه‌مند شد. سپس ضمن سفرهای متعدّد به آن ولایت، با گلدوزی سنّتی زنان بلوچ آشنا شد. وی حامی این هنر گشت و برای شناخت بهتر و بیشتر آن در خارج از بلوچستان، تلاش فراوان نمود. او همچنین مناطقی را مشاهده کرد که در آنها گلدوزیها می‌توانستند برحسب تنوّع رنگها، طرحها و پارچه‌ها، جذّابتر انجام شوند. بسیاری از زنان بلوچ با همکاری وی توانستند بازارهای جدیدی برای کارشان در تهران و خارج از کشور پیدا کنند.]

1. čakan-e balūči. 2. sarūk.

مآخذ

- این مقاله براساس مشاهدات مؤلّف، نگاشته شده است؛ همچنین نک.

- I. A. Firouz, "Needlework", in J. Gluck and S. Gluck, eds., *A Survey of Persian Handicraft*, Tehran, 1977, pp.256-58.

- Idem, "Countering the Anonymity of Daily Routine. Embroidery in Iran", *Asian Culture* 34, 1983, p.22.

فصل نوزدهم

پوشاک بلوچ در افغانستان و پاکستان

پاملا هانته

(Pamela Hunte)

برخلاف چشم‌انداز خشک و بی‌روح بیشتر مناطق جغرافیایی در افغانستان و پاکستان (q.v.)، پوشاک بلوچ با طرحهای گلدوزی‌شدهٔ رنگارنگ مشخّص می‌شود، که به عنوان نشانه‌های قومی جهت متمایز کردن بلوچ‌هااز پشتون‌ها (Pathans)، پنجابی‌ها، سندی‌ها و سایر گروههای قومی، در این نواحی که بشدّت قوم‌گرا هستند، کمک‌کننده است (نک. فصل هجدهم).

جامهٔ ویژهٔ براهویی (q.v.)، قوم دیگری از بلوچستان مرکزی، تقریباً از لباس ویژهٔ بلوچ، همسایهٔ نزدیکشان، غیرقابل تشخیص است. باوجودی که آنها از نظر زبانشناسی کاملاً تفاوت دارند ـ براهویی یک زبان دراویدی و بلوچی یک زبان ایرانی (نک. مدخل Baluchistan iii, Baluchi Language and Literature.) به شمار می‌آید ـ این دو گروه در سالهای اخیر از نظر سیاسی و اقتصادی و سایر حوزه‌ها، به منظور رقابت بیشتر با پشتون‌های شمال بلوچستانِ پاکستان و جنوب افغانستان، که از حیث نفر غالب هستند، با هم متّحد شده‌اند.

لباس بلوچ که گشاد است و در انتها تنگ شده و از چندین متر پارچهٔ سبک‌وزن دوخته می‌شود، بخوبی با شرایط کوهستانی و صحرایی نامساعد و هوای غبارآلود، که بلوچ در آن

شکل ۲۲ ـ پوشاک بلوچ امروزی. کویته (Quetta)، شمال بلوچستان، پاکستان.
طرح از: P. Hunte

سکونت دارد، مناسبت دارد. تأکید ما در این مقاله ابتدا بر جامهٔ خاصّ بلوچ پاکستانی است، که در استان بلوچستان (Balochistan) در غرب پاکستان زندگی می‌کنند، و به میزان کمتری به بلوچ افغانی، که در بخش وسیعی از جنوب غربی افغانستان ساکن هستند، می‌پردازیم. اقوام عمدهٔ ساکن در پاکستان «رند»[1]، «رخشانی»، «ماری ـ بوگتی»[2]، «منگال»[3]، «لاشاری»[4] و «گیچکی»[5] و در

1. Rend.
2. Marri-Bugti.
3. Mangal.
4. Lashari.
5. Ghitchki.

افغانستان، «مددخان»، «مشکل»[۱]، «شوراوک»[۲]، «ادرسخان»[۳]، و «موشواری»[۴] می‌باشند. تمامی این اقوام پیشینهٔ ایلیاتی داشته وامروزه درصد بالایی از آنها، روش زندگی بدوی را ادامه می‌دهند ـ هرچند که اکثریّت بلوچ‌ها کشاورزند یا در شهرهای کوچک ساکنند.

میان اقوام تفاوتهایی در البسه، بویژه در طرحهای خاصّ گلدوزیها و اسامی به کار رفته برای این طرحها و نیز تن‌پوشها وجود دارد.اختلافات جزئی جغرافیایی نیز به چشم می‌خورد. اقوام جنوبی، هم در پاکستان وهم در افغانستان، پوشاک ضخیم‌تری به‌منظور محافظت از سرما می‌پوشند. با این حال علی‌رغم این اختلافات، سبک اصلی پوشاک به عنوان پوشاک بلوچ امروزی مشخّص است (**شکل ۲۲**). تنها چند دهه قبل، پیراهنهای مردانه و زنانه (پَشک، pašk) به طور چشمگیری پُرچین بود و تا قوزک پا می‌رسید. شلوارهای گشاد یا پیژامه‌ها (پادَک، pādak) نیز بلندتر بود و موی مردها کوتاه نمی‌شد[1]. این سبک را هنوز هم می‌توان در افغانستان و در نواحی روستایی و دورافتادهٔ بلوچستانِ پاکستان، خصوصاً در میان «ماری ـ بوگتی»ها دید. با وجود این، به دلیل افزایش ارتباط با مراکز شهری و اقامت در شهرها، این سبکهای سنّتی در حال تغییر می‌باشد. با این حال در این دوره، هم رقابت سیاسی و هم اقتصادی بین گروههای نژادی مختلف در منطقه، شدّت گرفته، به طوری که گروه قومی یک شخص از طریق لباس سنّتی وی به آسانی تشخیص داده می‌شود.

روشها و طرحهای گلدوزی

شاخصهٔ اصلی لباس بلوچ، گلدوزی زیبا و پیچیدهٔ آن است و این موضوع با ساده باقی‌ماندن بافت پارچهٔ بلوچ، کاملاً در تناقض است[2]. طرحها بسیار متنوّع است و عمدتاً تشکیل شده از اشکال هندسی که گلها و برگها را تداعی می‌کنند و در الگوهای قرینه چیده می‌شوند. لباسهای زنانه و کلاههای مردانه بهترین نمونه برای بافته‌های دستی که به دقّت انجام شده، می‌باشد. رنگ صورتی تند و سبز مغز پسته‌ای، رایج‌ترین رنگها برای منسوجات زنان و مردان و گلدوزیهای آن می‌باشد. برخی از طرحهای خاصّ گلدوزی در پاکستان بسیار رواج دارد، مثل: هپت‌رنگ[۵] (هفت‌رنگ، **شکل ۲۳ a**)، کورتو[۶] (خانهٔ یک طبقه، **شکل ۲۳ b**)، میرچوک[۷] (فلفل، **شکل ۲۳ c**) و خام کار/زورَتو[۸] (خام کار، **شکل ۲۳ d**). استفاده از تک‌نقش، مرسوم‌ترین حالت است. باوجود

1. Mashkel.
2. Shorawak.
3. Adraskhan.
4. Mushwari.
5. hapt-rang.
6. kōrtō.
7. mirčūk.
8. ḵām-kār/zūrratō.

این گاهی اوقات روی تن‌پوش، بیش از یک نقش زده می‌شود. یکی از معروف‌ترین ترکیبات گلدوزی «طرح ساختمانی»[3] است که در آن نقوش ترنج یا گلها (پول، pūll) به شکل پیچیده، بعضی کامل (طیک، tik) و بعضی ناقص (کپّ، kapp)، فضای مستطیل‌شکل معیّنی را در زمینه و لبه‌ها پر می‌کند (**شکل ۲۳ a، d و e**). طرحهای ساختمانی مشابه بر روی قالیچه‌های کرکی با بافت نازک بلوچی (نک. مدخل Baluchistan V. Baluch Carpets) به اندازهٔ قالیچه‌های کلاسیک ترکمن، در قسمتهای شمالی افغانستان رواج دارد.

در بعضی قطعات گلدوزی‌شده، صرفاً الیاف پنبه در رنگهای متنوّع استفاده می‌شود. درحالی‌که گاهی، آیینه‌های گرد کوچک (شیشه) نیز در طرحها قرار می‌گیرد (**شکل ۲۳ a و f**). این عمل میان بلوچ‌ها جزئی از سنّت باستانی محسوب می‌شود و پیش از به‌وجود آمدن شیشهٔ آیینه‌ای نازک، از تکّه‌های کوچک میکا[1] استفاده می‌شد. آیینه‌کاریِ پیچیده، همچنین در ولایت مجاور یعنی سندِ پاکستان و منطقهٔ مجاورِ رجستان[2] مرسوم است. روی هم رفته، طرحهای اقوام «ماری ـ بوگتی» (**شکل ۲۳ e**) ــ جمعیّت منزوی در بخش شرقی حوزه ـ ظریف‌ترین طرحهای گلدوزی بلوچ به شمار می‌رود. بلوچ‌های افغانی نسبت به بلوچ‌های پاکستانی از نقوش پرکار و برجسته‌تری استفاده می‌کنند[4] که هم در رنگ و هم در دوخت، تأثیر همسایگان پشتونِ قدرتمند و متعدّدشان، متجلّی است. در حقیقت جامهٔ ویژهٔ بلوچ، اغلب تحت تأثیر جامهٔ گروههای همسایه، به‌ویژه همسایگان جنوبی می‌باشد. در این ناحیه یعنی نواحی مجاور سند، طرحها با هم تداخل می‌یابند[5].

بیشتر زنان بلوچ گلدوزی کردن را بلدند، ولی برخی از مهارت بیشتری برخوردارند و علاقهٔ بیشتری به این کار نشان می‌دهند. آنها از نقشه و طرحهای راهنما استفاده نمی‌کنند، ولی به جای آن طرحهای بی‌نهایت پیچیده‌ای از ذهن خود و اغلب با مشورت افراد خانواده و همسایگانشان، خلق می‌کنند. بیشتر زنان پس از اتمام وظایف خانگی روزانهٔ خود، چندین ساعت از بعد از ظهر را به گلدوزی به‌صورت فردی یا گروهی، اختصاص می‌دهند. تقریباً همه از سوزنهای صاف و الیاف تجاری و تولید شده در پاکستان استفاده می‌کنند، امّا برای برخی نمونه‌ها، سوزنهای قلّابدار لازم است. پارچهٔ زمینه ممکن است تکرنگ یا منقّش باشد. بعضی پارچه‌ها در پاکستان تولید شده، بعضی نیز از ژاپن و دیگر کشورها وارد می‌شود. به محض آنکه گلدوزی تمام شد، تن‌پوش توسّط یک خیّاط محلّی یا خود زن، درصورتی‌که به اندازهٔ کافی برای داشتن یک چرخ خیّاطی خوش اقبال باشد، دوخته می‌شود. لباس دوختن علاوه بر اینکه احتیاجات مهمّ خانواده

1. mica. 2. Rajasthan.

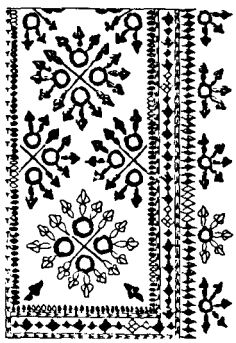

a

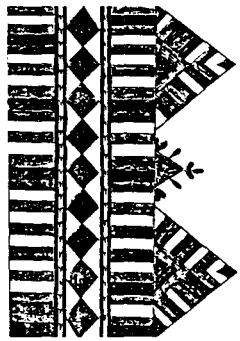

b

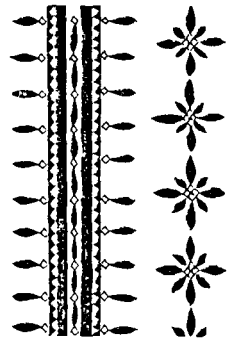

c

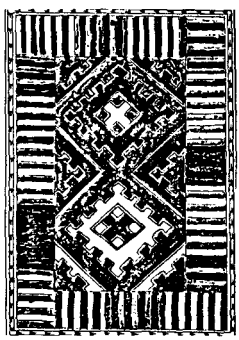

d

e

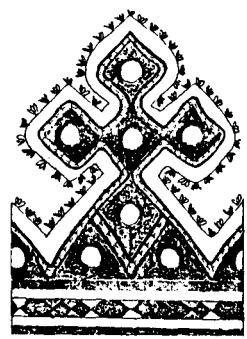

f

شکل ۲۳ ـ طرحهای قلّابدوزی با الیاف نخی در البسهٔ زنان بلوچ. **a** = «هپت رنگ»، آبی، صورتی، سبز، زرد، قرمز، مشکی و سفید همراه با شیشه‌کاری. قسمتی از طرح قالب از ابریشم فیروزه‌ای است. کویته (Quetta)، شمال بلوچستان. پاکستان. **b** = «کوثرو»، آبی، سبز، قرمز، ارغوانی، سفید و مشکی بر روی نخ سبز تیره. مستانگ (Mastung). شمال بلوچستان. پاکستان. **c** = «میرچوک»، مشکی بر روی ابریشم مصنوعی چاپی و سفید و صورتی. سیبی (Sibi). بلوچستان مرکزی. پاکستان. **d** = «خام ـ کار» / «زورتو» با حاشیهٔ «کوثرو»، قسمتی از یک طرح در رنگهای آبی، صورتی، سبز، زرد، قرمز، مشکی و سفید بر روی ابریشم مصنوعی نخودی‌رنگ. کویته (Quetta). **e** = طرح «ماری ـ بوگتی» قسمتی از یک طرح به رنگهای آبی، سبز، نارنجی و ارغوانی برروی نخ سفید، شرق بلوچستان، پاکستان. **f** = «مددخان»، زرد، قرمز، سبز، ارغوانی، نارنجی، مشکی و سفید همراه با شیشه‌کاری روی ابریشم. جنوب غربی افغانستان.

طرحها از: P. Hunte

را برآورده می‌کند، باعث لذّت و تفریح زنانی است که به صنایع دستی خود بسیار مغرورند و آن را جوهرهٔ بلوچ می‌دانند. اغلب زنان برای تهیّهٔ جهیزیّهٔ دخترشان (جاز، جهاز، داج)[1] سالها با مشقّت و ظرافت، گلدوزی می‌کنند. دختران کوچک از سنین ۶ یا ۷ سالگی شروع به آموختن طرحها و دوختهای ابتدایی می‌کنند. دوزندگان بسیار حرفه‌ای و آنهایی که فقیرند ممکن است کار خود را به سایر اعضای طایفه بفروشند. قیمت کار آنها بر مبنای دشواری نقش و سایر عوامل به طور قابل ملاحظه‌ای (مثلاً از ۱ تا ۷۵ دلار) متغیّر است. پولی که از این داد و ستدها به دست می‌آید، معمولاً به عنوان بخشی از بودجهٔ شخصی زن باقی مانده و برای مخارج خانه یا کودکانش هزینه می‌شود[6].

پوشاک زنان

لباسی که با گلدوزی ظریف پوشانده شده، جامهٔ روزمرهٔ زن بلوچ به حساب می‌آید (**شکل ۲۲**). زن بلوچ دست‌کم دو دست لباس و پیژامه‌ای که همخوانی دارند می‌پوشد، تا زمانی که واقعاً نخ‌نما شوند. پشت لباس بلوچِ افغانی، اغلب از جنس نخ ارزان و گلدوزی نشده است که اگر پاره شد بدون هدر دادن گلدوزی جلو لباس، بتوان آن را عوض کرد. زن می‌تواند برای عروسی‌اش جامهٔ مخصوص بدوزد، که با گذر زمان لباس کار روزانهٔ او خواهد شد. تکّه‌های گلدوزی شدهٔ لباس، معمولاً شامل بالاتنهٔ کاملاً گلدوزی‌شده (جیگ، جگ، jig/Jēg) با نواری طرح‌دار در وسط (تویی، tōi)، آستینهای گلدوزی‌شده (بانزاری، bānzāri) و جیب بزرگی (لاس، پَدّو، پندول، lās, paddō, pandōl,) که به دامن لباس دوخته شده و از کمر تا حاشیهٔ جلو ادامه دارد، می‌شود. این جیب شاخص عمدهٔ قومیّت لباس زن بلوچ است و در واقع جایی کارامد برای زن ایلیاتی و اخیراً نیز، برای مردم ساکن در شهرها، می‌باشد. این جیب معمولاً نخهای گلدوزی، پول خرد، انفیه (nāswar)، داروها و امثال آن را در خود جای می‌دهد. دامن در کمر از هر دو طرف چین می‌خورد.

بر طبق اصول اساسی اسلام، زنان باید موهای سرشان را بپوشانند. زن بلوچ روسری بلندی (čādar/sarēg) که معمولاً از پنبهٔ سبک و چیت گلدار است، به سر می‌کند. احتمالاً به خاطر تاریخچهٔ ایلیاتی آنان، روبندهٔ ضخیم (پرده) در میان بلوچ‌ها مانند پشتون‌ها رایج نیست. ولی بیشتر زنان بلوچ، وقتی مردان بالغ غریبه درنزدیکی آنها هستند، گوشه‌های دستمال سرشان را روی صورت خود می‌کشند. اغلب زنان بلوچ امروزه صندلهای پلاستیکی‌ای را که از ایران وارد و در هر شهر و بازاری در پاکستان به فروش می‌رسد، می‌پوشند. با این حال، در چند دههٔ گذشته،

1. j[ah]āz,dāj.

همان کفشهایی را می‌پوشیدند که مردان می‌پوشند. این کفشها از چرم ضخیم یا تایرهای کهنهٔ ماشین، و در نواحی جنوبی و گرمتر، از برگهای نخل درست می‌شود (نک. ادامهٔ مقاله).

مکمّل جامهٔ روزانهٔ زنان بلوچ جواهراتی است که مشخّص‌کنندهٔ وضعیّت اقتصادی آنهاست. مشخّص‌ترین و برجسته‌ترین جواهرات، گوشواره‌ها هستند که نوعاً از ۱۳ یا ۱۴ حلقهٔ کوچک تشکیل شده، که در امتداد کنار هر گوش از بالای آن تا انتهای نرمهٔ گوش، داخل می‌شود (کاری، kāri). وزن این حلقه‌ها باعث می‌شود که قسمت بالایی گوش به سمت جلو بیفتد، که نشانی از زیبایی محسوب می‌گردد. گوشواره‌ها اغلب از نقره می‌باشند، مع‌هذا فلزّات بدل و طلا نیز استفاده می‌شود. این گوشواره‌ها توسّط نقره‌کار (زرگر)های بلوچ، تولید می‌شود. گوشهای یک نوزاد دختر، معمولاً برای این سری گوشواره‌های کوچک، کمی پس از تولّد سوراخ می‌شود. زن پس از ازدواج می‌تواند گوشواره‌های بزرگِ ساخته شده از تکّه‌های سنگین طلا (تُنگ)[1]، که همسرش به وی هدیه داده را اضافه کند. علاوه بر این، حلقه‌های بینی (بول)[2] و سنجاقهای بینی (گلها، پولی)[3] همانند گردنبندهای سنگین (tawk) و النگوها (دسته کنگرها)[4] بسیار معمول است. این قطعات معمولاً از فلزّ بوده که عموماً عقیده بر این است که مادّه‌ای است «قوی» و مفید جهت دفع ارواح شیطانی (جنّ). به علاوه، همهٔ زنها موهای بلندشان را می‌بافند و انتهای هر گیس را با یک منگولهٔ رنگارنگ (ساقی، sāgi) که از صدها منجوق شیشه‌ای کوچک و آویزهای تابیده درست شده، می‌بندند.

پوشاک مردان

با وجودی که پوشاک مردان نسبت به زنان کمتر رنگی است، امّا با ترکیبات ویژه‌ای که سریعاً هویّت پوشنده را به عنوان بلوچ نشان می‌دهد، مشخّص می‌شود. مهمّترین جزء این پوشاک کلاه است (توپی)[5]، که شکل قالبی مشخّصی با برشی دالبری در جلو دارد که برای عبور هوا می‌باشد (**شکل ۲۲**). زنان با به کار بردن الیاف قرمز، نارنجی یا صورتی روشن و رشته‌های طلا یا نقره، این کلاهها را برای شوهران و پسرانشان گلدوزی می‌کنند. همچنین چندین تکّهٔ کوچک زراندود از آیینه در این طرحهای پیچیده جا داده می‌شود. پسرها و مردان جوان فقط همین کلاهها را بر سر می‌گذارند، درصورتی‌که مردان مسنّ‌تر دستارهای بزرگ سفیدی (پاق، pāg) را که هریک پارچهٔ نخی سبکی به طول چندین متر است، به آن اضافه می‌کنند. روش خاصّ پیچیدن این دستارها در

1. tong. 2. būl. 3. pulli.
4. daste kangar. 5. topi.

گذشته به‌منظور تمایز اقوام از یکدیگر، صورت می‌گرفت.

مردان علاوه بر پیراهن و پیژامهٔ گشاد، جلیقهٔ چسبانی (giḍḍi, jēkat) را که معمولاً با طرح خام‌ـ کار/زورَتو روی لبه‌های جلو و جیبها حاشیه‌دوزی شده است، به تن می‌کنند (**شکل ۲۳ d**). گلدوزی به طور معمول با دست انجام می‌شود؛ اگرچه جلیقهٔ «ماری ـ بوگتی» به رنگ سیاه، قهوه‌ای یا آبی تیره، که سراسر آن طرحهای گل و پیچک دارد، با ماشین گلدوزی می‌شود. از لحاظ تاریخی، در گذشته تنها پیراهن و پیژامهٔ سفید پوشیده می‌شد؛ امّا امروزه تن‌پوشها از لحاظ رنگ و دوخت، با آنهایی که پشتون‌ها می‌پوشند یعنی رنگهای یکپارچهٔ کدری چون خردلی روشن، سفید یا طوسی که با جلیقهٔ گلدوزی‌شدهٔ رنگی، تضادّ شدیدی ایجاد می‌کند، هیچ فرقی ندارد. با این حال ممکن است مردان جوان، تن‌پوشهای سبز یا آبی روشن به تن کنند.

احتمالاً صندلهای ضخیمی (čabbaw) که مردان در صدها مغازهٔ کوچک در سراسر بلوچستان تولید می‌کنند، شناخته‌شده‌ترین پاافزار بلوچ می‌باشد. رویه‌های کفش از چرم ضخیم و زیره‌ها از تایرهای کهنهٔ اتومبیلها بریده می‌شود که برای پیاده‌روی در دشت ناهموار یا زمین کوهستانی، عالی بوده و از طرفی در شهر نیز راحت است. ترتیب قرار گرفتن تسمه‌ها و نوارها در مناطق مختلف، بسیار متفاوت است. در ناحیهٔ گرمِ جنوب، پاافزار سنّتی ساخته شده از ساقه‌های نخل ــ با آنکه دیگر مرسوم نیست ــ هنوز دیده می‌شود.

پوشاک اطفال

نوزادان از روز تولّد تا سنّ ۶ ماهگی، در تکّه‌های بزرگ پارچه (بَندومی، بَندوک)[1] محکم قنداق می‌شوند که با نوارهای بافتهٔ رنگی (چطّ، čeṭṭ) که زنان با دست درست می‌کنند، گره می‌خورد. مثلث توپر و بزرگ گلدوزی‌شدهٔ رنگارنگی در طرح خام ـ کار (**شکل ۲۳ d**) و یا طرحی دیگر به انتهای این نوار، همچون تکیه‌گاهی محکم، متّصل می‌گردد. گفته می‌شود که قنداق باعث می‌شود نوزاد گریه نکند و همچنین او را گرم نگه می‌دارد. سر نوزاد با کلاه بنددارِ بچگانهٔ رنگارنگ که لبه‌هایش حاشیه‌دوزی فوق‌العاده زیبایی دارد، پوشانده می‌شود. بچه‌های تازه راه افتادهٔ دختر و پسر اجازه دارند که با پوشیدن فراک‌هایی بدون پیژامه، در نزدیکی خانه گردش کنند. طبق قانون، پسر بچه‌ها را پیش از آنکه شروع به پوشیدن شلوار کنند ــ این معمولاً در سنین ۳ یا ۴ سالگی است ــ نمی‌توان در خصومتهای قبیله‌ای به قتل رساند[7].

پوشاک کودکان بزرگتر، در واقع نوع مینیاتوری جامهٔ بزرگسالان است. مثلاً به محض آنکه

---

1. bandūmi / bandōk.

دختربچه‌ای ۶ ماهه می‌شود، فراک کوچکی با گلدوزی فراوان که جیب بزرگی در جلو دارد به تن او می‌کنند. پسربچه‌ها صندلهای کلفتی به سبک پدرانشان به پا می‌کنند. طلسمها (تعویذ) به طور عمومی برای همهٔ نوزادان و کودکان جهت مصون ماندن از ارواح شیطانی، استفاده می‌شود. این طلسمها ممکن است بسته‌های کوچک چرمی باشد که در آنها آیه‌هایی از قرآن، رشته‌هایی از مهره‌های فیروزه‌ای، تیغهای ماهی و امثال اینها قرار دارد. این طلسمها به دور گردن کودکان انداخته می‌شود.

پی‌نوشتها

۱. جان محمّد، ص ۵۳.

[2]. Konieczny, p.11.

۲. آزادی و بسیم، ص ٦۳.

[4]. Yacopino, p. 32.

۵. جان محمّد، ص ۵۴.

[6]. Hunte and Sultana.

۷. بلوچ، ۱۹۷۷ م..

مآخذ

- S. Azadi and A.Besim, *Teppiche in der Belutsch-Tradition/Carpets in the Baluch Tradition*, Munich, 1986.
- M.S.K. Baluch, *A Literary History of the Baluchis*, Quetta, 1977.
- P. Hunte and F. Sultana, *Women's Income Generating Activities in Rural Baluchistan*, Quetta, 1984.
- A. Jamldini, "Baloči doč"/"Balochi Embroidery", in J. Elfenbein, *An Anthology of Classical and Modern Balochi Literature* I. *Anthology*, Wiesbaden, 1990, pp.410-19.
- Jān mahmad, *The Baloch cultural Heritage*, karachi, 1982.
- M.G. Konieczny, *Textile of Baluchistan*, London, 1979.
- Yacopino, *Threadlines Pakistan*, Islamabad, 1977.

فصل بیستم

پوشاک در خراسان

حسین‌علی بیهقی
(Hosayn-ʿAli Beyhaqi)

استان خراسان به سبب نواحی اقلیمی مختلف و اقوام گوناگون با انواع بسیاری از سبکهای پوشاک، به لحاظ طرح، رنگ و زینت، متمایز می‌گردد.

اگرچه در حال حاضر، پوشاک جدید و متأثّر از غرب، خصوصاً در شهرها و روستاهای مجاورشان، جای لباسهای محلّی و سنّتی را گرفته است، امّا در گذشتهٔ نه چندان دور و حتّی امروزه، در روستاهای دور افتاده‌تر، یافتن پوشاکهای قدیمی، امکان‌پذیر بوده است. در بخشهای مختلف استان، هم پوشاک و هم لغات و اصطلاحات مربوط به آن (نک. فصل بیست و هشتم) تحت تأثیر نواحی و جوامع مجاور خود هستند. مثلاً در شمال خراسان تأثیر قوم ترکمن بر پوشاک سایر اقوام کاملاً آشکار است[1].

شمال خراسان

کردها

کردهای خراسان معروف به «کُرمانج» در بخش شمالی این استان زندگی می‌کنند[2]. جامهٔ

شاخص مردان، شامل یکی از انواع سربند است به قرار زیر: کلاه سیاه منگوله‌دار که دور آن شالی پیچیده می‌شود؛ باشلق سیاه از پشم بره (**شکل ۲۴**) که سر را از بالای ابروها تا گردن می‌پوشاند؛ باشلق سفری که صورت را پوشانده و روزنه‌ای برای چشمها دارد؛ و کلاه گرانبهایی دوخته‌شده از پوست بره. پیراهن سنّتی مردان از ابریشم سفید یا قرمز است که بی یقه و جلو باز است، یا اینکه چاکی بر روی شانه دارد که با دگمه و سگک بسته می‌شود. روی این پیراهن یک نیمتنه (نیوتنه[1]، پنجک) پوشیده می‌شود. شلوار از چلوار یا نخ دیگری است که با خشتک دوخته می‌شود. بالاپوش رویی (چُخ)[2] تا قوزک پا طول دارد، یقه پهن و جلو باز است و از پشم برهٔ سیاه یا قهوه‌ای دوخته می‌شود. مردها جورابهای پشمی به پا می‌کنند و قوزک و ساقهایشان را با نوارهایی (پتاوه)[3] به طول ۱/۵-۲ متر و عرض ۲۰ سانتیمتر می‌پیچند. کفشهای ظریفی (چارُخ) از چرم مرغوب قرمز، ساخته می‌شود که با بند بسته و با منگوله تزیین می‌گردد. کفشهای معمولی (چارخِ خام) از پوستهای پرداخت‌نشدهٔ سر گاوها، ساخته می‌شود.

در میان زنان، چهار گروه قومی با لباس خاصّ خود، مشخّص می‌باشند. ابتدا کردهای مرزی، خصوصاً کردهای چناران، دره گز و شمال قوچان، شیروان و بجنورد تا مرز روسیه می‌باشند. زنان این گروه روسری بلندی (چارقَد، گَون، شار یا شارل)[4] دور سرشان می‌پیچند که یک سر آن از وسط صورت رد می‌شود تا دهان را بپوشاند و سر دیگر از عقب تا قوزک پاها می‌افتد. دستمال سر ابریشمی رنگینی که سکّه‌هایی در حاشیه‌هایش دوخته شده، دور سر، روی این روسری بسته می‌شود. لباس سنّتی از ابریشم قرمز و طرح‌دار با رنگهای دیگر، و همچنین سه دگمه روی سینه، بسته می‌شود. دامن برای سهولت در حرکت، در کناره‌ها چاک دارد و آستینهای بلند با قیطان در سر آستینها، آراسته می‌شوند. زنان در خانه، شلوار گشادی مشابه آنچه مردان می‌پوشند، به پا می‌کنند که اغلب تا ۱۲ متر چلوارِ زبر آبی‌رنگ، پارچه لازم دارد. زنان در بیرون، شلوار بلندتری با نقوش گلدار می‌پوشند. این شلوار آنقدر گشاد است که بیشتر به دامن شباهت دارد؛ لبه‌های آن با نوعی بند که به آن «مداخل» یا «جَک» می‌گویند، تزیین می‌شود. به‌طور معمول نیمتنهٔ نمدی یا مخمل ساده‌ای با آستینهای جداگانه (یَل)، بیشتر در رنگهای آبی، قرمز یا سیاه، روی لباس، پوشیده می‌شود. نوع زینتی‌تر (کُلَجه، کُلّه)، در جلو از گردن تا کمر با سکّه‌ها، پولکها و زینت‌آلات نقره پوشیده می‌شود. زنان روی این نیمتنه «جلزقه» می‌پوشند که دوخت آن مانند «یَل» است. ولی بی‌آستین و جلوباز می‌باشد. جورابهای بافته‌شده از ابریشم نرم سفید که با

1. nivtana. 2. čok. 3. patāva.
4. čārqad, gavn, šar[l].

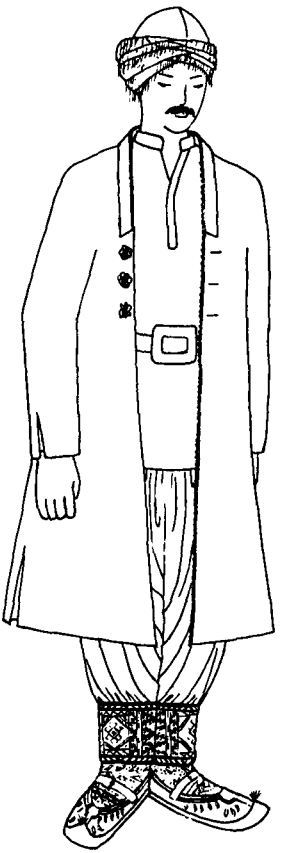

شکل ۲۴ ـ لباس مردان کرد، قوچان، شمال خراسان. طرح از هایده سهیم (Haideh Sahim).
از روی: Ziā'pūr, fig. 87 (ضیاءپور)

شکل ۲۵ ـ لباس زنان کرد، قوچان، شمال خراسان. طرح از هایده سهیم (Haideh Sahim).
از روی: Ziā'pūr, fig. 53 (ضیاءپور)

رنگهای گوناگون رنگ‌آمیزی شده، تا حدّی از جورابهای مردانه، بلندتر است. کفشهای زنان (چارخ) از تکّه‌های یکسرهٔ پوست گوساله درست می‌شود که پنجه‌هایش به سمت بالا برگشته و با ریشه‌های ابریشمی و سککی بر نوک آن، تزیین می‌شود. زنان در خانه نوعی دمپایی می‌پوشند که به آن کُمُخت «komokt» می‌گویند.

کردهای قره‌مانی[1] در جنوب قوچان، بین تپه‌های شاه‌جهان، بینالو و کوههای آلاداغ و ناحیه

1. Qaramāni.

اسفراین و سبزوار، زندگی می‌کنند. پوشاک زنان این قوم، بخصوص شلوارهایشان، با زنان اقوام مرزی متفاوت است؛ به طوری که به جای زیرشلواری، شلوارکی کوتاه(تنکه) می‌پوشند و شلوار رویی که گلدار است فقط تا زیر زانو می‌رسد. لباسها معمولاً گلدوزی می‌شوند. دستمال سری (شامی) که روی چارقد بسته می‌شود، سیاه است.

گروه سوّم، کردهای دشت در حوالی قوچان هستند که در فاروج و جنوب شیروان زندگی می‌کنند. این گروه بسیار تهیدست بوده، بنابراین لباسهایشان از لحاظ پارچه و دوخت ساده است. زنان زیرشلواری بسیار گشادی که شبیه دامن است و به زانو نمی‌رسد ـ نوعی شلوارک کوتاهتر (دَرپه) به رنگ سیاه یا آبی که در لبه‌ها تنگ می‌شود ـ می‌پوشند(**شکل ۲۵**).

زنان کرد لاینی[1]، دو روسری بزرگ، که قرمز روی سیاه قرار می‌گیرد، سر می‌کنند. دنبالهٔ آنها از پشت تا پاها می‌افتد. روی روسریها روبان نقره‌کاری‌شدهٔ پهنی به نام «روسر» می‌بندند که دور سر و زیر چانه، قرار می‌گیرد. «کُلَجهٔ لاینیِ» سنّتی، آستینهای گشادی دارد و از ابریشم درست می‌شود و سکّه‌هایی جلوی آن دوخته می‌شود. پیراهن زنانه، که آن هم از جنس ابریشم است، از پیراهن سایر زنان کُرمانج بلندتر است و به جای «یَل»، نیمتنهٔ بدون تزئینِ کوتاهتری (نیوتنه) از جنس نمد یا مخمل می‌پوشند. شلوار، شبیه به شلوار زنان کرد مرزنشین است.

دره گز

شهر «دره گز» در شمال شرقی قوچان، نزدیک مرزهای ازبکستان و ترکمنستان قرار دارد. سربند شاخص مردان دره گز، کلاه پوست برهٔ تخم‌مرغی‌شکل است (شُپورمه، بُروک، šopūrma,borūk). کلاه دیگری از جنس پارچه یا مخمل سیاه (قزاقی، بخارایی) با تزییناتی از پوست برهٔ قهوه‌ای یا سیاه در حاشیه، ساخته می‌شود. گاهی مردان، شال سفید، زرد یا سبز پهنی (سیّدهای نسل محمّد [ص]) دور عرقچین می‌بندند. دور نیمتنهٔ مشخّص مردان (دُن)[2] نیز شالی پیچیده می‌شود. روی این نیمتنه بالاپوش گشاد و بلندی می‌پوشند. شلوار گشاد از نخ آبی یا پارچهٔ جناغی سیاه، دوخته می‌شود. آنها کفشهای چرمی، یا بیشتر مواقع صندلهای (چارخ) ساخته‌شده از چرم یک تکّهٔ قرمز را که تا شده و با تسمه‌های چرمی به هم بند می‌شود با بستن به دور قوزک پا می‌پوشند. مورد دوّم برای کار کشاورزی و چرانیدن دامها مناسبتر است. جامه با ساق‌پیچها (پالیک) و خرقهٔ کلفت و بلندی (چوخا) از پشم زبر یا موی بز که روی شانه‌ها انداخته می‌شود، کامل می‌شود.

---

1. Lāyeni. 2. don.

جامهٔ سنّتی زنان دره گز، پیراهنی است تا زانو (کُوْنَک، kovnak) که لبه و یقهٔ آن با سکّه و روبان قرمز یا سیاه، تزیین می‌شود. آنها روی این جامه، نیمتنه (یَل، کولَجه)[1] و زیر آن شلوارهای چین‌دار تا قوزک، یا زیردامنیهایی (شلیته) از نخ برّاق گلدار، چلوار یا سایر پارچه‌های نخی، می‌پوشند. روسری (یالِق، باشلق) یا شال از پارچهٔ منقوش گلدار است. دستمال سر ابریشمی سیاهی (یاشماق) دور سر و زیر چانه بسته می‌شود که نوک آن عقب می‌افتد. کفشهای پوست خام دبّاغی شده، پنجه‌های برگشته دارد، و نوک آنها با الیاف ابریشمی سبز، سیاه، زرد و قرمز گلدوزی می‌شود. جورابها از نخ یا پشم گلدار دوخته می شوند. وقتی زنان بیرون می‌روند، بر روی کلّ لباس بیرون خود، چادری از نخ برّاق سیاه، یا پارچهٔ نخ‌ریس خانگی، با طرح چهارخانه‌های کوچک آبی، می‌پوشند.

تربت‌جام و تایباد

پوشاک این مناطق، خیلی بیشتر به پوشاکِ منطقهٔ همجوار، یعنی افغانستان شباهت دارد (نک. فصول سیزدهم و چهاردهم)؛ بویژه پیراهن مردان که بی‌نهایت گشاد بوده و برای دوخت آن در حدود ۵ متر پارچه نیاز است. این پیراهن معمولاً به رنگهای سفید و آبی بوده و با دو چاک در پهلو، تا زانوها می‌رسد. یک نوع آن (چِلتلیز، čelteliz) در بالاتنه چسبان است و در پهلوها و قسمت پایین در پشت، چینهای لَختی دارد (تِلیزه، پَرَک)[2]. پیراهن روی سینه دگمه می‌شود و سرآستینهای دگمه‌دار با «تلیزه» و «سوزن‌دوزی» تزیین می‌شود. این نوع را مردان مسنّ‌تر می‌پوشند، درحالی‌که مردان جوان‌تر پیراهنهای بدون چین به تن می‌کنند. شلوار که در بالا گشاد است و روبه قوزک پاها تنگ می‌شود، وقتی به دمپای حاشیه‌دوزی‌شده منتهی می‌شود، به ۶ ـ ۷ متر پارچه نیاز دارد. شلوار با کمری از نخ ریسیده (لیفند)[3] در ناحیهٔ کمر بسته می‌شود. کلاههای مخمل (قرص) با حاشیه‌دوزی و آیینه‌کاری، تزیین می‌شود. کلاههای نمدی نیز به سر گذاشته می‌شود. مردان روی کلاه، شال منگوله‌داری به درازای ۷ـ۱۰ مترمی‌پیچند. سابقاً کفشها از پوست گوسفند یا چرم گاو، به‌صورت یک‌تکّه ساخته می‌شد، ولی بعدها از پلاستیک برای زیرهٔ کفش استفاده شد. امروزه کفشهای چرمی به سبک غربی پوشیده می‌شود.

زنان این ناحیه، شالی راکه گاهی ریش‌ریش است زیر دستمال‌سرِ سیاهی که به طور مورّب تا شده و حاشیه‌های سبز و قرمز دارد، به سر می‌کنند؛ این شال بالای کلاهِ پارچه‌ایِ کوچکی

1. yal, kūlaja. 2. teliza, parak. 3. lifand.

(سریزه)[1] که رشته‌هایی از پولک و سکّه‌های نقره به دور آن بسته شده است، پیچانده می‌شود. پیراهنهای زنان تا حدودی شبیه پیراهنهای مردانه است که در کمر تنگ بوده و روی شلوار یا دامن پوشیده می‌شود. بالاتنه‌ها با حاشیه‌دوزی یا پولک تزیین می‌شوند و آستینها دگمه‌دار و تا مچ دست می‌باشند. شلوارها شبیه شلوار مردان است که پاچه‌هایش با الیاف طلایی و پولک، تزیین و گلدوزی می‌شود. دامنها بسیار پرچین است و تا قوزک پا می‌رسد، هریک از این دامنها در حدود ۲۰ متر پارچه نیاز دارد. دامنها در کمر با نواری جمع می‌گردند. قسمت پایینی هر دامن با نوار و روبان تزیین می‌شود.

سبزوار

در قسمتی از خراسان، در جوار سمنان، مردان پیراهنهای ساده و اغلب نخی و یقه گردی را زیر جلیقه‌های یقه هفت و بی‌آستین، به تن می‌کنند. شلوارهایشان (تِمبو)[2] گشاد بوده و به سمت قوزک پاها، تنگ می‌شود. در زمستان آنها عباهایی از پنبهٔ کلفت یا پارچه‌های دیگر می‌پوشند، که در پهلوها و زیر بازوها برای آزادی حرکت، چاک‌دار است. آنها روی این عبا، به دور کمرهایشان و نیز اغلب به دور سرشان، شال (مندیل) می‌پیچند. کفشهای سنّتی (چارق)، از چرم یک تکّهٔ گران‌قیمت ساخته می‌شوند و همین گرانی باعث شده نعلین نخیِ دستباف (گیوه) و کفشهای پلاستیکی، جای آنها را بگیرد. کشاورزان و رمه‌داران، کلاه نمدی به سر می‌گذارند. در هوای سرد، رداهای نمدی بزرگ (کَپَنک)[3] با آستینهایی که به صورت یک‌تکّه روی شانه‌ها دوخته شده، می‌پوشند. آنها قوزک پایشان را با نوارهای پشمی (پی‌تَوه)[4] به طول ۱ متر و عرض ۱۰ سانتیمتر می‌پیچند.

زنان روسریهایی از پارچهٔ نخی و گاهی ریش‌ریش به سر می‌کنند، و روی آن دستمال‌سر ابریشمیِ سیاه کوچکی (سیا ـ دیسمال) که دو گوشه‌اش در پیشانی بسته می‌شود، می‌پیچند. یک نوع چادر (چِرشَو، čeršaw) از پارچهٔ چهارخانهٔ آبی دوخته می‌شود؛ نوع دیگر به دور لبهٔ مدوّرش، حاشیه‌ای دارد. مرکز لبهٔ صاف این چادرها، روی سر قرار می‌گیرد. پیراهنِ تا زانوی ساده، آستینهای بلندی دارد که در پهلوها، چاک می‌خورد. این پیراهن یقه‌ای گرد دارد و در قسمت سینه، جلوباز و دگمه‌دار می‌باشد و شلوارها نیز همان‌گونه است که مردان می‌پوشند. در هوای گرم، جلیقهٔ بی‌آستینی (جلیزقه)، روی پیراهن پوشیده می‌شود. وقتی هوا سردتر است، به جای

1. sarriza. 2. tembū. 3. kapank.
4. peytava.

آن، نوع آستین‌داری که لبه و مچهایش با الیاف ابریشمی حاشیه‌دوزی شده‌اند، پوشیده می‌شود. زنان جوانتر، جلیقه‌های قرمز رنگ می‌پوشند؛ درحالی‌که زنان مسنّ‌تر، نوع سیاه‌رنگ و یقه‌هفت به تن می‌کنند. نیمتنه (یَل) اغلب از مخمل است، دو جیب دارد، و در سرآستینها و گریبان، حاشیه‌دوزی می‌شود. دامن از نواری پارچه‌ای و پهن درست می‌شود که به باسن می‌چسبد و در جلو با دو دگمه بسته شده و کلّ آن به تکّهٔ بسیار پرچین دیگری که تا زانو می‌رسد، دوخته می‌شود. چینها حدود ۱۰ متر پارچه نیاز دارد. زنان هر اندازه که پا به سنّ می‌گذارند، تمایل بیشتری به پوشیدن دامنهای بلندتر دارند. آنها در زمستان جورابهای پشمی با طرحهایی در قوزک و پاشنه و کفشهای چرمی نوک‌تیز و منگوله‌دار (čoqqi) به پا می‌کنند. گالشهای پلاستیکی (gāleš) هم می‌پوشند.

خراسان جنوبی و مرکزی

لباس زنان و مردان، با تفاوتهایی مشابه لباس سبزوار است. مثلاً در گناباد، مردها کلاه نمدی که گاه با شال سفیدی پیچیده می‌شود، به سر می‌کنند. پیراهنها گشاد است و تقریباً تا زانو می‌رسد؛ به جای یقه، روی شانه‌ها، درزهای دگمه‌دار وجود دارد. شلوارها (تنبان) با حدوداً ۵ متر پارچهٔ آبیِ نخی که محصول محلّی است، دوخته شده و با بندی در کمر جمع می‌شود. تن‌پوش رویی متعارف، عبای گشادی است که در پهلوها، چاک می‌خورد. زنان روسریهای بسیار نازکی از پارچه‌های محلّی به سر می‌کنند (یَک ـ نخی). پیراهن روزمره معمولاً کوتاه است و روی شلوارهای گشاد پفی و بلند، پوشیده می‌شود (قَدَک)[1]. بااین حال زنان در میهمانیها و جشنها، شلوارهای تنگ (نظامی)، لباسهای چیت کوتاه رنگارنگ که با پولکها تزیین شده، و دامنهای پُرچین کوتاه و برّاق (شلیته) می‌پوشند. چادر که به «اَفَندی» معروف است، نوعاً از پارچهٔ نخی دوخته می‌شود.

در بیرجند، در رأس جنوبی خراسان، مردها عرقچین یا کلاههای نمدی که دور آنها شالهای سیاه و زرد یا سفید (لَمبوته)[2] پیچیده می‌شود، بر سر می‌گذارند. شالها زیر چانه و بالای سر بسته می‌شوند. پیراهن بلند و گشادی، زیر جلیقه (جلیسقه) و روی این جلیقه کتی بی‌یقه، پوشیده می‌شود. شلوارهای مردان و زنان، مشابه است. جورابها (jorow) از پشم در رنگهای مختلف بافته می‌شود و ساقها مثل هرجای دیگر استان، با نوارهایی پیچیده می‌شوند. هنگام کار، تکّه‌ای پارچه (مچ‌پیچ) دور مچها بسته می‌شود. کفشها از چرم یا پلاستیک است و کفشهای

1. qadak. 2. lambūta.

پلاستیکی به «چَپلیت» یا «چَپَت» معروفند. کفشهایی با زیره‌های پشمی (کَتراک)[1] در مزارع پوشیده می‌شود.

زنان روسریهایشان را زیر چانه گره می‌زنند، یا با سنجاقهایی در زیر دستمال‌سرِ ابریشمی می‌بندند؛ پیراهنشان را که از نخ سادهٔ رنگ شده است و دقیقاً تا بالای زانوها می‌رسد، روی دامنهای بسیار بلند می‌پوشند. این دامنها گاهی هم روی زمین کشیده می‌شود. زنان در مراسم عروسی و سایر جشنها، کفشهایی به نام «اُرسی» به پا می‌کنند.

در مورد پوشاک ترکمنهای خراسان نک. فصل بیست و ششم.

پی‌نوشتها

[1]. Lukasheva, PP.42-43, 64-77. همچنین نک. فصل بیست و ششم.

۲. نک. «آلبوم کُرمانجی» در توحّدی، ج ۳، صص ۴۵۶-۴۶۴.

مآخذ

- این مقاله براساس مشاهدات و مصاحبه‌های انجام شده از سوی مؤلّف، تدوین شده است. همچنین نک.
- توحّدی، کلیم‌الله، حرکت تاریخی کرد به خراسان، ده مجلّد، مشهد، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م..
- شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، تاریخ جامع قوچان، تهران، ۱۳۶۵ش./۱۹۸۶م..
- شکورزاده، عقاید و رسوم عامّهٔ مردم خراسان، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۶۵ش./۱۹۸۶م..
- ضیاءپور، جلیل، پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م..
- لوکاشوا، ب.ر.، ترکمنهای ایران، ترجمهٔ س. ایزدی و ح. تحویلی، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م..
- میرنیا، سیّدعلی، ایلات و طوایف دره گز، مشهد، ۱۳۶۲ش./۱۹۸۳م..

1. katrāk.

فصل بیست و یکم

لباس کردها و ترک‌ها در آذربایجان

پ. ا. اندروز و م. اندروز

(P. A. Andrews and M. Andrews)

به‌طور کلّی در آذربایجان، چه در سرزمینهای شوروی [سابق] و چه در ایران، جامهٔ سنّتی که امروزه به طور گسترده‌ای بر سیاق قومی پوشیده می‌شود، همان شکلی راکه در اواخر قرن ۱۹م. داشته، حفظ کرده است. این سنّت عمدتاً توسّط زنان حفظ شده و بیشتر در میان کردها جاری است تا ترک‌ها. مردان، مبادی اصلاحات رضا شاه را در پوشاک روزمرهٔ خود حفظ کرده‌اند (نک. فصل یازدهم).

لباس ترکی

آذری‌ها: لباس ترکی در آذربایجان با پوشاک قفقاز، اشتراکات زیادی دارد. لباس زنان شامل پیراهن آستین گشادی است (کوینَک)[1] که شانه‌هایش دوخت راسته دارد و درز سینه با سگکی بسته می‌شود. این پیراهن روی تن‌پوشِ زیرینِ گشادی که به زمین می‌رسد، پوشیده می‌شود. تن‌پوشِ زیرین یا زیرشلواریهای بسیارگشادی است (تومَن، جوت ـ تومَن، tuman, jüt-tuman) که

1. köynäk.

از ۶ لایه پارچه تشکیل شده و همچون دامنی می‌باشد که با یک خشتک جدا، و با بندی کشی، جمع می‌شود؛ و یا آنکه از زیرشلواریهای بسیار تنگ‌تری (دربَلَق، darbalaq) که دوخت راسته دارد، تشکیل می‌گردد؛ بنابراین به لباسهای زیر «تومن ـ کوینک» می‌گویند. روی این زیرشلواریها یک یا چند دامن گشاد (تومَن) با دوخت و بلندی یکسان پوشیده می‌شود. ممکن است ۴ یا ۵ زیردامنی (اَره تومَنی، ara tumani)، هریک از پارچه‌ای با عرض ۱۰ـ۱۲ متر پوشیده شود. دامنها در ناحیهٔ «نخجوان ـ اُردوباد»، فقط تا ساق پا هستند. پوشاک معمولی با نیمتنه‌ای که در شانه‌ها با درزهایی صاف و مضاعف دوخته می‌شود، تکمیل می‌گردد. «چپکان» که تماماً آستردار است، در کمر چسبان بوده و برآمدگی گردی روی باسنها (čapiq) ایجاد می‌کند و چاکی به سمت پایین تا لبه، حدود ۲۰ سانتیمتر زیر کمر، به وجود می‌آورد. آستینها که تنها قسمت فوقانی آنها به حلقه آستین متّصل است، پشت بازوها، مانند وصله‌های آزاد، تا مچها آویزان می‌گردند (گاه دگمه‌دار است). این آستینها به انتهای بیلچه‌شکلی (اَلچَک)[1]، که دستها را می‌پوشاند، ختم می‌شوند. دو طرف «چپکان» برای آنکه مانند «V» در کمر به هم نزدیک شوند، بریده می‌شود. در گذشته «اَرخلیق» یعنی متداولترین شکل نیمتنه (نک. فصل بیست و هفتم)، آستینهایی واقعی با دوخت ساده و معمولی داشت که تا آرنج ادامه می‌یافت و سپس به صورت چاک‌دار تا مچ، یا به سبکی که به آن «للوفار» (فارسی: نیلوفر) می‌گویند، کشیده می‌شد. این آستین از آرنج مانند کاسهٔ گل سوسن، آویزان می‌شد و با ۴ سانتیمتر آستر اضافی از داخل، تزیین می‌گردید. پهلوهای نیمتنه عموماً به‌گونه‌ای برش می‌خورد که درز پهنی در سینه برای نمایان کردن پیراهن ایجاد شود. نیمتنه در کمر دگمه می‌شد. امّا، گاهی نیز از گردن به پایین دگمه می‌شد. در بیشتر موارد، دامن کوتاهِ «ارخلیق»، چین‌دار یا پلیسه است. ولی برخی از آنها ساده بوده و برجستگیهای گرد همسانی در باسن دارند. مدلهای دیگر سابقاً به «نیمتنه»، «دُن» و «زیوین» معروف بود. همهٔ آنها با کمر (kämär)های معمولاً طلانشان یا چرمِ نقره‌بافت یا زری، بسته می‌شد. گاهی اوقات «ارخلیق» چونان بالاپوشِ کاملاً بلندی دوخته می‌شد. میزان پارچه‌های استفاده شده، اعتبار صنعت نسّاجی در آذربایجان را در خصوص پشم، ابریشم و پنبه درگذشته نشان می‌دهد. گاهی نیمتنه و دامن رویی دارای زربفتی هماهنگ، و مابقیِ البسه، در رنگهای متضادّ با آنها بودند. مخملِ برش‌خورده (گولومخمر)، پارچه‌های زرکش (زرخره) و پارچه‌های جناغیِ پشمی راه‌راه (تیرمه)، نشانهٔ تن‌پوشهای مرغوبتر است، که همگی با نوارهای تزیینی (بافته) و اغلب با توریهای طلا و نقره (زنجیره، شاه‌پسند) در سرآستینها تزیین می‌شوند. مخمل هنوز هم برای بافت نیمتنه‌ها،

1. älčäk.

مورد پسند عامّه است. با وجود این لورکس[1] و سایر ابریشمهای مصنوعی، جای پارچه‌های زربفت و ساتن راگرفته است.

بالاپوشهای اصلی که تا زانو می‌رسد شکلهای گوناگونی دارند؛ البتّه امروزه بندرت پوشیده می‌شوند. «کولَجه» که از پارچهٔ جناغی یا مخمل است، در کمر، جایی‌که دامنِ کلوش چین می‌خورد، تکّه‌دوزی می‌گردد. آستینها صاف و کامل هستند، امّا در زیر بغل باز می‌باشند. دگمه‌ای وجود ندارد، ولی دو طرفِ صافِ گریبان که در جلو باز می‌ماند و همچنین در سرآستینها و لبه‌ها، با نوار طلایی و حاشیهٔ ضخیمی از سوزن‌دوزی با طرحهای گلدار، تزیین می‌گردد. «کتیبی» از نظر داشتن آستینهای گل و گشاد و «اَلچَک»، با «چپکان» همسان است، ولی بالای دامن کلوش، با دگمه‌ای در کمر بسته می‌شود. یقه ممکن است با خز، تزیین شود. گاهی اوقات «چوخه» که بالاپوشی با آستینهایی تا آرنج است، پوشیده می‌شود. «بَخاری»، مشابه چوخه ولی کوتاهتر و بی دگمه بود که داخلش آجیده و اغلب به طور مفرطی با رشته‌های طلایی و حاشیه‌دوزی، زراندود می‌شد. «لبّاده» حتّی کوتاهتر بود که بزحمت تا زیر کمر می‌رسید؛ همراه با برجستگیهای گرد بر روی باسن و چاکهایی در پهلو، آستینهای کوتاه و گریبانی باز از جلو، که در کمر بسته می‌شد. لبّاده هم از داخل آجیده می‌شد و به طرزی فاخر تزیین می‌گردید. «اِشمَک» بسیار مشابه آن است ولی آستر خز دارد. درحالی‌که «کوردو» که آن هم آستر خز دارد، صرفاً جلیقهٔ بی‌آستین و گشادی می‌باشد. جورابهای بافتهٔ پشمی (جُراب، فارسی: جوراب)، مشخّصاً در دور تا دور پا، چین می‌خورد. این جورابها تا قوزک یا ساق پا می‌رسند و تنوّع زیادی از نقش‌مایه‌های رنگارنگ دارند. پیش از ظهور کفشهای با تولید انبوه، پاافزار شاخص، نعلینی (بَشمَق)[2] بود با زیره‌ای به شکل 8 که قسمت جلویی آن سرتاسر گلدوزی، یا با منجوق پوشیده می‌شد و دور حلقه‌ای می‌چرخید و به بالا منتهی می‌گردید. چکمه‌ها (اوزون بُغاز چکمه، uzun boğaz čäkmä) پاشنه‌های کوتاهی داشتند و رویهٔ آنها از چرم پرداخت شده یا ماهوت همراه با گلدوزی بود. ماندگارترین تن‌پوش سنّتی آذری، سربندی است (kalağay، فارسی: کلاغی) که از ابریشمهای مخصوصی بافته می‌شود. کلاغی گاهی روی عرقچینِ (araqčin) سرصاف و کوتاهی (۶ سانتیمتر) با مختصر حاشیه‌دوزی طلایی پیچانده شده، یا آنکه روی کلاه بندداری (täsäk) پیچانده می‌شود. سابقاً باشلق لوله‌مانندی (چوتقو، čutqu) برای پوشش سر و گیسها پوشیده می‌شد.

1. lurex.

2. bašmaq.

شاهسون و قره داغی

در میان اقوام شاهسون (Šāhsevan) (**تصویر XCIX**) و قره‌داغی (Qarādāgi) ایران، این شیوهٔ پوشش اندکی متفاوت است. «کوینک» پیراهنی با حدود ۱۵۰ سانتیمتر طول است که پشت و جلو آن یکدست و به عرض ۶۰ سانتیمتر بوده و شانه‌ها بدون درز می‌باشد، که با اضافه کردن چهارفاق مثلثی در زیر بغل، گشاد می‌شود. یک نوار مستطیلی‌شکلِ تزیینی ممکن است یقهٔ کوچک و راست را بپوشاند. تن‌پوشهای پایینی صرفاً مجموعه‌ای از دامنهای چند طبقه (تومَن) هستند که حدود ۹۰ سانتیمتر طول و ۹۰۰ سانتیمتر محیط دارند. زنان معمولی ایل، سه تا پنج، و زنان خانوادهٔ «بیگ‌ها» پنج تا هفت عدد از این دامنها را همراه با پیراهنی بر روی آنها، می‌پوشند. زیردامنی از چیت نرم است و لباس دیگری زیر آن پوشیده نمی‌شود. نیمتنه (کُت) دارای سرشانه، یقه‌های برگشته و آستینهای تکّه‌دوزی شده است که فقط تا کمر رسیده و دگمه و دو جیب کوچک دارد. سربند سفید (چارگت) که با پیشانی‌بندی (یَغلیق)[1]، سر جای خود می‌ماند، از تکّه ابریشم مربّع‌شکلی است که به طور مورّب تا خورده و در پشت بسته می‌شود. امتداد راست پارچه را می‌توان از روی دهان به عنوان «یَشمَق»[2] (روبنده)، گذراند. این لباس تا اواسط دههٔ ۱۹۷۰م. رایج بود.

درحالی‌که جامهٔ زنان چنین تفاوتهای محلّی و زیاد را نشان می‌دهد، لباس مردان که سابقاً پوشیده می‌شد، نسبتاً متّحدالشکل بود. پس از تحمیل اصلاحات رضاشاه از این لباسها دیگر استفاده نشد. یک پیراهن چلوار یا از جنس نوعی پنبهٔ دیگر (کوینَک)، با یقهٔ راست کوتاه و شانه‌های راسته، یا در قسمت جلو، باز بود، یا اینکه به سمت راست آمده و دگمه می‌شد. شلوارها از پارچهٔ پشمی، اغلب با «شَل» ــ دستباف خانگی ــ در ناحیهٔ کمر و نشیمنگاه، نسبتاً به طور گشاد، دوخته شده و در پاها تنگ می‌شد. خشتکهایی بین دو پاچهٔ شلوار و منگوله‌های تزیینی روی کمری‌کشی، وجود داشت. این شلوارها روی زیرشلوارهایی (تومَن، دیزلیک)[3] پوشیده می‌شد. جورابها (jorab) مانند جورابهای زنانه بود که در شهرها، با کفشهایی ساخته شده از چرم خام موکاسین (چاریق) همراه با شبکه‌ای توری از حلقه‌های تابیده روی پاها پوشیده می‌شد، و یا با نعلینهایی ساده (باشماق) که پنجه‌هایش کاملاً به بالا برمی‌گشت، پوشیده می‌شد. کفشهای خانگیِ زیره نرم چسبان (mäst) به منظور اجتناب از شستن پی در پی پاها در مواقع عبادت، پوشیده می‌شد. روی پیراهن، تونیکی (ارخلیق) پوشیده می‌شد، که از گلو تا کمر دگمه می‌شد. این تونیک یقه‌ای صاف و کوچک و آستینهایی کاملاً بلند داشت که در شانه‌ها تکّه‌دوزی

1. yağliq. 2. yašmaq. 3. tuman, dizlik.

می‌شد. زیر مچها و گاهی زیر بغل، به‌صورت ساده یا باز باقی می‌ماند. دامنهای کلوش و لَختی که در کمر چین می‌خورد زیر آن قرار می‌گرفت. این تونیک احتمالاً از ماهوت (mahud)، کشمیر، ساتن، یا نخ بود. «چوخه» مشخّص‌ترین تن‌پوش قفقازی، از ماهوت ضخیم‌تری دوخته می‌شد، با دامنهایی که تا زانو می‌رسید. «وَزْنَلی چوخه» آستینهای سادهٔ بلندی داشت و روی هر سینه، مجموعه‌ای از هشت جافشنگی قرار می‌گرفت، و «چارکزی چوخه» آستینهایی کاذب و بلند، گاهی با ردیفی از دگمه تا پایین، چاکها و جیبهایی در دسترس داشت. چوخه‌ها به‌طور معمول فقط با چند دگمه در کمر بسته می‌شد، تا یقهٔ هفت و گودی تشکیل شود. برای زمستان می‌توانستند پالتوی پوست گوسفند ساده‌ای (کورک)[1] را با تویی پشمی بلندی در آن، که در یقه دگمه می‌شد، بپوشند. نوع دیگر «خوراسان کورکو» است که به طور افراطی با نقوشی در ابریشم، گلدوزی می‌شود. چوپانان ممکن است قبای نمدی (یَپینجه) بپوشند[2]. کلاه مشکی استوانه‌ای از پوست گوسفند و گاهی آستراخانی که به آن «پَپَق» می‌گویند، روی عرقچین (araqčin) پوشیده می‌شود. در قرن نوزدهم میلادی کلاه، شکل بلندِ قاجاری داشت (نک. فصل دهم). شب‌کلاههای بلند (šäbkülah) با چهارگوشهٔ مثلثیِ حاشیه‌دوزی‌شده، مشخّصهٔ آذربایجان بود. بالاپوش رویی با کمربند چرمی نقره‌کاری‌شده (قَیش)[3] و اغلب با بندهای چرمی یا نقرهٔ آویزان (کمر)؛ یا در مورد مردان مسنّ، با کمربندی (قورشَق)[4] متشکل از نواری پارچه‌ای به طول ۴-۶ متر که تا می‌شد و با گره‌ای مخصوص محکم می‌گردید، بسته می‌شد. استفاده از حاشیه‌دوزی برای مواردی چون قابهای ساعت (qabi Saat)، کیسه‌های تنباکو (tänbäki kisäsi)، جلدهای طپانچه (tapanja qabi)، جافشنگیها (patrondaš) و حتّی گره‌های سبیل (بیغ بغی)[5]، به منظور استفاده در شب، رواج داشت. از طرفی مردها به غیر از کمربند و خنجر بلند، مگر برای «وزنلی چوخه»، و ردیفی از فشنگدانهای نقره با قطارهای متقاطع در شانه‌ها، از زینت‌آلات دیگری استفاده نمی‌کردند.

زیورآلات زنان عبارت بود از: طیف وسیعی از کمربندها (کمر)، صفحات متّصل به هم توسّط یک سگک گل‌آذینی، ملیله‌کاری سیمهای نقره‌ای و قابل انعطاف، انگشتریها (اوزوک)، گردنبندهایی از مروارید کوچک؛ و مجموعهٔ بزرگ قابل ملاحظه‌ای متشکّل از زنجیر مطلاّیی با یک آویز هلالی بزرگ، آراسته به یک ستاره، یا یک آویز برجستهٔ مرکزی مزیّن به چهار مدال بزرگ کناری و متّصل به هم. طرح هلال و ستاره، طرح مورد علاقه برای گوشواره‌ها نیز بود (sirgā). در قره‌باغ یقهٔ باز و بسیار کوتاهِ «ارخلیق» با مجموعه‌ای از آویزهای برگ‌مانند، تزیین می‌شد.

---

1. kürk.
2. yapinja.
3. qayiš.
4. quršaq.
5. biğ bağı.

زنان در مناطق شهری فقط در صورت پوشاندن خود با چادر (q.v.) که به آن «چارشب» (فارسی: چادرشب) می‌گفتند و تا قوزک پاها می‌رسید، می‌توانستند بیرون بروند؛ به آن گاهی اوقات روبنده‌ای (روبند) از تور نخی ظریفِ حاشیه‌دوزی‌شده و روزنه‌ای از الیاف مشبّک، اضافه می‌گردید. پاها با ساق‌پیچهای (چاخچور) ابریشمی پهنی که حتّی پنجه‌ها را هم می‌پوشانید، پوشانده می‌شد. باوجودی که‌تن‌پوشهای رویی از دهۀ ۱۹۶۰م. کم‌کم جای خود را به ژاکتها و بارانیها داده‌اند، روسریها و زیورآلات، ماندگارترین پوشش به حساب می‌آید. گرچه دامنهای چین‌دار نیز هنوز در برخی روستاها پوشیده می‌شود.

لباس کردی

دست‌کم از اوایل قرن نوزدهم میلادی، لباس کردی به‌خاطر رنگهای زنده و گاه متضادّش و داشتن نوعی شباهت به لباس آذری که در بالا توضیح داده شد و البتّه با برخی تفاوتها در جزئیّات و اسامی و اصطلاحات، مورد توجّه بوده است. این لباس تا اواسط دهۀ ۱۹۷۰م. کاملاً متمایز بود.

میلان

در میلان (**تصویر C**) بین ماکو و خوی، پیراهن زنان (کیراس، گیراس، kirās, girās)، همانند پیراهنهای شاهسون دوخته می‌شود؛ به اضافۀ پارچه‌ای چین‌دار و پهن در سطح قوزک پا، ردیفی از جادگمه‌ایهای کمکی در سطح کمر، آنجا که وصله‌های جانبی به نوارهای پشتی و جلویی متّصل می‌گردد؛ و خشتکهای زیر بازو. این پیراهن از چیت یا زربفت ابریشمی، دوخته می‌شود. دو یا سه تا از پیراهنها همزمان پوشیده می‌شوند. زیری‌ترین آن (girās-i-bani) در مچ با آویزهای باریک‌شوندۀ بسیار بلند (اِلچِک، کیلچیک، elček, kilčik) که به دور مچهای بالاپوشهای رویی پیچیده شده، و سپس در پشت با یک جفت دگمه در جای اصلی‌اش بسته می‌شود، محکم می‌گردد. شلوارهای گشاد (darpi, haval kiras) از دو لایه پارچه دوخته می‌شوند که هرکدام شامل دو قواره است، که با خشتک جداگانه‌ای در وسط پاچه‌ها، با هم آجیده شده و در قوزکها، چین می‌خورند. تن‌پوش رویی (دِر، der)، بالاپوش آستین‌بلندی است تا قوزک پا، با دامنی بسیار پُرچین، که از شش قواره پارچه دوخته می‌شود و با ایجاد چینهایی (پور ـ پور، pur-pur) در کمر، جمع می‌گردد. لبه‌های هر دو طرف در سینه آجیده شده و زیر بغلها به اندازۀ ۵ سانتیمتر باز گذاشته می‌شود. تا ۴ یا ۵ عدد از این لباسها، بسته به فصل سال و هدف پوشنده، ممکن است همزمان پوشیده شوند. آنها نوعاً از مخمل هستند (دِری مخمِر، der-i maḵmer) و رویی‌ترین آنها،

تصویر XCIX ـ دو زن از طایفهٔ Geyiklü، موغان، در لباس شاهسون.
عکس از: P. Andrews, 1970

جاسینه‌ای دولایه داشته و بقیّه پهلوهای راسته‌ای دارند که در جلو باز می‌ماند. جلیقه‌ای (eyläk) که دو جیب روی هر سمت آن قرار می‌گیرد، از جلو به یک سمت، دگمه یا بسته می‌شود و روی سینه با سکّه (پَرا، parā)، تزیین می‌شود. یک مربّع زربفت (šal-pišt)، به‌طور مورّب تا شده و همچون شالی به دور کمر بسته می‌شود، و پیش‌بندی (میزَر، mizär) از آن، با بندهایی که در جلو گره می‌خورند، آویزان می‌گردد.

زنانی که به کودکانشان شیر می‌دهند، پیش‌بندی که با یک سینه‌بند به دور گردن بسته می‌شود، می‌پوشند. پوشش سر زنان روسری (دسمال) هایی است از جنس ابریشم منقوش که منگوله‌های رنگی در کنارشان آویزان شده و به شکل مثلث تا می‌شوند. درصورتی‌که وسط مثلث روی پیشانی قرار گیرد، دنبالهٔ سمت راست به چپ آورده شده و به دور دنبالهٔ سمت چپ می‌چرخد، و سپس هردو گوشهٔ روسری در جهت عکس هم، دور سر چرخیده و داخل پیچهای ایجاد شده، می‌شوند. این روسری ممکن است با کلاهی (کوفی) پوشیده شود. دختران جوان اصولاً همین پوشاک را می‌پوشند ولی ممکن است بدون پوشش سر باشند. موهایشان را به

صورت گیسهایی می‌بافند که ممکن است تا شش برابر عرض شانه‌ها، طول داشته باشد. وضعیّت اجتماعی آنها بر تعداد و کیفیّت پوشاکشان مؤثّر است. در همین رابطه دو مثال جداگانه ارائه می‌شود: مثلاً زن یک ایلخان، پیراهن مخمل ارغوانیِ روشن با سرآستینهای سبز بر روی ابریشم ارغوانی تیره، پیش‌بند مخمل آبی روشن، جلیقهٔ سیاه، بدلیجات طلایی و روسری سیاه و زرد می‌پوشد. درحالی‌که یک زن ایلیاتی معمولی، پیراهنی از لورکس[1] خرماییِ مایل به قرمز و نقره‌ای بر روی چیت گلدار، همراه با پیش‌بند سبز مغز پسته‌ای تزیین شده با قرمز، جلیقهٔ مشکی با سکّه‌های نقره، و روسری سبز ساده‌ای به تن می‌کند. هر دو زن، گردنبندهای بزرگ از مهره می‌اندازند، و زن ایلخان چندین دستبند مهره‌ای و یک انگشتری بزرگ از جواهر، به دست می‌کند. بیشتر زنان متأهّل جوان، روسری قرمز با منگوله‌های زرد را ترجیح می‌دهند.

جامهٔ «جلالی» نیز مشابه این جامه است. مردان صرفاً کت و شلوار و پیراهن غربی می‌پوشند. موقعیّت اجتماعی با پیراهن سفید، جلیقه و کلاه نمدی غربی، به جای کلاه موهر[2] بافتهٔ محلّی، نشان داده می‌شود. بیشتر زنان کفشهای پلاستیکی می‌پوشند، و مردان مرفّه، کفش چرمی به پا می‌کنند.

زرزا

در مناطق جنوبی‌تر آذربایجان غربی، در ناحیهٔ اُشنویه، زنان «زرزا»، پیراهنی می‌پوشند (کِراس) که در آن درز بین بالاتنهٔ تنگ و دامنِ پرچینِ گشاد، بخوبی در زیر کمر، به چشم می‌خورد. این پیراهن، آستینهای گشادی با آویزهای بسیار بلند دارد که در استفادهٔ روزمره، پشت کتفها گره می‌خورد، ولی هنگام رقصیدن و عبادت، بازشده و پایین می‌افتد. شلوارهای گشاد (درپه، derpe) به وسیلهٔ یک بند به قوزکها می‌چسبند.

نیمتنه (اَلْخالُق)[3] آستینهایی تا آرنج داشته و جلویش باز، رها می‌گردد. معمولاً جنس آن از مخمل ساده است. شال نرم پهنی (پِشت پَند) که تا ۲۰ متر طول دارد، شُل‌گونه پیچیده می‌شود تا روی باسن تکیه کند. کلاه استوانه‌ای‌شکلی (تاس کُلا) از مخمل ارغوانی سیر یا قرمز، روی چارچوبی مقوایی که با مثلثهای قرینه گلدوزی شده است، درست می‌شود. شال مثلثی‌شکلی (دِزمال) که روی این کلاه قرار می‌گیرد، در دو سمت بیرونی خود ریش‌ریش می‌شود و تا زیر شانه‌ها آویزان می‌شود. دو گوشهٔ دیگر یک‌بار روی سینه گره خورده و به عقب برگردانده می‌شود و یک‌بار دیگر برای آنکه از روی گره اوّلی در پشت گردن آویزان شود، گره می‌خورد. سپس

1. lurex. 2. mohair. 3. al<u>k</u>āloğ.

تصویر C ـ زنان و مردان کرد در جشن عروسی، میلان، ناحیهٔ ماکو.
عکس از: P. Andrews, 1974

تصویر CII ـ دو مرد و یک زن با لباس کردیِ «هرکی»، نزدیک مرز ایران با عراق و ترکیه. مرد سمت چپ لباسی در سبک «پیشمرگه» و دیگری در سبک «شال شپیک» به تن دارد. زن، پوششِ سری بلند و غیرمتعارف به سر دارد.
عکس از: P. Andrews. 1974

تصویر CI ـ دو زن با لباس کردی مهاباد.
عکس از: P. Andrews, 1970

روسری سیاهی (هوری) با نقش‌مایه‌های سفید وقرمز و اندازهٔ ۳-۱۲ متر طول در ۴۰ سانتیمتر عرض، به دور شال و کلاه، هر دو با هم، پیچیده شده و با نوار ابریشمی مشکیِ ریشه‌داری که با سنجاق به کلاه وصل شده، تزیین می‌گردد. کفشها از جنس سبکی به‌نام «کاله شیرازی» هستند. کفشهای چرمی موکاسین[1] نیز که پوششهای کشباف به آنها متّصل است، توسّط مردان پوشیده می‌شود. پیراهن چلوارِ سفید مردانه (کِراس)، بی‌یقه بوده و دگمه‌ای برای قسمت جلو و بازش دارد. این پیراهن نیز دارای آویزهای بلندی است در ناحیهٔ آستین، که به دور سرآستینهای بالاپوش، پیچانده می‌شوند. شلوارها (پانتور) بسیار گل و گشاد هستند، به گونه‌ای که خشتک، بین دو پاچه تا وسط کشالهٔ ران می‌افتد، ولی از زانوها به بعد تنگ می‌شوند. این شلوارها از پارچه‌های دستباف خانگی هستند. کت تقریباً نظامی (کُوا، kovā) درگردن با دو ردیف دگمه بسته می‌شود و دو جیب روی سینه، آستینهای تکّه‌دوزی شده و پایین‌تنه‌ای تا وسط ران، هرچند که داخل شلوار می‌رود، دارد. این کت امروزه با کتی معمولی شبیه کتهای نظامیِ غربی، جایگزین شده است. جلیقه‌ای نمدی (پَستک)[2] روی کت قرار می‌گیرد و تا باسن می‌رسد. این جلیقه سفت است و از جلو باز می‌باشد. شالی دارد (پِشت پند) که بر خلاف شال زنان، نسبتاً محکم به دور کمر بسته می‌شود. سربندی (شَدّا)[3] که در امتداد هر دو حاشیه‌اش ریشه‌ریشه است، دور عرقچینِ سرصافی که گاهی با سواران و تصاویر دیگر گلدوزی شده، بسته می‌شود.

کردهای مهاباد

لباس زنان متأهّلِ کرد، ساکن در شهر مهاباد (همچنین نک. فصل شانزدهم)، شبیه به هم می‌باشد(**تصویر CI**). این لباس عبارت است از: پیراهن (kirās)؛ شلوارهای گشادِ (drape) دوخته شده از ۶ متر پارچه؛ شالی (پیش‌بند) به طول ۸ متر؛ اشارپی (دستمال) به طول ۳ متر که از حریر یا توری با نقشهای مورّب درست شده و برای شکل دادن یک مثلث، تا شده و مجدّداً دوخته می‌شود؛ کلاه (kilāw) حاشیه‌دوزی شدهٔ زربفت که قطعه‌ای طلایی واقع در حلقه‌ای در هر شقیقه، از آن آویزان است، و نیز زنجیری آویزان با قطعاتی کوچکتر که تا زیر چانه می‌رسد، و گاهی اوقات با گردنبندی طلایی و آویزها و گوشواره‌های پر زرق و برقِ دوپرّه‌ای، همراه است. دستاری وجود ندارد، در نتیجه کلاه در معرض دید است. دخترها حتماً روسری سر می‌کنند. ممکن است جلیقهٔ سیاهی (کَوا، kavā) آراسته با پولک و قطعات طلایی کوچک، یا کت گشاد و سادهٔ آستین‌داری پوشیده شود. به‌طور کلّی پوشاک زنان مسنّ‌تر، تیره‌تر و مثلاً از مخمل آبی و چیت با

1. moccasins. 2. pastak. 3. šaddā.

زمینهٔ تیره می‌باشد. آنها ممکن است شال گلدار تیره‌ای روی شانه‌هایشان بیندازند. لباس تابستانی مردان می‌تواند کت و شلواری از پارچهٔ موهر راه‌راه سنّتی باشد با عرض ۱۶ سانتیمتر که از وسط تا می‌خورد، و هنوز هم با چرخ ریسندگی پدالی بافته می‌شود. این لباس با شلوارهای راسته‌ای که به شکل پیژامه هستند (رانک، rānk)، و چینهای فراوان و نیمتنهٔ یقه هفت آستین‌دار (چُقه، čoḡa) با دوخت زینتی، کامل می‌شود. با این حال در دههٔ ۱۹۷۰م. هجوم مهاجران کرد از عراق باعث رجحان جامه «پِشمَرگه» (جنگجویان استقلال‌طلب) گردید که لباسی است هماهنگ از نیمتنه (کَوا، kavā) و شلوار (پانتُل، pāntol) به رنگ سیاه یا قهوه‌ای. این لباس مشابه کت و شلوار «زرزا» است که با شالی رنگی پوشیده می‌شود. سربند «پِچ» از چیت تیرهٔ ریشه‌ریشه است و به‌طور مورّب تا می‌شود تا مثلثی در پشت سر ایجاد کند.

هَرکی

«هَرکی»[1] ها در نزدیکی مرز عراق، لغات و اصطلاحات متفاوتی برای پوشاک به کار می‌برند. پیراهن (گِراز) با چندین ردیف حاشیه‌دوزی دور چاک یقه، آویزهایی برای آستین دارد (لَواند)[2] که دور بازوهای ردای ابریشمی و گشادی (کورتَک)[3] با لبه‌های حاشیه‌دوزی‌شده و چاکهای کوتاه در پهلو و همچنین یک نیمتنهٔ آستین کوتاه (گُتک)[4]، پیچیده می‌شود. سربند به شکل کلاهی است (گولو، gulow) سیاه‌رنگ، به بلندی ۲۰ سانتیمتر که با گلمیخ (تَبلیخ)[5] و سنجاق زرّین، تاجدار می‌گردد. این سربند فوق‌العاده زیبا و چشمگیر می‌باشد. گاه سربند با چهار هلال زرّین خمیده (گول)[6] در جلو، پس از اینکه با روسری ابریشمی پیچیده شد (بِن پوشی)[7] و یک‌بار در جلو و سپس در پشت با دنباله‌های آویزان گره خورد، آراسته می‌شود. عبای سیاهی (جاروق) را پشت شانه‌ها می‌اندازند که با رشتهٔ پهنی از بندهای آبی‌رنگ تزیین و در نقاط تقاطع، سوزن‌دوزی شده و در شانه‌ها، گل‌سینه‌های چند پر و رنگارنگ دارد. مردان یاکت و شلوار موهر (شال شِپیک) و یاکت و شلوار نظامی جدیدتری می‌پوشند که هر دو با شالی همراهند که در حلقه‌های پی در پی در جلو پیچیده می‌شود؛ و نیز دستاری متداول به سر می‌کنند.

---

1. Harki.
2. lavānd.
3. körtak.
4. gotak.
5. tabeliḵ.
6. gul.
7. ben puši.

کردهای ایروان

کردها در شمال آذربایجان ــ ولایت سابق ایروان ــ جامه‌ای به تن می‌کردند که در سبک و شیوهٔ نامگذاری، بیانگر خاستگاه عثمانی آن بود. مردان روی پیراهن زیرین (کیراس)[1]، از جنس چلوار سفید، نیمتنهٔ ماهوت دگمه‌دار (گِجَلیک، gejalik) و روی آن نیز نیمتنه‌ای (چکمِن)[2] با آستینهای کاذب می‌پوشیدند. شلوارهای ماهوت (šalvār) با خشتکی بسیار پهن دوخته شده و همراه چکمه‌های چرمی شِوْرو و قرمزرنگ (جیزما)، پوشیده می‌شدند. هم نیمتنه‌ها و هم شلوارها آراسته شده و به میزان زیادی به صورت «تافته»[3] و به رنگهای متضادّ تزیین می‌شدند. شال (کورشاخ)، از جنس شال همیشگی بود. قبای سفید یا خفتان از موی شتر، که به هر دو عبا می‌گفتند، گاهی روی این لباسها پوشیده می‌شد. سربند نوعاً فینهٔ (اوزون فز) بلند نمدیِ قرمز رنگی بود که روی کلاه نمدی کوچکی (کولا) قرار می‌گرفت و عمامه‌ای متشکّل از روسریهای ابریشمی (چَلمه، čalma) دور آن پیچیده می‌شد. هر سال به تعداد این روسریها افزوده می‌شد. بالاپوش آستین‌بلندی نیز وجود داشته است. در دههٔ ۱۸۴۰م. لباس متشکّل بود از: نیمتنه‌ای کلوش (گوبور چکمن، gubur čekman) روی نیمتنهٔ نخی آستین‌بلندی (goksu yelek) که با ظرافت آجیده شده و در جلو تا پایین، دگمه می‌شد. این نیمتنه روی پیراهن یقه‌کوتاه (gisa exteri) با جاسینه‌ایِ دولایه که کمی هم آجیده شده بود، پوشیده می‌شد. شلوارها خشتکهایی داشتند که تا چاکهای قوزک پا می‌رسید (همچنین نک. فصول شانزدهم و هفدهم).

مآخذ

الف ـ فارسی

- کلانتری، م، «ایل میلان»، هنر و مردم، ش ۴۳، ۱۳۴۵ش./۱۹۶۶م.، ص ۲۹.
- مجیدزاده، ی، «ایل زرزا»، هنر و مردم، ش ۸، ۱۳۴۲ش./۱۹۶۳م.، صص ۱۴-۱۶.

ب ـ لاتین

- P. Ä. Äzizbäyov, ed., *Azärbaycan tikmäläri*, Moscow, 1970.
- Idem. *Azärbaycan milli keyimläri*, Mosscow. 1972.

1. kirās. 2. čakmen. 3. cordonné.

- T.D. Ravdonikas, "kurdskii muzhskoi kostyum", in *Iz Kul'turnogo naslediya narodov Rossii*, Sbornik Muzeya Antropologii i Etnografii (Leningrad) 28, 1972, pp.237-56.

- A.G. Trofimova, "The Garments of the Present-Day Azerbaidzhan Population. Traditional and Modern Elements", in J.M. Cordwell and R.A. Schwartz, eds., *The fabrics of culturel*, Paris and the Hague.

فصل بیست و دوّم

پوشاک مردم حوزهٔ دریای خزر

کریستین برومبرژه

(Christian Bromberger)

لباس سنّتی (گیلگی: لباس؛ طالشی: خلا)

لباس در گیلان و مازندران در بسیاری جنبه‌ها، تشابهات ساختاری با لباس دیگر مناطق روستایی ایران دارد. این لباس از لایه‌های متوالی و اغلب از تکّه‌های مشابه که روی هم قرار می‌گیرند، مانند دامنهای زنانه یا پیراهنهای مردانه در زمستان تشکیل می‌گردد. لباسی مطلوب است که بیشترین قابلیّت را در پوشانیدن سر، بالاتنه و بویژه پشت، داشته باشد[1]. کودکان جامهٔ خاصّی ندارند، ولی پوشاکی مشابه پوشاک بزرگسالان، البتّه در انواع مختلف، به تن می‌کنند. تن‌پوشهای راسته متشکّل از تکّه‌های چهارگوشی است، با لبه‌های به هم دوخته‌شده و تکّه‌های مکمّلِ سه‌گوشِ متّصل به آن، که همراه باتن‌پوشهای چسبانِ تکّه‌دوزی‌شده، پوشیده می‌شود. بیشتر این تن‌پوشها از مدلهای اروپایی اقتباس شده‌اند. ابتدا، تونیکها، دامنهای چین‌دار و خرقه‌های چوپانی پوشیده می‌شد، ولی از اوایل قرن اخیر خفتانها (قبا) با لبه‌های روی هم آمده، و نیز جلیقه‌ها و نیمتنه‌هایی به سبک اروپایی، به عنوان لباس روزمره مورد استفاده قرار گرفت.

مع‌ذلک، علاوه بر مشخّصات مشترک، لباس سنّتی حاشیهٔ خزر بیانگر خلاقیّتی است بکر که

بخوبی نمایانگر روش متمایز زندگی در این ناحیهٔ کناری از ایران می‌باشد[2]. در بسیاری از جوامع فلات ایران، رفتار فرهنگی مردم تحت تأثیر سبک زندگی محصورشده‌ای است که در آن، خانه‌ها به منظور محافظت از دید و مزاحمت بیگانگان، با دیوارهای بدون مدخل احاطه می‌شود؛ زنان تنها و منزوی در اندرونی زندگی می‌کنند (اندرون .q.v)؛ و در حضور بیگانگان یا سایر مردان (نامحرم) یا هنگام بیرون رفتن از خانه، حجاب (چادر .q.v) به سر می‌کنند. امّا در امتداد سواحل دریای خزر، سبک زندگی مردم غالباً آزادتر است. خانه‌ها با دیوار محصور نمی‌شود، تفکیک جنسی در محیط خانوادگی کم است و چادر صرفاً برای سفر به شهرهای بزرگ و مراسم مذهبی، پوشیده می‌شود. نبودِ حجاب که حتّی در میان گالش‌ها و طالش‌های کوهستان، نسبت به گیلانی‌ها و مازندرانی‌های دشت، بیشتر به چشم می‌خورد، در تمام دوره‌ها، جهانگردان را غافلگیر کرده است. مثلاً یونس هانوی[1] [3] نوشته: «زنان روستایی اغلب بدون حجاب در انظار ظاهر می‌شوند» و کیت اَبوت[2] [4] اظهار کرده: «زنان روستایی در این بخش از کشور، صورتهایشان را نمی‌پوشانند». مورّخان جدید منطقه[5] و قوم‌شناسان[6] این گزارشها را تأئید می‌کنند. همانند سبک کلّی لباس، ترکیبات و روش دوخت تن‌پوشهای مردم ناحیهٔ خزر، آنقدر متمایز هست که این مردم را بخوبی بشناساند. مقوله‌های قابل ملاحظه در این رابطه، عبارت است از: «شال» (نوعی پارچه)، جورابهای بسیار کلفت (جوراب، گوراوه)، کفشهای چرم گاو (چوموش) و چادرشب (تکّه پارچه‌ای که زنان دور کمرشان می‌بندند).

«شال» پارچه‌ای زبر از پشم گوسفند با بافت ساده است (که در آن هر پود به نوبت از رو و زیر یک تار واحد، می‌گذرد)، که یا روی چرخ ریسندگی افقی با یک میلهٔ تارکش و یا روی چرخ ریسندگی پدالی با دو میلهٔ تارکش بافته می‌شود[7]، سپس با شدّت در آب صابون مالش داده شده تا خصوصیّات و ظاهر پارچهٔ لُدن[3] اروپایی را به خود بگیرد. در میان طالش و گالش، قسمتهای اصلی جامهٔ مردان (شلوار، جلیقه، نیمتنه و کلاه) از این پارچه دوخته می‌شود. «شال» از زمانی‌که اعضای جنبش انقلابی جنگل که طیّ سالهای ۱۳۳۳ق./۱۹۱۵م. تا ۱۳۳۹ق.=۱۳۰۰ ش./۱۹۲۱م. (نک. مدخل کمونیسم) بر منطقه تسلّط پیدا کردند و اونیفورمهای دوخته شده با آن را پوشیدند، از سوی مردم ولایات خزر، بیشتر مورد توجّه قرار گرفت. طبق عکسها[8] و گزارشهای شاهدان عینی[9]، میرزاکوچک خان، رهبر جنبش، بیشتر اوقات جامهٔ سنّتی خزر راکه از شال دوخته می‌شد، به تن می‌کرد. در واقع یک تعاونی جنگلی، پارچه‌ها و اونیفورمها را تولید می‌کرد.

---

1. Jonas Hanway. 2. Keith Abott. 3. loden.

کفشها و جورابهایی که تا همین اواخر مردان گالش و طالش می‌پوشیدند، مختصّ این ناحیه بود. جورابهای پشمی به رنگهای ساده یا رنگارنگ، با پنج میل بافتنی، بافته می‌شد. بالأخصّ چوپانان، آنها را می‌پوشیدند. کفشهای سنّتی (چوموش، چارُخ) متشکّل از زیره‌هایی بود از جنس چرم گاو. این زیره برای پوشانیدن قسمتهای پایینی و پنجهٔ پاها، به بالا برمی‌گشت (**شکل ۲۶**). چرم پس از کشیده شدن،خشک شدن، و نمک سود شدن، به شکل پا بریده می‌شد. لبه‌های این زیره (زُل)[1] با ایجاد منافذی سوراخ می‌شد، که از میان آنها تسمه‌ای چرمی (شیری) تو و بیرون رفته و پس از آن برای محصور کردن پا، به بالا بر می‌گشت. سپس تسمهٔ چرمی دیگری در جهت عکس از میان سوراخها می‌گذشت، تا به ثابت ماندن زیرهٔ چرمی در جای خود، کمک کند. سرانجام دو طرف لبه‌ها توسّط نوارهای چرمی یا پشمی از روی پا، به هم می‌رسید[10]. سبک خاصّ دیگری از کفش نیز قابل توجّه است: کَتَلِه (یا پا ـ کتل)[2] [11]، لژ چوبیِ ساده‌ای بود که با سگکی بین دو انگشت اوّل پا، یا با نواری چرمی بر روی پا بسته می‌شد. به نظر می‌رسد که جورابهای کلفت، کفشهای چرمی بدون رویه و پشت باز و کفشهای چوبی، خصوصیّات هنری مشترکی در مناطق مختلف قفقاز داشته باشند[12].

مشخّص‌ترین جامهٔ زنان در ناحیهٔ خزر «چادرشب» (نیز به‌نامهای چارشب و چارشو) می‌باشد که تکّه پارچه‌ای مستطیلی‌شکل است که به شکل سه‌گوش تا می‌خورَد و با جایی در پشت، که برای کار روزمره تعبیه می‌گردد، دور کمر گره خورده، یا برای حمل نوزاد بر پشت، به دور سینه پیچیده می‌شود. چادرشب در بخش شرقی گیلان از نوار (تخته) های پارچه‌ایِ بافته شده از کرک ابریشم، روی ماشین ریسندگی با دو تارکش، بافته می‌شود. این نوع چادرشب با چهارخانه‌های رنگارنگ، مقولهٔ مشخّص جامهٔ زنانهٔ قاسم‌آباد در جلگهٔ شرقی خزر می‌باشد که به غلط نمونهٔ پوشاک سراسر منطقه، پنداشته شده است[13].

علاوه بر این مقوله‌های مشخّص، اینک موارد اصلی پوشاک خزر، به ترتیبِ قسمتهای بدن که از بالا به پایین پوشیده می‌شوند، معرّفی می‌گردد. یعنی: سر، شانه‌ها، رانها و پاها[14].

پوشاک زنان (تصاویر CIII تا CVI)

زنان در محیط خانوادگی روسری (سردَباد[3]، لاچک[4]، لچک[5]، پیشاسر[6]) سر می‌کنند، که معمولاً فقط بالای سر را می‌پوشاند. بنابراین صورت، گوشها و گردن، بدون پوشش رها می‌شود، که این

1. zol.
2. pā-kettel.
3. sardabād.
4. lāčak.
5. leček.
6. pišāsar.

شکل ۲۶ ـ طرحی از «چوموش» با بندهای بسته‌شده به دور ساق.

تصویر CIII ـ زنان نواحی کوهستانی گیلان، که روسریهای سیاه (لچک) و شالهای سفید (دستمال سفید، کولدَباد)، تونیکهای بلند (پیرهن) و دامنهای چین‌دار (تومان) به تن دارند. زنان مسنّ‌تر نیمتنه و جوانترها جلیقه (جِلِز) به بر کرده‌اند.

عکس از: C. Bromberger

دلیل بر حدّاقلِّ تفکیکِ زنان در میان گروههای اجتماعی ناحیهٔ خزر می‌باشد. رنگ روسری و روش آراستن آن، با منطقه و سنّ پوشنده تغییر می‌کند. در عمّارلو، منطقهٔ دیلمان و جلگهٔ شرقی گیلان، پارچهٔ سیاهی که به شکل سه‌گوش تا می‌خورد (۱۸۵ سانتیمتر طول و ۷۰ سانتیمتر عرض) به روشهای متعدّدی پوشیده می‌شود. این سربند گاهی دور پیشانی پیچیده می‌شود و گاهی در پشت گره خورده و امتدادهای آزادش، طرّه‌ها، گیسهای بافته، یا موی گوجه‌شده روی سر را می‌پوشاند (**تصویر CIII**). گاه گیسهای بافته را بالا می‌آورند و روی روسری، گره می‌زنند. رایج‌ترین روش بستن روسری به سر، دستاری است که دو گوشهٔ آن روی پیشانی گره می‌خورد، یا گاهی دور گیسهای بافته پیچیده شده و به پشت می‌افتد (**تصویر CIII**، دوّمین و چهارمین نفر از چپ). در جای دیگر، یعنی سرزمینهای کم‌ارتفاع خزر، روسری که بندرت به رنگ روشن است، به صورت سه‌گوش تا خورده و سپس دور سر در بالای گوشها پیچیده می‌شود. دو امتدادش از بالای پشت گردن رد شده و معمولاً روی سر، گره می‌خورد و سرش به طور آزاد، افتاده یا دور سر، پیچیده می‌شود.

زنان، خارج از خانه، شالی سفید رنگ (دستمال سفید، کولدَباد، یا یایلیخ، در نواحی ترک زبان طالش) و مربّعی‌شکل می‌پوشند که به‌صورت سه‌گوش تا شده و گره می‌خورد، یا اینکه به سادگی از زیر چانه، رد می‌شود. لبه‌های آن روی شانه‌ها موجدار می‌شود (**تصویر CIII**)، یا آنکه دور گردن پیچیده، یا روی سر بسته می‌شود (مثلاً وقتی زنان در مزارع، برنج نشا می‌کنند). در گیلان شرقی این شال روی لچک پوشیده می‌شود، درحالی‌که در نواحی ساحلی و در میان مردم طالش، شال جای لچک را می‌گیرد. شیوه‌هایی که لچک یا دستمال را تزیین می‌کنند، نشان‌دهندهٔ سنّ، مقام و شرایط پوشندهٔ آن است. دختران جوان لچک را بسیار عقب‌تر، روی سر می‌بندند، تا قسمتی از مویشان معلوم باشد. زنان متأهّل و مسنّ‌تر، آن را جلوتر بسته و تقریباً تمامی مویشان پوشیده می‌شود. زنان در مناطق خاصّی (مخصوصاً طالش شمالی)، قسمت پایین صورت را با امتدادهای لچک یا دستمال، می‌پوشانند که از زیر چانه رد شده و در امتداد آن در بالای گوشها، به هم گره می‌خورد (**تصویر CIV**). برای مراسم عروسی، لچکها با سکّه مزیّن می‌شود، و دستمالهای ریشه‌دار با نقوش گلدوزی‌شده ترجیح دارد (**تصویر CV**).

همان‌گونه که توضیح داده شد، زنان چادر را فقط در شرایط استثنایی به سر می‌کنند. مثلاً در زیارتها، طیّ مراسم محرّم و صفر، و در عروسیهای خودشان. طالشی‌ها مَثَلی دارند که می‌گوید: «زنان ما فقط زمانی چادر سر می‌کنند که ازدواج کنند و از خانهٔ پدر به خانهٔ شوهر بروند». موقع ازدواج، عروس جوان در روبنده‌ای پیچیده می‌شود که چونان ناقوسی به روی صورتش افتاده و

تصویر CIV ـ زنی از نواحی دشتی گیلان مرکزی، که چادرشبی بر روی تونیک (پیرهن)، یک جلیقه (جلز)، زیردامنی (کفلی) و شلوار (شلوار) در بر دارد.

عکس از: C. Bromberger

تصویر CV ـ زنی از نواحی ترک‌نشین «طالش»، نزدیک «هشتپر»، که تونیک بلندی (köynak)، قطعه پارچه‌ای به نام سارق (نوعی چادرشب) به دور کمر و دامنی چین‌دار (تومان) و نیز یک شال سفید (yaylik) که قسمت پایین صورت را می‌پوشاند، به تن دارد.

عکس از: C. Bromberger

کلّ صورتش را می‌پوشاند. طبق گفتهٔ محمود پایندهٔ لنگرودی[15]، عروسهای جوان در کوههای شرقی گیلان، از زمان امضای عقدنامه (عقد) تا رفتن به خانهٔ شوهر، از نواری پارچه‌ای (یاسماق) که دهان را می‌پوشاند، استفاده می‌کنند. قطعاً کلاه بنددار بچگانه‌ای که نوزادان چه دختر و چه پسر، تا زمانی‌که از شیر گرفته شوند، به سر می‌گذارند، باید جزو سرپوشها محسوب شود. این کلاه، گوشها را می‌پوشاند و با بندی در زیر چانه محکم می‌شود.

جزء اصلی لباس زنانه، تونیک بلندی (پیرهن، طالشی: شی[1]؛ نواحی ترک‌زبان طالش: کوینَک) است که آن را از سر می‌پوشند و تا رانها یا زانوها (در گیلان شرقی و مازندران) و گاهی حتّی تا قوزک پاها (در طالش) می‌رسد. دو چاک در پهلوها، باعث گشادی بیشتری در پایین تونیک می‌گردد (**تصاویر CIII و CV و CVI**). بالاتنهٔ تونیک، یقهٔ توری صاف و باریکی با چاکی در جلو، برای شیر دادن به کودک دارد. این چاک با دگمه‌ها و جادگمه‌هایِ تزیین‌شده با قیطان و روبان، یا مشخّصاً با دسته‌های روبان‌های چهل تکّه، آراسته می‌شود. به‌طور کلّی تونیک، آستینهای نسبتاً باریک و بلندی دارد که در مچها تنگ می‌شود. در تابستان، زنان آستینها را تا آرنج بالا می‌زنند (**تصویر CV**). با وجود این گاهی در سرزمینهای کم‌ارتفاع، ممکن است تن‌پوش آستین‌کوتاهی، جایگزین تونیک شود. ارکان اصلی جامهٔ زنانه، معمولاً از پارچهٔ چیت دوخته می‌شود (q.v. čit) که نقش‌مایه‌های گلدار در آنها غالب است. رنگهای ساده برای مناسبتهای شاد، اولویّت دارند. تونیک سفید برای عروس، آبی یا قرمز روشن برای زنانی که در عروسی شرکت می‌کنند (**تصویر CVI**) و سیاه برای عزاداری استفاده می‌شود. طرح ویژهٔ ناحیهٔ قاسم‌آباد، قیطان رنگارنگ (پاره، pāre) در قسمت پایین تن‌پوش، می‌باشد.

معمولاً تونیک با دامن پوشیده می‌شود (**تصاویر CIII و CV و CVI**)، ولی گاهی پیراهن (شلیته)، جای این ترکیب را می‌گیرد. پیراهن شامل بالاتنه‌ای است که به دامن چین‌داری دوخته شده، تقریباً کوتاه بوده و همواره روی شلوار پوشیده می‌شود. این لباس، بی‌شکّ، رد پایی است محلّی از سبک شهری، که در اواخر قرن گذشته، توسّط ناصرالدّین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق./ ۱۸۴۸-۹۶م.) معرّفی شد، که اقتباسی بود از دامن بالرین‌هایی که نامبرده در سفرهای اروپایی‌اش دیده و خوشش آمده بود و زنان دربارش را به پوشیدن آن ملزم کرده بود. می‌بایست این سبک جدید، متعاقباً در سراسر کشور، پذیرفته شده باشد[16].

زنان برروی تونیک یا بالاتنهٔ لباس، جلیقه (جِلِز[2]، جلیقه[3]؛ طالشی: جِرقه[4]) و گاهی نیمتنهٔ

1. šey. 2. jelez. 3. jeliqe.
4. jerqa.

راستهٔ جلوبازی که در اصل از لباس مردان اروپایی اقتباس شده است، می‌پوشند. انتخاب جلیقه یا نیمتنه، در تمایز نسلها از همدیگر کمک‌کننده است؛ یعنی زنان جوان تمایل بیشتری به پوشیدن جلیقه دارند، و زنان مسنّ‌تر، نیمتنه به تن می‌کنند (**تصویر CIII**). جلیقه‌ای که به طور روزمره پوشیده می‌شود، سیاه است. ولی برای مراسم ویژه، رنگهای روشن با زیورآلات، انتخاب می‌شود. جلیقه‌ای که برای مراسم عروسی پوشیده می‌شود ممکن است با سکّه لبه‌دوزی شود (سکّه، **تصویر CVI**). نیمتنه‌ها به عنوان پوشش روزمرهٔ معمولی، تیره رنگ و کدر هستند ولی برای مراسم ویژه، از مخمل قرمز استفاده می‌شود.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، چادرشب، تن‌پوش محلّی مشخّصی است و بنابر سنّت، چندین نمونه از آن برای جهاز (jahāz) در نظر گرفته می‌شود. چادرشب اغلب اوقات به دور بالاتنه، در رو یا زیر جلیقه و یا نیمتنه، گره می‌خورد که هم به عنوان محافظ قسمت پایین کمر و هم به عنوان کمربند تونیکِ بلند، عمل می‌کند (**تصاویر CIV و CV**). این نقش به عنوان شال، با اسامی به‌کار رفته برای تن‌پوشهای کناره‌های گیلان، که همگی شامل کلمهٔ کمر (کمربند) به عنوان جزئی از لباس هستند، تأئید می‌شود؛ مثل: کمرشال و کمردابنزار در طالش جنوبی و امثال آن.

دامن (تومان)، بلند، گشاد و چین‌دار است و با تونیک، لباس زنانهٔ اصلی گیلان محسوب می‌شود (**تصاویر CIII و CV و CVI**). این دامن با لیفی که از وسطِ کمربندی (تومان قوژه[1]؛ طالشی: لیفه[2])، جهت چین دادن به پارچه کشیده می‌شود، محکم بسته می‌شود. فشردگی چینها (čin)، مانند درازا و رنگ دامن، بیانگر سنّ و سال پوشندهٔ آن می‌باشد. دختران و زنان جوان، نسبت به مادران و مادر بزرگهایشان، پارچهٔ بسیار بیشتری برای تهیّهٔ دامنهایشان به کار می‌برند. در نتیجه چینها بسیار فشرده، جالب و دیدنی می‌شوند. همچنین طول دامن می‌تواند بسته به سنّ تغییر کند، که اغلب در میان زنان جوان تا ساق پا رسیده، ولی در میان مسنّ‌ترها تا انگشتان پا می‌افتد. ولی این رنگ دامن است که آشکارترین وجه تمایز نسلها، محسوب می‌گردد. پارچه‌های چیت با زمینهٔ قرمز (رنگ نمادین پوشاک زنانه که حاصلخیزی ناحیهٔ خزر را می‌رساند)، یا سفید با نقش‌مایه‌های متضادّ گلدار در رنگهای روشن، مورد پسند زنان جوان است (**تصاویر CIII و CV**) و دامنهایی که زنان مسنّ‌تر به تن می‌کنند، به‌طور کلّی زمینهٔ تیره داشته و سراسر آن با نقش‌مایه‌های کوچک، طرّاحی می‌گردد.

زنان اغلب دو یا سه دامن، یکی روی دیگری می‌پوشند (در قرن نوزدهم میلادی حتّی هفت یا هشت عدد پوشیده می‌شد)[17]. جدیدترین دامن بر روی دامنهایی که بارها پوشیده شده یا

1. tūmān qūže. 2. lifa.

تصویر CVI ـ مراسم ازدواج در ناحیهٔ دیلمان. زنان در حال پایکوبی، تونیکهایی (پیرهن) با رنگهای روشن ساده بر روی دامنهای طرح گلدار (تومان)، شالهای گلدوزی شده (دستمال سفید، کولدَباد) و جلیقه‌های (جِلز) حاشیه‌دوزی شده با سکّه به تن دارند.
عکس از: C. Bromberger

رنگ و رو رفته هستند، پوشیده می‌شود. گاه دامن و زیردامنی متفاوت هستند. به زیردامنی «کَفَلی» می‌گویند که کوتاهتر است و از پارچه‌ای یک‌تکّه با روبانی پرچین به دور قسمت پایینی‌اش، دوخته می‌شود (**تصویر CIII**). دامنهای چند طبقه به این سبک، چین قسمت پایینی جامه را، چشمگیر و حجیم‌تر می‌کند. زنان زیرِ دامنهایشان، شلوارهای چسبان سیاه تا قوزک پا (شلوار)، و یا در خانه نوعی پیژامه (bijama) با پاچه‌های گشاد به پا می‌کنند. پارچهٔ شلوارها، همچون پارچهٔ بقیّهٔ جامه، به کیفیّت پارچه‌های قرن نوزدهم میلادی نیست. ک.برسفورد لاوِت[1] [18]، این کاهش کیفیّت را به دههٔ ۱۸۶۰م. نسبت می‌دهد؛ یعنی زمانی‌که بحران تولید ابریشم ایران از پخش «پِبراین»[2] حاصل شد (نک. مدخل Abrišam) و واردات انبوه «بافته‌های ارزان روسیه با طرح و رنگهای زرق و برق‌دار» بر این بحران دامن زد. سابقاً شلوارهای خانگی از

1. C. Beresford Lovett. 2. pébrine.

جنس «ابریشم آبی پردوام، یا ابریشم پونچو[1] بود»[19].

زنان کشاورز به طور سنّتی پابرهنه بودند. گیلک هنوز هم به خود می‌بالد که: «زنان ما از هنگام تولّد تا مرگ نمی‌دانند کفش چیست»[20]. امروزه اکثریّت زنان کفشهای پلاستیکی قالبی و گالش (گالش ازگالوشا «پلاستیک» روسی) که در آغاز این قرن از ریگا[2] و سن پطرزبورگ به ایران وارد شد، می‌پوشند (**تصویر CVI**)[21]. بنابراین روی هم رفته، پوشاک زنان در حوزهٔ شهری خزر، با هماهنگی خاصّی مشخّص می‌شود که مخصوصاً در مورد چادرشب، دامن چین‌دار، پارچهٔ گلدار و رنگهای روشن، قابل توجّه است. تفاوتهای کوچکی در میان مناطق، می‌تواند در مورد برخی جزئیّات ذکر شود ــ مثل نوارهای رنگارنگی که به تونیک و دامن جامهٔ قاسم‌آبادی دوخته می‌شود، لچک سیاهی که در شرق سفیدرود پوشیده می‌شود و مواردی از این قبیل ــ ولی به اندازهٔ تمایز واضح در نواحی دیگر دنیای کهن (مثلاً اروپای مرکزی) نمی‌باشد. اختلافات سنّی از سبک و سیاق لباس معلوم نمی‌شود، بلکه تقریباً در جزئیّات (همچون رنگ و بلندی دامن و انبوهی چینها) مشخّص می‌گردد. تفاوتهای اجتماعی عمدتاً در کیفیّت پارچه‌های استفاده شده و دفعاتی که تن‌پوشها عوض می‌شوند (به طور کلّی زنان در ایّام نوروز، پوشاک جدید می‌خرند)، و میزان پذیرش سبکهای اروپایی، متجلّی می‌شود. بنابراین زنان فقیرتر که بندرت از عهدهٔ خریدن پوشاک جدید برمی‌آیند، پاسداران ناخرسند سنن قومی محسوب می‌شوند. سرانجام اینکه، هیچ تفاوت اساسی بین البسهٔ زمستانی و تابستانی وجود ندارد. تنها تفاوتها در ترکیب و تعداد لباسهای روی هم پوشیده شده است. مثلاً ممکن است در گرمای زیاد تابستان، یک زن در سرزمینهای کم‌ارتفاع، شلوار گشاد ــ احتمالاً به اضافهٔ دامن و تونیک ــ بپوشد (**تصویر CV**) و در طول زمستان، ترکیبی از شلوارها، دامنها، لباسهای پشمی و کت یا جلیقه به تن کند؛ امّا زنان تن‌پوش زمستانیِ خاصّی (مانند پالتو) ندارند. نحوهٔ پوشیدن لباس در ناحیهٔ خزر، کاملاً متغیّر و قابل تطابق با شرایط است. فی‌المثل زنان دامنهایشان را بالا می‌زنند و هنگام نشا و وجین کردن مزارع برنج، آنها را داخل چادرشبهایشان فرو می‌کنند.

پوشاک مردان (تصاویر CVII تا CIX)

در میان مردان، تضادّ بین جامهٔ رمه‌داران کوهستانی و دهقانان سرزمینهای کم‌ارتفاع، بسیار بیشتر از زنان است. چوپانان طالش و گالش تن‌پوشهای برش‌خورده و دوخته‌شده از «شالِ» بافتهٔ

1. ponceau. 2. Riga.

محلّی، توسّط خیّاطِ (kayyāt) نزدیکترین دهکده را، می‌پوشند (**تصاویر CVII و CVIII**)؛ درصورتی‌که کشاورزان دشتهای گیلان و مازندران، لباسهای سبک اروپایی و خریداری‌شده از بازار (q.v.) را، به تن می‌کنند. بنابراین، پوشاک درست شده از «شال» برای مشخّص کردن گروه قومی، و همزمان برای نشان دادن موقعیّت در جامعهٔ کوهستانی، به کار می‌رود (**تصویر CIX**).

تقریباً همانند همه جای ایران از نظر مردم‌شناسی، تنوّع وسیعی در سربند مردان وجود دارد. فرمهای غالب از اواسط قرن نوزدهم میلادی، زمانی‌که وقایع‌نویسان، مردان ناحیهٔ خزر را با پوشیدن کلاههای بلند مخروطی یا نیمه‌مخروطی توصیف کرده‌اند، به غایت تغییر کرده است[22]. چارلز فرانسیس مکنزی[1]، یادآور شده است که این کلاهها به شکل «گلدانهای وارونه» بودند و پولاک[23] اشاره کرده که مدلهای سیاه مخروطی که خاستگاه تاتار[2] دارد، از زمان ظهور قاجارها در ناحیه گسترش یافته است. این کلاهها از نمد یا از لفافی کاغذی با آستر چلوار که با پوست گوسفند، پوست بز، یا پارچهٔ نخی پوشیده می‌شد، درست می‌شدند. دهقانان در زمستان چنین کلاههایی به سر می‌گذاشتند، ولی در تابستان فقط از یک عرقچین ساده استفاده می‌کردند. بلندی کلاهها در طول قرن رفته‌رفته کاهش یافت و سبک مخروطی بتدریج با نوع استوانه‌ای و بلند از جنس نمد و تاجی گرد بر آن، جایگزین شد. پس از جنگ جهانی اوّل کلاههای بلند به کلاههای استوانه‌ای‌شکلِ کوتاهتر و مخصوصاً به عرقچینهای تنگ و چسبانی (kəlā, kolā و börk در نواحی ترک‌زبان طالش) که یا از نمد و یا از چهار تکّه «شال» به هم دوخته شده، درست شده بود، مبدّل گشتند (**تصاویر CVII و CIX**). کلاه نوع دوّم در شرق سفیدرود، رایج‌تر بود. دهکده‌ای به‌نام شَوَک[3] در اشکورات، در تولید این کلاه زبانزد است. پیشه‌وران (کُلامال) با استفاده از قالبهای چوبی (قالب) و به طولهای مختلف، نمد (namad) را سخت تحت فشار قرار داده، به آن شکل می‌دهند.

در میان تن‌پوشهایی که سر را می‌پوشاند، شال‌گردنها (کُلاگوش) و شنلهای (باشلَخ) از جنس «شال» که چوپانان و هیزم‌شکنهای مسنّ‌تر در طول فصل سرما به دور خود می‌پیچند، توضیح داده می‌شود. آنها کلاه‌گوشها را دور سرشان پیچیده و کلاهِ شنلهایشان را، روی آن می‌کشند (**تصویر CVII**). در نتیجه، سبک پوشش سر، نشانهٔ خوبی برای موقعیّت اجتماعی در میان مردان می‌باشد. رمه‌داران کوهستانی و دهقانان سرزمینهای کم‌ارتفاع، عرقچین؛ ساکنان جنگلی فقیرتر و مسنّ‌تر، کلاه گوش و شنل از جنس «شال»؛ کشاورزان متموّل دشت و اجتماع طبقهٔ متوسّط

1. Charles Francis Mackenzie.
2. Tartar.
3. šavak.

تصویر CVII ـ چوپانی طالشی که ردایی (بَشلاخ) از جنس شال به دور خود پیچیده و کفشهای لاستیکی (گالش) به پا دارد.
عکس از: C. Bromberger

تصویر CIX ـ مردان طالشی. نفر سمت چپ به سبک اروپایی لباس پوشیده و نفر سمت راست شلوارهای سنّتی، ژاکت و عرقچینی از جنس شال به بر کرده است.
عکس از: ا. کریمی (A. Karimi)

تصویر CVIII ـ چوپانان نواحی کوهستانی نزدیک رودبار. نفر سمت چپ ردایی نمدین (شولا) به تن دارد.
عکس از: (C. Bromberger)

شهرها، کلاه لبه‌دار (کلاه پهلوی)؛ و تاجران بازار، کلاه شاپو به سر می‌گذارند... و قس علی ذلک.

در نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی[24]، پیراهنهایی به سبک اروپایی تولید شد و شهرت آنها، پیوسته طیّ دهه‌های اوّل قرن بیستم میلادی افزایش یافت. پیش از آن مردان تونیکهای کوتاه (پیرهن، طالشی:شی) از جنس ابریشم خام یا پارچهٔ نخی و آبی‌رنگ (رنگ ویژهٔ لباس سنّتی مردان) که تا ناف می‌رسید، می‌پوشیدند. پارچه‌هایی که برای دوختن این تونیکها استفاده می‌شد، در خانه بافته می‌شد[25]. مردان، بسته به آب و هوا، روی تونیک، یک جلیقه (جلیقه، جلزقه) یا نیمتنه‌ای خاصّ (الخالق)، یا قبا که تن‌پوشی است آستین‌بلند با دوخت راسته، می‌پوشیدند. که قبا را یا باز می‌گذاشتند، یا گریبان آن تا اندازه‌ای روی هم آمده در کمر به دامنی موّاج و تا زانو می‌چسبید. بازرگانان، صنعتگران و ساکنین شهرها، عمدتاً قبا می‌پوشیدند[26]، درحالی‌که رمه‌داران کوهستانی، الخالقی از جنس «شال» یا نمد که لبه‌هایش در شلوارها فرومی‌رفت، به تن می‌کردند[27]. کتِ (کوت، kūt) سبک اروپایی که به طور کلّی جای قبا و الخالق راگرفت، هنوز هم در میان طالش و گالش، از «شال» سیاه دوخته می‌شود (**تصاویر CVII و CIX**). در طالش جنوبی، همواره به آن شوکا(šəkā) می‌گویند. جلیقه‌ها هم اگرچه کوتاهتر و چسبانتر از سابق است، هنوز با پارچهٔ سنّتی «شال»، دوخته می‌شود. چوپانان روی این تن‌پوشها، شنل گشاد (شَولا، شولا)[1] بی‌آستین، یا آستین‌حلقه‌ای می‌پوشند. این شنل از یک تختهٔ تاشدهٔ نمدِ ساده، درست می‌شود، که در جلو باز بوده و امتداد لبه‌های بالایی، به هم بند می‌شوند. بندها در دو گوشه روی شانه‌ها گره خورده و سفت کشیده می‌شود، که تا حدودی به شنل، شکل مدوّر می‌دهد. رایج‌ترین نوع، به رنگ طبیعی و تا زانو می‌باشد (**تصویر CVIII**). سبک کوتاهتر به نام کلَک (kalak) نیز در کوهستانهای مازندران یافت می‌شود[28]. این شنل که پوشش مؤثّری در برابر سرما است، معمولاً دارایی شخصی نیست و گفته می‌شود که به «خلق اللّه تعلّق دارد»؛ یعنی چوپانان به نوبت آن را پوشیده و وقتی برای خوابیدن دراز می‌کشند، خود را در آن می‌پیچند.

توصیفهای مسافران از قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، شامل وصف دو نوع شلوار (šalvār) است. یکی را دهقانان سرزمینهای کم‌ارتفاع در تابستان می‌پوشیدند و از نخ آبی روشن بود که تا ساق پا می‌رسید و با بندی به کمر بسته می‌شد[29]. دیگری که در سرزمینهای کم‌ارتفاع و صرفاً در زمستان پوشیده می‌شد، از پشم زبر (شال) یا در مازندران از پنبه (قدک) دوخته می‌شد. این شلوار تا قوزکها می‌رسید و شبانان کوهستانی آن را در تمام طول سال

1.šawlā, šūlā.

می‌پوشیدند[30]. از زمانی‌که شلوارهای سبک اروپایی و یک‌شکل، جای انواع سنّتی شلوار را در شهرها، اماکن روستایی و قریه‌های کوهستانی گرفت، تنها چوپانان طالش و گالش هستند که همچنان شلوارهای سنّتی را (شال، شلوار؛ **تصاویر CVII و CIX**) می‌پوشند.

پیژامه بخش اصلی لباس مردانه است که به عنوان لباس زیر در زمستان پوشیده می‌شود و در طول سال، لباس استاندارد خانه برای استراحت و آرامش می‌باشد. دادن پیژامه به غریبه‌ای که با لباس بیرون از راه می‌رسد، هنوز هم نوعی مهمان‌نوازی از سوی مردم منطقه محسوب می‌شود.

سابقاً شلوارها و گاهی تن‌پوشهای رویی (مثل قبا) با کمربندی (kamarband) به کمر بسته می‌شد، که به تشخیص موقعیّت اجتماعی فرد کمک می‌کرد. طالشی، کمربندی چرمی می‌بست که از آن قمه‌ای (خنجرصاف بلند)[31] آویزان بود. در سرزمینهای پست، «خدمتکاران کمربندهایی از پلاکها، مردم عادی شالی از چیت موصلی[1] و ثروتمندان شالهایی از کشمیر که گاه بسیار ارزشمند بود، می‌بستند»[32]. هنوز هم دو قشر شالهای پارچه‌ای می‌پوشند. برخی از سیّدها (که خود را از نسل محمّد [ص] می‌دانند)، شال پارچه‌ای سبز می‌بندند. در واقع سبز، رنگ منسوب به پیامبر و اهل بیتش است. از طرفی، گاهی دهقانان برای محافظت قسمت پایینی کمر خود از سرما، شال پشمیِ بافته‌شده‌ای را (šāl) که حدود ۲۰ سانتیمتر پهنا دارد، می‌بندند.

ساق‌پیچها ــ یعنی نوارهای پارچه‌ای (پاتَوه)[2] که روی شلوار تا زانوها پیچیده می‌شود ــ ترکیب مشخّص جامهٔ مردانهٔ سنّتی در ناحیهٔ خزر می‌باشد. این ساق‌پیچها، بیشتر توسّط مردان ساکن جنگل، برای محافظت از خراشیدگی با بوته‌های خاردار بسته می‌شد. از طرفی این ساق‌پیچها نمادی بود از عضویّت در سازمان چریکهای جنگلی[33]. کاپیتان ا. نوئل[3]، که توسّط جنگلی‌ها در سال ۱۳۳۶ق./۱۹۱۸م. اسیر شده بود ــ حین تلاش برای فرار ــ به‌خاطر نداشتن «پاتَوَه» دچار زحمت شده بود. او می‌گوید: «قبل از آنکه شلوارم کاملاً با خارها پاره شود و پاهایم به گوشتی خون آلود تبدیل شود، راه کمی را رفته بودم»[34]. با آنکه «پاتَوَه» دیگر وجود ندارد، امّا حفاظت از پاها به عهدهٔ جورابهای ضخیمی (جوراب، گوراوه) است که روی شلوار تا وسط ساق پا کشیده شده، یا آنکه داخل آنها می‌شود (**تصاویر CVII و CVIII**). در مثال قبلی، بندهای چرمی کفش (چوموش، نک. مطالب قبلی) به دور جورابها، به منظور نگه داشتن آنها در جایشان، پیچیده می‌شود. در مورد دوّم قسمتهای پایین شلوار با دگمه‌ها و مادگیهایش، یا اخیراً با زیپ بسته می‌شود تا دور جورابها محکم بچسبد. امروزه پوتینهای پلاستیکی (چکمه) به طور رایج توسّط روستاییان طالش و گالش (**تصاویر CVII و C**) و همچنین دهقانان سرزمینهای پست، هنگام کار

1. muslin. 2. pātave. 3. E. Noël.

در مزارع برنج ــ که سابقاً پابرهنه در آن کار می‌کردند ــ پوشیده می‌شود.

سرانجام آنکه، دستکشهای پشمیِ بافتنی (دستکش) به رغم شهرتشان حتّی در سردترین شرایط، بندرت پوشیده می‌شوند. چوپانان دستهای لختشان را زیر شنلها یا دوش‌اندازهای کلاه‌دارِ خود، پنهان می‌کنند.

به استثنای تن‌پوشهای اخیر که بخصوص جهت فصول سرد طرّاحی شده، هیچ‌گونه تفاوت ساختاری بین البسهٔ تابستانی و زمستانی وجود ندارد. تفاوتها بیشتر در کیفیّت و کمیّت تن‌پوشهای متعدّد است، تا در سبک دوختشان. مردان در تابستان وقتی به بازار یا قهوه‌خانه می‌روند (قهوه‌خانه، نک. مداخل Čay, Coffeehouses) شلواری از پارچهٔ نازک، پیراهن، و گاهی کت، به تن می‌کنند. در زمستان آنها، چندین تن‌پوش اضافی می‌پوشند؛ مثل پیژامه، شلواری از پارچهٔ کلفت، زیرپیراهنی، دو یا سه پیراهن، جلیقه و ژاکت. به تغییر لباس در جشن یا مراسم مهمّ اجتماعی (مانند نوروز، سیزده به در، عید قربان، عروسی، کوچ به سوی چراگاههای تابستانی) در قیاس با زنان، کمتر توجّه می‌شود. مردها برای این موقعیّتها ــ حتّی دامادها در مراسم عروسی‌شان ــ همان شکل پوشاکی را که هر روز می‌پوشند، به تن می‌کنند؛ هرچند که این لباس نو بوده و کمتر آن را پوشیده‌اند (**تصویر CVI**). مردان فقط یک جامه برای مناسک مذهبی دارند و آن همان است که در سراسر ایران، در دسته‌های بزرگ عزاداری محرّم و صفر، پوشیده می‌شود. این جامه هم برای پسران جوان و هم مردان، پیراهنی است سیاه با دو چاک بزرگ در پشت، تا ضمن زدنِ خود با زنجیر (Zanjir)، به پوست لُختشان آسیب برسد.

پارچه‌ها و کاربردهایشان

اختلافات کلّی در پوشش ناحیهٔ خزر، مشخّصه‌های ویژه و تفاوتهای فرهنگی را آشکار می‌سازد. پارچه‌هایی که این لباسها با آنها دوخته می‌شود، دلالت بر تنوّع منسوجات موجود و نفوذ ناموزون پارچه‌های صنعتی در بخشهای مختلف ناحیه دارد. پشم هنوز برای دوخت خانگی در مناطق روستایی و کوهپایه‌ای کاربرد عمومی دارد. تقریباً پنبه در مازندران برای تهیّهٔ لباس از رده خارج شده است. در نواحی تولید ابریشم (مخصوصاً گیلان شرقی) کرک حاصل از پیله‌های خراب، برای دوختن چادرشب، به کار می‌رود. کاربرد منسوجات صنعتی که از نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی بسرعت گسترش یافت، در سراسر سرزمینهای پست مرسوم است، ولی استفاده از این منسوجات در کوهستانها که مردم در انتخاب پوشاک مانند بسیاری از جنبه‌های دیگرِ

فرهنگی محافظه کارترند، محدودتر است. علاوه بر تضادّهای عمده بین سرزمینهای پست و کوهستانها، تفاوتهای برجستهٔ بسیاری نیز، بین شرق و غرب منطقه وجود دارد. مثلاً انواع لچکهایی که زنان می‌پوشند، به طور قابل توجّهی از نظر رنگ و کاربرد در دو سوی سفید رود متفاوت است، و چادر شب در مناطق شرقی دورتر که به سمت مازندران می‌رود، بسیار کمتر پوشیده می‌شود. این تفاوتهای جزئی، مشخّصات اصلیِ پوشاک ناحیهٔ خزر را مبهم نمی‌سازد. ساختار ساده و تزیینات اندک و کاربریِ آسان لباسها؛ نشان دادن موقعیّت شغلی و اجتماعی افراد با انواع متنوّع لباسهایشان؛ عدم مرزبندیهای عرف‌شده از لحاظ سنّی و جنسی؛ انعطاف‌پذیری در لباس روزانه به جای ضوابط خشک و دست و پاگیر؛ و نیز تضادّ بین رنگهای روشن پوشاک زنان با رنگهای تیره و سادهٔ پوشاک مردان؛ درکنارِ تمایل کمتر زنان به پوشانیدن صورت خویش، نسبت به هرجای دیگری از کشور؛ همه و همه انفکاک کمترِ جنسی در محیط و نیز سبک آزادانهٔ زندگی در این حاشیهٔ شمالی از ایران را اثبات می‌کند.

پی‌نوشتها

۱. در مورد این تمایل در سراسر ایران نک. Polak, I, p.138.

[2]. Bromberger, 1989, pp. 21, 24.

[3]. I. p. 185.

[4]. fol-34.

۵. مثل: فخرائی، ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م.، ص. ۱۸۶.

۶. مثل: Vil'chevskii, p. 233.

۷. برای توضیح و طبقه‌بندی انواع چرخ ریسندگی نک. Bazin and Bromberger, pp.68-72.

۸. فخرائی، ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۶۵ م.، صص ۱۱۵، ۲۴۲.

[9]. Edmonds, fol. 12.

۱۰. در مورد روش دیگر ساختن چوموش نک. Vil'chevskli, p. 235.

[11]. Mackenzie, fol.24.

۱۲. در مورد ارمنستان مثلاً نک. Lisic'yan' pl.LXX.

۱۳. مثلاً نک. بهنام، ص ۳۴.

۱۴. در مورد اصول این طبقه‌بندی نک. Leroi-Gourhan, p.214.

۱۵. صص ۷۵-۷۶.

۱۶. بهنام، ص ۳۵.

[17]. Guiliny, p.91.

[18]. p.1072.

[19]. Fraser,p.361; Chodzko, p.202.

[20]. Vil'chevskii. p.236.

[21]. Rabino, 1910, p.9.

[22]. cf. Fraser, p.147; Chodzko, p. 202; Lovett, p. 1071; Orio, fig. 1.

[23]. I, p.140.

[24]. cf. Polak, I, p.144.

[25]. Lovett, p. 1071.

۲۶. فخرائی، ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵م.، ص ۱۸۸.

[27]. Fraser, p.147.

۲۸. پورکریم، ص ۵۰.

[29]. Rabino, 1915-16. p. 28 Chodzko. p. 202; Guilliny. p. 90.

[30]. Abbott, fol.16; p. 35; Holmes, p. 35; Rabino, 1915-16, p.28; Fraser, p.147.

[31]. Fraser, p. 147; Holmes, p. 55.

[32]. Guilliny, p. 90.

۳۳. عکسهای متعدّد از فخرائی، ۱۳۴۴ ش. مثلاً صص ۸۶، ۹۹، ۱۹۰.

[33]. cf. numerous photographs in Fakrā'i, 1344, e.g. pp. 86, 99, 190.

[34]. F.O. archives 248 1203, 1918, fol.2.

مآخذ

الف ـ فارسی

- فخرایی، سردار جنگل میرزاکوچک‌خان، تهران، ۱۳۴۴ش. /۱۹۶۵م.
- همو، گیلان در گذرگاه زمان، تهران، ۱۳۵۴ش. /۱۹۷۵م..
- پاینده لنگرودی، م.، آئین‌ها و باورهای مردم گیل و دیلم، تهران، ۱۳۵۵ش. /۱۹۷۶م..

- پورکریم، ه.، «دهکده سما»، هنر و مردم، ش ۹۸، س ۱۳۴۹ش./۱۹۷۵م.، صص ۴۵-۵۶.

ب - لاتین

- K. E. Abbott, Narrative of a Journey from Tabriz along the Shores of the Caspian Sea to Tehran, 1843-1844 (ms), *Foreign Office archives* 60/108, London.

- M. Bazin and C. Bromberger, *Gilân et Azarbâyîân oriental. Cartes et documents ethnographiques*, Paris, 1982.

- I. Behnam, "Larégion méridionale de la Mer Caspienne", *Objets et mondes* 11/1, 1971, pp. 27-48.

- C. Bromberger, *Habitat, Architecture and Rural Society in the Gilan Plain* (Northern Plain), Bonn, 1989.

- A. Chodzko, "Le Ghilan ou les marais Caspiens", *Nouvelles annales des voyages et des sciences géographiques*, 5th ser. 6, 1850, pp. 200-09.

- C. J. Edmonds, Report, March 7, *Foreign Office archives* 248/1292, XIX, London, 1920.

- J. B. Fraser, *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian Sea*. London, 1826.

- E. Guilliny, "Essai sur le Ghilan", *Bulletin de la Société de Géographie* 11. 1866, pp. 81-104.

- J. Hanway, *An Historical Account of the Trade over the Caspian Sea with a Journal of Travels from London through Russia into Persia and Back Again through Russia, Germany and Holland*, 4 vols., London, 1753.

- W. R. Holmes, *Sketches on the Shores of the Caspian. Descriptive and Pictorial*, London. 1845.

- A. V. W. Jackson, *From Constantinople to the Home of Omar Khayyam*, New York, 1911.

- A. Leroi-Gourhan, *Milieu et techniques, Evolution et techniques* 2, Paris, 1945.

- S. Lisic'yan, *Zangezuri hayer*, Yerevan, 1969.

- B. Lovett, "Report by Consul Lovett on the Trade and Commerce of the Province of Asterabad for the Year 1881", *Reports from Her Majesty's Consuls ... during the Year* 1882, London, 1883, pp. 1066-74.

- C. F. Mackenzie, Narrative of a Journey from Resht in Gilan through Mazandaran to Asterabad during the Winter and Spring of 1858/59 (ms.), *Foreign Office archives* 60/245. London. 1859.

- C. Orio, "Della epizoozia bombicina. Osservazioni e proposte del D. Carlo Orio, membro della Sezione Scientifica della R. Missione Italiana in Persia", *Bolletino consolare* 1, 1863, pp. 769-802.

- J. E. Polak Persien. *Das Land und seine Bewohner. Ethnographische Schilderungen*, 2 vols, in 1, Leipzig, 1865.

- H. L. Rabino, "Trade of the Persian Caspian Provinces (Consular District of Resht and Astarabad). Report from 1907 to 1909", Diplomatic and Consular Reports. Persia, annual ser. 4398, *Foreign Office*, London, 1910.

- Idem, Les provinces caspiennes de la Perse. Le Guilân, RMM 32, 1916-17. A. Tual, "Variations et usages du voile dans deux villes d'Iran", *Objets et mondes* 11/1, 1971, pp. 95-116. O. L. Vil'chevskiĭ, "Gilyaki i galeshi, talyshi", in Narody Perednei Azii, Moscow, 1967, pp. 225-41.

فصل بیست و سوّم

پوشاک مردم کرانهٔ خلیج فارس

شهناز نجم‌آبادی

(R. Shahnaz Nadjmabadi)

سواحل خلیج فارس، در میان سه استان خوزستان، بوشهر و هرمزگان تقسیم می‌شوند، که هر استان سبک لباس مخصوص به خود را دارد. در اینجا پوشاک مردم استان هرمزگان بررسی می‌شود.

پوشاک زنان

پوشاک زنان شامل چهار بخش اصلی است. پوشش سر، پیراهن، شلوار و کفش. پوشش سرِ معمول، روسری سیاه مستطیل‌شکلی (۲۰۰×۷۰ سانتیمتر؛ **تصویر CX**) از ابریشم نازک (مَکنا)[1] است که دور سر پیچیده شده و در بالا با سوزنی فلزّی (چُلّابه) که سابقاً گاهی از طلا بوده است، بسته می‌شود. تن‌پوش اصلی، پیراهنی از نخ رنگی است که دور باسن می‌افتد (گوَن)[2]، یا به طور گشاد دوخته می‌شود (دَراعه). زنان مسنّ‌تر، روی آن لباس گشادی (جومه / جامه) از پارچهٔ نازک با یقهٔ (یقهٔ جومه، گریبون / گریبان) حاشیه‌دوزی‌شده از الیاف زر (خوس)، به تن می‌کنند. زنان

---

1. maknā.
2. gavan.

تصویر CXI ـ شلوار زنانه با دمپاهای سوزن‌دوزی‌شده. هرمزگان، 1992.
عکس از: ر. ش. نجم‌آبادی (R. Sh. Nadjmabadi)

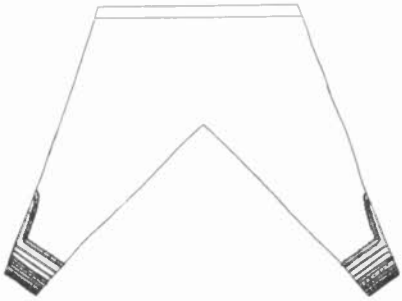

شکل ۲۷ ـ شلوار زنانه.
طرح از: هایده سهیم (Haideh Sahim)

شکل ۲۸ ـ بطّوله.
طرح از: هایده سهیم (Haideh Sahim)

تصویر CX ـ لباس معمول زنان هرمزگان، 1992.
عکس از: ر. ش. نجم‌آبادی (R. Sh. Nadjmabadi)

تصویر CXII ـ زنی با بطّولهٔ قطری و چادر. هرمزگان، 1992
عکس از: ر.ش. نجم‌آبادی (R. Sh. Nadjmabadi)

زیر این تن‌پوشها، شلوارهای گشادی (**شکل ۲۷ و تصویر CXI**) که در قوزک پا تنگ می‌شود، به پا می‌کنند (شلوار). سرآستینها در طرحهایی که از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر متفاوت است، حاشیه‌دوزی (بَدله، badla، badle) می‌شوند و اسمهایشان را از محلّهای پیدایش خود می‌گیرند. مثل بنگلادشی، بَستکی[1]، بندری، وَدووی[2]، تی‌بندری[3]. کفشها سابقاً از چرم سبز درست می‌شد (kowš-e sabz) که پنجه‌هایش به سمت بالا برگشته بود. ولی امروزه زنان دمپاییهای سبک غربی، به نام چَپَلی، می‌پوشند.

وقتی زنان از روستایشان خارج می‌شوند، چادرهای نخی می‌پوشند، که به طور شل دور بدن پیچیده شده و سر را بجز صورت، می‌پوشاند. چادر سیاه فقط در مراسم تشییع جنازه پوشیده می‌شود. پوشش سنّتی صورت (بَطّوله) هنوز در برخی بخشهای ناحیه، گذارده می‌شود، ولی کاربرد آن رو به کاهش است. هیچ اطّلاع موثّقی در مورد محلّ پیدایش این پوشش یا دوره‌ای که در هرمزگان ظهور کرده، در اختیار نیست. انواع بطّوله با محلّها و گروههای قومی که با آنها متمایز می‌گردد، نامگذاری می‌شود. همچون: مُقامی، حُمیرانی، عربی، قطاری، سِکانی و غیره (**شکل ۲۸ و تصویر CXII**).

پوشاک مردان

مردان کلاه رنگی یا سفید کوچکی (کلاه) به سر می‌گذاشتند که روی آن پارچه‌ای به طول ۲ متر (لَنگ، لَنگوته) پیچیده می‌شد. این پارچه برای مردان مسنّ‌تر، راه‌راه یا سفید و برای مردان جوان‌تر، رنگی بود. این سنّت هنوز هم در میان مردان مسنّ‌تر، مخصوصاً در زمستان پابرجاست.

پیراهن سنّتی (جومه) تا پایین زانو می‌رسد که با دگمه‌هایی در طرف راست گردن، بسته شده و چاکهای ۱۰ سانتی در هر دو طرف لبه، دارد. امروزه «جومه» عمدتاً با پیراهن سبکِ غربی و یقه‌دار (قمیص) جایگزین شده است، و نوع سنّتی فقط توسّط چوپانان و کشاورزان پوشیده می‌شود. مردان هنوز هم در خانه، گاهی شلوارهای گشاد (شلوار) دوخته شده از نخ کرک‌دار، زیر پیراهن می‌پوشند؛ ولی بیرون از خانه، شلوارهای سبک اروپایی، به پا می‌کنند.

در زمستان، «قبا» که بالاپوشی ضخیم و بلند بر روی قمیص یا جومه است، پوشیده شده و با بند کمر (شال) در کمر بسته می‌شود. روی قبا، بالاپوش بلند دیگری از پشم یا موی شتر با آستینهای نیمه (چُکّه)[4] یا آستینهای بلند گشاد (کوفته)[5]، پوشیده می‌شود. نوع دیگر که صرفاً از

1. bastaki.
2. wadūvi.
3. ti bandari.
4. čokka.
5. kūfta.

پشم می‌باشد به «ماشوئه» (māšūē) معروف است.

سه نوع کفش مردانهٔ سنّتی وجود دارد: «هرزه»[1] زیره‌هایی داشت که جنس آن مرکّب بود از پارچه و پودر استخوانهای گوسفند که به هم فشرده شده و با رشته‌ای چرمی، محکم می‌شد. این زیره با نواری از برگهای نخل به پنجه بسته می‌شد. سبک دیگر «مَلِکی»[2] است که تکّه‌ای مثلثی شکل از چرم، همراه با نوک تیزی در پنجه بود. هرگونه کفش به سبک غربی را «جوفی» گویند.

در مورد پوشاک بوشهر و خوزستان به تکمله‌ها (ذیل) دانشنامه مراجعه شود.

مأخذ

- ضیاءپور، جلیل، پوشاک ایلها و چادرنشینان و روستاییان ایران در روزگار شاهنشاهی محمّدرضا شاه پهلوی، تهران، ۱۳۴۱ش./۱۹۶۲م..

1. harza. 2. malaki.

فصل بیست و چهارم

پوشاک ایلات قشقایی

لوئیز بک

(Lois Beck)

قشقاییها در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی ائتلافی از اقوام با زبانی مشترک امّا خاستگاهی متفاوت ایجاد کردند. آنها غالباً شبانان کوچنده‌ای بودند که به طور موسمی بین سرزمینهای پست و بلند کوههای جنوبی زاگرس، کوچ می‌کردند. آنها لباس مخصوص خود را از کالاهای گرفته شده از بازار و دوخت متخصّصان اهل فنّ شهری و روستایی، تأمین می‌کردند.

در قرن نوزدهم میلادی، مردان ایلیاتی قشقایی، شلوارهای پاچه‌گشاد (تنبان)، پیراهنهای بی‌یقه (کِینَک)[1]، رداهای پارچه‌ای مخطّطِ بلند (آرخالق)، بسته شده با کمربند پهن (شال)، و قباهای نمدی (کَپَنک)[2]، می‌پوشیدند. سربند شامل کلاههای نمدی سیاه مدوّر یا مخروطی بود (بِرک)[3]. اسلحه، چاقو، خنجر، شمشیر و گرز، بخش مهمّی از پوشاک مردان محسوب می‌شد[1]. مردان سرشناس قشقایی مخصوصاً خانهای بزرگ، وقتی به شهرها و شهرستانها می‌رفتند، پوشاکی مشابه افراد سرشناس قاجار (نک. فصل دهم) به تن می‌کردند، شامل: پیراهنهای سفید و بی‌یقه، رداهای پارچه‌ای بلند با یقه‌های برگشته که در جلو روی هم می‌آمد، و کمربندهای پهن

---

1. keynak. 2. kapanak. 3. berk.

برای محکم نگه داشتن ردا. کلاههای سیاه آنها از جنس پوست بره، بلند، استوانه‌ای‌شکل و اغلب سرصاف بود[2]. آنها همچنین تن‌پوشهای رویی گشاد (عبا، .q.v) و بالاپوشهای زربفتِ بلند و آراسته به تن می‌کردند. مردان سرشناس قشقایی وقتی در قلمرو ایل بودند، انواعی از این پوشاک را که کمتر رسمی بود، می‌پوشیدند.

مردان قشقایی در آغاز قرن بیستم میلادی، پیراهنهای سفید و بی‌یقه، شلوارهای سیاهِ پاچه‌گشاد که در کمر چین می‌خورد، رداهای مخطّط که در جلو با کمربندهای پهن بسته می‌شد، و کلاههای نمدی سیاهِ کوتاه و مدوّر یا بوقی می‌پوشیدند[3]. برخی مردها نیمتنه‌هایی از پوست گوسفند و جلیقه‌های نمدی به تن می‌کردند. کفشهای آنها (ملکی) به سبک نمونه‌های دست‌ساز مناطق روستانشین ایران بود. مردها در جشنها، شکار و جنگ، قباهای نازکی به نام «چوقا» می‌پوشیدند که با دو نوار قیطان، با دنباله‌های ریشه‌دار که روی بازوها قلّاب و در پشت بسته می‌شد، محکم می‌گردید. اسلحه و نوارهای فشنگ ــ که روی سینه یا دور کمر بسته می‌شد ــ شاخص بود. مردان قبایل مختلف قشقایی، اغلب باروشهای مختلفِ بستن کمربندها و نوارهای فشنگ، از هم متمایز می‌شدند.

از سال ۱۳۰۷ ش./۱۹۲۸م.، وقتی رضاشاه لباس بومی را ممنوع کرد (نک. فصل یازدهم)، مردان قشقایی تا زمان کناره‌گیری اجباری وی در سال ۱۳۲۰ ش./۱۹۴۱م.، از پوشیدن رداهای سنّتی، کمربندها و کلاههایشان، منع شده بودند. آنها همچون همهٔ مردان (بجز روحانیّون) ناچار به پوشیدن لباسِ از پیش تعیین‌شده‌ای بودند که شامل شلوارهای به سبک اروپایی، کتهای یکدست و کلاه می‌شد. پس از سال ۱۳۲۰ ش./۱۹۴۱م.، مردان قشقایی همچنان این کت و شلوارها را می‌پوشیدند. ردا (آرخالق) که تا سال ۱۳۰۷ ش./۱۹۲۸م.، به‌طور معمول پوشیده می‌شد، تبدیل به جامهٔ تشریفاتی گردید؛ و از «چوقا» نیز دیگر استفادهٔ چندانی نمی‌شد (**تصویر CXIII**). در سال ۱۳۲۰ ش./۱۹۴۱م.، با کناره‌گیری رضاشاه، ناصرخان قشقایی از زندان و بازداشت خانگی در تهران آزاد شد و به منظور ایفای نقشی فعّال به عنوان ایلخانِ (خان بزرگ) ائتلاف قشقایی، کلاه خاصّ قشقایی (دو گوشی) را که به شکل سبکهای گذشته بود، معرّفی نمود. این کلاه که از نمد خاکستری، خرمایی یا بژ[1] است، مدوّر بوده و دو زبانهٔ برجستهٔ مشخّص، بالای گوشها داشت. این کلاه بسرعت توسّط تمام مردان قشقایی پذیرفته شد و تبدیل به نماد قدرت، خودمختاری و هویّت احیاشدهٔ قشقایی‌ها گردید[4].

لباس زنان قشقایی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، شبیه لباسی بود که زنان

1. beige.

تصویر CXIV ـ زنان قشقایی.
عکس از: L. Beck

تصویر CXIII ـ حسین‌علی قرمزی. یک جوان قشقایی.
عکس از: L. Beck

عشایر و روستایی در جنوب غربی ایران می‌پوشیدند. آنها این لباس را پیوسته در طیّ دهۀ ۱۹۷۰م.[5] و با تفاوتهایی در دهۀ ۱۹۹۰م.، به تن می‌کردند (**تصویر CXIV**). این لباس با زینتها، بافته‌ها و رنگهای شاد روشن مشخّص می‌شد. زنان دامنهای چین‌دارِ چند طبقه (شلیته، تنبان)، تونیکهای (keynak) چاک‌دار در پهلوها، نیمتنه‌های کوتاه (آرخالق) با آستینهای نوک‌تیز، می‌پوشیدند. آنها روی کلاههای کوچکشان (کُلاقچه)[1]، روسریهای پشت‌نمایی (لچک، چارقد) که پشت گردن و کمرهایشان را می‌پوشاند، به سر می‌کردند.پس از سال ۱۳۲۰ ش./۱۹۴۱م.، بسیاری از زنان قشقایی، سربند ابریشمی تابیده‌ای را اضافه کردند که روی روسری بسته می‌شد و دنباله‌های آن به پشت می‌افتاد. جواهرات (گردنبندها، سنجاقهای روسری، گوشواره‌ها و بازوبندها)، رفاه خانگی و خانوادگی را نشان می‌داد. زنان قبایل مختلف قشقایی، اغلب با چنین ریزه‌کاریهایی در لباس، مانند گرۀ سربندهای ابریشمی و انتخاب رنگهای بافته، متمایز می‌شدند. زنان قشقایی هیچ‌وقت صورتهای خود را نمی‌پوشاندند. در این قرن تا انقلاب ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۸-۷۹م.، هر گاه زنان به شهرها سفر می‌کردند، برای آنکه خود را با جامۀ معمول شهری در ایران تطابق دهند، گاه چادر (q.v.) به سر می‌کردند. زنان قشقایی پوشاک خود را با پارچه‌های خریداری‌شده از بازارها و فروشندگان دوره گرد، می‌دوختند. آنها کفشهای دست‌ساز به سبک روستایی ایران را به پا می‌کردند. زنان سرشناس قشقایی انواع همین لباس را منتها با تزیینات بیشتر، می‌پوشیدند. در ابتدای دهۀ ۱۹۵۰م.، زنان قشقایی ساکن شهرها و شهرستانها، اغلب از جامۀ زنان سرشناس شهری تقلید می‌کردند.

پوشاک بچگانۀ قشقایی، از پوشاک بزرگسالان شکل می‌گرفت. پسرها اغلب تا حدود ۳ سالگی برای به اشتباه انداختنِ ارواح خبیثه و دفع حسادت و چشم شور، مانند دخترها لباس می‌پوشیدند.

پس از استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۹م.، زنان قشقایی تنها هنگام سفر به شهرها و شهرستانها، تا حدّی اصول جدید لباس زنانه را (نک. فصل یازدهم) با پذیرفتن پوششهایی چون چادر به رنگهای تیره قبول کردند [مشاهدات نویسنده در ایران و مصاحبه بامردم قشقایی و ایرانیان مقیم خارج]. صرفاً قشقایی‌های شهری، لباسهایی راکه به‌طور کلّی زنان شهری ملزم به پوشیدن آن بودند، به تن می‌کردند. یعنی لباسهایی مثل: چادرهای سیاه یا روپوشهای (مانتو) تیره، مقنعه‌ها (maqnaʿa) که اطراف صورت را محکم می‌پوشاند، یا روسریها (rūsari)، شلوارهای گشاد (šalvār) و جورابهای تیره و نیز کفشهای جلو بسته. زنان چادرنشین

1. kolāqča.

قشقایی [آشکارا چنین تغییراتی را نمی‌پذیرفتند]. تا سال ۱۳۶۸ ش./۱۹۸۹م.، برخی زنان قشقایی، مخصوصاً آنها که در تماس مداوم با شهرها و شهرستانها بودند انواع اصلاح‌شدهٔ لباسی را که زنان شهری ملزم به پوشیدنش بودند، پذیرفتند. در سال ۱۳۷۰ ش./۱۹۹۱م.، این معیارها در پوشاک تا حدّی در میان ملّت آسان شده بود و بسیاری از زنان قشقایی، لباس عشیره‌ای را که کمی اصلاح شده بود پوشیده، و پوشیدن دوبارهٔ لباس سنّتی را از سر گرفتند [مشاهدات نویسنده در ایران].

بیشتر زنان، بجز سالخوردگان، روسریهای تیره را جایگزین روسریهای پشت‌نمایی که قبل از انقلاب می‌پوشیدند، کردند. دختر مدرسه‌ایهای قشقایی، ملزم به پوشیدن مانتو، مقنعه، روسری و شلوار بودند. ولی تقریباً همیشه پس از اتمام تحصیلاتِ رسمی خود، دوباره انواع اصلاح‌شدهٔ لباس مرسومِ قشقایی را به تن می‌کردند. مردان قشقایی، اغلب موارد در تماس با سایر افراد جامعهٔ ایرانی، خود را با اسلوب شهری و جدیدِ لباس (پیراهنهای آستین‌بلند به رنگهای تیره) وفق دادند. با وجود این آنها همچنان کلاه خاصّ قشقایی را به سر می‌گذاشتند. مردانی که به شورش قشقایی ۱۳۵۹-۶۱ ش./۱۹۸۰-۸۲م. پیوسته بودند، گاهی قباهای نازکی (چوقا) که جامهٔ تشریفاتی پدربزرگانشان بود، به عنوان نماد هویّت و قدرت احیا شدهٔ عشیره‌ای، به تن می‌کردند[6].

پی‌نوشتها

[1]. Fraser, P.93; Goldsmid, p. 576.

[2]. Oberling, pp. 242-50.

[3]. Oberling pp. 249-50.

۴. در مورد عکسهای گرفته‌شده در سال ۱۳۲۵ش./۱۹۴۶م.، نک. Duncan, pp.140-57.

۵. امیر مُعزّ، صص ۵۱۲-۵۴۴؛ و نیز بک (Beck)، ۱۹۸۱ م.، قشقاییهای ایران، صص ۳۴-۵۱.

[6]. Beck, 1986, pp.296-347.

مآخذ

- Y. Amir-Moez, "Quelques aspects d'une culture materielle. Techniques des pasteurs nomades Qasqayi", ph.D.diss., Sorbonne, Paris, 1985, pp.512-44.

- L. Beck, *The Qashqa'i People of Southern Iran*, UCLA Museum of Cultural History, Pamphlet Series 14, Los Angeles, 1981.

- Idem, The Qashqa'i of Iran, New Haven, conn., 1986 (see index, S.V. Qashqa'u dress).

- Idem, *Nomad. A Year in the Life of a Qashqa'i Tribesman in Iran*, Barkeley, 1991.

- D.G.Duncan, *The World of Allah, Boston*, 1982, pp.140-57.

- J. Fraser, *Narrative of a Journey into khorasan in the Years 1821 and 1822*, London, 1874.

- P. Oberling, *The Qashqa'i Nomads of Fars*, the Hague, 1974.

فصل بیست و پنجم

پوشاک بختیاری‌ها و سایر اقوام لرزبان

ژان پیر دیگار

(Jean-Pierre Digard)

اعضای گروههای قومی لُرزبان، که شامل خود لرها، بختیاری‌ها (q.v.) و بویراحمدی‌ها (q.v.) می‌شود، با اسلوب مشابهی در لباس، البتّه با تغییراتی که تفاوتهای قومی و طبقهٔ اجتماعی شخص پوشنده را نشان می‌دهد، مشخّص می‌گردند. این تغییرات می‌تواند معنای بسیار قویِ نمادین، بویژه در میان بختیاری‌ها داشته باشد. در این قرن در لباس اصلی مردانه، در مقایسه با لباس مرسوم و آنچه که سیّاحان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی مشاهده کرده بودند، تغییرات عمده‌ای به وجود آمده است[1]. عمدهٔ تغییرات در نتیجهٔ اصلاحات تحمیل شده در پوشاک، طیّ سلطنت رضاشاه، به وجود آمد (۱۳۰۳ـ۱۳۲۰ ش./۱۹۲۴ ـ۴۱م.؛ نک. فصل یازدهم).

تمام مردان از هر قوم و طایفه، جامه‌ای یکدست و تقریباً یکسان، به تن می‌کنند، از قبیل: کلاه نمدی (kola)، پیراهن و جلیقه، شلوارِ بلند با درجات گشادی مختلف (تُمبون یا شلوار)، و صندلها (گیوه). امروزه کلاه کوچکی (گاهی به آن شاو کلاه می‌گویند) از نمد سیاه قهوه‌ای یا بژ، رایج‌ترین سرپوش است. با این حال در میان بختیاری‌ها، این کلاه را فقط پسرها و چوپانان

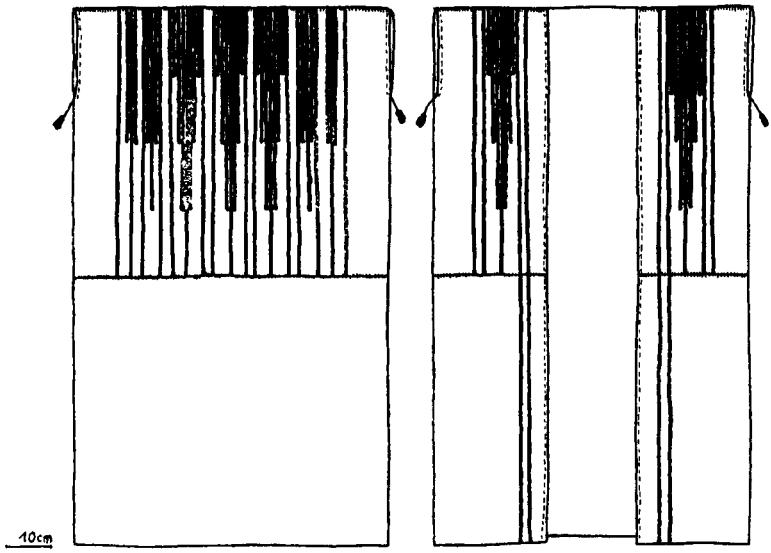

شکل ۲۹ ـ نمای قدامی و خلفی چوخای راه‌راه پشمی که مردان لرزبان روی ژاکتهای غربی می‌پوشند.

شکل ۳۰ ـ سربندهای مورد استفاده توسّط زنان لُر.

شکل ۳۱ ـ سربندهای مورد استفاده توسّط زنان بختیاری و بویراحمدی.

می‌پوشند. مردان بزرگسال و رؤسا ترجیح می‌دهند کلاه خسروی که بلندتر و تقریباً به فرم استوانه‌ای و سیاه‌رنگ است (گرچه سابقاً گاه در میان سران رتبه‌دار و خوانین بزرگ به رنگ سفید بوده) به سر بگذارند. مشخّصهٔ ویژهٔ جامهٔ مردانهٔ لری، تونیک راستهٔ تا زانو و بی‌آستین (چوقا)[1]، از جنس پشم سفید طبیعی با راه‌راههای نیلی عمودی می‌باشد (**شکل ۲۹**).

امروزه این تونیک اغلب روی کت غربی (kot) پوشیده می‌شود. «چوقا» احتمالاً در گذشته فقط در لرستان پوشیده می‌شده و باید در دههٔ ۱۹۴۰م. به جای قبا (ردا) در میان بختیاری‌ها منتشر شده باشد. احتمال دارد که مردان بختیاری قبا را با تمایل بیشتری نسبت به برخی تن‌پوشهای دیگرشان، کنار گذاشته باشند؛ زیرا، قبا به طور مرسوم در سراسر ایران پوشیده می‌شد و بخش ویژه‌ای از جامهٔ سنّتی آنها را تشکیل نمی‌داد. به ظریف‌ترین چوقاها به اقتباس از نام دهکده‌ای در لرستان که به‌خاطر دوخت آنها معروف شده است، «چوقا لیواسی» گفته می‌شود. پیش از سال ۱۳۳۸ ش./۱۹۲۰م.، سیّاحان (نک. مطالب قبلی) پیراهنی را توصیف کرده‌اند که یقه‌ای صاف داشت و در پهلو دگمه می‌شد (جُما)[2]. هیچ اثری از این پیراهن در حال حاضر نیست. لرها شلوارهای باریکی (پاپوش) را بدون هیچ طرح خاصّی به پا می‌کنند. شلوار مشخّص‌ترین بخش از لباس مردانهٔ بختیاری است که به عنوان مظهر هویّت قومی نیز پوشیده می‌شود[2]. در حقیقت غربتی‌ها[3] (خارجیها) اجازه نداشتند آن را بپوشند. این شلوارها (شلوار ـ گشاد، تمبون) سیاه بوده و بسیار گشاد دوخته می‌شوند (۱۲۰ سانتیمتر دور پا) و معمولاً روی زیرشلواریها (زیر ـ شلوار) که در واقع پیژامه‌های ساده‌ای هستند، پوشیده می‌شود. البتّه پسرها و چوپانان به دلایل اقتصادی، غالباً فقط زیرشلواری به پا می‌کنند. شلوار را با کمربند چرمی یا شال بزرگی از پارچهٔ سفیدِ لوله‌شده (شال)، با چینهایی که به طور رایج، جهت حمل وسایل مفید، نظیر چپق و چاقو به کار گرفته می‌شود، می‌بندند. صندلها به سبک «گیوهٔ ملکی» است، با پنجه‌های چرمیِ نوک‌تیز که به بالا برمی‌گردد. در کنار این مؤلّفه‌های اصلی، چندین تن‌پوش اضافی برای اهداف ویژه پوشیده می‌شوند؛ همچون شنلهای نمدی و رداهای خاصّ (عبا ـ نمت، کُردین، شنل، فِرج)[4] چوپانان.

زنان زاگرس هرگز حجاب (چادر) نپوشیده‌اند و هنوز هم نمی‌پوشند، مگر مواقعی که برای بازدید به شهر بروند. جامهٔ آنها نسبت به جامهٔ مردان در طول زمان کمتر تغییر کرده است. این جامه شامل سربند، پیراهن تا زانوی چاک‌دار در پهلوها، با آستینهای بلند (پیرهن، جُما، جُوِه)[5] و

1. čuqā. 2. jomā. 3. qorbatis.
4. abā-nemet, kordin, šenel, ferej. 5. pirhan, jomā, jowa.

دامن پُرچینِ بلندی است (به اندازهٔ ۸ـ۱۰ متر دور لبه) که در کمر جمع شده (تُمبونِ زنونه) و روی «زیرشلواری» پوشیده می‌شود. تفاوت گروهها عمدتاً در سربندها است. در شمال (لرستان)، سربند شامل نوعی دستار (ترا[1]، **شکل ۳۰**) است که روی روسری (ترا اوّل)[2] پیچیده می‌شود و به موها اجازه می‌دهد که آزادانه پریشان شوند. زنان در جنوب (بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها) سرپوشی (لچک)[3] (**شکل ۳۱**) دارند که به آن یک توری (می‌نا، meynā) به گونه‌ای سنجاق شده که صورت را بدون پنهان کردن آن، در برمی‌گیرد. موها فرق وسط و به صورت دو گیسِ بافته درمی‌آیند که زیر چانه به هم رسیده، بنابراین صورت را نیز دربرمی‌گیرد. در زمستان، خفتانی مخمل (بَلکال، balkāl) مکمّل پوشاک آنهاست. تن‌پوشهای زنانه بجز در طول دوره‌های عزاداری، معمولاً به رنگهای خیلی روشن است. به غیر از کیفیّت بافته‌ها و ارزش زینت‌آلات (مثلاً مهره‌های شیشه‌ای و سکّه‌ها)، بندرت تفاوتی بین طبقات اجتماعی وجود دارد.

کودکان خردسال، چه پسر و چه دختر، معمولاً فقط بالاتنه را با پوشاک می‌پوشانند. سرهایشان نیز پوشانده شده و تعدادی طلسم تا پایین کمر، آویزان می‌گردد. آنها از حدود سنّ پنج یا شش سالگی، شروع به پوشیدن پوشاک مناسبتر می‌کنند، امّا تا زمانی‌که به سنّ ازدواج برسند، تن‌پوشهای آنها صرفاً تقلیدی است ابتدایی از والدینشان.

پی‌نوشتها

[1]. d'Allemagne, IV, pp.181-182; Bishop, II, pp. 106-07: Cooper, pp. 132, 236; Sardār (-e) As'ad Baḵtiāri, pp. 233. 254. 416-17. 546. 647; Layard, 1887. Passim; Lynch, pp. 540-45.

[2]. Digard, 1981, pp.211-13.

مآخذ

الف ـ فارسی

ـ سردار اسعد بختیاری، تاریخ بختیاری، تهران، ۱۳۳۳ش./۱۹۵۴م. .

1. tarā. 2. tarā awwal. 3. lačak.

ب ـ لاتین

- H.-R. d'Allemagne, *Du khorassan au pays des Bakhtiaris. Trois Mois de voyage en Perse*, 4 vols., Paris, 1911.

- I.M.L.B.Bishop, *Journeys in Persia and kurdistan Including a Summer in the Upper karun Region and a Visit to the Nestorian Rayahs*, 2 vols, London, 1891.

- M.C. *Cooper*, Grass, London, 1925.

- J.-P. Digard, "La Parure chez les Baxtŷri", *Objects et mondes* 11/1, 1971, pp.117-32.

- Idem, "Note Sur Quelques Vêtements Baxtyâri", *Cahiers de la Délégation archéologique francaise en Iran* 6, 1976, pp.117-28.

- Idem, *Techniques des nomades Baxtyâri*, Cambridge and Paris, 1981.

- C.G. Feilberg, *Les Papis, tribu de nomades montagnards du sud-ouest de l'Iran* Copenhagen, 1952.

- A.H, Layard, *Early Ad ventures in Persia, Susiana, and Babylonia, Including a Residence among the Bakhtiari and Other Wild Tribes*, 2 vols., London, 1887.

- R. Löffler, E. Friedl, and A. Janata, "Die materielle Kultur von Boir Ahmad, Südiran. zweite ethnographische Sammlung", *Archiv für Völkerkunde* 28, 1974, pp.61-142.

- H.H.B. Lynch, "Across Luristan to Isphahan", *Proceedings of the Royal Geographical Society* 12/9, 1890, pp.533-53.

فصل بیست و ششم

پوشاک و زیورهای ترکمن

پ. ا. اندروز

(P.A. Andrews)

تا دهۀ ۱۹۷۰م.، پوشاک و زیورآلات ترکمن مفصّل‌ترین جامۀ عشیره‌ای آن زمان ایران بود. جامۀ مردان تا دهۀ ۱۹۲۰م. ردایی بود با آستینهای چسبان (دُن)[1] و از جنس ابریشم راه‌راه که روی شلوار نخی گشاد و سفید (بَلَق) و یک پیراهن چلوار (کوینک)[2] پوشیده می‌شد. این ردا در کمر با شالی (قوشاق) بسته شده و کلاهی استوانه‌ای‌شکل (تلپک)[3] از پوست گوسفند و به رنگ سیاه روی عرقچین (بُرک، börk)، به سر گذاشته می‌شد. «دُن» ابریشمی، تحت محدودیّتهای اعمال شده برای پوشاک مردانۀ ایران (نک. فصل یازدهم)، جای خود را به کت فراک یا کت و شلوار غربی داد که با «تلپکِ» آستراخانیِ کلوشی، به سبک نظامی روسی پوشیده می‌شد. مردان از زیورآلات استفاده نمی‌کردند، مگر در تجهیز اسلحه و زین و یراق. ابریشم برای «دُن» و پوشاک زنان، به طور محلّی روی چرخ بافندگی پدالی بافته می‌شد که در سال ۱۳۴۹ ش./۱۹۷۰م.، هنوز هم در میان طوایف «گوکلن»[4] استفاده می‌شد. «قارمه دُن» که توسّط مردان بیش از ۴۰ سال

---

1. dōn. 2. köynek. 3. telpek.
4. Göklen.

تصویر CXV ـ زنان متأهّل یُموت (Yomut) ملبّس به:
کوینک (köynek)، بَلَق (balaq)، چبیت (cābit) همراه با بورنچک (bürenček) بر روی خَسَبه (kasaba)، سال ۱۹۰۰ میلادی.
از روی: Tolstov et al., II. plate facing p. 88

پوشیده می‌شد، با «قیرمیزی دُن» که جوانترها می‌پوشیدند، در داشتن یک نوار سفید اضافی، تفاوت داشت. حتّی با لباسهای شهری امروزی، پاها با مچ‌پیچهای پشمی سفید (دُلَق)[1]، پیچیده می‌شد و چکمه‌های بلند (ایدیک)[2] برای سوارکاری یا کفشهای نرم چرمی موکاسینی (چاریق) برای پیاده‌روی، پوشیده می‌شد. به دمپاییهای تابستانی، «چوقای» (čoqay) می‌گفتند. عبای گشاد از موی شتر (چیکمن)[3] یا پالتوی آستین‌بلند از پوست بره یا پوست گوسفند (ایچمِک، ičmek) که در هوای مرطوب قسمت کرکی آن به سمت بیرون برمی‌گشت، محافظی در برابر گرما یا سرما بود. زنان همچون جاهای دیگر، لباس عشیره‌ای را علی‌رغم تغییراتی اندک، نگاه داشتند (**تصویر CXV**).

تن‌پوش زنانهٔ اصلی، پیراهنی است (کوینک) که سابقاً از ابریشم بود، ولی حالا با الیاف مصنوعی تولید می‌شود. رنگ قرمز تمشکی در پارچهٔ دستباف که گاهی جلوه‌های تابان داشت، مرسوم بود. از نوارهای گردبافِ پارچه‌ای باریکی (حدود ۳۳ سانتیمتر) به منظور تحکیم دوخت استفاده می‌شد، که در آن خشتکهایی بین تکّه‌های مستطیلی‌شکل جای گرفته و تن‌پوش پُرچینی را که در پایین گشاد می‌شد، ایجاد می‌کرد. سرآستینها و چاک یقه که به

1. dołaq. 2. ědik. 3. čēkmen.

اندازهٔ کافی برای شیردادن باز بود، حاشیه‌دوزی می‌شد. ردیفهای سکّه که در اوایل این قرن در جلو دوخته می‌شدند تا سال ۱۳۴۹ ش./۱۹۷۰م. منسوخ گشتند. تا سال ۱۳۵۳ ش./۱۹۷۴م.، دوخت بسیار باریکتر و کمر بلندتر گردید. ارتفاع تا ۲۰ سانتیمتریِ پاشنه‌ها، امکان نشان دادن حاشیه‌دوزیِ مفصّلی را که به منظور استحکام بخشیدن به پاچه‌های زیرشلواریِ پوشیده شده (بَلَق، جولبار) به کار می‌رود، فراهم می‌سازد. اینها به گونه‌ای ساخته می‌شوند که قسمت بالایی و نخیِ آزاد آن را بتوان پس از پاره شدن، از پاچه‌ها جدا کرد. این پاچه‌ها به طور جداگانه به‌عنوان جهیزیه دوخته می‌شوند و برخی ۴۰ سانتیمتر پهنا دارند، که ناگهان به سمت قوزکها گشاد می‌شود. سابق بر این، تزیینات به‌کار رفته شامل دو ردیفِ پهن از نقش‌مایه‌های متضادّ با حاشیه‌های باریکتر بود، ولی کمبود وقت به دلیل تحصیلات دخترها، این تزیینات را به یک ردیف کاهش داد. کفشها که با پاهای لُخت پوشیده می‌شد، به شکل امروزی درآمده است. ولی سابقاً پنجه‌های پهن و پاشنه‌های سه گوش داشتند (کُووش، kövüš). پالتو (چَبیت)[1] که تا همین اواخر توسّط طوایف «یُموت»[2] در مراسم رسمی پوشیده می‌شد، از مخمل بود و آستینهای کوتاه و یک کمربند داشت. این پالتو در جلو باز گذاشته می‌شد، تا توی آن به خاطر جلوه‌های ماشینی ظریفش، دیده شود. نوع دیگر از ابریشم راه‌راه قرمز، با سرآستینها و آستینهای بلند بود. طوایف «تکه»[3]، زرد طلایی یا آبی را هم با حاشیه‌دوزی دستی متضادّ، به کار می‌بردند. سربند یک زن متأهّل، پیشانی‌بندی با نقش نارنج و ترنج است (آلدَنی)[4] که به دقّت تا شده و در جلو گره می‌خورد. این پیشانی‌بند با سربند (یَغلیق)[5] ابریشمی، با نقوش چهار گوش که نقش «یاشماق» (روبنده) را برای نشان دادن احترام به مردان بزرگتر ایفا می‌کند، آراسته می‌شود. در گذشته این سربند، زیر پیشانی‌بندی که سابقاً در پشت با دنباله‌های آویزان گره می‌خورد، پوشیده می‌شد. زن به هنگام بیرون رفتن، سربند را با شال بزرگی (چارقت)[6]، که سابقاً از ابریشم بوده ولی حالا از چیت گلدار با یک ریشهٔ بلند مکرمه‌دوزی[7] است، می‌پوشاند. دخترها صرفاً عرقچین حاشیه‌دوزی‌شده‌ای (بُرک، تخیه)[8] را با همان لباس، و زیرشلواری می‌پوشند. هنر حاشیه‌دوزی، که تا حدودی از لحاظ رنگ و نقش‌مایه‌ها از طوایف «یموت» و «گوکلن» تا «تکه» و «ایرساری»[9] متفاوت است، در یک شنل تشریفاتی با شبهِ آستینهایی (چیرپی، čirpi)، که هنوز هم توسّط زنان «تکه» پوشیده می‌شود، و از رأس سربندِ تشریفاتی تا زیرِ بغلِ سمت چپ می‌افتد، به نهایت

1. čabit.
2. Yomut.
3. Teke.
4. āldani.
5. yağliq.
6. čarğat.
7. macrame.
8. börk, takye.
9. Ērsāri.

کمال خود رسیده است (**تصویر CXVI**). نوعِ با آستینهای گشادِ آن را «کورته» گویند. رنگ، مشخّص‌کنندهٔ سنّ و مقام است. نوعِ «یُموت» به نام (بورنجک bürenğek) ساده‌تر است و از ابریشم سبز مزیّن به قرمز دوخته می‌شد. همهٔ آنها به دور یقه، پیچکهای گلدوزی شده داشتند.

این سربند که گاهی تا ۲۰ سانتیمتر طول دارد از ابریشمی است که به دور قالب استوانه‌ای‌شکلی از نی‌ها، پیچیده می‌شود. این سربند هنوز در مراسم ویژه همراه با پلاک نقره‌ای مستطیل‌شکل خمیده‌ای در جلو (اِغمه، eğme) و دسته‌هایی از پلاکهای متّصل کوچکتر (اُوورمه، öwürme)، توسّط طوایف «تکه» طیّ دههٔ ۱۹۷۰م.، پوشیده می‌شد. این سربند را در «تکه» (سُمَق)[1]، در «ایرساری» (بُغمک)[2] و در گذشته در «یُموت» (خسبه)[3] می‌نامیدند(**تصویر CXVII**). سربند ساختهٔ «تِکه» به طور کلّی با پارچهٔ زرّین و طرحهای نقش‌دار موّاج، پوشیده و آراسته شده و عقیقهای جگری روی آن سوار می‌شود. سربندهای «یموت» اغلب از نظر طرح قویتر است، در عوض سربندهای «تکه» با لوزیها و هلالهای کوچک تکراریِ[4] زراندود، تزیین می‌شود. کت «تِکه» با ردیفهای تنگاتنگ از صفحات نقره‌ای برجسته (چپ‌رَز)[5] پوشانده می‌شود، که به لوزی مزیّن بزرگی (چَنّه، čanna) که به عنوان سگک در هر دو طرف در سطوح باسن قرار دارد، ختم می‌شود. النگوهای نقره‌ای بزرگ پاکتی‌شکل (بیلزیک/بیزلیک)[6] از چهار تا هشت بخش تکراری درست می‌شوند. صورت با آویزهای بلند به شکل معبد مثلثی (تِنِچیر، tenečir) یا گلابی‌شکل (اَدَملیق، adamliq)، پیرایش می‌گردد. سابقاً یقهٔ کلفت (بوقَو، buqaw) با آویزهای به هم متّصل و یا یک لوزی تزیین‌شده (گُنجوک، gönjük) گلو را می‌پوشانید، که در قرن بیستم میلادی به یقهٔ بزرگ قپّاقه‌ای (گول‌یقه) تبدیل شد. این یقه لباس را می‌بندد. دو گیس بافتهٔ زنِ متأهّل که پشت شانه‌ها بسته می‌شود، ممکن است با دسته‌ای از پلاکها که مثل نردبان به هم متّصل‌اند (ساچ منجوق یا ساچلیق)، یا آویز مشخّصی به شکل قلب (اَسیق، asiq) و یا آویزهایی در اندازه‌های مختلف، پوشانده شوند. تعویذها در لوله‌ای، اغلب زیر یک نشان مثلثی‌شکل، نهاده می‌شوند (تومَر، tumar). کلاه دختران با قپّه‌ای نقره‌ای و گنبدی‌شکل (qupba) و پسران کوچک با پلاک مستطیل‌شکلی (دپینت، دُغه، doğa, depebent) تاج‌دار می‌شود؛ درحالی‌که پشت پیراهن پسرها (کورته، kürte) با طلسمهای کوچک ــ مخصوصاً آنهایی که تیر و کمان (اُق ـ یگ، oq-yag)، شمشیر، تیشه یا تبر را نشان می‌دهند ــ و صفحاتی (بیزبنت، bēzbent) بر روی شانه‌ها، تزیین می‌گردند.

---

1. sommaq.
2. boğmak.
3. ḵasaba.
4. repoussé.
5. čapraz.
6. bilezik/bezelik.

تصویر CXVII ـ طرحی کلیشه‌ای از زن متأهّل «یُموت»، ملبّس به کاسب (kāsab)، بوقَو (buqaw)، اَدَملیق (adamliq). قرن نوزدهم میلادی.

از روی: Rostkowski, in Rudolph, p. 56

تصویر CXVI ـ زن متأهّل از طایفهٔ Otamiš Teke ملبّس به:

کوینک (köynek)، بَلَق (balag)، چبیت (cābit) همراه با رخ‌پوش و چَنّه (čanna) در انتها و نیز یشمق (yašmaq). چیرپی (čirpi) روی سُمَق (sommaq) افتاده است. گنبد کاووس، ۱۹۷۰م.

عکس از: P. Andrews

مآخذ

الف ـ فارسی

- فیروز، ایران علاء، زینت‌آلات نقره ترکمن، تهران، ۱۹۷۸م.

ب ـ لاتین

- M.and P.A.Andrews, turkmen needlework. dressmaking and embroiders among the Turkman, London 1976.

- P.A.Andrews, "costume", "jewellery", and "Harness" in M. burkett,ed., the Turcoman of iran, *kendal*. Eng., 1971. pp. 71-72. 78-123.

- Idem, "Die Kronung der Braut II, *Cologne*, 1985, pp. 656-69.

- Idem "Crowning the Bride. Some Historical Evidence on Turkmen Women's Costume", *Flok* (Commemorative Volume for Klaus Ferdinand) 33,1991, pp. 67-106.

- L. Beresneva, *The Decorative and Applied Art of Turkmenia*, Leningard, 1976, pp. 9-12, pls. 55-109.

- N.G. Borozna, "Vidy zhenshikh yuvelirnykh ukrashenii u narodov Srednei Azii i Kazakhstana" (A Look at women's jweled ornaments among the people of Central Asia and Kazakhstan). *Sovetskaya etnografiyal* 1, 1974, pp. 32-44.

- A. Janata, Schmuck in Afghanistan, Graz, 1981, pls. 58-61. W. Konig, "Turkmenischer Frauenschmuck, "*Mitteilungen aus dem Museum fur Volkerunde zu Leipzig* 1/2, 1969, pp. 10-16 .

- N.P. Lobacheva, "K istorii sredneaziatskogo kostyuma (zhenskie golovnye naklidki-khalaty)" (On the history of Central Asian costume [women's decorated head mantle]) *Sovestskaya etnografiya* 6, 1965, pp. 34-49.

- A. S. Morozova, "Golovnye ubory Turkmen" (Headdress of the Turkmen), Turkmenistan SSR Ihmalar Akademiyasinin Tark, Arkeologiya ve Etnografiya instituinig, *Isleri* (Ashkabad) 7, 1963, pp. 81-118.

- Idem. "Turkmenskaya odezhda vtoroĭ poloviny XIX-nachala XX v." (Turkmen dress from the second half of the 19th to the beginning of the 20th century), in Sredneaziatskiĭ ètnograficheskiĭ sbornik III. Zanyatiya i byt narodov Sredneĭ Azii (Central Asian ethnographic miscellany III. Work and daily life of the population of Central Asia), *Trudy Instituta Etnografii* (Leningrad) n.s. 97, 1971, pp. 168-223.

- I. and J. Prokot, Schmuck aus Zentralasien. Sammlung Inge Prokot, *Cologne*, 1980.

- H. Rudolph, *Der Turkmenenschmuck. Sammlung Kurt Gull*, Stuttgart, 1984.

- D. and R. Schletzer, *Alter Silberschmuck der Turkmenen. Ein Beitrag zur Erforschung der Symbole in der Kultur der Nomaden Innerasiens*, Berlin, 1983.

- A. Stucki, "Horses and Women. Some Thoughts on the Life Cycle of Ersari Türkmen Women", *Afghanistan Journal* (Graz) 5/4, 1978, pp. 140-49.

- O. A. Sukhareva, "Drevnie cherty i formakh golovnykh uborov narodov Srednei Azii" (Early drawings and the forms of headdress of the peoples of Central Asia), Sredneaziatskii etnograficheskii sbornik (Moscow), *Trudy Instituta Etnografiii*, N. S. 21, 1954, pp. 299-353.

- S. P. Tolstov et al., eds., Narody Srednei Azii i Kazakhstana II, Moscow, 1963.

- G. P. Vasil'eva, "Turkmenskie zhenskie ukrasheniya. Opyt kartografirovaniya" (Ornaments of Turkmen women. An attempt at mapping), *Sovetskaya etnografiya* 3, 1973, pp. 90-98.

- Idem, "Golovnye i nakosnye ukrasheniya Turkmenok XIX-pervoi poloviny XX v." (Head and hair ornaments of the Turkmen from the 19th to the first half of the 20th century), in O. A. Sukhareva. ed.. *Kostyum narodov Srednei Azii* (The costume of the peoples of Central Asia), Moscow, 1979, pp. 174-205.

- Ya. R. Vinnikov, *Khozyaistvo, kul'tura i byt sel'skogo naseleniya Turkmenskoi SSR* (The economy, culture, and daily life of the ryral population in the Turkmen S.S.R.), Moscow, 1969, pp. 178-217.

فصل بیست و هفتم

واژه‌نامهٔ تاریخی پوشاک ایران

غلامحسین یوسفی

(Ḡolām-Hosayn Yūsefi)

در اینجا واژه‌هایی برای پوشاک درج می‌شود که یا در حال حاضر در ایران استفاده می‌شود، و یا اطّلاع داریم که در گذشته از آنها استفاده می‌شده است. برخی از این تن‌پوشها در سایر کشورهای مسلمان پوشیده می‌شد، یا هنوز هم پوشیده می‌شود. این واژه‌نامه از مشاهدات شخصی، توصیفهای منابع ایرانی و دیگر منابع، نقّاشیها و تصاویر و عکسهای قدیمی، تهیّه شده است. جزئیّاتی همچون دوخت و پارچهٔ تن‌پوش، و حرفهٔ فرد پوشنده، درصورت امکان، ارائه می‌شود. ولی گاهی تمام آنچه که می‌توان از منابع به دست آورد، تنها این است که مثلاً فلان تن‌پوش در برهه‌ای از زمان پوشیده می‌شده است. جامه‌های روستایی و ایلیاتی نواحی مختلف ایران مورد بحث نیست، یا اینکه صرفاً به طور موردی توضیح داده می‌شوند (نک. فصل بیست و هشتم).

'Abā' «عبا» (q.v.): تن‌پوش رویی، جلوباز و بی‌آستین، ولی با حلقه آستینهای بزرگ که مردان همهٔ طبقات تا زمان تحمیل موازین لباس رضاشاه، آن را می‌پوشیدند (نک. فصل یازدهم).

'Araqčin «عرقچین» (عربی: ʿaraq = عرق + فارسی: čin = چیدن): عرقچین معمولاً به رنگ

سفید است که سابقاً زیر کلاه یا دستار، در خارج خانه پوشیده می‌شد و از پارچه‌ای سبک دوخته می‌شد. برخی مردان در قرن هجدهم میلادی عرقچینهای آبی، سفید، یا قرمز با حاشیه‌دوزی ابریشمی سر می‌کردند. بقیّهٔ مردان از عرقچینهای چرمی استفاده می‌نمودند. مردان مرفّه دور عرقچینهای خود دستارهای کشمیر می‌بستند[1]. تا زمان اصلاحات رضاشاه، مغازه‌داران، تاجران، علما و بسیاری از سنّت‌گرایان عرقچین را بتنهایی در سر کار، یا در منزل به سر می‌گذاشتند. این انواع، گاهی با طرحهای گلدار یا دیگر طرحهای رنگی، حاشیه‌دوزی می‌شد. سالخوردگان هنوز هم در بعضی روستاها عرقچین می‌پوشند. در قرن هجدهم میلادی، زنان نیز عرقچینهای کوچکی به سر می‌گذاشتند که گاهی با سنگها یا سکّه‌های قدیمی تزیین می‌شد[2]. این کلاهها در دربار قاجار پس از آنکه ناصرالدّین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ش. /۱۸۴۸-۹۶م.) به اروپا سفر کرد، از مد افتاد و سپس با چارقد یا لچک که از سبکهای اروپایی گرفته شده بود، جایگزین گشت[3].

Ārkāloq، arkāloq، arkaleq «آرخالُق، آرخالُق، آرخَلِق» (ترکی)[4]: نیمتنهٔ آجیده‌ای که مردها زیر قبا و زنها روی پیراهن می‌پوشیدند[5]. گویا اوّلین توصیف از این تن‌پوش در یک منبع ایرانی، توسّط محمّد کاظم مروی[6]، دیوان‌سالارِ زمان نادرشاه (۱۱۴۸ - ۶۰ق./۱۷۳۶ - ۴۷م.) آمده است. آرخالق را مردان همهٔ طبقات می‌پوشیدند که آستینهای کوتاه، منافذی روی رانها و دو جیب در پهلو و یک جیب کوچک روی سینه، برای مهر یا شیئی مشابه آن داشت. این نیمتنه در جلو با دگمه‌ها و مادّگی روی نوارهایی بسته می‌شد. لبه و اغلب، سرآستینها و یقه نیز با قیطانی به رنگ تیره‌تر تزیین می‌شد. بنابر گفتهٔ کلانتر ضرّابی[7]، آرخالق زمستانی دو لایه بوده است که در تابستان فقط با آستر پوشیده می‌شد. آرخالق‌هایی که علما و دیوان‌سالاران سنّتی می‌پوشیدند، از چیت قلمکار یا «اَلجه»[1] ــ بافته‌ای راه‌راه و دستباف بود، معمولاً به رنگ سیاه و سفید و دوخت کاشان، یزد، یا مازندران ــ بودند. در قرن هجدهم میلادی، زنان نیز آرخالقهای بلند و بی‌یقه، با چینهای فراوان در زیر کمر می‌پوشیدند. این تن‌پوشها رفته‌رفته کوتاهتر و بیشتر شبیه جلیقه شد و بندرت تا زانوها می‌رسید (نک. فصل دهم). زنان مرفّه‌تر آرخالقهایشان را با مروارید و دیگر زیورآلات تزیین می‌کردند[8]. در قرن نوزدهم میلادی همسران علما، دیوان‌سالاران و بازرگانان، آرخالق زربفت کرمانی (ترمه) یا مخمل کاشان را در خانه، و آرخالقهای کشمیر، مخمل و دیگر بافته‌های ظریف را هنگام دید و بازدید می‌پوشیدند. زنان طبقهٔ متوسّط انواع کم‌جلوه‌تر این تن‌پوش را به تن می‌کردند[9]. هنری دالمانی[2] در سال ۱۹۱۱م. یه آرخالقهای زنانهٔ ظریف، با قیطانی طلایی در سرآستینها، جلو و پشت، که در ایران دیده بود،

1. aleja. 2. Henri d'Allemagne.

اشاره کرده است[10].

Asali، «عسلی» (عربی و فارسی، یعنی به رنگ عسل): تکّه پارچه‌ای زردرنگ که ذمّیها (q.v.)، مخصوصاً یهودیان، به منظور تمایز از مسلمانان آن را به شانهٔ تن‌پوش رویی خود می‌دوختند. این الزام دست کم از اوایل سده‌های میانی از سوی مسلمانان مقرّر شده بود و با درجات متفاوت از شدّت در دوره‌های بعدی ادامه یافت[11].

Bāgalṭāq، bāgaltāq «بَغَلطاق، بغلتاق» (ترکی چغتای:bāgeltāq)[12]: تن‌پوش آجیده‌ای که زیر جوشن پوشیده می‌شد و با رجوع به متون ادبی نتیجه می‌گیریم که توسّط درویشان نیز پوشیده می‌شده است[13]. در قرن نوزدهم میلادی، نظام قاری[14] آن را بالاپوش توصیف کرده است.

Bāšloq، bāšleq، bāšliğ/q «باشلُق، باشلِق، باشلیق/باشلیغ» (ترکی چغتای: bašleq): کلاهی که به شنل یا ردا دوخته می‌شد. این کلاه از جنس همان پارچه و یا گاهی از پارچه‌ای سبکتر بود. در خراسان گاهی این اصطلاح برای کلاهی پارچه‌ای با زبانه‌ای که گوشها و گردن را می‌پوشاند نیز به کار می‌رفت[15].

Borqa'، «بُرقَع» (عربی و فارسی): روبندهٔ زنان که به‌آن «روبند» و «نقاب» هم می‌گویند (نک. ادامهٔ مقاله). این روبنده به طور مرسوم در قرن چهاردهم میلادی وقتی‌که ابن بطّوطه[16] از شیراز دیدار کرد، پوشیده می‌شد. راینهارد دُزی[1] [17]، به نقل از جان فریزر[2] نوشته که بُرقَع در ماوراءالنهر نوعی چادر (q.v.) بوده است که سرتاپای زن را می‌پوشانید. در افغانستان نیز به زبان محاوره‌ای به چادر، برقع می‌گویند (نک. فصل سیزدهم)[18].

Čādor (q.v.) «چادُر»: نک. ضمیمهٔ شماره ۱.

Čādor-namāz «چادر نماز»: چادری که بیشتر زنان برای خواندن نماز، در خانه دارند. گرچه زنان فقیرتر معمولاً از عهدهٔ داشتن چادری دیگر برنمی‌آیند. این چادر معمولاً از چیت گلدار یا ساده می‌باشد، ولی زنان طبقات بالاتر، ابریشم و بافته‌های ظریف دیگر را ترجیح می‌دهند. طبق گفتهٔ کلارا رایس[3] [19]، یک مهره، دگمهٔ کوچک یا گره نخی، گاهی برای مشخّص ساختن بخشی که روی بینی قرار می‌گرفت، روی سجاف دوخته می‌شد[20].

Čakma «چَکمه» (ترکی)[21]: چکمه‌های بلند چرمی از دورهٔ صفویّه و احتمالاً پیش از آن، در ایران پوشیده می‌شد[22]. در قرن هجدهم میلادی، افسران سواره نظام چکمه‌های سیاه تا زانو با پاشنه‌های بلند و نوک‌تیز می‌پوشیدند. راه رفتن با آنها بسیار مشکل بود، به همین دلیل افسر به محض پیاده شدن، آنها را از پای درمی‌آورد و صندلهایی را که توسّط یک فرمانبردار برایش آماده

1. Reinhard Dozy. 2. John Fraser. 3. Clara Rice.

نگه داشته می‌شد، می‌پوشید. درباریها، چکمه‌های ساقه بلند سیاهی می‌پوشیدند که هم راحت و هم بادوام بود[23]. مردها اغلب در این چکمه‌ها، نامه، دستمال، و اشیای دیگر می‌گذاشتند. پس از سازماندهی مجدّد ارتش در دورهٔ پهلوی، افسران چکمه‌هایی با رویه‌های چرمی مرغوب ولی سفت و واکس‌خورده، به پا می‌کردند. چنین چکمه‌هایی ظاهراً به این دلیل که پوشیدن آنها بسیار مشکل بود، بعدها از اونیفورم نظامی کنار گذارده شد. چکمه‌ها گاهی از رویه‌های قابل انعطاف از جنس چرم نرم، درست می‌شد. سوارکاران ایرانی هنوز هم به هنگام سواری این چکمه‌ها را می‌پوشند. اخیراً چکمه‌های زنانه در ایران با ساقه‌های بلند، متوسّط یا کوتاه (نیم‌چکمه) از چرم نرم یا جیر و گاهی با زیپ، همانند چکمه‌های غرب، رایج شده است.

Čāqčūr، čāqšūr، čāḵčūr «چاقچور، چاقشور، چاخچور» (ترکی)[24]: شلوارهایی بلند است، اغلب به رنگ سیاه و از پارچهٔ نازک، که سابقاً زنان می‌پوشیدند. یک نوع آن شامل شلوار گشادی بود که به جورابهایی ختم می‌شد و بدن را از کمر تا انگشتان پا می‌پوشانید. این شلوار با کمربند و بندی چرمی در بالا بسته می‌شد. نوع دیگر با نوارهایی از زیر بسته می‌شد و شباهت زیادی به ساق‌پیچ داشت. این شلوار از زیر زانو تا مچ، تنگ و چین‌دار می‌شد. شلوار اخیرالذکر، پارچهٔ کمتری نیاز داشت و سبکتر و راحت‌تر بوده است[25].

در اواخر دورهٔ قاجار، چاقچور قدیمی به شمار می‌رفت و زنان طبقات بالا بندرت آن را می‌پوشیدند[26]. اشاراتی هم به چاقچورهایی که مردان در دورهٔ صفویّه می‌پوشیدند شده است[27]. در زمان قاجارها، نوعی از این تن‌پوش از جنس ماهوت قرمز روشن، بخشی از لباس رسمی به شمار می‌رفته است[28].

Čāroq، čārūq، čāroḡ «چارُق، چارُغ، چاروق» (ترکی)[29]: زیره‌هایی از چرم کرک‌دار که با نوارهای چرمی یا بند به پاها بسته می‌شد (نک. فصول چهاردهم، بیستم تا بیست و دوّم و بیست و ششم)[30]. سابقاً پاافزار معمول کشاورزان، روستاییان و شترسواران بوده است. این واژه در اوایل قرن سیزدهم میلادی، در متون فارسی یافت شد و جای «پالیک»[1] را گرفت[31]. چارق هنوز هم در ایران به طور قابل ملاحظه‌ای در مهاباد (کردستان) و ماسوله (گیلان) تولید می‌شود.

Čārqad «چارقَد»: پارچهٔ مربّعی از ابریشم، نخ یا جنس دیگری که به طور مورّب تا خورده و زنان آن را به عنوان پوشش سر می‌پوشند. سرِ بزرگش در پشت گردن قرار می‌گیرد و دو دنباله‌اش با یک سنجاق، زیر چانه بسته می‌شود. چارقدها در قرن نوزدهم میلادی، نسبتاً بزرگ بودند. زنان آنها را نه تنها به هنگام دید و بازدید، بلکه در خانه هم سر می‌کردند[32]. یک نوع مشهور از پارچهٔ

1. pālik.

قلمکار (چارقد قالبی) بود، و برای اینکه روی سرِ پوشنده خوب بایستد، آهار خورده و اتو زده می‌شد[33]. همسران رجال گاهی چارقدهایشان را با گل سینه‌های الماس یا یاقوت می‌بستند[34]. توپ پارچه‌ای، برای دوختن چارقدها در میان هدایای عروسی، که جزو جهاز عروس به خانوادهٔ داماد اهدا می‌شد، بوده است[35]. بی‌بی‌های بختیاری (زنان والامقام)، چارقدهای ابریشمی ریشه‌دار که گاهی با منگوله‌های منجوق‌دارِ طلایی تزیین می‌شد، می‌پوشیدند[36]. به چارقد کوچکتری که امروزه رایج است، روسری می‌گویند (rūsari). زنان روستایی و زرتشتی هنوز چارقد بزرگتری (گاهی «کلاغی»[1] نامیده می‌شود) که سرش از پشت، کاملاً تا پایین می‌رسد، به سر می‌کنند. این چارقدها معمولاً طرحهای گلدار بزرگ دارند و به رنگ روشن می‌باشند[37].

Časbak «چَسبَک»: کفشهایی از پوست بز که سابقاً توسّط مهاجران ترک‌زبانِ عشق‌آباد، در خراسان ساخته می‌شد. طرح آن احتمالاً ریشهٔ ترکمن داشته است. رویه‌ها از پوست بزِ رنگ شده (تیماج)[2]، معمولاً به رنگ خاکستری، قهوه‌ای تیره یا سفید و زیره‌ها از تخته‌های نازک یک‌تکّهٔ چرم بودند. این کفشها پاشنه‌کوتاه بوده و بندی نداشتند. آنها سبک، راحت و ارزان بوده و مخصوصاً در دههٔ ۱۹۴۰م. بین ورزشکاران و مردم فقیرتر، رواج داشت[38].

Čašmāviz «چشم‌آویز» (به معنای «تور جلوی چشمان»): روبندهٔ توری سیاه از موی اسب که زنان به عنوان تعویذ می‌پوشیدند .این پوشش به زنان اجازه می‌داد که همزمان با پنهان کردن چشمان خود از دیگران، قادر به دیدن باشند[39]. این روبنده از سده‌های میانه پوشیده می‌شده است. به این نوع روبنده «ایازی»[3] یا «ایاسی»[4] نیز می‌گفتند[40].

Čūḵā، čūḵa، čūgā، čūqā «چوخا، چوخه، چوغا، چوقا»: بالاپوش کوتاهِ مردانه از پارچهٔ پشمیِ زبر که در متون سده‌های میانه آمده است[41]. هنوز هم در مازندران و دیگر نواحی روستایی آن را می‌پوشند. این کلمه در بُشرویه واقع در خراسان، «چُغه»[5] تلفّظ می‌شود که به بالاپوش آستین‌دار شترسواران با حاشیهٔ رنگی در لبه‌ها و سرآستینها اشاره می‌کند[42]. در سده‌های پیشین به معنای ردای سفید پشمی که راهبان مسیحی می‌پوشیدند[43] و نیز به معنای نوعی بارانی بوده است[44]. سلطان احمد میرزا[45] ذکر کرده که «چوخا بارانی» (احتمالاً ضدّ آب) بخشی از لباس مقرّر برای شرفیابان همایونی در دورهٔ قاجار بوده است.

Dalq «دَلق»: خرقهٔ پشمین که درویشان می‌پوشیدند که گاهی با وصله‌هایی به رنگهای

1. kalāgi. 2. timāj. 3. ayāzi.
4. ayāsi. 5. čoğa.

مختلف رفو می‌شد. از این‌رو مُرقّع (وصله شده، نک. ادامهٔ مقاله) و مُلمّع (رنگارنگ)[46] نیز خوانده می‌شد. در فارسی گاهی مساوی خرقه (نک. ادامهٔ مقاله) که به معنای هر تن‌پوش ژنده‌ای است، آمده است[47].

Dāman «دامَن»: در متون ایرانی سده‌های میانه قسمتی از تن‌پوش است (نه لزوماً دامن) که از کمر آویزان می‌شود[48]. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، دامنهای بلند در حرم فتحعلی شاه مرسوم بود[49].

در اوایل قرن بیستم میلادی، رایس[1] [50] ذکر کرده که زنان ایرانی در خانه دامن را با جلیقه‌ای که با آن جور است، و از چیت، ساتن یا زربفت دوخته شده، همراه با یک زیردامنی و زیرپیراهنیِ دوتکّه و معمولاً سفیدرنگ که «از پشت برجسته و در جلو پرچین است»، می‌پوشیدند. این دامنها به طور کلّی، تقریباً ۱۲ اینچ طول داشت. مع الوصف زنان مسنّ‌تر و روستاییان، دامنهای بلندتری می‌پوشیدند. بعدها گاهی در لبه، «نوارهای مضاعف یا تزیینی» اضافه می‌شد. امروزه زنان دامنهایی به سبک اروپایی می‌پوشند. همچنین نک. «شلیته» و «پاچین».

Dastār «دستار»: نک. مدخل «عمامه» در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵.

Dastkeš «دستکش»: این واژه نسبتاً جدید است. و احتمالاً همان‌گونه که ژان شاردن[2] در اواسط قرن هفدهم میلادی ذکر کرده[51]، ایرانی‌ها دستکش دست نمی‌کردند.

در گزارشها آمده است که در قرن نوزدهم میلادی، انیس الدّوله، یکی از زنان ناصرالدّین شاه، دستکشهای ابریشمیِ رنگارنگ دست می‌کرده است[52]. بنا به گفتهٔ رایس[53]، زنان ایرانی در اوایل قرن بیستم میلادی، دستکشهای نخی سفیدرنگ گاهی با گلدوزی رنگی در پشت آن، می‌پوشیدند. آنها اغلب روی دستکشهایشان انگشتر به دست می‌کردند. روستاییان معمولاً دستکشهای پشمی رنگارنگ یا ساده‌ای که جای چهار انگشت آن با هم، و شستش جداگانه است و گاه نیز دستکشهای معمولی برای ایجاد گرما به دست می‌کنند. زنان شهری اغلب دستکشهای سبک غربی می‌پوشند که برخی از آنها لبه‌های بلند از پوست بز یا از جنس چرمی نرم دارد.

Davazda-tark «دوازده تَرک»: نک. «تَرک».

Deyhim «دیهیم»: نک. مدخل CROWN «تاج».

Dolāg، dolāq «دُلاغ، دُلاق»: جوراب بلندِ بنددار که عمدتاً زنان می‌پوشیدند و بنا به گفتهٔ سلطان احمد میرزا[54] بخشی از لباس مردانهٔ قاجار برای شرفیابان همایونی بوده است.

Dorrā'a «دُرّاعه» (عربی و فارسی): ردای نخی یا پشمی گشادی که بیهقی[55] در قرن

1. Rice. 2. Jean Chardin.

دوازدهم میلادی به آن به عنوان بخشی از جامهٔ تشریفاتی کارگزاران دولتی، قضات و گاه به عنوان خلعت اشاره می‌کند[56]. به نظر می‌رسد که در سده‌های بعدی این جامه را عمدتاً زاهدان و مردان طبقهٔ پایین‌تر می‌پوشیدند[57]. در زمان استیلای مغول، دُرّاعه و دستار (عمامه)، جامهٔ ویژهٔ حکّام شرع (فقها) و قضات اسلامی بوده است[58].

Ezār، Izār «ازار، ایزار» (عربی و فارسی): پارچه‌ای بلند و مستطیل‌شکل که همچون لُنگ و یا دامنی پیچانده شده، پوشیده می‌شد[59].

به «فوطه» «fūta» و «منديل» «mendil» نیز رجوع کنید.

Faraji «فَرَجی»: قبایی پشمی (نک. ادامهٔ مقاله)، گشاد و بدون کمربند با آستینهای بلند که از پشت تا نوک انگشتان ادامه داشت و در انتها بسته می‌شد. همانند خرقه، نوعی جامهٔ مخصوص صوفیان، محسوب می‌شده است[60].

Fūṭa «فوطه» (عربی و فارسی): تکّه‌ای پارچه که به دور باسن پیچیده می‌شود. مقدّسی[61] به فوطه‌های ابریشمی ظریفی که برای زنان در اهواز درست می‌شد، اشاره می‌کند. با استناد به برخی متون فارسی به نظر می‌رسد که این واژه به معنای برخی انواع پارچه که از آن پوشاک زاهدان و صوفیان درست می‌شده، نیز بوده است[62]. فوطه در دورهٔ قاجار نوعی لنگ بود[63].

Giār «غیار»: نک. «عسلی» «ʿasali».

Giva «گیوه»: کفشهایی با رویه‌های بافته از نوار نخی سفید و زیره‌های چرمی و یا تکّه پارچه‌های به هم‌تابیده و فشرده‌شده، یعنی نوعی که از سده‌های میانه شناخته شده است[64]. شاردن، گیوه‌ها را به صورت کفشهای چسبان بدون پاشنه‌ای که بدون پاشنه‌کش نمی‌شد آنها را پوشید، و عمدتاً توسّط پیشخدمتهای مرد پوشیده می‌شد، توصیف کرده است[65]. کلانتر ضرّابی[66] در دورهٔ قاجار آنها را به‌عنوان پاافزار تابستانی مردم فقیر توصیف کرده است. در تهران گیوه‌های زیره نازک، بخش اصلی جامهٔ گردن‌کلفتها (لوطیها، داش‌مشدیها)[67] به حساب می‌آمد. زنان نیز مانند مردان گیوه می‌پوشیدند. رایس[68] استفاده از گیوه را در میان زنان بختیاری در اوایل این قرن ذکر کرده است. در حال حاضر گیوه در کرمانشاه (باختران)، آباده، یزد، طبس و چند جای دیگر تولید می‌شود[69]. یک نوع با زیرهٔ چرمی صاف و نرم و طرح خطوط متقاطع بر رویش، آجیده شده است (ājeda, ājida). زیرهٔ چرمیِ گیوهٔ ملکی کاملاً نوک‌تیز است و در پنجه‌ها کمی به بالا برمی‌گردد[70]. گیوهٔ کرمانشاهی نیز زیرهٔ محکمی با انتهای ساده و نوارهایی که دور رویه پیچیده می‌شود، دارد. این گیوه خواهان فراوانی داشته و تقاضای زیادی برای آن وجود دارد.

گیوه‌های زینتی با رویه‌های بافته‌شده از ابریشم رنگارنگ، گاهی با پاشنهٔ کوتاه یا بدون پاشنه

که به عنوان دمپاییهای خانگی پوشیده می‌شوند، نیز در کرمانشاه تولید می‌شود.

Golūta «گُلوته»: کلاه بندی بچگانهٔ آستردار در قرن هفدهم میلادی با لایهٔ پنبه‌ای و زبانه‌هایی که زیر چانه بسته می‌شد[71].

Hamāyel «حَمایل»: پوشش ابریشمی پهنی که شاهان پهلوی و قاجار به عنوان پاداش در ازای خدمت افراد به دولت و کشور اهدا می‌کردند. در موقعیّتهای دولتی، حمایل به سبک اروپایی روی یک شانه انداخته می‌شد و به طور مورّب از روی سینه رد می‌شد. ترتیب و نوع تزیین، با رنگها نشان داده می‌شد[72].

Hazār-miḵi «هِزار میخی»(به معنای هزار سنجاق): خرقهٔ مندرس و وصله و پینه‌شدهٔ درویشان[73].

Hejāb «حجاب»: واژهٔ کلّی برای پوششهای صورت زنانه راگویند. نک. بُرقع، نقاب و روبند.

Jahūdāna yahūdāna «جهودانه، یهودانه»: نک. «عسلی» ʿasali.

Jāma «جامه»: واژهٔ کلّی برای تن‌پوشها و پوشاک که اغلب به ساختارهایی خاصّ (مانند جامهٔ عروسی) اطلاق می‌شود. در ترکیبهایی مانند جامه‌دان (چمدان ـ کمد) و جامه‌دار (نگه‌دارندهٔ کمد)[74] نیز به کار می‌رود.

Jeliqa «جلیقه» (فرانسه: gilet)[75]: جلیقه یا ژیلت، که دست کم از اوایل قرن هجدهم میلادی مردان آن را می‌پوشیدند. انواع تابستانی از نخ بود و آنهایی که در زمستان پوشیده می‌شد از بافته‌های کلفت‌تری دوخته می‌شد[76].

سابقاً پوشیدن جلیقه‌های مزیّن و گلدوزی‌شده از بافته‌های مرغوب و یا دوختی مانند جلیقهٔ اروپایی، مرسوم بود؛ ولی دیگر باب روز به نظر نمی‌رسند[77]. این واژه امروزه به طور رایج در مورد جلیقهٔ کت و شلوارِ سه‌تکّهٔ سبک غربی به کار می‌رود. جلیقهٔ روستایی بلند است و از پارچهٔ کلفت و مقاوم درست می‌شود، که در بعضی نواحی، زنان نیز انواع رنگی آن را به تن می‌کنند (نک. فصول شانزدهم، هجدهم و بیستم).

Jeqqa، jiqa ǰeǧǧa «جقّه، جغّه، جیغه»[78]: زینت پر طاووسیِ کلاه که معمولاً از پرهای حواصیل یا بُرنا و جواهرنشان بود. جغّه جلو سربند سلطنتی، یا طرف چپ کلاه شاهزاده‌ها وصل می‌شد[79]. شاردن ذکر کرده که همسران اشخاص والامقام در دورهٔ صفوی نیمتاجهایی با جغّه‌های کوچک به سر می‌گذاشتند[80]. از نظر علی اکبر دهخدا (ذیل واژه)، جغّه در اصل نمود مینیاتوری درخت سروی است، که از بالا خمیده شده است. این واژه در متون فارسیِ سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی به چشم می‌خورد[81].

Jobba «جُبّه» (عربی و فارسی): ردای گشاد بلندی با آستینهای بلند و گشاد که مردان آن را روی همهٔ تن‌پوشهای خود می‌پوشیدند[82]. در دورهٔ قاجار، دولتمردان، درباریها، دیوان‌سالاران و حتّی تجّار، جبّه‌هایی درخور مقام خود به تن می‌کردند. برخی از جبّه‌ها از خز یا زربفت بوده و با حاشیه‌دوزی طلایی، گلابتون، یا مروارید تزیین می‌شدند[83]. در نتیجهٔ ارتباط با اروپاییان، جبّه از مد افتاد[84].

Jowšan «جوشَن»: بالاپوشی بلند و زرهی که از حلقه‌های آهنی درست شده و از زمان شاهنامه و دیگر منابع سده‌های میانه، شناخته شده است[85]. همچنین نک. «زره».

jūrāb، jūrab «جوراب، جَورب»: دونوع ساقه بلند و ساقه کوتاه داشت. در حدود العالم[86] که در قرن دهم میلادی نوشته شده، جورابها جزو تولیدات طوس به شمار می‌رود[87]. شاردن[88] می‌گوید که جورابهای ایرانی در دورهٔ صفویّه به سبک جورابهایی که اروپایی‌ها می‌پوشیدند و مچ‌پیچهایی که سابقاً ایرانی‌ها به پا می‌کردند، بودند (پاتابه، نک. ادامهٔ مقاله).

زنان سابقاً جورابی به پا نمی‌کردند. مردان ثروتمند در قرن هجدهم میلادی، جورابهای ساقه بلند نخی را با طرحهای بافتهٔ پرندگان و امثال آن، روی شلوارهایشان می‌کشیدند (همان‌طور که هنوز روستاییان غالباً انجام می‌دهند). مردم عادی در زمستان مچ‌پیچ می‌پوشیدند و در تابستان با پاهای لخت بیرون می‌رفتند[89]. کلانتر ضرّابی در دورهٔ قاجار[90] جورابهای ساقه بلند پشمی زمستانی و جورابهای ساقه بلند سفید نخی را که در شیراز برای تابستان دوخته می‌شد، توضیح داده است. روستاییان امروزی معمولاً جورابهای ساقه بلند پشمی دستباف و کلفت را صرفاً در زمستان به پا می‌کنند[91].

Kafš «کفش»: واژه‌ای کلّی برای کفشهای چرمی. همچنین نک. «اُرُسی» or(o)si.

K̲aftān «خفتان» (احتمالاً ترکی)[92]: لباس رزمی که از پارچهٔ کلفت دولایه دوخته می‌شد. با نخ ابریشمی، تودوزی و بسیار آجیده‌شده و از قرار معلوم این لباس در برابر شمشیر دشمن، غیرقابل نفوذ بوده است. اشعار شاهنامهٔ فردوسی و گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی نشان می‌دهند که خفتان زیر زره پوشیده می‌شده است (نک. ادامهٔ مقاله) و می‌توانست از جلو باز باشد[93]. سعدی[94] به خفتانی با هزاران «لایِ» ابریشمی اشاره می‌کند که برای محافظت در برابر شمشیرها و پیکانها، پوشیده می‌شد. کیفیّت خفتانهای رومی (که ظاهراً از آناتولی وارد می‌شد) در متون ایرانی سده‌های میانه مورد ستایش بوده است[95].

Kajim، kajin، و نیز، kažim، kažin، kajāgand «کَجیم، کَجین، کَژیم، کَژین، کَجاغَند»: نک. «قزاگَند» qazāgand.

Kalāgi «کَلاغی»: بافته‌ای از ابریشم مصنوعی یا طبیعیِ رنگ‌شده که در «اسکویه»، شهرستان کوچکی در شمال تبریز بافته و به نواحی دیگر، مخصوصاً کردستان صادر می‌شد[96]. این لغت همچنین به معنی روسری بزرگی از چنین پارچه‌ای است که عمدتاً توسّط زنان کرد و گاهی نیز توسّط مردان پوشیده می‌شد[97]. همچنین نک. «چارقد» čārqad.

Kamarband «کمربند»: نک. مدخل «کمربند» واقع در ضمیمهٔ شمارهٔ ۲.

Kapanak «کَپَنَک»: بالاپوشی نمدی که در زمستان عمدتاً توسّط چوپانان، شترسواران و روستاییان پوشیده می‌شد. این بالاپوش گشاد بوده و معمولاً آستینهای بسیار بلندی دارد. ولی گاهی بی‌آستین و جلوباز می‌باشد[98]. به تولید این منسوجات در تبریز، توسّط رشیدالدّین فضل‌اللّه در قرن چهاردهم میلادی، اشاره شده است[99].

Kažin Kažin «کَژیم،کَژین»: نک. «قزاگند» qazāgand.

Ḵel'at «خلعت»: ردای افتخاری که حاکم به درباریان، دیپلمات‌های خارجی و دیگر اشخاص والامقام در موقعیّتهای مهمّ دولتی، جشنها و امثال آن، اعطا می‌کرد.

Ḵerqa «خرقه» (q.v.): پوشاک مندرس درویشان و صوفیان. همچنین نک. «دَلق» dalq.

Kolāh «کلاه»: واژه‌ای کلّی برای پوشش سر. همچنین نک. مدخل «تاج» CROWN.

Kolija «کُلیجه»: بالاپوشی بلند. طیّ سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۵۰ ق./۱۷۹۷ - ۱۸۳۴م.) تا زانو بود ولی بعدها فقط تا رانها می‌رسید و بنابراین از لبّاده، سرداری (نک. ادامهٔ مقاله) یا پالتوی سبک اروپایی، کوتاهتر بوده است. کلیجه به کمر می‌چسبید و زیر بغلهای آن برای سهولت در حرکت، باز بود؛ عمدتاً در هوای سرد[100] و اغلب با آستینهای خالی و آویزان، روی دوش انداخته می‌شد. کلانتر ضرّابی[101] ذکر کرده که کلیجه از جنس ماهوت یا پشم شتر (برک)، با آستری از همان جنس، یا از جنس پوست برهٔ بخارا، بخشی از جامهٔ زمستانی علما و سردمداران حکومتی بوده است. برخی از کلیجه‌ها از بهترین ماهوت انگلیسی دوخته و با الیاف طلایی، حاشیه‌دوزی شده و مابقی از مرغوبترین کشمیر درست می‌شد[102]. همسران سردمداران و بازرگانان، کلیجه‌هایی از زربفت ابریشمی یا مخمل خرمایی و یا قرمز که با قیطان یا نواری روی سرآستینها تزیین می‌شد، می‌پوشیدند و زنان طبقهٔ متوسّط، انواع پُرچین کلیجه را به تن می‌کردند[103]. این نوع بالاپوش در روستاها و شهرستانهای کوچک رواج داشت. مثلاً در قاسم‌آباد گیلان، سابقاً زنانِ خانهای محلّی، در هوای سرد به جای جلیقه‌ای (jaliqa) که امروزه پوشیده می‌شود، کلیجه (به زبان محلی «اُلیجه» olija) به تن می‌کردند. این کلیجه جلیقه‌ای از ابریشم برّاق یا مخمل چسبان بود، با آستینهای کوتاه و حاشیه‌دوزی یا پولک‌دوزی در انتهای

آستینها، که احتمالاً سبکی وارداتی از تهران بوده است. مردان قاسم‌آباد نیز به جای کت ساده‌ای که امروزه مورد استفاده است، کلیجه‌ای از ابریشم سفید، با راه‌راههای قرمز به تن می‌کردند[104]. میرزا حسین تحصیلدار[105] به جماعتی از خیّاطان در اصفهان اشاره کرده که کلیجه‌های پوست گوسفندی را پیش از آنکه از مد بیفتند، می‌دوختند.

Korta «کُرته»: لباس زیر[106].

Kosti «کُستی»: کمربندی که زرتشتیان از سنّ هفت سالگی می‌بندند[107].

Kot «کُت»: واژه‌ای که ظاهراً در دورهٔ قاجار از اروپا به عاریّه گرفته شده است[108].

Kūd، Kolāh(-e) ḵūd «خود، کلاه خود»: کلاه ایمنی. نک. مدخل «زره».

Labbāda «لبّاده» (عربی: «لُبّاده» lobbāda): بارانی نمدی یا بالاپوش بلند مردانه‌ای که شبیه بالاپوش چوپانان و شترانان بود و گاهی به آن «نمدی» هم می‌گفتند[109].

Lač(č)ak «لَچَک، لَچّک»: روسری مثلثی‌شکل کوچکی که زنان و بچه‌ها روی سر خود می‌بندند[110].

Lebās-e rasmi «لباس رسمی»: نک. مدخل «بار» BĀR.

Long «لُنگ»: تکّه‌ای مستطیل‌شکل از پارچهٔ نخی با طرح چهارخانهٔ بزرگ، معمولاً به رنگ قرمز تیره با راههای آبی تیره که به طور خاصّ در حمّامهای عمومی (hammām) به عنوان پارچهٔ خشک کن، پوشیده می‌شود (همچنین نک. «فوطه» fūṭa). کشتی‌گیرها در زورخانه (سالن ورزشی سنّتی ایرانی)، تن‌پوش مشابهی را که گاهی از پارچهٔ ابریشمی بافته شده و در کاشان یا یزد دوخته می‌شد، روی شلوارشان می‌پوشیدند. قهرمانان و کهنه‌کارها اجازه می‌دهند که یک دنباله، مانند پیش‌بند در جلو آویزان شود؛ ولی تازه‌کارها به‌طور متعارف آن را بالاکشیده و در کمر می‌بندند[111].

Maknow «مَکنو»: تکّه‌ای ابریشم به طول ۳ متر که با الیاف طلایی درهم بافته شده و زنان زرتشتی در یزد به عنوان سربند روی روسری (لچک) می‌پوشند و در زیرچانه به‌گونه‌ای بسته می‌شود تا یک دنبالهٔ آن روی سینه افتاده و قسمت سمت چپ به روسری سنجاق شده و از پشت تا پایین زانوها بیفتد[112].

Mendil «مندیل» (عربی: mandil همچنین نک. مدخل «عمامه» واقع در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵): پارچهٔ دستار. اسکندر بیگ به مندیل زربفت زردرنگی به طول ۴ ذرع (حدود ۴۱۶ سانتیمتر) اشاره کرده است[113]. امروزه مندیل در خراسان دستار سفید بلندی است که در تربت جام، خواف و نواحی همسایه، پوشیده می‌شود که معمولاً دنباله‌ای از آن در حدود ۰/۵ متر، آویزان است[114].

Meqna'a «مقنعه»: نک. «برقع» borqa'، «نقاب» neqāb و «روبند» rūband.

Močpič «مُچ‌پیچ»: نوارهای پهن بلند پارچه‌ای که چندین بار دور قوزک پا و ساقها پیچیده شده و دهقانان ایرانی، آن را می‌بستند. سابقاً بخشی از اونیفورم سربازی نیز بود (همچنین نک. «پاتابه» pātāba). مُچ‌پیچ همچنین نام مقوله‌ای در جامهٔ محلّی مردان در شاه‌آباد غرب و قصر شیرین کردستان می‌باشد که تکّه‌ای از ابریشم یا کتان سفید است و به شکل قیف در نقش یک آستین محافظ با نواری بلند در قسمت پهن‌تر، دوخته شده و دور بازو از زیر آرنج تا نزدیکی مچ، پیچیده می‌شود[115].

Moraqqa'، morraqqa'a «مُرقّع، مُرقّعه» (عربی و فارسی): خرقهٔ وصله‌پینه‌شدهٔ رنگارنگی است که صوفیان می‌پوشند[116].

Mūza «موزه»: نک. «چکمه» čakma.

Na'layn «نعلین» (عربی و فارسی): دمپاییهای چرمی، اغلب زردرنگ که پشت باز و بدون پاشنه است. اغلب، پنجه‌هایش به سمت بالا برمی‌گردد. گاهی قطعه‌ای آهن به شکل نعل اسب به زیر پاشنه کوبیده می‌شد. سابقاً نعلین را روحانیّون و طلّاب دینی می‌پوشیدند[117]، ولی حدوداً از سال ۱۹۷۱م. آنها از کفشهای معمولی استفاده می‌کنند. در اوایل قرن بیستم میلادی، «دالمانی»نوشت که زنان شهرستانی، نعلین قرمزرنگ با پنجه‌هایی که مانند منقار پرندگان به بالا برگشته بود، می‌پوشیدند[118].

Neqāb «نقاب»: روبندهٔ زنانه. همچنین نک. «برقع» borqa' و «روبند» rūband.

Nim-tana «نیمتنه»: کت یا جلیقهٔ آستین‌دار که روی پیراهن یا جامه پوشیده می‌شود. در قرن هفدهم میلادی، شاردن دو نوع نیمتنهٔ مردانه را ذکر کرده است. یکی از نخ که تا رانها می‌رسید و روی پیراهن، از جلو تا پایین دگمه می‌شد؛ دیگری به «کُردی» معروف بود؛ بی‌آستین یا آستین کوتاه بوده و روی قبا (نک. ادامهٔ مقاله) پوشیده می‌شد. کُردی بالاتنه‌ای چسبان داشت و پایین آن گشاد می‌شد؛ از جنس ماهوت یا ساتن بوده و با قیطان و حاشیه‌دوزی طلایی تزیین می‌گردید. گاه لبهٔ آن با پوست سمور یا پوست بره تزیین می‌شد. شاردن به نیمتنهٔ بلندی که زنان می‌پوشیدند نیز اشاره داشته است[119].

در دورهٔ قاجار، نیمتنه‌های مردان از بافته‌های گرم و کلفت مانند موی شتر، دوخته می‌شد[120]. اخیراً واژهٔ نیمتنه به جلیقه یا کتِ سبکِ اروپایی، اطلاق می‌شود. نیمتنه‌های زنانه از زربفت، مخمل، کشمیر یا پارچهٔ پشمی اروپایی نیز، در زمان قاجارها، رایج بوده است[121]. نیمتنه‌های زنان روستایی از پارچه‌های کلفت دوخته و معمولاً تودوزی هم می‌شدند[122].

Or(o)si «اُرسی، اُرُسی» (به معنای «روسی»): کفشهای پاشنه‌دارِ چرمیِ زنانه یا مردانه که در

قرن نوزدهم میلادی معرّفی شد[123].

Pāčila، pāčapla «پاچیله، پاچَپله»: بنابر گفتهٔ جلال‌الدّین رومی، چکمه‌ای مخصوص و «پرویزنی»[1] است که مردان برای کوبیدن برف، جهت سهولت حرکتِ کاروانها و مسافران، می‌پوشیدند. این چکمه به طور معمول در لغت‌نامه‌ها به نام «پاچیله» pāčila آمده است. ولی ادیب نیشابوری با توجّه به واژه‌های «چپلک» čaplak و «چپلی» čapli (چکمه‌ای که در افغانستان پوشیده می‌شود) آن را به «پاچپله» pāčapla، تصحیح کرده است (چَپلی پای = پوشندهٔ چَپلی). در یکی از اشعار نظامی، کلمه‌ای به چشم می‌خورد که «پاهنگه» pāhanga خوانده شده ولی در بیشتر دست‌نوشته‌ها «پاچیله» pāčila نوشته شده است[124].

Pāčin «پاچین»: دامن زنانهٔ معمولاً چین‌دار. این دامن در روستاها کلّاً از بافته‌های چیت گلدار به شکل ناقوس بزرگی، همانند دامنهای پف کردهٔ قدیمیِ غربی، دوخته می‌شود. گاهی رقّاصان، زنگوله‌های کوچک یا اشیای صدادار دیگری را به لبه‌های «پاچین»هایشان می‌دوختند تا هنگام رقص، صدای موزونی ایجاد کند[125].

Pāhanga «پاهنگه»: نک. «پاچیله» pāčila.

Pājāma، pāyjāma، Pijāma «پاجامه، پای‌جامه، پیژامه»: شلوار یا زیرشلواری گشاد[126].

Pālik، pālang «پالیک، پالنگ»: نک. «چارُق» čāroq.

Pāltow «پالتو» (فرانسه: Paletot): بالاپوش رویی که از مدلهای اروپایی تقلید شده است. در دورهٔ قاجار مردان مرفّه پالتوهایی با آسترهای خز گران‌قیمت به تن می‌کردند[127].

Panām «پَنام»: پارچهٔ نخی سفید و مستطیل‌شکل با نوارهایی که به دو گوشهٔ آن دوخته می‌شد و موبدهای زرتشتی (mōbad) از آن به عنوان پوشش صورت استفاده می‌کردند؛ تا آنکه نفس آنها، آتش مقدّس را آلوده نکند. به آن «روبند» rūband نیز گفته می‌شود[128].

Pāpič «پاپیچ»: نک. «پاتابه» pātāba.

Pāpūš «پاپوش»: دمپاییهایی از جنس مخمل که با پولکهای طلایی، سنگهای زینتی[2] و مانند آن، تزیین شده و در قرن نوزدهم میلادی زنان ایرانی در خانه به پا می‌کردند[129].

Pātāba، pātāva، pātavа، pātāfta «پاتابه، پاتاوه، پاتَوه، پاتافته»: ساق‌پیچها و نوارهای پارچه‌ای کلفت که برای محافظت پاها از سرما، چندین مرتبه از قوزک تا زیر زانو پیچیده می‌شد. دهقانان هنوز هم در زمستان، پاپیچهای پشمی می‌پوشند[130]. همچنین نک. «پتک» patak و «مُچ‌پیچ» močpič.

1. sieve. 2. rhinestones.

Patak «پَتک»: ساق‌پیچهای پنبه‌ای یا پشمی که ساربانان، استربانان و کارگران می‌پوشیدند. همچنین نک. «پاتابه» pātāba و «مچ‌پیچ» močpič.

Pestān-band «پستان‌بند»: سینه‌بندهایی که در قرن نوزدهم میلادی[131] از اروپا وارد شد و امروزه مرسوم شده است.

Pičа «پیچه» (در لغت فرس: pičaband «پیچه‌بند»)[132]: روبندهٔ زنانه از پارچهٔ توری از جنس موی اسب که زیر چادر (q.v.) پوشیده می‌شد و با یک روبان به گونه‌ای که صورت را بپوشاند، روی سر گره می‌خورد. «پیچه» در اوایل قرن بیستم میلادی رایج شد[133]. پیچه از روبنده‌های پارچه‌ای، خنکتر و راحت‌تر بود ولی درست کردن پارچهٔ توری از موی اسب، فرآیند دقیق و مشکلی بوده است. همچنین نک. «چشم‌آویز» čašmāviz و «روبند» rūband.

Pirāhan «پیراهن»: شامل پیراهن زنانه و پیراهن مردانه. طبق گفتهٔ شاردن، پیراهنهای مردانه در دورهٔ قاجار بی‌یقه و بلند بود و روی شلوارها می‌افتاد. آن پیراهنها روی شانهٔ راست بسته می‌شدند. هم زنان و هم مردان پیراهنهایی می‌پوشیدند که یقهٔ آنها با قیطان یا مروارید تزیین می‌شد. دِروویل[1] گفته که پیراهنها در قرن هجدهم میلادی کوتاهتر بودند و یا روی سینه با بندها و دگمه‌ها، و یا در بالا با سنجاق یا گل سینهٔ جواهرنشان بسته شده و با مخمل، لبه دوزی می‌شدند. دیگر ناظران معاصر توضیح داده‌اند که پیراهنهای زنانهٔ ابریشمی، کتانی یا نخی، همراه با زیرپیراهنهای تا زانو، پوشیده می‌شده است[134]. در قرن نوزدهم میلادی، سردمداران، عُلما و مردان طبقهٔ متوسّط، پیراهنهای چلوار[2] سفیدرنگ به تن می‌کردند. زنان والامقام در خانه پیراهنهای نخی سفید و هنگام دید و بازدید، انواعی که با قیطان یا ابریشم سیاه یا رنگی تزیین می‌شد، می‌پوشیدند. زنان طبقهٔ متوسّط، انواع سفید یا با طرحهای کوچک را در خانه و پیراهنهایی که با ابریشم سیاه تزیین می‌شد را هنگام دید و بازدید به تن می‌کردند[135]. در شهرهای پیشرفته، پیراهنهای مردانه از بافته‌های متنوّعی دوخته می‌شود و معمولاً پیرو سبکهای اروپایی هستند. پیراهنهای زنانه در میان مردم ایلیاتی و روستایی، اغلب از چیتهای گلدار به رنگ روشن می‌باشد.

Pirāhan-e morād «پیراهن مُراد» (به معنی «جامهٔ حاجت[136]»): پیراهنی که به صورت یک رسم از پارچهٔ خریداری شده با پول فطریّه در روز ۲۷ رمضان و بین نماز ظهر و عصر در مسجد دوخته می‌شد و با این عقیده پوشیده می‌شد که این پیراهن، عبادتهای زنان را تحقّق می‌بخشد.

---

1. Droville. 2. poplin.

Pūstin «پوستین»: قبای فراخِ آستین‌بلند، همچون عبا (q.v.)؛ دوخته‌شده از پوست گوسفندی که پشمش چیده نشده باشد و در محلول جوهر مازو به عمل آمده باشد (آش)[1]. قسمت پشمی در داخل قرار می‌گیرد. بالاپوشهای مشابهی از پوستهای سنجاب، قاقُم، سمور و دیگر حیوانات دوخته می‌شد. این سبک از سده‌های میانه رایج بوده است[137]. بیرونِ پوستین که به طور سنّتی زردرنگ است، اغلب با الیاف نخی یا ابریشمی، حاشیه‌بندی می‌شود. در سالهای اخیر، قهوه‌ای تیره و رنگهای دیگر عمدتاً برای صادرات، تولید شده است. پوستینهای دره گز خراسان و کابل به بهترین بودن، شهره هستند. بالاپوش کوتاهِ بی‌آستین از پوست گوسفند «پوستینچه»[2] که دقیقاً تا زیر کمر می‌رسد، از حدود سال ۱۹۷۱م.، رایج بوده است.

Pūtin «پوتین» (فرانسه: bottine): نیم‌چکمه‌ای که کمی تا بالای قوزک می‌رسد و معمولاً از چرم با زیرهٔ ضخیم درست می‌شود.

Qabā «قبا»: ردای رویی بلندی که در جلو تا پایین دگمه می‌شود. راینولد نیبور[3]، در قرن هجدهم میلادی در مورد شباهت بین این تن‌پوش و رداهای بلندی که مردان در حجّاریهای تخت جمشید به تن کرده‌اند، اشاره کرده است (نک. فصل دوّم). اینکه تاریخ این تن‌پوش تا این اندازه به عقب برگردد، قابل اثبات نیست، ولی مسلّماً از سده‌های میانه، حدّاقلّ توسّط مردان بلندمرتبه، پوشیده می‌شده است[138]. بنا به گفتهٔ شاردن در قرن هجدهم میلادی، قبا در بالاتنه چسبان بوده و گریبان آن از سمت چپ به راست و در زیر بغل دگمه می‌شد. آستینهای تنگ و بلند یا روی مچ بالازده می‌شد یا به پشت برگشته و دگمه می‌شد[139]. «مَروی»[140] در قرن هجدهم میلادی به قباهایی از جنس کرباس آبی (قدک)[4] اشاره کرده که مردم عادیِ مرو آن را می‌پوشیدند. یک قبای ظریف نمونهٔ دورهٔ زندیّه در موزهٔ مردم‌شناسی تهران نگه‌داری می‌شود[141]. در قرن نوزدهم میلادی، قبا تا قوزک پا امتداد داشت و از جلو تا پایین باز بود. همچون تمام دوره‌ها، کیفیّت پارچه‌ها نشان‌دهندهٔ مکنت صاحبش می‌باشد[142]. امروزه این تن‌پوش عمدتاً توسّط مُلایان پوشیده می‌شود. بالاتنهٔ این قبا از انواع قدیمیتر آن گشادتر است، ولی هنوز هم در جلو پیچانده می‌شود.

Qamiṣ، qamiṣa «قَمیص، قمیصه»: لباس یا پیراهن نخی[143]. طبق گفتهٔ شاردن[144]، پیراهن زنانه در دورهٔ صفویّه «قَمیص» خوانده می‌شد.

Qazāgand، qazāgand، kajāgand، kajāgand، kazāgand، kažāgand، kazāgand، kažāgand

1. āš. 2. pūstinča. 3. Reinhold Niebuhr.
4. qadak.

«قَزاگَند، قزاغَند، کَجاگند، کَجاغَند، کزاگند، کژاگند، خزاگند، کژاغند»: بالاپوشی از پارچهٔ کلفتِ دولایه که به طور انبوهی با ابریشم خام به عنوان لباس جنگ، تودوزی می‌شد.

Rānin یا rānayn «رانین، رانَین»: نیم‌شلوار یا ران‌پوشی[1] برای رانها (rān). انوری[145] «رانَیْن» را با حسین و «ـَ ین» همقافیه کرده که سیلاب دوّم مانند تثنیهٔ عربی تلفّظ می‌شود. ولی دیگر نویسندگان، آن را پسوند وصفیِ «ین» فارسی، در نظر گرفته‌اند[146].

Redā «ردا»: بالاپوش یا قبایی که روی دیگر تن‌پوشها، پوشیده می‌شود[147].

Rūband, rūbanda «روبند، روبنده»: پوششی برای صورت که شامل پارچه‌ای سفید و مستطیلی‌شکل است با روزنه‌ای مشبّک در یک سو، به گونه‌ای که قسمت مشبّک روی چشمها قرار می‌گیرد[148]. این واژه توسّط «رومی»[149] به کار رفته و تا آخر دورهٔ قاجار، مرسوم بوده است[150].

Rūsari «روسری»: نک. «چارقد» čarqad.

Šab-kolāh «شب‌کلاه»: کلاهِ شب (عرقچین). به طور معمول در میان پوشاکی بود که به عنوان هدیه از خانهٔ عروس برای داماد فرستاده می‌شد[151]. شاردن ذکر کرده است که در قرن هفدهم میلادی، دخترها شب‌کلاههای کوچک و دختران اعیان، شب کلاههای حاشیه‌دوزی شده با جواهر و مروارید، به سر می‌گذاشتند[152].

Šāl «شال»: شال یا اشارپی (شال‌گردن) که به دور کمر (شال کمر) و یا سر پیچیده می‌شود. در دورهٔ صفویّه، اشراف شالهای پهن ظریفی از کشمیر یا پارچه‌های گران‌قیمت دیگر، و زنان انواع باریکتری را روی لباسهایشان می‌بستند[153]. در چهل‌ستون و عالی‌قاپوی اصفهان (qq.v.)، نقّاشیهایی از همان عصر وجود دارد که در آن برخی از زنان، چنین شالهایی را بسته‌اند[154].

در قرن هجدهم میلادی، زنان شالهای کوچکی به روشهای مختلف روی سر خود می‌بستند. مثلاً به دور گردن می‌پیچیدند یا روی فرق سر، با گرهی به شکل گل می‌بستند[155] و دنباله‌هایش را روی شانه و از پشت به پایین می‌انداختند. در قرن نوزدهم میلادی، شالهای کتان و زربفت ابریشم، پوشیده می‌شد[156]. هنوز هم روحانیّون شال می‌بندند. با وجود این برخی ترجیح می‌دهند که قبای بدون شال به تن کنند. سیّدها، شالهای سادهٔ مشکی یا سبز و دیگران سفید ساده می‌بندند. کشاورزان در حومه‌ها، هنوز هم شال می‌بندند.

Šal-e Kolāh «شال کلاه»: در اوایل دورهٔ قاجار، نواری از پارچهٔ ظریف (شال)، دور سربند مردان والامرتبه پیچیده می‌شد[157]. بعدها این نوارهای کلاه، مقولهٔ اصلی لباس رسمی شد و

1. cuisses.

اصطلاح «شال‌کلاه»، در اشاره به کلّ جامهٔ رسمیِ وزیر یا دیوان‌سالار والامرتبه در مراسم سلطنتی، به وجود آمد. بنابراین پوشیدن «شال‌کلاه»، کنایه‌ای برای لباس در موقعیّتهای رسمی، است[158].

Šalita «شَلیته»: دامن کوتاه گشاد و پُرچین که سابقاً زنان روی شلوار می‌پوشیدند و هنوز هم در لباس محلّی بعضی نواحی دیده می‌شود (نک. فصل بیست و دوّم). این دامن از دامنهای بالرین‌های اروپایی اقتباس شده بود[159] و در ناحیهٔ کمرگره می‌خورد[160].

Šalvār «شلوار»: شلوارهای گشاد با تفاوتهای بسیار در بافت و جزئیّات، که زنان و مردان در ایران از روزگار قدیم به پا می‌کردند. همچنین نک. «تنکه» tonoka و «چاقچور» čāqčūr.

Sarāgūš «سَراگوش، سراغوش، سراغوج، سراغُج»: sarāgoj, sarāgūj, sarāgūš, کیسهٔ پارچه‌ای یا توری گاه با یک ملحفه که زنان موهایشان را در آن می‌پیچیدند[161].

Sarandāz «سرانداز، سرپوش»: sarpūš, روسری زنانه. همچنین نک. «چارقد» čārqad.

Sarband «سربند»: پارچه‌ای که به دور سر پیچند[162]. همچنین نک. مدخل «عمامه» واقع در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵.

Sardāri «سرداری»: نوعی کت فراک که تا زانوها می‌رسد. سرداریهای مردان والارتبه در دورهٔ قاجار از پارچه‌ای گرانبها، مانند زربفت ابریشم و سگکهای زینتی به جای دگمه‌ها، دوخته می‌شد[163]. بنابر گفتهٔ کلانتر ضرّابی[164]، دیوان‌سالاران در این زمان سرداریهایی از ماهوت یا زربفت ابریشم که با همان پارچه یا با پوست سمور، سنجاب یا پوست برهٔ بخارا آستردار می‌شد، به تن می‌کردند. همسران دیوان‌سالاران و بازرگانان، سرداریهایی که زیر کمر چین‌دار بود، می‌پوشیدند. سرداریهایی که در خانه پوشیده می‌شد از زربفت ابریشم کرمان، ماهوت یا بَرَک و آنهایی که برای دید و بازدید پوشیده می‌شد، از کشمیر یا مخمل اروپایی، با انواع تزئیناتِ گلابتون بود.

Sedra «سِدره»: پیراهن نخی گشاد و تا زانوی سفید که توسّط زرتشتی‌ها پوشیده می‌شود. این پیراهن، آستین کوتاه و بی‌یقه است، و در جلو و روی سینه که کیسه‌ای کوچک بر آن دوخته شده، باز می‌باشد. هر پسر زرتشتی باید هنگام رسیدن به سنّ بلوغ (۱۵ سالگی) آن را به تن کند. کمربند ویژه‌ای (نک. «کُستی» Kosti) روی «سدره» بسته می‌شود[165].

Šenel «شنل»: ردای بی‌آستینِ گشاد و جلوباز که معمولاً مردان در زمستان می‌پوشند. اغلب پادشاهان قاجار و همچنین رضاشاه پهلوی در سالهای اوّل حکومت خود، این شنلها را به تن می‌کردند. بنابر گفتهٔ کلانتر ضرّابی[166] در دوران قاجاریّه، زنان دیوان‌سالاران و بازرگانان نیز به هنگام دید و بازدید، شنلهای ماهوتی، مخملی یا زربفت ابریشمی به تن می‌کردند. امروزه شنلها

در میان مردان از مُد افتاده، ولی گاهی توسّط زنان خیلی شیک‌پوش، پوشیده می‌شود.

Ṣodra، ṣadriya یا ṣedriya «صُدره، صُدریه، صِدریه[167]: نوعی نیمتنهٔ بی‌آستین یا پشت‌باز، که تا اندازه‌ای جلوباز بوده و سه منفذ برای ورود سر و بازوها دارد[168].

Šowlā «شولا»: خرقهٔ پشمی شبیه به جُبّه که روستاییان، کردها و درویشان می‌پوشند[169].

Sūf «صوف»: پشم یا بافتهٔ پشمی. استعمال این واژه در اسرارالتّوحید در قرن دوازدهم میلادی، باعث شد که محقّقان گمان برند این واژه در گذشته به تن‌پوشی اشاره داشته که مانند درّاعه از نوع خاصّی پارچهٔ پشمی دوخته می‌شده یا آنکه به روش خاصّی برش خورده و تولید می‌شده است. در شعری از حافظ[170]، این کلمه همچنین به معنای تن‌پوش، آمده است[171].

Taḥt al- ḥanak، taḥt-e ḥanak «تحت‌الحنک، تحت حَنَک» (عربی و فارسی): قسمتی از دستار که از زیر چانه گذشته، یا دنباله‌هایی که زیر چانه بسته می‌شود. همچنین نک. مدخل «عمامه»، در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵[172].

Tāj «تاج»: تاج (q.v.) و همچنین کلاه ویژهٔ پیروان قزلباشِ شاه اسمعیل اوّل صفوی (۹۰۷-۳۰ق./۱۵۰۱-۲۴م.؛ نک. «تَرک» tark). بنا به گفتهٔ آدام اولریوس[1] و انگلبرت کمپفر[2]، کلاهی حاشیه‌دوزی‌شده، معمولاً از تَرکهای نمدی بوده و درویشان در قرن هفدهم میلادی به سر می‌گذاشتند[173]، که به «تاجِ مولوی»، «تاجِ پوست» (به معنی تاج از پوست بره) و امثال آن، نامیده می‌شد[174]. در کُشتی سنّتی که متّصل به مراتب درویشی بود، قهرمان کلاهی به نام «تاج فقر» (تاجِ درویش) دریافت می‌کرد[175].

Ṭāqiya «طاقیه»: کلاه بلند مخروطی، مانند همانها که درویشان بر سر می‌گذارند. کلاهی که توسّط سربازان عثمانی به سر گذاشته می‌شد، به «طاقیهٔ ترکمنی» معروف بود[176].

Tark «تَرک»: خُود (نک. ḵūd) یا تَرک کلاه. شاه اسمعیل اوّل صفوی به منظور مجهّز کردن پیروان شیعهٔ خود با نشانی خاصّ، به آنها امر کرد که کلاه دوازده تَرکی (تاج دوازده تَرک) از ماهوت قرمز «سَقِرلات»[3]، همراه با نام یکی از دوازده امام بر هر تَرک، به سر بگذارند[177]. آنها به خاطر این کلاه[178] به قزلباش (به معنای «سرقرمز») معروف شدند.

Ṭaylasān «طَیلَسان»: عبای گشاد بلندی که روی شانه‌ها می‌انداختند. بنابر گفتهٔ دُزی[4] [179]، روی سر نیز کشیده می‌شد. در واقع لباس رسمی قضات، وکلا، صوفی‌ها، مدرّسان الهیّات و کشیشان مسیحی بود؛ ولی بعدها در میان رجال و دیگر مردان کشورهای اسلامی، مرسوم گردید.

---

1. Adam Olearius. 2. Engelbert Kaempfer. 3. saqerlāt.
4. Dozy.

Tonoka، tonbān «تُنُکه، تُنبان»: شلوار (نک. šalvār)، مخصوصاً نیم‌شلواری تنگ و چرمی که به طرز جالبی گلدوزی می‌شد و حریفان کشتی سنّتی به تن می‌کردند. آنها در کمر بسیار چسبان بود و تا زیر زانوها می‌رسید. در «تُنُکهٔ آینه»، آینهٔ کوچکی وجود داشت که روی هر پا بر کاسهٔ زانو دوخته می‌شد تا نشان دهد که پوشندهٔ آن، قهرمانی است که اجازه نمی‌دهد زانوهایش به زمین خورده شود. «تنکهٔ میخچه» با طرحهای گلدار بزرگی تزیین می‌شد که از حلقه‌های نخی زبر درست شده وبه منظور خراشیدن پوست کُشتی‌گیر حریف طرّاحی شده بود. سابق بر این، تنکه، جامهٔ مخصوص قهرمانان بود که از پیش، مراسم ویژه‌ای جهت پوشاندن آن برگزار می‌شد[180]. تُنُکه در زمان قاجار، همچنین واژه‌ای از برای نوعی زیرشلواری مردانه بوده است. این نام هنوز برای زیرشلواری زنانه، به کار می‌رود.

Yal «یَل»: بالاپوش آستین‌دار زنانه از پارچه‌ای کلفت[181].

Zereh «زره»: بالاپوش آستین کوتاهِ فلزّی که از حلقه‌ها و نوارهای فولادی درست شده و بدن را از گردن تا کمر، می‌پوشانید. نک. «جوشن» jowšan[182].

Zonnār «زُنّار»: رشته‌ای با آویز صلیب که مسیحیان دور گردن می‌انداختند. در ادبیّات فارسی این کلمه گاهی برای کمربند زرتشتی نیز به کار برده می‌شود. نک. «کُستی» kosti.

پی‌نوشتها

[1]. Olivier, III, pp. 222. 280, quoted by Rajabi, p. 38; Niebuhr, p. 108.

۲. رجبی، ص ۴۰؛ سلطان احمد، ص ۳۹.

۳. جواهر کلام، صص ۵۴-۵۵.

[4]. Doerfer, II, pp. 29-30.

۵. در مورد آرخالق سنبوسه نک. شاملو، احمد، کتاب کوچه، حرف آ، ش. ۱۷۷۶-۷۸.

۶. ج ۱، ص ۶۶.

۷. صص ۲۴۸-۲۴۹.

۸. بهنام، ۱۳۳۸ش/۱۹۵۹م. ص. ۹، به نقل از گاسپار دروویل.

۹. کلانتر ضرّابی، ص ۲۵۰.

۱۰. بهنام و دانشور، ۱۳۷۷ش./۱۹۵۸م.، ص ۱۱.

۱۱. مجمل، به تصحیح بهار، ص. ۳۶۱؛ دهخدا، ذیل واژه.

[12]. Doerfer, II, pp. 297-98.

۱۳. رومی، ۱۹۲۵-۲۹، ج ۳، ص ۳۹؛ ج ۵، ص ۴۹۷؛ همان، ۱۳۴۲ش./۱۹۶۳م. ج ۷، ص ۲۱۲؛ سعدی، بوستان، صص ۱۳۱-۳۴۵؛ دُزی، صص ۷۸-۸۱ (از متن اصلی) ذیل واژه.

۱۴. ص ۱۹۶.

۱۵. در مورد بسط این کاربرد در معنای «فرمانده» نک. اسکندربیگ، ج ۱، ص. ۶۷۸.

۱۶. ص ۱۹۴ متن ترجمه.

[17]. pp.62-65.

۱۸. و نیز، افغانی‌نویس، ص ۴۸.

[19]. p.160.

۲۰. دهخدا، ۱۳۵۸ ش./۱۹۷۹م. ص ۱۱۹؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، صص ۵۱۰-۵۱۱.

[21]. Doerfer, II, pp. 84-85.

۲۲. اسکندربیگ، ج ۱، ص ۳۸۲؛ مروی، ج ۲، صص ۵۶۸، ۷۷۲.

[23]. Niebuhr, p.176; Olivier, III, p. 222, both cited in Rajabi, p.38.

[24]. Doerfer, III, pp. 29-31.

۲۵. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹م.، ص ۱۰؛ دهخدا، ذیل واژهٔ حجاب؛ رایس، ص ۱۶۴ از متن ترجمه.

۲۶. سیاسی، ص ۷۰.

۲۷. اسکندربیگ، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲۸. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۹۸، پاورقی ۱؛ سلطان احمد، ص ۶۲.

[29]. Doerfer, III, pp. 23-25.

۳۰. و نیز دهخدا، ذیل واژه.

۳۱. رومی ۱۹۲۵-۲۹، ج ۵، صص ۱۲۲ و ۱۲۴؛ نظام قاری، ص ۱۹۸؛ گوهرین ج ۴، صص ۱۱-۱۲؛ احتشام السلطنه صص ۲۱۴، ۲۱۹.

۳۲. کلانتر ضرّابی، ص ۲۵۰؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷ ص ۵۱۰؛ رایس، ص ۱۶۰ از متن ترجمه.

۳۳. جواهر کلام، صص ۵۴-۵۵.

۳۴. بهنام، ۱۳۸۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، صص ۱۱-۱۲ به نقل از دالمانی.

۳۵. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، صص ۳۵۰-۳۵۱.

[36]. Rice, p.73.

۳۷. بهنام و دانشور، صص ۱۸-۲۱؛ محجوب، ص ۱۴؛ دهخدا، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م.، ص ۱۱۶.

۳۸. شاملو، ش ۳۲۵.

۳۹. لغت فرس، به تصحیح دبیرسیاقی، ص ۱۳۴، ذیل واژه.

۴۰. دهخدا، ذیل واژه برقع، پیچه؛ انجوی شیرازی ، ج ۲، صص ۱۳۶۵، ۲۲۱۱؛ محمدپادشاه، ج ۱، ص ۱۱۲۰، ج ۲. صص ۱۴۳۰ و ۱۴۳۲.

۴۱. اوحدالدّین، ص ۳۸؛ مقالات شمس، صص ۱۵۰، ۱۰۰۳.

۴۲. فروزانفر، در اوحدالدّین ص ۲۹۴.

۴۳. برهان قاطع، به تصحیح معین، ج ۲، ص ۶۶۹؛ مرعشی، ص ۶۵؛ ملکوتی، ص ۴۶۹؛ دوزی صص ۱۲۲-۱۲۵؛ خاقانی، صص ۲۶ و ۲۴۵.

۴۴. مقریزی در دُزی ذیل واژه؛ کاشانی در دوئرفر، ج ۳، صص ۱۱۰-۱۱۱ از متن انگلیسی.

۴۵. ص ۶۲.

۴۶. حافظ، صص ۱۰۱ و ۲۷۸ و نیز Dozy, pp. 174-75.

۴۷. محمد بن منور، ج ۲، صص ۴۵۷-۵۸؛ گوهرین، ذیل واژهٔ هزار میخی.

۴۸. دهخدا، ذیل واژه.

۴۹. جواهر کلام، صص ۵۴-۵۵؛ بهنام، ۱۳۳۹ ش./ ۱۹۶۰ م.، ص ۷.

۵۰. صص ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۲ از متن ترجمه.

۵۱. ج ۴، ص ۲۱۸ از متن ترجمه.

۵۲. بهنام، ۱۳۳۸ ش./۱۹۵۹م.، ص ۱۱.

۵۳. صص ۱۶۴-۱۶۵ از متن ترجمه.

۵۴. ص ۶۲.

۵۵. به تصحیح فیّاض، صص ۲۲۹، ۳۵۱، ۴۵۷، ۷۳۳، ۸۱۴.

[56]. cf. Dozy, pp.168-72.

۵۷. محمدبن منوّر، ج ۲، صص ۵۶۰-۵۶۱.

۵۸. رشیدالدّین، تاریخ غزنه، ص ۲۳۸.

۵۹. ناصرخسرو ۱۳۴۵ ش./۱۹۷۵ م.، ص ۱۲۰؛ همان ۱۳۰۷ش./ ۱۹۲۸ م.، ص ۵۶؛ انوری، ج ۱، ص ۴۱۶؛ بیهقی به تصحیح فیاض، ص ۲۳۳.

۶۰. دهخدا، ذیل واژه؛ محمّدبن منوّر، صص ۹۵،۱۴۶،۲۱۲،۲۲۳،۲۲۴ و نیز Dozy, pp. 309-15.

۶۱. ص ۴۱۶.

۶۲. محمّدبن منوّر، ج ۲، ص ۵۲۰؛ عطّار، صص ۲۰۷، ۲۹۱.

۶۳. نظام قاری، ص ۲۰۲.

۶۴. دهخدا، ذیل واژه.

۶۵. بهنام، ۱۳۳۸ش. / ۱۹۵۹م.، ص ۶؛ رجبی، ص ۳۸.

۶۶. ص ۲۴۹.

۶۷. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷، ص ۳۰۴.

۶۸. ص ۷۳ از متن ترجمه.

۶۹. آبادی باوی، ج ۱، صص ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۵۲۱، ۵۳۰، ۵۴۵، ۶۷۵.

۷۰. محجوب، صص ۳۹، ۱۶۳.

۷۱. برهان قاطع، ذیل واژه؛ نظام قاری، ص ۲۰۴.

۷۲. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷، ص ۹۹.

۷۳. خاقانی ، ص ۳۰۱؛ محمّدبن منوّر، ج ۲، ص ۴۶۵.

۷۴. بیهقی، به تصحیح فیاض، صص ۷۷-۷۸، ۲۳۳، ۳۱۱، ۳۱۶ - ۱۷، ۳۲۵، ۴۶۱.

[75]. Doerfer. IV, p. 279.

۷۶. رجبی ص ۳۸.

۷۷. جمال‌زاده، ۱۳۳۹ش. / ۱۹۶۰ م.، ص ۲۰.

[78]. Doerfer, III, pp. 9-11.

۷۹. نک. فصل دهم؛ و نیز سلطان احمد، ص ۱۳، ۷۰، ۲۳۱.

۸۰. بهنام، ۱۳۳۸ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۸.

۸۱. اسکندر بیگ، ج ۱، صص ۳۲۹؛ مروی، ج ۱۷، صص ۴۹۰، ۶۳، ۲۳۳، ۲۶۰، ۳۴۷، ج ۲، صص ۶۴۳، ۷۶۷، ۸۱۷۷؛ ج ۳، صص ۱۱۲۰، ۱۱۶۹.

۸۲. بیهقی، به تصحیح فیّاض، ص ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۳۳، ۷۳۳.

۸۳. کلانتر ضرّابی، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ سلطان احمد، صص ۶۴، ۱۱۶.

۸۴. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۹۸.

۸۵. برهان قاطع، ذیل واژه؛ حدود العالم، ترجمهٔ مینورسکی، ص ۱۱۰.

۸۶. ترجمهٔ مینورسکی، ص ۱۰۳.

۸۷. در مورد تولید جورابها در قزوین نک. آبادی باوی، صص ۱۴۱، ۵۰۷، ۵۰۸.

۸۸. ج ۴، صص ۲۱۲-۲۱۳ و ۲۱۸ از متن ترجمه.

۸۹. رجبی، ص ۳۸.

۹۰. صص ۲۴۸-۲۴۹.

[91]. cf. Doerfer, III, p. 8; Dozy, p.126; و نیز

[92]. Doerfer, III, pp. 185-90.

۹۳. دهخدا، ذیل واژه؛ نظام قاری، ص ۱۹۹.

۹۴. بوستان، باب ۵، ص ۳۳۳۱.

۹۵. مثلاً، مسعود سعد، ص ۲۲۰.

۹۶. آبادی باوی، ص ۲۹.

۹۷. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷، ص ۳۳۶؛ شهریار، ص ۵۹۱.

۹۸. نظام قاری، ص ۱۶۱؛ فرّخ، ص ۶۷۹.

۹۹. ۱۳۶۷ ق./ ۱۹۴۷ م.، ص ۱۸۸.

۱۰۰. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ جواهر کلام، ص ۵۴.

۱۰۱. صص ۲۴۸، ۲۵۰.

۱۰۲. کوتزبو، صص ۱۱۸-۱۱۹ از متن ترجمه.

۱۰۳. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۱۱ به نقل از دالمانی؛ شهریار، ص ۵۹۱.

۱۰۴. بهنام، ۱۳۳۶ش./ ۱۹۵۷ م.، ص ۳۳ با تصویر، ص ۲۹۰.

۱۰۵. ص ۹۸.

۱۰۶. دهخدا، ذیل واژه.

۱۰۷. بهنام، دانشور، صص ۲۰-۲۲؛ معین، صص ۲۴۳-۲۵۳.

۱۰۸. سیاسی، ص ۴۲؛ محجوب، ص ۱۴۴.

۱۰۹. عثمان مختاری، ص ۵۷۹، تاریخ سیستان، ص ۲۸۴؛ منوچهری، ص ۱۱۵.

۱۱۰. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ بهنام و دانشور، ص ۱۶۰.

۱۱۱. نظام قاری، ص ۲۰؛ انصافپور، صص ۲۹۹-۳۰۰.

۱۱۲. بهنام و دانشور، صص ۱۶-۲۰.

۱۱۳. ج ۲، ص ۷۷۵.

[114]. cf. Dozy, pp. 389-93.

۱۱۵. در مورد مچ‌پیچ مردان در قاسم‌آباد گیلان، نک. بهنام، ۱۳۳۶ ش./ ۱۹۵۷م.، ص ۲۹. و تصاویر ۱۱ و ۱۲ صدیق، صص ۲۶-۲۷.

۱۱۶. حافظ، ص ۱۶۲؛ محمّدبن منوّر، ج ۲، صص ۴۵۹-۴۶۰ و نیز Dozy, pp.180-81

۱۱۷. کلانتر ضرّابی، ص ۲۴۸.

۱۱۸. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۱۲.

۱۱۹. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، صص ٦-۷.

۱۲۰. مثلاً مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۱۲۱. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱؛ کوتزبو، ص ۱۱۹ از متن ترجمه.

۱۲۲. رایس، ص ۱۲۱ از متن ترجمه.

۱۲۳. کلانتر ضرّابی، صص ۲۲٦، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۰.

۱۲۴. دهخدا، ذیل واژه؛ و نیز گوهرین، ج ۲، ص ۲۳۹.

۱۲۵. محجوب، صص ۱۵، ۸۲، ۱۷۸.

۱۲٦. نظام قاری، ص ۱۹۷.

۱۲۷. اعتصام السلطنه، صص ۱۲، ۱۹-۲۰.

۱۲۸. بهنام و دانشور، صص ۱۹-۲۰؛ برهان قاطع، به تصحیح معین، ج ۱، ص ۴۱۸.

۱۲۹. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۱۲ به نقل از دالمانی.

۱۳۰. لغت فرس، به تصحیح دبیرسیاقی، ص ۱۵۹؛ چهار مقاله به تصحیح قزوینی، ص ۹۱؛ نظام قاری، صص ۱۲۷، ۱۵۱، ۲۰۱، ۲۰۳؛ بهنام ۱۳۳۸، ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ٦ به نقل از دالمانی؛ رجبی، ص ۳۸؛ بهمن بیگی، ص ۲۸۰.

[131]. Scarce.

۱۳۲. به تصحیح دبیر سیاقی، ص. ۴۲.

۱۳۳. نظام قاری، ص ۱۹۷؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، صص ۵۵؛ رایس، ص ۱٦۴ از متن ترجمه.

۱۳۴. بهنام ، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۵، ۹، ۳۸، ۴۰.

۱۳۵. کلانتر ضرّابی، صص ۲۴۸-۵۰.

[136]. cf. Massé, *Croyances*, p.140.

۱۳۷. محمّدبن منوّر، ج ۱، ص ۲۴؛ رومی، ۱۹۲۵-۲۹ م.، ج ۵، صص ۱۲۲، ۱۳۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ج ٦، ص ۲۸۴.

۱۳۸. بیهقی به تصحیح فیّاض، ص ۱۹۱؛ محمّدبن منوّر؛ ج ۲، صص ۵۵٦-۵۵۷؛ حافظ، ص ۲۸۳.

۱۳۹. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۵.

۱۴۰. ج ۲، ص ۷۴۳.

۱۴۱. ضیاءپور، ص ۳۸۴، تصویر ۲۳۵.

۱۴۲. کلانتر ضرّابی، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ کوتزبو، ص ۱۱۸ از متن ترجمه.

[143]. Dozy, pp. 349-52.

۱۴۴. ج ۴، ص ۲۱۷ از متن ترجمه.

۱۴۵. ج ۲، ص ۷۰۷.

۱۴۶. محمّدبن منوّر، ج ۱، ص ۱۸۷، ج۲، ص ۹۲۳؛ چهار مقاله، به تصحیح قزوینی، ص ۵۳، ش ۴۰؛ فخر مدبّر، صص ۱۴۷، ۳۶۹، ۵۲۷.

۱۴۷. محمّدبن منوّر، ج ۱، صص ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۷۷؛ فخر مدبّر، صص ۱۷۹، ۵۲۷۷؛ واعظ کاشفی، ص ۲۰۰؛ بیهقی به تصحیح فیّاض، ص ۲۲۹.

۱۴۸. بهنام ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۱۲ به نقل از دالمانی؛ رایس، صص ۳۲، ۱۲۴ از متن ترجمه؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ برای تصاویر نک. شاردن، ص ۲۱۵ از متن ترجمه، دهخدا، ذیل واژه حجاب و نیز Macgregor, p. 260.

۱۴۹. ۱۹۲۵-۲۹ م.، ج ۵، ص ۲۱۱.

۱۵۰. کلانتر ضرّابی، ص ۲۶۶.

۱۵۱. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۳۵۰؛ کلانتر ضرّابی، ص ۲۶۵.

۱۵۲. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۳۳.

۱۵۳. بهنام، ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، صص ۵ و ۷ به نقل از شاردن.

۱۵۴. جواهر کلام، ص ۵۳.

۱۵۵. رجبی، ص ۴۰.

۱۵۶. کلانتر ضرّابی، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ کوتزبو، ص ۳۸، از متن ترجمه؛ بهنام ۱۳۳۹ ش./ ۱۹۶۰ م.، ص ۷ و تصاویر صص ۸-۹؛ صدیق، ص ۲۶ و نیز Waring, p. 57; Niebuhr, p. 176; Olivier, III, p. 219, واقع در رجبی، ص ۳۸.

۱۵۷. کوتزبو، ص ۱۱۹ از متن ترجمه؛ و نیز Waring, p. 57; Niebuhr, p. 108; III, Olivier,.

۱۵۸. دهخدا، ذیل واژه.

۱۵۹. بهنام ۱۳۳۸ ش./ ۱۹۵۹ م.، ص ۷؛ دهخدا، ۱۳۵۸ ش./ ۱۹۷۹ م.، صص ۱۱۹-۱۲۲.

۱۶۰. بهنام ۱۳۳۹ ش./ ۱۹۶۰ م.، ص ۷؛ دهخدا، ۱۳۵۸ ش./ ۱۹۷۹ م.، صص ۱۱۹-۱۲۲.

۱۶۱. نظام قاری، ص ۲۰۰؛ انجوی شیرازی، ج ۱۷، ص ۱۰۱۱.

۱۶۲. نظام قاری، ص ۱۰۷.

۱۶۳. محجوب، ص ۱۴۴.

۱۶۴. صص ۲۴۸-۲۵۰.

۱۶۵. دهخدا، ذیل واژه؛ بهنام و دانشور، ص ۲۲۰.

۱۶۶. ص ۲۵۰.

[167]. Dozy, p.234.

۱۶۸. محمّدبن منوّر، ج ۲، ص ۵۴۲.

۱۶۹. دهخدا، ذیل واژه.

۱۷۰. ص ۱۷۵.

۱۷۱. نک. محمّدبن منوّر، ج ۲، ص ۵۴۰.

۱۷۲. دهخدا، ذیل واژه؛ منوچهری، ص ۱۸۷؛ صائب تبریزی، ج ۴، ص ۱۷۵۷.

[173]. Dozy, pp. 96-97.

۱۷۴. واعظ کاشفی، صص ۱۸۴-۹۵.

۱۷۵. انصافپور، ص ۲۱۹.

۱۷۶. اسکندربیگ، ج ۱، صص ۱۹، ۲۵، ۳۲، ۵۲۷؛ دهخدا، ذیل واژه.

۱۷۷. اسکندربیگ، ج ۱، ص ۱۹.

۱۷۸. در مورد تُرک‌ها و شکلشان، نک. صدیق، ص ۲۳، و شکل ۱.

[179]. pp. 241-48, 262-64.

۱۸۰. واعظ کاشفی، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ انصافپور، صص ۵۹، ۲۲۴-۲۲۵؛ شاملو، ش ۳۴۵۳.

۱۸۱. جواهر کلامی، ص ۵۲؛ بهنام ۱۳۳۶ ش./ ۱۹۵۷ م.، ص. ۳۳.

۱۸۲. دهخدا، ذیل واژه.

مآخذ

الف ـ فارسی

- آبادی باویل، م.، ظرائف و طرائف یا مضاف و منسوبهای شهرهای اسلامی و پیرامون، تبریز، ۱۳۵۷ش./۱۹۷۸م..

- ابن‌بطّوطه، تحفه‌النّظار فی غرائب‌الامصار و عجائب‌الاسفار، ترجمهٔ محمّدعلی موحّد تحت عنوان سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..

- ابن منوّر، محمّد، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ‌ابی سعید، به تصحیح م. شفیعی کدکنی، ۲ مجلّد، تهران ۱۳۳۶ش/ ۱۹۸۷ م..

- ابوالمعالی، نصرالله، کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م..
- احتشام‌السلطنه، خاطرات، به تصحیح م. موسوی، تهران، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..
- اسعد گرگانی، فخرالدّین، ویس و رامین، به تصحیح م. محجوب، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..
- اسلامی ندوشن، محمّدعلی، صفیر سیمرغ، تهران، ۱۳۵۲ش./۱۹۷۳م..
- اشرف‌الدّین حسینی (نسیم شمال)، کلّیات کتاب باغ بهشت، تهران، بی‌تا.
- افغانی‌نویس، ع.، لغت عامیانهٔ فارسی افغانستان، کابل، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..
- امیر معزّی، دیوان، به تصحیح م. مدرّس رضوی، ۲ مجلّد، تهران، ۱۳۴۰ش./۱۹۶۱م..
- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین، فرهنگ جهانگیری، به تصحیح ر. عفیفی، ۳ مجلّد، مشهد ۱۳۵۱-۵۳ش./۱۹۷۲-۷۴م..
- انصافپور، غلامرضا، تاریخ و فرهنگ زورخانه و گروههای اجتماعی زورخانه‌رو، تهران، ۱۳۵۳ش./۱۹۷۴م..
- انوری، دیوان، به کوشش م. مدرس رضوی، ۲ مجلّد، تهران، ۱۳۴۰ ش./ ۱۹۶۱ م..
- اوحدالدّین کرمانی، مناقب اوحدالدّین کرمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م..
- باقری، م (سرکاراتی)، «ببر بیان»، آینده، س ۱۲، ش ۱-۳، ۱۳۶۵ش./۱۹۸۶م.، صص ۶-۱۹.
- بهاء(الدین) ولَد، معارف، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۲ مجلّد، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۵۲ش./۱۹۷۳م..
- بهمن بیگی، م، «کرزا-کنون»، آینده، س ۱۴، ش ۶-۸، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م. صص ۲۷۹-۸۷.
- بهنام، عیسی، «نمایشگاه لباس مردم قاسم‌آباد»، نقش و نگار، ش ۴، ۱۳۳۶ش./۱۹۵۷م.، صص ۲۷-۳۳.
- همو، «لباس کردها»، نقش و نگار، ش ۷، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م.، صص ۵-۱۰.
- همو، «لباس مردم ایران در قرن ۱۳ هجری»، نقش و نگار، ش ۶، ۱۳۳۸ش./۱۹۵۹م.، صص ۵-۱۳.
- همو و سیمین دانشور، «لباس زرتشتیان ایران»، نقش و نگار، ش ۵، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۷م.، صص ۱۶-۲۲.
- تاریخ بیهقی، به تصحیح خ. خطیب رهبر، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م..
- تحویلدار، میرزاحسین‌خان، جغرافیای اصفهان، به تصحیح م. ستوده، تهران، ۱۳۴۲ش./۱۹۶۳م..
- جلال‌الدین محمّد رومی (مولوی)، مثنوی مولوی، به تصحیح ر. نیکلسون، ۸ مجلّد، لیدن، ۱۹۲۵-۲۹م..
- همو، کلّیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر، ۱۰ مجلّد، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۳م..
- جمالزاده، محمّدعلی، یکی بود و یکی نبود، برلین، ۱۳۳۹ش./۱۹۲۱م..
- همو، فرهنگ لغات عامیّانه، ویرایش مجدّد از م. محجوب، تهران، ۱۳۴۱ ش./۱۹۶۲ م..
- جواهر کلام، ش، «تن‌پوش بانوان ایرانی در گذشته و اکنون»، روزگار نو، س ۵، ش ۲، ۱۳۲۴ ش. / ۱۹۴۵-۴۶، صص ۵۰-۵۵.
- حافظ، دیوان، به تصحیح م. قزوینی و ق. غنی، تهران، ۱۳۲۰ش./۱۹۴۱م..

- حکمت، علی‌اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..

- خاقانی شروانی، دیوان، به تصحیح ض. سجّادی، تهران، ۱۳۳۸ش./۱۹۵۹م..

- خالقی مطلق، جلال، «بار و آئین آن در ایران»، ایران‌نامه، س ۵، ش ۳، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م.، صص ۳۹۲ـ۴۳۸؛ س ۶، ش ۱، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م.، صص ۳۴ـ۷۵.

- همو، «ببر بیان (روئین تنی و گونه‌های آن)»، ایران‌نامه، س ۶، ش ۲، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۸م.، صص ۲۰۰ـ۲۲۷.

- خواب‌گزاری، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م..

- دهخدا، علی‌اکبر، مقالات دهخدا، به تصحیح م. دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م..

- رایس، کلارا، زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان، ترجمهٔ ا. آزاد، تهران، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..

- رجایی، ا.، یادداشتی دربارهٔ لهجهٔ بخارایی، مشهد، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م..

- همو، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م..

- رجبی، پرویز، «لباس و آرایش ایرانیان در سدهٔ دوازدهم هجری»، هنر و مردم، دورهٔ جدید. ش ۱۰۵، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.، صص ۳۸ـ۴۰.

- رشیدالدین فضل‌الله، مکاتبات رشیدی، به تصحیح م. شفیعی لاهوری، پنجاب، ۱۳۶۷ ق./ ۱۹۴۷م..

- رضازادهٔ شفق، س.، فرهنگ شاهنامه، به تصحیح م. شهابی، تهران، بی‌تا.

- زرین‌کوب، عبدالحسین، مجموعهٔ مقالات، تهران، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م..

- سعدی، کلّیات، به تصحیح محمّدعلی فروغی، تهران، ۱۳۲۰ش./۱۹۴۱م..

- همو، بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوّم، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م..

- همو، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م..

- سنایی غزنوی، حدیقة‌الحقیقه و شریعه‌الطریقة، به تصحیح م. مدرّس رضوی، چاپ سوّم، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م..

- سیاسی، علی‌اکبر، گزارش یک زندگی، جلد اوّل، لندن، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..

- شاردن، ژان، سیاحتنامهٔ شارون، ترجمهٔ م. عبّاسی، چاپ دوّم، ۱۰ مجلّد، تهران، بی‌تا.

- شاملو، احمد، کتاب کوچه، ۵ قسمت، ا (الف)، تهران، ۱۳۵۷ـ۶۱ش./۱۹۷۸ـ۸۲م..

- شهریار، م.، کلّیات، به تصحیح ل. زاهدی، تبریز، بی‌تا.

- شیمل، آن ماری، شکوه شمس، ترجمهٔ ح. لاهوتی، تهران، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م..

- صائب تبریزی، دیوان، به تصحیح م. قهرمان، ۴ مجلّد، تهران، ۱۳۶۴ـ۶۷ش./۱۹۸۵ـ۸۸م..

- صدیق، م.، «پوشاک زنان و مردان شاه‌آباد غرب و قصر شیرین»، هنر و مردم، دورهٔ جدید، ش ۲۱،

۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م.، صص ۲۲-۲۷.

- صفی‌پور، علیرضا، منتهی‌العرب فی لغت‌العرب، ۴ مجلّد، تهران، ۱۳۶۳ش./۱۹۵۷-۵۸م..

- ضیاءپور، جلیل، پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا دورهٔ... پهلوی، تهران، ۱۳۴۹ش./۱۹۷۰م..

- عثمان مختاری، دیوان، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۴۱ش./۱۹۶۲م..

- عضدالدوله سلطان‌احمدمیرزا، تاریخ عضدی، به تصحیح ا. نوایی، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م..

- عطار، شیخ‌فریدالدین، مختارنامه، به تصحیح م. شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م..

- عنصری بلخی، دیوان، به تصحیح م. دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۲ش./۱۹۶۳م..

- فخر مدبّر، محمّدبن منصور، آداب‌الحرب والشجاعه، به تصحیح ا. سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م..

- فرّخ، م. سفینهٔ فرّخ، مشهد، ۱۳۳۲ش./۱۹۵۳م..

- فرّخی سیستانی، دیوان، به تصحیح دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۴ش./۱۹۵۵م..

- فلّاح رستگار، ج.، «آداب و رسوم و تشریفات دربار غزنه از خلال تاریخ بیهقی»، یادنامهٔ ابوالفضل بیهقی، مشهد، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.، صص ۴۱۲-۶۷.

- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، ۳ مجلّد، تهران ۱۳۶۴ - ۴۸ ش. / ۱۹۶۷ - ۶۸ م..

- کتزبو، م.، مسافرت به ایران، ترجمهٔ م. هدایت، تهران، ۱۳۴۸ش./۱۹۶۹م..

- کلانتر ضرّابی، عبدالرحیم (سهیل کاشانی)، تاریخ کاشان (مرآت‌القاسان)، به تصحیح ایرج افشار، چاپ سوّم، تهران، ۱۳۵۶ش./۱۹۷۷م..

- س. ص. گوهرین، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ۷ مجلّد، تهران، ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م..

- محجوب، محمدجواد، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج‌میرزا، تهران، ۱۳۵۳ش./۱۹۷۴م..

- محمّد پادشاه، فرهنگ آنندراج، به تصحیح م. دبیر سیاقی، ۷ مجلّد، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..

- مرعشی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م..

مروی، محمّدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، به تصحیح م. ریاحی، ۳ مجلّد، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م..

- مسعود سعد سلمان، دیوان، به تصحیح غ. رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م..

- معین، محمّد، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تهران، ۱۳۲۴ش./۱۹۴۵م..

- مقالات شمس تبریزی، دفتر اوّل، به تصحیح محمّدعلی موحّد، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م..

- مک گریگور، ث. م.، شرح سفری به ایالات خراسان، ترجمهٔ م. مهدی‌زاده، مشهد، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..

- ملکوتی، س. ع.، «برگزیدهٔ مرصادالعباد نجم‌الدین رازی»، آینده، ش ۹-۱۲، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸-۸۹م..

- منوچهری دامغانی، دیوان، به تصحیح م. دبیر سیاقی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۳ش./۱۹۸۴م..

- ناصرخسرو، دیوان، به تصحیح س. تقوی و م. مینوی، تهران، ۱۳۰۷ش./۱۹۲۸م..

- همو، سفرنامه، به تصحیح م. دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م..

- نظام قاری، محمّد، دیوان البسه، به تصحیح م. اصفهانی، استانبول، ۱۳۰۴ق./۱۸۸۶-۸۷م.؛ به کوشش م. مشیری، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م..

- نفیسی، سعید، احوال و اشعار ابوعبدالله جعفربن محمّد رودکی سمرقندی، ۳ مجلّد، تهران، ۱۹-۱۳۰۹ش./۱۹۳۰-۴۰م..

- نفیسی، ناظم‌الاطباء، فرهنگ نفیسی، ۵ مجلد، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۳ ش./ ۱۹۶۴ م..

- نیرومند، م.، واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م..

- واعظ کاشفی سبزواری، فتوّت‌نامهٔ سلطانی، به تصحیح م. محجوب، تهران، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م..

ب - لاتین

- H. d'Allemagne, *Du Khorassan au pays des Bakhtiaris, Trois mois de voyage en Perse*, 4 vols., Paris, 1911.

- R. Dozy, *Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les Arabes*, Amsterdam, 1845.

- G. Droville, *Voyage en Perse, fait en 1812 et 1813*, Paris, 1825.

- R. Kerporter, *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia ... 1817-20*, 2 vols, London, 1821-22.

- C. Niebuhr, *Reisebeschrei bung nach Arabien und anderen umliegenden Ländern* II, Copenhagen, 1778.

- A.G.Olivier, *Oliviers Reise durch das Türkische Reich, Ägypten und Persien ...*, 3 vols., Weimar, 1802-08.

- J.M. Scarce, "A Persian Brassiere", *Art and Archeology Research Papers* 7, June 1975, pp.15-21.

- C. Serena, *Hommes et choses en Perse*, Paris, 1883.

- E.S. Waring, *A Tour to Sheeraz ...*, London, 1807.

فصل بیست و هشتم

مطابقت اصطلاحات جاری در میان گروههای قومی امروزهٔ ایران

هیئت ویراستاران ایرانیکا

این تطابق، برپایهٔ اطّلاعات موجود در فصول سیزدهم تا بیست و ششم، تنظیم شده است.

* حرف «M» معرّف البسهٔ مردانه و حرف «F» معرّف البسهٔ زنانه می‌باشد.

aba «اَبه» = ردا، خفتان (M، هرکی در کردستان)

'abā' «عَباء» = بالاپوش (M، قشقایی)

abā - nemet «اَبا ـ نمت» = ردا، عبا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

'abayye «عَبیّه» = ردا (M، کلیمیان کرد)

adamliq «اَدَملیق» = آویزی گلابی‌شکل (F، ترکمن)

afendi «اَفَندی» = چادرنخی (F، مرکز و جنوب خراسان)

āgābānu «آغابانو» = موسلین (کردی)

ālčāk «اَلچَک» = آستینهای آویزان (F، آذری)

aldani «اَلدَنی» = سربند (F، ترکمن)

alkāleq «اَلخالِق» = کلیجه (M، دریای خزر)

alkāloq «اَلخالُق» = نیمتنه (F، زرزا در کردستان)

amra «اَمره» = پشم دستباف (کلیمیان کرد)

ara tumani «اره تومنی» = زیردامنی (F، آذری)

araqčin «عرقچین» = شب‌کلاه (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

arkaliq «اَرخلیق» = تونیک، نیمتنه، بالاپوش (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

ārkāloq «اَرخالُق» = قبا، نیمتنه (M و F، قشقایی)

asiq «اَسیق» = آویزی به شکل قلب (F، ترکمن)

āstin «آستین» = آستین (F، دریای خزر)

badle «بَدله» = سوزن‌دوزی (F، هرمزگان)

bafta «بَفته» = پارچهٔ گلابتون تزیینی (آذری)

bakari «بَخری» = بالاپوش (F، آذری)

balaq «بَلَق» = شلوار (M و F، ترکمن)

balkāl «بَلکال» = خفتان (F، بختیاری، لُر، بویراحمد)

bandōk «بَندوک» = نک. bandūmi «بَندومی»

bandūmi «بَندومی» = قنداق‌پیچ (بلوچ، پاکستان، افغانستان)

bānzāri «بانزاری» = آستینهای حاشیه‌دوزی‌شده (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

barrak «بَرَّک» = پارچهٔ پشمی (هزاره)

bāšlak «باشلَخ» = ردا (M، دریای خزر)

bāšloq «باشلُق» = اشارپ (F، دره‌گز)

bašmaq «بَشمَق» = نعلین (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

baṭṭūla «بَطّوله» = روبنده (F، نورستان)

bāzü «بازو» = ردای گشاد (F، نورستان)

ben puši «بِن پوشی» = اشارپ (F، هرکی در کردستان)

berk «بِرک» = کلاه (M، قشقایی)

bēzbent «بیزبِنت» = صفحه (M، ترکمن)

bezelik «بِزلیک» = نک. bilezik «بِلزیک»

big bagi «بیغ بَغی» = گره سبیل (F، شاهسون، قره‌داغی)

bijāmā «بیجاما» = شلوار گشاد (F، دریای خزر)

bilezik «بیلِزیک» = دستبندهای سرآستین (F، ترکمن)

bogmaq «بُغمَق» = سربند (F، ایرساری از ترکمن)

bojmāq «بُجماق» = سربند (F، ترکمن، افغانستان)

boqrā «بوقرا» = روبند (F، هرات)

börk «بُرک» = شب‌کلاه (M و F، ترکمن؛ ترکهای طالش)

borük «بُروک» = نک. šopūrma «شُپورمه»

boyama «بُیمَه» = دستمال سر (F، کردی، کرمانشاه)

bū̱kārā'i «بوخارائی» = نک. qazzāqi «قزّاقی»

būl «بول» = حلقهٔ بینی (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

buqaw «بوقَو» = شال‌گردن (F، ترکمن)

bürenğek «بورنجِک» = ردا (F، ترکمن)

čabbaw «چَبّو» = صندل (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

čabit «چَبیت» = شال سر (F، افغانستان؛ بلوچ، پاکستان، افغانستان)، ردا (F، پشتون)، چارقد (M، افغانستان)

čadari «چَدَری» = سرپوش و روبندهٔ دارای چشمی (F، افغانستان)

čādəršāb «چادِرشاب» = چادرشب (F، دریای خزر)

čador «چادُر» = چارقد (F، هزاره، هرمزگان، قشقایی)

čakčur «چَخچور» = ساق‌پیچ (F، شاهسون، قره‌داغی)

čakman «چَکمَن» = خفتان (M، هزاره)

čakme «چَکمه» = چکمه‌های لاستیکی (M، دریای خزر)

čakmen «چَکمِن» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)

čalma «چَلمه» = عمامه (M، کردی، ایروان)

čamūs «چَموس» = چکمه‌های پاشنه بلند (M، ترکی، شمال افغانستان)

čanna «چَنّه» = لوزیهایی با حاشیهٔ ملوّن (F، ترکمن)

čapali «چَپَلی» = نعلین (F، هرمزگان)

čapan «چَپَن» = قبای آستین‌بلند (M، شمال افغانستان)

čapiq «چَپیق» = نیمتنهٔ لبه‌گرد که روی باسن می‌افتد (F، آذری)

čäpkän «چَپکَن» = نیمتنه (F، آذری)

čaplay «چَپلَی» = صندل چرمی (پشتون)

čapli-e robbar «چَپلیِ رُبَّر» = صندل لاستیکی (M، هزاره)

čaplit «چَپلیت» = کفش لاستیکی (M، بیرجند)

čappat «چَپَّت» = نک. Čaplit «چَپلیت»

čapraz «چَپرَز» = صفحهٔ کنده‌کاری شده (F، ترکمن)

čār-tark «چارتَرک» = کلاه چهارترک (M، هزاره)

čarāk Hazārajāt «چَراخ هزاره‌جات» = کفشهای زیره‌کلفت (M، هزاره)

čarāk Sokli «چَراخ سُخلی» = موکاسین چرمی پرداخت نشده (M، هزاره)

čargat «چَرگَت» = دستمال سر (F، شاهسون، قره‌داغی)

čargat «چرغت» = چارقد (F، ترکمن)

čariq «چَریق» = موکاسین (M، شاهسون، قره‌داغی، ترکمن)

čaärkäzi čuka «چارکزی چوخه» = بالاپوش (M، شاهسون، قره‌داغی)

čārok «چارُخ» = کفش (M، طالش، گالش؛ F، کردی، خراسان)

čärok-e kām «چارُخِ خام» = کفش زمخت (M، کردی، خراسان)

čāroq «چارُق» = صندل (M، دره‌گز، سبزوار)

čārqad «چارقَد» = اشارپ (F، قشقایی، کردی، خراسان)

čaršab «چَرشَب» = پوشش رویی (F، شاهسون، قره‌داغی)

čāršāb «چارشاب» = نک. čādəršāb «چادِرشاب»

čāršo «چارشو» = نک. čādərshāb «چادِر شاب»

čekmen «چیکمِن» = ردا (M، ترکمن)

čelteliz «چِلتِلیز» = پیراهن چین‌دار (M، تربت جام، تایباد)

čeršaw «چِرشَو» = چادر پیچازی آبی (F، سبزوار)

čeṭṭ «چِطّ» = قنداق‌پیچ (بلوچ، پاکستان، افغانستان)

čin «چین» = چینهای دامن (F، دریای خزر)

čirpi «چیرپی» = ردا (F، ترکمن)

čoqa «چُقه» = نیمتنه (M، کردی، مهاباد)

čok «چُخ» = بالاپوش (M، کردی، خراسان)

čokka «چُکّه» = بالاپوش (M، هرمزگان)

čollāba «چُلّابه» = سنجاق گل‌سینه (F، هرمزگان)

čoqā «چُقا» = قبا (M، قشقایی)

čoqay «چُقَی» = نعلین (M، ترکمن)

čoqqi «چُقّی» = کفش (F، سبزوار)

čuḳa «چوخه» = بالاپوش (M، شاهسون، قره‌داغی؛ F، آذری)

čuka «چوکه» = جلیقهٔ بی‌دگمه (M، کردی)

čūḳā «چوخا» = قبا (M، هزاره، دره‌گز)

čūmūš «چوموش» = کفش (M، دریای خزر)

čūqā, čūqā-livāsi «چوقا، چوقا ـ لیواسی» = تونیک (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

čutqu «چوتقو» = باشلق (F، آذری)

dara'a «دَراعه» = دامن (F، هرمزگان)

darbalaq «دَرَبَلَق» = لباس زیر زنانه (F، آذری)

darpa «دَرپَه» = لباس زیر زنانه (F، کردی، خراسان)

darpe «دَرپه» = شلوار (F، کردی، مهاباد)

darpi «دَرپی» = شلوار (F، میلان کردستان)

dasmāl «دَسمال» = نک. «دستمال» dastmāl

dastār «دَستار» = عمامه (M، افغانستان)

dasté kangar «دَستی کنگر» = دستبند (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

dastkeš «دستکش» = دستکش (M، دریای خزر)

dastmāl «دستمال» = چارقدی سه‌گوش (F، کردی، مهاباد)

dastmāl-sar «دستمال ـ سر» = دستمال سر (F، کرمانشاه، کردی)

dastmal-e sefid «دستمالِ سفید» = چارقد (F، دریای خزر)

depebent «دِپِبِنت» = پلاک کلاه کپی (M، ترکمن)

der «دِر» = بالاپوش (F، میلان کردستان)

der-i maḳmer «دِری مَخمِر» = بالاپوش مخملی (F، میلان کردستان)

derpe «دِرپه» = شلوار (F، زرزا در کردستان)

desmāl «دِسمال» = اشارپ یا چارقد (F، میلان کردستان)

destār «دستار» = عمامه (M، هزاره)

dezmāl «دزمال» = اشارپ (F، زرزا در کردستان)

dizlik «دیزلیک» = لباس زیر (M، شاهسون، قره‌داغی)

doqa «دُقَه» = پلاک کلاه‌کپی (M، ترکمن)

dogūši «دُگوشی» = کلاه (M، قشقایی)

dolaq «دُلَق» = پاپیچ (M، ترکمن)

don «دُن» = نیمتنه (F، آذری؛ M، دره‌گز)

dōn «دون» = ردای گشاد (M، ترکمن)

dorra «دُرّه» = عمامه (کولی‌ها، کشکه دریا)

druzaw kōlay «دُروزَو خُلَی» = کلاه مخروطی از نی (M، شینواری، پشتون)

edik «اِدیک» = چکمه (M، ترکمن)

ēgme «اِغمه» = پلاک نقره‌ای (F، ترکمن)

elček «اِلچِک» = آستینهای آویزان (F، میلان کردستان)

ešmāk «اِشمَک» = بالاپوش کوتاه با آستر خز (F، آذری)

eylāk «اِیلَک» = جلیقه (M، میلان کردستان)

ezār «اِزار» = شلوار (M و F، افغانستان؛ M، هزاره)

ezārband «اِزاربَند» = بند تنبان (افغانستان)

faqyāna «فَقیانه» = آستینهای آویزان (M، کردی، کرمانشاه)

ferej «فِرِج» = قبا، ردا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

gāleš «گالِش» = رویهٔ لاستیکی کفشها (F، سبزوار)

gāləš «گالِش» = کفشهای قالبی لاستیکی (F، دریای خزر)

ganḍa «گَنده» = پیراهن قلابدوزی‌شده (M، قندهار)

gaṛa «گره» = نک. ganḍa «گنده»

garibūn «گریبون» = یقه (F، هرمزگان)

gavan «گَوَن» = دامن (F، هرمزگان)

gavn «گَون» = اشارپ (F، کردی، خراسان)

gejalik «گِجَلیک» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)

gerāz «گِراز» = زیرپوش بلند زنانه (F، هرکی در کردستان)

gerd-e kollā «گِردِکُلّا» = کلاه لبه‌دار (M، هزاره)

giḍḍi «گیدّی» = جلیقه (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

girās «گیراس» = نک. **kirās** «کِراس»

girās-i bani «گیراس بَنی» = زیرپوش (F، میلان کردستان)

gisa enteri «گیسه انتری» = پیراهن (M، کردی، ایروان)

giva «گیوه» = نعلین (M، سبزوار)

giva, giva-malaki «گیوه، گیوه ملکی» = صندل (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

goksu yelek «گُکسو یِلِک» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)

golābatūni «گُلا بَتونی» = کلاه قلابدوزی‌شده (M، پشتون، قندهار)

golvani «گُلوَنی» = دستمال سر (F، کردی، کرمانشاه)

gönjük «گُنجوک» = لوزی مزیّن (F، ترکمن)

gopica «گُپیچه» = بالاپوش لایی‌دار (M، ازبک، افغانستان)

gotak «گُتَک» = نیمتنه (F، هرکی در کردستان)

gubur čekman «گوبور چِکمن» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)

gul «گول» = آرایه‌ای هلالی‌شکل (F، هرکی در کردستان)

güllü maḳmär «گولّو مَخمر» = مخمل دوخت (آذری)

gulow «گولو» = کپی (F، هرکی در کردستان)

gulyaqa «گول یقه» = گلمیخ یقه (F، ترکمن)

gūrāve «گوراوِه» = جوراب ساقه‌بلند (M، دریای خزر)

harza «هَرزه» = کفش (M، هرمزگان)

haŝt-tark «هشت تَرک» = کلاه هشت‌ترک (M، هزاره)

haval kirās «هَوَل کیراس» = شلوار (F، میلان کردستان)

helake «هِلَکه» = جلیقه (F، کلیمیان کرد)

hūri «هوری» = اشارپ (F، زرزا در کردستان)

ičmek «ایچمِک» = بالاپوش (M، ترکمن)

jak «جَک» = نک. **medāḵel** «مِداخِل»

jalizqa «جَلیزقه» = جلیقه (F، سبزوار)

jarūq «جَروق» = ردا (F، هرکی در کردستان)

jēg «جیگ» = نک. «جیگ» jig

jēkaṭ «جیکَط» = جلیقه (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

jelesqa «جِلِسقه» = جلیقه (F، کردی، خراسان؛ M، بیرجند)

jelez «جِلِز» = جلیقه (F، دریای خزر)

jelezqa «جِلِزقه» = جلیقه (M، دریای خزر؛ F، کردی، کرمانشاه)

jeliqe «جلیقه» = جلیقه (M و F، دریای خزر)

jərqa «جِرقه» = نیمتنه (F، طالش)

jib «جیب» = دامن (F، بلوچ، ایران)

jig «جیگ» = جلو تنهٔ سوزن‌دوزی‌شده (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

jilak «جیلَک» = قبای آجیده (M، شمال افغانستان)

jizma «جیزمه» = چکمه (M، کردی، ایروان)

jomā «جُما» = پیراهن، جامه (M و F، بختیاری، لُر، بویراحمد)

jorab «جُرَب» = جوراب پشمی (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

jorow «جُرو» = جوراب ساقه‌بلند (M، بیرجند)

jowa «جُوِه» = جامه (F، بختیاری، لُر، بویراحمد)

jūfi «جوفی» = کفش (M، هرمزگان)

julbār «جولبار» = لباس زیر زنانه (F، ترکمن)

jūma «جومه» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، هرمزگان)

jūrāb «جوراب» = جوراب ساقه‌بلند (M، دریای خزر)

jūro «جورُ» = جوراب ساقه‌بلند (F، کردی، کرمانشاه)

jüt-tuman «جوت ـ تومَن» = لباس زیر زنانه (F، آذری)

kafli «کَفلی» = زیردامنی (F، دریای خزر)

kāl-e širāzi «کالِ شیرازی» = موکاسین همراه با پوشش پا (M و F، زرزا در کردستان)

kalā «خَلا» = لباس (طالش)

kalāgay «کَلَغَی» = شال سر (F، آذری)

kalāgi «کلاغی» = پوشش سر (F، کردی، کردستان)

kalak «کَلَک» = ردای کوتاه (M، دریای خزر)

kalawš «کَلَوش» = روکفشی لاستیکی (M، شمال افغانستان)

kamar «کمر» = کمربند (F، دریای خزر)

kämär «کمر» = کمربند (M و F، شاهسون، قره‌داغی)

kamarband «کمربند» = کمربند (M، دریای خزر)، شال کمر (M، شمال افغانستان)

kamarčin «کمرچین» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)

kamardabenezār «کمردَ بِنِزار» = شال کمر (F، دریای خزر)

kamari «کمری» = کمربند (M، هزاره)

kamaršāl «کمرشال» = شال کمر (F، دریای خزر)

kapanak «کَپَنَک» = قبای نمدی (M، قشقایی)

kapank «کپَنک» = قبای نمدی (M، سبزوار)

kāpi «کاپی» = کفش (M و F، هزاره)

karbās «کرباس» = پارچهٔ نخی (شمال افغانستان، هزاره)

kāsaba «کاسَبه» = پوشش سر (F، یُموتِ ترکمن)

kašida «کَشیده» = اشارپ (M و F، کردی)

katele «کَتَله» = کفش چوبی (M، دریای خزر)

katibi «کَتیبی» = بالاپوش (F، آذری)

kātra «کاتره» = کفش زیرچوبی (M، بیرجند)

kavā «کَوا» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)، نیمتنه (F، کردی، مهاباد)، جلیقه (M، کردی)

kəj «کِج» = کج یا ابریشم خام (دریای خزر)

kəlā «کِلا» = نک. «کُلا» kolā

kelāw «کِلاو» = کپی (M، کردی؛ F، کردی، کرمانشاه)

kelū «کِلو» = نک. «کِلاو» kelāw

kerās «کِراس» = پیراهن، جامه (M و F، زرزا در کردستان؛ F، کردی، کرمانشاه)

keynak «کینَک» = پیراهن، تونیک (M و F، قشقایی)

kilāw «کیلاو» = کپی قلابدوزی‌شده (F، کردی، مهاباد)

kilčik «کیلچیک» = نک. «اِلچِک» eiček

girās, kirās «گیراس، گیراس» = پیراهن، زیرپیراهن، (M، کردی؛ F، کردی، مهاباد، میلان

کردستان)

kola «کُلَ» = کپی نمدی (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

kolā «کُلا» = کلاه، شب‌کلاه (M، دریای خزر)

kola-ḳosrowi «کُلَ خسرُوی» = کلاه استوانه‌ای (M، بختیاری)

kolā pahlevi «کلا پهلوی» = کلاه لبه‌دار (M، دریای خزر)

kolāgoš «کُلاگُش» = شال‌گردن (M، دریای خزر)

kolāh «کُلاه» = کپی (M، افغانستان، هرمزگان)

kolāqča «کُلاقچه» = کپی (F، قشقایی)

ḳōlay «خولَی» = کپی (M، پشتون)

kolla «کُلَّ» = نک. «کُلَّجه» kollaja

kollā «کُلّا» = کپی (M و F، هزاره)

kollaja «کُلَجه» = نیمتنه (F، کردی، خراسان)

kolū «کُلو» = نک. «کِلاو» kelāw

komoḳt «کُمُخت» = نعلین (F، کردی، خراسان)

koptān «کُپتان» = نوارهای سوزن‌دوزی‌شده برای جلوی دامن (F، بلوچ، ایران)

kordin «کُردین» = قبا، ردا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

korta «کُرته» = پیراهن (M، افغانستان)

kortak «کُرتَک» = پیراهن بلند زنانه (F، هرکی در کردستان)

korvās «کُرواس» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، کردی، کرمانشاه)

koš «کُش» = کفش (F، کردی، کرمانشاه)

kot «کُت» = نیمتنه (F، شاهسون، قره‌داغی؛ M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

koter «کُتِر» = بالاپوش (F، کردی، کرمانشاه)

kovā «کُوا» = بالاپوش (M، زرزا در کردستان)

kovnak «کونَک» = جامهٔ تا زانو (F، دره‌گز)

kövüš «کُووش» = کفش (F، ترکمن)

kowš-e sabz «کَوشِ سَبز» = کفش چرمی سبز (F، هرمزگان)

köynak «کوینَک» = زیرپیراهن (F، طالش ترک‌زبان)

köynäk «کوینَک» = پیراهن یا زیرپیراهن (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

köynek «کوینک» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، ترکمن)

kufi «کوفی» = کپی (F، میلان کردستان)

kūfta «کوفته» = بالاپوش (M، هرمزگان)

kūlaja «کولَجه» = نیمتنه (F، دره‌گز)

kūlajä «کولَجه» = بالاپوش (F، آذری)

kuldabād «کولدَباد» = چارقد (F، دریای خزر)

kūlla «کولّه» = کپی (M، کردی، ایروان)

kurasan kürkü «خورَسَن کورکو» = پالتو از پوست گوسفند (M، شاهسون، قره‌داغی)

kürdü «کوردو» = جلیقه با آستر خز (F، آذری)

kürk «کورک» = پالتو از پوست گوسفند (M، شاهسون، قره‌داغی)

kuršak «کورشَخ» = شال کمر (M، کردی، ایروان)

kurtak «کورتَک» = بالاپوش (F، کلیمیان کرد)

kürte «کورته» = ردا (F، ترکمن)

kürte «کورته» = پیراهن (M، ترکمن)

kūs «خوس» = گلابتون (F، هرمزگان)

kūsay «کوسَی» = بالاپوش نمدین قلابدوزی‌شده (M، پشتون، پکتیا)

kūt «کوت» = نیمتنه (M، دریای خزر)

läbbädä «لبّده» = بالاپوش (F، آذری)

lačak «لَچَک» = اشارپ (F، قشقایی)

lačak «لَچَک» = باشلق (F، بختیاری، بویراحمد)

lačak «لَچَک» = چارقد (F، تاجیک)

lāčak «لاچَک» = نک. «لچک» leček

lambūta «لَمبوته» = چارقد (M، بیرجند)

lang «لَنگ» = عمامه (M، هرمزگان)

langōtā «لَنگوتا» = عمامه (M، افغانستان)

langūta «لَنگوته» = چارقد، عمامه (M، تربت جام؛ تایباد، هرمزگان)

las «لَس» = جیب جلو (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

lavānd «لَواند» = آستینهای آویزان (F، هرکی در کردستان)

leček «لِچک» = اشارپ (F، دریای خزر)

lelüfar «لِلوفَر» = نوعی آستین که در آرنج گشاد می‌شود (F، آذری)

lifa «لیفه» = کمربند دامن (F، طالشی)

lifand «لیفَند» = رشتهٔ کنف (M، تربت جام، تایباد)

lungota «لونگُته» = عمامه (M، هزاره)

mačew «مَچیو» = بالاپوش (M، هزاره)

mahud «مَهود» = ماهوت دولاپهنا (شاهسون، قره‌داغی)

maknā «مَکنا» = اشارپ (F، هرمزگان)

mālāa nistē «مالائه نیستی» = کمربند نقره‌کاری‌شده (M، نورستان)

malaki «مَلکی» = کفش (M، هرمزگان)

maleki «مَلکی» = کفش (M، قشقایی)

mar'az «مَرئَز» = پارچه‌ای از موی بز (کلیمیان کرد)

maridārā «مَریدارا» = منجوقهای رنگین (قندهار)

mašī «مَشی» = چکمه (M، هزاره)

māšī «ماشی» = چکمهٔ کفه نرم (M، ترک‌های شمالی، افغانستان)

mäst «مَست» = کفش تویی (M، شاهسون، قره‌داغی)

māšta «ماشته» = چارقد (F، کردی، کرمانشاه)

māšūe «ماشوئه» = بالاپوش (M، هرمزگان)

mazari čaplay «مَزَری چَپلَی» = صندل نئی (پشتون، پکتیا)

medāḵel «مِداخِل» = بند (F، کردی، خراسان)

memand «مِمَند» = کمربند (M، هزاره)

mendil «مندیل» = چارقد (M، سبزوار)

meški «مِشکی» = شال سر (F، کردی، کرمانشاه)

meynā «مِی‌نا» = روبنده (F، بختیاری، بویراحمد)

mizär «میزَر» = پیش‌دامن (F، میلان کردستان)

močpič «مُچ‌پیچ» = مچ‌پیچ (M، بیرجند)

namad «نمَد» = نمد (دریای خزر)

neẓāmi «نظامی» = شلوار چسبان (F، مرکز و جنوب خراسان)

nimtänä «نیمتنه» = نیمتنه (F، آذری)

nistē «نیستی» = کمربند بافته (F، نورستان)

nivtana «نیوتنه» = نیمتنه (M و F، کردی، خراسان)

orsi «اُرسی» = کفش (F، بیرجند)

öwürme «اُوورمه» = پلاکهای اتّصالی (F، ترکمن)

pā-kettel «پا ـ کتّل» = نک. «کَتَله» katele

pač «پَچ» = عمامه (M، کردی)

pādak «پادَک» = شلوار (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

paddō «پدّو» = جیب جلو (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

pāg «پاگ» = عمامه (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

pagri «پَگری» = نک. «پَطکَی» paṭkay

pakōl «پَکول» = کپی با لبهٔ مدوّر (M، نورستان)

pālik «پالیک» = ساق‌پیچ (M، دره‌گز)

palta «پلته» = تزیینات دالبری برای کپی (M، هزاره)

pandōl «پُندول» = نک. «پَدّو» paddo

panjak «پَنجک» = نیمتنه (M، کردی، خراسان)

pāntol «پانتول» = شلوار (M، کردی، مهاباد)

pāntor «پانتور» = شلوار (M، زرزا در کردستان)

papaq «پَپَق» = کلاه استوانه‌ای (M، شاهسون، قره‌داغی)

pāpūš «پاپوش» = شلوار باریک (M، لُر)

parak «پَرَک» = نک. «تِلیزه» teliza

paranji «پَرَنجی» = روبنده (F، کندوز)

pāre «پاره» = قیطانهای تزیینی (F، قاسم‌آباد)

partōg «پَرتوگ» = شلوار (M و F، پشتون)

pašk «پَشک» = پیراهن، جامه (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

pastak «پَستَک» = جلیقهٔ بلند (M، زرزا در کردستان)

patāva «پَتاوه» = ساق‌پیچ (M، کردی، خراسان)

pātave «پاتَوه» = ساق‌پیچ (M، دریای خزر)

pātaw «پاتَو» = ساق‌پیچ (M، نورستان)

paṭkay «پَطکی» = عمامه (M، پشتون)

patrondaš «پَترُنْدَش» = قطار فشنگ (M، شاهسون، قره‌داغی)

patū «پَتو» = ردا، چارقد (M، پشتون)

pāyjāma «پای‌جامه» = شلوار (M، هزاره)

pāypēč «پای‌پیچ» = ساق‌پیچ (M، هزاره)

peč «پِچ» = عمامه (M، کردی، مهاباد)

perān «پِران» = (M، افغانستان، هزاره)

perō «پِرو» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، هزاره)

peštand «پِشتَند» = شال کمر (M و F، کردی)

peštband «پشتبند» = شال کمر (M و F، زرزا در کردستان)

petāva «پِتاوه» = ساق‌پیچ (M، کردی، خراسان)

peytava «پِی‌تَوه» = ساق‌پیچ (M، سبزوار)

pirhan «پیرهن» = تونیک، زیرپیراهن (M و F، دریای خزر)

pirhan «پیرهن» = جامه (F، بختیاری، لُر، بویراحمد)

pišānaband «پیشانه‌بند» = شال سر (F، ایرانی، بخارا، سمرقند)

pišāsar «پیشاسَر» = اشارپ (F، دریای خزر)

pištend «پیشتند» = شال کمر (F، کردی، مهاباد)

pōstin «پوستین» = بالاپوش از پوست گوسفند و آستین‌دار (M، افغانستان)

pōstinča «پوستینچه» = بالاپوش از پوست گوسفند و بدون آستین (M، افغانستان)

pūlli «پولّی» = سنجاق بینی (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

pur-pur «پور-پور» = چین، برگردان، پاکتی (میلان کردستان)

qabā «قَبا» = قبا، ردا (M، بختیاری، دریای خزر، هزاره؛ F، کردی، کرمانشاه)

qabā «قَبا» = بالاپوش (M، هرمزگان)

qadak «قَدَک» = شلوار (F، مرکز و شمال خراسان)

qadak «قَدَک» = پنبه (دریای خزر)

qālāq «قالاق» = سربند (F، قشقایی)

qamiṣ «قَمیص» = پیراهن (M، هزاره، هرمزگان)

qāmma «قامّه» = خنجر (M، دریای خزر)

qarakoli «قره‌کُلی» = کلاه استوانه‌ای از پوست برهٔ ایرانی (M، افغانستان)

qārma dōn «قارمه‌دُن» = ردای گشاد (M، ترکمن)

qaṣaba «قَصَبا» = پوشش سر (F، افغانستان)

qayiš «قَییش» = کمربند (M، شاهسون، قره‌داغی)

qazzāqi «قزّاقی» = کلاه (M، دره‌گز)

qevā «قِوا» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)

girmizi dōn «گیرمیزی دُن» = ردای گشاد (M، ترکمن)

qol «قُل» = آستین (F، دریای خزر)

qors «قُرس» = کپی (تربت جام، تایباد)

qupba «قوپبه» = کپی ته‌مناری (F، ترکمن)

quršaq «قورشَق» = بند کمر (M، شاهسون، قره‌داغی)

qušaq «قوشَق» = شال کمر (M، ترکمن)

rānk «رانک» = شلوار (M، کردی، مهاباد)

rubänd «روبَند» = روبنده (F، شاهسون، قره‌داغی)

rūsar «روسر» = روبان (F، لاینی در کردستان)

saat qabi «سَـ ـت قَبی» = قاب ساعت (M، شاهسون، قره‌داغی)

šäbkülah «شب کولَه» = شب‌کلاه (M، شاهسون، قره‌داغی)

sač monjuq «سَچ مُنجوق» = پلاکهای اتّصالی (F، ترکمن)

sačliq «سَچلیق» = نک. «سَچ منجوق» sač monjuq

šaddā «شَدّا» = دستمال سر (M، زرزا در کردستان)

sadri «سَدری» = جلیقهٔ مزیّن (M، قندهار، پشتون)

sāqi «ساگی» = آویز منگوله (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

šahpäsänd «شَه‌پسند» = بند نقره‌ای یا طلایی (آذری)

sake «سکه» = سکه‌دوزی (F، دریای خزر)

šal «شَل» = پارچهٔ پشمی دست‌دوز (آذربایجان)

šāl «شال» = پارچهٔ پشمی دست‌دوز (دریای خزر)

šāl «شال» = پنبه (هزاره)

šāl «شال» = شال کمر (M، دریای خزر، قشقایی، بختیاری، لُر، بویراحمد)

šāl «شال» = بند کمر (M، هرمزگان)

šāl-e hazāragi «شالِ هزاره‌گی» = پارچهٔ تمام پشم (M، هزاره)

šāl-pešt «شال پِشت» = شال کمر (M، کردی، کرمانشاه)

šāl-pišt «شال پیشت» = شال کمر (F، میلان کردستان)

šāl-šalvār «شال شلوار» = شلوار پشمی (M، دریای خزر)

šāl-šepik «شال شِپیک» = لباس از جنس موهر (M، هرکی در کردستان)

šalita «شَلیته» = دامن (F، قشقایی، کردی، قوچان؛ مرکز و جنوب خراسان)

šalita «شَلیته» = زیردامنی (F، دره‌گز)

šalite «شَلیته» = جامه (F، دریای خزر)

salla «سَلّه» = عمامه (M، ایرانی، بخارا، سمرقند)

šalla šappikta «شَلّه شپّیکته» = لباس (M، کلیمیان کرد)

salta «سَلته» = نیمتنه (M و F، کردی، کرمانشاه)

šalvār «شلوار» = انواع شلوار (M، کردی، ایروان؛ هرمزگان؛ M و F، دریای خزر)

šalvār jāfi «شلوار جافی» = شلوار (M، کردی، کرمانشاه)

šāmi «شامی» = دستار سر (F، قره‌مانی در کردستان)

šāpo «شاپو» = کلاه (M، دریای خزر)

šār(l) «شار، شارل» = اشارپ (F، کردی، خراسان)

sarband «سربند» = دستمال سر (F، ایرانی، بخارا، سمرقند)

sardabād «سردَباد» = اشارپ (F، دریای خزر)

sareg «سَریگ» = شال سر (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

sarriza «سَرّیزه» = کپی (F، تربت جام، تایباد)

sarūk «سَروک» = شال سر (F، بلوچ، ایران)

sāroq «سارُق» = پوشش بدن (F، شمال طالش)

sarūveyn «سَروویِن» = نک. «سَروَن» sarvan

sarvan «سَروَن» = پارچهٔ عمامه، سربند (M و F، کردی، کرمانشاه)

šarwāla «شَرواله» = شلوار (F، کلیمیان کرد)

šaw-kola «شَوکُلَ» = کپی (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

šawla «شَولا» = ردای گشاد (M، دریای خزر)

šawlār «شَولار» = شلوار (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

šawlār-gošād «شَولارگشاد» = شلوار (M، بختیاری)

sāya «سایه» = ردا (F، کردی)

šəkā «شِکا» = نیمتنه (M، طالشی)

šenel «شنل» = انواع ردا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

šev «شِو» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، کردی، کرمانشاه)

šey «شِی» = تونیک، زیرپیراهن (M و F، طالشی)

siā-dismāl «سیا ـ دیسمال» = دستمال‌سرِ سیاه (F، سبزوار)

sirga «سیرغه» = حلقهٔ گوش (F، شاهسون، قره‌داغی)

širi «شیری» = تسمهٔ کفش (M، دریای خزر)

šīša «شیشه» = قطعات آینه (بلوچ، پاکستان، افغانستان)

sokli «سُخلی» = کفش (M، هزاره)

sokma «سُخمه» = جلیقه (M و F، کردی، کرمانشاه)

sommaq «سُمَّق» = پوشش سر (F، تِکه ترکمن)

šopūrma «شُپورمه» = کلاه از پوست بره و بیضوی (M، دره‌گز)

sorani «سُرانی» = آستینهای آویزان (M و F، کردی)

šovāl jāfi «شُوال جافی» = شلوار (F، کردی، کرمانشاه)

šovāl-kol «شُوال کُل» = لباس زیرین شلوار (F، کردی، کرمانشاه)

šovi «شُوی» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، کردی، کرمانشاه)

sudra «سودره» = زیرجامه (F، کلیمیان کرد)

śukokuř «سوکُکور» = کپی پشمی با لبهٔ مدوّر (M، کامویری، نورستان)

šūlā «شولا» = نک. «شَولا» šawlā

tabelik «تَبلیخ» = قپهٔ مرکزی در کپی (F، هرکی در کردستان)

taktə «تخته» = نوار پارچه (F، دریای خزر)

takye «تخیه» = عرقچین (F، ترکمن)

tambān «تَمبان» = شلوار (M، هزاره)

tambō «تَمبو» = شلوار (M و F، هزاره)

tänbäki kisäsi «تنبکی کیسَسی» = کیسهٔ تنباکو (M، شاهسون، قره‌داغی)

tanbān «تَنبان» = شلوار (M و F، افغانستان)

tanka «تَنکه» = نک. «تُنِکه» toneka

tapanja qabi «تپنجه قَبی» = جلد تپانچه (M، شاهسون، قره‌داغی)

tarā «تَرا» = عمامه (F، لری)

tārā «تارا» = روبندهٔ عروسی (F، کردی)

tarā awwal «تَرا اوّل» = اشارپ (F، لری)

tark «تَرک» = ترک کپی (M، هزاره)

tās-kelāw «تاس ـ کِلاو» = کلاه استوانه‌ای (F، زرزا در کردستان)

täsäk «تَسَک» = کلاه بنددار (F، آذری)

ta'wiḏ «تعویذ» = تعویذ (افغانستان، بلوچ، پاکستان)

ta'wiz «تعویز» = تعویذ (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

tawk «تَوک» = گردنبند (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

teliza «تِلیزه» = چین (تربت جام، تایباد)

telpek «تِلپِک» = کلاه (M، ترکمن)

tembū «تِمبو» = شلوار (M، سبزوار)

tenečir «تِنِچیر» = آویز سه‌گوش (F، ترکمن)

tilpak «تیلپک» = کلاه بلند استوانه‌ای (M، ترکمن، افغانستان)

tirmä «تیرمه» = پارچهٔ جناغی پشمی (آذری)

tōi «توی» = نوار سوزن‌دوزی‌شده برای جلوتنه (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

tombūn «تُمبون» = شلوار (M، بختیاری، لر، بویراحمد)

tombūn-zanūna «تُمبون زنونه» = دامن (F، بختیاری، لر، بویراحمد)

tonbān «تُنبان» = شلوار (M، مرکز و جنوب خراسان، قشقایی)

tonbān «تُنبان» = دامن (F، قشقایی)

toneka «تُنِکه» = لباس زیر (F، کردی، کرمانشاه)

tonoka «تُنکه» = شورت کوتاه (F، قره‌مانی در کردستان)

tōpi «توپی» = کپی (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)

tos «تُس» = نک. tūpi

tuman «تومَن» = دامن، لباس زیر (F، آذری، شاهسون، قره‌داغی؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

tūmān «تومان» = دامن (F، دریای خزر)

tūmān qūže «تومان قوژه» = کمربند دامن (F، دریای خزر)

tuman-köynäk «تومَن کوینَک» = زیرجامه (F، آذری)

tumar «تومَر» = پلاک سه‌گوش (F، ترکمن)

tūpi «توپی» = کپی (F، کلیمیان بخارا)

tuppi «توپّی» = عرقچین (F، تاجیک)

üzük «اوزوک» = حلقه (F، شاهسون، قره‌داغی)

uzun boğaz čäkmä «اوزون بُغاز چکمه» = چکمه (F، آذری)

uzun fez «اوزون فِز» = فِز بلند (M، کردی، ایروان)

vāco «واکو» = موکاسین تا مچ پا (نورستان)

väznäli čuḳa «وزَنلی چوخه» = بالاپوش (M، شاهسون، قره‌داغی)

viṭ «ویط» = شلوار (M، کامویری، نورستان)

waskat «وَسکِت» = جلیقه (M، افغانستان، هزاره)

yağliq «یَغلیق» = سربند (F، شاهسون، قره‌داغی، ترکمن)

yağloq «یَغلُق» = سربند (F، قشقایی)

yak-naḳi «یَک نخی» = اشارپ (F، مرکز و جنوب خراسان)

yal «یَل» = نیمتنه (F، کردی، کرمانشاه؛ خراسان، دره‌گز، سبزوار)

yāleq «یالِق» = اشارپ (F، دره‌گز)

yapinja «یَپینجه» = قبا (M، شاهسون، قره‌داغی)

yaqa-ye jūma «یقهٔ جومه» = یقه (F، هرمزگان)

yašmaq «یَشمَق» = روبنده (F، شاهسون، قره‌داغی، ترکمن)

yāsmāq «یاسماق» = روبنده (F، گیلان)

yāšmāq «یاشماق» = دستار سر (F، دره‌گز)

yaylik «یَیلیخ» = چارقد (F، طالشی)

zänjivä «زنجیوه» = بند نقره‌ای یا طلایی (آذری)

zärḳara «زرخره» = پارچهٔ زربفت (آذری)

zavūn, zebūn «زَوون، زِبون» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)

zebūn «زِبون» = نیمتنه (M، کردی، کرمانشاه)

žer-kerās, žer-korvāsi, žer-ševi «ژِر کِراس، ژِر کُرواسی، ژِر شِوی» = زیرپیراهن (M، کردی، کرمانشاه)

žer-šovāl «ژِر شُوال» = زیرجامه (F، کردی، کرمانشاه)

zi «زی» = جلوتنه (F، بلوچ، ایران)

zivin «زیوین» = نیمتنه (F، آذری)

zir-šawlār «زیر شَولار» = زیرشلوار (M و F، بختیاری، لر، بویراحمد)

zol «زُل» = کفهٔ کفش (M، دریای خزر)

ضمایم

ضمیمهٔ شمارهٔ ۱

چادر:

تن‌پوشی گشاد و زنانه که بدن و گاه نیز صورت را می‌پوشاند. ریشهٔ این واژه نـامعلوم است و ارتباط آن با واژه هندی «چاترا» (Chattra) به معنای آفتابگیر قطعی نیست[1].

قسمت اوّل: چادر در منابع ادبی کهن

بیژن غیبی

(Bijan Gheiby)

حدّاقلّ در ابتدای دورهٔ هخامنشی، ملکه‌های پارسی از انظار به دور بودند. «پلوتارک»[1] در شرح پادشاهی اردشیر (۴۰۴-۳۵۹ ق.م.) می‌نویسد که ملکه استاتیرا[2] مورد علاقهٔ عامّهٔ مردم بود، چرا که پرده‌های کالسکهٔ وی همواره بالا زده می‌شد. بنابراین عموم زنان اجازهٔ ملاقات و دیدار او را داشتند[2]. این حقیقت که زنان خاندان سـلطنتی در کـالسکه‌های پـرده‌دار حـمل مـی‌شدند در مضامین حکایتهای ادبی فارسی ریشه دارد و مشهورترین این مضامین، داستان ویس و رامین، با ارائهٔ اسناد تاریخی از عصر پارت‌ها است. در این داستان[3] ویس نه تنها در پشت پرده (parda) نشسته، بلکه نقابی (neqāb) نیز بر صورت دارد[4].

در متون پهلوی، از چادر دست‌کم در دو مورد ذکری به میان آمده: یکی در متن فقهی زرتشتی

---

1. Plutarch. 2. Stateira.

متعلّق به قرن ۴ق./۱۰م. به نام روایتِ حمیدیِ اشاوَهیشتان[1] [5]که در آن از چادر همراه با سربند و واشمگ «wāšmag» به عنوان سربندی زنانه، که زنان زرتشتی به سر می‌کردند، یاد شده است؛ و دیگری متنی است پهلوی (احتمالاً قرن ۶م.) براساس متون اوستا (که گم شده) بـه نـام مادیان یوئیشت فریان[2] [6]. در این اثر می‌خوانیم[7]: «از هوفریا[3]، خواهر یـوئیشت[4]، کـه یک زرتشـتی تورانی و همسر آکست[5] بود و با دین جدید بهی مخالفت مـی‌ورزیده، درحـالی‌که روبـنده‌ای (čādur) به سر داشته است، می‌پرسند؛ خشنودی زنان از پوشاک و خانه‌داری است، یا بودن در کنار همسرانشان؟».

متون کلاسیک فارسی، اشارات زیادی دارد که طیّ آن زنان دوره‌های مختلف و نیز طبقات گوناگون اجتماعی، پوشیده با چادر یا سایر اشکال پوشش سر، معرّفی می‌شوند. مثلاً، زمانی‌که مکالمهٔ شیرین با پادشاه جدید و ناپسری‌اش، شیرویه، به پایان می‌رسد، شیرین چادر خود را برمی‌دارد تا ثابت کند این زیبایی‌اش بوده که شاه فقید، خسرو پرویز را مسحور خود سـاخته است ــ چهره‌ای که تا آن لحظه توسّط دیگران رؤیت نشده بود ــ و نه چیز دیگری[8].

حجاب محدود به زنان نمی‌شد، بلکه پادشاهان ایرانی نیز حجاب داشتند. ابن‌اسحاق (حدود ۱۵۰ ق. / ۷۶۷م.) در سیرهٔ خود نقل می‌کند[9]که خسرو انوشیروان (۵۳۱ ـ ۷۴م.) برای استقبال از زویزن[6] یمنی، با حجاب وارد تالار شرفیابی گردید و تنها هنگامی‌که بر روی سریر پادشاهی و زیر تاج آویخته جلوس کرد، حجابش راکنار زد. خسرو پرویز نیز زمانی‌که به خانه یعنی جایی‌که طیّ آخرین روزهای حیاتش محبوس بود، آورده شد، حجابی بر سر داشت[10].

مآخذ

فارسی و عربی و لاتین

- بختیارنامه، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م..

- صفا اصـفهانی، تـرجـمه و ویـرایش روایت حمیدی اشاوهیشتان. تحقیقی پیرامون قوانین زرتشتی، هـاروارد، ۱۹۸۰م.

1. Rivāyat i Hēmid i Ašawahištān.
2. Mādayān i yōišt i Friyān (ماتیکان یوشت فریان)
3. Hufriyā.
4. Yōišt.
5. Axt.
6. Zuyazan.

- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به تصحیح م... و همکاران، تهران، ۱۳۴۹ش. / ۱۹۷۰م. گوتینگن، ۱۸۵۸-۶۰م.

- محمّدبن اسحاق، سیرت رسول‌الله، به تصحیح ف. روزنفلد تحت عنوان *Muhammeds nach Muhammed b. Ishaq bearbeited von das, Leben, Abdal-Malik b. Hisham* دو مجلّد.

- مادیان یوشت فریان، به تصحیح ا. و. پت در M. Haug و E. W. West، کتاب ارداویراف، متن پهلوی به تصحیح دستور هوشنگ جاماسپی آسا... بمبئی و لندن (تجدید چاپ در آمستردام)، ضمیمهٔ شمارهٔ ۱، داستان گُشتی فریانو.

قسمت دوّم: چادر در میان زرتشتیان

جیمز ر. راسل

(James R. Russell)

به نظر نمی‌رسد مدرکی دالّ بر حجابی که بدن و یا صرفاً سر و دهان را بپوشاند، از دورهٔ هخامنشیان موجود باشد. در عوض، پوشانیدن دهان با انگشتان، ظاهراً نوعی رفتار حرمت‌آمیزبه منظور جلوگیری از آزرده شدن پادشاه از استشمام تنفّس فرد، محسوب می‌گردید. من‌باب مثال، در یک حجّاری در تخت جمشید، یک مقام عالی‌رتبهٔ مادی درحالی‌که نوک انگشتان دست راستش را روی لبانش گذاشته، دیده می‌شود که با دو بخوردان به شکل کندوی زنبور عسل، از شخص داریوش فاصله گرفته است[11].

در نقّاشیهای ایرانی دورهٔ پارت‌ها و ساسانیان، بخصوص آثار به دست آمده از سیستان و سغدیه، خدمتکاران با پوششی بر روی دهان نشان داده شده‌اند که به زبان پهلوی آن را «پدان»[1] یا «پدام»[2] گویند (به اوستایی: پیتی دامه[3]، مقتبس از پئندن[4] ارمنی)[12]. موبدان زرتشتی هنوز هم در مراسم عبادی خود، به منظور جلوگیری از آلوده شدن آتش مقدّس توسّط تنفّسشان، از پوشش دهان استفاده می‌کنند[13].

زنان قرن یکم میلادی ملبّس به حجابی که سر و صورتشان راکاملاً پوشانیده است، در یک حجّاری مرمرین واقع در پالمیرا[5] دیده می‌شوند[14]. در مجسّمه‌های پالمیری متعلّق به قرن دوّم

1. padān
2. padām
3. paiti dāma
4. p'andan
5. Palmira.

میلادی، حجاب، سر را پوشانده، امّا صورت باز و در معرض دید است[15]. زنان در هنر ساسانی، بجز تصاویر سلطنتی، اغلب اوقات در محیطی شادان، مثلاً در نقش رقّاصه یا نوازنده به تصویر کشیده شده‌اند. در این موارد آنها اغلب روسریهای بلند، یا پوششی از پارچهٔ پشت‌نما، به سر دارند[16]، امّا بندرت سرهاشان پوشیده است. ابریشم نیز گاهی اوقات در مراسم مذهبی به عنوان پوشش دهان به کار می‌رفت[17] امّا ذَبهر[1] متذکّر شده که این کاربرد می‌بایست کاملاً مردود دانسته شود، چراکه کرم ابریشم عرفاً یک آفریدهٔ اهریمنی تلقّی می‌گشته است[18].

زن پارسی، امروز چهرهٔ خود را نمی‌پوشاند، امّا «ساری»[2] به طور سنّتی روی سر بویژه در موقعیّتهای رسمی انداخته می‌شود. پارچه‌ای پشمی از ایران، متعلّق به دورهٔ هخامنشیان، در پازیریک سیبری یافت شده است که در آن زنانی ترسیم شده‌اند که پشتِ یک بخوردان، همراه با پوششی آویزان از نوک سرشان، ایستاده‌اند و دو زن خدمتکار بدون حجاب پشت سر آنها قرار گرفته‌اند[19]. این زنان بخوردانی مربوط به خانه را در غروب آفتاب حمل می‌کنند که این صحنه ممکن است بیانگر شکلی باستانی از رسمی خادم‌وار باشد، چراکه زنان هرگز نقشی رسمی در مناسک همگانی زرتشتی نداشته‌اند.

زنان روستاییِ زرتشتی در منطقهٔ یزد، چادری دور سر و گردن خود می‌پیچند[20]، امّا تمام صورت و قسمتی از موها در معرض دید می‌باشد که رسمی ماندگار در تقابل با حجاب اسلامی است.

مآخذ

- R. Ghirshman, *Persian Art, 249 B. C-651 A.D.*, New York, 1962.
- P.Harper, *The Royal Hunter*, New York, 1978.
- W. Hintz, *Altiranischen Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.
- T. Kawami, "Kuh-e Khwaja, Iran, and Its Wall Paintings. The Records of Ernst Herzfeld", *Metropolitan Museum Journal*, 22, 1987, pp-13-52.
- S. I. Rudenko, *Frozen Tombs of Siberia*, Berkeley, Calif., 1970.
- J.R. Russell, *Zoroastrianism in Armenia*, Cambridge, Mass., 1987.

1. Dhabhar. 2. sari.

قسمت سوّم: چادر در ایران اسلامی

حامد الگار
(Hamid Algar)

در دورهٔ اسلامی، چادُر (čādor) یا چادَر (čādar) (به عربی: šāder) به شکل تن‌پوشی رویی، بی‌آستین، گشاد و محیط بر بدن، توسّط زنان در ایران با توجّه به ضوابط پوشاک اسلامی، انتخاب گردید[21]. این پوشش در عربی «ملحف» (melhaf) یا «ملحفه» (melhafa) نیز نامیده می‌شود. حجاب در بین زنان ایرانی پیش از اسلام متداول بوده است (نک. فصل قبل) و ممکن است برخی فشارهای اعمال شده بر آنها در اوایل دورهٔ اسلامی نمودی از تداوم رسوم پیش از اسلام بوده باشد ـ چنانچه در قرن چهارم میلادی در دیلم، جایی‌که زنان فقط شبها اجازهٔ خروج از خانه را داشتند، لباسهای سیاه می‌پوشیدند[22].

الزامات اسلام در خصوص پوشیدن چادر اساساً منبعث از قرآن، سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۳۱ و سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۵۹ است. اوّلین آیهٔ مذکور، امر می‌کند که زنان مؤمنه نباید زیورآلات خود را (زِینَتِهِنَّ) در معرض اشخاصی غیر از همسر، نامحرم و مردانی از این دست، مگر محارم خویش قرار دهند (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا). مفسّرین شیعه و سنّی متّفق‌القول، سه استثنا بر این تفسیر ارائه داده‌اند: یکی تن‌پوش بیرونی زنان، دوّمی زیورآلات دست و صورت (مثل سرمه، حنا و انگشتر)، و سوّمی خودِ دست و صورت است. تفسیر اوّل غیر منطقی تشخیص داده و کنار گذارده شد، تفسیر دوّم در «فقه» شیعه توسّط فتاوی ائمه مورد حمایت قرار گرفت[23] و تفسیر سوّم نیز همانند تفسیر دوّم کارامد تشخیص داده شد، چرا که عرضه داشتن زیورآلات دست و صورت مستلزم نشان دادن خود دست و صورت می‌باشد. عدّه‌ای نیز معتقدند که این موارد نیز در حضور جمع باید پوشانده شود، امّا من حیث المجموع با توجّه به اوضاع و شرایط اجتماعی (نظیر امکان تعبیر شرعی فعّالیّتهای مشارکتی زنان) این نقطه نظر کنار نهاده شد[24]. همچنین در آیهٔ ۳۱ از سورهٔ ۲۴ قرآن، دستور داده شده که زنان باید پوشش سر خود را (خُمُر[1]، مفرد: خِمار[2]) روی سینه‌هاشان بکشند «جُیوب».

در آیهٔ ۵۹ از سورهٔ ۳۳ قرآن، حکم شرعی است که زنان هنگام خروج از خانه می‌باید تن‌پوش رویی خود را (جلابیب[3]، مفرد: جلبَب[4]) به دور خود بپیچند. ظاهراً «جِلبَب» تن‌پوشی رویی و

1. k̲omor. 2. k̲emār. 3. jalābib.
4. jelbab.

بزرگ بوده که سر و بدن را می‌پوشاند و گاهی مترادف با«ملحفه» آورده شده است و شاید که سَلَف چادر امروزی باشد[25].

براساس احادیث موجود، همهٔ «فقها» تصریح کرده‌اند که زنان وارسته پس از احراز سنّ بلوغ، مکلّفند تمام بدن خود را بجز دست و صورت، هنگام خواندن نماز بپوشانند، البتّه با رعایت جانب احتیاط، یعنی دستها درست تا مچ و حاشیهٔ صورت باید پوشیده بماند[26]. دختران نابالغ و زنان اسیر می‌توانند با دستان و سر و گردنِ بدون پوشش، نماز بخوانند و حتّی نقل است از امام جعفر صادق[ع] که پوشاندن سر در حین نماز را برای زنان اسیر منع کرده است[27]. طبق تفسیر امام علی الرضا[ع] از آیهٔ ۶۱ سورهٔ ۲۴ قرآن، زنان مسنّ (مُسنّات) ــ سنّ خاصی تعیین نشده ــ در خارج از محفل خانوادگی ملزم به پوشانیدن سرشان نیستند، امّا این استثنا هنگام نماز، محلّی از اعراب ندارد[28].

چادر صرفاً به عنوان یکی از انواع تن‌پوشهای مورد قبول براساس معیارهای اسلامی بوده و همواره شکل یکسانی نداشته است. آثار ادبی این احتمال را می‌رساند که چادر در اصل روبنده یا تن‌پوشی بوده که کلّ بدن و صورت را دربر می‌گرفته است (نک. ابیات فردوسی و استشهاد اسدی در دهخدا ذیل چادر). ظاهراً چادر روزگاری از دو قسمت بالایی و پایینی تشکیل می‌شده و اکثر مواقع از پشم دوخته می‌شده است[29].

اطّلاعات موثّقی راجع به چادر در زمان قاجاریّه در دسترس است و آن اینکه چادر احتمالاً از پوشش مخصوص نماز، که تن‌پوشی یکپارچه و کاملاً پوشاننده بود به جامهٔ متّحدالشکل زنان ایرانی در خارج از خانه تبدیل شده است. یک دلیلی که برای این روند وجود دارد این است که سایر مقولات پوشاک سنّتی زنانه، بویژه اَرخالق (لبّاده‌ای که به عنوان تن‌پوش رویی به تن می‌کردند) و چاقچور (شلوارهای بلند و گشاد .q.v) بتدریج تحت نفوذ سبکهای اروپایی که از سوی دربار رواج داده می‌شد، کنار نهاده شد. بانوان شیک‌پوش چادر خود را به گونه‌ای می‌دوختند که با ظرافت روی کمر بیفتد، امّا به طور معمول حاشیهٔ چادر مستقیماً روی زمین قرار می‌گرفت تا هیچ نمایی از بدن معلوم نشود. گاهی چادر در کمر با یک گیره یا نوار محکم می‌شد؛ شیوه‌ای که بعدها منسوخ گردید[30]. چادر در قرن ۱۳ق./۱۹م. بیشتر از ساتن یا پشم و به رنگ آبی نیلی، دوخته می‌شد[31]. این شکل چادر به عنوان پوشش متعارف زنان در خارج از منزل، تا اعلام ممنوعیّت رضا شاه در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۱۵ش./۷ ژانویهٔ ۱۹۳۶م. ادامه داشت. مدیران دولتی که زنانشان چادر به سر می‌کردند از کار برکنار می‌شدند و زنانی که از بازگذاردن سر خود امتناع می‌ورزیدند از ورود به اماکن عمومی منع شده[32] و اغلب مورد آزار پلیس قرار می‌گرفتند. این اقدامات سالها منجر به انزوای بسیاری از زنان در کنج خانه شد و دل‌مشغولی

زعمای مذهبی را در خصوص آنچه که آنها از آن به عنوان تجاوز به عفّت عمومی تعبیر می‌کردند، به همراه داشت[33]. پس از برکناری رضاه شاه در سال ۱۳۲۰ ش./۱۹۴۱م. عدّهٔ زیادی از زنان سنّت‌گرا، پوشیدن چادر را از سر گرفتند.

زنان طبقات متوسّط سنّتی تمایل به استفاده از دو چادر مجزّا داشتند. یکی برای بیرون از منزل که معمولاً تیره رنگ و اغلب از جنس کِرِپ چینی بود، و دیگری که برای نماز خواندن بود، روشن‌تر بوده و داخل جانماز به صورت تا کرده قرار می‌گرفت. چادرِ مخصوص نماز، گاه تکّه نواری برای بستنش در زیر چانه داشت. زنان فقیرتر عموماً تنها یک چادر تیره رنگ و نامرغوب داشتند. همزمان با رشد فعل و انفعالات اسلامی در دهه‌های ۱۳۴۰ ش./۱۹۶۰م. و ۱۳۵۰ش./۱۹۷۰م.، چادر و معیارهای اسلامیِ پوشاک و زیر ساخت آنها به عنوان حافظ شرف و عفّت زنان و در مجموع، اصالت فرهنگی اجتماع، بیش از پیش مورد ستایش قرار گرفت. به منظور طرد همه‌جانبهٔ هنجارهای غربی، عدّهٔ کثیری از زنان با پیش‌زمینهٔ غیرسنّتی تصمیم به پوشیدن چادر گرفتند و جمعیّت عظیمی از زنان چادر به سر در تمامی تظاهرات بزرگ انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ ـ ۷۹م. شرکت جستند.

پس از پیروزی انقلاب، پوشش سر بتدریج برای همهٔ زنان واجب شد. بیانیّهٔ آیت‌اللّه خمینی در هفتهٔ اوّل ماه مارس ۱۹۷۹م. که در آن کارمندان زن در وزارتخانه‌های دولتی می‌بایست معیارهای اسلامی را در پوشش خود رعایت کنند، نشانگر اوّلین گامها در روند این وجوب بود. راهپیمایی اعتراض‌آمیز زنانِ طبقات متوسّط و بالای اجتماع در یازدهم و دوازدهم ماه مارس با تظاهرات مدافعین چادر تلاقی پیدا کرد که منجر به دخالت نیروهای انتظامی گردید. بعدها فروشندگان موظّف به عدم ارائهٔ خدمات به زنان بدون پوشش سر شدند و سرانجام در بهار و تابستان سال ۱۹۸۲م.، مبارزه‌ای شدید به منظور اجرای قانون حجاب توسّط کمیته‌های انقلابی محلّی، شکل گرفت و گشتهای سیّار با اختیارات مبسوط قانونی به منظور ضمانت اجرایی این قانون، تشکیل گردید.

شایان ذکر است که اقسام جدید پوشاک و پوشش سر، تدریجاً جایگزین چادر می‌شود؛ چرا که جهت برآورده ساختن هدف اصلی استفاده از آن، این تن‌پوش گاه ناکارامد و دردسرزا شده است، مگر آنکه توسّط دستان محکم بسته شده یا بوسیلهٔ دندانها محکم گرفته شود. امروزه استعمال روسری پهنی که توأم است با بالاتنه‌ای بلند و گشاد، به نام «مقنعه» رواج دارد. این پوشش به صورت آزاد بر روی شانه‌ها افتاده، سر و گردن را درحالی‌که صورت نمایان است، دربر می‌گیرد. البتّه چادر هنوز تنها حجابی است که برای نماز خواندن به کار برده می‌شود. همچنین نک. مدخل «حجاب» HEJĀB.

پی‌نوشتها

[1]. cf. ČATR.

[2]. "Artaxerxes", 5; cf. xenophon, *Cyropaedia*, 6. 4. 11.

۳. ص. ۹۳.

۴. بختیارنامه، به تصحیح صفا، صص ۵-۶.

۵. به تصحیح صفا اصفهانی، ص ۹/۳۳.

۶. یَشت، باب ۵، بند ۸۱-۸۳.

۷. باب ۳. بند ۵۶.

۸. شاهنامه، مسکو، ج ۹ ۲۹۴، ج ۵، ص ۵۳۴.

۹. ج ۱. ص ۴۲.

۱۰. دینوری، به تصحیح گیرگاس، ص ۱۱۲؛ طبری، ج ۱، ص ۱۰۴۶.

[11]. Hinz, Pl.19 opposite p. 64.

[12]. Russell, pp. 482, 486.

[13]. Kawami, p. 48.

[14]. Ghirshman, 1962, Pl.96.

[15]. ibid, Pls.93-95.

۱۶. نک. مثلاً Harper, pp. 77-78.

[17]. *Persian Rivayats*, p. 296.

[18]. ibid., n-1.

[19]. Rudenko, pp. 296-97 and pl.139.

[20]. Stronghold, p.12, and pls. VIa.b Boyce.

۲۱. در مورد تلفّظهای گوناگون آن نک. Doerfer, III, pp. 17-18.

[22]. Spuler, p. 382.

۲۳. به نقل از مطهّری، صص ۱۳۲-۱۳۶.

۲۴. مطهّری، صص ۱۶۳ به بعد.

[25]. Dozy, pp. 122-24.

۲۶. برای مثال نک. خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۲۷. وسائل الشیعه، ج ۲، بخش ۱، ص ۲۹۹.

۲۸.مطهّری ص ۱۵۸.

۲۹. مظاهری ، ص ۹۴.

۳۰. نجمی، ص ۲۶۳.

[31]. Polak, I, p. 161.

[32]. Wilber, p.174.

۳۳. به عنوان مثال نک. خمینی، کشف الاسرار، صص ۲۲۳-۲۲۴.

مآخذ

الف ـ فارسی

- حُرّ عاملی، وسائل‌الشیعه، به تصحیح ع. ربّانی شیرازی، تهران، ۱۳۸۴ق./۱۹۶۴م.، بخش دوّم، قسمت اوّل، صص. ۲۹۳-۹۹، بخش چهاردهم، صص ۱۶۸-۶۹.

- خمینی، روح‌اللّه، کشف‌الاسرار، بی‌نا، بی‌تا.

- همو، تحریرالوسیله، چاپ دوّم، نجف، ۱۳۹۰ق./۱۹۷۰م.

- همو، رسالهٔ احکام، به تصحیح آیت‌اللّه رضوانی، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م. ص ۸۹.

- مطهّری، مرتضی، مسئلهٔ حجاب، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م.

- مظاهری، ع.، زندگی مسلمانان در قرون وسطی، تهران، ۱۳۴۸ش./۱۹۶۹م.، صص ۹۴-۹۵.

- نجمی، ناصر، تهران عهد ناصری، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م. صص ۴۶۲-۶۴.

- نهضت زنان مسلمان، حجاب و انقلاب، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م..

ب ـ لاتین

- J. Chelhod, "Hijab", in *EI*^{2}.

- R.P.A. Dozy. *Dietionnaire d'ètaillè des noms des Vêtements chez les arabes*. Amsterdam,1845, Doerfer, III, pp. 16-22.

- J.E. Polak, *Persien, Das Land und seine Bewohner*, Leipzig, 1865.

- Spaler, Iran. D.L. Wilber, *Riza Shah Pahlavi*, Hicksville, N.Y., 1975.

ضمیمهٔ شمارهٔ ۲

کمربند (فارسی میانه: «کمر»، فارسی نوین: «کمربند»)

توجّه: در مورد کمربند در دوران اسلامی نک. مدخل KAMARBAND.

قسمت اوّل: کمربند در ایران باستان

پیتر کالمایر

(Peter Cālmeyer)

دانسته‌های ما در خصوص تاریخچهٔ ابتدایی تن‌پوشها و لوازم تزیینی، از جمله کمربند، بسیار مختصر است. پیش از ساخت کمربندهای فلزّی در آرارات، نمونه‌های چندانی در اختیار نداریم. تنها منابع ما نقوشِ هنری به دست‌آمده از دو منطقهٔ شوش و عیلام و نواحی همجوارشان در ایران (مثل فارس و لرستان) از طرفی، و نواحی شمال شرقی ایران، از سوی دیگر می‌باشد[1]. بخش عمدهٔ این نقوش روی مُهرها و نشانهاست که جزئیّات زیادی را بـه دست نـمی‌دهد[2]. براساس اطّلاعات موجود، چنین به نظر می‌رسد که کمربند در ایران همچون بین‌النهرین، روندی رو به توسعه را پشت سر گذاشته است[3]. طیّ هزارهٔ سوّم پیش از مـیلاد، تـن‌پوشها غـالباً بـا کمرهایی از همان جنس و کاراییِ کمربند، بسته می‌شد.

این تن‌پوشها عبارت بودند از: دامن کوتاهِ مشهور، ظاهراً از جنس توری ("Netzrock" احتمالاً در نواحی جنوب شرقی ایران)[4]؛ دامن بلند زیگزاگی‌شکل (در شوش)[5]؛ و تن‌پوشی از پوست

گوسفند با دامنی حجیم (انتهای کمربند در پشت به صورت برآمده گره می‌خورد)[6].

از اوایل هزارهٔ دوّم میلادی نشانی از کمربند به چشم نمی‌خورَد. تغییر و تبدیلی مهمّ باید از این دوره تا حدود سال ۱۵۰۰ ق.م. رخ داده باشد[7]؛ به طوری که در تمام یادبناهای دورهٔ میانهٔ عیلامی، اجرای دقیق نقوش، بیانگر تفاوت بافت کمربندها از تن‌پوشهاست[8]. در تمامی این موارد تن‌پوشهای رویی، پایینی و نیز کمربندها، جنسهای متفاوتی دارند. از طرف دیگر در بین‌النهرین، مردان قوی‌هیکلِ برهنه، همواره کمربندی پهن به کمر بسته‌اند[9]. این کمربندها به‌گونه‌ای کمر انسان را احاطه می‌کنند که گمان می‌رود جنس آنها از نوع انعطاف‌پذیری چون پارچه یا چرم باشد.

تعداد معتنابهی پیکرهٔ انسان در مجموعه‌ای معروف به «برنزهای لرستان» و سایر اشیای ابتیاع‌شده از بازارهای هنری توسّط ب.گلدمن[1] جمع‌آوری شده است[10]. گمان می‌رود بیشتر آنها بیانگر ساکنین و گاه خدایان در نواحی جنوب غربی ایران باشد، امّا تن‌پوشهای آنان مشابه لباس مردم نواحی مجاور، همچون بابِل[11]، آشور[12] و سوریه[13] است. بنابراین احتمالاً انواع گوناگون کمربندها از این نواحی نیز مشتقّ شده است.

کمربندهای نو-عیلامی باریکتر بوده و گاه با طرحی از زیگزاگ یا گل سرخ تزیین می‌شده است[14]. کمربندها گاهی خنجری به همراه داشت[15]. شکل قبضهٔ خنجرها مشابه انواع خنجرهای ایرانی در دوره‌های بعدی است. از طرفی نظایر بابِلی نیز برای تمامی این اشکال وجود دارد[16]. امکان دارد سبک جدید تزیین کمربندها، با یک تغییر اساسی که در اوایل هزارهٔ اوّل قبل از میلاد در نواحی شمال غرب صورت گرفته، مرتبط باشد.

در محدودهٔ امپراتوری باستانی آرارات، از برنز برای پوشاندن و (احتمالاً نگه‌داری) کمرِ داخلی، که ظاهراً از چرم یا پارچهٔ بافته بوده است، استفاده می‌شد.

قسمت فلزّی با لایه‌ای از برنز به صورت نواری ممتد در عرضی به ضخامت ده تا بیست سانتیمتر کوبیده شده و سوراخهای کوچک و متعدّدی در سراسر حاشیهٔ آن تعبیه می‌گردید. این امر امکان دوختن قسمت فلزّی به قسمت انعطاف‌پذیرتر تویی را فراهم می‌آورد. اغلب اوقات این نوارها با زینت‌آلات و یا اَشکالی به صورت ممتد یا منقطع، تزیین می‌شد. دو کمربند چرمیِ نقره‌اندود از گورستانی در اور[2] متعلّق به دورهٔ سلسله‌ای نخستین، به دست آمده است[17] که ممکن است پیش‌درآمد چنین کاربردی از غلاف فلزّی بوده باشند. کمربندهای مشابهی روی قطعه‌ای از جنس نقره و برنز و تندیسی کوچک، به دست آمده از هَتوشه[3][18] و شوش[19] دیده

1. B. Goldman. 2. Ur. 3. Hattuša.

می‌شود. نمونه‌های زیادی از هزارهٔ اوّل در ناحیه‌ای مابین حاشیهٔ قفقاز و آشور[20]، جایی‌که سبکهای گوناگون تزیینات رخ داده، به دست آمده است[21].

این نقوش بر روی صخره‌ها حجّاری شده‌اند. احتمالاً آرارات (ارمنستان امروزی، شرق ترکیه و آذربایجان ایران) مرکز ساخت چنین کمربندهای فلزّی بوده است. چند سبک از تزیینات، مشخّص است: یکی «سبک درباری»[22] که در واقع سبک قلاع سلطنتی است[23]. نمونه‌ای از آن در گوشچی[1] نزدیک دریاچهٔ اورمیّه، از زیر خاک به دست آمده است[24]. این نمونه به غلط، به عنوان زهوار توصیف شده است[25]. سبک دیگر، انواع سبکهای محلّی است؛ و سرانجام گروهی است متشکّل از نوارهای باریک که همراه با صحنه‌های شعایر مذهبی می‌باشد[26]. گروه دیگر متعلّق به هنر سیتی‌هاست. نمونهٔ مشخّصی از آن متعلّق به دفینه‌ای است که از زیویه[2] در کردستان ایران به دست آمده است. البتّه نوار طلایی آن توسّط غارتگران تکّه‌تکّه شده و مجدّداً به‌وسیله پ. اماندری[3] بازسازی شده است[27]. تزیینات این کمربندها عبارتند از: حیواناتی که روی دو پای عقب خود ایستاده‌اند، همراه با مخلوقاتی افسانه‌ای، که مجموعاً در فضاهایی ایجاد شده توسّط شبکه‌ای از نقش‌مایه‌های گیاهوار، قرار گرفته‌اند. اماندری نشان داده است که یک «درخت مقدّس» به طرزی بدیع، سمت راست نوار را شکل می‌دهد و هنگامی‌که کمر بسته می‌شود، به‌صورت نقشی مرکزی در جلوی آن قرار می‌گیرد.

پ. ر. س. موری[4] که روی توسعهٔ کلّی کمربندهای فلزّی کار کرده است[28]، نمونه‌های اندکی از سبکهای محلّی غرب ایران در خصوص تزیین کمربندها، جمع‌آوری نموده است. گروهی از این کمربندها با تزیینات زمخت و منقطع[29] قرابتهایی با کمربندهای قفقاز دارد؛ هرچند که گفته می‌شود این نمونه‌ها از لرستان و خوروین[5] به دست آمده است. گروهی دیگر متعلّق است به نقشهای برجستهٔ منقطع، به صورت گلهای حلقوی که از سرخ دم[6] در جنوب لرستان به دست آمده[30] و به نظر می‌رسد متعلّق به پایان هزارهٔ دوّم میلادی باشد. گروه سوّم با حیواناتی که بدنشان با نقوش هندسی طرّاحی شده، مشخّص می‌شود[31]. همچنین نواری وجود دارد که خودش اصل است، امّا گلی با نقش برجسته دارد که در اصالت آن محلّی از تردید موجود است[32]. قطعه‌ای دیگر که ساختی خیره‌کننده دارد[33]، از جملهٔ ظروف فلزّی به دست آمده از منطقه‌ای است بین زالوآب[7] و سرخ دُم، متعلّق به قرن ۹-۱۰ میلادی. هیچ‌یک از این اشیا از

1. Gushchi.
2. Ziwiye.
3. P. Amandry.
4. P. R. S. Moorey.
5. Ḵorvin.
6. Sorḵ Dom.
7. Zālūāb.

حفّاریهای کنترل شده استخراج نشده است.

به نظر می‌رسد در اوایل حکمرانی سلسلهٔ هخامنشیان، تغییر دیگری در لباس ایجاد شده است. نوارها یا سایر پلاکهای فلزّی دیده نمی‌شود؛ چه در حفّاریهای حساب شده و چه در بازارهای هنری، مگر همراه با اشیائی که قطعاً روح هخامنشی بر آنها حاکم است و بسیار دور از ایران، در پازیریک، یافت شده‌اند[34]. کمربندی متشکّل از پلاکهای نقره ـ طلا اندود، از مجموعهٔ دو والدن[1] [35] توسّط موری به عنوان نمونه‌ای از مجعول‌سازی نوین ارائه شده است[36]. می‌توان بازتاب هر تغییر را روی یادبناها، بویژه در آرامگاههای سلطنتی[37] و نیز پلاکهای طلایی به دست‌آمده از گنجینه جیحون[2] [38] مشاهده کرد. کلّیّهٔ مردم ایران، بجز برخی از پارسیان، اساساً با لباس یا شلوارها و بالاپوشهای همانندی به تصویر کشیده شده‌اند، هرچند که تفاوتهایی در سبک این تن‌پوشها، بخصوص در سربندهایشان وجود دارد. امّا تمامی این «قاطبهٔ مردمِ شرقیِ شمشیر به کمر»، چنانچه آشیلوس[3] توصیف می‌کند: «بالاپوشهایی به تن دارند که با کمربندی باریک بسته شده و شمشیر مشهور کوتاهشان «akinakes» از آن آویزان است. این کمربند با دگمه‌ای در پهلو بسته می‌شد»[39]. اغلب یک سرِ کمربند به طور آویزان از کمر در سمت جلو، دیده می‌شود[40]. ظاهراً لباس مادی و یا لباس جنگیِ داریوش سوّم که کورتیوس روفوس[4] [41] آن را توصیف کرده، مبنی بر اینکه کمربند به طرز زنانه بسته شده و طلایی است، اشاره به رنگ کمربند دارد و نه جنسش. بر خلاف مردم نواحی غرب، شمال و شمال شرقی ایران، پارسیانِ فارس[42] و شوشی‌ها[5]، احتمالاً کیسی‌های شوش[6] [43]، شلوار نمی‌پوشیدند، بلکه ردایی گشاد و لَخت، چه بسا دوخته‌شده از پارچه‌ای یک تکّه، که با کمربندی از جنس نرم بسته می‌شد، به تن می‌کردند. این سبکی بود که آنها ظاهراً از عیلامی‌ها به ارث برده بودند. این پوشاک عیلامی ـ پارسی را شاه در مراسم رسمی، چنانچه در حجّاریهای تخت‌جمشید و نیز دروازهٔ تالار در شوش دیده می‌شود، می‌پوشید[44]. گه‌گاه، خنجری پهن و کوتاه که متعلّق به این لباس است، از کمربندی به همان سیاقِ ساده، که در حجّاریهای بابلی، آشوری و سومری از هزارهٔ سوّم به بعد، دیده می‌شود، آویزان شده است.

مآخذ: در پی نوشتها ارائه شده است.

---

1. de Walden. 2. Oxus. 3. Aeschylus.
4. Curtius Rufus. 5. Susian. 6. Kissians from Susiana.

قسمت دوّم: در دوران پارت‌ها و ساسانیان

السی ه. پک

(Elsie H.Peck)

تحقیقات روی نقوش موجود از کمربندها در فاصلهٔ بین انقراض سلسلهٔ هخامنشی در قرن چهارم ق.م. تا ظهور اسلام و پس از آن تا قرن هفتم میلادی، بیانگر آن است که کمربند منحصراً یک شیء تزیینیِ مردانه بوده است. تصاویر زنانی که کمربند بسته‌اند نادر است، که اکثراً بشدّت تحت تأثیر اسلوب رومی و هلنی بوده، و شامل تن‌پوشها یا رداهای ساده و لَختی می‌شد که در زیر سینه‌ها کمربند می‌خورد[45].

در دورهٔ پارت‌ها دو نوع اصلی از کمربند دیده می‌شود: یکی شالی است گره خورده و دیگری کمربندی است پهن و پرشاخ و برگ، حکّ شده در تنگ سروَک (Tang-i Sarwak) واقع در ایلام*. روی تخته سنگی حجّاری‌شده، متعلّق به قرن دوّم میلادی، تصویر حاکمی پارتی و همراهش دیده می‌شود که ملبّس به تونیکی است گره‌خورده با شالی منگوله‌دار. سبک گره آن مشابه گره زدنِ کمربندهای پارچه‌ای یا چرمیِ هخامنشیان می‌باشد[46].

در دورا اوروپوس[1] و هتره[2] و نیز پالمیرا[3] درست در غرب پارت، تصاویر خدایان مربوط به قرن اوّل و دوّم میلادی ملبّس به زره رومی است که با «سین گولوم» (cingulum) بسته شده است. از طرفی کمربند افتخار، توسّط امپراتور روم و سربازانش بسته شده است[47]. باری، رایج‌ترین کمربندِ نشان داده شده در پالمیرا، شالی است مشتقّ از «سین گولوم» که دور باسن پیچیده شده است و با یک گرهٔ مربّع «هرکولی» بسته شده و انتهای بلندش روی کمربند برگردانده شده است (**تصویر CXVIII**). مجسّمه‌ای مقدّس متعلّق به سده‌های دوّم و سوّم میلادی، ملبّس به لباس پارتی، چنین کمربندی بسته است[48]. تقریباً شالی مشابه و به همان سیاق، در جامی متعلّق به آنتیوخوس اوّلِ کوماژن[4] (۶۹-۳۴ ق.م.) در نیمرود داغ، به تصویر کشیده شده است[49].

---

*. منظور استان ایلام است نه تمدّن باستانی عیلام. م.

1. Dura Europos. 2. Hatra. 3. Palmyra.

4. Antiochus I of Commagene.

تصویر CXIX ـ مجسّمهٔ «اوتال»، شاه «هتره»، قرن دوّم میلادی، موزهٔ موصل.
از روی: Ghirshman, 1962, p. 89 fig. 100

تصویر CXVIII ـ حجّاری مزار سربازان. پالمیرا، قرن دوّم میلادی، لوور.
از روی: Ghirshman, 1962, p. fa fig. 91

کمربندهای پهن با سگکهای برنزی و زبانه‌های متحرّک که نقش حفاظ را دارند، در ناحیهٔ پالمیرا از زیر خاک به دست آمده است[50]. در شرق، یک سگک طلاکاری شده، به دست آمده از مجموعه‌ای معروف به «گنجینهٔ نهاوند» (سده‌های اوّل تا سوّم میلادی)، دلالت بر قریحهٔ ایرانیان، در خصوص تزیین کمربندهای پهن دارد[51]. حدوداً در همان دوران در ایران، پلاکهای برنزی و کنده‌کاری‌شدهٔ کمربند را در تصاویر و نقوش انسانها و حیوانات می‌توان دید. از طرفی

سگکهای برنزی در یَراق حیواناتِ در حال نزاع، که سابقاً در مجموعهٔ فروغی بوده، دیده می‌شود[52]. گئو وایدن گرین[1]، مابین «کمر» (kamar) پارتی که به تونیک بسته می‌شد و شمشیر از آن آویزان می‌گردید، با «همیان» (hemyān) که زنّار مقدّس روحانیّون محسوب می‌شد، تفاوت قایل است[53]. ظاهراً یادبناهای مقدّس در پالمیرا که در آن اعضای طبقهٔ روحانیّون کمربندهای پهن و لوله‌ای بسته‌اند، این افتراق را تأیید می‌کند[54]. سبک آراستن کمربندها که احتمالاً اتّصال فلزّ روی زمینهٔ چرمی می‌باشد، از روی مجسّمهٔ برنزی حاکمی پارتی، پیداشده در شامی[2]، مشخّص می‌گردد. کمربند مشابهی با روبانهایی گره خورده، در یک حجّاری از تصویر شاهزاده‌ای پارتی واقع در بیستون، دیده می‌شود[55]. همچنین مجسّمه‌هایی از حکّامِ متعلّق به قرن دوّم میلادی در هتره (Hatra) یافت شده که در آن کمربندهای مزیّن، به دور باسن پیچیده شده‌اند. در ظاهر کمربندها فلزّی است، و روی آنها کنده‌کاری صورت گرفته است[56] یا آنکه با تزیینات برجسته از هیپوکامپ[3] و تصاویری از نیمتنهٔ انسان، به طرح یونانی ـ رومی آراسته شده‌اند (**تصویر CXIX**)[57]. قلاّبهای مشخّص نیم‌حلقه‌ای که با نوارهای پارچه‌ای یا تسمه‌های چرمیِ معلّق گره زده شده‌اند، این تصوّر را ایجاد می‌کنند که این کمربندها قرابت بسیاری دارند با آنچه در بناهای کوشانی قرن دوّم واقع در هند و افغانستان دیده می‌شود[58].

سرآغاز چنین کمربندهای مجلّلی، کمربندی است زرّین، منقّش به پلاکهایی از تصاویر الهگان سوار بر شیر، که از زمین تیلیه تپه[4]، واقع در شمال غربی افغانستان به دست آمده است (قرن اوّل پیش از میلاد تا قرن اوّل پس از آن)[59]. رُزنفیلد[5] توجّه همگان را به صور خیالی دیرین، در تزیینات کمربندِ حکمران کوشانی معطوف می‌سازد، که احتمالاً نمادی است مبنی بر سعادت پادشاهی[60]. و چه بسا نقش‌مایه‌های قدیمی بر روی کمربندهای هتره، معانی نمادین مشابهی داشته باشند. این تشابه بین کمربندهای ترسیم شده در هتره با امپراتوری دوردست کوشان، یا در اثر تماسهای جاری تجاری بین آنها ایجاد شده، یا اقتباس رایجی از سرزمین پارت و حکومتهای قبلی آن می‌باشد[61].

شاخصّ‌ترین کمربند ساسانیان عبارت از نوارهایی است که در جلو به شکل پروانه گره زده می‌شد و دنباله‌های آن اغلب چینهای افقی داشت. این کمربند توسّط الهگان و ملکه‌ها و نیز خدایان و شاهان بسته می‌شد و دست کم در اوایل سلطنت اردشیر اوّل (۲۲۴ ـ ۴۱ میلادی) ــ بدون هرگونه نمونهٔ قبلی از آن ــ روی حجّاری نقش رستم ظاهر شده است[62]. این سبک توسّط

1. Geo Widengren.
2. Shami. (شمی)
3. hippocamps.
4. Tillya Tepe.
5. Rosenfield.

تصویر CXX ـ نقش رستم. مراسم تحلیف نرسی با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر CXXI ـ طاق بستان. شکارگراز با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. Peck

شاپور اوّل (۲۴۱ـ۷۲م.) در بیشابور و نقش رجب[63]، هرمزد اوّل (۲۷۲ـ۷۳م.) در تنگ قندیل[1] [64] و نیز بهرام دوّم (۲۷۶ـ۹۳م.) در سر مشهد[2]، بَرم دلک[3] (q.v.) و نقش رستم[65]، تقلید شده است. چنین کمربند نوار شکلی را به دور کمر الهه آناهیتا در مراسم تحلیف نرسی (۲۹۳ـ۳۰۲م.) در نقش رستم نیز می‌توان دید (**تصویر CXX**)[66]. آخرین نقش از این نوع کمربند در انگارهٔ اهورامزدا واقع در طاقچهٔ بزرگی در طاق‌بستان دیده می‌شود که تاریخ آن می‌بایست به سلطنت خسرو دوّم برسد (۵۹۱ـ۶۲۸م.). پرودنس الیور هارپر[4] اشاره می‌کند که این تصویر، سرشت قدسی تصاویر را بوضوح تأیید می‌کند[67].

محبوبیّت این کمربندِ روبان‌دار، همانند کمربندهایی بود که با یک روبان به طریقی گره می‌خورد که دو حلقهٔ آن از میان سگکهای حلقوی‌شکل بیرون زده[68] و دنباله‌های آن از سمت چپ آویزان می‌شد (**تصویر CXX**). این کمربندها را می‌توان روی حجّاری هرمزد اوّل در تنگ

1. Tang-e Qandil. 2. Sar Mašhad. 3. Barm-e Delak.
4. Prudence Oliver Harper.

تصویر CXXIII ـ طاق بستان. سوارکارِ مبارز با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر CXXII ـ طاق بستان. شکار گوزن با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. peck

قندیل، صحنهٔ مراسم تحلیف نرسی وحجّاریهای اردشیر دوّم (۳۷۹ـ ۸۳م.)، شاپور دوّم (۳۰۹ـ ۷۹م.) و شاپور سوّم (۳۸۳ـ ۸۸م.) در طاق‌بستان مشاهده کرد[69]. چنانچه هارپر نشان داده، چنین کمربند روبان‌داری با سگک دوبل، روی بشقابهای «صحنهٔ شکار» بوضوح ترسیم شده است[70]، که برای اوّلین‌بار روی ظروف متعلّق به اواخر قرن سوّم و چهارم[71] میلادی و سپس نمونه‌هایی از اواسط قرن پنجم تا هفتم میلادی، دیده شد[72].

تمایل به استفاده از کمربندهای جواهرنشان، پیش از این در هترهٔ پارت دیده شده است، که در ابتدا در دربار ساسانیان، چنانچه ازحجّاریهای اردشیر اوّل و شاپور اوّل در داراب و نقش رجب پیداست، رواج یافت[73]. در بشقابهای صحنهٔ شکار متعلّق به قرن پنجم م. و پس از آن، کمربندهای جواهرنشان همراه با سگکهای مربّع شکل ترسیم شده است[74]، امّا درحجّاریهای «شکار گراز» واقع در طاق‌بستان، سگکها زیر نوارهای عمودی از تکّه پارچه‌های طرح‌دار یا گلدوزی شده، پنهان شده است (**تصویر CXXI**)[75]. چنین سبکی تنها یک‌بار دیگر، روی بشقابی متعلّق به همان دوران، واقع در موزهٔ ارمیتاژ تکرار شده است[76]. خسرو دوّم در تصویر مراسم تحلیفش واقع در طاق‌بستان، کمربندی پرشاخ و برگ به خود بسته است. چندین ردیف مروارید

همراه با گلمیخهای مرصّع و سنگهای قیمتی بزرگ و مربّعی‌شکل، تأثیر بصری فوق‌العاده‌ای از کمر (kamar) ایجاد می‌کند، طوری که «وایدن گرین» آن را کمربند جواهر نشانِ جنگاوران در دورهٔ ساسانیان توصیف کرده است. موبد موبدان، «کَرتیر»، کمری را(kamar) همراه با یک کلاه (کولاف، kōlāf) از هرمزد اوّل، پسر شاپور اوّل، به عنوان نشان مرتبت بالای وی، دریافت کرده است (کتیبه‌ای واقع بر کعبهٔ زرتشت در نقش رستم، سطر ۴)[77].

سبک جدیدی از کمربند با سگکی بربط‌شکل[1] و زبانه‌ای متحرّک، برای اوّلین‌بار روی «بشقاب صحنهٔ شکار» متعلّق به دورهٔ حکومت پیروز (۴۵۷-۸۴م.) یا قباد اوّل (۴۸۸- ۹۶م. و ۴۹۸-۵۳۱م.) واقع در موزهٔ هنری متروپولیتن[2][78]، و همچنین متعلّق به اواخر سلسلهٔ ساسانیان، روی ظروفی که در کتابخانهٔ ملّی و موزهٔ ارمیتاژ نگه‌داری می‌شود، دیده شده است[79]. هارپر متذکّر شده که هرچند سگک با زبانهٔ متحرّک در حجّاریهای ساسانی تا قبل از آنکه در طاق‌بستان دیده شود، نبوده است؛ امّا مارشاک[3]، ردّ آن را از قرن پنجم میلادی در کوشان واقع در آسیای مرکزی می‌داند[80]. گیرشمن، سگک آهنی مطلّایی را با زبانه‌ای متحرّک که در سطح IV (چهارم) منطقهٔ شوش از زیر خاک به دست آورده بود، به قرن چهارم میلادی منسوب می‌دارد[81]. این نوع سگک در حجّاریهای شکارگراز و شکارگوزن واقع در طاق‌بستان، به تصویر کشیده شده است که در آن شاه و ملازمانش کمربندهایی با این نوع سگک بسته‌اند. همان‌طور که وایدن گرین برای نخستین بار آورده، این نوع کمربند چرمیِ مرصّع با تسمه‌های معلّق، تزیین شده با پلاکهای فلزّی و سنگهای گرانبها، خاستگاهی از آسیای مرکزی دارد[82]. اگرچه اغلب تصاویرِ نقّاشیهای دیواری آسیای مرکزی مربوط به سده‌های ۶-۸م. صرفاً سبکی زینتی دارد[83]، امّا این کمربند اساساً شیئی ایلیاتی به شمار می‌رود که در شکار و جنگ، اسلحه به آن آویزان می‌شد[84]. گیرشمن یادآور می‌شود که اوّلین نمونه‌های شناخته شده از قبر آوارس‌های[4] چادرنشین در مغولستان و جنوب سیبری متعلّق به سده‌های ۵-۶م. به دست آمده است[85]. در بین این قبایل دو نوع کمربند بسته می‌شد؛ رویی به عنوان نشانی از مقام ایلیاتی، و زیری جهت انضمام اسلحه[86]. در تندیس کنده‌کاری شده از سوارکار سلطنتی در صخره‌ای بلند، درست زیر صحنهٔ مراسم تحلیف در طاق‌بستان، کمربندی زیرین با زبانه‌های آویزان دیده می‌شود (**تصویر CXXIII**)[87]. از سوی دیگر، کمربندهای تسمه‌دار که توسّط خسرو دوّم در صحنه‌های شکار پوشیده شده، ظاهراً دلالت بر مرتبهٔ بالای وی دارد، به طوری که بسیار تجمّلی‌تر و مزیّن‌تر از

1. lyriform.
2. Metropolitan Museum of Art.
3. Marshak.
4. Avars.

کمربندهای سایر درباریان می‌باشد. به علاوه، کمربند سلطنتی جهت آویزان کردن اشیائی خاصّ ـ از قبیل قطعه پارچه‌ای متّصل به یک حلقه و یک سنگ‌ساب یا چخماخ ـ به کار می‌رفته است[88]. دو کمربند دیگر در ایوان بزرگ طاق‌بستان به تصویر کشیده شده است؛ یکی شالی روبان‌دار که نوعاً متعلّق به دورهٔ ساسانیان است و دیگری کمربندی است ایلیاتی برگرفته از شرق[89].

پی‌نوشتها

[1]. cf. E. Porada in *EIr*, II. pp. 549-60.

[2]. P. Amiet, *Glyptique susienne*, MDAFI 43, 1972; H. Pittman, *Art of the Bronze Age*, New York, 1984, pp. 52-65.

[3]. in *Reallexikon* der *Assyriologie* III, 1957-71, pp. 689-93 s.v. Gürtel P.Calmeyer.

[4]. Porada, p.555, pl. X, 7.

[5]. P. Amiet, *Elam*, Auvers-Sur-Oise, 1966, p. 183 fig. 134 A-B.

[6]. ibid., pp. 190f. fig. 141.

[7]. ibid., pp. 248, 308 f., figs. 213, 232.

[8]. ibid., pp. 418-21 figs. 318; Porada, p.550 fig.26K.

[9]. Amiet, pp. 309 fig. 232C, 376 fig. 248, 396 f, fig 299; Porada, p.550 fig. 26K

[10]. "Origin of the Persian Robe", *Iranica Antiqua* 4, 1964, pp. 135-52.

[11]. Goldman, figs, I, 6, 14, 23-26.

[12]. ibid., figs. 7-11, 27-28.

[13]. ibid., fig.2.

[14]. Amiet, pp.540 fig, 413, 566 fig.431; Porada, pl. XII, 18-19.

[15]. Amiet, p. 531 fig. 407.

[16]. Wetzel et al., *Das* F. *Babylon des sqätzeit*, Berlin, 1957. pls, 43-44.

بر روی کمربندهای دو ربّ‌النوع، جنّی‌ها و یک زیگورات دیده می‌شود.

[17]. L. Woolley, *The Royal Cemeteny*, Ur Excavatiors 2. 1934, pp. 51f. fig. 4, pl. 13b, 156f, fig. 35.

[18]. R.M. Boehmer, *Die Kleinfunde von Boğazköy*, Berlin. 1971. nn. 546 ff.

[19]. MDAFP XXV. Paris, 1934, pp. 208f. pl. X 4, 5.

[20]. J. de Morgan, *Mission au Caucase* I, Paris, 1889, p. 116 figs. 17-19, 23,27; idem, La *prehistoire orientale* III. Paris, 1927. pp. 276 f.; R. Virchow, *über die culturgeschichtliche Stellung des kaukasus*. Berlin, 1895. pls. II-III: A-M. Tallgrns, *Eurasia Septentrionalis antiquu* 5, Helsinki, 1930, pp. 165f.; B.A. Kuftin, *Archaeological Excavations in Trialeti* [in Russian] I, 1941, p. XXV.

[21]. A.H. Layard, *Nineveh and Babylon*, London, 1853, p. 180.

[22]. M.N.van Loon, *Urartian Art*, Leiden, 1966, pp. 121, ff. pls. XXXf.

[23]. H.V. Herrmann, "Frühgriechischer Pferdeschmuck Vom Luristanty-Pus." *Jahrbuch des Deutschen Archāolo gischen* 1966. pp. 107f. nn. 81-83; G.G. Azarpay, *Urartian Art and Artifacts,* 1968, pp. 47ff Instituts 81.

[24]. Hamilton, "The Decorated Bronze Strip from Gushchi", *Anatolian Studies* 15, 1965, pp. 41ff; R. W.

[25]. Gušči P. Calmeyer, *Reallexi* kon *der Assyriolog* if III, s.v.

[26]. H. J. Kellner, in *Prähistorische Bronzefunde*,. Fig. cf. E.O. Negahban, A *Preliminary Report on Marlik* Excavation, Tehran, 1988; 1964, Mainz, 55.

[27]. "A Propos du trésor de ziwiye", *Iranian Antiqua* 6, 1966, pp. 113 ff.

[28]. "Some Ancient Metal Belts, Their Antecedents and Relatives," *Iran* 5, 1967, pp. 83 ff.

[29]. pp. 87f.

[30]. pp. 89 ff.. esp.n. 78.

[31]. p. 90 with. nn.85-86.

[32]. p.86 fig. 1, pl. Ib.

[33]. R. Dussaud, "ceinture en bronze du Louristan avec scenes de chasse." Syria 15, 1934, p. 184 fig. 1. pl. XXV.

[34]. G. Azarpay "Some Classical and Near.Eastern Motifs in the Art of Pazyryk." *Artibus Asiae* 22, 1959, pp. 313 ff.

[35]. Moorey, 1967, pp. 91 ff. Pls. I-II.

[36]. "Some Ancient *Metal Belts*'- A Retraction and a Cautionary Note" Iran 7, 1969, p. 155.

[37]. p. Calmeyer in EIr. II, p. 576 fig.43.

[38]. ibid., p. 579 fig. 45.

[39]. ibid., p. 576 fig. 43 چهار عکس در آخر خط از سمت راست.

[40]. p. 575 fig.41.

[41]. 3.3.7.

[42]. سمت چپ p.575 fig.41.

[43]. p. 574 fig. 38.

[44]. p. 575 fig. 40.

[45]. Ghirshman, 1956, pl. VII; 1962, pp. 92-93 figs. 103-04, p.147 fig. 186, p. 143 fig, 235; Peck, pls. IXb-XI.

[46]. Ghirshman, 1962, p.55 fig.68; 1964P.84 fig. 109, pp.157-58 fig. 209, p.188 fig. 235; *Survey of persian Art* IV, pls. 108 A,B; همچنین نک. فصل اوّل .

[47]. Ghirshman, 1962, p.71 fig. - 84; Colledge, fig. 10a; Downey, p.203 pl.L I: Pauly Wissowa, III.2, p.2561; Brilliant, .figs. 2.63,4.50, 4.89.p.71 fig. - 84.

[48]. Ghirshman, 1962, pp. 78-79 fig. 90-91; Ingholt, 1954, pl. 11; Schlumberger, p.90.

[49]. Ghirshman, 1962, p.67 fig.80; Rosenfield, fig.154; Houston, figs. 168,169.

[50]. Mackay, pl. LXIII/3.

[51]. Ghirshman, 1962, p. 100 fig. 112.

[52]. Ghirshman, 1979, p. 171, pls. I-IV.

[53]. Widengren, p. 254.

[54]. Ingholt, 1928, p. IV.

[55]. Widengren, p.252;Fukai, 1960, p.172; Ghirshman, 1962, p. 53 fig. 66, p. 88 fig. 99.

[56]. Ghirshman, 1962, p. 94, fig. 105.

[57]. Ghirshman, 1962, p.89 fig. 100; Rosenfield fig. 136.

[58]. Ghirshman, 1962, p. 89 fig. 100; Rosenfield, fig. 136, Kushan belts; Rosenfield, figs. 2, 3, 8, 12, 20, 62a, 67.

[59]. Sarianidi, pp.38-40, 37ill.

[60]. Rosenfield, p. 183 figs. 3, 3a.

[61]. Rosenfield, pp.170-71.

[62]. Naqshi-i Rustam: Schmidt, pl. 90.

[63]. Naqsh-i Rajab: Ghirshman, 1962, p. 165 fig. 209; Schmidt, pl. 90.

[64]. Hinz, 1973, pls. 46-48.

[65]. Hinz, 1969, pls. 135-137, 117.

[66]. Schmidt, pl. 90.

[67]. p. 65, n. 126.

[68]. p. 197 pl.1.

[69]. Hinz, 1973, pls. 47, 48; Ghirshman, 1962, p. 176 fig. 218, p. 190 fig. 223: Fukai, 1972 pls. LXVI, LXVIII.

[70]. pp.54-87.

[71]. Harper, pls. 10, 12, 15, 16, 23, 28.

[72]. Harper, pls. 25, 26, 31.

[73]. Hinz, 1969, pls, 57, 58; Schmidt, pls. 97 A, 101 B.

[74]. Harper, p. 87 pls. 18, 20, 21.

[75]. Peck, pl. XV.

[76]. Harper, pl. 19.

[77]. Back, p. 394; cf. Widengren, p. 260.

[78]. Harper, p. 87 pl. 17.

[79]. Harper, pls. 22-27.

[80]. Harper, p. 65.n. 126.

[81]. 1979, pp. 183, 184 fig.2.

[82]. Widengren, pp.270-72. Plate VI; Peck, pls. III, IV, VI, IXa, XIII, XVI-XIX.

[83]. von Le Coq, pls. 14, 15, Bāzāklyk; Grünwedel, fig. 56, Ming oï, fig. 654, Bāzāklyk, fig. 666,Idyqutšahri.

[84]. Bussagli, p.59, Dandan öiliq; Belenitsky, pls.9, 11, 12, Pyandzhikent.

[85]. 1953, p.69; 1963, pp.305-06 fig.13.

[86]. 1963, p. 305.

[87]. Ghirshman, 1962, p. 192 fig. 234.

[88]. Gropp, p.276; Fukai, pl.XLVII.

[89]. Peck, pp. 118, 120, pls. IXa, CIII, Xlx.

مآخذ

- M. Back. *Die sassanidischen Staatsinschriften*. Acta Iranica 18. Tehran and Liege. 1978.

- A. M. Belenitsky. *Monumental'noe iskusstvo Pyandzhikenta*. Moscow. 1973.

- M. Bieber, *Entwicklungsgeschichte der griechischen Tracht*. Berlin. 1934.

- R. Brilliant. *Gesture and Rank in Roman Art. The Use of Gestures to Denote Status in Roman Sculpture and Coinage*. Memoirs of the Connecticut Academy of Arts and Sciences 14. New Haven. 1963.

- M. Bussagli, *Painting of Central Asia*. Geneva. 1964.

- M. A. R. Colledge. *Purthian Art*. London. 1977.

- S. B. Downey. *The Excavations at Dura-Europus. The Stone and Plaster Sculpture*. Monumenta Archaeologica V. 1977.

- S. Fukai. "The Artifacts of Hatran and Parthian Art." East and West 11, 1960.pp. 135-81. Idem and K. Horiuchi. *Taq-i-Bustan* I-II. Tokyo. 1969. 1972.

- R. Ghirshman. "Notes iraniennes V. Scenes de banquet sur l'argenterie sassanide." *Artibus Asiae* 16. 1953, pp. 51-71.

- Idem, *Fouilles de Chapour, Bichapour* II. *Les mosaiques sassanides*, Paris, 1956.

- Idem, *Persian Art. The Parthian and Sassanian Dynasties*, New York, 1962.

- Idem, "Notes iraniennes XIII. Trois epees sassanides," *Artibus Asiae* 26. 1963. pp. 293-311.

- Idem. *The Arts of Ancient Iran, From Its Origins to the Time of Alexander the Great*, New York, 1964.

- Idem, "La ceinture en Iran", *Iranica Antiqua* 14, 1979, pp. 167-95.

- F. Grenet. "Un plat sassanide d'Ardašir II (379-383) au bazar de Kabul." *Studia Iranica* 12, 1983, pp. 195-205.

- G. Gropp. "Der Gürtel mit Riemenzungen auf den sasanidischen Reliefs in der grossen Grotte des Taq-e Bostan." *AMI*. N. S. 3. 1970. pp. 273-88.

- A. Grünwedel, *Altbuddhistische Kultstatten in Chinesisch-Turkistan*. Berlin, 1912.

- P. O. Harper. *Silver Vessels of the Sassanian Period* I: *Royal Imagery*, New York, 1981.

- W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.

- Idem, "Das Sasanidische Felsrelief von Tang-e Qandil", *AMI*, N. S. 6. 1973, pp. 201-12

- D. Homes -Fredericq. *Hatra et ses sculptures parthes. Etude stylistique et iconographique*, Istanbul, 1963.

- M. G. Houston. *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration*, London, 1920.

- H. Ingholt, *Studier over palmyrensk skulpture*, Copenhagen, 1928.

- Idem, "Parthian Sculptures from Hatra", *Memoirs of the Connecticut Academy of Arts and Science* 12, 1954, pp. 5-46.

- Idem, *Gandharan Art in Pakistan*, New York, 1957.

- A. von Le Coq, *Die buddhistische Spatantike in Mittelasien. Die Wand-malereien*, Berlin, 1924.

- D. Mackay, "The Jewellery of Palmyra and Its Significance", *Iraq* 11, 1949. pp. 160-87.

- E. H. Peck, "The Representations of Costumes in the Reliefs of Taq-i-Bustan," *Artibus Asiae* 31, 1969, pp. 101-23.

- J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans*, Los Angeles, 1967.

- V. Sarianidi, "The Treasure of the Golden Mound", *Archaeology* 33/3, 1980. pp. 31-41.

- D. Schlumberger, *L'Orient hellenise*, Paris 1969.

- E. F. Schmidt, *Persepolis* III: *The Royal Tombs and Other Monuments*, Oriental Institute Publications 70, Chicago, 1970.

- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among, Iranian People in Antiquity", *Studia Ethnographica Upsaliensia* 11, 1956. pp. 228-76.

ضمیمهٔ شمارهٔ ۳

کندیز (یونانی: kándys)

رودیگر اشمیت

(Rüdiger Schmitt)

کندیز نامی است که احتمالاً منشأ ایرانی دارد و از سوی نویسندگان یونانی در مورد پوشاکی پارسی به کار می‌رفت. این اسم ممکن است برگرفته از واژهٔ پارسی باستان کندو «kandu-» باشد (در قیاس با واژهٔ مادی کنزو-که «kanzu-ka»، واژهٔ عیلامی کن - سو - که «kan-su-ka»، واژهٔ پارتی «qnjwg» و غیره، به معنای «قبا»[1])؛ یا آنکه برگرفته از واژهٔ پارسی باستان کنتو «kantu-» باشد (به معنای «پوشش» مشتقّ از کن «kan-» به معنای «پوشاندن»[2] یا از واژهٔ کم «kam-» به همان سیاق[3] یا «بالاپوشی که روی شانه‌ها انداخته می‌شد»، برگرفته از کن «kan-» به معنای «به تن انداختن»)[4] (تشبّه‌سازی آن با واژهٔ لهستانی «kontusz» به معنای «بالاپوش بزرگ» چنانکه توسّط وایدن گرین[5] مطرح شده، از لحاظ زبان‌شناسی نابهنجار و بنابراین پذیرفتنی نیست).

گزنفون در کتاب آناباسیس[1] [6] (قدیمی‌ترین منبعی که از این واژه نام برده است)، کندیز را به صورت تن‌پوشی رویی و ارغوانی که پارسیان عالی‌منصب در رکاب کوروش کوچک می‌پوشیدند و زیر آن فرنج‌های پرهزینه «کیتون» (khitônes)، شلوارهای رنگین «آناکسی ریدیس» (anaxyrides) و زیورآلاتی نظیر دستبند و گردنبند به تن می‌کردند، توصیف کرده است. به نظر

---

1. *Anabasis* (عزیمت سواران یونانی).

می‌رسد عبارت مشابهی نظیر آنچه گزنفون گفته را می‌توان در کوروش‌نامه[1] [7] دنبال کرد؛ طوری که تمامی این مقولات به مادها نسبت داده شده درحالی‌که در همان جا[8] آمده که کوروش یک کندیز ارغوانی سفت (holoporphyros)، روی فرنجی ارغوانی، با خال‌خالهای سفید (لباس مشخّصهٔ سلطنتی) و شلوارهای قرمز نارنجی به تن کرده است (در جاهای دیگر از این فقرات، توأمان تحت عنوان «Median Stolē» یا «ردای مادی» نام برده شده است). از طرفی گزنفون[9] قید کرده که سواره‌نظام تنها هنگام بازدید پادشاه، دستان خود را داخل کندیز می‌کردند. این گفته قویّاً نقوش تخت‌جمشید از رداهای با آستین کاذب را، به یاد می‌آورد[10]. پولوکس[2] [11] که کندیز را در زمرهٔ پوشاک مشخّصهٔ پارس‌ها آورده است، بین کندیزهای سلطنتی که با رنگ اصل ارغوانی (halipórphyros) رنگ‌آمیزی می‌شد و انواع معمولیِ کندیزهای ارغوانی رنگ (porphyroŭs)، افتراق قایل است. علاوه بر موارد فوق، برخی انواع کندیز از پوستهای گوناگون دوخته می‌شد.

ذکری از جزئیّات کندیز در آثار تمیستیوس[3]، دیودوروس[4] [12]، پلوتارک[5] [13] و... آریان[6] [14]، لوسین[7] و سایرین به میان نیامده است. در کتابهای *The Suda* یا واژه‌نامهٔ هِسیچ[8]، نمی‌توان از ترجمهٔ کندیز یعنی: «بالاپوش پارسی (khitōn) که سپاهیان آن را با قلّابهای سینه می‌بستند»، مطمئن بود.

از سویی به کندیزی رنگی در فهرست البسهٔ اهدایی به آرتمیسِ براونی[9] (آتیکا) در اواسط قرن چهارم ق.م. اشاره شده است[15].

امروزه عقیده براین است که کندیز همراه با «سراپیس» (sárapis) یونانی، که بالاپوشی است آستین‌بلند، و «آناکسی ریدیس» یونانی که شلواری است بلند؛ قسمتی از جامهٔ سوارکاران ماد را تشکیل می‌داده است و باید آن را با ردای بلندِ رودوشی که روی شانه‌ها می‌افتاد و آستینهای کاذبی برای قرارگرفتن روی دستها داشت و غالباً در حجّاریهای تخت‌جمشید و نیز جاهای دیگر به تصویر کشیده شده است، مرتبط دانست[16].

این ارتباط، سازگاری کاملی دارد با توصیف پولوکس[17] که کندیز را آستین‌دار «kheiridōtos» و بسته‌شده در امتداد شانه‌ها «katà toùs ōmous enaptòmenos» بیان کرده است. برخی اوقات کندیز با خز حاشیه می‌خورده است (احتمالاً خز بیدستر).

ظاهراً کندیز را فقط در آب و هوا یا شرایط اقلیمی که طیّ آن استفاده از بالاپوش (که گزنفون آن را کیتون «khitōn» نامیده است) و شلوار، به قدر کافی گرمابخش نبود، می‌پوشیدند.

---

1. *Cyropadeia*.
2. Pollux.
3. Themistius.
4. Diodorus.
5. Plutarch.
6. Arrian.
7. Lucian.
8. Hesych.
9. Artemis of Brauron.

اُ. چمرینی[1] [18] به طرزی عُقلایی واژه یونانی و اسم جمع «کندیتانِس، kandytānes» را «جامه‌دان»[19] ترجمه کرده است؛ درست مثل واژهٔ باستانیِ ایرانی، یعنی «کندو ـ دانه، kandu-dāna-» به معنای «جای نگه‌داری کندیز یا قبا»[20].

پی‌نوشتها

[1]. cf. M. Schwartz apud I. Gershevitch, TPS, 1979, p.149 n.37.

[2]. Thompson, *Iran* I, 1965, p. 122 n. 13.

[3]. O.Szemerényi, stud, Ir. 9, 1980, p. 53.

[4]. Hinz, p. 72.

[5]. p. 237.

[6]. Anabasis 1.5.8.

[7]. Cyropaedia 1.3.2.

[8]. 8.3.13.

[9]. Ibid, 8.3.10.

[10]. Thompson, op. cit., p. 122.

[11]. Onomastican 7.58.

[12]. 17.77.5.

[13]. Artoxerxes 5.3.

[14]. Anabasis 2. 11. 5, 6.

[15]. Inscriptions Craecae, 2 nd ed., II/III, no. 1514. 19.

[16]. E.F.Schmidt,*persepolis* I, chicago, 1953, pls. 51, 52, 57, 58, etc.; Bittner, figs. 22. 1, 23,24.

[17]. Onomasticon 7.58.

[18]. Gnomon 43, 1971, p. 672; *The Journal of Hellenic Studies* 94, 1974; p .156; and *Stud*, Ir Ir. 9, 1980, pp.52 f.

[19]. Menander, Sicyonius.

[20]. Polux, Onomasticon 10.137.

---

1. O. Szemerényi.

مآخذ

- در مورد نویسندگان کلاسیک از چاپهای رایج (مثل Teubner، Oxford و Loeb) استفاده شده است.

در مورد *The Suda* نک.

- A. Adler's ed., Leipzig, 1928, 1938; repr. Stuttgart, 1967, 1971.

- S. Bittner, *Tracht und Bewaffnung des persischen Heeres zur zeit der Achaemeniden*, München, 1985, esp. pp.188-92.

- W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969. pp.72, 74 (cf.A.D.H. Bivar, BSOAS 33, 1970, p.399ab).

- G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian period. Problems Concerning the *Kandys* and other garments". *Iran* 3, 1965, pp. 121-26.

- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian Peoples in Artiquity", *Arctica, Studia Ethnographica Upsliensia* 11, 1956, pp. 228-76, esp.pp.235ff.

ضمیمهٔ شمارهٔ ۴

عبا (به عربی: «عباءَة» «ʿaba'a» و«عبایه» «ʿabāya»)

ح. الگار
(H. Algar)

تن‌پوشی رویی و گشاد است که مردان در سرتاسر خاورمیانه، و بویژه چادرنشینان عرب می‌پوشند. در ایران عبا را منحصراً طلّاب دینی می‌پوشند. رایج‌ترین شکل عبا که در سوریه و عربستان است، به صورت قبایی است گشاد وجلوباز که با هیچ دگمه یا کمربندی بسته نمی‌شود. عبا بی‌آستین است، امّا دستها از سوراخهایی که در طرفین آن ایجاد شده عبور می‌کند. خودِ عبا، روی شانه‌ها قرار می‌گیرد. عبایی که در خاور عربی پوشیده می‌شود، معمولاً از پشم کلفت، به صورت راه‌راهی از نوارهای سیاه و سفید (گاهی قهوه‌ای و سفید) درست می‌شود. افراد سرشناس تمایل به پوشیدن رنگهای روشن‌تر بخصوص قرمز و سبز، با گلابتون‌دوزی روی شانه‌ها دارند. عباهای سیاهِ ساده بندرت دیده می‌شود، مگر در میان قبایل عرب شمالی. عبای زنان سوریه و عربستان، عملاً غیر قابل تمایز از نوع مردانه است[1]. نکتهٔ قابل ملاحظه اینکه، عبا را اجتماعات غیر مسلمان خاور عربی نیز، با وجود اختلافات فاحش مذهبی می‌پوشند. در لبنان مارونی‌ها[1] و دروزی‌ها[2] و نیز مسلمانان عبا می‌پوشند؛ گرچه در «دروز» تنها عُقلا «ʿāqel» (بلندپایگان مذهبی) مجاز به پوشیدن آن هستند[2].

---

1. Maronites.
2. Druzes.

عبا در مصر نیز شناخته شده است (هرچند در آنجا معمولاً به عبایه «abāya» معروف است). عبای ایلیاتی در مصر مشابه همان عبایی است که در سوریه و عربستان وجود دارد، امّا آنچه که برخی گروههای شهری می‌پوشند، به میزان قابل توجّهی متفاوت است. این عبا آستین دارد که بلندای آن، یا تا بالای آرنج است و یا تا زیر مچها. همچنین خود عبا بلندتر از نوع بدوی بوده، از هر سو تا قوزکها می‌رسد؛ همچنین زمخت است و از پشم کلفت ساخته می‌شود و عموماً به عنوان تن‌پوش زمستانیِ طبقات فقیرتر اجتماع محسوب می‌گردد[3].

عبا، از مصر به شمال آفریقا نیز راه یافته است. عبای بربرهای مَزاب[1] مشابه تن‌پوشهای سوری-عربی است، هرچند که به زرگوته «zergouta» معروف است. در الجزایر، عبا مثل نوع شهریِ مصر بلند می‌باشد که در نواحی غربی بی‌آستین، ولی در نواحی شرقی آستینهای کوتاهی با یک باشلُق دارد که عملاً از جلّابه «jallāba» تمیز داده نمی‌شود[4].

استفاده از عبا در ایران نسبت به سرزمینهای عربی کمتر رایج است و به نظر می‌رسد از زمان حکومت زندیّه (اواخر قرن ۱۸م.) به کار رفته باشد؛ گرچه ممکن است پیش از آن نیز از سوی برخی طوایف استفاده شده باشد. امروزه، عبا مثل برخی دیگر از مقولات پوشاک سنّتی، منحصر به روحانیّون شده است؛ هرچند که در طیّ قرن ۱۹م. و اوایل قرن بیستم میلادی، تقریباً تمام مردان اجتماع، عبا می‌پوشیدند. عبای ایرانی عمدتاً از پشم زمخت و به طور سنّتی به صورت دستباف بر دارِ خانه بافته می‌شد؛ هرچند که منسوجات سبکتر نیز گاهی برای عباهای تابستانی به کار می‌رفت. بعدها، عباهای ابریشمی و زربافت را که عمدتاً از دمشق وارد می‌شد، ثروتمندان می‌پوشیدند. پارچه‌های تولیدشده از پشم برای دوخت عبا دو نوع است ـ یکی ضخیم برای آب و هوای سرد و دیگری نازک برای آب و هوای گرم. رنگ آنها معمولاً قهوه‌ای، در شدّتهای مختلف و سیاه و ندرتاً سفید می‌باشد. در دوران زندیّه و قاجاریّه (اواخر قرن ۱۸ م. و قرن ۱۹م.)، عباهای راه‌راه به نام «مخطّط» نیز پوشیده می‌شد و هنوز هم در میان اقوام بختیاری، قبایی راه‌راه مشابه با عبا به نام شَولا «šowlā» پوشیده می‌شود. طوایف دشتستان (در استان فارس) نوعی عبای نازک سفیدِ پشمی به نام چوقه «čoqa» (به‌روایت آقای ع. ا. افنان) به تن می‌کنند. گاهی اوقات دور گردنِ عبای دولتمردان ملیله‌دوزی می‌شد. لطیف‌ترین عباها آنهایی هستند که از موی شتر ساخته شده و طبیعتاً به رنگ قهوه‌ای روشن می‌باشد. نوع مرغوبتر نوعی است ضخیم که مخصوصاً به آن «سنگ‌خورده» (مثل واکس‌خورده) می‌گویند که به منظور ساخت چنین عبایی، پارچه در مایعی لزج (در برخی مناطق مثلاً شیرهٔ گندیده) خیسانده شده،

1. Mzab.

سپس می‌گذارند خشک شود، آنگاه با سنگ پا آن را جهت گرفتن پرزها و صاف شدن سطح پارچه، می‌سابند (به روایت آقای ج. ضیاءپور). برخی مهاجران عراقی اخیراً در قُم دارِ بافندگی عبا راه انداخته‌اند.

عبا طیفی از احتیاجات را نزد فقرا برآورده می‌سازد. یعنی آنکه می‌تواند نقش پتو، زیرانداز، متکّا، بُقچه، انبان، سفره یا حتّی سایه‌بان را در آفتاب تابستان ایفا کند. م.ع. جمالزاده، کاربردهای گوناگون عبا در ایران قدیم و جایگاه آن در فرهنگ قومیِ ایران در گذر زمان را بخوبی در اثرش به نام سر و ته یک کرباس، توصیف کرده است[5].

از جمله نواحی معروف در تولید پارچهٔ عبا، می‌توان از نائین، شوشتر، بوشهر و بجستان[1] گناباد نام برد. عباهای نائین اغلب از موی شتر ساخته شده و برای زمستان مناسب است؛ عباهای شوشتر از پارچه‌های ظریف درست شده و غالباً توسّط طلّاب دینی پوشیده می‌شود؛ و عباهای بوشهر که نسبتاً ارزانند به درد تابستان می‌خورند. بجستان به عباهای نازک و تابستانی‌اش معروف است. گفته می‌شود فلاّحیّهٔ بهبهان به خاطر عباهای بسیار ظریف و سبکش شهره بوده است (به روایت آقای ج. ضیاءپور).

عبا همچنین یکی از مقولات پوشاک سنّتی ترک‌ها محسوب می‌شد، بخصوص آنکه توسّط مقرّبین مراتب صوفیّه پوشیده می‌شد. عبا بی‌تردید نشان تمایز یک صوفی بوده؛ درست مانند «خرقه» و «مُرقّع». در پیش از آن، ارتباط تنگاتنگ بین صوفیّه[2] و عبا را می‌توان در عبارات فراوانی که به صورت اصطلاحات تثبیت‌شده‌ای درآمده‌اند مشاهده کرد، از جمله؛ «abasi yanmak» به معنای «گرفتار عشق شدن» (یعنی: عبایش شعله گرفته)، یا «abaya būrūnmek» به معنای «مردن» (یعنی: در عبایش کفن‌پیچ شده)[6].

عبای ترکی معمولاً از پشم ضخیم دوخته شده و توسّط فقرا بخصوص در زمستان پوشیده می‌شد. به طوری که، زمانی‌که سرما رخت برمی‌بست گفته می‌شد «الان وقت خلاص شدن از عباست». هرچند که مقولهٔ عبا با فقر، چه عینی و چه ذهنی همراه بود، امّا افراد مرفّهِ درویش‌مسلک نیز گه‌گاه آن را به تن می‌کردند. در برهه‌ای از اوایل قرن هفدهم میلادی پوشیدن عبا حتّی توسّط طبقات بالای عثمانی باب گردید. یعنی وقتی‌که اَبازا مهمت پاشای[3] وزیر (درگذشته به سال ۱۶۳۴م.) به یکباره لباس آراسته و مهذّب خود را کنار نهاد و به جایش عبا پوشید، حتّی سلطان مراد چهارم نیز از وی تأسّی جست.

دوزندگان عبا در استانبول، تا اواخر قرن ۱۹م. بازاری به خود اختصاص داده بودند، هرچند

1. Bajestān. 2. Sufism. 3. Abaza Mehmet Paša.

که آن بازار چندان نپایید و تنها خاطره‌ای از آن به نام خیابان «Abacilar Caddesi» نزدیک «Zindankapisi» برجای مانده است[7].

پی‌نوشتها

[1]. R.P.A. Dozy, *Dictionnaire détaileé des noms des vêtemets chez les arabes*, Amsterdam, 1845, pp. 292-95.

[2]. Margaret Clark keatinge, *Costumes of the Levant*, Beirut, 1955, pp. 6-7.

[3]. E. W. Lane, *Manners and Costums of the Modern Egyptians*, reprint London, 1954, pp. 31-32, 34.

[4]. Georges Marcais, *Le Costume Musulman d'Alger*, Paris, 1930, pp. 15-17.

۵. تهران، ۱۹۵۶، صص ۲۱۶-۲۱۸.

[6]. Abdül baki Gölpinarli, *Tasavvuftan dilimize gecon deyimler ve otasözleri*, Istanbul, 1977, pp. 1-3.

[7]. Resad Ekrem kocu, *Istanbul Ansiklopedisi*, Istanbul, 1958, I, pp. 1-2; idem, Türk Giyim, Kusam ve Süslenme Sözlüğü, Ankara, .1967, pp. 7-8.

مآخذ: در پی‌نوشتها ارائه شده است.

ضمیمهٔ شمارهٔ ۵

عمامه (عمّامه. عربی: عِمامه)

ح. الگار
(H. Algar)

عمامه، دستاری مملوّ از شاخصه‌های نمادین است که زمانی تقریباً پوشش همگانی سر مردان مسلمان محسوب می‌شد. باوجودی که پیدایش آن به قبل از اسلام برمی‌گردد و به‌طور گسترده‌ای در خاور نزدیکِ باستان استفاده می‌شد، امّا در دوران اسلامی در وهلهٔ اوّل عرب را از عجم متمایز می‌ساخت و سپس مسلمان را از غیرمسلمان. در حدیثی متواتر، پیامبر اسلام، عمامه را «تاج اعراب» توصیف کرده است و در احادیث دیگر به نقل از او آمده که: «عمامه مرز بین کفر و ایمان است» یا «همان‌قدر فاصله بین عمامه و کلاه هست که بین ما و مشرکان»[1]. براساس برخی روایات، «آدم» وقتی به زمین هبوط کرد، به جای تاجی که در بهشت به سر داشت، عمامه‌ای بر سر نهاده بود. همچنان ارتباط عمامه با تاج نزد صوفیان و نیز عیّاران، حفظ شد. آنها «تاج» را ــ که بر سر می‌نهادند ــ شکلی ویژه از عمامه توصیف می‌کردند[2]. بسیاری از صوفیان ایرانی پیش از هرگونه ارتباط خاصّ با صفویّان و معتقداتشان، عمامه‌های دوازده تَرک را به نشانهٔ ضرورت کسب دوازده فضیلت و طرد دوازده رذیلتِ مشخّص، بر سر می‌گذاشتند[3].

نقش عمامه نه تنها یادآور کرامت ازلی‌اش در ارتباط با «آدم»، که به عنوان پوشش سر

فرشتگان نیز مطرح بوده است. نقل است از علی[ع] که یک‌بار پیامبر عمامه‌ای دور سر خود پیچید و دو انتهای آن را از پشت و جلو آویزان گذارد و سپس گفت: «تاج فرشتگان چنین باشد»[4]. فرشتگانِ فرستاده‌شده برای کمک به مسلمانان در جنگ بدر نیز ملبّس به عمامه‌های زرد و همچنین سفید، توصیف شده‌اند[5]. زمانی‌که پیامبر در غدیر خم عمامهٔ علی[ع] را به گرد سرش می‌پیچاند، یک سر آن را بین شانه‌های او قرار داد و گفت: «خداوند در جنگ بدر و حَنین با فرشتگانی که عمامه‌های خود را چنین بسته بودند، به کمک من شتافت»[6]. از این روست که فرشتگان در سرتاسر تاریخِ نقّاشی مینیاتور، ملبّس به عمامه ترسیم شده‌اند[7]. با انتساب چنین روایاتی به عمامه، عجیب نیست که سنّتاً رؤیای داشتن عمامه تعبیری سعید داشته است و مظهر حصول قریب‌الوقوع قدرت، مقام، ثروت، یا حتّی همسری پرهیزگار، به شمار می‌آمد[8].

تفاسیر زیادی در خصوص بستن عمامه توسّط پیامبر شده است که همگان آن را بخشی از سنّت و موضوع تقلید می‌دانند. معمولاً او عمامه‌هایی به رنگهای سفید، آبی و قرمز می‌بست، امّا روایت است که پس از فتح مکّه از رنگ سیاه استفاده می‌کرده است[9]. پیامبر هنگام موعظه بر «منبر»، عمامه‌ای به رنگ خاکستری تیره یا نزدیک به سیاه (damsā) می‌بست[10]. بنابراین عمامهٔ سیاه به نوعی دلالت بر قدرت و سلطه داشت، و حکّام و «علما» بستن عمامهٔ سیاه را ترجیح می‌دادند. روایت است که پیامبر، سنّتاً «دنبالهٔ» (عذبه)[1] آن را رها می‌گذاشت و آن را به اندازهٔ دو وجب از بین شانه‌هایش می‌آویخت. این عمل از جانب شماری از یارانش تقلید شد و به عنوان بخشی از سنّت جا افتاد[11]. باری، وی پیروانش را از بستن عمامه در زیر چانه ــ عملی که «تحنیک» نامیده می‌شود ــ برحذر می‌داشت. این کار نوعی «بدعت» (ابداعی نکوهیده) تلقّی شده است، که در مجموع از آن پرهیز می‌شود؛ مگر در برخی مناطقِ شمال افریقا. روایتهای زیادی است که پیامبر عمامه را دور سر علی[ع] پیچانده است، بخصوص روزی که به اعتقاد اهل شیعه، علی[ع] را در غدیر خم جانشین خود خوانده است[12]. همچنین گفته می‌شود که عمامه‌ای با طرحی خاصّ به نام «السحاب» برای علی[ع] به ارث گذارد[13].

به همین خاطر، اهدای عمامه به عنوان رسمی از آداب اعطای مقام به حکّام دنیوی، و نیز یکی از مناسک تشرّف نزد شیوخ صوفیّه، درآمد.

فی‌الواقع، گذاشتن عمامه برای اوّلین‌بار بر سر مردان تازه بالغِ مسلمان، نوعی مناسک گذر به دوران تکلیف محسوب گردید. هرچند، بستن عمامه در قوانین مذهبی هرگز اجبار نبوده، امّا از واژه‌های «مندوب» یا «مستحبّ» در خصوص آن استفاده شده است، بویژه آنکه استفاده از عمامه

1. aḏaba.

حین نماز توصیه می‌شود. در بین عوام نقل است که ثواب یک نماز با عمامه بیش از ثواب هفتاد نماز بدون عمامه است.

جدای جنبه‌های نمادین و فرمایشی آن، عمامه مسیر پرپیچ و خمی را طیّ تاریخ مسلمین پیموده است. من‌باب مثال، خلفای عبّاسی، عمامه‌هایی با دنباله‌های بلند به نام «زَفْ‌زَف» به سر می‌بستند که بعدها از سوی سلاطینِ «مملوک» تقلید شد؛ و نیز اینکه بستن عمامهٔ سبزرنگ از سوی نوادگان پیامبر، با آنکه هیچ گزارشی از استعمال چنین رنگی توسّط خود او ارائه نشده است،تحریض می‌گردید[14]. اقلّیّتهای غیرمسلمان، متفرّقاً عمامه‌هایی به رنگهای مشخّص به سر می‌گذاشتند. از طرفی، تمایل مداوم در پوشیدن عمامه‌های بزرگتر توسّط «عُلما» نسبت به اعضای سایر حِرَف دیده می‌شد. بی‌تردید، زیربنای چنین تمایلی، حدیثی است مبنی بر اینکه هر دور عمامه، نوری جدید در قلب صاحب آن می‌تاباند[15]. از سوی دیگر از سوی دیوانسالاران تمایلی در پوشیدن عمامه، همگام با «علما» طیّ دورهٔ «مملوک»، مشاهده می‌شود. ایشان را «ارباب العمائم» می‌نامیدند که همین موضوع آنها را از لشکریان به خاطر استفاده از سایر دستارها، متمایز می‌ساخت[16].

اوج احترام، تنوّع رنگ و اندازهٔ عمامه در امپراتوریهای عثمانی و صفوی شکل گرفت. در خلال دورهٔ عثمانی، هریک از طبقات رسمی دربار، شکل خاصّی از عمامه برای خود داشت که اغلب بر سنگ مزارشان کنده می‌شد[17]. همین امر در صنف صنعتگران[18] و نیز مقامات صوفی صادق بود[19]. در ایران صفوی، عمامه‌ها نوعاً بسیار بزرگ، از پارچه‌های الوان و مزیّن به جواهرات و پرهای زیبا بودند؛ علی‌رغم شریعت نبوی علیه چنین جلوه‌فروشیهایی[20]. سیّاحی به نام شاردن[1] گزارش کرده که میانگین وزن هر عمامه بین ۱۲ تا ۱۵ پوند می‌شد. معمولاً از پارچهٔ سفید ضخیم به منظور حجم و شکل و تمکّن بخشیدن به آن، استفاده می‌شد که با ابریشم یا پارچهٔ زردوزی پوشانده می‌شد. دنباله‌های آن در جلو به هم گره خورده و در محلِّ گره، پری زینتی کار گذاشته می‌شد[21]. باز در همان دوران، مشاهده می‌شود که «علما» در اندازهٔ عمامهٔ خود از دیگران پیشی جُسته و عمامه‌های بسیار حجیم، نشانی از مقام آنها به حساب می‌آمد. صائب تبریزی، اشعار طنزآمیز بسیاری در وصف اندازهٔ عمامهٔ «علما» سروده است[22].

گرایش به استفاده از عمامه توسّط «علما» در قرن نوزدهم میلادی بشدّت افزایش یافت. عثمانی‌ها یک سری اَشکال جدید از سربند به سر کردند که نهایتاً به صورت فِز درآمد و در ایران نیز در دورهٔ قاجاریّه، کلاهی بلند از پوست بره که «کلاه» نامیده می‌شد، جایگزین عمامه شد. ی.

1. Chardin.

پولاک[1] که در سال ۱۸۵۲م. وارد ایران شد، اشاره می‌کند که در گذشته‌ای نه چندان دور، تعداد چینها، اندازه، شکل و رنگ عمامه‌ها، متمایزکنندهٔ ساکنین نواحی مختلف بوده است و حال آنکه در زمان وی، عمامه را صرفاً اقلّیّتهای قومیِ کرد، افغان و بلوچ، و در میان شهرنشینان، «علما» یا سایر حِرَف علمی، نظیر عطّاران و حکما، به سر می‌بستند[23].

پس از جنگ جهانی اوّل، خودکامگان غرب‌گرا که بر ترکیه و ایران حکمرانی می‌کردند در پی حذف کامل عمامه از کشورشان بودند. در نوامبر سال ۱۹۲۵م.، آتاتورک قانون کلاه را صادر کرد که طبق آن نه تنها پوشیدن عمامه که استعمال فِز، کلپَک "kalpak" (نوعی کلاه خز بدون لبه) و کلیّهٔ انواع سرپوشهای سنّتی، ممنوع می‌شد. عدّهٔ زیادی از مردم به خاطر ممانعت از ترکِ عمامه و پوشیدن کلاههای فرنگی اعدام شدند و عالمی مذهبی به نام ایسکیلیپلی آتیف هوکا[2] به جهت مختصر انتقادی که از پوشیدن سرپوشهای فرنگی در کتابی منتشر شده قبل از صدور فرمان کلاه کرده بود، به مرگ محکوم شد[24]. به تقلید از روش آتاتورک، رضا شاه فرمان لباس متّحد را در دسامبر سال ۱۹۲۸م. صادر کرد. برای مردان ــ مگر «علمایی» که آزمونی کتبی را در خصوص معلومات دینی بگذرانند ــ ترک عمامه و سایر اشکال سنّتی پوشش سر و بر سر نهادن کلاهی گرد و لبه‌دار ــ مشابه کپی (kepi) ــ به نام کلاه پهلوی، اجباری شد. در سال ۱۹۳۵م. این کلاه منسوخ شد و کلاههای مدل اروپایی الزامی گشت. سختگیری در تحمیل قانون اصلاحی و برداشتن عمامه‌ها حتّی هنگام نماز از سر مردان در مساجد، سهم بسزایی در قیام مشهد در اواخر سال ۱۹۳۵م. ایفا نمود.

تلاشهای صورت گرفته در ترکیه و ایران برای ممنوعیّت استفاده از عمامه، ارزش نمادین آن را ــ با وجود محدود شدن تعداد استفاده‌کنندگانش ــ بالاتر برد. گروههای مختلف مذهبی در ترکیه نظیر پیروان نقش‌بندی شیخ ارزروملو سلیمان سیف‌اللّه افندی[3] (درگذشته به سال ۱۹۶۴م.) و نیز نورکوها[4]، اهمّیّت بسزایی برای استفاده از عمامه بالأخص به هنگام نماز قائل بودند (گروه‌نخست عمامهٔ سفید و گروه دوّم عمامهٔ سبز می‌بستند). مؤسّس جنبش «نورکو» به نام نورسی[5] (درگذشته به سال ۱۹۶۰م.) با بی‌پروایی در سراسر عمر خود با عمامه در جمع حاضر می‌شد. عمامه در ایران (رنگ سیاه برای «سیّدها» و سفید برای مابقی) به نشانی از برای کرامت و تشخّصِ «علما»، تبدیل گشت. محدودیّتهای وسیعِ مقرّر از سوی رضاشاه، برای ایشان

1. J. Polak. 2. Skilipli Atif Hoca.
3. Naqšbandi shaikh Erzurumlu Süleyman Seyfullah Efendi.
4. Nurcu. 5. Nursi.

تجربهٔ بخشی از برنامهٔ مفصّل ضدّ روحانیّت شمرده شد. از طرفی رهبر آتی انقلاب ایران، بر برداشتن قهرآمیز عمامه‌ها از سر کسانی‌که سزاوار شأن لباس روحانیّت نبوده‌اند، ندا در داد[25]. این مجازاتی بود که از زمان انقلاب در فوریه ۱۹۷۹م. بارها اعمال گردید.

به رغم اینکه عمامه در ایران امروزی تقریباً منحصر به علماست، امّا هنوز برخی زارعین و روستاییان در نواحی شرقی خراسان، عمامه می‌بندند. این عمامه پارچه‌ای است طویل و سفید معمولاً از جنس چیت، دور کلاهی استوانه‌ای که دنباله‌های آن تا کمر می‌رسد و در جلوی بدن آویزان می‌ماند[26]. بلوچ‌ها و کردها نیز هنوز عمامه به سر می‌نهند. عمامهٔ بلوچی از پارچه‌ای رنگین با دو دنبالهٔ بلند تشکیل شده که یکی از جلو آویزان است و دیگری از پشت[27]. عمامهٔ کردی، پارچه‌ای است مخطّط و بلند، معروف به «کلاغی» که دور کلاهی مخروطی‌شکل پیچیده می‌شود. شرابه‌های حاشیهٔ «کلاغی»، دور تا دور صورت آویخته می‌مانند[28].

پی‌نوشتها

۱. متّقی هندی، کنز العمّال، به تصحیح م. عبدالمؤیّدخان، حیدرآباد [دکن]۱۳۹۳ ق. /۱۹۷۳م.، ج ۲۰، صص ۴۴-۴۵؛ احمد ضیاءالدّین کوموش خانوی، شرح رموز الاحادیث، استانبول، ۱۲۹۱، ق. /۱۸۷۴م.، ج ۲، ص ۵۷۵.

۲. شاه نعمت‌اللّه ولی، رسائل، به تصحیح نوربخش، تهران ۱۳۵۸ ش. / ۱۹۴۹، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۲.

۳. نک. شاه نعمت‌اللّه ولی.

۴. کنز العمّال، ج ۲۰، ص ۴۴.

۵. محلّی و سیوتی، تفسیر الجلالین، ۱۲۵:۳

۶. کنز العمّال، ج ۲۰، ص ۴۴.

[7]. L.Binyon, J.V. S.Wilkinson and B. Gray. *Persian Miniature Painting.* London, 1933.

۸. عبدالغنی نابلوسی، تأثیر الانام فی تعبیر المنام، قاهره، بی‌تا، ج ۲، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ محمّد باقر مجلسی، تعبیرخواب، تهران، بی‌تا، ص ۳۲.

۹. ع. کراره، الشمائل و الاخلاق النبویه، مکّه ۱۳۸۹ ق. / ۱۹۶۸م.، ص ۱۹.

۱۰. مصطفی‌بن غُنیم مروی، صیام المصطفی، از مجموعه حامد الگار، f.22b، کراره، الشمائل، ص ۱۹.

۱۱. صیام المصطفی، ف ۲۲ ب؛ اِ حقی، معرفت‌نامه، استانبول، ۱۳۳۰ ق. /۱۹۱۲م.، ص ۲۴۵.

۱۲. کنز العمّال، ج ۲۰، ص ۴۴.

[13] Amsterdam, 1845, p. 306 with additional sources *Ibid; R.P.A Dozy, Dictionnaire détaillé*

des noms des vêtements chez les arabes, Paris, 1890.

[14]. Mayer, *Mamlūk Costume*, Geneva, 1952, p. 13 Dozy, *Dictionnaire* p. 308, L. A.

۱۵. کوموش خانوی، شرح، ج ۲، ص ۵۷۶.

[16]. Mayer, *Mamlûk Costume*, p. 28.

[17]. Istanbul, 1948; N. Sevin, *Onüc asirlik Türk kiyafet tarihine bir bakis*, Istanbul, 1973. E. Cenkmen. *Osmanli sarayi ve kiyafetleri*.

[18]. illustrations to the Sur-nāma of Morād III, ms Topkapi Sarayi. Hanzine 1344.

۱۹. در مورد تصاویر عمامه‌هایشان نک. محمّدصادق ارزنجانی، مجموعهٔ زنبوریه، (دسته‌بندی نشده)، کتابخانهٔ سلیمانیه، استانبول.

۲۰. برای مثال نک. تصویر شاه عباس دوّم و درباریانش، ارائه شده در:

A. Welch. *Shah Abbas and the Arts of Isfahan*, New York, 1973, pp. 84 - 85.

[21]. Sir John Chardin, *Travels in Persia*. London, 1927. p. 214.

۲۲. دهخدا، ذیل واژهٔ عمامه.

[23]. Polak. *Persien das Land und sein*, Bewohner. Leipzig, 1865. I, p. 140.

[24]. A, Hoca, *Frenk Mūkailitliği ve Islam*, New ed.Istanbul, 1945, pp. 19-22.

۲۵. حکومت اسلامی، نجف ۱۳۹۱ ق./۱۹۷۱ م.، ص ۲۰۲.

۲۶. جلیل ضیاءپور، پوشاک ایلها، چادرنشینان و روستاییان ایران، تهران، ۱۳۴۷، ش./۱۹۶۸م.، ص ۱۹۲، ۱۹۶.

۲۷. همان، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۲۸. همان، صص ۶۷، ۷۱.

مآخذ: در پی‌نوشتها ارائه شده است.

سخنی از مترجم

بارها شنیده‌ایم که قرن بیست و یکم، قرن «اطّلاعات» و داده‌های علمی است و در این قرن ـ دههٔ ۹۰ میلادی و پس از آن ـ شاهد «بارش» بی‌وقفهٔ اطّلاعات در هر لحظه و در هر مکان می‌باشد. اینکه کشور من و مردم کشور من چه برداشت ملموسی از این «فرآیند» اطّلاع‌رسانی دارند و در «عصر» ارتباطات و «پدیده»های وابسته به آن، کجای این جریان قرار می‌گیرند و این قرنطینهٔ خودخواسته حاصل کدام عقدهٔ «حقارت» یا کدام درد «خودبزرگ‌بینی» است، بماند. نمی‌دانم در کشوری که مردمش ــ به حقّ یا ناحقّ ــ فرصت هر کاری را پیدا می‌کنند مگر «خواندن» و مطالعه کردن را، و در سبد خانوار ملّت هفتاد میلیونی همه چیز یافت می‌شود مگر «کتاب»، دیگر باران اطّلاعات یا عصر تبادلات علمی و فرهنگی و سخنانی غریب از این دست، چه معنایی می‌تواند داشت.

روزگاری ــ نه چندان هم دور ــ اصحاب «دایرةالمعارف» در اروپا، منشأ تحوّلات عمیق فرهنگی بودند و شدند و این در حالی است که «ما» هنوز نمی‌دانیم دایرةالمعارف چیست، به چه درد می‌خورد و بود و نبودش چه توفیری دارد. برای همین است که «ایرانیان» هنوز دایرةالمعارف کامل و به ثمررسیده‌ای در قاموس فرهنگی خود ندارند (با فرانسه و انگلیس و روسیه مقایسه نکنید؛ مقایسه کنید با ترکیه یا کشورهای عربی!). نگارنده، این اهمال، کوتاهی و بی‌توجّهی را بیشتر در سه عامل می‌بیند. یکی اهمال در تبیین جایگاه و اهمّیّت «دایرةالمعارف» و آثار مرجع، که این ایراد بیشتر متوجّه پژوهشگران است و اهل قلم تا هرکس دیگر. عامل عمدهٔ دوّم، کوتاهی «دولت» است و سازمانهای ذی‌ربط و معمولاً «مسئولیّت‌نشناس» که درک چندانی از ایجاب و الزام انجام چنین «پروژه»های عظیم «ملّی» نداشته یا توان برنامه‌ریزی اصولی و «طولانی‌مدّت» برای اجرای طرحهایی چنین درازمدّت را

ندارند. و سوّم بی‌توجّهی خواصّ است و دانشمندان ــ نه به جهت محدودیّتهای همه‌جانبه که عمدتاً حقّ با ایشان است ــ بلکه به دلیل تعلّق خاطر به «عادتی مألوف» و تربیتی دیرینه که طبق آن، «کارفردی» و «من» و «منیّت» بر «کار جمعی» و گروه و اجماع، ارجح است و پرواضح که بار چنین کجاوه‌ای به مقصد نمی‌رسد و اگر هم رسید، بواقع سزاوار نام «شاهکار» بر تارکش.

خوشبختانه چند سالی است «تب» دایرةالمعارف‌نویسی در ایران بالا گرفته و آرزو می‌کنم زمانی برسد که از به کار بردن واژهٔ «تب» ابراز پشیمانی کنم؛ هرچند که شخصاً این موج را ــ اصلاً اگر موجی باشد ــ تحسین کرده و به انحای گوناگون خود را در آن دخیل کرده‌ام. بجز دایرةالمعارفهای کوچکتر علمی و عمومی (که در جای خود قابل تقدیر و سپاسند)، شاید مهمّترین، کاراترین، مشهورترین و هنوز هم دقیق‌ترین دایرةالمعارفی که به اذهان آشناتر است ــ هرچند بعید می‌دانم مردم عادی یعنی دکترها، مهندس‌ها، قاضی‌ها، دانشجوها، داستان‌نویسها و... حتّی قطع و اندازه‌اش را دیده باشند، چه رسد به تورّقش ــ دایرةالمعارف فارسی مرحوم غلامحسین مصاحب است که ۳۶ سال پیش به نشرش همّت گماشت و اعقاب نه چندان امانتدارش با دستپاچگی سر و تهش را هم آوردند، تا دست کم ما هم یک دایرةالمعارف «تمام شده» و نسبتاً «استاندارد» داشته باشیم. و اعتراف می‌کنم که اگر این اثر «ماندگار» نبود (در کنار لغت‌نامه)، نمی‌دانم تکلیف امثالی چون منِ نوعی چه می‌شد! ای کاش، غیرتی و همّتی و حسّ مسئولیّتی، که این دانشنامهٔ ارزشمند را «به روز»، کامل و همگانی کند ... تلاش دیگری که پیش از انقلاب شد، ترجمه و تکمیل دایرةالمعارف اسلام[1] بود، زیر عنوان دایرةالمعارف اسلام و ایران که چند دفتر از آن به همّت مترجمان و مؤلّفان نامی و زیر نظر احسان یار شاطر، روانهٔ بازار نشر گردید. امّا متأسّفانه آن «پروژه» هرگز به اتمام نرسید.

پس از انقلاب چند پروژهٔ بزرگ و عظیم در زمینهٔ دایرةالمعارف‌نویسی و معمولاً با حمایتهای دولتی آغاز به فعّالیّت کرد. البتّه هیچ‌یک از آنها نام «ایران» را بر خود نداشت و اتّفاقاً همگی آنها برخلاف نامهای پرطمطراقتری که زیر لوای نام اسلام و جهان اسلام بر خود گزیدند، بیشتر ــ و چه خوب ــ که به «جهان ایرانی» پرداخته‌اند. دوتا از مهمّترین و معتبرترین این دایرةالمعارفها، با سبک و سیاق و روش کاری کاملاً متفاوت از هم، درواقع هر دو یک «کار» می‌کنند و تقریباً «یک اسم» دارند. یکی از آنها تحت عنوان دانشنامهٔ جهان اسلام و زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تاکنون در ۶ مجلّد به چاپ رسیده است که آن نیز مانند آثار پیش از خود، یعنی دایرةالمعارف مصاحب یا سایر آثار نصفه و نیمهٔ پیشین، نوعی «تألیف و ترجمه» است. اگرچه خیلی از مقالات آن «تألیفی» است و مؤلّفان سرشناسی نیز در آن قلم زده‌اند، امّا بسیاری از مقالات ترجمه‌ای است از مقالات دایرةالمعارفهای

1. *Encyclopaedia of Islam.*

شناخته‌شده‌ای چون دایرة المعارف اسلام، دایرةالمعارف ترک[1] و بالأخصّ دانشنامهٔ ایرانیکا[2]. «پروژهٔ» عظیم و مشابه دیگر، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، است زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی که تا امروز ۱۱ مجلّد آن چاپ و منتشر شده است. سه ویژگی قابل تحسین، این اثر را از سایر آثار مشابه متمایز می‌کند، به طوری که می‌توان این ویژگیها را در میان همقطاران ایرانی‌اش منحصر به فرد دانست. یکی از این ویژگیها، رعایت دقیق و وسواس‌گونهٔ «شاخص»ها و استانداردهای بین‌المللی در امر دایرةالمعارف‌نویسی است که الحقّ از عهدهٔ این امر بخوبی برآمده است (با چشم‌پوشی از برخی ایرادات فنّی مثل نوع کاغذ یا عکسهای نامرغوب). دوّمی، «تألیفی» بودن این دایرةالمعارف است. به طوری که هیچ مقاله‌ای نیست که مستقیماً یا غیرمستقیم از روی سایر مراجع ترجمه و بازنویسی شده باشد. و سوّم ایرانی بودن تمام نویسندگان و دست‌اندرکاران آن است، که این موضوع را از آن جهت ویژگی می‌دانم، چون به نویسندگان جوانتر و محقّقان گمنام‌تر، امکان پروراندن توان و دانش خود را در عرصه‌ای معتبر در کنار بزرگان و نامداران می‌دهد و از طرفی به تقویت اعتماد به نفس و تربیت نسل فرهیختهٔ تازه‌نفس در عرصهٔ لم‌یزرعِ «نگارش و تحقیق علمی و حساب‌شده در ایران»، کمک می‌کند.

و امّا دانشنامهٔ ایرانیکا. توضیحات مکفی درخصوص آن در سرآغاز کتاب آمده است. امّا ذکر چند ویژگی بارز و ممتاز ــ در کنار بسیاری دیگر از امتیازات این دانشنامه ــ خالی از فایده نیست. نکتهٔ اوّل اینکه این دانشنامه، اوّلین و تنها دایرةالمعارفی است که نام «ایران» را بر خود دارد و همین امر احتمال کسب توفیق در جهت جلب توجّه اذهان عمومی را ــ در صورت همّت اهل علم ــ افزایش می‌دهد. نکتهٔ بسیار مهمّ و اساسی که تنها منحصر به این دایرةالمعارف می‌باشد، زبان آن است که «خوشبختانه» به زبانی بین‌المللی (انگلیسی) و با رعایت دقیق‌ترین اصول زیربنایی (تا حدّ ممکن) به رشتهٔ تحریر در آمده است. همین موضوع این اثر را بسرعت و با توفیق، «جهانگیر» و مورد توجّه و عنایت دانشمندان «غیر ایرانی» کرد. و افسوس که باز همین موضوع یکی از دلایل گمنام ماندن آن نزد ایرانیان (حتّی اهل علم و تحقیق) بوده است. از نکات بارز دیگر در این دایرةالمعارف، «تکخال»[3] بودنِ خیلی از مداخل آن است. ازجمله همین کتاب که ترجمهٔ مدخل «پوشاک» این دانشنامه می‌باشد.

به عقیدهٔ بنده، همواره «اوّلین» کار، سخت‌ترین کار و اتّفاقاً «انتقاد» از اوّلین کار، سهل‌ترین نوع انتقاد خواهد بود... نکتهٔ حائز اهمّیّت در تدوین ایرانیکا، صلابت نام عمدهٔ نویسندگان آن است که خواه ناخواه اعتباری ویژه به «نام» ایرانیکا در کنار محتوای غنی مقالات آن می‌بخشد. و نکتهٔ قابل تعمّق دیگر آنکه، در تمام مراکز تحقیقاتی ایران (البتّه اگر ایرانیکا را بشناسند)، اوّلین ارجاع و تا اندازهٔ زیادی، معتبرترین ارجاع، درخصوص اطّلاعات مورد نظر، بلافاصله به ایرانیکا خواهد بود؛ حال چه با

1. *Türk Ansiklopedisi.* 2. *Encyclopaedia Iranica.* 3. Original.

استفادهٔ غیرمستقیم از مطالب آن در قالب مقالات، چه با ترجمهٔ مستقیم آن به راحت‌ترین شکل ممکن.

عمده تأسّف مترجم، ناشناس‌بودن و عدم استفادهٔ «ایرانیان» از این گنجینهٔ معتبر و موثّق است، در کنار دیگر آثار ارزشمند چون دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و دانشنامهٔ جهان اسلام؛ که صدالبتّه زبان «خارجی» ایرانیکا، آن را از برای هم‌میهنان، متروک و مهجورتر نیز ساخته است. همین امر در کنار رخوت و بی‌توجّهی بسیاری از فضلا و دانشمندان نسبت به برگرداندن مطالب ایرانیکا به فارسی ظرف مدّت بیش از ۱۵ سال ــ که فضل تقدّم ایشان بدیهی است ــ اینجانب را به جسارت «آغاز» ترجمهٔ ایرانیکا واداشت و همچنین به پذیرش ناملایمات بحقّ «طاقت‌فرسای» این «شروع»، راغب ساخت ...

متأسّفانه آنچه که بیش از هر علّتی به متن مقالات آسیب می‌رساند، رفت و برگشت چندبارهٔ محتویّات مقالات به «زبان»های گوناگون است. باید قبول کرد مثلاً در روند ترجمهٔ متن مقاله‌ای فارسی به انگلیسی (توسّط مترجمان ایرانیکا) و دوباره برگرداندن متن انگلیسیِ حاصل به فارسی (توسّط مترجم ایرانی)، اگر نگوییم «تخریب»، حتماً «تحریفاتی» صورت خواهد گرفت.

مع‌ذلک، این مجلّد و دو مجلّد بعدی که آمادهٔ چاپ است، «شروعی» است در روند ترجمهٔ تامّ و تمام ایرانیکا، که آرزوی دیرین مترجم و ناشر آن (مؤسّسهٔ انتشارات امیرکبیر) می‌باشد. امّا... اعتراف می‌کنم این روند و این «پروژه» نیز ــ اگر بخواهد به همین نحو، از ترجمه گرفته تا ویرایش و نمونه‌خوانی و بازخوانی و حتّی صفحه‌پردازی و تهیّهٔ اندکس!، به عهدهٔ یک تن و تنها به مسئولیّت وی باشد ــ بی‌تردید همچون بسیاری از «پروژه‌های» عظیم «یک‌تنه»، در نیمهٔ راه باز خواهد ماند، و تداوم راه میسور نخواهد شد، مگر صرف همّت، جوشش غیرت و قدری حمیّت از سوی «فرهنگ‌دوستان» جوان و پرنشاط. در هر حال، این بنده از همین‌جا دست یاری از مترجمان دانا می‌طلبد و چشم یاری از ویراستاران توانا دارد...

چه بسا روزی برسد که همپای «داعیه‌های دهان پرکنِ» خود، دارای «آثار مرجع علمی، مستند و روشمند»، حدّاقلّ دربارهٔ خودمان، باشیم و دور باد از ما مصداق گندم‌نمای جوفروش[1] ...

---

۱. در این مختصر نامی از آثار مرجع تخصّصی‌تر، آثاری که پروژهٔ آنها تنها روی کاغذ «پیش‌بینی» شده و پروژه‌هایی که هنوز مجلّدی از آنها انتشار نیافته، نیامده است. هرچند آثار ارزشمندی چون فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان، زیر نظر توران میرهادی، ایرج جهانشاهی و ایران گرگین و دایرةالمعارف تشیّع، زیر نظر آقایان بهاءالدّین خرّمشاهی، احمد صدر حاج‌سیّدجوادی و کامران فانی و فرهنگ آثار، زیر نظر رضا سیّد حسینی و همچنین دانشنامهٔ ادب پارسی زیر نظر حسن انوشه را نباید از قلم انداخت.

نمایه

آباده ۳۷۵

آبـــی ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۲۶، ۴۵۶

آپادانا ۴۲، ۴۸ ـ ۵۲، ۵۴، ۵۶ ـ ۵۹، ۷۶، ۷۹، ۱۱۴

آتشکده ۶۱

آتش مقدّس ۵۰، ۳۸۱، ۴۲۳

آتیکا ۴۴۸

آثار هنری ۳۳، ۴۹، ۱۴۱

آذربـــایجان ۱۲، ۲۷، ۲۱۴، ۲۷۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۲، ۴۱۳، ۴۳۳

آذربایجان غربی ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۱۸

آراخوزی‌ها ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۱۱۴

آرامگاه ۵۲، ۶۱

آرتمیس ۴۴۸

آرتمیس برارونی ۴۴۸

آرخالُق ۳۷۰، ۴۰۰

آریان ۵۸، ۴۴۸

آرین‌ها ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۱

آسپاتین ۴۴

آسپاچانا ۴۴

آسنین ۲۳، ۲۵، ۴۴، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۳، ۸۶ ـ ۸۸، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۰ ـ ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶ ـ ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱ ـ ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰ ـ ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵ ـ ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲

آسیای مرکزی ۱۲، ۳۴، ۶۴، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۲، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۳، ۴۴۰
آشور ۷۷، ۴۳۲، ۴۳۳
آشوری ۱۴، ۴۴، ۴۵، ۴۳۴
آشوری‌ها ۴۵
آشیلوس ۴۳۴
آقا بانو ۲۷۶
آقامحمّدخان ۲۱، ۲۲، ۲۱۶
آکست ۴۲۲
آلاداغ ۳۰۵
آلانو ـ سیتی ۱۳۳
آلتای ۴۲، ۵۲، ۱۱۵، ۱۳۳
آلماآتا ۱۱۵
آلن‌ها ۱۲۹، ۱۳۳
آمستریس ۵۶
آمیانو مارسلینو ۱۰۳
آناتولی ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۱۱۵، ۱۶۲، ۳۷۷
آناکسی ریدیس ۴۴۷، ۴۴۸
آناوسی ۱۳۳
آناهیتا ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۴۳۸
آنا یانووا ۲۱۴
آنتی‌نوئی ۱۰۰
آنتیوخوس اوّل ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۴۳۵
آوارس ۱۴۵، ۴۴۰
آهوران ۲۹۱
آیینه کاری ۲۵۲، ۲۸۸، ۳۰۷
ابازا مهمت پاشای ۴۵۳
ابا ـ نمت ۳۵۷، ۳۹۹
ابدره ۵۰
ابریشم ۲۳، ۵۰، ۶۱، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۶۱ ـ ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸ ـ ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۵۷
ابریشمی ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۷، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶ ـ ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۲ ـ ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۲۰ ـ ۳۲۲، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵ ـ ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۵۲
ابزار ۱۰، ۵۰، ۵۶، ۶۶، ۹۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۹۵
ابن‌اسحاق ۴۲۲
ابن‌سینا ۱۲
ابن‌قتیبه دینوری ۱۴۸، ۴۲۸
ابوالحسن غفّاری ۲۱۳، ۲۳۲
ابوالطیّب محمد وشّاع ۱۴۳
ابوالفرج اصفهانی ۱۵۵
ابوت، کیت ۳۲۶
ابه ۳۹۹
اِپُل ۱۵۵
اتوفرادت ۴۲، ۵۵

اوتر، ژان ۲۱۲
اور ۴۳۲
اورا ـ نپه ۲۶۴
اورشلیم کایا، ا. ۱۳۸
اورمیّه ۴۳۳
اوزوک ۳۱۵، ۴۱۷
اوزون ۱۸۰
اوزون بغاز چکمه ۳۱۳، ۴۱۷
اوزون حسن آق قویونلو ۱۸۰
اوزون فز ۳۲۲، ۴۱۷
اوستا ۱۲، ۱۱۴، ۴۲۲
اوستایی ۵۰، ۵۷، ۹۰، ۱۱۵، ۴۲۳
اوست‌ها ۱۳۳
اوکراین ۱۲۹، ۱۳۲
اولریوس، آدام ۳۸۶
اولریخ، آنتوان ۲۰۳
اوورمه ۳۶۴، ۴۱۱
اهریمن‌کُش ۴۹، ۵۳
اهورامزدا ۹۲، ۴۳۸
ایچمک ۳۶۲، ۴۰۵
ایران و قضیهٔ ایران ۲۳
ایرساری ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۱
ایروان ۴۷، ۵۰، ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۰۴ ـ ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۷
ایزار ۳۷۵
ایسکیلیپی آتیف هوکا ۴۵۸
ایلخانیان ۳۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶
ایلک ۴۰۴
ایونی‌ها ۴۵، ۶۲

بابک ۹۲
بابل ۴۳۲
بابلی‌ها ۴۵
باختران ۳۷۵
بازار ۱۲، ۲۰، ۲۴، ۱۵۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۲
بازاکلیک ۱۰۰، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱
بازو ۲۵، ۵۴، ۵۷، ۸۵، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳ ـ ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۶ ـ ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۰۰
باستان‌شناسی ۱۲، ۴۷، ۵۸، ۶۰
باشلخ ۴۰۰
باشلُق ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۳، ۴۰۳، ۴۰۹
باشلیغ / باشلیق ۳۷۱
باکانت ۱۴۲
بالاپوش ۲۲، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۴۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲ ـ ۴۰۵، ۴۰۷ ـ ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۴۷، ۴۴۸
بالاکلاوا ۱۴۸
بالتیمور ۲۲۲، ۲۲۶

بامیان ۱۳۲، ۱۳۷
بانزاری ۲۹۸، ۴۰۰
باورهای عامّه ۱۲
بجستان ۴۵۳
بجماق ۴۰۱
بجنورد ۳۰۴
بخارا ۱۲۳ ـ ۱۲۵، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۷۸، ۳۸۵، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷
بخاری ۳۱۳
بختیاری ۳۷، ۵۰، ۳۵۵ ـ ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳ ـ ۴۰۶، ۴۰۸ ـ ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴ ـ ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۵۲
بدله ۴۰۰
برانچویگ ۲۰۳
براهویی ۲۹۳
بربرهای مزاب ۴۵۲
برجک ۵۲
بردنشانده ۷۶، ۷۷
بُرقع ۳۷۶
برک ۲۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۷۸
برلین ۳۴، ۵۶، ۵۸، ۱۰۰ ـ ۱۰۲، ۲۰۷، ۲۳۲، ۳۹۵
برم دلک ۴۳۸
برن ۳۴
برنز، الکساندر ۲۵۶
برنزهای لرستان ۴۳۲
بروخنر، ولفگانگ ۲۸
برودری دوزی ۲۸۸
برومبرژه، کریستین ۲۷، ۳۲۵
بریتانیا ۵۳، ۶۳، ۶۸
بزلیک ۳۶۴، ۴۰۰
بستکی ۳۴۷
بشرویه ۳۷۳
بشمق ۴۰۰
بطّوله ۳۴۶، ۳۴۷
بطوله سکانی ۳۴۷
بطوله حمیرانی ۳۴۷
بطوله عربی ۳۴۷
بطوله قطاری ۳۴۷
بطوله مقامی ۳۴۷
بُغطاق ۱۸۶
بغلتاق / بغلطاق ۳۷۱
بغمق ۴۰۱
بغمک ۳۶۴
بفته ۴۰۰
بقچه ۴۵۳
بک، لوئیز ۲۷، ۳۴۹
بلالیک تپه ۱۳۷، ۱۵۳
بلخی‌ها ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۲
بَلَق ۳۶۱ ـ ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۰۰
بلکال ۳۵۸، ۴۰۰
بلوچ ۲۰، ۲۷، ۲۴۶، ۲۸۵ ـ ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ ـ ۳۰۱، ۴۰۰ ـ ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱ ـ ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۵۸، ۴۵۹
بلوچستان ۱۲، ۲۷، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰

بلوچی‌دوزی ۲۸۸
بلوکباشی، علی ۸، ۱۷، ۲۹
بلیر ۱۸۶
بمبئی ۲۳، ۲۳۲، ۴۲۳
بن پوشی ۳۲۱، ۴۰۰
بنجامین، س. ج. و. ۲۲۵
بند ۴۹، ۶۱، ۷۹، ۹۵، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۷۲ ـ ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
بندوک ۳۰۰، ۴۰۰
بندومی ۳۰۰، ۴۰۰
بنفش ۵۹، ۲۸۳
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۹، ۱۴
بنگلادش ۳۴۷
بنیاد دانشنامهٔ ایرانیکا ۱۴
بوخارایی ۴۰۱
بورکه ۱۹
بورنجک ۳۶۴
بوشهر ۳۴۵، ۳۴۸، ۴۵۳
بوف کور ۱۲
بوقرا ۴۰۱
بوقو ۴۰۱
بول ۲۹۹، ۴۰۱
بویمه ۲۷۹
بویراحمدی ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸
بهرام چهارم ۹۹
بهرام دوّم ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۴۳۸
بهرام گور ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱
بیتنر، اشتفان ۴۴
بیجاما ۴۰۱
بیدستر ۹۰، ۱۱۴، ۱۳۰، ۴۴۸
بیستون ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۵، ۷۸، ۴۳۷
بیشاپور ۸۳، ۸۴، ۹۶، ۱۰۰
بیغ بغی ۳۱۵
بیلزیک ۳۶۴
بیمه ۴۰۱
بین‌النهرین ۵۰، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۴۳۱، ۴۳۲
بینالو ۳۰۵
بیهقی، حسین‌علی ۳۰۳

پئیتی. دانه ۵۰
پاافزار ۲۶، ۴۵، ۶۱، ۷۹، ۱۴۸، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۷۲، ۳۷۵
پاپوش ۳۵۷، ۳۸۱، ۴۱۱
پاپیچ ۲۴۹، ۲۶۱، ۳۸۱، ۴۰۴
پاپیون ۲۳۷
پاتابه ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲
پاتافته ۳۸۱
پاتاوه ۳۸۱
پاتو ۴۱۲
پاتوه ۴۱۱
پاجامه ۳۸۱
پاچپله ۳۸۱

پاچین ۳۷۴، ۳۸۱
پـــادشاه ۴۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۲۱۲، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۸
پادشاهان ۴۱، ۵۵، ۳۸۵، ۴۲۲
پادک ۴۱۱
پدّو ۴۱۱
پارت ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۷۵، ۷۸ ـ ۸۰، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۶، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹
پارت‌ها ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۶، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۵
پارچه ۲۱، ۲۳ ـ ۲۵، ۳۳، ۳۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲ ـ ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۳ ـ ۲۸۷، ۲۸۹ ـ ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۹، ۳۱۲ ـ ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰ ـ ۳۳۴، ۳۳۷ـ ۳۳۹، ۳۴۷ ـ ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰ ـ ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۹
پارچه لُدن ۳۲۶
پارسی پیشکاران ۴۹
پاروپامیسوس ۲۵۶
پاره ۳۲، ۱۸۲، ۲۴۱، ۲۹۸، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۶۳، ۴۱۱
پازیریک ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱ ـ ۶۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۷، ۴۲۴، ۴۳۴
پاشنه ۶۴، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۴۰۱
پاگ ۴۱۱
پا ـ کتل ۳۲۷
پاکستان ۲۷، ۷۷، ۲۵۱، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳ ـ ۲۹۸، ۴۰۰ ـ ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱ ـ ۴۱۶
پالتو ۹۰، ۲۲۲، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۰۹
پلته ۴۱۱
پالرمو ۱۵۴
پـــالمیر ۷۸، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۴۰، ۴۲۳
پالنگ ۳۸۱
پالیک ۳۰۶، ۳۷۲، ۳۸۱، ۴۱۱
پامیر ۲۶۴، ۲۶۶ ـ ۲۶۸
پانتور ۳۲۰، ۴۱۱
پانتول ۲۷۵، ۴۱۱
پاهنگه ۳۸۱
پای‌افزار ۲۷، ۳۴، ۶۱، ۷۹، ۱۲۵، ۱۵۹، ۲۵۱
پایاوا ۴۲، ۵۵، ۵۷
پای‌پیچ ۲۵۸، ۴۱۲
پای‌جامه ۲۶، ۳۸۱، ۴۱۲
پاینده لنگرودی، محمود ۳۴۱
پپق ۴۱۱

پناوه ۲۷۶، ۳۰۴، ۴۱۱، ۴۱۲
پترندش ۴۱۲
پتک ۳۸۱
پتو ۱۹، ۲۴۹، ۴۵۳
پچ ۲۷۶، ۴۱۱
پران ۴۱۲
پرتوگ ۴۱۱
پرسی‌وان ۲۵۷
پرک ۴۱۱
پرنجی ۴۱۱
پرو ۲۶۰
پریزاد ۶۲
پریواردوزی ۲۸۸
پستان‌بند ۳۸۲
پستک ۲۵
پشتبند ۴۱۲
پشتون ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹ ـ ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸ ـ ۴۱۳
پشک ۲۹۵، ۴۱۱
پشم ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۸۶، ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۵۱ ـ ۴۵۳
پشمی ۴۹، ۶۳، ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۰۸ ـ ۳۱۰، ۳۱۲ ـ ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۷۳ ـ ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰ ـ ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۳ ـ ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۵۲
پطکی ۴۱۲
پف‌دار ۵۵، ۵۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۸۷، ۲۱۸
پک، السی هـ. ۱۳۵، ۴۳۵
پکتی‌ها ۱۱۵
پکول ۴۱۱
پگری ۴۱۱
پلنگ ۶۴، ۱۲۳، ۲۸۷
پلوتارک ۴۲۱، ۴۴۸
پمپئی ۴۲
پنام ۵۰، ۳۸۱
پنبه ۱۳، ۲۳، ۱۱۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۱۲، ۴۱۳
پنجاب ۲۶۰، ۳۹۶
پنجک ۳۰۴
پنجه ۶۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۹، ۲۵۷، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۵، ۳۸۰
پنجیکنت ۱۱۷، ۱۲۱ ـ ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹
پندول ۲۹۸
پوتین ۲۵۶، ۳۸۳
پورادا، ادیت ۴۴
پور ـ پور ۳۱۶
پوست ۲۵، ۵۷، ۶۴، ۹۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۰۴ ـ ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸ ـ ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵ ـ

۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۱، ۴۵۷
پوستین ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۴۹، ۳۸۳، ۴۱۲
پوستینچه ۳۸۳، ۴۱۲
پوشاک ۸، ۱۲، ۱۷ ـ ۲۱، ۲۳ ـ ۲۹، ۳۱ ـ ۳۷، ۴۲، ۶۶، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵ ـ ۱۹۹، ۲۰۱ ـ ۲۰۳، ۲۰۶ ـ ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶ ـ ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۵ ـ ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶ ـ ۲۶۹، ۲۷۶ ـ ۲۸۱، ۲۸۳ ـ ۲۸۵، ۲۸۷ ـ ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ ـ ۲۹۵، ۲۹۸ ـ ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰ ـ ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷ ـ ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۲، ۴۲۵ ـ ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۳
پوشش سر ۳۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۸۷، ۱۱۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۵، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۷۲، ۳۷۸، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۵۵، ۴۵۸
پولاک، ج. ۲۲۲، ۳۳۵، ۴۵۸
پولوکس ۵۹، ۴۴۸
پولی ۲۹۸، ۲۹۹
پی‌توه ۴۱۲
پیچه ۲۵، ۲۲۵، ۳۸۲، ۳۸۹
پیچه‌بند ۳۸۲
پیراهن ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰ ـ ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۰۴ ـ ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۸
پیراهن مراد ۳۸۲
پیرمحمّد (نوهٔ تیمور) ۱۸۰
پیرهن ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۵۷، ۴۱۲
پیژامه ۱۶۲، ۲۵۸، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۸۱
پیشاسر ۳۲۷
پیشانه بند ۴۱۲
پیشانی‌بند ۴۷، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۹۱، ۳۱۴، ۳۶۳
پیشاور ۸۶
پیشتند ۴۱۲
پیشمرگه ۳۱۹

تابان ۳۶۲
تابوت ۴۲، ۴۷، ۵۸ ـ ۶۰
تابوت سنگی ۴۲، ۵۹، ۶۰
تاپر، لیندسفارن ۱۸، ۱۹
تاتار ۱۵۵، ۱۸۰، ۲۵۶، ۳۳۵
تاج ۵۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۳،

۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۶، ۴۲۲، ۴۵۵، ۴۵۶
تاج پوست ۳۸۶
تاج خروس ۵۲
تاج مولوی ۳۸۶، ۳۹۵
تاجیک ۲۴۶، ۲۶۶ ـ ۲۶۹، ۴۰۹، ۴۱۷
تاجیکستان ۲۷، ۳۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹
تاچارا ۴۹
تاس ۲۶۹
تاس‌کلا ۳۱۸
تاس ـ کلاو ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۴۱۶
تامپسون، دوبوره ۹۰، ۹۶، ۱۳۶
تامسون، جرجینا ۸۸
تاورنیه ۲۰۳
تایباد ۳۰۷، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶
تبت ۵۲
تبلیغ ۳۲۱
تپنجه قبی ۴۱۶
تحت الحنک ۳۸۶
تحویلدار، میرزا حسن‌خان ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۳۹۵
تخت جمشید ۴۶ ـ ۴۸، ۵۱ ـ ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۷۰، ۷۹، ۱۱۴، ۳۸۳
تخته ۱۹۸، ۳۲۷، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۳۵
تخیه ۳۶۳، ۴۱۵
تذکرةالملوک ۲۰۸
ترا اوّل ۳۵۸
تربت جام ۳۷۹، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶
ترخان ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶
تَرک ۱۵۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۵۵
ترک ۹، ۱۱، ۲۷، ۳۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۱۲، ۲۵۱، ۳۱۱، ۳۲۹ ـ ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۷۳، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۵۳، ۴۶۳
ترکستان ۸۶، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۵۳، ۲۵۷
ترک کپی ۴۱۶
ترکمن ۲۰، ۲۷، ۱۹۶، ۲۴۷، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۹۹ ـ ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵ ـ ۴۱۷
ترکمنستان ۳۰۶
ترکیه ۴۲، ۶۳، ۱۴۹، ۲۳۹، ۲۸۳، ۳۱۹، ۴۳۳، ۴۵۸، ۴۶۱
ترنج ۱۸۲، ۲۹۶، ۳۶۳
تس ۴۱۶
تسک ۴۱۶
تسمه ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۲۷، ۴۳۷، ۴۴۰
تعویذ ۱۳۲، ۲۱۶، ۲۵۲، ۳۰۱، ۳۶۴، ۳۷۳، ۴۱۶
تعویز ۴۱۶
تفلیس ۸۷
تکه ۳۶۳، ۳۶۴
تکّه‌دوزی ۳۵، ۴۹، ۶۲، ۱۳۳، ۲۸۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۱
تلپک ۳۶۱
تلپک آستراخانی ۲۱۷، ۲۶۹، ۳۱۵
تلبزه ۳۰۷
تمبان ۲۵۸
تمبو ۲۶۸
تمبون ۳۵۷

تمبون زنونه ۳۵۸، ۴۱۶
تمیستیوس ۴۴۸
تنبان ۲۳، ۲۵، ۲۳۸، ۳۰۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۴۰۴
تنبکی کیسی ۴۳۴
تن‌پوش ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱ ـ ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۶۳، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۰ ـ ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۲۵ ـ ۴۲۷، ۴۵۲
تن‌پوشها ۱۷ ـ ۲۱، ۲۵ ـ ۲۸، ۳۲ ـ ۳۷، ۴۴، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵ ـ ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۴۰ ـ ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳ ـ ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷ ـ ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۲
تن‌پوشهای رویی ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۵۳، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۴۹، ۲۷۹، ۳۱۶، ۳۳۸، ۴۳۲
تن‌پوشهای زیرین ۳۴، ۵۷، ۵۹، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۹۷، ۲۶۶
تنجیر ۳۶۴، ۴۱۶
تنکه ۲۷۸، ۳۰۶، ۳۸۵، ۳۸۷
تنکه آینه ۳۸۷
تنکه میخچه ۳۸۷
تنگ ۲۵، ۴۴، ۵۷، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۲ ـ ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۶ ـ ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۵۳
تنگ سروک ۲۹۱، ۴۱۴
تنگ قندیل ۸۷، ۹۷، ۴۳۸
توپی ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۹، ۴۱۶، ۴۱۷
تورفان ۳۴
توطئه پنداری ۱۲
تولبنت ۱۹۷
تومان ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۱۷
تومان قوزه ۳۳۲، ۴۱۷
تومر ۳۶۴، ۴۱۷
تومن ۳۱۱، ۳۱۲
تومن ـ کوبناک / تومن کوبنک ۳۱۲
تونیک ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۵۹، ۷۷ ـ ۷۹، ۸۳ ـ ۸۸، ۹۰، ۹۵ ـ ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۹۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۰ ـ ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۷، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۳۷
توی ۵۵، ۱۱۷، ۱۸۴، ۳۶۳، ۴۱۶
تهران ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۴۲، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۷، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۵،

۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۴ ـ ۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۹، ۴۶۰
تیاره ۵۰، ۵۲
تی‌بندر ۳۴۷
تیرمه ۳۱۲، ۴۱۶
تیزافرن ۵۲
تیز خود ۵۲
تیگرآکسودا ۱۲۹
تیلپک ۴۱۶
تیلگه تپه ۷۹
تیلیا، ا.ب. ۴۴
تیلیه تپه ۱۱۶، ۴۳۷
تیمور ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶
تیموریان ۳۳، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷

ثعالبی ۱۴۸

جاروق ۳۲۱
جاز ۲۹۸
جاغوری ۲۵۸
جامه ۷، ۱۹، ۲۱ ـ ۲۴، ۲۶، ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۶۶، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰ـ ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۴۹
جامه حاجت ۳۸۲
جامه‌دان ۳۷۶، ۴۴۹
جبّه ۲۱، ۲۲، ۱۹۸، ۲۲۲، ۳۷۷
جراب ۳۱۳
جرقه ۳۳۱، ۴۰۶
جُرو ۴۰۶
جروق ۴۰۶
جزیره‌نشینان ۴۵
جقّه / جقّه / جیغه ۳۷۶
جک
جلّابه ۴۵۲
جلابیب ۴۲۵
جلال‌الدّین رومی ۳۸۱
جلالی ۳۱۸
جلبب ۴۲۵
جلز ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۰۶
جلزقه ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۳۷، ۴۰۶
جلسقه ۳۰۹، ۴۰۶
جلگه‌نشینان ۴۵
جلیزقه ۳۰۸، ۴۰۵
جلیقه ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۵۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰ ـ ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۰۴ ـ ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۷
جما ۴۰۶
جمالزاده، م.ع. ۳۹۵، ۴۵۳
جنکینسون، آنتونی ۱۹۷
جنگجویان ۱۹، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۴۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۳۲۱

جنوب ۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۱ ـ ۴۳۳، ۴۴۰
جوت ـ تومن ۳۱۱
جور ۴۰۶
جوراب ۲۱، ۲۱۰، ۲۱۷، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۷۴، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۰۶
جوسق‌الخاقانی ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۲
جوشن ۳۷۱، ۳۸۷
جوفی ۳۴۸، ۴۰۶
جولبار ۳۶۳، ۴۰۶
جومه ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۰۶، ۴۱۷
جوه ۴۰۶
جهاز ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۷۳
جهانبانی، مهرمنیر ۲۸۷، ۲۸۹
جهودانه ۳۷۶
جیب ۱۳۳، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۷۰، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱
جیحون ۴۲، ۵۲ ـ ۵۴، ۶۱، ۴۳۴
جیزمه ۴۰۶
جیکط ۴۰۶
جیگ ۲۹۸، ۴۰۶
جیلک ۴۰۶

چاخچور ۳۷۲
چادر ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۶، ۶۲، ۹۲، ۱۲۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۹۱، ۳۰۷ ـ ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۱ ـ ۴۲۷
چادَر ۲۴۷، ۲۴۹، ۴۲۵
چادرشب ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۴۰۱
چادرنماز ۲۲، ۲۳، ۲۵
چارترک ۴۰۲
چارُخ ۳۰۴، ۳۲۷، ۴۰۲
چارخ خام ۳۰۴، ۴۰۲
چارشاب ۴۰۲
چارشب ۳۱۶، ۳۲۷
چارشو ۳۲۷، ۴۰۲
چارُغ ۳۷۲
چارُق ۲۱۰، ۳۷۲، ۳۸۱، ۴۰۲
چارقد ۲۲، ۲۵، ۳۰۶، ۳۵۲، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۱ ـ ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۷
چارکزی چوخه ۳۱۵، ۴۰۲
چاروق ۳۷۲
چاقچور ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۳۷۲، ۳۸۵، ۴۲۶
چاقشور ۲۰۱، ۳۷۲
چبو
چبیت ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۰۱
چَبَت ۳۱۰، ۴۰۲
چپکان ۳۱۲، ۳۱۳
چپلی ۲۵۱، ۳۴۷، ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۰۲

چپلیت ۳۱۰، ۴۰۲
چپلی زُبّر ۴۰۲
چپن ۴۰۱
چپیق ۴۰۲
چخ ۳۰۴، ۴۰۳
چخچور ۴۰۱
چدری ۴۰۱
چراخ سخلی ۴۰۲
چراخ هزاره‌جات ۴۰۲
چرشب ۴۰۲
چرشو ۴۰۲
چرغت / چرقت / چرگت ۴۰۱، ۴۰۲
چرم ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۵، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۳، ۴۳۲
چریق ۴۰۲
چسبان ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۵۷، ۵۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۱۰
چشم‌آویز ۳۷۳، ۳۸۲
چطّ ۳۰۰
چفا ۴۰۳
چقه ۳۲۱، ۴۰۲
چقی ۴۰۳
چقّی ۴۰۳
چکمن ۲۵۸، ۳۲۲
چکمه ۴۴، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۷۵، ۷۹، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۳ ـ ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۳ ـ ۱۵۵، ۱۵۹ ـ ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۷
چکن بلوچی ۲۹۱
چکّه ۳۴۷، ۴۰۳
چلّابه ۴۰۳
چلتلیز ۳۰۷
چلمه ۳۲۲، ۴۰۱
چمرینی، اُ. ۴۴۹
چموس ۲۵۳، ۴۰۱
چناران ۳۰۴
چنسینر ۱۹
چنه ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۰۱
چوتقو ۳۱۳، ۴۰۳
چوخا ۲۵۷، ۳۰۶، ۳۵۶، ۳۷۳، ۴۰۳
چوخه ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۷۳، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۷
چوقا / چوغا ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۷۳، ۴۰۳
چوقا لیواسی ۳۵۷
چوقا ـ لیواسی ۴۰۳
چوکه ۲۷۵، ۲۷۶، ۴۰۳
چوموش ۳۲۶ ـ ۳۲۸، ۳۴۰، ۴۰۳
چهارزانو ۶۴
چیرپی ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۰۲

چیکمن ۳۶۲
چین ۱۲، ۸۷، ۱۵۳، ۱۸۲، ۴۱۶

حاشیه‌دوزی ۷۸، ۸۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۷ ـ ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۷ ـ ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۰
حافظ ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۷
حجاب ۳۳، ۱۴۲، ۱۸۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۶، ۳۵۷، ۳۷۶، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹
حجّاری ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۵ ـ ۴۹، ۵۱ ـ ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۴ ـ ۹۱، ۹۴ ـ ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰ ـ ۱۴۲، ۱۵۹، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۵ ـ ۴۳۸
حصار ۲۶۸
حفاظ ۵۰، ۹۲، ۴۳۶
حمایل ۲۱، ۳۷۶
حوله ۴۹

خادمین ۴۹
خالشاین ۱۱۶
خام ـ کار ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰
خان شماخی ۱۹۷
خانم بزرگ ۱۸۰
خانه یک طبقه ۲۹۵
خاورمیانه ۱۰، ۱۸، ۲۹، ۳۱، ۵۲، ۱۲۱، ۱۸۲، ۲۸۳، ۴۵۱
خاور نزدیک ۴۴، ۷۵، ۷۹، ۴۵۵
ختن ۱۱۷
خجند ۲۶۴
خراسان ۲۱۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸ ـ ۳۱۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲ ـ ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰ ـ ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۵۹
خرباط‌المفجر ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱
خرقه ۲۱، ۳۲۵، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۵۳
خز ۵۲، ۵۷، ۶۴، ۷۷، ۸۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۶، ۳۱۳، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۴۸، ۴۵۸
خزاگند ۳۸۴
خزری‌ها ۱۱۵
خسرو انوشیروان ۴۲۲
خسرو دوّم ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۳۶، ۴۳۸ ـ ۴۴۰
خشایار ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۶، ۶۱، ۶۲
خشایار اوّل ۵۵
خشتک ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۰
خشتی ـ لعابی ۶۱
خفتان ۵۷، ۶۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳ ـ ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴،

۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۲۲، ۳۷۷، ۳۹۹ ـ ۴۰۱
خلا ۳۲۵
خلعت ۲۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۲۰، ۳۷۵، ۳۷۸
خلیج فارس ۳۴۵
خلیفهٔ ایستاده ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۴۰
خواجگی اصفهانی،محمدبن‌معصوم ۲۰۲، ۲۳۲
خوارزمی‌ها ۴۵، ۵۶، ۱۱۴
خُود ۳۸۶
خوراسان کورکو ۳۱۵
خورسن کورکو
خوروین ۴۳۳
خوزستان ۷۶ ـ ۷۸، ۳۴۵، ۳۴۸
خوس ۳۴۵، ۴۰۹
خوشه‌ای ۵۵
خولی ۴۰۸

داج ۲۹۸
داراب گرد ۹۳
دارالفنون ۲۴
داریوش ۱۴، ۴۲ ـ ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۴۲۳
داریوش اوّل ۴۱، ۴۲
داریوش بزرگ ۴۳، ۵۳، ۵۵
داریوش سوّم ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۴۳۴
داغستان ۱۹
دالتون، اُ. م. ۴۲
دالمانی، هنری ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۱ ـ ۳۹۳
دامن ۴۵، ۵۵، ۵۹، ۹۹، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۱ ـ ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۸۱۲، ۳۸۵، ۴۰۲ ـ ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۱
دانشنامهٔ ایران و اسلام ۹
دانشنامهٔ ایرانیکا ۹ ـ ۱۲، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۴۶۳
دانمارک ۳۴، ۲۵۵، ۲۶۰
دانیل، التون. ل. ۹
داهه‌ها ۱۳۲
دایرةالمعارف اسلام ۹ ـ ۱۲، ۴۶۲
دایرةالمعارف اسلام و ترک ۹
دایرةالمعارف کبیر اتّحاد شوروی ۱۲
دای زنگی ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰
دپینت ۳۶۴
دِر ۳۱۶، ۴۰۳
دراعه ۴۰۳
دربلق ۴۰۳
درپه ۳۱۸
درپی ۴۰۳
درخت زندگی ۱۳۰
درخت مقدّس ۴۳۳
درواز ۲۶۴، ۲۶۶
دروزو خلی ۴۰۴
دروزی‌ها ۴۵۱
درووبل ۳۸۷
دره ۲۶۶، ۲۸۳
دره گـز ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۸۳، ۴۰۰، ۴۰۲ ـ ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳ ـ ۴۱۵، ۴۱۷

درهٔ زرافشان ۲۶۴، ۲۶۸
دریای آزوف ۱۳۰
دریای سیاه ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱
دری مخمر ۴۰۳
دزمال ۴۰۴
دزی، راینهارد ۳۷۱
دستار ۸۶، ۸۷، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۵۵، ۴۵۷
دستک ۲۱
دستکش ۳۳۹، ۳۷۴، ۴۰۳
دستمال ۱۸۷، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۷۲، ۴۰۳
دستمال سر ۵۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۰۶ - ۳۰۸، ۳۱۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۳ - ۴۱۵
دستمال سفید ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳
دستی کنگر ۴۰۳
دسمال ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۷
دقه ۴۰۴
دکلاویخو، روی گونزالس ۱۷۷
دکولته ۲۰۹
دگمه ۶۱، ۸۶، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۰۷ - ۳۰۹، ۳۱۲ - ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۳۴، ۴۵۱
دگوشی ۴۰۴
دُلاغ / دُلاق ۳۷۴
دلق ۴۰۴
دُم ۵۰، ۴۳۳
دمتریاس ۶۱
دُن ۱۳۳، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۴، ۴۱۳
دناگ ۸۷، ۹۰
دندان اویلیق ۱۰۰، ۱۵۷، ۱۵۹
دوازده ترک ۱۹۶، ۱۹۹، ۳۷۴، ۳۸۶، ۴۵۵
دوپری ۲۴۵
دورا اروپوس ۹۳
دوکی ۶۱
دُگوشی ۴۰۴
دولبنت ۱۹۷
دومن، رافائل ۲۱۰
دون ۴۰۴
دیار بکر ۱۹۷
دیاز، ارنست ۲۵۷
دیبا، لیلا ۱۹۳
دیزلیک ۳۱۴، ۴۰۴
دیگار، ژان پیر ۲۷، ۳۵۵
دیلمان ۳۲۹، ۳۳۳
دیودروس ۵۶
دیودوروس ۴۱، ۴۴۸
دیهیم ۵۲، ۱۱۷، ۱۶۲، ۳۷۴

ذبهر ۴۲۴
ذکاء، یحیی ۲۴، ۲۹، ۲۳۲

راسل، جیمز. ر. ۴۲۳
راندل ۸۸، ۹۷، ۱۲۵
راندلی ۸۸
رانک ۳۲۱، ۴۱۳
رانین ۳۸۴
راولینسون، جرج ۴۲، ۵۵
راهبان ۵۲، ۳۷۳
رایس، د. ک. ۱۵۵، ۱۵۹
رایس، کلارا ۳۷۱، ۳۹۶
رجستان ۲۹۶
رخشانی ۲۹۴
ردا ۲۷، ۳۲، ۴۵، ۵۴ ـ ۵۶، ۶۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۳ ـ ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰ ـ ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴ ـ ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۵ ـ ۱۹۹، ۲۰۱ ـ ۲۰۴، ۲۰۸ ـ ۲۱۰، ۲۱۲ ـ ۲۱۴، ۲۱۶ ـ ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳ ـ ۳۸۵، ۳۹۹ ـ ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۸
ردولف چهارم ۱۸۲
رزنفیلد ۴۳۷
رشیدالدین فضل‌الله ۳۹۶
رضاشاه ۲۵، ۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۵، ۴۵۸
رَف رَف ۴۵۷
رنگارنگ ۵۶، ۵۷، ۱۴۸، ۱۹۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۷۴، ۳۷۵
روئز، آن ۴۴، ۵۵
روایت حمیدی اشاوهیشتان ۴۲۲
روبند ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۹ ـ ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۶
روبندهٔ عروسی ۴۱۶
رودخانه دُن ۱۳۳
رودنکو، س.ی. ۴۴
روستاییان ۴۵، ۲۱۰، ۲۸۵، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۶، ۴۵۹، ۴۶۰
روسر ۳۰۶، ۴۱۳
روسری ۲۵، ۱۳۲، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۲۷
روسیه ۲۴، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۴، ۳۰۴، ۳۳۳، ۴۶۱
رومی ۵۲، ۸۳، ۱۳۰، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۳۵، ۴۳۷
رویه ۶۱، ۶۴، ۹۰، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۲۷، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵
ریکمرز ۳۴
ریگا ۳۳۴

زانتوس ۵۵
زبان شناختی ۵۵
زبانهٔ گوشی ۵۰
زبون ۲۷۸، ۲۷۹
زرتشت ۴۴۰
زرتشتیان ۱۲۶، ۳۷۹، ۳۹۵، ۴۲۳
زرخره ۳۱۲، ۴۱۷
زرد ۲۳، ۲۵، ۵۹، ۶۱، ۲۰۴، ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۵۶
زرزا ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۰۰، ۴۰۳ـ۴۰۸، ۴۱۱ـ۴۱۳، ۴۱۶
زرشکی ۵۶
زرگونه ۴۵۲
زرنگی‌ها ۴۵، ۶۱، ۱۱۵
زره ۱۲، ۳۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۴ـ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۹۷، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۳۵
زرّین ۵۶، ۹۹، ۱۱۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۷، ۳۲۱، ۳۶۴، ۴۳۷
زل ۴۱۸
زنّار ۱۰۱، ۱۲۶، ۴۳۷
زنجیره ۳۱۲
زورتو ۲۹۷
زنجیوه ۴۱۷
زوون ۲۷۸، ۴۱۷
زویزن ۴۲۲
زی ۲۸۶
زیرانداز ۴۵۳
زیره ۶۱، ۶۴، ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۰۲
زیوین ۳۱۲، ۴۱۸
زیویه ۳۱۲، ۴۱۸، ۴۳۳

ژاپن ۱۲۵، ۲۹۶
ژر ـ شوال ۲۷۸
ژر ـ شوی ۲۷۹
ژر ـ کراس ۲۷۹
ژر ـ کرواسی ۲۷۹
ژیلت ۳۷۶

ساتراپ ۴۲، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۱۱۵
ساتراپی ۵۰
ساچلیق ۳۶۴
ساچ منجوق ۳۶۴
ساراپیس / ساراپیش ۵۹، ۶۲
سارق ۳۳۰
سارمانی ۱۳۱ ـ ۱۳۳
ساری ۴۲۴
ساسانیان ۲۶، ۵۰، ۸۳، ۸۶ ـ ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵ ـ ۹۷، ۹۹، ۱۰۱ ـ ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۳۵ ـ ۱۳۸، ۱۴۰ ـ ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹ ـ ۴۴۱
ساق‌بند ۹۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۱
ساق‌پیچ ۹۵، ۱۱۳ ـ ۱۱۷، ۱۶۱، ۲۵۷، ۲۷۶، ۳۷۲، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۲
ساکلر ۸۴

ساگارتی‌ها ۴۵، ۵۰، ۵۹
ساگی ۴۱۳
سامره ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲
سایان ۱۳۳
سایه ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۸۸، ۴۱۵
سبز ۱۸، ۲۱، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۵۱، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۸۴، ۴۰۸، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۸
سبزوار ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۰۲ ـ ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵ ـ ۴۱۷
سبک هندی ۴۵، ۲۰۹
سبک یونانی ۴۵
ستره ۲۵
ستت قبی ۴۱۳
ستون ۵۷، ۵۸، ۲۰۱، ۳۸۴
ستیغ ۵۲

سجلیق ۴۸۵
سچ‌منجوق ۴۱۳
سخت ۷، ۸، ۱۲، ۲۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۳۵، ۴۶۳
سخلی ۴۱۵
سخمه ۲۷۸، ۴۱۵
سدره ۳۸۵
سدری ۴۱۳
سراب قندیل ۸۷
سراغُج ۳۸۵
سراغوج ۳۸۵
سراغوش ۳۸۵
سراگوش ۳۸۵
سرانداز ۳۸۵
سرانی ۲۷۵
سربند ۳۴، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱ ـ ۱۶۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۵ ـ ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰ ـ ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶ ـ ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۳۴، ۴۵۷
سرپوش ۲۲، ۴۷، ۴۸، ۶۳، ۳۵۵، ۳۸۵، ۴۰۱
سرخ ۱۸، ۲۳، ۵۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۸۰، ۲۲۰، ۴۳۲
سرخ دم ۴۳۳
سرخ کوتل ۸۶
سرداری ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۷۸، ۳۸۵
سردباد ۴۱۴
سردوشی ۲۲
سرمشهد ۸۷
سروک ۴۱۴
سرون ۴۱۴
سرووین ۴۱۴
سریر ۵۳، ۴۲۲
سریزه ۳۰۸
سبریگ ۹۵، ۹۹
سغدیان ۵۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹

سغدیانا ۱۵۳
سغدی‌ها ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۰
سفالگری ۱۲
سفت ۵۰، ۵۲، ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۷۲، ۴۴۸
سفید ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۶ ـ ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۸ ـ ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۸ ـ ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۳ ـ ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹ ـ ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶ ـ ۴۵۹
سفیدرود ۳۳۴، ۳۳۵
سُقُرلاط‌دوز ۲۱۰
سکاها ۵۶، ۱۱۴ ـ ۱۱۶، ۱۲۹
سکاهای آموری ۵۶
سکه ۴۱۳
سلطان احمدمیرزا ۳۹۷
سلطان محمود ۱۵۳
سلطان‌مراد چهارم ۴۵۳
سلطنتی ۳۲ ـ ۳۴، ۴۵ ـ ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۶۳، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵ ـ ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۸
سلماس ۹۷
سلوکیان ۷۵
سلّه ۴۱۴
سمرقند ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۸۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۱۴
سمق ۴۱۵
سمنان ۳۰۸
سمور ۵۷، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵
سن پطرزبورگ ۳۳۴
سنجاب ۶۴، ۲۰۲، ۳۸۳، ۳۸۵
سنجابی ۲۵
سند ۲۹۳، ۲۹۶
سنندج ۲۷۴، ۲۷۵
سوئد ۲۰۳
سوارکار ۵۹، ۱۴۵ ـ ۱۴۷، ۴۴۰
سوارکاری ۴۴، ۵۷، ۷۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۹۷، ۳۶۲
سودره ۲۸۳، ۴۱۵
سوریه ۷۵، ۷۸، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۸۳، ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۵۲
سوزن‌دوزی ۱۴۵، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۵ ـ ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۴۶، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۶
سوککور ۴۱۵
سیا ـ دیسمال ۳۰۸، ۴۱۵
سیاه ۱۹، ۲۵، ۶۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۹،

۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۱ ـ ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۰ ـ ۳۷۳، ۳۸۲، ۴۱۵، ۴۲۵، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۸

سیاهکار ۲۹۰

سیبریا ۱۳۷، ۱۴۵

سیتی‌ها ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۸۸، ۹۶، ۱۱۵، ۱۲۹ ـ ۱۳۳، ۴۳۳

سیداریس ۵۰

سیدن ۴۲

سیرغه ۴۱۵

سیروپدیا ۹۰

سیریگ، هنری ۹۵، ۹۹

سیستان ۶۱، ۳۹۱، ۴۲۳

سیسیل ۱۵۴

سیمز، الینور ۱۷۷

سینما در ایران ۱۲

سینه ۲۱، ۵۵، ۷۷، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵ ـ ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۴۸

سینه‌بند ۲۲۰، ۳۱۷، ۳۸۲

شاپو ۳۳۷، ۴۱۴

شاپور اول ۸۳، ۸۷، ۹۲ ـ ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۴۳۸ ـ ۴۴۰

شاپور دخت ۸۷

شاپور شهبازی، ع. ۴۱، ۷۰

شار ۳۰۴، ۴۱۴

شاردن، ژان ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۲۸، ۳۷۴ ـ ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲ ـ ۳۸۴، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۵۷

شارل ۳۰۴، ۴۱۴

شال ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۵۶، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۰۶ ـ ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۰ ـ ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵ ـ ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۰۶ ـ ۴۱۰، ۴۱۲ ـ ۴۱۴

شال پشت / شال پیشت ۲۷۹، ۴۱۴

شال شپیک ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۱۴

شال شلوار ۴۱۴

شال کلاه ۲۱، ۲۲، ۳۸۴، ۳۸۵

شال هزاره گی ۲۵۸

شامی ۷۶، ۳۰۶، ۴۱۴، ۴۳۷

شانه ۱۹، ۳۵، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۷۷، ۸۳، ۸۵ ـ ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۷ ـ ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸ ـ ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۲۷، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۶

شاه‌آباد غرب ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۸۰، ۳۹۶

شاه‌اسماعیل ۱۹۷

شاهان جهان ۱۳۵
شاه‌پسند ۳۱۲
شاه‌جهان ۳۰۵
شاهزاده ۲۲، ۵۷، ۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۶۸، ۳۷۶، ۴۳۷
شاه سلیمان ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱
شاهسون ۱۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۰۰ - ۴۰۴، ۴۰۶ - ۴۱۳، ۴۱۵ - ۴۱۷
شاه‌عبّاس اوّل ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸
شاه‌عباس دوّم ۲۰۳
شاهنشاه ۵۲، ۵۷
شِبَر ۲۵۸، ۲۶۱
شب کلاه ۲۶۴
شب کوله ۴۱۳
شپورمه ۳۰۶، ۴۰۱، ۴۱۵
شدّا ۳۲۰، ۴۱۳
شربوش ۱۵۹
شرف‌الدین ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۹
شرفیابی همایونی ۵۵
شرق ۵۰، ۵۹، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۹۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۰، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۱
شرواله ۲۸۳، ۴۱۴
شکا ۴۱۵
شکارگراز ۸۴ - ۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۴۳۸ - ۴۴۰
شل ۲۰۶، ۳۴۷
شلوار ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶ - ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱ - ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷ - ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۶ - ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۵ - ۲۷۹، ۲۸۱ - ۲۸۶، ۲۸۸ - ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶ - ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰ - ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶ - ۳۳۹، ۳۴۵ - ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳ - ۴۰۵، ۴۱۰ - ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۴۷، ۴۴۸
شلوار جافی ۲۷۹، ۴۱۴
شلومبرژه، دانیل ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۳
شلّه شپّیکته
شلیته ۲۲۲، ۲۷۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۵۲، ۳۷۴
شمال ۱۸، ۶۲، ۶۳، ۷۵ - ۷۹، ۹۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۵ - ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۳ - ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۵۸، ۳۷۸، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۵۲، ۴۵۶
شنل ۶۴، ۸۷، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۸۵، ۴۱۵
شو ۴۱۵
شوارتز بری، اُرا ۲۸۱
شوال جافی ۲۷۸

شوال کل ۴۱۵
شوپا، هلموت ۴۲، ۴۹
شوراوک ۲۹۵
شِوْرون‌دوزی ۲۸۸
شوسوین ۱۲۵
شوش ۴۲، ۴۶، ۶۱، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۰
شوشتر ۴۵۳
شَوَک ۳۳۵
شوکا ۳۳۷
شوکل ۴۱۴
شولا ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۸۶، ۴۱۵
شولار ۴۱۵
شولارگشاد ۴۱۵
شوی ۴۱۵
شه‌پسند ۴۱۳
شهر آشوب ۲۱۰
شهری، جعفر ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۳
شی ۴۱۵
شیخ ارزروملو سلیمان سیف‌الله افندی ۴۵۸
شیخ‌تقی بهلول ۲۳۹
شیخ‌علی ۲۵۸
شبر ۸۷
شیروان ۳۰۴، ۳۰۶
شیرویه ۴۲۲
شیری ۳۲۷، ۴۱۵
شیشه ۲۴۶، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۵۸، ۴۱۵

صائب تبریزی ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۵۷
صحنهٔ شکار ۵۳، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۴۳۹، ۴۴۰
صندل ۲۳۸، ۲۶۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۰
صور الکواکب الثابته ۱۴۸
صوف ۳۸۶
صوفی ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۸۶، ۴۵۳، ۴۵۷

ضربدردوزی ۲۸۸
ضیاءپور، ج. ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۴۸، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۵۳، ۴۶۰

طاق بستان ۸۴ـ ۸۶، ۸۸ ـ ۹۰، ۹۵ ـ ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۶ ـ ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۴۳۸ ـ ۴۴۱
طاقیه ۳۸۶
طاقیه ترکمنی ۳۸۶
طالش ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹ ـ ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۴
طبس ۳۷۵
طبقات اجتماعی ۱۲، ۲۰، ۳۲، ۱۳۳، ۲۳۷، ۲۷۳، ۳۵۸
طراز ابوسعید ۱۸۲
طرح ساختمانی ۲۹۶
طلا ۵۲، ۷۸، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۷۸، ۱۸۰ ـ ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۵ ـ ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۰ ـ ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۴۵، ۴۳۳، ۴۳۶
طلایی ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۱۱۴ ـ ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷ - ۳۸۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۳، ۴۳۴
طیلسان ۳۸۶

ظریف‌دوزی ۲۸۸

عاج ۶۰، ۶۲
عاجی ۱۵۴
عادل‌شاه ۲۱۴
عبا ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۹، ۴۵۱ - ۴۵۳
عبدالحسین تیمورتاش ۲۴۰
عبدالرحمن‌بن عمر صوفی ۱۴۸
عبیه ۳۹۹
کتاب‌التریاق ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱ - ۱۶۴
عراق ۱۹۶، ۲۷۸، ۲۸۱ - ۲۸۴، ۳۱۹، ۳۲۱
عرب‌ها ۲۶، ۴۵، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۴۵۱، ۴۵۵
عرقچین ۱۲۳، ۱۹۹، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۱۷
عروس ۶۲، ۲۲۵، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۷۳، ۳۸۴
عسلی ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶
عشق‌آباد ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۳۷۳
عضدالدوله بویه ۱۴۸
عقابی ۵۰
علافیروز، ایران ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۶۵
علی[ع] ۴۵۶
عمّارلو ۳۲۹
عمامه ۲۱، ۲۷، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵ - ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۲۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹ - ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۵۵ - ۴۶۰
عیلام ۵۰، ۷۶، ۴۳۱، ۴۳۵
عیلامی‌ها ۴۵، ۴۹، ۴۳۴
عیّوقی ۱۵۵، ۱۶۰

غرب ۲۳، ۳۵، ۷۸، ۱۱۷، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۴۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۹۶، ۴۳۲ - ۴۳۶
غربتی‌ها ۳۵۷
غیار ۳۷۵
غیبی، بیژن ۴۲۱

فارس ۲۰، ۵۰، ۳۴۵، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۵۲
فارسی ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۵۰، ۵۹، ۷۰، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۶۲، ۴۶۴
فاروج ۳۰۶
فتحعلی‌شاه ۲۲۰، ۲۲۲
فرج ۴۰۴
فرش ۱۲، ۱۸۳، ۲۱۴

فرغانه ۲۶۸
فرناباز ۵۲
فرنج ۴۴۷
فقیانه ۲۷۹، ۴۰۴
فلانل ۱۰۰
فلفل ۲۹۵
فندوز ۱۳۷
فندوقستان ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۱
فورتونا ۱۴۲
فوطه ۳۷۵، ۳۷۹
فون ۴۲
فوی
فیروزآباد ۹۰

قاجاریّان / قاجاریّه ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۶، ۳۸۵، ۴۲۶، ۴۵۲، ۴۵۷
قارمه دُن ۳۶۱، ۴۱۳
قاسم‌آباد ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۱۱
قالاق ۴۱۲
قامه ۴۱۳
قبا ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶ ـ ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲
قدک ۲۱، ۳۳۷، ۳۸۳
قرآن ۲۲۰، ۲۴۰، ۳۰۱، ۴۲۵، ۴۲۶
قُرباندعلیا ۲۶۰
قرس ۴۱۳
قرقیز ۲۴۷
قرمز ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۶۲ ـ ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۶
قره‌باغ ۳۱۵
قره‌تجین ۲۶۴، ۲۶۶
قره‌کلی ۴۱۳
قره‌مانی ۳۰۵، ۴۱۴، ۴۱۶
قزاغند ۳۸۴
قزاقی ۳۰۶
قزاگند ۳۸۴
قزلباش ۳۸۶
قشقایی ۳۴۹ ـ ۳۵۳، ۳۹۹ ـ ۴۰۴، ۴۰۷ ـ ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
قصبا ۴۱۳
قصر شیرین ۲۷۰، ۳۸۰، ۳۹۶
قصیرعمره ۱۳۵، ۱۴۰ ـ ۱۴۲، ۱۴۵
قفقاز ۱۹، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۹۷، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۷، ۴۳۳
قل ۴۱۳

قلنسوه ۱۴۹، ۱۵۹
قلنسوه طویله ۱۴۹، ۱۵۹
قمیص ۱۸۴، ۲۵۷، ۳۴۷
قمیصه ۳۸۳
قندهار ۸۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۳
قندهاران ۸۶
قوا ۴۱۳
قوامی، ترودی.س. ۷۵
قوپه ۴۱۳
قوچان ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۴ ـ ۳۰۶، ۳۱۰، ۴۱۴
قورشق ۴۱۳
قوزک پا ۴۵، ۵۴، ۷۵، ۷۹، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۸۰، ۳۸۳
قوشاق (شال) ۳۶۱
قوشق ۴۱۳
قوم‌نگاری ۱۲
قهرمانان ۴۹، ۳۷۹، ۳۸۷
قهوه‌ای ۵۲، ۱۵۹، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۵۵، ۳۷۳، ۳۸۳، ۴۵۱، ۴۵۲
قیزیل ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳
قیفاووس ۱۴۹، ۱۵۰
قیبش ۴۱۳

کاپادوکیه ۶۱
کاپادوکی‌ها ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۶
کاپلا پالاتینا ۱۵۴، ۱۵۶
کاپی ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۰۷
کاتره ۴۰۷
کاذب ۵۵، ۳۱۵، ۳۲۲، ۴۴۸
کارابورون اوّل ۴۲
کاراتاژ ۲۶۴
کاری‌ها ۴۵
کاسبه ۴۰۷
کاستیل و لئون ۱۷۷
کاشان ۲۲۵، ۲۳۲، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۹۷
کالانوزسیتیانی ۱۳۲
کال شیرازی ۳۲۰، ۴۰۶
کالمایر، پیتر ۴۳۱
کاله شیرازی ۳۲۰
کامناسکیری ۷۸
کاموریری ۲۴۷، ۴۱۵، ۴۱۷
کانگراند دلا اسکالای اول ۱۸۲
کانیشکا ۱۰۲
کپتان ۲۹۰، ۴۰۸
کپنک ۴۰۷
کپنهاگ ۲۶۰
کپی ۲۲۵، ۴۰۳ ـ ۴۰۵، ۴۰۷ ـ ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳ ـ ۴۱۷، ۴۵۸
کت ۲۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۸، ۳۰۲، ۳۲۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵
کتاب‌الاغانی ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴

کتابشناسی و فهارس ۱۲
کتان ۱۳۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۶۸، ۳۸۰، ۳۸۴
کتانی ۴۹، ۱۱۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۳۸۲
کتر ۴۰۸
کتراک ۳۱۰
کتزیاس ۶۲
کتله ۴۰۷
کتیبی ۳۱۳
کج ۴۰۷
کجاغند /کجاگند ۳۸۴
کجیم ۳۷۷
کجین ۳۷۷
کراتر داریوش ۵۲
کراس ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
کراوات ۲۲۲، ۲۳۷
کرباس ۱۳۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۳۸۳، ۴۰۷، ۴۵۳
کرپورتر، رابرت ۲۱۷
کرتک ۴۰۸
کُرته ۳۷۹، ۴۰۸
کرتیر ۹۳
کرد ۲۷۴ ـ ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۷۸
کردستان ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰ ـ ۲۸۴، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳ ـ ۴۱۶، ۴۳۳
کردین ۳۵۷، ۴۰۸
کرزن، لُرد ۲۳
کرمان ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۸۵
کرمانج ۳۰۳، ۳۰۶
کرمانشاه ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۰۳ ـ ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲ ـ ۴۱۸
کرواس ۲۷۸، ۲۷۹، ۴۰۸
کروراین ۱۱۶
کره اسب ۶۴
کریمخان زند ۲۱۱ ـ ۲۱۳
کریمه ۱۳۰
کزاگند /کزاغند /کزاگند ۳۸۴
کزیم ۳۷۷، ۳۷۸
کُستی ۱۲۶، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۷
کش ۲۵
کشکه ـ دریا ۲۶۹، ۴۰۴
کشمیر ۲۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۷۰، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵
کشیده ۴۰۷
کفش ۲۱، ۶۱، ۱۱۳ ـ ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵ ـ ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۸
کفش جیزما ۳۲۲
کفش ساغری ۲۱
کفلی ۳۳۰
کل ۴۰۸
کلا ۴۰۸
کلا پهلوی ۴۰۸
کلاسیک ۴۱، ۵۷، ۶۶، ۸۷، ۲۹۶، ۴۲۲، ۴۵۰
کلاغی ۲۴، ۲۷۵، ۳۱۳، ۳۷۳، ۴۰۶، ۴۵۹

کلافچه ۳۵۲، ۴۰۸
کلاگوش ۳۳۵
کلانتر ضرابی ۲۳۲
کلاویخو ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶
کلاه ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۸ ـ ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴ ـ ۳۸۶، ۴۰۰ ـ ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۴۰، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸
کلاه پهلوی ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۳۷، ۴۵۸
کلاه خود ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۷۹
کلاه فریجی ۵۲، ۹۲، ۱۰۰
کلاه نمدی ۲۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۵۵
کلاه نوک‌تیز ۵۲، ۵۹، ۹۲
کلجه ۲۲
کل خسروی ۴۰۸
کلغی ۴۰۶
کلفت ۶۴، ۸۶، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۵۱، ۴۵۲
کلک ۴۰۶
کلو ۴۰۷
کلوش ۷۸، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۸۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲
کلیجه ۲۲۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۰
کلیمی ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴
کماجنی نیمرود داغ ۱۴۹
کمال آتاتورک ۲۳۹، ۲۴۰، ۴۵۸
کمپفر، انگلبرت ۳۸۶
کمخت ۴۰۸
کمر ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۵، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳ ـ ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۷ ـ ۳۰۹، ۳۱۲ ـ ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳ ـ ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲ ـ ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۳۱ ـ ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۹
کمربند ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۷۷ ـ ۷۹، ۸۳، ۸۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۳ ـ ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰ ـ ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۱ ـ ۴۴۱، ۴۵۱
کمرچین ۲۴، ۲۷۸، ۴۰۷

کمردابنزار ۳۳۲
کمرشال ۳۳۲، ۴۰۷
کمری ۸۳، ۲۱۴، ۲۵۸، ۳۰۷، ۳۱۴، ۴۰۷، ۴۴۰
کُمُخت ۳۰۵، ۴۰۸
کمینی ۵۸
کندیز ۲۷، ۵۵، ۵۶، ۹۰، ۱۳۲، ۴۴۷ ـ ۴۴۹
کنگره‌دار ۵۲، ۱۱۵، ۱۴۶، ۲۶۴
کوئینتوس کورتیوس ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۴۳۴
کوا ۲۷۵، ۳۲۰
کوبان ۱۳۲، ۱۳۳
کوت ۳۳۷، ۴۰۹
کودسکی گورودک ۱۰۱
کودکان ۱۲، ۳۲، ۳۳، ۱۳۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۵، ۳۵۸، ۳۵۹
کورپاسا ۵۰
کورتک ۲۸۳
کورتو ۲۹۵
کورته ۳۶۴، ۴۰۹
کورتیوس روفوس ۴۳۴
کوردو ۳۱۳، ۴۰۹
کورزازا ۵۰
کورشاخ ۳۲۲
کورش کبیر ۵۶
کورک ۳۱۵، ۴۰۹
کورگان ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۶۲ ـ ۶۴، ۹۶، ۱۱۵
کورنلی لوبروبین ۲۱۰
کوروش اوّل ۴۴
کوروش کوچک ۴۴، ۴۴۷
کوستیک ۱۲۶
کوشانیان ۷۷، ۷۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۷
کوش سبز ۴۰۸
کوفته ۳۴۷، ۴۰۹
کوفی ۱۴۵، ۳۱۷، ۴۰۹
کوک، جان ۲۱۶
کولا ۳۲۲
کولاب ۲۶۴ ـ ۲۶۶، ۲۶۸
کولجه ۴۰۹
کولدباد ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۴۰۹
کولی ۴۰۴
کونک ۴۰۸
کووش ۴۰۸
کوه سرخ ۱۲۲، ۱۲۵
کویتک ۴۰۸، ۴۰۹
کیتاریس ۵۰
کیتون ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۸۳، ۱۴۰، ۴۴۷، ۴۴۸
کیداریس ۵۰
کیراس ۳۱۶، ۳۲۲، ۴۰۵، ۴۰۷
کیرباسیا ۵۰، ۵۲، ۵۳
کیلاو ۴۰۷
کیلچیک ۳۱۶، ۴۰۷
کینک ۴۰۷

گنونکه ۵۷
گئونه ۵۷
گاأ، ا.س.ف. ۴۲، ۶۱
گالش ۲۶۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۶ ـ ۳۳۸، ۴۰۲

گالن دروغین ۱۵۵
گالوشا ۳۳۴
گانداری‌ها ۴۵
گاهشماری ۱۲
گپیچه ۴۰۵
گتک ۴۰۵
گجلیک ۳۲۲، ۴۰۴
گرابر ۱۸۶
گراز ۸۴ ـ ۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۴۳۸ ـ ۴۴۰
گرجستان ۸۷
گرد کلا ۴۰۵
گردن ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۸۶ ـ ۱۸۸، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۲۴، ۴۲۷
گرمابه‌ها ۱۲
گروپ، گرد ۱۱۳
گره ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۸۳، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۷
گریبان ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۸۳
گریبون ۳۴۵، ۴۰۴
گزنفون ۴۱، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۹۰، ۴۴۷، ۴۴۸
گکسویلک ۴۰۵
گلابتونی ۲۴۶
گلدان ۵۳، ۵۹، ۱۳۲
گلدمن، ب. ۴۳۲
گلدوزی ۳۹، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۶ ـ ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸ ـ ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸ ـ ۳۰۱، ۳۰۶ ـ ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۷، ۴۳۹
گلکُنده هند ۲۱۰
گلمیخ ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۲۱، ۴۰۵
گلوته ۳۷۶
گلونی ۴۰۵
گناباد ۳۰۹، ۴۵۳
گنج‌خانه ۴۹، ۷۹
گنجوک ۳۶۴
گنجینهٔ جیحون ۴۲، ۵۲ ـ ۵۴، ۶۱
گنده ۴۰۴
گنول ۸۴، ۸۶
گوبور چکمن ۳۲۲، ۴۰۵
گوراوه ۳۲۶، ۳۳۸
گوشجی ۴۳۳
گوکلن ۳۶۱، ۳۶۳
گول ۳۲۱، ۴۰۵
گولو ۳۲۱، ۴۰۵
گولو مخمر ۳۱۲
گول یقه ۳۶۴، ۴۰۵

گون ۴۰۴
گیچکی ۲۹۴
گیدی ۴۰۵
گیراس ۳۱۶، ۴۰۵، ۴۰۷
گیراس بنی ۴۰۵
گیرشمن ۸۷، ۴۴۰
گیرمیزی دن ۴۱۳
گیس ۶۴، ۲۹۹، ۳۶۴
گیسه انتری ۴۰۵
گیلان ۳۲۵، ۳۲۷ ـ ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۹۱، ۴۱۷
گیلویی ۶۱
گیوه ۱۰۶، ۲۲۵، ۲۳۸، ۳۰۸، ۳۵۵، ۳۷۵، ۴۰۵
گیوه ملکی ۲۳۸، ۳۵۷، ۳۷۵، ۴۰۵

لانین ۷، ۱۵، ۵۰، ۷۰، ۱۸۹، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۸۰، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۹
لاچک ۳۲۷
لارجیلیه، نیکلاس ۲۰۳
لاشاری ۲۹۴
لاوت، برسفورد ۳۳۳
لاینی ۳۰۶، ۴۱۳
لبّاده ۲۲، ۲۵، ۱۸۴، ۲۳۸، ۳۱۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۶
لبّده ۴۰۹
لباس پارسی ۴۴
لباس درباری ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۲۰۲
لباس رسمی ۲۱، ۲۲، ۱۱۳، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶
لباس سواره‌نظام ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۵۹
لباس مادی ۴۴، ۶۱، ۴۳۴
لَچَک ۲۶۹، ۳۲۷ ـ ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۹، ۴۰۹
لَخت ۳۵، ۷۶، ۸۷، ۹۵، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۶۳، ۴۳۴
لُخت ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۶۳
لُر ۲۰، ۳۵۵ ـ ۳۵۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳ ـ ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴ ـ ۴۱۶، ۴۱۸
لرستان ۲۴۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۳۱ ـ ۴۳۳
لس ۴۰۹
لشکری بازار ۱۵۳
للوفار / للوفر ۳۱۲، ۴۱۰
لمبوته ۳۰۹، ۴۰۹
لندن ۳۵، ۵۳، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۳۲، ۳۹۶، ۴۲۳
لُنگ ۱۴۲، ۳۷۵، ۳۷۹
لنگوتا ۴۰۹
لنگوته / لنگوتا ۲۵۸، ۳۴۷، ۴۰۹
لنینگراد ۹۹، ۱۳۸
لواند ۳۲۱، ۴۰۹
لوح ۶۱
لورکس ۳۱۳، ۳۱۸
لوسین ۴۴۸
لولان ۱۱۶
لولی ۲۶۹
لونگته ۴۱۰
لهستانی ۴۴۷
لیبیایی‌ها ۴۵

لیدی اوسلی ۲۱۸
لیدیایی‌ها ۴۵
لیدی شیرلی ۲۲۹
لیدیه ۴۲، ۵۵
لیسیایی ۴۲، ۵۵
لیسیه ۴۲
لیفند ۳۰۷
لیفه ۳۳۲، ۴۱۰
لیمیره ۴۴

مادها ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۹، ۶۱، ۹۰، ۴۴۸
مارکوفسکی، برونو ۲۵۷
مارونی‌ها ۴۵۱
ماری ـ بوگنی ۲۹۴ ـ ۲۹۷، ۳۰۰
مازندران ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۰، ۳۷۳
ماساژت‌ها ۱۳۱، ۱۳۲
ماسی ۲۵۲
ماشته ۲۷۹، ۴۱۰
ماشوئه ۳۴۸، ۴۱۰
ماشی ۴۱۰
ماکان‌ها ۴۵
ماکو ۳۱۶، ۳۱۹
مالائه نیستی ۴۱۰
مانتو ۳۵۲، ۳۵۳
ماهوت ۲۱ ـ ۲۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۰
ماهیگیران ۶۱
مایتدینوا، گوزل ۲۶۳
مایر، ل. ا. ۱۵۵
متکا ۴۵۳
متوازی‌الاضلاع ۶۴
متین، پیمان ۳، ۴، ۸، ۲۸
مجلهٔ پوشاک ۳۵
مـــچ ۵۴، ۹۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۶
مچ‌پیچ ۳۰۹، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۱، ۴۱۰
مچیر ۴۱۰
محسنی، شیرین ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶
محمد ۲۴، ۲۹، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۲، ۳۸۹، ۳۹۷
محمدرضاشاه پهلوی ۳۴۸
محمدهاشم ۲۰۸
محمدهاشم‌آصف(رستم‌الحکما) ۲۱۱، ۲۳۲
مخروطی ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۵۹
مـداخل ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۶، ۳۰۴، ۳۳۹، ۴۶۳
مددخان ۲۹۵، ۲۹۷
مدها ۴۵
مرثز ۲۸۲
مردم‌شناسی ۸، ۱۲، ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۵۲، ۸۷، ۳۳۵، ۳۸۳
مرقّع ۲۱۲، ۳۷۴، ۳۸۰، ۴۵۳
مرقّعه ۳۸۰

مروی ۲۳۲، ۳۷۰، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۵۹
مریدارا ۴۱۰
مزری چپلی ۴۱۰
مست ۴۱۰
مستحب ۲۴۰، ۴۵۶
مستطیل ۵۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۵۹، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۱
مستطیلی ۸۶، ۱۱۴، ۲۷۸، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۶۲، ۳۸۴
مستوفی، عبدالله ۲۱، ۲۹
مسجد گوهرشاد ۲۳۹
مسکو ۲۳، ۲۴، ۴۲۸
مسکوکات ۱۲، ۴۲
مشکل ۳۱، ۳۳، ۸۳، ۸۷، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۷، ۲۱۸، ۲۹۵، ۳۷۱، ۳۷۲
مشکی ۵۶، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۸۴
مشهد ۸۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۸۰، ۳۱۰، ۳۹۵ ـ ۳۹۷، ۴۳۸، ۴۵۸
مشی ۴۱۰
مصر ۱۰۰ ـ ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۴۵۲
مصری ۴۲، ۴۵، ۴۹
مصری‌ها ۴۵
مطهری ۴۲۸، ۴۲۹
معبد ۴۲، ۳۶۴
معماری ۱۲، ۴۲
مغول ۲۶، ۳۳، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۲ ـ ۱۸۴، ۱۸۶، ۳۷۵
مغولستان ۱۴۵، ۴۴۰
مقبره ۵۳، ۵۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۹
مقدونیه ۶۱
مقنعه ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۹، ۴۲۷
مکرمه ۳۶۳
مکنا ۳۴۵، ۴۱۰
مکنزی، چارلز فرانسیس ۳۳۵
مکنو ۳۷۹
ملحفه ۳۸۵، ۴۲۵، ۴۲۶
ملکه کریستینا ۲۰۳
ملکی ۲۳۸، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۷۵، ۴۰۵
ملمع ۳۷۴
ملیله‌دوزی ۲۲، ۲۰۳، ۴۵۲
ملیله کاری ۳۱۵
ممند ۴۱۰
منجمد ۵۲، ۱۱۵، ۱۱۶
منچستر ۲۳
مندوب ۴۵۶
مندیل ۱۹۹، ۲۰۳، ۳۰۸، ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۱۰
منگال ۲۹۴
موبد ۹۳، ۳۸۱، ۴۴۰
موبدان ۳۲، ۴۵، ۵۲، ۶۱، ۹۳، ۴۲۳، ۴۴۰
موری، پ.ر.س. ۴۳۳
موریه، جیمز ۲۱۷
موزائیک ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۹
موزه ۲۹، ۳۴، ۵۰، ۵۳، ۶۲، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۵۵، ۳۸۰
موزه آلبرت ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶
موزه ایران باستان ۴۲، ۷۶، ۷۷، ۸۷
موزه ویکتوریا ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶
موزهٔ مصرشناسی ۱۰۲
موزهٔ هرزوگ ۲۰۳

موشچووا یابالکا ۱۳۸، ۱۴۰
موشواری ۲۹۵
موقوفات ملی ادبیات و علوم انسانی ۱۴
موکاسین ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۵۷، ۳۱۴، ۳۲۰، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۷
مونت موگ ۱۲۵
موهر ۲۸۲، ۳۱۸، ۳۲۱، ۴۱۴
مهاباد ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۷۲، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۱ ـ ۴۱۳
مهر ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۳۷۰
مهود ۴۱۰
میترا ۴۹
میرچوک ۲۹۵، ۲۹۷
میرزاآقاخان ۲۲
میرزاحسین تحویلدار ۲۳، ۲۹، ۳۹۵
میرزا سمیعا ۲۰۸، ۲۱۰
میرزاکوچک‌خان ۳۲۶، ۳۴۱
میرزامحمدخان قاجار ۲۲
میرزامحمدعلی‌خان فریدالملک فراهانی ۲۴، ۲۵، ۲۹
میرزامحمدمهدی استرآبادی ۲۱۳، ۲۳۲
میزر ۳۱۷، ۴۱۰
میشل ۲۰۳
میلان ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۴۰۳ ـ ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴
می‌نا ۳۵۸
مینگ‌اوی ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲
مینی‌ژوپ ۲۵
نائین ۴۵۳
ناپل ۴۸، ۵۲
نادرشاه ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۷۰
نارنجی ۵۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۴۴۸
نازک ۲۴، ۲۵، ۵۷، ۸۶ ـ ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۶۴، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۵۲، ۴۵۳
ناصرالدّین‌شاه ۲۱ ـ ۲۵، ۳۶، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳، ۳۳۱، ۳۷۰، ۳۷۴
نایمارک، الکساندر ۱۲۱
نجم‌آبادی، شهناز ۲۷، ۳۴۵
نخ ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰
نخجوان ۳۱۲
نخی ۲۳، ۷۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۵۶ ـ ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۷ ـ ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱ ـ ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۷
نرسی اول ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۴۳۸، ۴۳۹
نرم ۵۴، ۶۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰ ـ ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۳۴
نظام‌الدین محمود قاری(نظام‌قاری) ۱۹۳، ۲۳۲، ۳۷۱، ۳۸۸، ۳۹۰ ـ ۳۹۳، ۳۹۸
نظامی ۷، ۲۴، ۲۶، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۵، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۸۱، ۴۱۰
نظریه تاریخ‌زدایی ۳۷
نعلین ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۸، ۳۰۸، ۳۸۰، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۸
نقاب ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰
نقره ۶۳، ۹۹، ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۶۵، ۴۳۲، ۴۳۴
نقره‌ای ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۹۷ - ۱۰۱، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۶۴، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۱۷
نقش‌بسته ۱۴۸
نقش رجب ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۴۳۸، ۴۳۹
نقش رستم ۴۱، ۴۳، ۶۱، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰ - ۹۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰
نگرشهای بدبینانه ۱۲
نگهبانان ۴۷، ۴۹، ۱۶۱
نمادین ۱۷، ۲۷، ۳۷، ۵۰، ۱۳۵، ۲۲۰، ۳۳۲، ۳۵۵، ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸
نمد ۱۹، ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۷۶، ۳۰۶، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۵، ۴۱۰
نوئل، کاپیتان اِ. ۳۳۸
نوار ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۶۴، ۷۸، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴ - ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲ - ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲ - ۴۳۴، ۴۳۷ - ۴۳۹، ۴۵۱
نوبی‌ها ۴۵
نورالله ۱۹۹
نورستان ۲۴۷، ۲۵۱، ۴۰۰، ۴۱۰ - ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷
نورسی ۴۵۸
نورکوها ۴۵۸
نویسندگان ۱۰، ۱۲، ۲۶ - ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۵۷، ۶۲، ۶۶، ۱۳۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۸۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۶۳
نویسه گردانی ۱۱، ۱۳
نوین اولا ۱۱۶
نی‌ایا ۱۱۶
نیبور، راینولد ۳۸۳
نیدرمایر، اسکارفون ۲۵۷
نیرنگستان ۱۱۴، ۱۱۷
نیستی ۴۱۰، ۴۱۱
نیلوفر ۳۱۲
نیلوفر آبی ۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۲۰۶
نیمتاج ۱۱۶، ۲۵۶
نیمتنه ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۴۴، ۷۷، ۷۸، ۹۶، ۹۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۷۹،

۲۸۳، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴،
۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۷،
۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۰، ۳۸۰، ۴۰۰ ـ ۴۰۲، ۴۰۴ ـ ۴۰۹،
۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸
نیم‌چکمه ۶۱، ۳۸۳
نیمرو داغ ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۴۹، ۴۳۵
نیوتنه ۳۰۴، ۳۰۶، ۴۱۱
نیویورک ۸۷، ۹۹، ۱۴۷، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۴

واشمگ ۴۲۲
واکو ۴۱۷
والسر، جرالد ۴۴
وایدن‌گرین، گئو ۴۴، ۵۷، ۹۳، ۱۰۲، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۷
وایو ۱۱۴
ودوو ۳۴۷
ورخشه ۱۲۴
ورقه و گلشاه ۱۵۵ ـ ۱۵۷، ۱۵۹ ـ ۱۶۲، ۱۶۴
ورونا ۱۸۲
وزنلی ـ چوخه ۳۱۵
ولز، س. ج. ۲۲۲، ۲۲۵
ون‌دیک ۲۲۹
ونیزی ۱۸۰
وهرام دوّم ۹۳
وهباز داته ۵۵
ویس و رامین ۳۹۵، ۴۲۱، ۴۲۳
ویط ۲۴۹، ۴۱۷
ویکتوریا ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۶
ویلکینسون، چارلز ۱۴۵

هئومه ورگا ۱۲۹
هارپر، پرودنس ۸۵، ۱۳۶، ۴۳۸
هارلن، جوزیا ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰
هامون ۶۱
هانته، پاملا ۲۹۳
هانوی، یونس ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۳۲۶
هتره ۷۷، ۴۳۵ ـ ۴۳۷
هَتوشه ۴۳۲
هخامنشیان ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۶۴، ۷۵، ۷۹،
۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۴،
۴۳۵
هدایا ۳۷، ۵۰، ۵۹، ۱۹۵، ۲۰۳، ۳۷۳
هرات ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۷، ۴۰۱
هربرت ۲۰۳
هرتزفلد، ارنست ۴۲، ۵۴
هرزه ۳۴۸
هرکی ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵
هرمان ۹۳، ۱۰۶
هرمزد اوّل ۴۳۸، ۴۴۰
هرمزگان ۳۴۵ ـ ۳۴۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳ ـ ۴۰۶،
۴۰۸ ـ ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷
هرودوت ۷، ۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۵، ۶۲، ۱۱۵، ۱۶۹
هزارمیخی ۳۷۶، ۳۸۹
هزاره ۲۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵ ـ ۲۶۱، ۴۰۰ ـ ۴۰۵، ۴۰۷،
۴۰۸، ۴۱۰ ـ ۴۱۷
هزاره‌جات ۲۴۹، ۲۵۶ ـ ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۰۲
هسیج ۵۹
هشام ۱۳۶، ۱۳۸

هشت ترک ۲۵۸، ۴۰۵
هفت‌رنگ ۲۹۵
هلکه ۲۸۳، ۴۰۵
هلندی ۲۱۰
هلنی ۴۲، ۵۲، ۷۸، ۸۸، ۹۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۴۳۵
هند ۱۱، ۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۹۰، ۳۹۶، ۴۳۷
هندی‌ها ۴۵
هنر ۱۲، ۳۱، ۳۳، ۴۴، ۸۸، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۳۳
هنری، والترز ۲۲۲، ۲۲۶
هوارت ۱۰۱
هوری ۳۲۰، ۴۰۵
هوفریا ۴۲۲
هول کیراس ۴۰۵
هون‌ها ۱۳۳
هیئت ۷، ۱۳، ۳۱، ۳۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۷۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶، ۳۹۹
هیئت نمایندگی ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۷۶
هیپوکامپ ۴۳۷
هیماسیون ۹۳
هینتز، والتر ۴۴، ۵۵
هیولاهای شتونی ۱۳۰

یاتسنکو، س. ا. ۱۲۹
یادبنای ساتراپ ۵۷، ۶۲
یارشاطر، احسان ۹، ۱۰، ۱۳
یاشماق ۳۰۷، ۳۶۳، ۴۱۷
یکه‌پارسان ۱۲۵
یالق ۳۰۷، ۴۱۷
یابلیخ ۳۲۹
یپینجه ۳۱۵، ۴۱۷
یراق ۹۷، ۹۹، ۳۶۱
یزد ۲۱۰، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۲۴
یشت ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸
یشمق ۳۶۵
یغلق ۴۱۷
یغلیق ۳۱۴، ۳۶۳، ۴۱۷
یسقه ۲۵، ۸۶، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۷ ـ ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۳ ـ ۳۱۵، ۳۲۰ ـ ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۷
یقه‌جومه ۳۴۵، ۴۱۷
یقه‌گرد ۵۷، ۱۳۰، ۲۰۳، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۸
یقه‌هفت ۱۹۷، ۱۹۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱
یک نخی ۴۱۷
یَل ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۸۷، ۴۱۷
یُموت ۳۶۲ ـ ۳۶۵
یوئیشت ۴۲۲
یوژی‌ها ۱۳۳
یوسفی، غلامحسین ۳۶۹، ۳۹۶
یونان ۴۵، ۵۰
یونانی ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱،

۸۳، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۴۳۷، ۴۴۷ - ۴۴۹،
یهودانه ۳۷۶
یهودیان ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۷۱
ییلیخ ۴۱۷

ENCYCLOPAEDIA IRANICA

Edited by Ehsan Yarshater

CLOTHING

Translated by

Peyman Matin

Introduced by

Ali Bulook-bāshi

Amir-Kabir Publishing Corp.

Tehran, 2004